

میزان الحکمه

جلد یازدهم

محمدی ای شری



نہ سہ سہ قیام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مآنان چاپ پشور

پژوهشکده علوم و معارف حدیث : ۵



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

محمّدی ری شهری، محمّد، ۱۳۲۵ -
میزان الحکمة یا ترجمه فارسی / محمّد محمّدی ری شهری - [ویرایش دوم] - قم:
دار الحدیث، ۱۴۲۷ ق = ۱۳۸۵.
۱۴ ج - ص - (پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۵)
ISBN(set) : 978 - 964 - 493 - 350 - 9
ISBN : 978 - 964 - 493 - 361 - 5

عنوان اصلی: میزان الحکمة.
عربی - فارسی
کتاب نامه: ج ۱۴ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. احادیث شیعه. ۲. احادیث اهل سنت. الف. عنوان ب. شیخی، حمید رضا، ۱۳۴۱ -
مترجم.

۲۹۷/۲۱۲

م ۹ ر ۹ / ۱۳۶ BP

فهرست نویسی پیش از انتشار، در کتابخانه تخصصی حدیث / قم.

میزان الحکمه

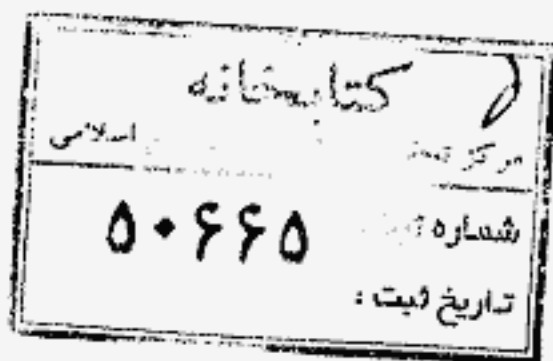
(با ترجمه فارسی)



مکتبۂ علمی شهر

جلد یازدهم

ترجمه: حمید رضاشانی



میزان الحکمة با ترجمه فارسی / ج ۱۱

محدث محمّدی ری شهری

ترجمه: حمیدرضا شیخی

تحقیق و آماده سازی: پژوهشکده علوم و معارف حدیث

مدیریت تحقیق و آماده سازی: غلامحسین مجیدی

بازبینی علمی و نهایی: عبد الهادی مسعودی، حیدر مسجدی، مجتبی غیوری

مقابله و تصحیح: علی حجیپی، سید مرتضی طبایی، سید حمید حسینی، عباس پسندیده، صادق حائری، مجتبی فرجی

ویراستار فارسی: سعید رضا علی عسکری، محمد باقری زاده اشعری، قاسم شیر جعفری

ویراستار عربی: حاج کمال کاتب، عبد الکریم مسجدی، حسین دباغ، علی دباغ پور

نمونه خوانی فارسی و عربی: تقی ربانی، سید حسین محدث، محمود کریمیان، امیر حسین ملک پور، رعد بهبهانی، حیدر وائلی

کنترل نهایی اصلاحات: محمود سپاسی، مصطفی اوجی، مهدی جوهرچی، محمد محمودی، علی نقی نگران، سید هاشم شهرستانی

اعراب گذاری: علی بصری

بازخوانی و کنترل اعراب: ناصر حکمت

مجری آماده سازی پیش از نشر: محمد باقر نجفی

فهرست ها: رعد بهبهانی، محمد حسین مظفر

کتاب شناسی: مهدی هوشمند

صفحه آرایی: محمد ضیاء سلطانی

خوش نویسی: حسن فرزندگان

ناشر: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ: یازدهم / ۱۳۸۹

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰



مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی



دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵ تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵ / فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی): ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم کف: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲-۳

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه بل خاکی، سمت چپ، ساختمان کوثر، تلفن: ۲۲۲۱۴۲۴

<http://darolhadith.ir>

darolhadith.20@gmail.com

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 350 - 9

ISBN: 978 - 964 - 493 - 36۱- ۵

❖ کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است ❖



الملك

فرمانروایی



مرکز تحقیقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۷۵/۳۳۵ باب ۸۱ وأحوال الملوك والأمراء.

افظر:

عنون ۴۹۹ والمال، ۲۰ والإمارة، ۲۳ والإمامة العامة.

۲۴۱ والسلطان، ۵۳۸ والوزارة، ۵۵۶ والولاية على الناس.

الفساد: باب ۳۱۵۴، الفقر: باب ۳۱۸۶.

۳۶۴۲

مَالِكُ الْمَلِكِ

الکتاب:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَبِيرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا لَهُ نَاكِهُ﴾^۲

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۳
 ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ بِأَمْرِ رَبِّهِ الْمُبْتَلُونَ﴾^۴

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۵

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۶

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾^۷

۱. آل عمران: ۲۶. ۲. الشوری: ۴۹.

۳. النور: ۴۲. ۴. الجاثیة: ۲۷.

۵. الفتح: ۱۴. ۶. طه: ۱۱۴.

۷. المؤمنون: ۱۱۶.

۳۶۴۳

خداوند پادشاهی

قرآن:

«بگو: ای خدای من، خداوند پادشاهی! هر آن کس را که خواهی، پادشاهی بخشی و از هر که خواهی، پادشاهی بازستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی. همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی.»

«پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن خداست. هر چه بخواهد می‌آفریند. به هر کس بخواهد فرزند دختر و به هر کس بخواهد فرزند پسر می‌دهد.»

«و پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و بازگشت [همه] به سوی خداست.»

«و پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و روزی که رستاخیز برپا شود، آن روز است که باطل‌اندیشان زیان خواهند دید.»

«و پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن خداست. هر که را بخواهد می‌بخشاید و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خدا همواره آمرزنده و مهربان است.»

«پس، بلند مرتبه است خدا؛ پادشاه برحق و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای.»

«پس، والا است خدا؛ پادشاه برحق، خدایی جز او نیست. اوست پروردگار عرش گرانمایه.»

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهْتَمِينُ الْغَزِيرُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
يُشْرِكُونَ»^۱.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا
مَالِكُونَ»^۲.

الحديث:

۱۹۰۵۶. رسول الله ﷺ: إشتد غضبُ الله على مَنْ
زَعَمَ أَنَّهُ مَلِكُ الْأَمْلاِكِ، لَا مَلِكَ إِلَّا اللَّهُ.^۳

۱۹۰۵۷. عنه ﷺ: أَعْظَى رَجُلٍ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَأَخْبَثُهُ وَأَعْظَمُهُ عَلَيْهِ رَجُلٌ كَانَ يُسَمَّى
مَلِكَ الْأَمْلاِكِ، لَا مَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.^۴

۱۹۰۵۸. صحيح مسلم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ
أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسْمَى مَلِكِ
الْأَمْلاِكِ.

زَادَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي رَوَايَتِهِ: لَا مَالِكَ
إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، قَالَ الْأَشْعَثِيُّ: قَالَ
سُفْيَانُ: مِثْلُ شَاهَانِ شَاهٍ.^۵

۱۹۰۵۹. الإمام علي عليه السلام: كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ.^۶

۱۹۰۶۰. عنه عليه السلام: فِي تَفْسِيرٍ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا

«اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان پادشاه
پاک عاری از هر عیب، ایمنی بخش، نگهبان، عزیز،
جبار [و] بزرگوار [است]. پاک است خدا از آنچه [یا
او] شریک می گردانند».

«آیا ندیدند که ما برایشان از آنچه دست های (قدرت)
ما ایجاد کرده چهارپایانی را آفریده ایم، تا آنان مالک
آنها باشند؟»

حدیث:

۱۹۰۵۶. پیامبر خدا ﷺ: خشم خدا سخت است بر
کسی که خود را شاهنشاه خواند، در حالی
که شاهی جز خدا نیست.

۱۹۰۵۷. پیامبر خدا ﷺ: در روز قیامت،
مغضوب ترین و پلیدترین فرد نزد خدا
مردی است که شاه شاهان نامیده می شده،
حال آنکه شاهی جز خداوند عز و جل
نیست.

۱۹۰۵۸. صحيح مسلم: پیامبر خدا ﷺ فرمود:
ننگین ترین نام نزد خداوند [نام] مردی
است که شاهنشاه نامیده می شود.

ابن ابی شیبہ در روایت خود افزوده
است: حال آنکه مالک و پادشاهی جز
خداوند عز و جل نیست. اشعثی گفته
است: سفیان گفت: مثل شاهان شاه.

۱۹۰۵۹. امام علی عليه السلام: هر مالکی غیر از او (خدا)
مملوک است.

۱۹۰۶۰. امام علی عليه السلام: در تفسیر «لا حول ولا قوَّة»

۱. الحشر: ۲۳. ۲. یس: ۷۱.

۳. کنز العمال: ۴۵۲۴۴. ۴. کنز العمال: ۴۵۲۷۱.

۵. صحيح مسلم: ۲۰/۱۶۸۸/۳.

۶. نهج البلاغة: الخطبة ۶۵.

بالله - : إنا لا نملك مع الله شيئاً، ولا نملك إلا ما ملّكنا، فمَتَى مَلَّكْنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفْنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا.^۱
بیان:

قال العلامة الطباطبائي بعد تفسير قوله تعالى: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ...﴾^۲ في أَنَّ المَالَكِيَّةَ من الأصول الثابتة الاجتماعية ما نصّه:

بحث علمی اجتماعی:

كل ما بين أيدينا من الموجودات المكوّنة، ومنها النّبات والحيوان والإنسان، فإنّه يتصرّف في الخارج عن دائرة وجوده ممّا يمكن أن ينتفع به في إبقاء وجوده لحفظ وجوده وبقائه، فلا خبر في الوجود عن موجود غير فعّال، ولا خبر عن فعلٍ يفعلُه فاعله لا لنفع يعود إليه؛ فهذه أنواع النّبات تفعل ما تفعل لتنتفع به لبقائها ونشوتها وتوليد مثلها، وكذلك أقسام الحيوان والإنسان تفعل ما تفعل لتنتفع به بوجهٍ ولو انتفاعاً خيالياً أو

الآ بالله» - فرمود: با وجود خداوند، ما مالک چیزی نیستیم و جز آنچه او ما را مالکش گردانیده، چیزی نداریم. پس وقتی چیزی را به مالکیت ما درآورد که او نسبت به آن مالکتر از ماست، تکلیفی بر عهده ما نهاده است و وقتی آن را از ما بگیرد، تکلیف خویش را از دوش ما برداشته است.

توضیح:

مرحوم علامه طباطبایی، بعد از تفسیر آیه «لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...»، در این باره که مالکیت از اصول ثابت اجتماعی است، چنین می گوید:

بحثی علمی - اجتماعی:

تمام موجوداتی که پیرامون ما هستند، از جمله گیاهان و جانوران و انسان، در بیرون از دایره وجود خود دخل و تصرفاتی می کنند و از این طریق موجبات حفظ و ادامه وجود و هستی خود را فراهم می آورند. در عالم هستی از موجود غیر فعّال خبری نیست و هیچ فاعلی فعلی را انجام نمی دهد، مگر برای سودی که عایدش شود. مثلاً انواع گوناگون گیاهان آنچه می کنند برای این می کنند که در راه بقا و نشو و نما و تولید مثل خود از آن سود برند. همچنین انواع حیوانات و انسان هر کاری می کنند برای این است که به نوعی از آن بهره مند شوند، خواه بهره مندی خیالی یا

۱. نهج البلاغة: الحکمة ۴۰۴.

۲. البقرة: ۱۸۸.

عقلیاً، فهذا ممّا لا شبهة فيه.

عقلی. این واقعیت تردید ناپذیر است.

وهذه الفواعل التكوينية تدرك
بالغريزة الطبيعية والحيوان والإنسان
بالشعور الغريزي أنّ التصرف في المادة
لرفع الحاجة الطبيعية والانتفاع في حفظ
الوجود والبقاء لا يتمّ للواحد منها إلا مع
الاختصاص، بمعنى أنّ الفعل الواحد
لا يقوم بفاعلين، فهذا حاصل الأمر
وملاكه؛ ولذلك فالفاعل من الإنسان أو
ماندرك ملاك أفعاله فإنه يمنع عن
المداخلة في أمره والتصرف فيما يريد هو
التصرف فيه، وهذا أصل الاختصاص
الذي لا يتوقف في اعتباره إنسان، وهو
معنى اللام الذي في قولنا: لي هذا ولك
ذلك، ولي أن أفعل كذا ولك أن تفعل كذا.

این فاعل های طبیعی از طریق غریزه
طبیعی خود، و حیوان و انسان با شعور
غریزی تشخیص می دهند که تصرف در ماده
برای رفع نیاز طبیعی و حفظ وجود و بقای
خود، در صورتی برای هر یک از آنها
امکان پذیر است که با اختصاص همراه باشد؛
به این معنا که یک فعل نمی تواند دو فاعل
داشته باشد. این خلاصه و ملاک کار است. از
همین رو، انسان یا هر فاعل دیگری که ملاک
افعال او را درک می کنیم، از دخالت دیگری در
کار خود و تصرفش در آنچه که او می خواهد
در آن تصرف کند، جلوگیری می نماید. این
همان اصل اختصاص است که هیچ انسانی در
ارزش آن درنگ نمی کند. و این همان معنای
واژه «برای» یا «مالی» است که در صحبت های
خود به کار می بریم و می گوییم: این برای من
است و آن مال تو. انجام این کار مال من است
و انجام آن کار مال تو [و اختصاص به تو
دارد].

گواه این واقعیت، کشمکش است که
میان حیوانات بر سر لانه و آشیانه ای که تهیه
می کنند یا شکار و یا طعمه ای که برای تغذیه
به دست می آورند یا جفتی را که برای خود بر
میگزینند و امثال این ها مشاهده می کنیم و نیز
مشاجره ای که میان کودکان بر سر غذا و مانند
آن که به دست آورده اند ملاحظه می کنیم.
حتی کودکان شیرخوار بر سر پستان مادر با

ویشهد به ما نشاهده من تنازع
الحيوان فيما حازه من عشب أو كنّ أو وكر
أو ما اصطاده أو وجده ممّا يتغذّى به أو ما
ألفه من زوج ونحو ذلك، وما نشاهده من
تشاجر الأطفال فيما حازوه من غذاء
ونحوه، حتّى الرضيع يشاجر الرضيع
على الثدي. ثمّ إنّ ورود الإنسان في

ساحة الاجتماع بحکم فطرته وقضاء
غریزته لا يستحکم به إلا ما أدركه بأصل
الفطرة إجمالاً، ولا یوجب إلا إصلاح ما
كان وضعه أولاً وترتیبه وتعظیمه في
صورة النوامیس الاجتماعية الدائرة،
وعند ذلك یتنوع الاختصاص الإجمالي
المذكور أنواعاً متفرقة ذوات أسامٍ
مختلفة؛ فيسمى الاختصاص المالي
بالمالك وغيره بالحق وغير ذلك.

وهم وإن أمكن أن یختلفوا في تحقق
المالك من جهة أسبابه كالوراثه والبيع
والشراء والغصب بقوة السلطان وغير ذلك
ذلك، أو من جهة الموضوع الذي هو
المالك كالإنسان الذي هو بالغ أو صغير أو
عقل أو سفیه أو فرد أو جماعة إلى غیر
ذلك من الجهات، فیزیدوا في بعض
وينقصوا من بعض، ویثبتوا لبعض وينفوا
عن بعض، لكن أصل المالك في الجملة
مما لا مناص لهم عن اعتباره، ولذلك نرى
أن المخالفين للملك یسلبونه عن الفرد
وينقلونه إلى المجتمع أو الدولة الحاكمة
عليهم، وهم مع ذلك غیر قادرین علی

هم نزاع می کنند.

ورود انسان به صحنه اجتماع که به حکم
فطرت و غریزه صورت می پذیرد، تنها باعث
استحکام آن اموری می شود که با فطرت خود
اجمالاً درک کرده و موجب اصلاح و سامان
چیزهایی می شود که در آغاز آنها را وضع
کرده و سبب تنظیم و بزرگداشت آنها در قالب
قوانین جاری اجتماعی می گردد. در این
هنگام است که اصل اختصاص، انواع
گوناگون با نام های گوناگون پیدا می کند. مثلاً
اختصاص مالی را مالکیت و اختصاص غیر
مالی را حق می گویند و امثال این نام ها.

انسان ها گرچه ممکن است درباره عوامل
مالکیت آور، مانند ارث و معامله و تصرف
عدوانی و امثال این ها، یا درباره اینکه: مالک
باید بالغ باشد یا صغیر هم می تواند مالک
باشد، باید عاقل باشد یا سفیه هم حق مالکیت
دارد، مالک فرد است یا جامعه و جهات
دیگری از این قبیل، اختلاف نظر داشته باشند
و در بعضی موارد عاملی را کم یا زیاد و نفی یا
اثبات کنند، اما از پذیرفتن اصل مالکیت به
طور اجمال چاره ای ندارند. از همین روست
که مخالفان مالکیت، آن را از فرد می گیرند و به
جامعه یا دولت حاکم بر خود منتقل می کنند،
ولی با وجود این نمی توانند مالکیت را از فرد
بکلی سلب کنند و هرگز هم نخواهند

سلبه عن الفرد من أصله ولن يقدرُوا على ذلك، فالحكم فطريّ، وفي بطلان الفطرة فناء الإنسان.

وسنبحث فيما يتعلّق بهذا الأصل الثابت من حيث أسبابه كالتجارة والربح والإرث والغنيمة والحيّزة، ومن حيث الموضوع كالبالغ والصّغير وغيرهما في موارد يناسب ذلك إن شاء الله العزيز.^۱

وقال بعد تفسير قوله تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ...﴾^۲ في معنَى المَلِكِ واعتباره، مانصّه:

بحث علمی:

قد تقدّم في بعض مامرّ من الأبحاث السابقة: أنّ اعتبار أصل المَلِك - بالكسر - من الاعتبارات الضّروريّة الّتي لا غنى للبشر عنها في حال سواء كان منفرداً أو مجتمعاً، وأنّ أصله ينتهي إلى اعتبار الاختصاص، فهذا حال المَلِك - بالكسر -.

وَأَمَّا الْمُلْكُ - بالضمّ - وهو السّلطنة

توانست این کار را بکنند؛ زیرا مسأله فطری است و بطلان فطرت، توأم با نابودی انسان است.

ما به خواست خدا درباره مسائل مربوط به این اصل ثابت، یعنی عوامل مالکیت، آور مانند داد و ستد و سود و ارث و غنیمت و حيازت و نیز موضوع آن مانند بالغ و صغیر بودن و غیره در جای مناسب خود بحث خواهیم کرد.

علامه همچنین، بعد از تفسیر آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ...»، درباره معنای مُلْك و اعتبار آن چنین می نویسد:

بحث علمی:

در یکی از مباحث گذشته گفتیم که اعتبار اصل مالکیت، از اعتبارات ضروری است که بشر در هیچ حالی، خواه در حال فردی به سر برد یا در اجتماع، از آنها بی نیاز نمی باشد و گفتیم که این اصل، ریشه در اعتبار اختصاص دارد. این درباره ملک و مالکیت.

و اَمَّا «مُلْك» که عبارت است از سلطنت و فرمانروایی بر افراد، این هم از اعتبارات ضروری ای است که انسان از آنها بی نیاز نمی باشد. اَمّا این اصل پیش از هر چیز نیاز

۱. المیزان في تفسير القرآن: ۵۳/۲.

۲. آل عمران: ۲۶.

على الأفراد فهو أيضاً من الاعتبارات
الضرورية التي لا غنى للإنسان عنها،
لكن الذي يحتاج إليه ابتداءً هو الاجتماع
من حيث تألفه من أجزاء كثيرة مختلفة
المقاصد متباينة الإرادات دون الفرد من
حيث إنه فرد؛ فإن الأفراد المجتمعين
لتباين إراداتهم واختلاف مقاصدهم لا
يلبثون دون أن يقع الاختلاف بينهم
فيتغلب كل على الآخرين في أخذ ما
بأيديهم، والتعدي على حومة حدودهم
وهضم حقوقهم، فيقع الهرج والمرج،
ويصير الاجتماع الذي اتخذوه وسيلة إلى
سعادة الحياة ذريعة إلى الشقاء والهلاك،
ويعود الدواء داءاً. ولا سبيل إلى رفع هذه
الغائلة الطارئة إلا بجعل قوة القاهرة على
سائر القوى مسيطرة على جميع الأفراد
المجتمعين حتى تعيد القوى الطاغية
المستعلية إلى حاق الوسط، وترفع الدانية
المستهلكة إليه أيضاً، فتتحد جميع القوى
من حيث المستوى، ثم تضع كل واحدة
منها في محلها الخاص وتعطي كل ذي
حق حقه.

جامعه است، از آن جهت که از اجزا و اعضای
فراوان با مقاصد گوناگون و خواست‌های
متضاد تشکیل شده است، نه نیاز فرد از آن
جهت که فرد است؛ زیرا افراد انسانی که گرد
هم جمع می‌شوند و اجتماعی را به وجود
می‌آورند، به دلیل آنکه خواست‌های متفاوت و
مقاصد گوناگون دارند، خواه ناخواه میان آنها
اختلاف و ناسازگاری پدید می‌آید و هر کس
سعی می‌کند آنچه را دیگران دارند به زور
بگیرد و به حدود آنها تجاوز کند و حقوقشان
را پایمال سازد. در چنین وضعی است که هرج
و مرج به وجود می‌آید و اجتماعی که به
عنوان وسیله‌ای برای نیل به سعادت در
زندگی تشکیل داده بودند، به عامل بدبختی و
نابودی تبدیل می‌شود و دارو، خود عامل درد
می‌گردد و برای برطرف کردن این غائله راهی
جز این نمی‌ماند که یک نیروی چیره بر سایر
نیروها و مسلط بر همه افراد جامعه، قرار داده
شود تا نیروهای یاغی و سلطه‌جو و همچنین
افراد زیر دست ستم‌دیده را به راه اصلی
برگرداند و همه نیروها را در یک سطح متحد
کند و آن گاه هر نیرویی را در جایگاه خاص
خودش قرار دهد و حق را به حقدار برساند.

از آنجا که ذهن بشر - همان گونه که پیشتر

ولمّا لم تكن الإنسانية في حين من
 الأحيان خالية الذّهن عن فكر الاستخدام
 - كما مرّ بيانه سالفاً - لم يكن
 الاجتماعات في الأعصار السالفة خالية
 عن رجال متغلّبين على الملّك مستعّلين
 على سائر الأفراد المجتمعين ببسط الرّقّة
 والتملّك على النفوس والأموال، وكانت
 بعض فوائد الملك الذي ذكرناه - وهو
 وجود من يمنع عن طغيان بعض الأفراد
 على بعض - يترتّب على وجود هذا
 الصّنف من المتغلّبين المستعّلين
 المتظاهرين باسم الملك في الجملة وإن
 كانوا هم أنفسهم وأعضادهم وجلاوزتهم
 قوى طاغية من غير حقّ مرّضي؛ وذلك
 لكونهم مضطّرين إلى حفظ الأفراد في
 حال الذّلة والاضطهاد حتّى لا يتقوى من
 يشب على حقوق بعض الأفراد فيشب يوماً
 عليهم أنفسهم، كما أنّهم أنفسهم وثبوا
 على ما في أيدي غيرهم.

وبالجملة: بقاء جلّ الأفراد على حال
 التّسالم خوفاً من الملوك المسيطرين
 عليهم كان يصرف الناس عن الفكر في

گفتیم - هیچ گاه از اندیشه «به خدمت گرفتن»
 خالی نبوده، لذا در قرون گذشته جوامع بشری
 از وجود افرادی که سعی کرده‌اند حکومت و
 پادشاهی را به دست بگیرند و با گستراندن
 بردگی و تسلّط بر جان و مال مردم، سلطه خود
 را بر سایر افراد جامعه تحمیل کنند، خالی
 نبوده است، گرچه خود این گروه چیره
 سلطه گر، که به نام پادشاه اظهار وجود
 می‌کردند و نیز دستیاران و دار و دسته‌شان،
 نیروهایی سرکش و باطل بودند، اما پاره‌ای
 فواید و مزایای سلطنت و حکومت که نام
 بردیم - یعنی وجود کسی که از طغیان و تعدّی
 افراد جامعه بر یکدیگر جلوگیری کند - بر
 وجود آنها مترتّب بود؛ زیرا مجبور بودند
 افراد را در حالت ذلّت و تحت فشار نگه
 دارند، تا مبادا کسی با تعدّی به حقوق افراد،
 قدرتی به هم زند و روزی بر ضدّ خود آنها نیز
 سر به شورش بردارد.

کوتاه سخن، استمرار برخورد
 مسالمت‌آمیز اکثریت افراد جامعه با پادشاهان
 از ترس ایشان، مردم را از اندیشیدن درباره
 اعتباری بودن سلطنت و حکومت اجتماعی
 باز می‌داشت و تنها کاری که می‌کردند این بود
 که اگر ظلم و تعدّی این حکمرانان از حدّ تاب

اعتبار الملك الاجتماعي، وإنما يشتغلون
بحمد سيرة هؤلاء المتغلبين إذا لم يبلغ
تعديهم مبلغ جهدهم، ويتظلمون
ويشتكون إذا بلغ بهم الجهد وحمل عليهم
من التعدي ما يفوق طاقتهم.

نعم، ربّما فقدوا بعض هؤلاء
المتسمّين بالملوك والرؤساء بهلاك أو
قتل أو نحو ذلك، وأحسّوا بالفتنة
والفساد، وهذّدهم اختلال النّظم ووقوع
الهرج، فبادروا إلى تقديم بعض أولي
الطّول والقوة منهم وألقوا إليه زمام الملك،
فصار ملكاً يملك أزمّة الأمور، ثم يعود
الأمر على ما كان عليه من التعدي
والتّحميل.

ولم تزل الاجتماعات على هذه الحال
برهة بعد برهة، حتّى تضجّرت من سوء
سير هؤلاء المتسمّين بالملوك في
مظالمهم باستبدادهم في الرأي وإطلاقهم
فيما يشاؤون، فوضعت قوانين تعيّن
وظائف الحكومة الجارية بين الأمم
وأجبرت الملوك باتّباعها وصار الملك
ملكاً مشروطاً بعدما كان مطلقاً، واتّحد

و توان آنها فراتر نمی رفت به مدح و ستایش
روش آنان می پرداختند و اگر بیش از توانشان
دست به ظلم و تعدی می زدند، تظلم و
دادخواهی می کردند.

البته گاه پیش می آمد که یکی از این به
اصطلاح شاهان و سرکردگان می مرد یا کشته
می شد و مردم حس می کردند که فتنه و
آشوبی در راه است و بر هم خوردن نظم
جامعه و وقوع هرج و مرج آنها را تهدید
می کند. لذا بی درنگ یکی از همین زورمندان
متنفذ را پیش می انداختند و زمام سلطنت را به
دست او می سپردند و بدین ترتیب او پادشاه و
زمامدار امور می گردید. اما بار دیگر آن
تعدّیات و تحمیلات از سر گرفته می شد.

جوامع بشری روزگارانی دراز بر این
منوال بودند، تا آنکه سرانجام از
بدرفتاری های این به اصطلاح پادشاهان و
ستمگری ها و خودکامگی های آنها به ستوه
آمدند و قوانینی را وضع کردند که برای
حکومت ها و ظایفی را مشخص و معین
می نمود و سلاطین را به پیروی از این قوانین
مجبور ساختند و بدین ترتیب حکومت
مطلقه به حکومت و سلطنتی مشروط تبدیل
شد و مردم برای حفظ این نظام با هم متحد و

النَّاسَ عَلَى التَّحْفَظِ عَلَى ذَلِكَ وَكَانَ الْمَلِكُ
مُوروثاً.

یکدست شدند. در عین حال پادشاهی
موروثی ماند.

ثُمَّ أَحَسَّتْ اجْتِمَاعَاتُ بَنِي مَلُوكِهِمْ
وَسُوءَ سِيرِهِمْ، وَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِمْ بَعْدَ رُكُوبِ
أُرَيْكَةِ الْمَلِكِ وَتَثْبِيتِهِمْ كُونَ الْمَلِكِ مُوَهَبَةً
غَيْرَ مُتَغَيِّرَةٍ مُوروثَةٍ، فَبَدَّلُوا الْمَلِكَ بِرِئَاسَةِ
الْجُمْهُورِ، فَانْقَلَبَ الْمَلِكُ الْمُؤَبَّدُ الْمَشْرُوطُ
إِلَى مَلِكٍ مُؤَجَّلٍ مُشْرُوطٍ، وَرَبَّمَا وَجَدَ فِي
الْأَقْوَامِ وَالْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَةِ أَنْوَاعَ مِنَ الْمَلِكِ
دَعَاهُمْ إِلَى وَضْعِهِ الْفِرَارِ عَنِ الْمَظَالِمِ الَّتِي
شَاهَدُوهَا مِمَّنْ بَيَّهَ زِمَامَ أَمْرِهِمْ، وَرَبَّمَا
حَدَّثَ فِي مُسْتَقْبَلِ الْأَيَّامِ مَالِهِمْ يَنْتَقِلُ
أَفْهَامُنَا إِلَيْهِ إِلَى هَذَا الْآنَ.

بعد از مدتی جوامع بشری احساس
کردند که پادشاهانشان همچنان زورگو و
بدرفتارند و بعد از آنکه بر اریکه سلطنت
نشستند و پادشاهی خود را به عنوان یک
موهبت خدادادی زوالناپذیر موروثی تثبیت
کردند، دیگر دسترسی به آنها ندارند و برای
تغییر رفتار آنان کاری از دستشان بر نمی آید.
این بود که سلطنت را به جمهوری تبدیل
کردند و در نتیجه، سلطنت ابدی مشروط به
صورت حکومتی موقت و مشروط درآمد.
ممکن است در میان اقوام و ملل گوناگون،
حکومت‌هایی از نوع دیگر نیز باشد که برای
فرار از ستمگری‌های زمامداران خود، آن را
به وجود آورده باشند و ممکن است که در
روزگاران آینده نیز حکومت‌هایی از نوع جدید
به وجود آید که تاکنون به ذهن ما نرسیده
است.

لیکن نکته‌ای که از تمام این کوشش‌هایی
که جوامع بشری در راه بهبود این کار - یعنی
سپردن زمام ملت به دست هر که امور او را
اداره کند و خواست‌های متضاد و نیروهای
ناهمساز آن را از پراکندگی درآورد - صرف
کرده‌اند به دست می آید، این است که جامعه
بشری از داشتن این مقام یعنی مقام سلطنت و
حکومت بی‌نیاز نیست، هر چند نامش تغییر
کند و به مقتضای اختلاف ملتها و گذر ایام،
شرایط آن عوض شود؛ چه آنکه پیش آمدن

لَكِنَّ الَّذِي يَتَحَصَّلُ مِنْ جَمِيعِ هَذِهِ
الْمَسَاعِي الَّتِي بَذَلْتُهَا لِاجْتِمَاعَاتٍ فِي
سَبِيلِ إِصْلَاحِ هَذَا الْأَمْرِ - أَعْنِي إِلْقَاءَ زِمَامِ
الْأُمَّةِ إِلَى مَنْ يَدَبِّرُ أُمُورَهَا، وَيَجْمَعُ شَتَاتِ
إِرَادَاتِهَا الْمُتَضَادَّةَ وَقَوَاهَا الْمُتَنَافِيَةَ - أَنْ لَا
غَنَى لِلْمَجْتَمَعِ الْإِنْسَانِيِّ عَنْ هَذَا الْمَقَامِ
وَهُوَ مَقَامُ الْمَلِكِ وَإِنْ تَغَيَّرَتْ أَسْمَاؤُهُ،
وَتَبَدَّلَتْ شَرَائِطُهُ بِحَسَبِ اخْتِلَافِ الْأُمَمِ
وَمُرُورِ الْأَيَّامِ؛ فَإِنَّ طُرُقَ الْهَرَجِ وَالْمَرْجِ

واختلال أمر الحياة الاجتماعية على جميع التقادير من لوازم عدم اجتماع أزمة الإرادات والمقاصد في إرادة واحدة لإنسان واحد أو مقام واحد.

وهذا هو الذي تقدّم في أول الكلام: أن الملك من الاعتبار الضرورية في الاجتماع الإنساني.

وهو مثل سائر الموضوعات الاعتبارية التي لم يزل الاجتماع بصدد تكميلها وإصلاحها ورفع نواقصها وآثارها المضادة لسعادة الإنسانية.

وللنبوة في هذا الإصلاح الشهم الأوفى؛ فإن من المسلم في علم الاجتماع أن انتشار قول ما من الأقوال بين العامة - وخاصة إذا كان مما يرتبط بالغريزة، ويستحسنه القريحة، ويطمئن إليه النفوس المتوقعة - أقوى سبب لتوحيد الميول المتفرقة وجعل الجماعات المتشتتة يداً واحداً تقبض وتبسط بإرادة واحدة لا يقوم لها شيء.

ومن الضروري أن النبوة منذ أقدم

هرج و مرج و مختل شدن کار و زندگی اجتماعی، در هر حال، از لوازم گرد نیامدن زمام خواست‌ها و اهداف گوناگون در اراده یک انسان یا یک مقام می‌باشد.

این همان مطلبی است که در آغاز سخن گفتیم که: سلطنت و حکومت از اعتبارات ضروری در اجتماع انسانی است. و همانند سایر موضوعات اعتباری‌ای است که جامعه پیوسته در صدد تکمیل و اصلاح آنها و زدودن کاستی‌ها و آثار مخالف با سعادت انسان است.

نبوت در این اصلاح بزرگترین سهم را داشته است؛ زیرا چنان که در دانش جامعه‌شناسی مسلم شده که انتشار و رواج یک سخن در میان عامه مردم - بویژه اگر این سخن به سرشت بشر مربوط باشد و قریحه آدمی آن را پسندد و دل‌های منتظر به آن آرام گیرد - نیرومندترین عامل یکپارچه کردن تمایلات پراکنده و متحد و یکدست کردن جمعیت‌های متشتت است، به طوری که این اتحاد و یکدستی با یک اراده، باز و بسته می‌شود و هیچ نیرویی در برابر آن یارای ایستادگی ندارد.

بدیهی است که نبوت از همان آغاز ظهور خود، مردم را به عدالت می‌خوانده و آنان را از ستم باز می‌داشته و به بندگی خدا و تسلیم در

عهود ظهورها تدعو النَّاسَ إِلَى الْعَدْلِ،
وَتَمْنَعُهُمْ عَنِ الظُّلْمِ، وَتَدْعِيهِمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ
وَالْتَسْلِيمِ لَهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَنْ اتِّبَاعِ الْفِرَاعِنَةِ
الطَّاغِيَةِ، وَالتَّحَارِدَةِ الْمُسْتَكْبِرِينَ
الْمُتَغَلِّبِينَ، وَلَمْ تَزَلْ هَذِهِ الدَّعْوَةُ بَيْنَ الْأُمَمِ
مِنْذَ قُرُونٍ مُتْرَاكِمَةٍ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ وَأُمَّةٌ بَعْدَ
أُمَّةٍ، وَإِنْ اخْتَلَفَتْ بِحَسَبِ السَّعَةِ وَالضَّقِيقِ
بِاخْتِلَافِ الْأُمَمِ وَالْأَزْمَنَةِ. وَمَنِ الْمَحَالُ أَنْ
يَلْبِثَ مِثْلَ هَذَا الْعَامِلِ الْقَوِيِّ بَيْنَ
الاجْتِمَاعَاتِ الْإِنْسَانِيَّةِ قُرُونًا مُتَمَادِيَةً
وَهُوَ مُنْعَزَلٌ عَنِ الْأَثَرِ خَالٍ عَنِ الْفَعْلِ.



وَقَدْ حَكَّى الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ فِي ذَلِكَ
شَيْئًا كَثِيرًا مِنَ الْوَحْيِ الْمُنْزَلِ عَلَى
الْأَنْبِيَاءِ ﷺ كَمَا حَكَّى عَنْ نُوحٍ فِيمَا يَشْكُوهُ
لِرَبِّهِ: ﴿رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ
مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا﴾ وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبْرًا
﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ﴾^۱، وَكَذَا مَا وَقَعَ
بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِظَمَاءِ قَوْمِهِ مِنَ الْجِدَالِ عَلَى مَا
يَحْكِيهِ الْقُرْآنُ قَالَ تَعَالَى: ﴿قَالُوا أَتُؤْمِنُ
لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ قَالَ وَمَا عَلَّمِي بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ

برابر او دعوتشان می‌کرده و از پیروی
فرعونیان طغیانگر و نمرودیان مستکبر
سلطه‌جو نهیشان می‌نموده است و این دعوت
طی قرون متمادی در میان اقوام و ملل، نسل به
نسل و امت به امت ادامه داشته است، گو اینکه
بر حسب تفاوت ملت‌ها و زمان‌ها، دامنه این
دعوت تنگ یا وسیع بوده است. بنابراین،
امکان ندارد که چنین عامل نیرومندی
قرن‌های متمادی در میان اجتماعات بشری
باشد و تأثیری نگذاشته باشد.

قرآن کریم در این باره مقدار زیادی از
تعلیماتی را که بر پیامبران نازل شده، بازگو
کرده است. مثلاً شکایت نوح به پروردگارش
را چنین بازگو می‌کند: «پروردگارا! این قوم
مرا نافرمانی کردند و کسی را پیروی نمودند
که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود. و
دست به نیرنگی بس بزرگ زدند. و گفتند:
زنهار، خدایان خود را رها مکنید». همچنین
بحث و جدالی را که میان آن حضرت و
بزرگان قومش در گرفت چنین نقل می‌کند:
«گفتند: آیا به تو ایمان آوزیم در حالی که
مردمان فرومایه از تو پیروی می‌کنند! نوح
گفت: به [جزئیات] آنچه می‌کرده‌اند چه
آگاهی دارم؟! همانا حساب آنها - اگر شعور

تَشْعُرُونَ^۱، و قول هود علیه السلام لقومه: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ * وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ^۲»، و قول صالح علیه السلام لقومه: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ^۳...
وَأَمَّا أَنْ الْمُلْكُ - بالضم - من ضروریات المجتمع الإنساني فيکفی فی بیانہ اتمّ بیان قوله تعالى بعد سرد قصّة طالوت: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ^۴»، و قد مرّ بیان کیفیت دلالة الآية بوجه عام.

وفي القرآن آیات كثيرة تستعرض للملك والولاية وافتراض الطاعة ونحو ذلك، وأخرى تعدّه نعمة وموهبة كقوله تعالى: «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا^۵»، وقوله تعالى: «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَأَتَاكُمْ مَالًا يُؤْتِ

داشته باشید - با پروردگار من است» و هود علیه السلام نیز به قوم خود فرمود: «آیا بر هر تپه ای بنایی می سازید که [در آن] دست به بیهوده کاری زنید؟ و کاخ های استوار می گیرید به امید آنکه جاودانه بمانید؟ و چون حمله ور می شوید [چون] زورگویان حمله ور می شوید؟». حضرت صالح علیه السلام نیز به قوم خود فرمود: «از خدا بترسید و اطاعت کنید، و از فرمان اسرافکاران اطاعت نکنید. همانان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند»...

و اما این مطلب که مُلک (سلطنت و حکومت) از ضروریات جامعه انسانی می باشد، برای بیان کامل آن، این آیه کافی است که بعد از نقل داستان طالوت می فرماید: «و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید. ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد»، قبلاً نحوه دلالت این آیه را به طور عام، شرح دادیم.

در قرآن آیات فراوانی به موضوع حکومت و ولایت و لزوم اطاعت از ولی و مانند آن می پردازد. در آیاتی هم آن را یک نعمت و موهبت خدادادی بر می شمارد مانند آیه «ما به آنان (خاندان ابراهیم) سلطتی بزرگ بخشیدیم» و آیه «و شما را پادشاهانی گردانید و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان

۱. الشعراء: ۱۱۱ و ۱۱۳. ۲. الشعراء: ۱۲۸ و ۱۳۰.

۳. الشعراء: ۱۵۰ و ۱۵۲. ۴. البقرة: ۲۵۱.

۵. النساء: ۵۴.

أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ^۱، وقوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ﴾^۲، إلى غير ذلك من الآيات.

غیر آن قرآن إِنَّمَا يَعِدُّهُ كَرَامَةً إِذَا اجْتَمَعَ مَعَ التَّقْوَى؛ لِحَصْرِهِ الْكَرَامَةَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ مَا رَبَّمَا يُتَخَيَّلُ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْكَرَامَةِ مِنْ مَزَايَا الْحَيَاةِ، قَالَ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۳، وَالتَّقْوَى حَسَابَةٌ عَلَى اللَّهِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَسْتَعْلِيَ بِهِ عَلَى أَحَدٍ، فَلَا فَخْرَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ بِشَيْءٍ؛ لِأَنَّهُ إِنْ كَانَ أَمْرًا دُنْيَوِيًّا فَلَا مَزِيَّةَ لِأَمْرِ دُنْيَوِيٍّ وَلَا قَدْرَ إِلَّا لِلدُّنْيَى، وَإِنْ كَانَ أَمْرًا أُخْرَوِيًّا فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ. وَعَلَى الْجُمْلَةِ: لَا يَبْقَى لِلْإِنْسَانِ الْمَتَلَبِّسُ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ - أَعْنِي الْمَلِكَ - فِي نَظَرِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ إِلَّا تَحَمُّلَ الْجَهْدِ وَمَشَقَّةَ التَّقَلُّدِ وَالْأَعْيَاءِ. نَعَمْ، لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ عَظِيمُ الْأَجْرِ وَمَزِيدُ الثَّوَابِ إِنْ لَازِمَ صِرَاطِ الْعَدْلِ وَالتَّقْوَى.

نداده بود، به شما داد؛ و آیه «و خداوند سلطنت خود را به هر که خواهد، می دهد» و آیات دیگری از این دست.

البته قرآن پادشاهی و حکومت را زمانی یک ارزش و کرامت می شمارد که با تقوا جمع شود؛ چرا که خداوند از میان تمامی مزایای زندگی که ممکن است خیال شود در آنها کرامت وجود دارد، کرامت را در تقوا منحصر می کند و می فرماید: «ای مردم! ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم و شما را شاخه ها و قبایل [گوناگون] قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» و تقوا و پرهیزگاری هم حسابش با خداست و هیچ کس حق ندارد با توسل به آن بر دیگری برتری و سلطه جوید و هیچ چیز وسیله فخر فروشی و مباهاات بر دیگری نیست؛ زیرا اگر آن چیز امری دنیوی باشد، باید دانست که هیچ امر دنیوی مزیتی ندارد و تنها دین است که ارزش دارد و اگر امری اخروی باشد، در آن صورت حساب کارش با خداوند سبحان است. به طور کلی از نظر یک انسان مسلمان، هر که این نعمت - یعنی حکومت - به او داده شود، جز تحمل رنج و مشقت به دوش کشیدن بار مسئولیت بهره ای ندارد. البته اگر در راه عدالت و تقوا قدم بردارد، نزد پروردگارش مزدی بزرگ و پاداشی فراوان خواهد داشت.

۲. البقرة: ۲۴۷.

۱. المائدة: ۲۰.

۳. الحجرات: ۱۳.

وهذا هو روح السيرة الصالحة التي
لازمها أولياء الدين، وسنشبع إن شاء الله
العزیز هذا المعنى في بحث مستقل في
سيرة رسول الله ﷺ والطاهرين من آله
الثابتة بالآثار الصحيحة، وأنهم لم ينالوا
من ملكهم إلا أن يشوروا على الجبابة في
فسادهم في الأرض، ويعارضوهم في
طغيانهم واستكبارهم.

ولذلك لم يدع القرآن الناس إلى
الاجتماع على تأسيس الملك وتشديد
بنیان القیصریة والكسرویة، وإنما تلقى
الملك شأناً من الشؤون اللازمة للمراعاة
في المجتمع الإنساني نظير التعليم أو
إعداد القوة لإرهاب الكفار.

بل إنما دعا الناس إلى الاجتماع
والاتحاد والاتفاق على الدين، ونهاهم
عن التفرق والشقاق فيه، وجعله هو
الأصل، فقال تعالى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي
مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۱، وقال تعالى: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ

این همان روح سیره صالحی است که
اولیای دین به آن پایبندی نشان داده‌اند و ما به
خواست خدای عزیز این معنا را در بحثی
مستقل پیرامون سیره رسول خدا و خاندان
پاک او، با ارائه نمونه‌های درست، مفصلاً
شرح خواهیم داد و بیان خواهیم کرد که این
بزرگواران به محض رسیدن به حکومت بر
ضد تبهکاری‌های جباران می‌شوریدند و با
طغیان و گردنکشی آنان می‌ستیزیدند.

به همین دلیل است که قرآن، مردم را به
فراهم آمدن برای تشکیل سلطنت و برپا
ساختن نظام قیصری و کسری و کسرای فرخوانده
است. بلکه حکومت را نیز، همچون تعلیم و
آموزش یا فراهم آوردن قدرت و تجهیزات
نظامی به منظور ایجاد ترس در کفار، امری
تلقی کرده است که در جامعه انسانی باید
رعایت شود.

قرآن در حقیقت مردم را به اجتماع و
اتحاد و اتفاق دینی، دعوت کرده و آنها را از
پراکندگی و تفرقه در دین نهی فرموده و این
مسأله را اصل قرار داده است. مثلاً خداوند
متعال می‌فرماید: «و این راه راست من است.
پس از آن پیروی کنید و راه‌های دیگر را
پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده
می‌سازد» و نیز می‌فرماید: «بگو: ای اهل
کتاب! بیایید تا از کلمه‌ای که میان ما و شما
یکی است پیروی کنیم و آن اینکه جز خدا را

لَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ^۱، فالقرآن - كما ترى - لا يدعو الناس إلا إلى التسليم لله وحده، ويعتبر من المجتمع المجتمع الدِّينِي، ويدحض ما دون ذلك من عبادة الأنداد، والخضوع لكل قصر مَشِيد، ومنتدَى رفيع، وملك قيصريّ وكسرويّ، والتفرّق بإفراز الحدود وتفریق الأوطان وغير ذلك.^۲

أقول: وقال رضوان الله تعالى عليه في استناد الملك وسائر الأمور الاعتبارية إلى الله سبحانه:

بحث فلسفی:

لا ريب أن الواجب تعالى هو الذي تنتهي إليه سلسلة العلّية في العالم، وأنّ الرابطة بينه وبين العالم جزءاً وكلاً هي رابطة العلّية، وقد تبين في أبحاث العلّة والمعلول أنّ العلّية إنّما هي في الوجود؛ بمعنى أنّ الوجود الحقيقي في المعلول هو

نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا خدایگان نگیرند پس اگر روی گردانیدند، بگویند: شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]، بنابراین، همچنان که ملاحظه می کنید، قرآن مردم را به چیزی جز تسلیم در برابر خداوند یگانه فرا نمی خواند و از جامعه، تنها جامعه دینی را معتبر تلقی می کند و جز آن، یعنی پرستش خدایان دیگر و کرنش در برابر هر کاخ برافراشته و هر سلطنت با شکوه دنیوی و حکومت قیصر و کسرا و تفرقه و پراکندگی ناشی از مرزبندی های جغرافیایی و امثال این ها را، باطل و مردود می شمارد.

همچنین مرحوم علامه - رضوان الله تعالى عليه - درباره استناد حکومت و دیگر امور اعتباری به خداوند سبحان چنین می گوید:

بحثی فلسفی:

تردیدی نیست که زنجیره علّیت در عالم به خداوند واجب الوجود ختم می شود و رابطه میان او و جزء و کلّ جهان هستی، رابطه علّیت است. در مباحث علّت و معلول روشن شده که پدیده علّیت فقط در ناحیه وجود است، به این معنا که آنچه از وجود علّت به معلول سرایت می کند، وجود حقیقی در معلول است و غیر آن، یعنی ماهیت، از صدور و نیاز به علّت برکنار می باشد. عکس نقیض این قضیه

۱. آل عمران: ۶۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۲۴/۳ و ۱۴۹.

المرشّح من وجود علّته، وأمّا غيره
كالماهية فهو بمعزل عن الترشيح والصدور
والافتقار إلى العلّة؛ وينعكس بعكس
النقيض إلى أنّ ما لا وجود حقيقي له
فليس بمعلول ولا مُنتَه إلى الواجب
تعالى.

ويشكل الأمر في استناد الأمور
الاعتبارية المحضة إليه تعالى؛ إذ لا
وجود حقيقي لها أصلاً، وإنّما وجودها
وثبوتها ثبوت اعتباري لا يتعدّى ظرف
الاعتبار والوضع وحيطة الفرض؛ وما
يشتمل عليه الشريعة من الأمر والنهي
والأحكام والأوضاع كلّها أمور اعتبارية،
فيشكل نسبتها إليه تعالى، وكذا أمثال
الملك والعزّ والرزق وغير ذلك.

والذي تحلّ به العقدة أنّها وإن كانت
عارية عن الوجود الحقيقي إلّا أنّ لها
آثاراً هي الحافظة لأسمائها كما مرّ مراراً،
وهذه الآثار أمور حقيقية مقصودة
بالاعتبار ولها نسبة إليه تعالى، فهذه
النسبة هي المصححة لنسبتها، فالملك
الذي بيننا أهل الاجتماع وإن كان أمراً

این است که آنچه وجود حقیقی ندارد، نه
معلول است و نه به واجب متعال منتهی
می شود.

مشکل در استناد امور صرفاً اعتباری به
خداوند متعال است؛ زیرا امور اعتباری
اصولاً وجود حقیقی ندارند. بلکه وجود و
ثبوت آنها یک ثبوت اعتباری است که از
ظرف اعتبار و قرارداد و از حیطة فرض،
فراتر نمی روند. اوامر و نواهی و احکام و
قوانین شریعت و نیز اموری چون
حکومت و عزّت و روزی و غیره، همگی
اموری اعتباری هستند.

آنچه این گره را می گشاید، این است که
درست است که این امور از وجود حقیقی
عاری و بی بهره اند اما، همچنان که بارها
گفته ایم، دارای آثاری هستند که نام های
آنها را حفظ می کنند و این آثار اموری
حقیقی هستند که مقصود از اعتبار این
امور نیز همین آثار است و این آثار به
خداوند متعال نسبت وجودی دارند و
همین نسبت است که استناد این امور
اعتباری را به خداوند، صحّت می بخشد.
برای مثال، همین حکومتی که در میان ما
افراد اجتماع وجود دارد، گرچه یک امر
اعتباری و قراردادی است و معنای آن از

اعتبارياً وضعياً لا نصيب لمعناه من الوجود الحقيقي وإنما هو معنى مُتَوَهَّمٌ لنا جعلناه وسيلة إلى البلوغ إلى آثار خارجيّة لم يكن يمكننا البلوغ إليها لو لا فرض هذا المعنى الموهوم وتقديره، وهي قهر المتغلبين وأولي السطوة والقوة من أفراد الاجتماع الوائبين على حقوق الضعفاء والخاملين، ووضع كلّ من الأفراد في مقامه الذي له، وإعطاء كلّ ذي حقّ حقّه، وغير ذلك. لكن لما كان حقيقة معنى الملك واسمه باقياً مادامت هذه الآثار الخارجيّة باقية مترتبة عليه فاستناد هذه الآثار الخارجيّة إلى عللها الخارجيّة هو عين استناد الملك إليه، وكذلك القول في العزّة الاعتباريّة وآثارها الخارجيّة واستنادها إلى عللها الحقيقيّة، وكذلك الأمر في غيرها كالأمر والنهي والحكم والوضع ونحو ذلك.

ومن هنا يتبيّن: أنّ لها جميعاً استناداً إلى الواجب تعالیٰ باستناد آثارها إليه على حسب ما يليق بساحة قدسه وعزّه.^۱

(انظر المال: باب ۶، ۳۷۰).

وجود حقیقی نصیبی ندارد. بلکه یک معنای موهوم برای ماست و ما آن را وسیله‌ای برای رسیدن به یک رشته آثار خارجی، مانند مهار کردن سلطه جویان و زورمندان جامعه و متجاوزان به حقوق افراد ضعیف و بی‌نام و نشان و قرار دادن هر فردی در جایگاه شایسته‌اش و رساندن حق به حقدار و غیره قرار داده‌ایم به طوری که اگر این معنای موهوم را فرض نمی‌گرفتیم نمی‌توانستیم به این آثار خارجی دست یابیم. اما چون تا زمانی که این آثار خارجی باقی و مترتب بر حکومت باشد، حقیقت معنای حکومت و نام آن نیز باقی است پس استناد این آثار خارجی به علل خارجی آنها، عین استناد حکومت به اوست. این سخن درباره عزّت اعتباری و آثار خارجی آن و استنادش به علل حقیقی آن و همچنین درباره دیگر امور اعتباری، مانند امر و نهی و حکم و قرارداد و غیره، نیز صادق می‌باشد.

از این جا روشن می‌شود که تمام اعتبارات شرعی، به واسطه استناد آثار آنها به خداوند متعال، به نحوی که زیبنده ساحت قدس و عزّت او باشد، به واجب متعال استناد دارند.

۱. المیزان فی التفسیر القرآن: ۱۴۹/۳ و ۱۵۰.

۳۶۲۵

خِلْطَةُ الْمُلُوكِ

۱۹۰۶۱. رسول الله ﷺ: أَقْلُ النَّاسِ وَفَاءُ الْمُلُوكِ،
وَأَقْلُ النَّاسِ صَدِيقًا الْمَلِكُ^۱...، وَأَشَقُّ
النَّاسِ الْمُلُوكُ^۲.

۱۹۰۶۲. الإمام علي عليه السلام: لَا تَرْغَبْ فِي خِلْطَةِ
الْمُلُوكِ؛ فَإِنَّهُمْ يَسْتَكْثِرُونَ مِنَ الْكَلَامِ رَدَّ
السَّلَامِ، وَيَسْتَقِلُّونَ مِنَ الْعِقَابِ ضَرْبَ
الرَّقَابِ^۳.

۱۹۰۶۳. عنه عليه السلام: لَا تُكْثِرَنَّ الدُّخُولَ عَلَى الْمُلُوكِ؛
فَإِنَّهُمْ إِنْ صَحِبْتَهُمْ مَلُوكَ، وَإِنْ نَصَحْتَهُمْ
غَشُوكَ^۴.

۱۹۰۶۴. عنه عليه السلام: الْمَكَانَةُ مِنَ الْمُلُوكِ مِفْتَاحُ الْمِحْنَةِ
وَبَذَرُ الْفِتْنَةِ^۵.

۱۹۰۶۵. عنه عليه السلام: لَا تَطْمَعَنَّ فِي مَوَدَّةِ الْمُلُوكِ؛
فَإِنَّهُمْ يُوَحِّشُونَكَ أَنْسَ مَا تَكُونُ بِهِمْ،
وَيَقْطَعُونَكَ أَقْرَبَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِمْ^۶.

۱۹۰۶۶. الإمام الصادق عليه السلام: لَيْسَ لِلْبَحْرِ جَارٌ، وَلَا
لِلْمَلِكِ صَدِيقٌ، وَلَا لِلْعَافِيَةِ ثَمَنٌ^۷.

۱. فی بعض نسخ المصدر: «وَأَقْلُ النَّاسِ صَدَقًا الْمُلُوكُ».

۲. الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ: ۳۱/۷۳. ۳. غُررُ الْحُكْمِ: ۱۰۳۲۳.

۴. غُررُ الْحُكْمِ: ۱۰۳۲۱. ۵. غُررُ الْحُكْمِ: ۲۱۸۴.

۶. غُررُ الْحُكْمِ: ۱۰۴۳۱. ۷. الْاِخْتِصَالُ: ۵۱/۲۲۳.

۳۶۲۵

آمِیختن با شاهان

۱۹۰۶۱. پیامبر خدا ﷺ: کم وفاترین مردمان
شاهانند، و کم دوست‌ترین مردم پادشاه
است، و بدبخت‌ترین انسان‌ها پادشاهان.

۱۹۰۶۲. امام علی عليه السلام: خواهان آمیزش با شهریاران
مباش؛ زیرا آنان جواب سلام را هم
پُرگویی می‌دانند و گردن زدن را کمترین
کیفر می‌شمارند.

۱۹۰۶۳. امام علی عليه السلام: زنه‌ار از مراوده بسیار با
شاهان؛ زیرا این جماعت اگر با آنان
مصاحبت کنی تو را ملول می‌کنند و اگر تو
با آنان رو راست باشی آنان با تو ناراستی
می‌کنند.

۱۹۰۶۴. امام علی عليه السلام: منزلت داشتن نزد شاهان،
کلید رنج و محنت است و تخم فتنه و
گرفتاری.

۱۹۰۶۵. امام علی عليه السلام: هرگز به دوستی شاهان طمع
مبند؛ زیرا که آنان در اوج انس و الفتی که با
ایشان داری، تو را تنها می‌گذارند و در اوج
نزدیکی‌ت به آنان از تو می‌برند.

۱۹۰۶۶. امام صادق عليه السلام: دریا، همسایه نمی‌شناسد
و برای پادشاه، دوستی نیست و عافیت،
قیمت ندارد!

۱۹۰۶۷. عنه علیه السلام - وقد قيل في مجلسه: جاوز ملكاً أو بحراً -: هذا مُحالٌ، والصَّوابُ أن لا يُجاوَزَ مَلِكاً ولا بَحْراً؛ لأنَّ المَلِكَ يُؤْذِيكَ، والبَحْرَ لا يُروِيكَ.^۱

(انظر) السلطان: باب ۱۸۳۹.

۳۶۳۶

إذا مَلَكَ الأَرادِلُ

الكتاب:

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ».^۲

الحديث:

۱۹۰۶۸. الإمام علي علیه السلام: إذا مَلَكَ الأَرادِلُ هَلَكَ الأفاضِلُ.^۳

۱۹۰۶۹. عنه علیه السلام: إذا استَوَلَى اللُّثَامُ اضْطَهَدَ الكِرَامُ.^۴

۱۹۰۷۰. عنه علیه السلام: مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ.^۵

۳۶۳۷

خَيْرُ الْمُلُوكِ

۱۹۰۷۱. الإمام علي علیه السلام: أَجَلُ الْمُلُوكِ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ

۱۹۰۶۷. امام صادق علیه السلام - آنگاه که در حضور ایشان گفته شد: یا همسایه پادشاه باش یا همسایه دریا - فرمود: این درست نیست، درستش این است که: نه با پادشاه باید همسایه شد و نه با دریا؛ زیرا پادشاه تو را می آزارد و دریا سیرابت نمی کند.

۳۶۳۶

هرگاه فرومایگان، پادشاه شوند

قرآن:

«[ملکه سبا] گفت: پادشاهان چون به شهری درآیند؛ آن را تباہ و ارجمندانش را خوار می گردانند و این گونه می کنند».

حدیث:

۱۹۰۶۸. امام علی علیه السلام: هرگاه فرومایگان، پادشاه (فرمانروا) شوند، گرانمایگان هلاک می شوند.

۱۹۰۶۹. امام علی علیه السلام: هرگاه لثیمان چیره شوند، کریمان مقهور می گردند.

۱۹۰۷۰. امام علی علیه السلام: هر که پادشاه (مالک) شود انحصار طلب می گردد.

۳۶۳۷

بهترین پادشاهان

۱۹۰۷۱. امام علی علیه السلام: ارجمندترین پادشاهان کسی است که بر نفس خود پادشاهی کند و

۱. الدرة الباهرة: ۳۲. ۲. النمل: ۳۴.

۳. غرر الحكم: ۴۰۳۳. ۴. غرر الحكم: ۴۰۳۵.

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۱۶۰.

وَبَسَطَ الْعَدْلَ ۱.

عدالت را بگستراند.

۱۹۰۷۲ . عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَعْقَلَ الْمُلُوكِ مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ
لِلرَّعِيَّةِ بِمَا يُسْقِطُ عَنْهُ حُجَّتَهَا ، وَسَاسَ
الرَّعِيَّةَ بِمَا تَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُهُ عَلَيْهَا ۲.

۱۹۰۷۲ . امام علی علیه السلام : خردمندترین شاهان
(زمامداران) کسی است که خود را در برابر
رعیت چنان سیاست و اداره کند که حجت
(اعتراض) آنها را از خود دور سازد و
رعیت را چنان سیاست و اداره کند که
حجت او بر آنها ثابت و تمام شود.

۱۹۰۷۳ . عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ
أَمِيرًا ۳.

۱۹۰۷۳ . امام علی علیه السلام : بهترین امیران، کسی است که
بر نفس خود امیر باشد.

۱۹۰۷۴ . عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ أَمَاتَ الْجَوْرَ
وَأَحْيَا الْعَدْلَ ۴.

۱۹۰۷۴ . امام علی علیه السلام : بهترین پادشاهان، آن است
که بیداد را بمیراند و دادگری را زنده سازد.

۱۹۰۷۵ . عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفْضَلُ الْمُلُوكِ مَنْ حَسَّنَ فِعْلَهُ
وَنِيَّتَهُ ، وَعَدَلَ فِي جُنْدِهِ وَرَعِيَّتِهِ ۵.

۱۹۰۷۵ . امام علی علیه السلام : برترین پادشاهان کسی است
که کردار و پندارش نیکو باشد و بارتش و
مملتش به عدالت رفتار کند.

۱۹۰۷۶ . عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَحْسَنُ الْمُلُوكِ حَالًا مَنْ حَسَّنَ
عَيْشَ النَّاسِ فِي عَيْشِهِ ، وَعَمَّ وَعَيْتَهُ
بِعَدْلِهِ ۶.

۱۹۰۷۶ . امام علی علیه السلام : نکو حال ترین شاهان، کسی
است که مردم در روزگار او به نیکی
زندگی کنند و عدالتش را در میان رعیت
خود بگستراند.

۱۹۰۷۷ . الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفْضَلُ الْمُلُوكِ مَنْ
أُعْطِيَ ثَلَاثَ خِصَالٍ : الرَّأْفَةَ ، وَالْجُودَ ،
وَالْعَدْلَ ۷.

۱۹۰۷۷ . امام صادق علیه السلام : برترین شهریاران کسی
است که سه خصلت داشته باشد : مهربانی،
بخشنده‌گی و دادگری.

۳۶۲۸

النَّوَادِرُ

۱۹۰۷۸ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَشَقَى النَّاسِ الْمُلُوكُ ۸.

۳۶۲۸

گوناگون

۱۹۰۷۸ . پیامبر خدا ﷺ : بدبخت‌ترین مردمان،
پادشاهانند.

- | | |
|-----------------------|-------------------------------|
| ۱ . غرر الحکم: ۳۲۰۶ ، | ۲ . غرر الحکم: ۳۳۵۰ ، |
| ۳ . غرر الحکم: ۴۹۹۸ ، | ۴ . غرر الحکم: ۵۰۰۵ ، |
| ۵ . غرر الحکم: ۳۲۳۴ ، | ۶ . غرر الحکم: ۳۲۶۱ ، |
| ۷ . تحف العقول: ۳۱۹ ، | ۸ . مشکاة الأنوار: ۱۳۱۹/۳۹۹ ، |

۱۹۰۷۹. الإمامُ عليٌّ عليه السلام: حَقُّ عَلَى الْمَلِكِ أَنْ يَسُوسَ نَفْسَهُ قَبْلَ جُنْدِهِ.^۱

۱۹۰۸۰. عنه عليه السلام: مَنْ جَعَلَ مُلْكَهُ خَادِمًا لِدِينِهِ انْقَادَ لَهُ كُلُّ سُلْطَانٍ، مَنْ جَعَلَ دِينَهُ خَادِمًا لِمُلْكِهِ طَمِعَ فِيهِ كُلُّ إِنْسَانٍ.^۲

۱۹۰۸۱. عنه عليه السلام: تَاجُ الْمَلِكِ عَدْلُهُ.^۳

۱۹۰۸۲. عنه عليه السلام: إِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ سَادَ اللُّثَامُ.^۴

۱۹۰۸۳. عنه عليه السلام: خَوْرُ السُّلْطَانِ أَشَدُّ عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ جَوْرِ السُّلْطَانِ.^۵

۱۹۰۸۴. عنه عليه السلام: غَضَبُ الْمُلُوكِ رَسُولُ الْمَوْتِ.^۶

۱۹۰۸۵. عنه عليه السلام: مُلُوكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْفُقَرَاءُ الرَّاضُونَ.^۷

۱۹۰۸۶. عنه عليه السلام: مُلُوكُ الْجَنَّةِ الْأَتْقِيَاءُ وَالْمُخْلِصُونَ.^۸

۱۹۰۸۷. عنه عليه السلام: آفَةُ الْمُلُوكِ سُوءُ السَّيْرِ، آفَةُ الْوُزَرَاءِ خُبْتُ السَّرِيرَةِ.^۹

۱۹۰۸۸. عنه عليه السلام: إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا، إِلَّا

۱۹۰۷۹. امام علی علیه السلام: بر پادشاه است که پیش از سپاهیان، به سیاست و تربیت خودش بپردازد.

۱۹۰۸۰. امام علی علیه السلام: هر کس حکومت خود را در خدمت دینش قرار دهد، هر سلطانی مطیع او شود؛ هر کس دینش را در خدمت حکومتش در آورد، هر انسانی در او طمع کند.

۱۹۰۸۱. امام علی علیه السلام: تاج پادشاه، دادگری اوست.

۱۹۰۸۲. امام علی علیه السلام: هرگاه روزگاران فاسد شود، فرومایگان حاکم می شوند.

۱۹۰۸۳. امام علی علیه السلام: ضعف و ناتوانی پادشاه برای ملت بدتر از ستم پادشاه است.

۱۹۰۸۴. امام علی علیه السلام: خشم شاهان، پیک مرگ است.

۱۹۰۸۵. امام علی علیه السلام: شهریاران دنیا و آخرت، فقیران خشنود [به قسمت خویش] هستند.

۱۹۰۸۶. امام علی علیه السلام: شهریاران بهشت، پرهیزگاران و مخلصانند.

۱۹۰۸۷. امام علی علیه السلام: آفت شاهان، بدرفتاری است؛ آفت وزیران، بدسگالی.

۱۹۰۸۸. امام علی علیه السلام: مردم، در حقیقت، با شاهان و دنیایند، مگر آن کس که خداوند او را

۱. غرر الحکم: ۴۹۴۰. ۲. غرر الحکم: ۹۰۱۶ و ۹۰۱۷.

۳. غرر الحکم: ۴۴۷۳. ۴. غرر الحکم: ۴۰۳۶.

۵. غرر الحکم: ۵۰۳۷. ۶. غرر الحکم: ۶۲۳۶.

۷. غرر الحکم: ۹۸۱۶. ۸. غرر الحکم: ۹۸۱۷.

۹. غرر الحکم: ۳۹۲۸ و ۳۹۲۹.

مَنْ عَصَمَ اللَّهُ^۱.

حفظ کند.

۱۹۰۸۹. عنه علیه السلام: إِذَا بُنِيَ الْمَلِكُ عَلَى قَوَاعِدِ الْعَدْلِ وَدَعِمَ بِدَعَائِمِ الْعَقْلِ، نَصَرَ اللَّهُ مُوَالِيَهُ وَخَذَلَ مُعَادِيَهُ^۲.

۱۹۰۸۹. امام علی علیه السلام: هرگاه حکومت بر پایه های دادگری بنا شود و با ستون های خرد برپا گردد، خداوند دوستان آن را یاری رساند و دشمنانش را تنها و بی یاور گذارد.

۱۹۰۹۰. الإمام الصادق علیه السلام: مَلَكَ الْأَرْضَ كُلَّهَا أَرْبَعَةً: مُؤْمِنَانٍ وَكَافِرَانٍ؛ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ فَسُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام وَذُو الْقَرْنَيْنِ، وَالكافِرَانِ نَمْرُودُ وَبُخْتُ نَصْر^۳.

۱۹۰۹۰. امام صادق علیه السلام: چهار نفر بر سراسر جهان پادشاهی کردند که دو نفرشان مؤمن بودند و دو نفر کافر: آن دو مؤمن، سلیمان بن داوود علیه السلام و ذوالقرنین بودند و آن دو کافر نمرود و بُخْتُ نَصْر بودند.

۱۹۰۹۱. عنه علیه السلام: وَجَدْنَا بِطَانَةَ السُّلْطَانِ ثَلَاثَ طَبَقَاتٍ: طَبَقَةُ مُوَافِقَةٍ لِلْخَيْرِ وَهِيَ بَرْكَهٌ عَلَيْهَا وَعَلَى السُّلْطَانِ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ، وَطَبَقَةُ غَائِيَتِهَا الْمَحَامَاةُ^۴ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهَا فِتْلِكَ لَا مَحْمُودَةَ وَلَا مَذْمُومَةَ، بَلْ هِيَ إِلَى الذَّمِّ أَقْرَبُ، وَطَبَقَةُ مُوَافِقَةٍ لِلشَّرِّ وَهِيَ مَشْوُومَةٌ مَذْمُومَةٌ عَلَيْهَا وَعَلَى السُّلْطَانِ^۵.

۱۹۰۹۱. امام صادق علیه السلام: اطرافیان سلطان سه دسته اند: یک دسته خیراندیشانند که اینان مایه برکت خود و سلطان و رعیت هستند. دسته ای دیگر هدفشان حفظ مقام خود است که اینان نه ستوده اند و نه نکوهیده، بلکه به نکوهش نزدیکترند و دسته ای هم شرور و بدخواهند. این طبقه شومند و مایه نکوهش خود و سلطان می باشند.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۲۱۰.

۲. غرر الحکم: ۴۱۱۸. ۳. الخصال: ۱۳۰/۲۵۵.

۴. فی المصدر «المخاماة» وهو تصحيف، انظر: بحار الأنوار: ۴۳/۲۳۳/۷۸.

۵. تحف العقول: ۳۲۰.

الملائكة

فرشتگان



ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤٤/٥٩ باب ٢٣ «حقيقة الملائكة وصفاتهم»

كنز العمال: ١٣٦/٦ «خلق الملائكة».

شرح نهج البلاغة: ٤٣١/٦ وأبحاث تتعلق بالملائكة».

بحار الأنوار: ٣١٩/٥ باب ١٧ «الملائكة يكتبون الأعمال».

انظر:

الحياة: باب ٩٩٧، العلم: باب ٢٨٠٥، الموت: باب ٣٦٦٩.

۳۶۳۹

خَلْقَةُ الْمَلَائِكَةِ

الکتاب:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

«فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ»^۲

الحديث:

۱۹۰۹۲. رسول الله ﷺ: خُلِقَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ، وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ، وَخُلِقَ آدَمُ مِنْ طِينٍ وَصِفَ لَكُمْ^۳

۱۹۰۹۳. عنه ﷺ: خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ، وَإِنَّ مِنْهُمْ لَمَلَائِكَةً أَصْغَرَ مِنَ الذُّبَابِ^۴

۱۹۰۹۴. الإمام علي عليه السلام: ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَاوَاتِهِ، وَعِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَائِكَتِهِ، خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَمَلَأَ

۳۶۳۹

آفرینش فرشتگان

قرآن:

«سپاس خدای را که پدید آورنده آسمانها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند پیام آورنده قرار داده است. بر آفرینش، هر چه بخواهد می افزاید. خدا بر هر چیزی تواناست».

پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟ یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟

حدیث:

۱۹۰۹۲. پیامبر خدا ﷺ: فرشتگان از نوری آفریده شدند و جنیان از شراره ای از آتشی و آدم از همان چیزی که [در قرآن] برایستان وصف شده است.

۱۹۰۹۳. پیامبر خدا ﷺ: خداوند فرشتگان را از نوری آفرید، و در میان آنان فرشتگانی هستند که از مگس کوچکترند.

۱۹۰۹۴. امام علی علیه السلام: سپس، خداوند سبحان برای اسکان دادن در آسمانهای خود و آباد ساختن آسمان بلند ملکوت خویش، مخلوقات بدیع، یعنی فرشتگانش را

۱. فاطر: ۱. ۲. الصافات: ۱۴۹، ۱۵۰.

۳. کنز العمال: ۱۵۱۵۶. ۴. کنز العمال: ۱۵۱۷۵.

بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا، وَحَسَا بِهِمْ فُتُوقَ
أَجْوَانِهَا (أَجْوَابِهَا).^۱

۱۹۰۹۵. الإمامُ الصادقُ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ
الْمَلَائِكَةَ مِنَ النُّورِ.^۲

۳۶۵۰

كَثْرَةُ الْمَلَائِكَةِ

۱۹۰۹۶. رسولُ الله صلى الله عليه وآله: مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ
أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^۳

۱۹۰۹۷. عنه عليه السلام... لَمَّا قَرَأَ «هَلْ أَتَى...»^۴ حَتَّى
خَتَمَهَا -: إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَأَسْمَعُ مَا
لَا تَسْمَعُونَ، أَطَّتِ^۵ السَّمَاءُ وَحَقَّ لَهَا أَنْ
تَنْطُطَ، مَا فِيهَا مَوْضِعٌ قَدَمٍ إِلَّا مَلَكٌ وَاصِعٌ
جَبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ.^۶

۱۹۰۹۸. الإمامُ عليُّ عليه السلام: لَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ
مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، أَوْ
سَاحٍ حَافِدٌ، يَزِدُّهُ عَلَى طُولِ الطَّاعَةِ
بِرَبِّهِمْ عِلْمًا، وَتَزِدُّهُ عِزَّةٌ رُبُّهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ
عِظْمًا.^۷

بیافرید و به وسیله آنها شکاف‌های
راه‌های گشاده آسمان‌ها را پرکرد و
فاصله‌های میان فضاها را با آنان
بیاکند.

۱۹۰۹۵. امام صادق عليه السلام: خداوند عزوجل،
فرشتگان را از نور آفرید.

۳۶۵۰

فراوانی فرشتگان

۱۹۰۹۶. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: از چیزهایی که خدا خلق
کرده، چیزی فراوان‌تر از فرشتگان وجود
ندارد.

۱۹۰۹۷. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله - وقتی سوره «هَلْ أَتَى...» را
تا پایان آن قرائت کرد - فرمود: من چیزی
را می‌بینم که شما نمی‌بینید و چیزی را
می‌شنوم که شما نمی‌شنوید. آسمان [بر اثر
سنگینی] به صدا درآمد و باید هم به صدا
درآید. [زیرا] در آسمان جای پای نیست
مگر اینکه فرشته‌ای پیشانی خود را نهاده،
خدای را سجده کنان است.

۱۹۰۹۸. امام علی عليه السلام: در طبقات آسمان‌ها جایی به
اندازه تخته پوستی وجود ندارد، مگر
اینکه بر آن فرشته‌ای سجده کنان است، یا
[در خدمت] کوشا و چالاک. بر اثر طاعت
دراز مدت، علم و معرفت آنها نسبت به
پروردگارشان افزون می‌شود و عزت و
اقتدار پروردگارشان در دل‌های آنها
پر شکوهرتر می‌گردد.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱. ۲. الاختصاص: ۱۰۹.

۳. تفسیر القمی: ۲۰۶/۲. ۴. الإنسان: ۱.

۵. الأطيط: صوت الأتقاب، وأطيط الإبل أصواتها وحنينها، إي
أَنَّ كَثْرَةَ مَا فِيهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَدْ أَثْقَلَهَا حَتَّى أَطَّتْ. (النهاية:
۵۴/۱).

۶. الترغيب والترهيب: ۱۶/۲۶۴/۴.

۷. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱.

۱۹۰۹۹. الإمام الصادق عليه السلام: والذي نفسي بيده،

لَمَلَأْتُكَ اللهُ فِي السَّمَاوَاتِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ
الْتُّرَابِ فِي الْأَرْضِ، وَمَا فِي السَّمَاءِ مَوْضِعُ
قَدَمٍ إِلَّا وَفِيهَا مَلَكٌ يُسَبِّحُهِ وَيُقَدِّسُهُ، وَلَا
فِي الْأَرْضِ شَجَرٌ وَلَا مَدَرٌ إِلَّا وَفِيهَا مَلَكٌ
مُوكَّلٌ بِهَا.^۱

۳۶۵۱

صِفَةُ الْمَلَائِكَةِ

۳۶۵۱

وصف فرشتگان

۱۹۰۹۹. امام صادق عليه السلام: سوگند به آنکه جانم در
دست اوست، فرشتگان خدا در آسمان‌ها
بیشتر از شمار خاک در زمین هستند و در
آسمان هیچ جای پایی نیست، مگر اینکه
در آنجا فرشته‌ای مشغول تسبیح و تقدیس
خداست، و در زمین هیچ درخت و
کلوخی نیست مگر اینکه در آن فرشته‌ای
است گماشته بر آن.

۱۹۱۰۰. رسول الله صلى الله عليه وآله - فيما احتجَّ به على

المُشْرِكِينَ -: وَالْمَلَكُ لَا تُشَاهِدُهُ
حَوَاسُّكُمْ؛ لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هَذَا الْهَوَاءِ لَا
عِيَانَ مِنْهُ، وَلَوْ شَهِدْتُمُوهُ بَأَن يَزِدَادَ فِي
قُوَى أَبْصَارِكُمْ لَقُلْتُمْ: لَيْسَ هَذَا مَلَكًا، بَلْ
هَذَا بَشَرًا^۲

۱۹۱۰۰. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله - در احتجاج با مشرکان -
فرمود: فرشته را حواس شما در نمی‌یابد؛
زیرا آن از جنس این هواست که دیده
نمی‌شود. اگر [به فرض] دیدگان شما
چندان قوی و تیزبین شود که فرشته را
ببینید، خواهید گفت: این فرشته نیست
بلکه بشر است.

۱۹۱۰۱. الإمام علي عليه السلام - فِي صِفَةِ الْمَلَائِكَةِ -: هُمْ

أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخَوْفُهُمْ لَكَ، وَأَقْرَبُهُمْ
مِنْكَ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ، وَلَمْ يُضْمَعْنَوا
الْأَرْحَامَ، وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، وَلَمْ
يَتَشَعَّبْهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ، وَإِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ
مِنْكَ، وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ، وَاسْتِجْمَاعِ
أَهْوَانِهِمْ فِيكَ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ، وَقِلَّةِ

۱۹۱۰۱. امام علی عليه السلام - در وصف فرشتگان - فرمود:
آنان داناترین آفریدگانت به تو هستند و
ترسانترین آنها از تو و نزدیکترینشان به
تو. در پشتهای [ی نرینگان] نبوده و در
زهدان‌ها جای نداشته‌اند. از آبی پست
آفریده نشده‌اند و حوادث روزگار آنها را
پریشان نساخته است. آنان با همه مقام و
منزلتی که نزد تو دارند و با اینکه همه
وجودشان عشق به توست و با وجود
طاعت بسیارشان از تو و کمی غفلتشان از

غَفَلْتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ
عَلَيْهِمْ مِنْكَ لِحَقِّرُوا أَعْمَالَهُمْ^۱.

۱۹۱۰۲. عنه ﷺ - أيضاً - : ملائكة خَلَقْتَهُمْ
وَأَسَكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ، فَلَيْسَ فِيهِمْ فَتْرَةٌ،
وَلَا عِنْدَهُمْ غَفْلَةٌ، وَلَا فِيهِمْ مَعْصِيَةٌ، هُمْ
أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخَوْفُ خَلْقِكَ مِنْكَ،
وَأَقْرَبُ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ، لَا
يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلَا سَهُوُ الْعُقُولِ، وَلَا
فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَضْلَابَ، وَلَمْ
تَنْضَمَّنْهُمْ^۲ الْأَرْحَامُ، وَلَمْ تَخْلُقْهُمْ مِنْ مَاءٍ
مُهِينٍ، أَنْشَأْتَهُمْ إِنْشَاءً فَأَسَكَنْتَهُمْ
سَمَاوَاتِكَ^۳.

۱۹۱۰۳. الإمام الصادق ﷺ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ،
وَلَا يَشْرَبُونَ، وَلَا يَنْكِحُونَ، وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ
بِنَسِيمِ الْعَرْشِ^۴.

۳۶۵۲

أَصْنَافُ الْمَلَائِكَةِ

الكتاب:

﴿وَالصَّافَاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ

امر تو، اگر حقیقت و کنه آنچه را که از تو
بر آنان پوشیده است مشاهده کنند،
بی‌گمان اعمال خود را کوچک خواهند
شمرد.

۱۹۱۰۲. امام علی ﷺ - در وصف فرشتگان - فرمود:
فرشتگانی که آنان را بیافریدی و در
آسمان‌های خود جایشان دادی. در آنها نه
سستی است و نه غفلتی و نه نافرمانی و نه
معصیتی. آنان داناترین آفریدگانت نسبت
به تو هستند و ترسانترین مخلوقات از تو
و نزدیکترین آفریدگانت به تو و عمل
کننده‌ترین آنها به طاعت تو. نه خواب
چشم‌ها، آنان را فرا می‌گیرد و نه سهو و
اشتباه خردها و نه سستی بدن‌ها. در
پشت‌ها [ی پدران] نبوده‌اند و در
زندان‌ها جای نداشته‌اند. آنان را از آبی
پست نیافریده‌ای، [بلکه] یکباره پدیدشان
آوردی و آن‌گاه در آسمان‌های خود
جایشان دادی.

۱۹۱۰۳. امام صادق ﷺ: فرشتگان نه می‌خورند، نه
می‌آشامند و نه ازدواج می‌کنند؛ بلکه با
نسیم عرش زندگی می‌کنند.

۳۶۵۲

انواع فرشتگان

قرآن:

«سوگند به صف بستگان که صفی [با شکوه] بسته‌اند.
و به بازدارندگانی که به سختی [از گناه] باز می‌دارند.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۹.

۲. فی بحار الأنوار: (۶/۱۷۵/۵۹) ولم تَضْمَنْهُمْ.

۳. تفسیر القمی: ۲۰۷/۲. ۴. تفسیر القمی: ۲۰۶/۲.

ذِکْرًا^۱.

﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا * فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا * وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا * فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا * فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا * عُذْرًا أَوْ نُذْرًا﴾^۲.

﴿وَالنَّازِعَاتِ غُرْقًا * وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَاَلْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾^۳.

الحديث:

۱۹۱۰۲. الإمام علي عليه السلام: ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَا، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَارًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُنَّ

سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ، وَصَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ، وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلَا فِتْرَةُ الْأَبْدَانِ، وَلَا غَفْلَةُ النَّسْيَانِ.

وَمِنْهُمْ أَمْنَاءُ عَلَيَّ وَحْيِهِ وَالسِّنَّةُ إِلَيَّ رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ (مُتَرَدِّدُونَ) بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ.

وَمِنْهُمْ الْحَافِظَةُ لِعِبَادِهِ، وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ.

وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى

و به تلاوت کنندگان [آیات الهی].

«سوگند به فرستادگان پی در پی، که سخت توفنده‌اند. و سوگند به افشاندگان افشانگر، که [میان حق و باطل] جداگرند. و القاکننده وحی‌اند. تا عذری باشد یا هشداري.»

«سوگند به فرشتگانی که [از کافران] به سختی جان می‌ستانند. و به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به آرامی می‌گیرند. و به فرشتگانی که [در دریای بی‌مانند] شناکنان شناورند. پس در پیشی گرفتن [در فرمان خدا] سبقت گیرنده‌اند. و کار [بندگان] را تدبیر می‌کنند.»

حدیث:

۱۹۱۰۲. امام علی عليه السلام: سپس میان آسمان‌های برین را بشکافت و آن گاه آن شکاف‌ها را با فرشتگان گوناگون خود پر کرد. برخی از آنها کارشان سجده است و رکوع نمی‌کنند و برخی همواره در رکوعند و قامت راست نمی‌کنند. برخی صف کشیده‌اند و از جای نمی‌جنبند. برخی تسبیح گویند و به ستوه نمی‌آیند. نه خواب دیدگان آنها را فرا می‌گیرد و نه سهر و اشتباه خردها و نه ضعف و مستی بدن‌ها و نه غفلت برخاسته از فراموشی.

دسته‌ای از آنها امینانی بر وحی اویند و زبان‌هایی به سوی پیامبرانش و با حکم و فرمان او آمد و شد می‌کنند [یا برای ارسال فرمان و حکم حق در رفت و آمدند].

دسته‌ای دیگر از آنها نگهبانان بندگان اویند و دربانان درهای بهشتش.

برخی از آنها پاهایشان در زمین‌های زیرین فرو رفته و استوار است و

۱. الصافات: ۱-۳.

۲. المرسلات: ۱-۶.

۳. النازعات: ۱-۵.

أَقْدَامُهُمْ، وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا
أَعْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ،
وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ، نَاكِسَةُ
دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفَعُونَ تَحْتَهُ
بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ
حُجُبُ الْعِزَّةِ وَأَسْتَارُ الْقُدْرَةِ، لَا يَتَوَهَّمُونَ
رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ
الْمَصْنُوعِينَ (الْمَخْلُوقِينَ)، وَلَا يَحْدُونَهُ
بِالْأَمَاكِينِ، وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ.^۱

۱۹۱۰۵. عنه ﷺ - فِي صِفَةِ الْمَلَائِكَةِ -: وَأَنْشَأَهُمْ

عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ، وَأَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ
(مُؤْتَلِفَاتٍ)، أُولَى أَجْنِحَةٍ، تُسَبِّحُ جَلَالَ
عِزَّتِهِ، لَا يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ
صُنْعِهِ ...

وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْغَمَامِ الدُّلُجِ،
وَفِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمُخِ، وَفِي قَتَرَةِ الظَّلَامِ
الْأَيْهِمِ (أَبْهِمِ).

وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تُخُومَ
الْأَرْضِ السُّفْلَى، فَهِيَ كَرَايَاتٍ بَيْضٍ قَدْ
نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ، وَتَحْتَهَا رِيحٌ
هَفَافَةٌ تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنْ

گردن‌هایشان از آسمان برین برگزیده
است و اعضایشان از کرانه‌های جهان
بیرون زده و شانه‌هایشان با پایه‌های عرش
مناسب است و دیدگانشان در زیر عرش
پایین افتاده و در بال‌های خود پیچیده‌اند و
میان آنها و فروترانشان حجاب‌های عزت
و پرده‌های قدرت زده شده است.
پروردگارشان را در وهم به صورتی در
نیاورند و صفات آفریدگان را بر او روا
ندارند و در جای‌ها محدودش نکنند و با
نظیر و ماندها به او اشاره نکنند.

۱۹۱۰۵. امام علی ﷺ - در وصف فرشتگان -

فرمود: آنان را به صورت‌های گوناگون و
اندازه‌های متفاوت بیافرید. بالدارانی
هستند که شکوه عزت و قدرت او را
می‌ستایند و آنچه از صُنع پروردگار در
آفریدگان آشکار است به خود نمی‌بندند...

دسته‌ای از آنها درون ابرهای انبوه و
گرانبار، در کوه‌های بلند و در کمینگاه
تاریکی‌های گمراه کننده به سر می‌برند و
دسته‌ای از آنها پاهایشان لایه‌های زمین
زیرین را شکافته و همچون پرچم‌هایی
سفید است که در شکاف‌های فضا فرو
رفته و در زیر آنها نسیمی خوش وزان
است که آنها را در جای خود نگه می‌دارد،

الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ، قَدْ اسْتَفْرَغَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ^۱.

بندگی حق آنان را از هر کار دیگری باز داشته است.

۱۹۱۰۶. الإمام زين العابدين عليه السلام - في الصلاة على حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَكُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ -: اللَّهُمَّ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ، وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ، وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاحِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فِيْنَهُ بِالنَّفْخَةِ صَرَعِي رَهَائِنِ الْقُبُورِ، وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينُ لَدَيْكَ الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ، وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ.

۱۹۱۰۶. امام زين العابدين عليه السلام - در درود فرستادن بر حاملان عرش و هر فرشته مقربى - فرمود: بار خدایا! و حاملان عرشت که از تسبیح گویی تو سست نمی شوند و از تقدیرت به ستوه نمی آیند و از عبادتت درمانده نمی شوند و کوتاهی را بر کوشایی در امر تو ترجیح نمی دهند و از شیفگی به تو غافل نمی گردند، و اسرافیل، آن صاحب صور که چشم به راه و منتظر اجازه تو و فرا رسیدن فرمان توست، تا با دمیدن [در صور]، مردگان گروگان گورها را بیدار کند. و میکائیل که نزد تو دارای منزلت است و در طاعت تو جایگاهی بلند دارد. و جبرئیل که امین و وحی توست و در میان اهل آسمان هایت مطاع است و در پیشگاهت ارجمند و در درگاهت مقرب است. و روح که گماشته بر فرشتگان حجاب هاست. و روح (نام فرشته بسیار بزرگ) که از عالم امر توست. پس، بر این ها درود فرست و نیز بر فرشتگانی که فروتر از اینانند و ساکنان آسمان های تو و امینان پیغامهایت هستند و هم بر فرشتگانی که از هیچ کوششی خسته نمی شوند و از هیچ رنجی، ماندگی و سستی به آنها راه نمی یابد و شهوت ها و خواهش ها آنها را از تسبیح تو باز نمی دارد

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ، وَالَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأَمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ، وَلَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ، وَلَا فُتُورٌ.

و فراموشی ناشی از غفلت‌ها مانع آنان از تعظیم تو نمی‌شود [زیرا فاقد این امور هستند]. دیدگان‌شان به کرنش فروخته است و قصد (جسارت) نگاه کردن به تو را نمی‌کنند و چانه‌های خود را به زیر افکنده‌اند، فرشتگانی که به آنچه نزد توست بسی راغبند، شیفته یادکرد نعمت‌های تو هستند و در برابر عظمت تو و شکوه کبریاییات فروتنند و فرشتگانی که چون به دوزخ بنگرند که بر نافرمانان تو گُر می‌کشد، گویند: «پاک و منزهی تو، ما تو را چنان که سزاوار بندگی توست بندگی نکردیم».

پس، درود فرست بر ایشان... و بر فرشتگان روحانی خود و آنان که نزد تو قرب و منزلت دارند و آنان که برندگان امور غیبی به نزد رسولانت هستند و آنان که امین وحی تو می‌باشند و بر آن دسته از فرشتگانی که به خود اختصاصشان داده‌ای و با تقدیس خود از خوراک و نوشیدنی بی‌نیازشان کرده‌ای و درون طبقات آسمان‌هایت جایشان داده‌ای و بر فرشتگانی که در اطراف و اکناف آسمان‌هایت ایستاده‌اند، تا آن گاه که فرمان به سر آمدن وعده‌ات در رسد.

و بر خزانه‌داران باران و به پیش‌رانندگان ابر و بر فرشته‌ای که از صدای راندنش، بانگ تندرهای شنیده می‌شود و هرگاه با آواز راندن او ابر خروشان به شنا درآید، صاعقه‌های آذرخش‌ها می‌درخشند. و بر فرشتگانی که برف و تگرگ را همراهی می‌کنند و

و لا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَلَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ، الْخُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرَوْنَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، النَّوَائِسُ الْأَذْقَانِ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِيَاكَ، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَرْفِرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ... وَعَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَحُمَاةِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ، وَقَبَائِلَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَأَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَأَسَكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ، وَالَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعْدِكَ.

وَحُزْنَ الْمَطَرِ، وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ، وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجَرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ، وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ خَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ، وَمُشَيَّعِي الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَالْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَالْقَوَّامِ

عَلَى خَزَائِنِ الرِّيحِ، وَالْمُؤَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ
فَلَا تَزُولُ، وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مِّنْ أَثْقَالِ الْمِيَاهِ
وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجُهَا،
وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ
بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ
الرِّخَاءِ.

وَالسَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَزَةِ، وَالْحَفَظَةَ
الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَمَلَكِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ،
وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ، وَرُومَانَ فَتَانِ الْقُبُورِ،
وَالطَّافِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَمَالِكِ
وَالْخَزَنَةِ، وَرِضْوَانِ وَسَدَنَةِ الْجَنَانِ،
وَالَّذِينَ «لَا يَغْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ
مَا يُؤْمَرُونَ»^۱ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: «سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^۲
وَالزَّبَانِيَةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: «خُذُوهُ
فَعَلُّوهُ»^۳ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ»^۴ ابْتَدَرُوهُ
سِرَاعاً وَلَمْ يُنْظَرُوهُ. وَمَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ وَلَمْ
نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّتُهُ، وَسُكَّانِ
الْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ، وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى
الْخَلْقِ.

فرشتگانی که با فرود آمدن دانه‌های باران
فرود می‌آیند و فرشتگانی که مسئولان
خزانه‌های بادهایند و فرشتگانی که بر کوه‌ها
گماشته شده‌اند، تا از جای نجنبند و
فرشتگانی که وزن آب‌ها و پیمانه باران‌های
سخت و رگبارها را به آنان شناسانده‌ای و بر
فرشتگانی که به سوی زمینیان فرستاده‌ای تا
بلایی ناخوشایند برایشان بیاورند یا گشایش
و نعمتی خوشایند [بر آنان درود فرست].

و بر سفیران گرامی نیکوکار و فرشتگان
بزرگواری که نگهبان و نویسنده اعمال
بندگانند و بر فرشته مرگ و دستیارانش و بر
منکر و نکیر و بر رُومان آزمایش کننده [اهل]
گورها و بر طواف کنندگان بیت المعمور و بر
مالک و زمامداران دوزخ و بر رضوان و
کلیدداران بهشت و بر فرشتگانی که «از فرمان
خدا سرپیچی نمی‌کنند و آنچه بدان‌ها دستور
داده شود، به کار می‌بندند» و بر فرشتگانی که
[به اهل بهشت] می‌گویند: «درود بر شما به
سبب شکیبایی که کردید و راستی چه
نیکوست فرجام آن سرای» و بر دوزخبانان که
چون به ایشان گفته شود: «او را بگیرید و در
غُل کشید و به دوزخش اندازید» به سوی او
بشتابند و امانش ندهند. و بر هر فرشته‌ای که
نامش را نیاوردیم و نمی‌دانیم نزد تو چه
پایگاهی دارد و او را به چه کاری گماشته‌ای و
بر فرشتگانی که در هوا و زمین و آب جای
دارند و بر آنانی که بر خلق گماشته شده‌اند.

۲. الرعد: ۲۴.

۱. التحريم: ۶.

۳. الحاقة: ۳۰ و ۳۱.

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي ﴿كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^۱، وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ^۲.

پس، بر ایشان درود فرست، در آن روزی که «هر کس می آید و فرشته ای او را می راند و فرشته ای گواهی می دهد» و بر آنان درود فرست، درودی که بر کرامت آنها و بر طهارت و پاکیشان بیفزاید.

۱۹۱۰۷. الإمام الصادق عليه السلام: خَلَقَ اللهُ الْمَلَائِكَةَ مُخْتَلِفَةً، وَقَدْ رَأَى رَسُولُ اللهِ ﷺ جَبْرَائِيلَ وَلَهُ سِتُّمِائَةِ جَنَاحٍ، عَلَى سَاقِهِ الدُّرُّ مِثْلُ الْقَطْرِ عَلَى الْبَقْلِ، قَدْ مَلَأَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

۱۹۱۰۷. امام صادق عليه السلام: خداوند فرشتگان را گونه گون آفریده است و رسول خدا ﷺ جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساق پایش دُر دانه هایی بود همچون قطرات باران بر روی برگ گیاهان و میان آسمان و زمین را پر کرده بود.

إِذَا أَمَرَ اللهُ مِيكَائِيلَ بِالْهَبُوطِ إِلَى الدُّنْيَا صَارَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالْأُخْرَى فِي الْأَرْضِ السَّابِعَةِ^۳.

هرگاه خداوند به میکائیل فرمان دهد که به دنیا فرود آید، پای راستش در آسمان هفتم قرار می گیرد و پای دیگرش در زمین هفتم.

۱۹۱۰۸. عنه عليه السلام: إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً رُكَّعًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سُجَّدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۴.

۱۹۱۰۸. امام صادق عليه السلام: خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حال رکوعند و فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حال سجودند.

كَلَامٌ فِي الْمَلَائِكَةِ:

تَكَرَّرَ ذِكْرُ الْمَلَائِكَةِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، وَلَمْ يُذَكَّرْ مِنْهُمْ بِالتَّسْمِيَةِ إِلَّا جَبْرَائِيلُ وَمِيكَالُ، وَمَا عَدَاهُمَا مَذْكُورٌ بِالْوَصْفِ كَمَلَكِ الْمَوْتِ

سخنی درباره فرشتگان:

در قرآن کریم بارها از فرشتگان یاد شده، اما از میان آنها فقط از جبرئیل و میکائیل به اسم نام برده شده و از بقیه فرشتگان با اوصافشان یاد شده است، مانند «ملک الموت» و «کرام الکاتبین» و «السفرة الکرام

۱. ق: ۲۱.

۲. الصحيفة السجادية: الدعاء ۳.

۳. تفسیر القمی: ۲۰۶/۲. ۴. تفسیر القمی: ۲۰۶/۲.

والکرام الکاتبین والسَّفَرَةُ الکرام البررة
والرَّقِيب والعَتید و غیر ذلك.

والَّذی ذکره الله سبحانه فی کلامه -
وَتُشایعه الأحادیث السابقة - من صفاتهم
وأعمالهم هو أولاً: أَنَّهُم موجودات
مکرمون، هم وسائط بینة تعالیٰ و بین
العالم المشهود، فما من حادثة أو واقعة
صغيرة أو كبيرة إلا وللملائكة فیها شأن،
وعليها ملك موکل أو ملائكة موکلون
بحسب ما فیها من الجهة أو الجهات،
ولیس لهم فی ذلك شأن إلا إجراء الأمر
الإلهی فی مجراه أو تقريره فی مستقبله،
كما قال تعالیٰ: ﴿لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ
بَأْمْرِهِ یَعْمَلُونَ﴾^۱.

وثانیاً: أَنَّهُم لا یعصون الله فیما أمرهم
به، فلیست لهم نفسیة مستقلة ذات إرادة
مستقلة ترید شیئاً غیر ما أَراد الله سبحانه،
فلا یستقلّون بعمل ولا یغیرون أمراً
حَمَلَهُم الله إیّاه بتحریف أو زیادة أو
نقصان، قال تعالیٰ: ﴿لَا یَغْضُونَ الله ما

البرره» و «رقیب» و «عتید» و امثال این ها.
از صفات و اعمالی که خداوند سبحان
در کلام خود درباره فرشتگان آورده و
احادیث پیشگفته هم در این باب آن را
همراهی می کند، برمی آید که اولاً
فرشتگان موجوداتی گرامی هستند که
میان خداوند متعال و عالم مشهود
واسطه اند؛ زیرا هیچ حادثه یا رخداد
کوچک و بزرگی پیش نمی آید مگر اینکه
فرشتگان در آن دستی دارند و یک یا چند
فرشته - بسته به این است که آن حادثه و
رخداد یک یا چند جهت و بُعد داشته باشد
- بر آن گماشته اند و البته تنها نقش آنها در
این زمینه به جریان انداختن فرمان الهی در
دسترش، یا قرار دادن آن در جایگاهش
می باشد. چنان که خداوند متعال
می فرماید: «در سخن بر او پیشی
نمی گیرند و به دستور او کار می کنند».

ثانیاً: از فرمان های خدایشان سربیزی
نمی کنند؛ چرا که فرشتگان از وجودی
مستقل و اراده ای مستقل برخوردار
نیستند که بر خلاف خواست خداوند
سبحان چیزی را بخواهند و لذا هیچ کاری
را دست کم نمی گیرند و هیچ یک از
فرمان های خدا را که به عهده شان گذارد، با
تحریف یا کم و زیاد کردن تغییر نمی دهند.
خداوند متعال می فرماید: «خدا را در آنچه

أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^۱.

وثالثاً: أَنَّ الملائكة على كثرتهم على مراتب مختلفة علواً ودنواً، فبعضهم فوق بعض وبعضهم دون بعض، فمنهم أمير مطاع ومنهم مأمور مطيع لأمره، والآخر منهم أمر بأمر الله حامل له إلى المأمور، والمأمور مأمور بأمر الله مطيع له، فليس لهم من أنفسهم شيء البتة، قال تعالى: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۲ وقال: ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾^۳، وقال: ﴿قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾^۴.

ورابعاً: أَنَّهُمْ غَيْرُ مَغْلُوبِينَ؛ لِأَنَّهُمْ إِنَّمَا يَعْمَلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَإِرَادَتِهِ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^۵، وقد قال الله: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ﴾^۶، وقال: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَلْبَغٍ أَمْرِهِ﴾^۷.

ومن هنا يظهر أَنَّ الملائكة موجودات منزّهة في وجودهم عن المادّة الجسمانيّة التي هي في معرض الزوال والفساد

به آنها فرمان دهد، نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنها دستور داده شود انجام می‌دهند.

ثالثاً: فرشتگان در عین آنکه شمارشان فراوان است، مراتب متفاوتی دارند. بعضی فرادست و بعضی فرودستند؛ چه آنکه برخی از آنها دستور دهنده‌اند و دستوراتشان اطاعت می‌شود و برخی مأمورند و امرشان را اطاعت می‌کنند. آنکه دستور دهنده است، به فرمان خدا دستور می‌دهد و فرمان او را برای مأمور می‌برد و آنکه مأمور است، مأمور به امر خداست و او را اطاعت می‌کند. پس، فرشتگان از خود هیچ اختیاری ندارند و هیچ کاره‌اند. خداوند متعال [از زبان فرشتگان] می‌فرماید: «و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر اینکه برای او مرتبه‌ای معین است» و می‌فرماید: «در آنجا [هم] مطاع و [هم] امین است» و می‌فرماید: «می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حقیقت».

رابعاً: فرشتگان مغلوب و مقهور نمی‌شوند؛ زیرا آنان به فرمان و خواست خدا کار می‌کنند «و هیچ چیز، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، خدا را درمانده نمی‌کند». خداوند می‌فرماید: «و خدا بر کار خویش چیره است» و می‌فرماید: «خدا فرمانش را به انجام رسانده است».

از این جا روشن می‌شود که فرشتگان موجوداتی هستند که وجودشان از مادّة جسمانی پیراسته می‌باشد؛ مادّه‌ای که در معرض زوال و فساد و تغییر است و خاصیتش این می‌باشد که در حرکت به سمت

۱. التحریم: ۶. ۲. الصفات: ۱۶۴.

۳. التکویر: ۲۱. ۴. ماب: ۲۳.

۵. فاطر: ۲۴. ۶. یوسف: ۲۱.

۷. الطلاق: ۳.

والتَّغْيِيرُ، ومن شأنها الاستكمال التدريجيّ
الَّذِي تتوجّه به إلى غايتها، وربّما صادفت
الموانع والآفات فحُرمت الغاية وبطلت
دون البلوغ إليها.

ومن هنا يظهر أنّ ما ورد في الروايات
من صور الملائكة وأشكالهم وهياّاتهم
الجسمانيّة - كما تقدّم نبذة منها في البحث
الروائيّ السابق - إنّما هو بيان تمثّلاتهم
وظهوراتهم للواصفين من الأنبياء
والأئمّة عليهم السلام، وليس من التّصوّر والتّشكّل
في شيء، ففرق بين التّمثّل والتّشكّل؛
فتمثّل الملك إنساناً هو ظهوره لمن
يشاهده في صورة الإنسان، فهو في ظرف
المشاهدة والإدراك ذو صورة الإنسان
وشكله، وفي نفسه والخارج من ظرف
الإدراك ملك ذو صورة ملكيّة. وهذا
بخلاف التّشكّل والتّصوّر؛ فإنّه لو تشكّل
بشكل الإنسان وتصور بصورته صار
إنساناً في نفسه من غير فرق بين ظرف
الإدراك والخارج عنه، فهو إنسان في
العين والذهن معاً، وقد تقدّم كلام في
معنى التّمثّل في تفسير سورة مريم.

غایت خود تدریجاً به کمال می‌رسد و
گاهی اوقات هم با موانع و آفات برخورد
می‌کند و از هدف محروم می‌شود و پیش
از رسیدن به آن از بین می‌رود.

نیز از این جا معلوم می‌شود که آنچه در
روایات پیرامون صُور و اشکال فرشتگان
و هیأت‌های جسمانی آنها وارد شده و ما
مقداری از آنها را پیشتر، در بحث روایی
آوردیم، در حقیقت بیان تمثّل و ظهور
فرشتگان برای پیامبران و ائمه علیهم السلام است که
آنها را وصف کرده‌اند و هیچ ربطی به
تصوّر و تشکّل ندارد؛ زیرا فرق است میان
تمثّل و تشکّل. تمثّل فرشته به انسان،
عبارت است از ظهور فرشته به صورت
انسان برای کسی که آن را مشاهده می‌کند.
بنابراین، فرشته در ظرف مشاهده و ادراک
دارای شکل و صورت انسان است ولی به
خودی خود و در بیرون از ظرف ادراک،
فرشته‌ای است دارای صورت فرشته‌ای. و
این درست خلاف تشکّل و تصوّر است؛
زیرا اگر فرشته به شکل و صورت انسان
متشکّل و متصور شود به خودی خود نیز
انسان می‌شود و فرقی میان ظرف ادراک و
ظرف خارج از آن وجود ندارد؛ زیرا در
این صورت هم در خارج انسان است و هم
در ذهن و در تفسیر سورة مريم معنای
تمثّل را توضیح دادیم.

ولقد صدّق الله سبحانه ما تقدّم من
معنى التمثّل في قوله في قصّة المسيح
ومريم: «فأرسلنا إليها رُوحنا فتمثّل لها
بشراً سوياً»^۱ وقد تقدّم تفسيره.

وأما ما شاع في الألسن أنّ الملك
جسم لطيف يتشكّل بأشكال مختلفة إلّا
الكلب والخنزير، والجنّ جسم لطيف
يتشكّل بأشكال مختلفة حتّى الكلب
والخنزير، فمما لا دليل عليه من عقل ولا
نقل من كتاب أو سنّة معتبرة.

وأما ما ادّعاه بعضهم من إجماع
المسلمين على ذلك - فمضافاً إلى منعه -
لا دليل على حجّيته في أمثال هذه
المسائل الاعتقاديّة.^۲

كلام في أنّ الملائكة وسائط في التدبير:

الملائكة وسائط بينه تعالى وبين
الأشياء بدءاً وعوداً على ما يعطيه القرآن
الكریم، بمعنى أنّهم أسباب للحوادث
فوق الأسباب المادّية في العالم المشهود

خداوند سبحان آنچه را درباره معنای
تمثّل گذشت، تصدیق کرده، در داستان
مسیح و مريم می فرماید: «پس روح خود
را به سوی او فرستادیم و به شکل بشری
خوش اندام برای او تمثّل یافت». تفسیر
این آیه قبلاً [در سورة مريم] گذشت.

اما آنچه بر سر زبان هاست که فرشته
جسم لطیفی است که به هر شکلی، جز
شکل سگ و خوک، در می آید و جنّ جسم
لطیفی است که به شکل های گوناگون حتی
به شکل سگ و خوک، در می آید، مطلبی
است که نه دلیل عقلی برای آن وجود دارد
و نه دلیل نقلی از کتاب یا سنّت معتبر.
بعضی هم مدعی اجماع مسلمانان در این
زمینه شده اند که در پاسخ باید گفت: اولاً
این ادّعا صحّت ندارد و چنین اجماعی
صورت نگرفته، ثانیاً [به فرض هم که
اجماع شده باشد] دلیلی بر حجّیت اجماع
در این گونه مسائل اعتقادی وجود ندارد.

گفتاری درباره اینکه فرشتگان، واسطه
تدبیر جهان هستی اند

بر اساس آنچه قرآن کریم به دست
می دهد، فرشتگان، هم در این جهان و هم
در آن جهان واسطه میان خدای متعال و
موجودات هستند. به این معنا که پیش از
فرارسیدن مرگ و انتقال به عالم دیگر و

۱. مريم: ۱۷.

۲. المیزان في تفسير القرآن: ۱۲/۱۷.

قبل حلول الموت والانتقال إلى نشأة
الآخرة وبعده.

أما في العود - أعني حال ظهور آيات
الموت وقبض الروح وإجراء السؤال
و ثواب القبر وعذابه وإماتة الكل بنفخ
الصُّور وإحيائهم بذلك والحشر وإعطاء
الكتاب ووضع الموازين والحساب
والسُّوق إلى الجنة والنار - فوساطتهم فيها
غني عن البيان، والآيات الدالة على ذلك
كثيرة لا حاجة إلى إيرادها، والأخبار
المأثورة فيها عن النبي ﷺ وأئمة أهل
البيت ﷺ فوق حد الإحصاء.

وكذا وساطتهم في مرحلة التشريع من
النزول بالوحي ودفع الشياطين عن
المداخله فيه وتسديد النبي وتأيد
المؤمنين وتطهيرهم بالاستغفار.

وأما وساطتهم في تدبير الأمور في
هذه النشأة فیدل عليها ما في مفتتح هذه
السورة من إطلاق قوله: ﴿وَالنَّازِعَاتِ
غَرْقًا﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿وَالسَّابِحَاتِ
سَبْحًا﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ

پس از آن، فرشتگان اسبابی فراتر از اسباب
مادی عالم مشهود، برای حوادث هستند.

اما هنگام بازگشت، یعنی در زمان
ظهور نشانه های مرگ و ستاندن جان و
جاری ساختن سؤال و ثواب و عذاب قبر
و میراندن و زنده گردانیدن همگان با
دمیدن در صور و محشور کردن و دادن
نامه اعمال به دست بندگان و برپاداشتن
ترازو ها و رسیدگی به حساب بندگان و
راندن آنها به سوی بهشت و دوزخ، واسطه
بودن فرشتگان در این امور موضوعی
است که نیاز به توضیح ندارد و آیات
دلالت کننده بر این موضوع فراوان است و
نیازی به ذکر آنها نمی باشد. اخباری که از
پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت ﷺ نیز در این
زمینه روایت شده از شمار بیرون است.

واسطه بودن آنها در مرحله تشريع،
یعنی نزول وحی و جلوگیری از مداخله
شیاطین در آن و تقویت پیامبر و تأیید
مؤمنان و پاک کردن آنها به وسیله استغفار
نیز کاملاً واضح است و نیازی به شرح و
بیان ندارد.

و اما اینکه فرشتگان در این جهان
واسطه در تدبیر امور هستند، دلیلش
اطلاق آیات آغازین همین سوره می باشد،
آنجا که می فرماید: «سوگند به فرشتگانی
که [از کافران] به سختی جان می ستانند. و
به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به آرامی
می گیرند. و به فرشتگانی که [در دریای
بی مانند] شناکنان شناورند. پس در پیشی

أَمْرًا^۱ بما تقدّم من البيان .

وكذا قوله تعالى: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾^۲
الظاهر بإطلاقه - على ما تقدّم من تفسيره -
في أنهم خلقوا وشأنهم أن يتوسّطوا بينه
تعالى وبين خلقه ويرسلوا لإنفاذ أمره
الذي يستفاد من قوله تعالى في صفتهم:
﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ
وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۳، وقوله: ﴿يَخَافُونَ
رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۴ وفي
جعل الجناح لهم إشارة ذلك .

فلا شغل للملائكة إلا التوسّط بينه
تعالى وبين خلقه بإنفاذ أمره فيهم، وليس
ذلك على سبيل الاتفاق بأن يُجري الله
سبحانه أمراً بأيديهم ثم يُجري مثله لا
بتوسيطهم فلا اختلاف ولا تخلف في
سنته تعالى: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ﴾^۵، وقال: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ
تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^۶.

گرفتن [در فرمان خدا] سبقت گیرنده‌اند. و
کار [بندگان] را تدبیر می‌کنند. که بیان این
آیات گذشت.

نیز دلیل آن این آیه است: «فرشتگان را
فرستادگانی قرار داد دارای بال‌هایی دوگانه و
سه گانه و چهارگانه» که اطلاق آن - آن گونه که
در تفسیرش گفتیم - ظهور در این دارد که
فرشتگان آفریده شده‌اند و کارشان این است
که میان خدای متعال و آفریدگانش واسطه
باشند و برای اجرای فرمان او فرستاده
می‌شوند؛ چنان که از این آیات که در وصف
فرشتگان است استفاده می‌شود: «بلکه
بندگانی ارجمندند. که در سخن بر او پیشی
نمی‌گیرند و به فرمان او کار می‌کنند» و آیه «و
از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست
می‌ترسند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند».
بال داشتن فرشتگان نیز اشاره به همین مطلب
است.

بنابراین، فرشتگان کاری جز واسطه شدن
میان خداوند و آفریدگان او برای اجرای
فرمان او درباره آنها ندارند و این واسطه‌گری
اتفاقی نیست؛ به این معنا که خداوند سبحان
فرمانی را به دست آنها اجرا کند و سپس نظیر
آن فرمان را بدون وساطت آنها به اجرا در
آورد؛ چه آنکه در سنت خداوند اختلاف و
تخلف وجود ندارد: «همانا پروردگار من در
راهی راست است» و می‌فرماید: «پس، هرگز
در سنت خدا جا به جایی نخواهی یافت و
هرگز در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».

۱. النازعات: ۱-۵. ۲. فاطر: ۱.
۳. الأنبياء: ۲۶ و ۲۷. ۴. النحل: ۵۰.
۵. هود: ۵۶. ۶. فاطر: ۴۳.

ومن الوساطة: كون بعضهم فوق بعض
مقاماً وأمر العالي منهم السافل بشيء من
التدبير؛ فإنه في الحقيقة توسط من
المتبوع بينه تعالى وبين تابعه في إيصال
أمر الله تعالى، كتوسط ملك الموت في أمر
بعض أعوانه بقبض روح من الأرواح، قال
تعالى حاكياً عن الملائكة: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ
مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۱، وقال: ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٌ﴾^۲،
وقال: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا
قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾^۳.

ولا ينافي هذا الذي ذكر - من توسطهم
بينه تعالى وبين الحوادث؛ أعني كونه
أسباباً تستند إليها الحوادث - استناد
الحوادث إلى أسبابها القريبة المادية؛ فإن
السببية طولية لا عرضية؛ أي إن السبب
القريب سبب للحدث، والسبب البعيد
سبب للسبب.

كما لا ينافي توسطهم واستناد
الحوادث إليهم استناد الحوادث إليه تعالى
وكونه هو السبب الوحيد لها جميعاً على

بالأثر بودن مقام برخی از فرشتگان
نسبت به برخی دیگر و امر کردن فرشته
فراتر به فرشته فرو دست در تدبیر یک
امر، نیز از زمره همین وساطت است؛ زیرا
فرشته متبوع در حقیقت واسطه میان
خدای متعال و فرشته تابع خود در رساندن
فرمان خدای متعال می باشد؛ مانند واسطه
شدن ملک الموت در فرمان دادن به یکی از
دستیارانش برای ستاندن جان کسی.
خداوند متعال از قول فرشتگان چنین
بازگو می فرماید: «و هیچ یک از ما نیست
مگر اینکه دارای جایگاهی معین است» و
می فرماید: «در آنجا [هم] مطاع [و هم]
امین است» و نیز می فرماید: «تا چون
هراس از دل هایشان برطرف شود،
می گویند: پروردگارتان چه فرمود؟
می گویند: حقیقت».

آنچه گفته شد - یعنی واسطه بودن
فرشتگان میان خدای متعال و پدیده ها و
اینکه فرشتگان اسباب و عواملی هستند که
پدیده ها به آنها استناد داده می شود -
منافاتی با استناد پدیده ها به اسباب نزدیک
مادی ندارد؛ زیرا سببیت، یک امر طولی
است نه عرضی، به این معنا که سبب
قريب، سبب پدیده است و سبب بعید،
سبب سبب می باشد.

همچنین واسطه بودن فرشتگان و
استناد پدیده ها به آنها با استناد پدیده ها به
خداوند و اینکه او، به اقتضای توحید
ربوبیت، تنها سبب همه موجودات و

۱. الصافات: ۱۶۴. ۲. التکویر: ۲۱.

۳. سبأ: ۲۳.

ما يقتضيه توحيد الربوبية؛ فإن السببية طولية كما سمعت لا عرضية، ولا يزيد استناد الحوادث إلى الملائكة استنادها إلى أسبابها الطبيعية القريبة، وقد صدق القرآن الكريم استناد الحوادث إلى الحوادث الطبيعية كما صدق استنادها إلى الملائكة.

وليس لشيء من الأسباب استقلال قبالة تعالى حتى ينقطع عنه فيمنع ذلك استناد ما استند إليه إلى الله سبحانه، على ما يقول به الوثنية من تفويضه تعالى تدبير الأمر إلى الملائكة المقربين، فالتوحيد القرآني ينفي الاستقلال عن كل شيء من كل جهة، لا يملكون لأنفسهم نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا.

فمثل الأشياء في استنادها إلى أسبابها المترتبة القريبة والبعيدة وانتهائها إلى الله سبحانه بوجه بعيد كمثل الكتابة يكتبها الإنسان بيده وبالقلم، فللكتابة استناد إلى القلم، ثم إلى اليد التي توصلت إلى الكتابة بالقلم، وإلى الإنسان الذي توصل إليها باليد وبالقلم، والسبب بحقيقة معناه هو

پدیده‌ها می‌باشد، منافاتی ندارد؛ زیرا همچنان که گفته شد سببیت، یک پدیده طولی است نه عرضی و استناد حوادث به فرشتگان با استناد آنها به اسباب طبیعی نزدیک آنها منافاتی ندارد. قرآن کریم استناد حوادث را به حوادث و اسباب طبیعی تأیید کرده همچنان که استناد آنها به فرشتگان را نیز قبول دارد.

هیچ یک از اسباب در برابر خدای متعال دارای استقلال نیست، به طوری که از خداوند منقطع باشد و آنچه به آن سبب استناد داده می‌شود به خدای سبحان استناد داده نشود. یعنی همان چیزی که بت‌پرست‌ها می‌گویند و معتقدند که خداوند تدبیر امور را به فرشتگان مقرب واگذار کرده [و خودش در این کار نقشی ندارد و آنها کاملاً مستقل هستند]؛ زیرا توحید قرآنی، استقلال کامل را از هر چیزی نفی می‌کند: «آنان برای خود مالک و اختیاردار هیچ سود و زیان و مرگ و زندگی و برانگیختنی نیستند».

استناد اشیاء به اسباب نزدیک و دور آنها و منتهی شدن این اسباب به خدای سبحان را می‌توان به وجه بعیدی، به نوشته‌ای تشبیه کرد که انسان با دست خود و قلم می‌نویسد؛ این نوشته را هم می‌توان به قلم نسبت داد، هم به دستی که به وسیله

الإنسان المستقل بالسببية؛ من غير أن
ينافي سببيته استناد الكتابة بوجه إلى اليد
وإلى القلم.

ولا منافاة أيضاً بين ما تقدم أن شأن
الملائكة هو التوسط في التدبير وبين ما
يظهر من كلامه تعالى أن بعضهم أو
جميعهم مداومون على عبادته تعالى
وتسبيحه والسجود له، كقوله: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾^۱
﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾^۲، وقوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ
عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾^۳، وذلك
لجواز أن تكون عبادتهم وسجودهم
وتسبيحهم عين عملهم في التدبير
وامتثالهم الأمر الصادر عن ساحة العزة
بالتوسط، كما ربما يومئ إليه قوله تعالى: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۴.

قلم می نویسد و هم به انسانی که به واسطه
دست و قلم می نگارد. اما سبب، به معنای
حقیقی آن، همان انسان است که در سببیت
استقلال دارد، بی آنکه سببیت او با
استناد نوشته به دست و به قلم منافات
داشته باشد.

همچنین میان این سخن که گفتیم کار
فرشتگان واسطه گری در تدبیر است و
میان آنچه از سخن خدای متعال پیداست
که برخی از فرشتگان یا همه آنها پیوسته
در حال عبادت و تسبیح و سجود خداوند
هستند، مانند آیه «و کسانی که نزد اویند از
پرستش وی تکبر نمی ورزند و درمانده
نمی شوند. شبانه روز بی آنکه سستی
ورزند، نیایش می کنند» و آیه «کسانی که
نزد پروردگار تو هستند از پرستش وی
تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و
برایش سجده می کنند»، منافاتی وجود
ندارد؛ زیرا می تواند که عبادت و سجود و
تسبیح فرشتگان عین کار آنها در تدبیر و
امتثال امری باشد که به واسطه، از ساحت
عزت خداوندی صادر می شود. چنان که
ممکن است این آیه اشاره به همین مطلب
داشته باشد: «آنچه در آسمان ها و در زمین
است، از جنبنده و فرشتگان، برای خدا
سجده می کنند و کبر نمی ورزند».

۱. الأنبياء: ۱۹، ۲۰. ۲. الأعراف: ۲۰۶.

۳. النحل: ۴۹.

۴. میزان في تفسير القرآن: ۱۸۲/۲۰ - ۱۸۴.

۳۶۵۳

المَلَائِكَةُ الْحَفَظَةُ

الكتاب:

قرآن:

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»^۱.

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»^۲.

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»^۳.

الحديث:

۱۹۱۰۹. الإمام الباقر عليه السلام - في قوله تعالى: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» - : بَأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبٍ، أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ، أَوْ يُصِيبَهُ شَيْءٌ؛ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَوْا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ، وَهُمَا مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ، وَمَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِالنَّهَارِ يَتَعَاقَبَانِ^۴.

۳۶۵۳

فرشتگان نگهبان

«و اوست که بر بندگانش قاهر (غالب) است و نگهبانانی بر شما می‌فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرارسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی‌کنند».

«برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش‌رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند. در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آنان نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود».

«و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده] اند. [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند. آنچه را انجام می‌دهید، می‌دانند».

حدیث:

۱۹۱۰۹. امام باقر عليه السلام - درباره آیه «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» - فرمود: به فرمان خدا او را از اینکه در چاهی بیفتد یا دیواری بر سرش خراب شود یا آسیبی به او برسد، حفظ می‌کنند و همین که اجلش رسید او را با آن تنها می‌گذارند و به سوی مقدراتش می‌رانند. این معقبات عبارتند از دو فرشته که در شب از او مراقبت می‌کنند و دو فرشته که در روز محافظتش می‌نمایند و این کار را به نوبت انجام می‌دهند.

۱. الانعام: ۶۱. ۲. الرعد: ۱۱. ۳. الانطار: ۱۰-۱۲. ۴. بحار الأنوار: ۵۹/۱۷۹/۱۶.

۱۹۱۱۰. الإمام الصادق علیه السلام - لما سأله زنديق عن
 علّة الملائكة الموكّلين والله عالم السرّ وما
 هو أخفى! - استعبدّهم بذلك وجعلهم
 شهوداً على خلقه، ليكون العباد
 لملازماتهم إياهم أشدّ على طاعة الله
 ومواظبته، وعن معصيته أشدّ انقباضاً، وكم
 من عبد يهتّم بمعصيته فذكر مكانهما
 فارعوى وكفّ، فيقول: ربّي يراني و
 حفظني عليّ بذلك تشهد. وإن الله برأفته
 ولطفه أيضاً وكلّهم بعبادته يذّبون عنهم
 مردّة الشيطان وهوام الأرض وآفات
 كثيرة من حيث لا يرون بإذن الله، إلى أن
 يجيء أمر الله عزّ وجلّ.^۱

۱۹۱۱۱. الكافي عن عبد الأعلى مولى آل سام:
 قلت لأبي عبد الله علیه السلام: قول الله عزّ وجلّ:
 ﴿إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَاباً﴾^۲، قال: ما هو عندك؟
 قلت: عَذَابُ الْآيَامِ، قال: إِنَّ الْآبَاءَ
 وَالْأُمَّهَاتِ يُحْصُونَ ذَلِكَ، لا ولكنّه عَذَابُ
 الأنفاس.^۳

۱۹۱۱۲. تفسير القمّي: ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ﴾
 قال: الْمَلَكَانِ الْمُؤَكَّلَانِ بِالْإِنْسَانِ، ﴿كِرَاماً﴾

۱۹۱۱۰. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به زنديقی که
 پرسید: چرا خداوند که خود دانای نهان و
 نهانترهاست فرشتگان را گماشته است؟ -
 فرمود: خداوند با این کار فرشتگان را به
 بندگی گرفته و آنان را گواه بر خلق خویش
 قرار داده است تا بندگان به خاطر همراه بودن
 فرشتگان با آنان نسبت به طاعت خدا مواظبت
 بیشتری نشان دهند و از نافرمانی او بیشتر
 خودداری و اجتناب کنند. ای پسا بنده ای که
 قصد گناه می کند، اما به یاد آن دو فرشته موکل
 بر خود می افتد و از گناه خودداری می ورزد و
 خویشتن را نگه می دارد و می گوید:
 پروردگارم مرا می بیند و فرشتگان مراقب من
 بر این گناه من گواهی می دهند و خداوند نیز
 از سر لطف و رأفت خود فرشتگان را بر
 بندگان گماشته است تا شیطان های سرکش
 و حشرات موذی زمین و بسیاری از
 آسیب های دیگر را به اذن خدا، به طوری که
 خودشان هم متوجّه نشوند، از ایشان دفع
 کنند، تا آن گاه که فرمان خداوند عزّ وجلّ در
 رسد.

۱۹۱۱۱. الكافي - به نقل از عبدالأعلى، وابسته آل
 سام: - از امام صادق علیه السلام درباره آیه «ما برای آنها
 شماره می کنیم» پرسیدم حضرت فرمود: نظر
 خود تو چیست؟ گفتم: شمار روزهاست.
 فرمود: پدرها و مادرها هم این را شماره
 می کنند. نه [مقصود این نیست] بلکه
 [مقصود] شمار نفس هاست.

۱۹۱۱۲. تفسير القمّي: ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ﴾
 فرمود: یعنی دو فرشته گماشته بر انسان،

۱. الاحتجاج: ۲/۲۴۲/۲. ۲. مریم: ۸۴.

۳. الكافي: ۳/۲۵۹/۳.

كَاتِبِينَ ﴿يَكْتُبُونَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ۚ

(انظر) المراقبة: باب ۱۵۳۹.

المعاد (صفة المحشر): باب ۲۹۴۵.

«گراماً کاتبین» که خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌نویسند.

۳۶۵۲

ویژگی‌های فرشتگان

۱۹۱۱۳. کمال الدین - به نقل از داوود بن فرقد

عطار -: یکی از یارانمان به من گفت: آیا فرشتگان می‌خوابند؟ گفتم: نمی‌دانم. گفت: خداوند عزوجل می‌فرماید: «شبانه روز بی آنکه سستی ورزند، نیایش می‌کنند». سپس گفت: می‌خواهی در این باره از حضرت صادق ع برایست طرفه سخنی بگویم؟ گفتم: آری. گفت: این سؤال از آن حضرت پرسیده شد. ایشان فرمودند: جز خداوند عزوجل، هر موجود زنده دیگری می‌خوابد و فرشتگان نیز می‌خوابند. من عرض کردم: خداوند عزوجل می‌فرماید: «شبانه روز بی آنکه سستی ورزند، نیایش می‌کنند؟» حضرت فرمود: نفس‌هایشان تسبیح است.

۱۹۱۱۴. بحار الأنوار: از امام صادق ع سؤال شد

که آیا فرشتگان خورد و خوراک و زناشویی دارند؟ حضرت فرمود: نه، آنان با نسیم عرش زنده‌اند. عرض شد: علت خوابیدن آنها چیست؟ فرمود: تا میان آنها و خداوند عزوجل تفاوت باشد؛ زیرا تنها

۳۶۵۲

خَصَائِصُ الْمَلَائِكَةِ

۱۹۱۱۳. کمال الدین عن داوود بن فرقد العطار: قال

لي بعض أصحابنا: أخبرني عن الملائكة، أَيْنَامُونَ؟ قلتُ: لا أدري، فقال: يقول الله عزوجل: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُطْرِفُكَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِيهِ بَشِيءٌ؟ (قَالَ:) فَقُلْتُ: بَلَى، فَقَالَ: سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: مَا مِنْ حَيٍّ إِلَّا وَهُوَ يَنَامُ مَا خَلَا اللَّهَ وَحْدَهُ عَزَّوَجَلَّ، وَالْمَلَائِكَةُ يَنَامُونَ، فَقُلْتُ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؟ فَقَالَ: أَنْفَاسُهُمْ تَسْبِيحٌ.^۲

۱۹۱۱۴. بحار الأنوار: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ

الْمَلَائِكَةِ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ وَيَنْكَحُونَ؟ فَقَالَ: لَا، إِنَّهُمْ يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ، فَقِيلَ لَهُ: مَا الْعِلَّةُ فِي نَوْمِهِمْ؟ فَقَالَ: فَرَقاً بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ لِأَنَّ الَّذِي لَا

تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ هُوَ اللَّهُ.^۱

خداست که او را خواب و چرت نمی‌گیرد.

(انظر) باب ۳۶۵۱ حدیث ۱۹۱۰۲.

۳۶۵۵

خانه‌هایی که فرشتگان وارد
آنها نمی‌شوند

۳۶۵۵

الْبُيُوتُ الَّتِي لَا تَدْخُلُهَا الْمَلَائِكَةُ

۱۹۱۱۵ . پیامبر خدا ﷺ: جبرئیل ﷺ نزد من آمد و گفت: ما جماعت فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگی یا پیکره‌ای و یا ظرف ادراری باشد وارد نمی‌شویم.

۱۹۱۱۵ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ جَبْرَيْلَ أَتَانِي فَقَالَ: إِنَّا مَعَشَرَ الْمَلَائِكَةِ لَا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ، وَلَا تِمثالٌ جَسَدٍ، وَلَا إِنَاءٌ يُبَالُ فِيهِ.^۲

۱۹۱۱۶ . پیامبر خدا ﷺ: جبرئیل ﷺ نزد من آمد و گفت: ای محمد! چگونه فرشته نزد شما فرود آید در حالی که مسواک نمی‌زنید و با آب طهارت نمی‌گیرید و بند انگشتان خود را نمی‌شوید؟! 

۱۹۱۱۶ . عَنْهُ ﷺ: أَتَانِي جَبْرَيْلُ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، كَيْفَ نَزَلُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَسْتَاكُونَ وَلَا تَسْتَنْجُونَ بِالْمَاءِ وَلَا تَغْسِلُونَ بَرَأِجَكُمْ^۳؟! 

۱۹۱۱۷ . امام باقر ﷺ: جبرئیل ﷺ گفت: ای رسول خدا! ما به اتاقی که در آن تصویر انسانی باشد، یا اتاقی که در آن ادرار شود، یا اتاقی که در آن سگ باشد، وارد نمی‌شویم.

۱۹۱۱۷ . الْإِمَامُ الْبَاقِرُ ﷺ: قَالَ جَبْرَيْلُ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَلَا بَيْتاً يُبَالُ فِيهِ، وَلَا بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ.^۴

۱ . بحار الأنوار: ۵۹/۱۹۳/۵۴.

۲ . بحار الأنوار: ۵۹/۱۷۷/۱۱.

۳ . البراجم: هي العقدة التي في ظهور الأصابع بجمع فيها الوسخ، الواحدة فبرجمة، بالضم (النهاية: ۱/۱۱۳).

۴ . النوادر للراوندي: ۱۹۲/۳۴۹.

۵ . الكافي: ۳/۳۹۳/۲۶.

ملکوت



مرکز تحقیقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٢/ ٥٦ باب ٣ وإراءة إبراهيم عليه السلام ملكوت السماوات والأرض.

۳۶۵۶

الْمَلَكُوتُ

الكتاب:

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ»^۱.

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۲.

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۳.

الحديث:

۱۹۱۱۸. رسول الله ﷺ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ لَمَّا رُفِعَ فِي الْمَلَكُوتِ وَذَلِكَ قَوْلُ رَبِّي: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» قَوَّيْتُ اللَّهُ بَصَرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ حَتَّى أَبْصَرَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا ظَاهِرِينَ وَمُسْتَتَرِينَ، فَرَأَى رَجُلًا وَامْرَأَةً عَلَى فَاحِشَةٍ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ

۱. الأعراف: ۱۸۵.

۲. الأنعام: ۷۵.

۳. يس: ۸۳.

۳۶۵۶

ملکوت

قرآن:

«آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر آنچه خدا آفریده است ننگریسته‌اند و اینکه شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن، بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟»

«و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.»

«پس، پاک است خدایی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

حدیث:

۱۹۱۱۸. پیامبر خدا ﷺ: چون ابراهیم خلیل به سوی ملکوت بالا برده شد، و آن فرموده پروردگار من است: «و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم، تا از یقین کنندگان باشد»، خداوند دیده او را، آن گاه که به زیر آسمانش بالا برد، چنان نیرویی داد که زمین و موجودات آشکار و نهان آن را مشاهده کرد. پس، مرد و زنی را در حال زنا دید، نفریشان کرد و هر دو

فَهَلْكَ، ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ فَدَعَا عَلَيْهِمَا
 بِالْهَلَاكِ فَهَلْكَ، ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ فَدَعَا
 عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلْكَ، ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ
 فَهَمَّ بِالدُّعَاءِ عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَأَوْحَى اللَّهُ
 إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ، اكْفُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبَادِي
 وَإِمَائِي؛ فَإِنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الْجَبَّارُ
 الْحَلِيمُ، لَا تَضُرُّنِي ذُنُوبُ عِبَادِي كَمَا لَا
 تَنْفَعُنِي طَاعَتُهُمْ، وَلَسْتُ أَسْوَئُهُمْ بِشِفَاءِ
 الْغَيْظِ كَسِيَّاسَتِكَ، فَاكْفُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ
 عِبَادِي فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ نَذِيرٌ، لَا شَرِيكَ فِي
 الْمَمْلَكَةِ، وَلَا مُهَيِّمٌ عَلَيَّ^۱ وَلَا عَلَى
 عِبَادِي، وَعِبَادِي مَعِيَ بَيْنَ خِلَالٍ^۲ ثَلَاثٍ:
 إِمَّا تَابُوا إِلَيَّ فَتُبْتُ عَلَيْهِمْ وَغَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ
 وَسَتَرْتُ عُيُوبَهُمْ، وَإِمَّا كَفَفْتُ عَنْهُمْ عَذَابِي
 لِعِلْمِي بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ ذُرِّيَّاتٌ
 مُؤْمِنُونَ فَأَرْفِقُ بِالْآبَاءِ الْكَافِرِينَ، وَأَتَأْتِي
 بِالْأُمَّهَاتِ الْكَافِرَاتِ، وَأَرْفَعُ عَنْهُمْ عَذَابِي
 لِيَخْرُجَ ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ^۳ مِنْ أَصْلَابِهِمْ، فَإِذَا
 تَرَاءَلُوا حَقَّقْتُ بِهِمْ عَذَابِي وَحَاقَ بِهِمْ بَلَاتِي،

۱. مُهَيِّمًا عَلَيْهِ: أَي شَاهِدًا عَلَيْهِ، وَقِيلَ: رَقِيبًا وَقِيلَ: مُؤْتَمِنًا
 (مجمع البحرين: ۱۸۹۵/۳).

۲. الْخِلَالُ: الْخِطْلَةُ وَزَنَا وَمَعْنَى، وَالْجَمْعُ خِلَالٍ (المصباح
 المنير: ۱۸۰).

۳. فِي نَسْخَةٍ: «لِيَخْرُجَ أُولَئِكَ الْمُؤْمِنُونَ» (كما في هامش
 المصدر).

هلاک شدند. آنگاه آن دو نفر دیگر را [در
 این حال] دید، آنها را نیز نفرین کرد و هر
 دو هلاک شدند. باز دو نفر دیگر را دید و
 آنها را هم نفرین کرد و هر دو هلاک
 گشتند. سپس دو تایی دیگر را دید و
 خواست نفرینشان کند که خداوند به او
 وحی فرمود: ای ابراهیم! از نفرین بندگان
 و کنیزان من دست نگه دار؛ زیرا که من
 آمرزنده و مهربان و جبار و بردبارم.
 گناهان بندگانم به من زیانی نمی‌رساند
 همچنان که طاعتشان سودم نمی‌رساند.
 من مانند تو نیستم که برای خنک کردن دلم
 آنان را تنبیه کنم. پس، نفرین بندگان مرا
 بس کن؛ چرا که تو در حقیقت بنده‌ای بیم
 دهنده‌ای نه شریک در پادشاهی [من] و نه
 مراقب بر من و بندگان من. بندگانم در
 ارتباط با من سه گونه‌اند: یا به درگاه من
 توبه می‌کنند و من توبه آنان را می‌پذیرم و
 گناهانشان را می‌آمرزم و عیب‌هایشان را
 می‌پوشانم و یا عذاب خود را از آنها باز
 می‌دارم؛ به این دلیل که می‌دانم به زودی از
 پشت‌های آنان نسل‌هایی مؤمن بیرون
 می‌آیند و از این رو با پدران کافر مدارا
 می‌کنم و با مادران کافر با درنگ و حوصله
 رفتار می‌نمایم و عذابم را از آنها بر می‌دارم
 تا آن مؤمن از صلب آنان بیرون آید و چون
 از هم جدا شدند، عذاب من درباره آنان
 تحقق می‌یابد و بلایم در میانشان می‌گیرد
 و اگر نه آن بود و نه این (نه توبه‌کننده بودند

وإن لم يكن هذا ولا هذا فإن الذي أعددتُهُ
لَهُم من عَذابي أعظم مما تُريدُهُم بِهِ، فإنَّ
عَذابي لعبادي على حسبِ جَلالي
وكِبَرائي. يا إبراهيمُ، فخلَّ بَيني وبينَ
عِبادي فَإني أرحمُ بِهِم مِنكَ، وخلَّ بَيني
وبينَ عِبادي فَإني أنا الجَبَّارُ الحَلِيمُ العَلامُ
الحَكِيمُ، أدبَرُهُم بِعِلَمي، وأنفِذُ فيهِم
قَضائي وقَدَري.^۱

و نه از آنان که فرزندانِ مؤمن به دنیا
می آورند) پس، عذابی که برایشان آماده
کرده ام بزرگتر از کیفری است که تو
برایشان می خواهی؛ زیرا عذاب من برای
بندگانم بر حسب جلال و کبرای من
است. پس، ای ابراهیم! مرا با بندگانم
واگذار؛ چرا که من از تو، به آنان مهربانترم
و مرا با بندگانم واگذار؛ زیرا که من جبار و
بردبار و دانا و حکیمم؛ با علم خود آنان را
تدبیر می کنم و قضا و قدرم را در میان آنها
به اجرا در می آورم.

۱۹۱۱۹. الإمام علي عليه السلام: سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى

۱۹۱۱۹. امام علی علیه السلام: پَسَاک و مَنزَهِی تَو! چَهِ
پُرشکوه است آنچه از آفرینش تو می بینیم
و چه تُخرَد است هر بزرگی در برابر قدرت
تو! و چه هولناک است آنچه از ملکوت تو
می بینیم! و چه حقیر است آن در برابر آنچه
از قدرت و پادشاهی تو بر ما پوشیده
است!

مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصْفَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ
قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ!
وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ
سُلْطَانِكَ!^۲

۱۹۱۲۰. امام علی علیه السلام: آن خدایی که آفرینش را
بدون نمونه برداری از نمونه ای، ابداع
کرد... و از ملکوت قدرت خویش و
شگفتی هایی که نشانه های حکمتش
گویای آنهاست و اعتراف آفریدگان به
اینکه محتاج آنند که خداوند با قدرت
نگهدارنده خود برپایشان دارد، به ما آن
نشان داد که لاجرم حجت خداوندی را
تمام می کند و ما را به شناخت او رهنمون
می شود....

۱۹۱۲۰. عنه عليه السلام: الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ
امْتَثَلَهُ... وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ،
وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ،
واعتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا
بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارٍ قِيَامِ الْحُجَّةِ
لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ....^۳

۱۹۱۲۱. عنه عليه السلام: هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ

۱۹۱۲۱. امام علی علیه السلام: او توانایی است که اگر

۱. بحار الأنوار: ۵/۶۰/۱۲. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۹.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱.

الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ، وَحَاوَلَ
الْفِكْرُ الْمُبْرَأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ
عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ...
رَدَعَهَا وَهِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سُدُفِ
الْغُيُوبِ....^۱

۱۹۱۲۲. عنه: ثُمَّ خَلَقَ سَبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ
سَمَاوَاتِهِ، وَعِمَارَةِ الصُّفْحِ الْأَعْلَى مِنْ
مَلَكُوتِهِ، خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ....^۲

۱۹۱۲۳. عنه: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَسَرَتْ
الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ
عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجْذِ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ
غَايَةِ مَلَكُوتِهِ!^۳

۱۹۱۲۴. الإمامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ: - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:
﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ
أَدْنَى﴾ - ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، دَنَا مِنْ
حُجُبِ النُّورِ فَرَأَى مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ، ثُمَّ
تَدَلَّى ﷺ فَنَظَرَ مِنْ تَحْتِهِ إِلَى مَلَكُوتِ
الْأَرْضِ، حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ فِي الْقُرْبِ مِنَ
الْأَرْضِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.^۴

وهم‌ها تیرهای خود را برای رسیدن به
مستهای قدرت او رها کنند و اندیشه
پیراسته از خطورات و سوسه‌ها بکوشد تا
در ژرفاهای پنهانی‌های ملکوتش به او
دست یابد... آن وهم‌ها و اندیشه‌ها را که
دره‌ها و پرتگاه‌های ظلمتبار غیب‌ها را طی
می‌کند، [نومید و ناکام] برمی‌گرداند...

۱۹۱۲۲. امام علی: سپس خداوند برای مسکون
نمودن آسمان‌هایش و آبادانی جهان برین
ملکوتش، خلقی بدیع، یعنی فرشتگان
خویش را بیافرید....

۱۹۱۲۳. امام علی: ستایش خدایی را که
وصف‌ها از رسیدن به کُنهِ شناخت او
درمانده‌اند و عظمت او خرده‌ها را پس زده
است و از این رو، برای رسیدن به غایت و
کُنهِ ملکوت او راهی نیافتند!

۱۹۱۲۴. امام زین العابدین: - دربارهٔ آیه «ثُمَّ دَنَى
فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» - فرمود:
مقصود رسول خدا ﷺ است که به
حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت
آسمان‌ها را دید. سپس بسیار نزدیک شد و
از زیر پای خود به ملکوت زمین نگریست
تا حدی که گمان کرد با زمین به اندازه
فاصلهٔ دو سر کمان یا کمتر فاصله دارد.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۵. ۴. النجم: ۸ و ۹.

۵. علل الشرائع: ۱/۱۳۱.

۱۹۱۲۵. الإمام الباقر علیه السلام - فسی قوله تعالى:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...» -: كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ حَتَّى رَأَاهَا وَمَنْ فِيهَا، وَعَنِ السَّمَاءِ حَتَّى رَأَاهَا وَمَنْ فِيهَا، وَالْمَلَكِ الَّذِي يَحْمِلُهَا، وَالْعَرْشِ وَمَنْ عَلَيْهِ، وَكَذَلِكَ أُرِي صَاحِبِكُمْ^۱.

۱۹۱۲۶. عنه علیه السلام - أيضاً -: أُعْطِيَ بَصَرَهُ مِنَ الْقُوَّةِ مَا نَفَذَ السَّمَاوَاتِ فَرَأَى مَا فِيهَا، وَرَأَى الْعَرْشَ وَمَا فَوْقَهُ، وَرَأَى مَا فِي الْأَرْضِ وَمَا تَحْتَهَا^۲.

۱۹۱۲۷. الإمام الصادق علیه السلام - أيضاً -: كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَعَنِ السَّمَاءِ وَمَنْ فِيهَا، وَالْمَلَكِ الَّذِي يَحْمِلُهَا، وَالْعَرْشِ وَمَنْ عَلَيْهِ، وَفُعِلَ ذَلِكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام^۳.

۱۹۱۲۸. عنه علیه السلام - أيضاً -: كُشِطَ لِإِبْرَاهِيمَ علیه السلام السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى مَا فَوْقَ الْعَرْشِ، وَكُشِطَ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّى رَأَى مَا فِي الْهَوَاءِ، وَفُعِلَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِثْلُ ذَلِكَ، وَإِنِّي لَأَرَى صَاحِبَكُمْ وَالْأَنْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ

۱۹۱۲۵. امام باقر علیه السلام - درباره آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» - فرمود: زمین برای او مکشوف شد، تا اینکه زمین و هر که را در آن است دید و آسمان برایش مکشوف شد تا اینکه آن را و هر که در آن است و فرشته‌ای که آسمان را حمل می‌کند و عرش و هر که را بر روی عرش است، مشاهده کرد. و این چنین به یار شما (امام باقر) نیز نشان داده شده است.

۱۹۱۲۶. امام باقر علیه السلام - درباره همین آیه - فرمود: به چشم او چنان نیرویی داده شد که در آسمان‌ها نفوذ کرد و آنچه را در آنهاست مشاهده کرد و عرش و آنچه را بالای عرش است و زمین و آنچه را زیر زمین است، دید.

۱۹۱۲۷. امام صادق علیه السلام - درباره همین آیه - فرمود: زمین و هر که بر روی زمین است و آسمان و هر که در آن است و فرشته‌ای که آسمان را بر دوش می‌کشد و عرش و هر که را بر آن است، برای ابراهیم مکشوف کرد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام نیز چنین کرد.

۱۹۱۲۸. امام صادق علیه السلام - درباره همین آیه - فرمود: هفت آسمان برای ابراهیم علیه السلام مکشوف شد تا جایی که آنچه را بالای عرش است نگریست و زمین نیز برایش مکشوف شد تا جایی که آنچه را در هواست مشاهده کرد. با محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین کاری صورت

۱. بحار الأنوار: ۱۵/۷۲/۱۲. ۲. تفسیر العیاشی: ۳۶/۳۶۴/۱.

۳. تفسیر القمی: ۲۰۵/۱.

فَعِلَ بِهِمْ مِثْلُ ذَلِكَ.^۱

۱۹۱۲۹. تفسیر العیاشی عن اُبی جعفر و اُبی عبدالله علیه السلام فی قولِ الله: «وَكَذَلِكَ...» فقال أبو جعفر علیه السلام: كُشِطَ لَهُ عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّى نَظَرَ إِلَى الْعَرْشِ وَمَا عَلَيْهِ. قَالَ: وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْعَرْشُ وَالْكُرْسِيُّ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ حَتَّى رَأَاهَا، وَعَنِ السَّمَاءِ وَمَا فِيهَا، وَالْمَلَكُ الَّذِي يَحْمِلُهَا، وَالْكُرْسِيُّ وَمَا عَلَيْهِ.^۲

التفسير:

قوله تعالى: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» إلخ، ظاهر السياق أن تكون الإشارة بقوله: «كَذَلِكَ» إلى ما تَضَمَّنَتْهُ الآية السابقة: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ...»^۳ إلخ، أنه علیه السلام أَرَى الْحَقَّ فِي ذَلِكَ، فَاَلْمَعْنَى: عَلَى هَذَا الْمَثَالِ مِنَ الْإِرَاءَةِ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

وبمعونة هذه الإشارة ودلالة قوله في الآية التالية: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» الدالة

گرفت و می بینم که برای همراه شما (امام صادق علیه السلام) و امامان بعد از او نیز چنین شده است.

۱۹۱۲۹. تفسیر العیاشی - به نقل از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام درباره آیه «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض...» :- حضرت باقر علیه السلام فرمود: آسمان ها برای او (ابراهيم علیه السلام) مكشوف شد تا جایی كه عرش و آنچه را بر آن است مشاهده كرد. زواره گفت: حتى آسمان ها و زمین و عرش و كرسی؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: زمین برای او مكشوف شد تا جایی كه آن را دید و نیز آسمان و آنچه در آن است و فرشته های كه آسمان را حمل می كند و كرسی و آنچه بر آن است، بر وی مكشوف گردید.

تفسير:

در آیه «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض...» تا آخر آیه، ظاهر سياق چنین می فهماند كه كلمه «كذلك» اشاره به مطلبی دارد كه آیه «و اذ قال ابراهيم لابيه آزر اتخذ اصناما آلهة انى اراك...» متضمن آن است، يعنى نشان دادن حقيقت به ابراهيم علیه السلام در اين باره. پس معنای آیه چنین است: ما با این گونه نشان دادن، ملكوت آسمان ها و زمین را به ابراهيم نشان دادیم.

به كمك این اشاره و آیه بعدی، يعنى «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» كه بر ارتباط آیه بعد

۱. بحار الأنوار: ۱۲/۱۸۷۲. ۲. تفسیر العیاشی: ۱/۳۵۳۶۴.

۳. الأنعام: ۷۴.

على ارتباط ما بعده بما قبله، يظهر أن قوله: ﴿ثُرِي﴾ لحكاية الحال الماضية كقوله تعالى: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۱.

فالمعنى: أنا أرينا إبراهيم ملكوت السماوات والأرض فبعثه ذلك أن حاج أباه وقومه في أمر الأصنام وكشف له ضلالهم، وكنا نمده بهذه العناية والموهبة وهي إراءة الملكوت، وكان على هذه الحال حتى جن عليه الليل ورأى كوكباً. وبذلك يظهر أن ما يترأى من بعضهم:

أَنْ قَالُوا: ﴿وَكَذَلِكَ تُرِي...﴾ إلخ، كالمعتضة لا يرتبط بما قبله ولا بما بعده، وكذا قول بعضهم: إن إراءة الملكوت أول ما ظهر من أمرها في إبراهيم عليه السلام لأنه لما جن عليه الليل رأى كوكباً... إلخ، فاسد لا ينبغي أن يُصار إليه.

وأما ملكوت السماوات والأرض، فالملكوت هو الملك مصدر كالطاغوت والجبروت، وإن كان أكد من حيث المعنى

آن با آیه قبلش دلالت دارد، معلوم می شود که کلمه «ثُرِي» [یا آنکه مضارع است] برای حکایت از زمان گذشته است؛ نظیر کلمه «نريد» در آیه «و نريد أن نمنَّ على الذين استضعفوا في الارض».

بنابراین، معنای آیه چنین است: ما ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و همین باعث شد که درباره بت ها با پدر و قوم خود احتجاج کند و گمراهی آنان را برایشان برملا کند و ما با این عنایت و موهبت، یعنی نشان دادن ملکوت، او را مدد می رساندیم و بر همین حال بود تا آنکه شب فرا رسید و چشمش به ستاره ای افتاد.

با توجه به این مطلب، سخن بعضی مفسران که گفته اند: جمله «و كذلك تُرِي...» نظیر یک جمله معترضه است و به قبل و بعد خود ارتباطی ندارد و همچنین سخن برخی دیگر که گفته اند: مسأله نشان دادن ملکوت، نخستین بار هنگامی برای ابراهیم علیه السلام تحقق یافت که شب فرا رسید و او ستاره ای را دید... صحیح نیست و نباید به آن اعتنایی کرد.

و اما معنای ملکوت آسمان ها و زمین؛ ملکوت همان مُلک است و مصدر می باشد؛ مانند کلمات طاغوت و جبروت. گو اینکه در مقایسه با مُلک، کلمه ملکوت معنا را با تأکید بیشتری می رساند، چنان که کلمات طاغوت و جبروت نیز نسبت به طغیان و جبر یا جبران تأکید بیشتری دارد.

بالنسبة إلى الملك كالطاغوت والجبروت
بالنسبة إلى الطغيان والجبر أو الجبران.

والمعنى الذي يستعمله فيه القرآن هو
المعنى اللغوي بعينه من غير تفاوت
كسائر الألفاظ المستعملة في كلامه
تعالى، غير أن المصداق غير المصداق؛
وذلك أن الملك والملکوت وهو نوع من
السلطنة إنما هو فيما عندنا معنى
افتراضي اعتباري بعثنا إلى اعتباره
الحاجة الاجتماعية إلى نظم الأعمال
والأفراد نظماً يؤدي إلى الأمن والعدل
والقوة الاجتماعيات، وهو في نفسه يقبل
النقل والهبة والغصب والتغلب كما لا نزال
نشاهد ذلك في المجتمعات الإنسانية.

وهذا المعنى على أنه وضعي اعتباري
وإن أمكن تصويره في مورد تعالی من
جهة أن الحكم الحق في المجتمع البشري
لله سبحانه كما قال تعالى: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا
لِلَّهِ﴾^۱ وقال: ﴿لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ
وَلَهُ الْحُكْمُ﴾^۲ لكن تحليل معنى هذا الملك
الوضعي يكشف عن ثبوت ذلك في

قرآن نیز این واژه را درست به همان
معنای لغوی آن به کار برده است، چنان که
دیگر کلمات به کار رفته در کلام خدا نیز
چنین است، متنها مصداق قرآنی آن با
مصداق این کلمه در میان ما فرق می‌کند؛
زیرا ملک و ملکوت که نوعی سلطنت و
فرمانروایی می‌باشد، در میان ما یک معنا و
مفهوم فرضی و اعتباری است که آنچه
باعث شده آن را اعتبار کنیم نیاز اجتماعی
به وجود نظم در رفتارها و افراد انسانی
است به طوری که به برقراری امنیت و
عدالت و توانمندی مسائل اجتماعی
بینجامد و این معنا، همان گونه که پیوسته
در جوامع انسانی مشاهده می‌کنیم، به
خودی خود قابل انتقال و بخشیدن و
غصب و تصرف به قهر و غلبه می‌باشد.

این معنا، با آنکه قرار دادی و اعتباری
است و اگر چه می‌توان درباره خدای
متعال هم آن را از این جهت که حکومت
حقیقی در جامعه بشری از آن خدای
سبحان است، تصور کرد؛ چه آنکه
خداوند می‌فرماید: «فرمان جز از آن خدا
نیست» و نیز می‌فرماید: «در این [سرای]
نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست
و فرمان، برای اوست»، اما تحلیل معنای
این ملک و فرمانروایی قراردادی و
اعتباری روشن می‌کند که ریشه و ثبوتی
در حقایق دارد که قابل زوال و انتقال
نیست. همچنان که هر یک از ما مالک و
اختیاردار خویش است. به این معنا که بر

الحقائق ثبوتاً غیر قابل للزوال والانتقال،
 كما أنَّ الواحد منا يملك نفسه بمعنى أنه
 هو الحاكم المسلط المتصرف في سماعه
 وبصره وسائر قواه وأفعاله؛ بحيث إنَّ
 سماعه إنَّما يسمع وبصره إنَّما يبصر بتبع
 إرادته وحكمه، لا بتبع إرادة غيره من
 الأناسي وحكمه. وهذا معنى حقيقي لا
 شكَّ في تحقُّقه فينا مثلاً تحقُّقاً لا يقبل
 الزوال والانتقال كما عرفت. فالإنسان
 يملك قوى نفسه وأفعال نفسه وهي
 جميعاً تبعات وجوده قائمة به غير
 مستقلة عنه ولا مستغنية عنه، فالعين إنَّما
 تبصر بإذن من الإنسان الذي يبصر بها،
 وكذا السمع يسمع بإذن منه، ولولا
 الإنسان لم يكن بصر ولا إبصار ولا سمع
 ولا استماع، كما أنَّ الفرد من المجتمع إنَّما
 يتصرف فيما يتصرف فيه بإذن من الملك
 أو ولي الأمر. ولو لم تكن هذه القوة
 المدبِّرة التي تتوحَّد عندها أزمّة المجتمع
 لم يكن اجتماع، ولو منع عن تصرف من
 التصرفات الفردية لم يكن له أن يتصرف
 ولا نفذ منه ذلك. ولا شكَّ أنَّ هذا المعنى



گوش و چشم و دیگر قوا و افعال خویش
 حاکم و مسلط است و در آنها دخل و
 تصرف می‌کند، به طوری که گوش و چشم
 او به تبع خواست و فرمان او می‌شنود و
 می‌بیند نه به تبع خواست و فرمان انسانی
 دیگر. و این معنا، حقیقتی است که شک
 نداریم که در وجود ما تحقق دارد، تحقق
 که غیر قابل زوال و انتقال می‌باشد؛ زیرا
 انسان مالک قوا و افعال خود است و این
 قوا و افعال، تماماً، تابع وجود او و قائم به
 آن هستند و از وجود وی مستقل و بی‌نیاز
 نمی‌باشند. مثلاً چشم با اجازه انسانی
 می‌بیند که به وسیله آن نگاه می‌کند و گوش
 نیز با اجازه او می‌شنود و اگر انسان نبود، نه
 دیده‌ای در کار بود و نه دیدنی و نه گوشی و
 نه شنیدنی. در جامعه نیز فرد کاری که
 می‌کند در حقیقت با اجازه پادشاه یا
 زمامدار می‌کند و اگر این نیروی اداره
 کننده که زمام تمام امور جامعه در دست
 اوست نبود، جامعه و اجتماعی تشکیل
 نمی‌شد و اگر پادشاه یا زمامدار فردی را از
 عمل و تصرفی باز دارد او نمی‌تواند
 سرپیچی کند. شکی نیست که این معنا عیناً
 درباره خدای سبحان نیز که منشأ پیدایش
 موجودات و تدبیر نظام عالم می‌باشد،
 صادق است. هیچ مخلوقی نه در وجود
 خود از آفریدگار بلند مرتبه بی‌نیاز است و
 نه در توابع وجودش، یعنی قوا و افعال
 خویش، و هیچ‌گونه استقلالی از خود
 ندارد، چه در حال انفراد و چه در حال

اجتماعش با سایر اجزای هستی. و ارتباط قوای جهان و آمیختگی این قوا با یکدیگر به نحوی است که این نظام عمومی مشهود را پدید می آورد.

خدای متعال می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ؛ بگو، بارالها! تویی مالک ملک». نیز می فرماید: «اللَّهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ برای خداوند است مالکیت آسمان ها و زمین» و نیز می فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ - تا آنجا که می فرماید: - الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا؛ خجسته است آنکه فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. همان که مرگ و حیات را آفرید ... همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید». این آیات - همچنان که ملاحظه می کنید - ملک و پادشاهی را به آفریدن تعلیل می کند. پس، بودن وجود موجودات از خداوند و انتساب وجود و واقعیت آنها به او ملاک تحقق مُلک و پادشاهی خداست و این بدان معناست که دیگری در ملک خداوند شریک او نیست و از او به دیگری مستقل نمی شود و قابل انتقال و واگذاری نیست، به طوری که خدا از آن صرف نظر کند و دیگری را جانشین خود گرداند.

این همان معنایی است که کلمه ملکوت در این آیه به آن تفسیر می شود: «أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. فسبحان الذي بيده ملكوت كلِّ

بعينه موجود لله سبحانه الذي إليه تكوين الأعيان وتدبير النظام، فلا غنى لمخلوق عن الخالق عزَّ اسمه لا في نفسه ولا في توابع نفسه من قوى وأفعال، ولا استقلال له لا منفرداً ولا في حال اجتماعه مع سائر أجزاء الكون وارتباط قوى العالم وامتزاج بعضها ببعض امتزاجاً يكون هذا النظام العام المشاهد.

قال تعالى: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ»^۱، وقال تعالى: «اللَّهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ وقال تعالى: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ - إلى أن قال - الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^۴ والآيات - كما ترى - تُعَلِّلُ الْمُلْكَ بِالْخَلْقِ، فكون وجود الأشياء منه وانتساب الأشياء بوجودها وواقعيتها إليه تعالى هو الملاك في تحقق ملكه، وهو بمعنى ملكه الذي لا يشاركه فيه غيره ولا يزول عنه إلى غيره، ولا يقبل نقلاً ولا تفويضاً يغني عنه تعالى

۱. آل عمران: ۲۶. ۲. المائدة: ۱۲۰.

۳. الملك: ۱-۳.

وینصب غیره مقامه .

شیء؛ چون به چیزی اراده فرماید، کارش این است که می گوید: باش، پس بی درنگ موجود می شود. پس شکوهمند است آنکه ملکوت هر چیزی به دست اوست؛ زیرا آیه دوم روشن می سازد که ملکوت هر چیز همان کلمه «کُنْ / باش» است که خداوند سبحان آن را به آن شیئی می گوید و سخن خدا هم عین فعل او و ایجاد اشیاء است.

پس، روشن شد که ملکوت، همان وجود اشیاء است، از جهت انتساب و قائم بودن آنها به خداوند سبحان و این چیزی است که شرکت پذیر نمی باشد و تنها به خدای یگانه اختصاص دارد. بنابراین، ربوبیت که عبارت است از پادشاهی و تدبیر، نه قابل تفویض است و نه ملکیت آن به دیگری منتقل می شود.

به همین دلیل، نگریستن به ملکوت اشیاء و موجودات، انسان را قطعاً به توحید رهنمون می شود؛ چنان که خدای متعال می فرماید: «آیا در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است، نگریستند و اینکه شاید اجلشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن، بعد از قرآن، ایمان می آورند؟» مضمون این آیه - همچنان که ملاحظه می شود - با مضمون آیه سوم سوره ملک که قبلاً ذکر شد، یکی است.

بنابراین، روشن شد که مراد از نشان دادن ملکوت آسمانها و زمین - آن گونه

وهذا هو الذي يفسر به معنى الملكوت في قوله: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» * فُسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيرُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ^۱ فالآية الثانية تبين أن ملكوت كل شيء هو كلمة «كُنْ» الذي يقوله الحق سبحانه له، وقوله فعله، وهو إيجاده له.

فقد تبين أن الملكوت هو وجود الأشياء من جهة انتسابها إلى الله سبحانه وقيامها به، وهذا أمر لا يقبل الشراكة ويختص به سبحانه وحده، فالربوبية التي هي الملك والتدبير لا تقبل تفويضاً ولا تمليكاً انتقاليّاً.

ولذلك كان النظر في ملكوت الأشياء يهدي الإنسان إلى التوحيد هداية قطعية، كما قال تعالى: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ»^۲ والآية - كما ترى - تحاذي أول سورة الملك المنقول آنفاً.

فقد بان أن المراد بإراءة إبراهيم ملكوت السماوات والأرض - على ما يعطيه التدبر في سائر الآيات المربوطة بها - هو توجيهه تعالى نفسه الشريفة إلى مشاهدة الأشياء من جهة استناد وجودها إليه، وإذ كان استناداً لا يقبل الشُّركة لم يلبث دون أن حکم عليها أن ليس لشيء منها أن يربَّ غيره ويتولَّى تدبير النظام وأداء الأمور، فالأصنام تماثيل عملها الإنسان وسمّاها أسماء لم ينزل الله عليها من سلطان، وما هذا شأنه لا يربَّ الإنسان ولا يملكه وقد عملته يد الإنسان. والأجرام العلوية كالكوكب والقمر والشمس تتحوّل عليها الحال فتغيب عن الإنسان بعد حضورها، وما هذا شأنه لا يكون له الملك وتولّي التدبير تكويناً كما سيبيء بيانه.

قوله تعالى: «وَلْيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» اللام للتعليل، والجملة معطوفة على أخرى محذوفة، والتقدير: ليكون كذا وكذا وليكون من الموقنين.

واليقين هو العلم الذي لا يشوبه شك

که از تدبّر در دیگر آیات مربوطه به دست می آید - عبارت است از راهنمایی کردن جان گرامی حضرت ابراهیم علیه السلام به مشاهده اشياء از این جهت که وجودشان مستند به اوست و از آنجا که این استناد شرکت پذیر نیست، دیری نباید که ابراهیم به این نتیجه رسید که هیچ مخلوقی نمی تواند ربوبیت دیگری و تدبیر نظام و اداره امور عالم را به عهده داشته باشد؛ چه آنکه بتها، مجسمه هایی هستند که انسان، خود آنها را ساخته و نامگذاری کرده است و خدا بر حقایق آنها برهانی فرو نفرستاده است و موجودی که چنین وضعی داشته باشد نمی تواند ربّ و مالک انسانی باشد که آنها را ساخته است. اجرام سماوی مانند ستاره و ماه و خورشید نیز دستخوش دگرگونی می شوند؛ زیرا گاه برای انسان ظاهر می شوند و گاه از نظرش ناپدید می گردند. این موجودات نیز با چنین حال و روزی - همچنان که خواهیم گفت - نمی توانند فرمانروا و مدبّر هستی باشند.

آیه: «وَلْيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»: حرف لام در «لیکون» برای تعلیل است و مجموع این جمله، عطف بر جمله دیگری است که حذف شده و تقدیرش چنین می باشد: لیكون كذا وكذا وليكون من الموقنين» (تا چنین و چنان باشد و تا از یقین کنندگان باشد).

یقین، عبارت از علمی است که به هیچ رو با شک و تردید آمیخته نباشد. شاید

مراد از آن، یقین به آیات و نشانه‌های خدا باشد؛ چنان که در جای دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ». این یقین، نتیجه‌اش یقین به نام‌های نیکو و صفات برین خداوند است.

به همین معناست آیاتی که خداوند در خصوص پیامبر ﷺ نازل کرده و فرموده است: «مَنْزَهُ اسْتِ خَدَائِي كِه بِنْدَةُ خُود رَا شَبَانْگَاهِي از مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِه سَوِي مَسْجِدِ الْاَقْصَى - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم» و «دیده‌اش منحرف نگشت و [از حد] در نگذشت. به راستی که [برخی] از بزرگ‌ترین آیات پروردگار خود را بدید». و اما یقین به ذات متعالی پروردگار، قرآن کریم ساحت پروردگار را برتر از آن دانسته که شکّی به آن تعلق گیرد یا علمی بر آن احاطه یابد، بلکه در این جا پای تسلیم کامل در میان است.

قرآن کریم از جمله خواص و آثار علم یقینی به نشانه‌های خدای متعال را مکشوف شدن حقایق هستی در فراسوی پرده حس - در حدّی که خداوند بخواهد - ذکر کرده است. مثلاً در این آیه می‌فرماید: «هَرگَز چَنین نیست، اگر علم‌الیقین داشتید. بـه یقین دوزخ را می‌دیدید» و نیز می‌فرماید: «نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در علّیین است. و تو چه دانی که علّیین چیست؟ کتابی است نوشته‌شده.

بوجه من الوجوه، ولعلّ المراد به أن يكون على يقين بآيات الله على حدّ مافي قوله: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۱ وينتج ذلك اليقين بأسماء الله الحسنی وصفاته العلیا.

وفي معنى ذلك ما أنزله في خصوص النبي ﷺ، قال: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»^۲ وقال: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»^۳ وَأَمَّا الْيَقِينُ بِذَاتِهِ الْمُتَعَالِيَةِ فَالْقُرْآنُ يَجْلِّهِ تَعَالَى أَنْ يَتَعَلَّقَ بِهِ شَكٌّ أَوْ يَحِيطَ بِهِ عِلْمٌ، وَإِنَّمَا يَسْلِمُهُ تَسْلِيمًا.

وقد ذكر في كلامه تعالى من خواص العلم اليقيني بآياته تعالى انكشاف ما وراء ستر الحس من حقائق الكون على ما يشاء الله تعالى، كما في قوله: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۴ وقوله: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ *

۱. السجدة: ۲۴.

۲. الإسراء: ۱.

۳. النجم: ۱۷، ۱۸.

۴. التكاثر: ۵، ۶.

وما أدراك ما عليّون * كتاب مرقوم *

يشهده المقرّبون^۱.

۳۶۵۷

پرده‌های ملکوت

۱۹۱۳۰. پیامبر خدا ﷺ - در شب معراج - فرمود:

چون به پایین آمدم و به آسمان دنیا رسیدم، به پایین تر از خود نگریستم، ناگاه با ابر و غبار و دود و هیاهویی مواجه شدم. گفتم: جبرئیل این‌ها چیست؟ گفت: این‌ها شیطان‌هایند که هر فراز چشمان آدمیان می‌چرخند تا که آنان در ملکوت آسمان‌ها و زمین نیندیشند و اگر چنین نبود شگفتی‌ها می‌دیدند.

۱۹۱۳۱. پیامبر خدا ﷺ: اگر نبود که شیطان‌ها بر

گرد دل‌های آدمیان می‌چرخند، هر آینه آنان ملکوت آسمان‌ها را می‌دیدند.

۱۹۱۳۲. پیامبر خدا ﷺ: خوشا مستمندان شکیبا!

آنهايند که ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بينند.

۳۶۵۷

حُجُبُ الْمَلَكُوتِ

۱۹۱۳۰. رسول الله ﷺ - في ليلة الإسراء - : فَلَمَّا

نَزَلْتُ وَانْتَهَيْتُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا نَظَرْتُ

أَسْفَلَ مِنِّي، فَبَإِذَا أَنَا بِرَهْجٍ وَدُخَانٍ

وَأَصْوَاتٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جَبْرِيْلُ؟ قَالَ:

وَهَذِهِ الشَّيَاطِينُ يَحُومُونَ عَلَى أَعْيُنِ بَنِي

آدَمَ أَنْ لَا يَتَفَكَّرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَرَأَتْ الْعَجَائِبُ^۲.

۱۹۱۳۱. عنه ﷺ: لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينُ يَحُومُونَ عَلَى

قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ

السَّمَاءِ^۳.

۱۹۱۳۲. عنه ﷺ: طُوبَى لِلْمَسَاكِينِ بِالصَّبْرِ، وَهُمْ

الَّذِينَ يَسْرُونَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ^۴.

(انظر) التلب: باب ۳۳۳۵، ۳۳۴۴.

۱. الميزان في تفسير القرآن: ۱۶۹/۷، والآيات مسن سورة المطففين: ۲۱-۱۸.

۲. كنز العمال: ۳۱۸۶۱.

۳. المحجة البيضاء: ۱۲۵/۲، وفي هامشه: أخرجه أحمد عن أبي هريرة باختلاف، وقوله: «يحومون»: حام الطائر حول الشيء حوماً إذا دار (مجمع البحرين: ۴۷۷/۱).

۴. الكافي: ۱۳/۲۶۳/۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ملت دہی خدا



مرکز تحقیق و توسعه علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۳۷۷/۷۳ باب ۱۳۹ والإملاء والإمهال على الكفار.

بحار الأنوار: ۳۸۷/۷۳ باب ۱۴۱ وقت ما يُغْلَظُ عَلَى الْعَبْدِ فِي الْمَعَاصِي واستدراج الله تعالى.

انظر:

عنوان ۴۸۲ والامتحان.

البلاء: باب ۴۱۱، النعمة: باب ۳۸۵۲، الظلم: باب ۲۴۲۲.

۳۶۵۸

الإملاء

۳۶۵۸

مهلت دادن

الکتاب:

قرآن:

«وَلَا يَخْسِبُنُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُنْزِلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُنْزِلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۱
 «وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ * فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ * أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَفْقَهُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ * وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ * وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ»^۲

(انظر) آل عمران: ۱۹۶، ۱۹۷، المائدة: ۷۱، الأنعام: ۴۴، الأعراف: ۹۴، ۹۵، ۱۸۲، ۱۸۳، التوبة: ۸۵، يونس: ۱۱، هود: ۲۸، الرعد: ۳۲، الحجر: ۳، النحل: ۶۱، الكهف: ۵۸، مريم: ۸۴، طه: ۱۲۹، الأنبياء: ۴۴، ۱۱۱، المؤمنون: ۵۴، ۵۵، الفرقان: ۱۸، الشعراء: ۱۴۶، ۲۰۵-۲۰۷، العنكبوت: ۵۳، لقمان: ۲۴، فاطر: ۴۵، يس: ۴۳، ۴۴، غافر: ۴، ۵، فصلت: ۲۵، الشورى: ۲۱، الزخرف: ۲۹، الذاریات: ۴۳، ۴۴، القلم: ۴۵، المدثر: ۱۱-۱۶، المرسلات: ۴۶، الطارق: ۱۵-۱۷.

«و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم، برای آنان نیکوست. ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آن گاه] عذابی خفّت آور خواهند داشت».

«و [نیز] اهل مدین، و موسی تکذیب شد. پس کافران را مهلت دادم، سپس [گریبان] آنها را گرفتم. بنگر، عذاب من چگونه بود؟ و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و [اینک] آن شهرها سقف‌هایشان فرو ریخته است، و [چه بسیار] چاه‌های متروک و کوشک‌های افراشته را. آیا در زمین گردش نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن خرد ورزند، یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است. و از تو با شتاب تقاضای عذاب می‌کنند، با آنکه هرگز خدا خلاف وعده‌اش نمی‌کند و در حقیقت، یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمردید. و چه بسا شهری که مهلتش دادم در حالی که ستمکار بود، سپس [گریبان] آن را گرفتم. و فرجام به سوی من است».

الحديث:

۱۹۱۳۳. الإمام علي عليه السلام: ما ابتلى الله أحداً بمثل الإِملاء له.^۱

حديث:

۱۹۱۳۳. امام علی علیه السلام: خداوند هیچ کس را به چیزی همانند مهلت دادن به او، آزمایش نکرده است.

۱۹۱۳۴. عنه عليه السلام: وطال الأمد بهم ليستكملوا الخزي، ويستوجبوا الغير.^۲

۱۹۱۳۴. امام علی علیه السلام: و روزگارشان به درازا کشید تا خواری را به نهایت رسانند و خود را مستوجب دگرگونی‌ها (زوال نعمت‌ها) گردانند.

۱۹۱۳۵. الإمام الباقر عليه السلام: أملى الله عز وجل لفرعون ما بين الكلمتين: قوله: «أنا ربكم الأعلى»^۳ وقوله: «ما علمت لكم من إله غيري»^۴ أربعين سنة، ثم أخذ الله نكال الآخرة والأولى، وكان بين أن قال الله عز وجل لموسى وهارون عليه السلام: «قد أجبت دعوتكما»^۵ وبين أن عرفه الله تعالى الإجابة أربعين سنة.^۶

۱۹۱۳۵. امام باقر علیه السلام: خداوند عزوجل به فرعون، از این سخن او که گفت: «پروردگار بزرگتر شما منم» تا این سخنش: «من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم» چهل سال مهلت داد و آن گاه او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار ساخت و [نیز] از زمانی که خداوند عزوجل به موسی و هارون علیه السلام فرمود: «هر آینه دعای شما را پذیرفتم» تا زمانی که خدای متعال [نتیجه] اجابت را بر او معلوم ساخت، چهل سال طول کشید.

۱۹۱۳۶. بحار الأنوار عن الحسين بن الحسن: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إني تركت ابن قیاما^۷ من أعدى خلق الله لك، قال: ذلك شر له. قلت: ما أعجب ما أسمع منك جعلت فداك! قال: أعجب من ذلك.

۱۹۱۳۶. بحار الأنوار به نقل از حسین بن الحسن: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من ابن قیاما^۱ را در حالی ترک کردم که از جمله دشمن‌ترین خلق خدا با تو بود حضرت فرمود: این برای خود او بد است. عرض کردم: فدایت شوم، سخن عجیبی از شما می‌شنوم! حضرت فرمود: عجیب‌تر از این، ابلیس است. او در جوار قرب

۱. نهج البلاغة: الحكمة ۱۱۶.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۰. ۳. النزاعات: ۲۴.

۴. القصص: ۳۸. ۵. یونس: ۸۹.

۶. الخصال: ۱۱/۵۳۹.

۷. هو الحسين بن قیاما الواقفی، كان یجهد أبا الحسن الرضا عليه السلام.

(كما فی هامش المصدر).

۱. منظور حسین بن قیامای واقفی است که امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار می‌کرد، ر.ک: (حاشیه بحار الأنوار).

إِبْلِيسَ، كَانَ فِي جِوَارِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْقُرْبِ مِنْهُ، فَأَمَرَهُ فَأَبَى وَتَعَزَّزَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، فَأَمَلَى اللَّهُ لَهُ. وَاللَّهُ، مَا عَذَّبَ اللَّهُ بَشِيئًا أَشَدَّ مِنَ الْإِمْلَاءِ. وَاللَّهُ يَا حَسِينُ مَا عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بَشِيئًا أَشَدَّ مِنَ الْإِمْلَاءِ.^۱

۱۹۱۳۷. الدر المنثور عن يزيد بن ميسرة: أَجِدُّ

فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى: أَيْفَرَحُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ أَنْ أَبْسُطَ لَهُ الدُّنْيَا وَهُوَ أَبْعَدُ لَهُ مِنِّي، أَوْ يَجْزَعُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ أَنْ أَقْبِضَ عَنْهُ الدُّنْيَا وَهُوَ أَقْرَبُ لَهُ مِنِّي؟ ثُمَّ تَلَا: ﴿أَيُخْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينٍ﴾^۲ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ^۳.
التفسير:

قوله تعالى: ﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ...﴾^۴ لَمَّا طَيَّبَ نَفْسَ نَبِيِّهِ فِي مَسَارَعَةِ الْكُفَّارِ فِي كُفْرِهِمْ - أَنْ ذَلِكَ فِي الْحَقِيقَةِ تَسْخِيرٌ إِلَهِيٌّ لَهُمْ لِيَنْسَاقُوا إِلَيَّ حَيْثُ لَا يَبْقَى لَهُمْ حِظٌّ فِي الْآخِرَةِ - عَطَفَ الْكَلَامَ إِلَى الْكُفَّارِ أَنْفُسَهُمْ، فَبَيَّنَ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَفْرَحُوا بِمَا يَجِدُونَهُ مِنْ

خداوند عزوجل بود و خداوند به وی فرمان داد، اما از فرمان خدا سرباز زد و بزرگی فروخت و از کافران شد. پس، خداوند به او مهلت داد. به خدا قسم که خدا به چیزی سخت تر از مهلت دادن [کسی را] عذاب نکرده است. ای حسین! به خدا سوگند که خدا آنها را به چیزی سخت تر از مهلت دادن عذاب نکرده است.

۱۹۱۳۷. الدر المنثور - به نقل از يزيد بن ميسرة :-

در میان مطالبی که خداوند بر موسی نازل کرده است، این جملات را دیده‌ام: آیا بنده مؤمن من از اینکه دنیا را به رویش بگشایم و این کار مایه دوری او از من شود شادمان می‌گردد؟ یا بنده مؤمنم از اینکه دنیا را از او بگیرم و بدین وسیله به من نزدیک شود بی‌تابی می‌کند؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: «آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم. [از آن روی است که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه] بلکه نمی‌فهمند.

تفسير

آیه «وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ...»، پس از آنکه خداوند پیامبر خود را درباره شتاب کفار در کفرشان دلداری داد که این کار در حقیقت تسخیری الهی نسبت به کفار است تا بدان جا رسند که هیچ بهره‌ای در آخرت نداشته باشند، سخن را متوجه خود کفار

۱. بحار الأنوار: ۳/۲۱۶/۵. ۲. المؤمنون: ۵۵ و ۵۶.

۳. الدر المنثور: ۱۰۴/۶. ۴. آل عمران: ۱۷۸ و الأنفال: ۵۹.

الإملاء والإمهال الإلهي؛ فإنَّ ذلك سوق
 لهم بالاستدراج إلى زيادة الإثم، ووراء
 ذلك عذاب مهين ليس معه إلا الهوان، كلَّ
 ذلك بمقتضى سنة التكميل.^۱

کرد و روشن ساخت که اگر خداوند به آنها
 مهلت و فرصتی می دهد، نباید خوشحال
 شوند؛ زیرا این مهلت ها آنها را به تدریج
 به سوی گناهان بیشتر سوق می دهد و در
 پس این مهلت دهی، عذابی خوارکننده
 است که جز خفت و سرافکندنی به همراه
 ندارد. این جریان به تمامی طبق قانون و
 سنت تکامل است.



مرکز تحقیقات کلمه و علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



الْإِسْتِمْنَاءُ

خودارضیابی



مرکز تحقیقات کلمه‌بر علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ٧٩/٩٥ باب ٨٠ «الاستمنا».

بحار الأنوار: ١٠٤/٣٠ باب ٣٢ «الخفضة والاستمنا».

وسائل الشيعة: ١٨/٥٧٤ باب ٣ «من استمنى فعليه التعزير».

۳۶۵۹

الاستِمْناء

۱۹۱۳۸. رسول الله ﷺ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ انْتَقَصَ شَيْئاً مِنْ حَقِّي... وَعَلَى نَاكِحِ الْبَهِيمَةِ، وَعَلَى نَاكِحِ يَدِهِ.^۱

۱۹۱۳۹. عنه ﷺ: نَاكِحُ الْكَفِّ مَلْعُونٌ.^۲

۱۹۱۴۰. الإمام الصادق ﷺ: ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: النَّاتِفُ شَيْبَةً، وَالنَّاكِحُ نَفْسَهُ، وَالْمَنْكُوحُ فِي دُبُرِهِ.^۳

۱۹۱۴۱. بحار الأنوار: قَالَ الإمام الصادق ﷺ: - لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْخَضَخَضَةِ -: إِيَّاهُمْ عَظِيمٌ قَدْ نَهَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فِي كِتَابِهِ، وَفَاعِلُهُ كِنَاكِحِ نَفْسِهِ، وَلَوْ عَلِمْتُ بِمَنْ يَفْعَلُهُ مَا أَكَلْتُ مَعَهُ. فَقَالَ السَّائِلُ: فَبَيِّنْ لِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ نَهْيَهُ. فَقَالَ: قَوْلُ اللَّهِ: ﴿فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾^۴ وَهُوَ

۳۶۵۹

خود ارضایی

۱۹۱۳۸. پیامبر خدا ﷺ: هَانِ! لَعْنَتُ خُدا وَ فرشتگان و مردم، همگی، بر کسی باد که چیزی از حق مرا پایمال کند... و بر کسی که با حیوان نزدیکی کند و بر کسی که با دست خود ازدواج (خود ارضایی) کند.

۱۹۱۳۹. پیامبر خدا ﷺ: نَکاحِ کُنْندۀ با دست خود، ملعون است.

۱۹۱۴۰. امام صادق ﷺ: سه کس اند که خداوند روز قیامت نه با آنها سخن می گوید، نه بدو آنان نگاه می کند و نه پاکشان می خواند و عذابی دردناک دارند: کسی که موی سپید خود را بکند، کسی که با خود ازدواج (خود ارضایی) کند و کسی که لواط دهد.

۱۹۱۴۱. بحار الأنوار: امام صادق ﷺ - در پاسخ به سؤال از استمناء - فرمود: گناه بزرگی است که خدای متعال در کتاب خود از آن نهی فرموده است و کننده این کار مانند کسی است که با خودش ازدواج کند. اگر بداند کسی این کار را می کند هرگز با او غش نمی خورم. سؤال کننده پرسید: یا بن رسول الله، در کجای کتاب خدا از این عمل نهی شده است؟ حضرت فرمود: ای بن رسول الله، در کجای کتاب خدا از این عمل نهی شده است؟ حضرت فرمود: «پس، هر که فراتر از این جوید، آنان از حد

۱. کنز العمال: ۴۴۰۵۷. ۲. عوالي اللآلی: ۱/۲۶۰/۳۸.

۳. بحار الأنوار: ۱/۹۵/۷۹. ۴. المؤمنون: ۷.

مِمَّا وَرَاءَ ذَلِكَ.^۱

۱۹۱۳۲. الإمامُ الصَّادِقُ عليه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أُتِيَ
بِرَجُلٍ عَبَثَ بِذَكَرِهِ، فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى
احْمَرَّتْ، ثُمَّ زَوَّجَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.^۲

گذرندگانند» و این عمل از مصادیق «فرا تر
از این» است.

۱۹۱۳۲. امام صادق عليه السلام: مردی را که با آلت خود
بازی کرده بود نزد امیرمؤمنان عليه السلام آوردند.
حضرت به دست او [تازیانه] زد تا جایی
که سرخ شد. آن گاه از محل بیت المال
برایش زن گرفت.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

۱. بحار الأنوار: ۱۰۴/۱/۳۰.

۲. الکافی: ۲۵/۲۶۵/۷.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



المؤلف

مر



ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١١٦/٦ باب ١- حكمة الموت وحقيقتها. ٢. مكتبة نور علوم اسلامی

كنز العمال: ١٥/٥٤٢-٧٦٢ كتاب الموت وأحوال تقع بعده.

وسائل الشيعة: ٢/٦٢١ وأبواب الاحتضار.

بحار الأنوار: ٨١/١٧٠-٣٩٧، ٨٢/١-١٨٦ وأبواب الجنائز.

انظر:

عنوان ٤ والأجل، ٣٧ والبرزخ، ٤٢٧ والقبر، ٣٧٤ والمعاد.

٢١٠ وزيارة القبور، ٢٨٠ والشهادة في سبيل الله، ٣٠٦ والمصيبة.

الحج: باب ٧١٤، الذنوب: باب ١٣٩١، الزكاة: باب ١٥٨٢.

العلم: باب ٢٧٩٧، الفقر: باب ٣١٧٢، الصدقة: باب ٢١٩٤.

۳۶۶۰

المَوْتُ

الكتاب:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»^۱.

الحديث:

۱۹۱۳۳. رسول الله ﷺ: إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ، فاعْبُدُوا اللَّهَ كَأَنَّكُمْ تَرَوْنَهُ، وَاسْتَغْفِرُوهُ كُلَّ سَاعَةٍ^۲.

۱۹۱۳۴. عنه ﷺ: إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ، يَرَى مَا لَهُ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ^۳.

۱۹۱۳۵. عنه ﷺ: أَنَا النَّذِيرُ، وَالْمَوْتُ الْمُغِيرُ، وَالسَّاعَةُ الْمَوْعِدُ^۴.

۱۹۱۳۶. عنه ﷺ: الْمَوْتُ الْمَوْتُ! أَلَا وَلَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ، جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ، جَاءَ بِالرُّوحِ وَالرَّاحَةِ وَالْكَرَّةِ الْمُبَارَكَةِ إِلَى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَهْلِ دَارِ الْخُلُودِ، الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعِيْهُمْ

۳۶۶۰

مرگ

قرآن:

«همان [خدایی] که مرگ و زندگی را بیافرید، تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده».

حدیث:

۱۹۱۳۳. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه یکی از شما بمیرد، قیامتش برپا شود. پس خدا را چنان بپرستید که انگار او را می بینید و هر لحظه از او آمرزش بخواهید.

۱۹۱۳۴. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه یکی از شما بمیرد، قیامتش برپا شده است، خوبی ها و بدی های خود را می بیند.

۱۹۱۳۵. پیامبر خدا ﷺ: من بیم دهنده هستم و مرگ شیخون زنده و قیامت وعده گاه.

۱۹۱۳۶. پیامبر خدا ﷺ: مرگ [را در نظر آورید]، مرگ را! بدانید که از مرگ گریزی نیست. مرگ آنچه دارد با خود می آورد: خوشی و آسایش و رستاخیزی خجسته به سوی بهشتی برین را برای اهل سرای جاودانی می آورد؛ همانان که برای این سرای کار

۱. الملك: ۲.

۲. كنز العمال: ۴۲۷۴۸.

۳. كنز العمال: ۴۲۱۲۳.

۴. تنبيه الخواطر: ۱/۲۸۰.

وفيهَا رَغِبَتْهُمْ. وَجَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ
بِالشَّقْوَةِ وَالنَّدَامَةِ وَبِالْكُرَّةِ الْخَاسِرَةِ إِلَى نَارٍ
حَامِيَةٍ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ، الَّذِينَ كَانَ لَهَا
سَعْيُهُمْ وَفِيهَا رَغِبَتْهُمْ^۱.

۱۹۱۴۷. عنه عليه السلام: مَنْ مَاتَ عَلَى شَيْءٍ بَعَثَهُ اللَّهُ
عَلَيْهِ^۲.

۱۹۱۴۸. عنه عليه السلام: يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ
عَلَيْهِ^۳.

۱۹۱۴۹. عنه عليه السلام: الْمُسْلِمُ إِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ سَلِمَتْ
الْأَعْضَاءُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، تَقُولُ: عَلَيْكَ
السَّلَامُ تُفَارِقُنِي وَأُفَارِقُكَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ^۴.

۱۹۱۵۰. الإمام علي عليه السلام: لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتُ^۵.

۱۹۱۵۱. عنه عليه السلام: الْمَوْتُ أَوَّلُ عَدَلٍ الْآخِرَةِ^۶.

۱۹۱۵۲. عنه عليه السلام: بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا^۷.

۱۹۱۵۳. عنه عليه السلام: الْمَوْتُ بَابُ الْآخِرَةِ^۸.

۱۹۱۵۴. عنه عليه السلام: خَلَقَ الْآجَالَ فَأَطَالَهَا وَقَصَّرَهَا،
وَقَدَّمَهَا وَأَخَّرَهَا، وَوَصَلَ بِالْمَوْتِ

می کردند و بدان رغبت می ورزیدند و
مرگ، بدبختی و پشیمانی و رستاخیزی
زیانبار به سوی آتشی سوزان را برای
طالبانِ سرایِ فریب می آورد؛ همانان که
برای این سرای می کوشیدند و بدان رغبت
می ورزیدند.

۱۹۱۴۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس با هر چیزی [از
اعمال و صفات] بمیرد، خداوند او را با
همان برمی انگیزد.

۱۹۱۴۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر بنده ای، با همان چیزی
برانگیخته می شود که مرده است.

۱۹۱۴۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مسلمان هر گاه مرگش فرا
رساند، اعضای بدنش از یکدیگر

خدا حافظی می کنند و می گویند: بدرود، تا
روز قیامت از هم جدا می شویم.

۱۹۱۵۰. امام علی عليه السلام: هر زنده ای را مرگی است.

۱۹۱۵۱. امام علی عليه السلام: مرگ، آغاز عدالتِ آخرت
است.

۱۹۱۵۲. امام علی عليه السلام: با مرگ، دنیا پایان می پذیرد.

۱۹۱۵۳. امام علی عليه السلام: مرگ، دروازه آخرت است.

۱۹۱۵۴. امام علی عليه السلام: مدت عمرها را معین فرمود
و آنها را دراز و کوتاه و دیر و زود قرار داد
و طناب های آن را به مرگ وصل کرد و

۱. الکافی: ۲۷/۲۵۷/۳. ۲. کنز العمال: ۴۲۷۲۱.
۳. کنز العمال: ۴۲۷۲۲. ۴. کنز العمال: ۴۲۱۸۴.
۵. غرر الحکم: ۷۲۸۶. ۶. غرر الحکم: ۱۴۳۵.
۷. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۶. ۸. غرر الحکم: ۳۱۹.

أَسْبَابُهَا، وَجَعَلَهُ خَالِجاً لِأَشْطَانِهَا،
وَقَاطِعاً لِمَرَاتِرِ أَقْرَانِهَا.^۲

۱۹۱۵۵. عنه علیه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ
فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ... التَّصَدِيقُ
مِنْهَاجُهُ، وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَالْمَوْتُ
غَايَتُهُ، وَالْدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ،
وَالْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ.^۴

۱۹۱۵۶. عنه علیه السلام: إِنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لَذَاتِكُمْ، وَمُكَدِّرٌ
شَهَوَاتِكُمْ، وَمُبَاعِدٌ طَيِّبَاتِكُمْ، زَائِرٌ غَيْرُ
مَحْبُوبٍ، وَقَرْنٌ غَيْرُ مَغْلُوبٍ، وَوَاتِرٌ غَيْرُ
مَطْلُوبٍ، قَدْ أَعْلَقَتْكُمْ حَبَائِلُهُ... فَيُوشِكُ
أَنْ تَغْشَاكُمْ دَوَاجِي ظُلُمِهِ، وَاحْتِدَامِ
عِلَلِهِ.^۵

۱۹۱۵۷. عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ:
لِدُّوا لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا
لِلْخَرَابِ.^۶

۱۹۱۵۸. الإمامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه السلام: أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ

۱. جعل الموت خالجا لأشطانها: أي مسرعاً في أخذ حبالها
(النهاية: ۵۹/۲).

۲. المراتر: الحبال المفتولة على أكثر من طاق، واحدها: مرير
ومريرة، القرآن: أي مشدودين أحدهما إلى الآخر بحبل،
وَالْقَرْنُ: الحبل الذي يشدان به (النهاية: ۳۱۷/۴ و ص ۵۳).

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۶.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۲۳۰. ۶. نهج البلاغة: الحکمة ۱۳۲.

مرگ را کِشندۀ طناب‌های بلند عمرها و
گسلندۀ رشته‌های ریسمان‌های آنها قرار
داد.

۱۹۱۵۵. امام علی علیه السلام: ستایش خدایی را که
شریعت اسلام را بنا نهاد و آبشخورهای
آن را برای کسی که بخواهد از آن آب
بنوشد، آسان و هموار گردانید... شاهراه
آن تصدیق است و مناره‌اش کارهای نیکو
و پایانش مرگ و دنیا میدان مسابقه آن و
قیامت محل گردآمدن مسابقه دهندگانش
و بهشت جایزه‌اش.

۱۹۱۵۶. امام علی علیه السلام: مرگ برهم زنندۀ خوشی‌های
شماست و تیره کننده شهوت‌های شما و
دور کننده شما از هدف‌هایتان. میهمانی
ناخواستنی، و هم‌آوردی شکست‌ناپذیر و
خونریزی بازخواست نشدنی است. شما
را در دام‌های خود افکنده است... نزدیک
است که تاریکی سایه‌های مرگ و شدت
دردهای آن شما را فراگیرد.

۱۹۱۵۷. امام علی علیه السلام: خداوند فرشته‌ای دارد که
هر روز ندا می‌دهد: بزیاید برای مردن، و
گردآورید برای نابودی و بسازید برای
ویرانی.

۱۹۱۵۸. امام زین العابدین علیه السلام: سخت‌ترین
لحظات آدمی سه لحظه است: لحظه‌ای که

ملک الموت را می بیند، و لحظه ای که از گورش برمی خیزد، و لحظه ای که در برابر پروردگار خود - تبارک و تعالی - می ایستد، پس یا سری بهشت می رود یا سری دوزخ...

۱۹۱۵۹. امام صادق علیه السلام: گروهی نزد پیغمبری

آمدند و گفتند: دعا کن پروردگارت مرگ را از ما بردارد. آن پیامبر برایشان دعا کرد. پس خداوند تبارک و تعالی مرگ را از آن جماعت برداشت. جمعیتشان چندان زیاد شد که خانه ها بر آنان تنگ گشت و نسلشان افزایش یافت. [به طوری که] صبح که می شد مرد [خانه] مجبور بود پدر و مادر و پسر بزرگ و پسر بزرگ پدر بزرگش را غذا بدهد و آنها را راضی گرداند [با به نظافت آنها برسد] و به ایشان رسیدگی نماید. لذا از کسب و کار باز ماندند. این بود که آمدند و گفتند: از پروردگارت بخواه ما را به عمرهایی که داشتیم برگرداند. آن پیغمبر از پروردگارش عزوجل، چنین تقاضا کرد و خداوند آنها را به مدت های [معین شده] عمرشان باز گرداند.

۱۹۱۶۰. امام رضا علیه السلام: وحشتناک ترین زمان برای

این موجود (انسان) سه جاست: روزی که زاده می شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا را می بیند، و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را مشاهده می کند، و روزی که برانگیخته می شود و

آدم ثلاث ساعات: الساعة التي يُعَايِنُ فيها ملك الموت، والساعة التي يَقُومُ فيها من قبره، والساعة التي يَقِفُ فيها بين يدي الله تبارك وتعالى، فإما إلى الجنة، وإما إلى النار....^۱

۱۹۱۵۹. الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ قَوْماً أَتَوْا نَبِيّاً

فَقَالُوا: ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَرْفَعْ عَنَّا الْمَوْتَ، فَدَعَا لَهُمْ فَرَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُمْ الْمَوْتَ، وَكَثَرُوا حَتَّى ضَاقَتْ بِهِمُ الْمَنَازِلُ وَكَثُرَ النَّسْلُ، وَكَانَ الرَّجُلُ يُصْبِحُ فَيَحْتَاجُ أَنْ يُطْعِمَ أَبَاهُ وَأُمَّهُ وَجَدَّهُ وَجَدَّةً جَدُّهُ وَيُرْضِيَهُمْ^۲ وَيَتَعَاهَدَهُمْ، فَسُغِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ، فَأَتَوْهُ فَقَالُوا: سَلْ رَبَّكَ أَنْ يَرُدَّنَا إِلَى آجَالِنَا الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا، فَسَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَرَدَّهُمْ إِلَى آجَالِهِمْ^۳.

۱۹۱۶۰. الإمام الرضا علیه السلام: إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا

الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ يُوَلَّدُ وَيَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا، وَيَرْمَ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَأَهْلَهَا، وَيَوْمَ يُبْعَثُ فَيَرَى

۱. الخصال: ۱۰۸/۱۱۹.

۲. في نسخة «ويرضيه» وفي نسخ أخرى «ويرضيه». (كما في هامش المصدر).

۳. التوحيد: ۴/۴۰۱.

أَحْكَاماً لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا...^۱

التفسير:

تفسیر

احکامی را می بیند که در سرای دنیا ندیده است...

آیه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»^۱، الحیاة کون الشیء بحیث یشعر ویرید، والموت عدم ذلك، لكن الموت - علی ما یظهر من تعلیم القرآن - انتقال من نشأة من نشأت الحیاة إلى نشأة أخرى كما تقدم استفادة ذلك من قوله تعالى: «نَحْنُ قَدْ زُنَّا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ - إلى قوله: - فَمَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲، فلا مانع من تعلق الخلق بالموت كالحياة. علی أنه لو أخذ عبد ميثاقاً

با این حال، اگر مرگ را، چنان که در عرف نیز چنین است، یک امر عدمی بگیریم، در این صورت مرگ، عدم ملکه زندگی است و بهره ای از وجود دارد که تعلق گرفتن آفرینش را به آن صحت می بخشد. مانند نسبت کوری به بینایی و تاریکی به روشنایی [که نسبت عدم ملکه است].

جمله «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» بیانگر هدف خداوند از آفریدن مرگ و زندگی است. و «بلاء» به معنای آزمایش و امتحان می باشد. مقصود این است که این نوع آفرینش شما - یعنی اینکه زندگی می کنید و سپس می میرید - یک آفرینش مقدماتی آزمایشی است که

قوله تعالى: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»، الحیاة کون الشیء بحیث یشعر ویرید، والموت عدم ذلك، لكن الموت - علی ما یظهر من تعلیم القرآن - انتقال من نشأة من نشأت الحیاة إلى نشأة أخرى كما تقدم استفادة ذلك من قوله تعالى:

«نَحْنُ قَدْ زُنَّا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ - إلى قوله: - فَمَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲، فلا مانع من تعلق الخلق بالموت كالحياة. علی أنه لو أخذ عبد ميثاقاً كما عند العرف فهو عدم ملكة الحياة وله حظ من الوجود يصحح تعلق الخلق به، كالعمى من البصر والظلمة من النور.

وقوله: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، غاية خلقه تعالى الموت والحياة، والبلاء الامتحان. والمراد أن خلقكم هذا النوع من الخلق - وهو أنكم تحيون ثم تموتون - خلق مقدمي امتحاني يمتاز به منكم من

۱. عیون أخبار الرضا: ۱/۲۵۷/۱۱.

۲. الواقعة: ۶۰ و ۶۱.

معلوم می‌کند کدام یک از شما بهتر از دیگری عمل می‌نماید. پیداست که امتحان و تمیز دادن تنها برای چیزی است که بعداً با آن روبه رو می‌شوید و آن پاداش دادن به هر کس به فراخور عمل اوست.

به علاوه، در این جمله اشاره‌ای به این نکته است که مقصود اصلی از آفرینش، رساندن پاداش نیک است؛ چرا که از کار نیک و ممتاز شدن کسی که کار بهتر کند سخن به میان آورده است. بنابراین، مقصود از خلقت همان نیکوکارانند و خلقت دیگران به خاطر آنها صورت گرفته است.

خداوند گفتار خود را با جمله «و اوست چیره‌ناپذیر آمرزنده» ختم کرده است و او عزیز و چیره‌ناشدنی است، چون پادشاهی و قدرت مطلق تنها از آن اوست و از این رو، هیچ نیرویی بر او چیره نمی‌آید و به هر کس توان مخالفت با خود را داده فقط برای آزمایش و امتحان است و به زودی از آنان انتقام خواهد گرفت. اوست آمرزنده؛ زیرا در دنیا بسیاری از گناهان آنان را می‌بخشد و در آخرت نیز، همچنان که وعده داده است، بسیاری از گناهان را خواهد آمرزید.

افزون بر این، آوردن دو نام «عزیز» و «غفور»، گونه‌ای بیم و امید دادن به آن چیزی است که آیه بدان فرا می‌خواند.

باید دانست که مضمون آیه، صرف یک ادعای بدون دلیل، که هدف از آن تلقین باشد،

هو أحسن عملاً من غيره. ومن المعلوم أنَّ الامتحان والتمييز لا يكون إلا لأمرٍ ما يستقبلكم بعد ذلك، وهو جزاء كلِّ بحسب عمله.

وفي الكلام مع ذلك إشارة إلى أنَّ المقصود بالذات من الخلقة هو إيصال الخير من الجزاء، حيث ذكر حسن العمل وامتياز من جاء بأحسنه؛ فالمحسنون عملاً هم المقصودون بالخلقة، وغيرهم مقصودون لأجلهم.

وقد ذیل الكلام بقوله: «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» فهو العزيز لأنَّ الملك والقدرة المطلقين له وحده فلا يغلبه غالب، وما أقدر أحداً على مخالفته إلا بلاءً وامتحاناً وسينتقم منهم. وهو الغفور لأنَّه يعفو عن كثيرٍ من سيئاتهم في الدنيا وسيغفر كثيراً منها في الآخرة كما وعد.

وفي التذليل بالاسمين مع ذلك تخويف وتطميع على ما يدعو إلى ذلك سياق الدعوة.

واعلم أنَّ مضمون الآية ليس مجرد

دعوى خالية عن الحجّة يراد به التّلقين
 كما ربّما يُتوهّم بل هي مقدّمة قریبة من
 الضّرورة - أو هي ضروریّة - تستدعي
 الحکم بضرورة البعث للجزاء؛ فإنّ
 الإنسان المتلبّس بهذه الحياة الدنیویّة
 الملحوقه للموت لا یخلو من أن یحصل له
 وصف حسن العمل أو خلافه، وهو مجهّز
 بحسب الفطرة بما لولا عروض عارض
 السوء لساقه إلى حسن العمل، وقلّما
 یخلو إنسان من حصول أحد الوصفین
 كالأطفال ومن فی حکمهم.



نیست؛ چنان که ممکن است این گونه توهّم
 شود. بلکه یک مقدّمه تقریباً ضروری - یا
 کاملاً ضروری - است که مستلزم حکم به
 ضرورت رستخیز برای پاداش و سزاست؛
 چه، انسانی که جامه این حیات دنیوی منجر
 به مرگ بر قامت او پوشانده شده از دو حال
 خارج نیست: یا به وصف نیکوکار بودن
 متّصف می شود یا به وصف خلاف آن هر چند
 سرشت انسان طوری ساخته و مجهّز شده
 است که اگر مانعی پیش نیاید، به سمت کار
 نیک پیش می رود. همه انسان ها به استثنای
 کودکان و کسانی که در حکم آنها هستند،
 لاجرم یا نیکوکارند یا بدکار و از متّصف شدن
 به یکی از این دو وصف خالی نیستند.

وصف و حالتی که مترتب بر وجود شیء
 است و در اغلب افراد آن جاری و ساری
 است، غایت وجود او و مقصود از ایجاد وی
 می باشد. مثلاً همان گونه که حیات نباتی یک
 درخت اگر غالباً به میوه دادن آن منجر شود،
 این میوه غایت وجود آن درخت و مقصود از
 آن به شمار می آید، نیکوکاری و صلاح نیز
 غایت و هدف خلقت انسان است. و این نکته
 نیز معلوم است که پاکسی و نیکوکاری اگر
 مطلوب باشد، در واقع مطلوب بالذات نیست.
 بلکه هدف از آن چیز دیگری است، و آنچه
 مطلوب بالذات می باشد آن حیات پاک و
 پاکیزه ای است که نه آمیخته به نقص و کاستی
 است و نه در معرض بیهودگی و گناهکاری

والوصف الحاصل المترتب علی وجود شیء
 وجود الشيء الساري في أغلب أفراده
 غاية في وجوده مقصودة في إيجاده،
 فكما أنّ الحياة النباتيّة لشجرة كذا إذ
 كانت تؤدّي في الغالب إلى إثمارها ثمرة
 كذا يعدّ ذلك غاية لوجودها مقصودة منها،
 كذلك حسن العمل والصلاح غاية لخلق
 الإنسان. ومن المعلوم أيضاً أنّ الصّلاح
 وحسن العمل لو كان مطلوباً لكان مطلوباً
 لغيره لا لنفسه، والمطلوب بالذات الحياة
 الطيّبة التي لا يشوبها نقص ولا يعرضها لغو

ولا تأثیم، فالآیه فی معنی قوله: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ ۱.

قرار می گیرد. آیه مورد بحث با آیه «هر نفسی چشنده مرگ است و ما شما را از راه آزمایش با بد و نیک می آزماییم» هم معناست.

۳۶۶۱

الْيَقِينُ بِالصَّوْتِ

۳۶۶۱

یقین به مرگ

۱۹۱۶۱. الإمام علي عليه السلام: ما رأيتُ إيماناً مع يقين أشبه منه بشك على هذا الإنسان؛ إنه كلُّ يومٍ يُودَّعُ إلى القبورِ ويُشيعُ، وإلى غرورِ الدنيا يرجعُ، وعن الشهوةِ والذُّنوبِ لا يُقْلَعُ، فلو لم يكن لابنِ آدمَ المسكينِ ذنبٌ يتوكَّفه ولا حسابٌ يقفُ عليه إلا موتٌ يُبدِّدُ شمله ويُفرِّقُ جمعه ويؤتِمُ ولده، لكان ينبغي له أن يحاذِرَ ما هو فيه بأشدَّ النَّصبِ والتَّعبِ. ۲

۱۹۱۶۲. عنه عليه السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ، وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ! ۳

۱۹۱۶۳. الإمام الصادق عليه السلام: ما خلقَ اللهُ عزَّ وجلَّ يَقيناً لا شكَّ فيه أشبهَ بشكٍّ لا يقينَ فيه من الموتِ. ۴

۱۹۱۶۱. امام علی علیه السلام: هیچ ایمانی توأم با یقینی ندیدم که برای این انسان به شک شبیه تر باشد؛ او هر روز مردگان را به سوی گورستان تودیع و تشییع می کند و با این حال باز به دنیای فریبنده روی می آورد و از شهوت و گناهان دست نمی کشد. اگر این بینوا فرزند آدم را نه گناهی بود که مرتکب شود و نه حساب و کتابی در کارش بود به جز همین مرگ که اجتماع او را پراکنده و جمعش را متفرق و فرزندانش را یتیم می کند، بی گمان سزاوار بود که از این دنیای پُر رنج و خستگی حذر کند.

۱۹۱۶۲. امام علی علیه السلام: در شگفتم از کسی که مردگان را می بیند و با این حال مرگ را از یاد می برد!

۱۹۱۶۳. امام صادق علیه السلام: خداوند عز و جل هیچ چیزی مانند مرگ نیافریده است که در عین آنکه یقینی است و هیچ شکّی در آن نیست، چونان شکّی است که در آن [کمترین] یقینی نباشد.

۱. الأنبياء: ۳۵.

۲. الميزان في تفسير القرآن: ۳۴۹/۱۹.

۳. بحار الأنوار: ۴۰/۱۳۷/۶. ۴. نهج البلاغة: الحكمة ۱۲۶.

۵. كتاب من لا يحضره الفقيه: ۵۹۶/۱۹۴/۱.

۳۶۶۲

فِي كُلِّ وَقْتٍ مَوْتُ

۱۹۱۶۲. الإمام علي عليه السلام: فِي كُلِّ نَفْسٍ مَوْتُ ۱.

۱۹۱۶۵. عنه عليه السلام: فِي كُلِّ وَقْتٍ فَوْتُ ۲.

۱۹۱۶۶. عنه عليه السلام: فِي كُلِّ لَحْظَةٍ أَجَلٌ ۳.

۱۹۱۶۷. عنه عليه السلام: نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ ۴.

(انظر: القم: باب ۲۸۷۸).

۳۶۶۲

در هر دمی، مردنی است

۱۹۱۶۲. امام علی علیه السلام: در هر نفسی، مرگی است.

۱۹۱۶۵. امام علی علیه السلام: در هر زمانی، فوتی است.

۱۹۱۶۶. امام علی علیه السلام: در هر لحظه‌ای، اجلی است.

۱۹۱۶۷. امام علی علیه السلام: نفس انسان، گام برداشتن او

به سوی اجلش است.

۳۶۶۳

الإنسان طريد الموت

الكتاب:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فَمَنْ رُخِّحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ ۵.

الحديث:

۱۹۱۶۸. رسول الله ﷺ: مَثَلُ الَّذِي يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ

كَالْتَّلْعَلِ تَطْلُبُهُ الْأَرْضُ بَدِينٍ، فَجَعَلَ

يَسْعَى حَتَّى إِذَا أَعْيَا وَانْبَهَرَ دَخَلَ جُحْرَهُ،

فَقَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ عِنْدَ سَبَلَتِهِ: دِينِي دِينِي

قرآن:

«هر جاننداری، چشنده [طعم] مرگ است. و همانا روز

وستانخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده

می‌شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در

بهشت در آورند، قطعاً کامیاب شده است و زندگی

دنیا جز مایه فریب نیست».

حدیث:

۱۹۱۶۸. پیامبر خدا ﷺ: حکایت کسی که از مرگ

می‌گریزد، حکایت روباهی است که زمین

از او طلبکار است و آن روبه‌ساز او

می‌گریزد چندان که خسته می‌شود و از

نفس می‌افتد و به لانه خود می‌رود و زمین

در بیخ سبیل [گوش] او مرتب می‌گوید:

ای روباه! طلبم را بده، طلبم را بده! و در این

۱. غرر الحکم: ۶۴۵۵. ۲. غرر الحکم: ۶۴۵۶.

۳. غرر الحکم: ۶۴۵۷. ۴. نهج البلاغة: الحکمة ۷۴.

۵. آل عمران: ۱۸۵.

هنگام با عجله از لانه خود خارج می‌شود و شروع به دویدن می‌کند تا آنکه گردش قطع می‌شود و می‌میرد.

۱۹۱۶۹. امام علی علیه السلام - در سفارش‌های خود به فرزند بزرگوارش حضرت حسن علیه السلام - نوشت: بدان ای فرزندم! که تو در حقیقت، برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای رفتن نه برای ماندن، برای مردن نه برای زیستن. تو در منزلگاهی کوچ کردنی و در سرایی ناپایدار و عاریتی و در راه آخرت هستی. تو فراری و تعقیب شده مرگ هستی؛ مرگی که نه گریزنده‌اش را از چنگ آن رهایی است و نه جوینده‌اش از دست او به در رود، بلکه ناگزیر به او می‌رسد. پس، بترس از اینکه مرگ، تو را به هنگامی در رسد که در حال گناهی باشی که خودت را به توبه از آن وعده می‌دادی و او نگذارد توبه کنی و آن گاه است که خود را به هلاکت در افکنده‌ای.

۱۹۱۷۰. امام علی علیه السلام: اگر بنا بود کسی برای ماندن [در این دنیا] نردبانی بیابد، یا برای دور کردن مرگ [از خود] راهی پیدا کند، آن کس بی‌گمان سلیمان بن داود علیه السلام بود که بر جن و انس پادشاهی می‌کرد و از مقام نبوت و منزلت والایی برخوردار بود. اما چون روزی خویش را به کمال و تمام دریافت کرد و مدت عمرش به سر آمد، کمان‌های نیستی تیرهای مرگ را به سوی او نشانه رفتند و خانه‌ها از او خالی شد و مسکن‌ها بی‌صاحب ماند و مردمانی دیگر وارث آنها شدند.

يَا تَعْلَبُ! فَخَرَجَ لَهُ حُصَاصٌ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى انْقَطَعَتْ عَنْقُهُ فَمَاتَ.^۱

۱۹۱۶۹. الإمام علي عليه السلام - مِنْ وَصَايَاهُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام -: اَعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ، وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَلَا يَبْدُ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.^۲

۱۹۱۷۰. عنه عليه السلام: لَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام، الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ النَّبُوَّةِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ، فَلَمَّا اسْتَوْفَى طَعْمَتَهُ وَاسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ رَمَتْهُ قِسِيُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ، وَأَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَالْمَسَاكِينُ مُعْطَلَّةً، وَوَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ.^۳

۱. كنز العمال: ۴۲۱۴۵. ۲. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۲.

۱۹۱۷۱. عنه علیه السلام: أَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ^۱.

۱۹۱۷۱. امام علی علیه السلام: شما فراریان و تعقیب شدگان مرگ هستید. اگر برایش بایستید، شما را می گیرد و اگر هم از آن بگریزید، به شما می رسد. او از سایه شما به شما پیوسته تر است. مرگ به ناصیه های شما گره خورده است.

۱۹۱۷۲. عنه علیه السلام: إِنْ الْمَوْتُ لَمَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ، وَالْدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ^۲.

۱۹۱۷۲. امام علی علیه السلام: مرگ، به موهای جلوی پیشانی شما گره خورده است و دنیا از پشت سر شما [طوماروار] درهم پیچیده می شود.

۱۹۱۷۳. عنه علیه السلام: الْمَوْتُ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، وَأَمْلَكُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ^۳.

۱۹۱۷۳. امام علی علیه السلام: مرگ از سایه تان به شما چسبیده تر است و بیشتر از خودتان اختیاردار شماست.

۱۹۱۷۴. عنه علیه السلام: كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ^۴.

۱۹۱۷۴. امام علی علیه السلام: هرچه شمردنی است به سرآید و هرچه انتظار کشیدنی (مقدر) است، به برآید.

۱۹۱۷۵. عنه علیه السلام: لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوَّةٌ، وَلِكُلِّ حَيَّةٍ آكِلٌ، وَأَنْتَ قُوَّةُ الْمَوْتِ^۵.

۱۹۱۷۵. امام علی علیه السلام: برای هر جاننداری، خوراکی است و برای هر دانه ای، خورنده ای و تو [نیز] خوراک مرگ هستی.

۱۹۱۷۶. عنه علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ، وَالْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ، وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ^۶!

۱۹۱۷۶. امام علی علیه السلام: ای مردم! هر انسانی در گریز خود به همان چیزی می رسد که از آن می گریزد و اجل سوق دهنده نفس به سوی خود است و گریز از اجل خود موجب رسیدن به آن می باشد.

۱۹۱۷۷. عنه علیه السلام: وَوَأَيُّ عَلَى نَفْسِهِ إِلَّا يَضْطَرِبَ شَبَحٌ مِمَّا أُولِجَ فِيهِ الرُّوحُ، إِلَّا وَجَعَلَ الْجِمَامَ مَوْعِدَهُ، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ^۷.

۱۹۱۷۷. امام علی علیه السلام: و خداوند مقرر داشت جنبه ای که جان در آن دمیده است، نجنبد مگر اینکه مرگ را وعده گاه او قرار دهد و نیستی را پایان کارش.

۱. نهج البلاغة: الكتاب ۲۷. ۲. غرر الحکم: ۳۶۱۴.

۳. غرر الحکم: ۱۹۶۱. ۴. بحار الأنوار: ۱۳۱/۱۲۸/۷۳.

۵. تحف العقول: ۹۸. ۶. بحار الأنوار: ۷/۱۲۶/۶.

۷. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۵.

۱۹۱۷۸. عنه علیه السلام: مَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ، وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.^۱

۱۹۱۷۹. عنه علیه السلام: إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ لَا يَقُوتُهُ الْمُقِيمُ، وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ.^۲

۱۹۱۸۰. الإمام الصادق علیه السلام - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ...﴾^۳ - : تَعُدُّ السَّنِينَ، ثُمَّ تَعُدُّ الشُّهُورَ، ثُمَّ تَعُدُّ الْأَيَّامَ، ثُمَّ تَعُدُّ السَّاعَاتِ، ثُمَّ تَعُدُّ النَّفْسَ ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۴.^۵

۳۶۶۳

اِقْتِرَابُ الرُّحِيلِ

۱۹۱۸۱. الإمام علي علیه السلام: إِحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَخَطْبٍ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا، أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا، فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا؟! وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا؟!

۱۹۱۸۲. عنه علیه السلام: إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ الْمَوْتِ فِي

۱۹۱۷۸. امام علی علیه السلام: نه کسی که از مرگ بترسد از آن می‌رهد و نه کسی که مانندن را دوست داشته باشد، خواهد ماند.

۱۹۱۷۹. امام علی علیه السلام: مرگ، جوینده‌ای شتابنده است که نه کسی که بایستد از دستش در می‌رود و نه آنکه بگریزد او را [از رسیدن به خود] درمانده می‌کند.

۱۹۱۸۰. امام صادق علیه السلام - درباره آیه «بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید...» - فرمود: سال‌ها را می‌شمری، بعد ماه‌ها را می‌شمری، بعد روزها را می‌شمری، سپس ساعت‌ها را می‌شمری و آن گاه نَفْسِ ها را می‌شمری «پس، چون اجلشان فرا رسد نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش».

۳۶۶۴

زَمَانِ كُوجِيدِنِ نَزْدِيكَ اسْت

۱۹۱۸۱. امام علی علیه السلام: ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیکی آن برحذر باشید و ساز و برگش را فراهم آورید؛ زیرا که مرگ، امری عظیم و حادثه‌ای بزرگ با خود می‌آورد، یا خیری می‌آورد که با آن هیچ شری نیست، یا شری می‌آورد که همراهش هیچ خیری نیست. پس، چه کسی به بهشت نزدیکتر از کسی است که برای آن کار می‌کند و چه کسی به دوزخ نزدیکتر از کسی است که برای آن می‌کوشد!

۱۹۱۸۲. امام علی علیه السلام: هنگامی که تو عقب می‌روی

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۳۸. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۲۳.

۳. الجمعة: ۸. ۴. الأعراف: ۳۴.

۵. الکافی: ۴۴/۲۶۲/۳. ۶. نهج البلاغة: الکتاب ۲۷.

و مرگ جلو می آید، پس چه زود به یکدیگر بر می خورید.

۱۹۱۸۳. امام علی علیه السلام: هر که مرگ را با دیده یقین خویش بنگرد، آن را نزدیک می بیند.

۱۹۱۸۴. امام علی علیه السلام: مرگ نزدیک است و همصحبی [یا دنیا] اندک.

۱۹۱۸۵. امام علی علیه السلام: زمان کوچیدن نزدیک است.

۱۹۱۸۶. امام علی علیه السلام: هیچ غایبی نزدیکتر از مرگ نیست.

۱۹۱۸۷. امام علی علیه السلام: مرگ ناآمده، سزاوارترین مسافری است که چشم به راه آمدنش می باشی و نزدیکترین در آینده است.

۱۹۱۸۸. امام علی علیه السلام: این عمر که لحظه ها کوتاهش می گرداند و سپری شدن ساعات نابودش می کند. سزااست که کوتاه باشد و غایبی (مرگ) که شب و روز آن را پیش می راند، شایسته است که زود بازگردد.

۱۹۱۸۹. امام علی علیه السلام: اوقات دنیا، هرچند دراز باشد، کوتاه است و بهره بردن از آن هرچند بسیار باشد، اندک است.

۱۹۱۹۰. امام علی علیه السلام: هر آنچه چشم به راهش باشند، آمدنی است و هر آنچه آمدنی است، گویی که از ابتدا بوده است.

۱۹۱۹۱. امام علی علیه السلام: چه نزدیک است زندگی به مرگ!

إقبال، فما أسرع الملتقى!

۱۹۱۸۳. عنه علیه السلام: مَنْ رَأَى الْمَوْتَ بَعَيْنٍ يَقِينُهُ رَأَهُ قَرِيباً. ۲.

۱۹۱۸۴. عنه علیه السلام: الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْأَصْطِحَابُ قَلِيلٌ. ۳.

۱۹۱۸۵. عنه علیه السلام: الرَّحِيلُ وَشَيْكُ. ۴.

۱۹۱۸۶. عنه علیه السلام: لَا غَائِبَ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ. ۵.

۱۹۱۸۷. عنه علیه السلام: غَائِبُ الْمَوْتِ أَحَقُّ مُنْتَظَرٍ، وَأَقْرَبُ قَادِمٍ. ۶.

۱۹۱۸۸. عنه علیه السلام: إِنَّ غَايَةَ تَنْقُصِهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٍ بِقَصْرِ الْمُدَّةِ، وَإِنْ غَائِباً يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ لَحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأَوْتِ. ۷.

۱۹۱۸۹. عنه علیه السلام: أَوْقَاتُ الدُّنْيَا وَإِنْ طَالَتْ قَصِيرَةٌ، وَالْمُتَعَةُ بِهَا وَإِنْ كَثُرَتْ يَسِيرَةٌ. ۸.

۱۹۱۹۰. عنه علیه السلام: كُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ، كُلُّ آتٍ فَكَأَنُّ قَدْ كَانَ. ۹.

۱۹۱۹۱. عنه علیه السلام: مَا أَقْرَبَ الْحَيَاةَ مِنَ الْمَوْتِ! ۱۰.

۱. نهج البلاغة: الحکمة ۲۹. ۲. غرر الحکم: ۸۲۵۸.

۳. نهج البلاغة: الحکمة ۱۶۸.

۴. نهج البلاغة: الحکمة ۱۸۷.

۵. بحار الأنوار: ۲/۲۶۳/۷۱. ۶. غرر الحکم: ۶۴۲۹.

۷. بحار الأنوار: ۳۱/۷۰/۷۸. ۸. غرر الحکم: ۲۱۸۸.

۹. غرر الحکم: ۶۸۵۲ و ۶۸۶۱.

۱۰. غرر الحکم: ۹۴۸۷.

۱۹۱۹۲. عنه: مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِ بِهِ، مَا أَبْعَدَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ لَانْقِطَاعِهِ عَنْهُ!

۳۶۶۵

تفسير الموت

۳۶۶۵

تفسير مرگ

۱۹۱۹۲. امام علی: چه نزدیک است زنده به مرده، چون به او می پیوندد. چه دور است مرده از زنده زیرا که از او جدا و بریده است!

۱۹۱۹۳. امام علی: در پاسخ به سؤال از تفسیر مرگ - فرمود: نزد شخص آگاهی آمدید. مرگ یکی از سه امر است که بر انسان وارد می شود: یا بشارتی است به نعمت جاویدان، یا خبری است از عذاب همیشگی و یا مایه اندوه و هراس و کارش در بونه ابهام است؛ نمی داند که در زمره کدام دسته می باشد...

۱۹۱۹۴. امام حسن: نیز در پاسخ به همین پرسش - فرمود: بزرگترین شادی ای است که به مؤمنان می رسد؛ زیرا از سرای رنج و بدبختی به نعمت جاویدان منتقل می شوند و بزرگترین هلاکتی است که بر کافران در می رسد؛ زیرا از بهشتشان [در دنیای پُر ناز و نعمت] به سوی آتشی برده می شوند که از میان نمی رود و به پایان نمی رسد.

۱۹۱۹۵. امام زین العابدین: چون کار بر حسین بن علی بن ابی طالب سخت شد، همراهیان حضرت به او نگریستند و دیدند حالتش برخلاف آنهاست؛ چه آنکه آنها هرگاه کار بالا می گرفت رنگشان بر می گشت و بدن هایشان می لرزید و

۱۹۱۹۳. الإمام علي: - وقد سُئِلَ عن تفسير الموت -: على الخبر سقطتم، هو أحد ثلاثة أمور يرد عليه: إما بشارة بنعيم الأبد، وإما بشارة بعذاب الأبد، وإما تحزين وتهويل وأمر (ه) مبهم، لا يدري من أي الفرق هو ۲

۱۹۱۹۴. الإمام الحسن: - أيضاً -: أعظم سرور يرد على المؤمنين إذ نقلوا عن دار النكد إلى نعيم الأبد، وأعظم ثبور يرد على الكافرين إذ نقلوا عن جنتهم إلى نار لا تبيد ولا تنفذ. ۳

۱۹۱۹۵. الإمام زين العابدين: لما اشتد الأمر بالحسين بن علي بن أبي طالب نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم؛ لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم وارتعدت

فَرَانِصُهُمْ وَوَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ؛ وَكَانَ
الْحُسَيْنُ ﷺ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ
تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ
نُفُوسُهُمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَنْظَرُوا، لَا
يُبَالِي بِالمَوْتِ! فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ ﷺ:
صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا المَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ
تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ البُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ
الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ
يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟^۱

دل‌هایشان به تپش می‌افتاد، اما حسین ﷺ و
برخی از همراهان خاص او رنگ‌هایشان
برافروخته می‌شد و اندام‌هایشان آرام و
جان‌هایشان آرامش می‌یافت. پس، آنان به
یکدیگر می‌گفتند: نگاه کنید، از مرگ
پروایی ندارد! حسین ﷺ به ایشان فرمود:
صبور باشید، ای بزرگ زادگان! زیرا مرگ
جز پلی که شما را از رنج و بدبختی به
سوی بهشت‌های پرگستره و نعمت
جاویدان عبور می‌دهد، نیست. کدام یک
از شما خوش ندارد که از زندانی به قصری
برده شود؟!^۱

۱۹۱۹۶. عنه ﷺ - لَمَّا سُئِلَ عَنِ المَوْتِ - : لِلْمُؤْمِنِ

كَتْرَ عِثَابٍ وَسَخَةِ قَمَلَةٍ، وَفَكَ قُبُورِهِ
وَأَغْلَالَ ثَقِيلَةٍ، وَالِاسْتِبدَالَ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ
وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحَ، وَأَوْطَأَ المَرَاقِبِ، وَأَتَمَّنَّ
المَنَازِلَ؛ وَلِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاحِشَةٍ،
وَالنَّقْلِ عَنِ مَنَازِلِ أُنَيْسَةٍ، وَالِاسْتِبدَالَ
بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَأَخْشَنِهَا، وَأَوْحَشِ
المَنَازِلَ، وَأَعْظَمَ العَذَابِ.^۲

۱۹۱۹۶. امام زین العابدین ﷺ - در پاسخ به این

پرسش که مرگ چیست؟ - فرمود: برای
مؤمن چون برکندن جامه‌هایی چرکین و
شپشی از تن است و از هم گسستن کند و
زنسجیرهای گرانبار و جایگزین کردن
فاخرترین و خوشبوترین جامه‌ها و
راهوارترین مرکب‌ها و امن‌ترین منزل‌ها.
و برای کافر به منزله برکندن جامه‌هایی
فاخر از تن و متقل شدن از منزل‌هایی امن
و جایگزین کردن آنها به کثیف‌ترین و
خشن‌ترین جامه‌ها و وحشتناک‌ترین
منزل‌ها و بزرگترین عذاب است.

۱۹۱۹۷. عیون أخبار الرضا: قال الإمام الصادق ﷺ

- أَيْضاً - : لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشْمُهُ
فَيَنْعَسُ لِطَيِّبِهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ
عَنْهُ، وَلِلْكَافِرِ كَلَسِجِ الْأَفَاعِي وَلَدَغِ

۱۹۱۹۷. عیون أخبار الرضا: امام صادق ﷺ - در

پاسخ به همین پرسش - فرمود: برای
مؤمن مانند خوشترین بویی است که
استشمام می‌کند و از بوی خوش آن
خوابش می‌برد و رنج و درد بکلی از او

العقارب وأشد!

قِيلَ: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ
نَسْرِ بِالنَّاشِيرِ، وَقَرَضَ بِالنَّاقَارِ،
وَرَضَخَ بِالْأَحْجَارِ، وَتَدَوَّرَ قُطْبُ الْأَرْحِيَّةِ
عَلَى الْأَحْدَاقِ! قَالَ: كَذَلِكَ هُوَ عَلَى
بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَالْفَاجِرِينَ...^۲

۱۹۱۹۸. الإمام الكاظم عليه السلام - لَمَّا دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ قَدْ
غَرِقَ فِي سَكَرَاتِ الْمَوْتِ -: الْمَوْتُ هُوَ
الْمُصْفَاةُ يُصَفِّي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ
فَيَكُونُ آخِرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةً آخِرٍ وَزَرْ
بَقِيَّ عَلَيْهِمْ، وَيُصَفِّي الْكَافِرِينَ مِنْ
حَسَنَاتِهِمْ فَيَكُونُ آخِرَ لَذَّةٍ أَوْ رَاحَةٍ
تَلْحَقُهُمْ، وَهُوَ آخِرُ ثَوَابٍ حَسَنَةٍ تَكُونُ
لَهُمْ...^۳

۱۹۱۹۹. الإمام الجواد عليه السلام: مَرَضَ رَجُلٌ مِنْ
أَصْحَابِ الرِّضَا عليه السلام فَعَادَهُ، فَقَالَ: كَيْفَ
تَجِدُكَ؟ قَالَ: لَقِيتُ الْمَوْتَ بَعْدَكَ! - يُرِيدُ
مَا لَقِيَهُ مِنْ شِدَّةٍ مَرَضِهِ - فَقَالَ: كَيْفَ لَقِيْتَهُ؟
فَقَالَ: أَلَيْمًا شَدِيدًا، فَقَالَ: مَا لَقِيْتَهُ، إِنَّمَا
لَقِيتُ مَا يُنْذِرُكَ بِهِ وَيُعْرِفُكَ بَعْضُ

برطرف می‌شود و برای کافر همچون
گزش مارها و نیش عقربهاست و [بلکه]
دردناکتر!

عرض شد: عده‌ای می‌گویند که مرگ
دردناکتر از آزه شدن و قیچی گشتن و خرد
شدن با سنگها و به چرخش در آوردن
ستونه آهنی آسیا بر تخم چشم است!
حضرت فرمود: برای بعضی از کافران و
گنهکاران همین گونه است....

۱۹۱۹۸. امام کاظم عليه السلام - وقتی نزد مردی رفت که در
سکرات مرگ فرو رفته بود - فرمود: مرگ
صافی‌ای است که مؤمنان را از گناهانشان
صاف می‌کند و آخرین دردی است که به
عنوان کفاره آخرین گناهی که در
وجودشان می‌باشد به آنها می‌رسد و
کافران را نیز از حسناتشان صاف می‌سازد
و آخرین خوشی یا آسایشی است که به
عنوان آخرین پاداش حسنه‌ای که دارند، به
ایشان می‌رسد....

۱۹۱۹۹. امام جواد عليه السلام: یکی از اصحاب امام رضا عليه السلام
بیمار شد حضرت از او عیادت نمود و
فرمود: حالت چگونه است؟ عرض کرد:
بعد از [رفتن] شما، مرگ را دیدم! -
منظورش درد و رنجی بود که از شدت
بیماریش می‌کشید - حضرت فرمود: آن را
چگونه دیدی؟ عرض کرد: سخت و دردناک.
فرمود: تو مرگ را ندیده‌ای، بلکه
هشداردهنده مرگ و چیزی را دیده‌ای که
پاره‌ای احوال آن را به تو می‌شناساند....

۱. فی معانی الأخبار: ۱/۲۸۷ «فی الأحداق».

۲. عیون أخبار الرضا: ۱/۲۷۴/۹.

۳. معانی الأخبار: ۶/۲۸۹.

حاله^۱۱۹۲۰۰. امام جواد علیه السلام - در پاسخ به سؤال از مرگ -

فرمود: همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از این خواب بیدار نمی شود مگر در روز رستاخیز. پس، مرده کسی است که در خواب خود انواع شادی های بی شمار و انواع ترس و وحشت هایی که قادر به شمارش آنها نیست می بیند. حال [نگر] چگونه است حال آنکه در خواب شاد است و آنکه در آن دچار ترس و هراس است؟ این است مرگ؛ پس خود را برای آن آماده سازید.

۱۹۲۰۰. عنه علیه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْمَوْتِ - هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ لَا يُنْتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ رَأَى فِي نَوْمِهِ مِنْ أَصْنَافِ الْفَرَحِ مَا لَا يُقَادِرُ قَدْرَهُ، وَمِنْ أَصْنَافِ الْأَهْوَالِ مَا لَا يُقَادِرُ قَدْرَهُ، فَكَيْفَ حَالُ فَرِحَ فِي النَّوْمِ وَوَجَلَ فِيهِ؟ هَذَا هُوَ الْمَوْتُ، فَاسْتَعِدُّوا لَهُ.^۲

۱۹۲۰۱. امام هادی علیه السلام: از امام جواد علیه السلام سؤال شد به

نظر شما چرا مسلمانان مرگ را ناخوش دارند؟ حضرت فرمود: زیرا مردم مرگ را نمی شناسند و از این رو آن را ناخوش می دارند؛ در صورتی که اگر مرگ را می شناختند و از اولیای خداوند عزوجل بودند، بی گمان آن را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت برای آنها بهتر از دنیاست. حضرت سپس فرمود: ای ابو عبدالله! به چه دلیل کودک و دیوانه از خوردن دارو که بدنشان را سالم می کند و دردشان را برطرف می سازد خودداری می ورزند؟ عرض کرد: چون سودمندی دارو را نمی دانند. حضرت فرمود: سوگند به آنکه محمد را به حق پیامبر کرد، هر کس خودش را برای مرگ چنان که باید و شاید آماده گرداند، سودمندی مرگ برای او بیشتر از سودمندی این دارو برای این شخص تحت درمان است. بدان که اگر مردم می دانستند مرگ به چه

۱۹۲۰۱. الإمام الهادي عليه السلام: قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ

مُوسَى عليه السلام: مَا بَالُ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ يَكْرَهُونَ الْمَوْتَ؟ قَالَ: لَأَنَّهُمْ جَاهِلُونَ فِكْرَهُوهُ، وَلَوْ عَرَفُوهُ وَكَانُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَأَحَبُّوهُ، وَلَعَلِمُوا أَنَّ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا. ثُمَّ قَالَ عليه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا بَالُ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ يَمْتَنِعُ مِنَ الدَّوَاءِ الْمُنْقِي لِبَدَنِهِ وَالنَّافِي لِلْأَلَمِ عَنْهُ؟ قَالَ: لَجَهْلِهِمْ بِنَفْعِ الدَّوَاءِ. قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنْ مَنْ اسْتَعَدَّ لِلْمَوْتِ حَقَّ الاسْتِعْدَادِ فَهُوَ أَنْفَعُ لَهُ مِنْ هَذَا الدَّوَاءِ لِهَذَا الْمُتَعَالِجِ، أَمَا إِنَّهُمْ لَوْ عَرَفُوا مَا يُؤْدِي إِلَيْهِ الْمَوْتُ مِنَ التَّعْيِيمِ لاسْتَدْعَوْهُ وَأَحَبُّوهُ

أَشَدُّ مَا يَسْتَدْعِي الْعَاقِلُ الْحَازِمُ الدَّوَاءَ
لِدَفْعِ الْآفَاتِ وَاجْتِلَابِ السَّلَامَاتِ.^۱

۱۹۲۰۲. الإمام العسكري عليه السلام: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلَى مَرِيضٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ، أَرَأَيْتَ إِذَا اتَّسَخَتْ وَتَقَذَّرَتْ وَتَأَذَّيْتَ مِنْ كَثَرَةِ الْقَذَرِ وَالْوَسَخِ عَلَيْكَ وَأَصَابَكَ قُرُوحٌ وَجَرَبٌ وَعَلِمْتَ أَنَّ الْفَسَلَ فِي حَمَامٍ يُزِيلُ ذَلِكَ كُلَّهُ أَمَا تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَتَغْسِلَ ذَلِكَ عَنْكَ؟ أَوْ مَا تَكْرَهُ أَنْ لَا تَدْخُلَهُ فَيَبْقَى ذَلِكَ عَلَيْكَ؟ قَالَ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: فَذَاكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ، وَهُوَ آخِرُ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ تَمْحِيطِ ذُنُوبِكَ وَتَنْقِيتِكَ مِنْ سَيِّئَاتِكَ، فَإِذَا أَنْتَ وَرَدْتَ عَلَيْهِ وَجَاوَزْتَهُ فَقَدْ نَجَوْتَ مِنْ كُلِّ غَمٍّ وَهَمٍّ وَأَذَى، وَوَصَلْتَ إِلَى كُلِّ سُرُورٍ وَفَرَحٍ، فَسَكَنَ الرَّجُلُ وَاسْتَسَلَّمَ وَنَشِطَ وَغَمَضَ عَيْنَ نَفْسِهِ وَمَضَى لِسَبِيلِهِ.^۲

۱۹۲۰۳. عنه عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْمَوْتِ -: هُوَ التَّصَدِيقُ بِمَا لَا يَكُونُ، حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ

نعمتی می انجامد، بی گمان بیشتر از خردمند دورانیشی که برای برطرف کردن بیماری‌ها و کسب سلامتی‌ها در پی داروست، مرگ را می طلبیدند و دوستش می داشتند.

۱۹۲۰۲. امام عسکری عليه السلام: علی بن محمد (امام هادی) نزد یکی از اصحاب خود که بیمار بود رفت. او می گریست و از مردن بیتابی می کرد. حضرت به او فرمود: ای بنده خدا! تو از مرگ می ترسی چون آن را نمی شناسی. اگر بدن تو چندان کثیف و چرکین شود که از شدت چرک و کثافت، آزرده شوی و بدنت پر از زخم شود و گال بگیری و بدانی که اگر در حمامی خودت را بشویی همه آنها از بین می رود، آیا دوست نداری به آن حمام بروی و چرک و کثافت‌ها را از خودت بشویی؟ یا دوست داری حمام نروی و به همان حال باقی بمانی؟ عرض کرد: چرا، یابن رسول الله [دوست دارم حمام بروم]. فرمود: این مرگ همان حمام است و آخرین گناهان و بدی‌های وجود تو را پاک و تمیز می کند. پس، هرگاه وارد آن [حمام روح] شدی و از آن گذشتی از هرگونه غم و اندوه و رنجی رهایی می یابی و به همه گونه خوشی و شادمانی می رسی. در این هنگام، آن مرد آرام گرفت و تن به مرگ سپرد و حالش جا آمد و چشم خود را بست و جان داد.

۱۹۲۰۳. امام عسکری عليه السلام - در پاسخ به سؤال از مرگ - فرمود: مرگ، تصدیق کردن چیزی

أبيه عن جده عن الصادق عليه السلام قال: إنَّ المؤمنَ إذا ماتَ لم يَكُنْ مَيِّتًا؛ فَإِنَّ المَيِّتَ هُوَ الكافرُ....^۱

۳۶۶۶

مَوْتُ الْمُؤْمِنِ

الكتاب:

۳۶۶۶

مرگ مؤمن

قرآن:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.^۲

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را - در حالی که پاکند - می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند: درود بر شما باد به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید، به بهشت در آید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾.^۳

«ای نفس آرام یافته‌ا! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو».

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.^۴

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی هست و نه آنان اندوهگین می‌شوند. همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. وعده‌های خدا را تبدیلی نیست. این همان کامیابی بزرگ است».

الحديث:

۱۹۲۰۲. رسول الله ﷺ: ما شَبَّهْتُ خُرُوجَ الْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مِثْلَ خُرُوجِ الصَّبِيِّ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، مِنْ ذَلِكَ الْغَمِّ وَالظُّلْمَةِ إِلَى رَوْحِ الدُّنْيَا.^۵

حديث:

۱۹۲۰۲. پیامبر خدا ﷺ: بیرون رفتن مؤمن از دنیا را مانند نکنم مگر به بیرون آمدن کودک از رنج و تاریکی شکم مادرش به خوشی (روشنایی) دنیا.

۱. معانی الأخبار: ۱۰/۲۹۰. ۲. النحل: ۳۲. ۳. الفجر: ۲۷-۳۰. ۴. یونس: ۶۲-۶۴. ۵. کنز العمال: ۴۲۲۱۲.

۱۹۲۰۵. عنه عليه السلام: إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ لَيَقِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ مِنَ الْمَوْلَى، فَيَقُومُ وَأَصْحَابُهُ لَا يَدْنُونَهُ (ن) مِنْهُ حَتَّى يَبْدَأَهُ بِالتَّسْلِيمِ وَيُبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ.^۱

۱۹۲۰۶. عنه عليه السلام: إِنَّ أَشَدَّ شَيْعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشَرْبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءَ الْبَارِدَ الَّذِي يَنْتَقِعُ بِهِ الْقُلُوبُ، وَإِنْ سَاطَرَهُمْ لَيَمُوتُ كَمَا يُغْبِطُ أَحَدُكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ كَأَقَرِّ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ.^۲

۱۹۲۰۷. عنه عليه السلام: أَوَّلُ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ: رُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ، وَأَوَّلُ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ أَنْ يُقَالَ لَهُ: أَبَشِّرْ وَلِيَّ اللَّهِ بِرَحْمَةٍ وَالْجَنَّةِ! قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَنْ شِيعَكَ، وَاسْتَجَابَ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ لَكَ، وَقَبِلَ مَنْ شَهِدَ لَكَ.^۳

۱۹۲۰۸. بحار الأنوار: فِي حَدِيثِ الْمِعْرَاجِ: وَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ فِي حَالَةِ الْمَوْتِ يَقُومُ عَلَى رَأْسِهِ مَلَائِكَةٌ، يَبْدُو كُلُّ مَلَكٍ كَأَسٍّ مِنْ مَاءِ الْكُوْثَرِ وَكَأَسٍّ مِنَ الْخَمْرِ يَسْقُونَ رُوحَهُ حَتَّى تَذَهَبَ سَكْرَتُهُ وَمَرَارَتُهُ، وَيُبَشِّرُونَهُ

۱۹۲۰۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هنگام جان دادن مؤمن، ملک الموت در برابر او، مانند بنده ذلیل در برابر ارباب است. او با یارانش می ایستد و به وی نزدیک نمی شود، تا اینکه سلامش گوید و نوید بهشت به او دهد.

۱۹۲۰۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علاقه مندترین شیعیانمان به ما، جان کنندش مانند نوشیدن آب خنک روح بخشی است که یکی از شما در روز تابستانی بنوشد و بقیه آنها در بستر خود با حالتی می میرند که هر یک از شما به چنان مردنی غبطه می خورد، مردنی که مایه روشنی چشمش باشد.

۱۹۲۰۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: نخستین چیزی که مؤمن به آن نوید داده می شود، آسایش و راحت و بهشت پر نعمت است. نخستین بشارتی که به مؤمن داده می شود این است که به او گفته می شود: مژده بادا تو را ای دوست خدا به خشنودی او و بهشت! بسیار خوش آمدی. خداوند تشییع کنندگان تو را آمرزید و دعای کسی را که برایت آمرزش خواست اجابت کرد و گواهی کسی را که به خوبی تو گواهی داد پذیرفت.

۱۹۲۰۸. بحار الأنوار: در حدیث معراج آمده است: هرگاه بنده در حال مرگ قرار گیرد، فرشتگانی بالای سر او می ایستند و دست هر فرشته ای جامی از آب کوثر و جامی از شراب بهشتی است و به روح او می نوشانند تا سختی و تلخی مرگ از او برود و نوید بزرگ را به او می دهند و

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ۱/۱۳۵/۳۶۵.

۲. بحار الأنوار: ۳۰/۱۶۲/۶. ۳. کنز العمال: ۴۲۳۵۵.

بالبشارة العظمى ويقولون له: طُبْتُ
وطاب مثواك، إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَى العزيزِ
الحَكِيمِ الحَبِيبِ القَرِيبِ.^۱

می گویند: خوش باش و جایگاهت نکو
باد. تو نزد [پروردگار] عزیزِ حکیمِ حبیبِ
قریب، می روی....

۱۹۲۰۹. الإمام الصادق: «أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَمَا يُحْسُ
بَخْرُوجِهَا، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى:
﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ازْجِعِي إِلَى
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً...﴾».

۱۹۲۰۹. امام صادق: مؤمن بیرون رفتن از دنیا
را حس نمی کند و این سخن خداوند
متعال است که می فرماید: «ای نفس آرام
یافته! خرسند و مورد رضایت به جانب
پروردگارت بازگرد...». این [حالت] برای
کسی است که پارسا باشد و با برادرانش
همدردی و به آنها رسیدگی کند.

ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ وَرِعاً مُوَاسِئاً لِإِخْوَانِهِ وَصُولاَ لَهُمْ.^۲
۱۹۲۱۰. عنه: «فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي

۱۹۲۱۰. امام صادق: درباره آیه «برایشان
بشارت است در زندگی دنیا» - فرمود:
هنگام مردن، محمد و علی او را به
بهشت بشارت می دهند.

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) -: هُوَ أَنْ يُبَشِّرَاهُ بِالْجَنَّةِ عِنْدَ
الْمَوْتِ، يَعْنِي مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا...».^۳

(انظر) باب ۳۶۶۹ حدیث ۱۸۲۴

۳۶۶۷

الْمَوْتُ رِيحَانَةُ الْمُؤْمِنِ

۱۹۲۱۱. رسول الله: الْمَوْتُ رِيحَانَةُ الْمُؤْمِنِ.^۴

مرگ دسته گل خوشبوی مؤمن است
۱۹۲۱۱. پیامبر خدا: مرگ برای مؤمن، همانند
یک دسته گل خوشبوی است.

۱۹۲۱۲. عنه: تُحَفُّهُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ.^۵

۱۹۲۱۲. پیامبر خدا: مرگ برای مؤمن ارمغان
است.

۱۹۲۱۳. عنه: الْمَوْتُ غَنِيمَةٌ.^۶

۱۹۲۱۴. عنه: الْمَوْتُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ.^۷

۱۹۲۱۳. پیامبر خدا: مرگ، یک غنیمت است.

۱۹۲۱۴. پیامبر خدا: مرگ، برای هر مسلمانی
کفاره است.

۱. بحار الأنوار: ۶/۲۷/۷۷. أنظر تمام الحديث.

۲. المحاسن: ۵۵۸/۲۸۳/۱. ۳. بحار الأنوار: ۳۶/۱۹۱/۶.

۴. كنز العمال: ۴۲۱۳۶. ۵. كنز العمال: ۴۲۱۱۰.

۶. كنز العمال: ۴۴۱۴۴. ۷. كنز العمال: ۴۲۱۲۲.

۱۹۲۱۵. الإمام علي عليه السلام: أَفْضَلُ تُحَفَّةِ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ.^۱

۱۹۲۱۶. عنه عليه السلام: مَا أَنْفَعَ الْمَوْتَ لِمَنْ أَشْعَرَ الْإِيمَانَ وَالتَّقْوَى قَلْبَهُ.^۲

۱۹۲۱۷. عنه عليه السلام: لَا مُرِيحَ كَالْمَوْتِ.^۳

۱۹۲۱۸. عنه عليه السلام: فِي الْمَوْتِ رَاحَةُ السَّعْدَاءِ.^۴

۳۶۶۸

مَوْتُ الْكَافِرِ

الكتاب:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۵.
«فَكَفِيفٌ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ»^۶.

(النظر) النساء: ۹۷، الأنفال: ۷، ق: ۲۹.

الحديث:

۱۹۲۱۹. رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنْ كَانَ لِأَوْلِيَانَا مُعَادِيًا، وَلَأَعْدَانَا مُوَالِيًا، وَلَأَضْدَانَا بِأَلْقَابِنَا مُلَقَّبًا، فَإِذَا جَاءَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِنَزْعِ رُوحِهِ مَثَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَذَلِكَ الْفَاجِرِ سَادَتَهُ

۱۹۲۱۵. امام علي عليه السلام: بهترین ارمغان برای مؤمن مرگ است.

۱۹۲۱۶. امام علي عليه السلام: وه که چه سودمند است مرگ برای کسی که ایمان و تقوا را شعار دلش کرده است!

۱۹۲۱۷. امام علي عليه السلام: هیچ آرام بخشی چون مرگ نیست.

۱۹۲۱۸. امام علي عليه السلام: مرگ، مایه آسودگی نیکبختان است.

۳۶۶۸

مرگ کافر

«همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند. پس، از در تسلیم در می آیند [و می گویند:] ما هیچ کار بدی نمی کردیم. آری خدا به آنچه می کردید داناست.»

«پس، چگونه [تاب می آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب] جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟»

حدیث:

۱۹۲۱۹. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: اگر [کسی] با دوستان ما دشمن باشد و با دشمنان ما دوست و القاب مخالفان ما را بر خود نهد، پس آن گاه که ملک الموت برای ستاندن جاننش بیاید، خداوند عز و جل اربابان آن نابکار را که به

۱. غرر الحکم: ۳۳۶۵. ۲. غرر الحکم: ۹۶۳۸.

۳. غرر الحکم: ۱۰۴۹۷. ۴. غرر الحکم: ۶۵۰۲.

۵. التحل: ۲۸. ۶. محمد: ۲۷.

الَّذِينَ اتَّخَذَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، عَلَيْهِمْ
مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ مَا يَكَادُ نَظَرُهُ إِلَيْهِمْ
يُهْلِكُهُ، وَلَا يَزَالُ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ حَرِّ عَذَابِهِمْ
مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ. فَيَقُولُ لَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ: يَا
أَيُّهَا الْفَاجِرُ الْكَافِرُ، تَرَكْتَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ إِلَى
أَعْدَائِهِ؟ فَالْيَوْمَ لَا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئًا، وَلَا
تَجِدُ إِلَى مَنَاصِ سَبِيلًا، فَيَرِدُ عَلَيْهِ مِنَ
الْعَذَابِ مَا لَوْ قَسَمَ أَدْنَاهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا
لَأَهْلَكَهُمْ.^۱

جای خداوند آنان را به خدایی گرفته بود،
در حالی که به انواع عذاب مبتلایند در
برابر او مجسم گرداند، به طوری که همین
که آنها را ببیند هلاک شود. و از گرمای
عذاب آنها، که تاب تحملش را ندارد،
پیوسته به او رسد. پس ملک الموت به او
گوید: ای نابکار کافر! دوستان خدا را به
دشمنان او وا گذاشتی! امروز آنان کمترین
کاری نمی توانند برایت انجام دهند و هیچ
راه گریزی نداری. پس، چنان عذابی به او
رسد که اگر کمترین آن در میان ساکنان دنیا
تقسیم شود، همگی آنان را نابود می سازد.

۱۹۲۲۰. امام علی علیه السلام: مرگ برای کسی که بنده
شهووت و اسیر هوس هایش باشد، مایه
راحتی است؛ زیرا هرچه زندگیش به درازا
کشد، گناهانش فزونی گیرد و جنایاتش بر
خودش بیشتر و بزرگتر شود.

۱۹۲۲۰. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ فِي الْمَوْتِ لَرَاحَةً لِمَنْ
كَانَ عَبْدَ شَهْوَتِهِ وَأَسِيرَ أَهْوِيَّتِهِ؛ لِأَنَّهُ كَلِمًا
طَالَتْ حَيَاتُهُ كَثُرَتْ سَيِّئَاتُهُ وَعَظُمَتِ عَلَى
نَفْسِهِ جَنَايَاتُهُ.^۲

(انظر) الموت: باب ۳۶۶۵، ۳۶۷۸.

۳۶۶۹

فرشته مرگ

قرآن:

«و اوست که بر پندگانش قاهر (غالب) است و
نگهبانانی بر شما می فرستد تا هنگامی که یکی از شما
را مرگ فرا رسد، فرستادگان ما جانش بستانند در
حالی که کوتاهی نمی کنند».

«خدا نفوس را، هنگام مرگشان، به تمامی باز می ستاند
و نیز نفسی را که نمرده است، در خوابش [قبض
می کند]؛ پس، آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب
کرده نگاه می دارد و آن دیگر [نفس ها] را تا هنگامی

۳۶۶۹

مَلِكُ الْمَوْتِ

الكتاب:

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا
جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ».^۳
«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَاقِبِهَا

۱. بحار الأنوار: ۱/۱۷۵/۶.

۲. غرر الحکم: ۳۵۹۳. ۳. الأنعام: ۶۱.

فَيُنْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱.
 ﴿قُلْ يَتُوفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ^۲﴾.

(انظر) الأعراف: ۳۷، یونس: ۱۰۴، النحل: ۲۸، ۳۲.

الحديث:

۱۹۲۲۱. كنز العمال: قال رسول الله ﷺ - وقد نظرَ إلى ملك الموت عند رأس رجلٍ من الأنصار -: يا مَلَكَ الْمَوْتِ، ارفُقْ بصاحبي فإنه مؤمنٌ، فقالَ ملكُ الموتِ: طِبَّ نَفْساً وُقِّرَ عَيْناً، واعلمَ أَنِّي بكلِّ مؤمنٍ رَفِيقٌ، واعلمَ يا محمدُ أَنِّي لأَقْبِضُ رُوحَ ابنِ آدمَ فإذا صَرَخَ صارِخٌ من أهله قُمتُ في الدَّارِ ومَعِيَ رُوحُهُ فقلتُ: ما هذا الصَّارِخُ؟! والله ما ظَلَمناه، ولا سَبَقنا أَجلَهُ، ولا استعجلنا قَدَرَهُ، وما لَنَا في قَبْضِهِ مِن ذَنْبٍ، وإن تَرْضَوْا بما صَنَعَ اللهُ تُوجَرُوا، وإن تَحْزَنُوا وتَسْخَطُوا تَأْتُمُوا وتُوزَرُوا^۳.

۱۹۲۲۲. الإمام علي عليه السلام - للزَّنديق الَّذي ادَّعى التَّنَاقُضَ في القرآن -: «اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» وقوله: «يَتُوفَّاكُم مَلَكُ

معین [به سوی زندگی دنیا] باز پس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی است».

«بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند، آن گاه به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شود».

حدیث:

۱۹۲۲۱. كنز العمال: پیامبر خدا ﷺ ملك الموت را بر بالین مردی از انصار دید، فرمود: ای ملك الموت! با صحابی من مدارا کن که او مؤمن است. ملك الموت گفت: آسوده خاطر باش و غم به خود راه مده و بدان که من با هر مؤمنی مدارا می‌کنم. ای محمد! بدان که من جان فرزند آدم را می‌گیرم و چون کسی از خانواده او فریاد ناله سر دهد، با روحی که گرفته‌ام در میان حیات می‌ایستم و می‌گویم: این چه فریادی است؟ به خدا قسم که ما به او ستم نکردیم و [در گرفتن جانش] بر اجلش پیشی نگرفتیم و زودتر از تقدیرش به سراغش نیامدیم و در ستاندن جانش ما را گناهی نیست. اگر به آنچه خدا کرده راضی باشید اجر یابید و اگر اندوهگین و ناراضی باشید، گناهکار شوید.

۱۹۲۲۲. امام علی علیه السلام - در پاسخ به زنديقی که مدعی تناقض در [این آیه‌های] قرآن بود: «الله يتوفى الانفس حين موتها؛ به تمامی باز می‌ستاند روح مردم را هنگام مرگشان» و آیه «يتوفاكم ملك الموت؛ فرشته مرگ شما را می‌ستاند» و «توفته رسلنا؛ فرستادگان ما او را

۲. السجدة: ۱۱.

۱. الزمر: ۴۲.

۳. كنز العمال: ۴۲۸۱۰.

المَوْتِ و «تَوَفَّيْتَهُ رُسُلَنَا» و «تَتَوَفَّاهُمْ
 الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
 ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» فهو تبارك وتعالى أَجَلُ
 وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ، وَفِعْلُ
 رُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ، لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ
 يَعْمَلُونَ... فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّتْ
 قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ
 أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ
 النَّقْمَةِ. وَلِمَلِكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنْ مَلَائِكَةِ
 الرَّحْمَةِ وَالنَّقْمَةِ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ،
 وَفِعْلُهُمْ فِعْلُهُ، وَكُلُّ مَا يَأْتُونَهُ مَنَسُوبٌ إِلَيْهِ،
 وَإِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلِكِ الْمَوْتِ، وَفِعْلُ
 مَلِكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللَّهِ، لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ
 عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ.^۱

۱۹۲۲۳. عنه ﷺ - أَيْضاً -: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ، وَيُوكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ
 مَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ، أَمَّا مَلِكُ الْمَوْتِ فَإِنَّ اللَّهَ
 يُوكِّلُهُ بِخَاصَّةٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، وَيُوكِّلُ
 رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَاصَّةً بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ
 خَلْقِهِ، وَالْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ عَزَّ
 ذِكْرَهُ وَكَلَّاهُمْ بِخَاصَّةٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ؛

می میرانند» و «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»؛
 فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که
 پاکند» و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي
 أَنْفُسِهِمْ»؛ و کسانی که فرشتگان جانشان را
 می ستانند، ستمگر به خودند» - فرمود: [شأن]
 خداوند تبارک و تعالی برتر و بزرگتر از آن
 است که این کار [ستاندن جانها] را خود به
 عهده گیرد و کار فرستادگان و فرشتگانش کار
 او به شمار می آید؛ چراکه اینان به فرمان او کار
 می کنند... پس، هر که اهل طاعت و فرمانبری
 باشد، ستاندن جانش را فرشتگان رحمت به
 عهده می گیرند و هر که اهل معصیت و
 نافرمانی باشد، قبض روحش را فرشتگان
 عذاب به گردن می گیرند. ملک الموت
 دستیارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد
 که فرمان او را اجرا می کنند و کار آنها [در
 واقع] کار او می باشد و هر چه آنها انجام
 می دهند، به ملک الموت نسبت داده می شود.
 بنابراین، عمل آنها عمل ملک الموت است و
 عمل ملک الموت عمل خداست؛ زیرا که
 خداوند جانها را به دست هر که خود
 بخواهد، می ستاند.

۱۹۲۲۳. امام علی ﷺ - در پاسخ به زندیق - فرمود:
 خدای تبارک و تعالی، کارها را هر گونه که
 بخواهد تدبیر می کند و از آفریدگان خود، هر
 که را بخواهد به هر کاری که بخواهد
 می گمارد. ملک الموت را در خصوص هریک
 از آفریدگانش که بخواهد می گمارد و
 فرستادگان از فرشتگانش را مخصوص هر
 کس از آفریدگانش که بخواهد می گمارد و

إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ،
وَلَيْسَ كُلُّ الْعِلْمِ يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ
يُفَسِّرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ؛ لِأَنَّ مِنْهُمْ الْقَوِيَّ
وَالضَّعِيفَ، وَلِأَنَّ مِنْهُ مَا يُطَاقُ حَمَلُهُ، وَمِنْهُ
مَا لَا يُطَاقُ حَمَلُهُ إِلَّا مَنْ يُسَهِّلُ اللَّهُ لَهُ حَمَلَهُ
وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ مِنْ خَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ. وَإِنَّمَا
يَكْفِيكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُحْيِي
الْمُمِيتُ، وَأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدَيِ
مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَغَيْرِهِمْ.^۱

۱۹۲۲۳. الإمام الصادق عليه السلام - في بيان الآيات - : إِنَّ

اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ
أَعْوَانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ،
بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشَّرْطَةِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ
الْإِنْسِ يَبْعَثُهُمْ فِي حَوَائِجِهِ فَتَتَوَفَّاهُمْ
الْمَلَائِكَةُ، وَيَتَوَفَّاهُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ، وَيَتَوَفَّاهَا اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلِكِ الْمَوْتِ.^۲

۱۹۲۲۵. عنه عليه السلام: قِيلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ عليه السلام: كَيْفَ
تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَبَعْضُهَا فِي الْمَغْرِبِ
وَبَعْضُهَا فِي الْمَشْرِقِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؟
فَقَالَ: أَدْعُوهَا فَتُجِيبُنِي.

۱. التوحيد: ۵/۲۶۸.

۲. کتاب من لا يحضره الفقيه: ۱/۳۶۸/۳۶۸.

فرشتگانی را که خداوند عزوجل نامشان را
برده است نیز مخصوص هر که از آفریدگانش
که خود خواهد می‌گمارد. خدای تبارک و
تعالی، امور را هر گونه که خواهد تدبیر
می‌کند و دارنده هر علم و دانشی نمی‌تواند آن
را برای همه مردم شرح دهد؛ زیرا بعضی از
مردم [در درک مطالب] قوی هستند و برخی
ناتوان. همچنین دریافت و تحمّل برخی از
علوم آسان است و برخی دیگر را کسی
نمی‌تواند برتابد، مگر اولیای خاص خدا، که
خداوند حمل آن را بر آنها آسان می‌کند و در
راه فهم آن یاریشان می‌رساند. و اما برای تو
همین اندازه بس که بدانی این خداوند است
که زنده کننده و میراننده است و جان‌ها را با
دست هریک از آفریدگان خود که بخواهد -
چه فرشتگانش و چه غیر آنان - می‌ستاند.

۱۹۲۲۳. امام صادق علیه السلام - در توضیح آیات جان
ستانان - فرمود: خدای تبارک و تعالی برای
ملک الموت دستیارانی از فرشتگان قرار داده
که جان‌ها را می‌گیرند؛ همچون رئیس
پاسبانان که دستیارانی از انسان‌ها دارد و آنها
را برای انجام کارهای خودش می‌فرستد.
پس، فرشتگان جان مردم را می‌گیرند و ملک
الموت، در کنار جان‌هایی که خودش گرفته،
آن جان‌ها را نیز از فرشتگان تحویل می‌گیرد و
خداوند عزوجل همه آن جان‌ها را از ملک
الموت می‌ستاند.

۱۹۲۲۵. امام صادق علیه السلام: به ملک الموت گفته شد:
چگونه جان‌هایی را که یکی در مغرب است و
دیگری در مشرق، همزمان می‌گیری؟ گفت:
من آنها را فرا می‌خوانم و آنها هم اجابتم

قَالَ: وَقَالَ مَلَكُ الْمَوْتِ ﷻ: إِنَّ الدُّنْيَا
بَيْنَ يَدَيَّ كَالْقَصْعَةِ بَيْنَ يَدَيَّ أَحَدِكُمْ،
يَتَنَاوَلُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ، وَالدُّنْيَا عِنْدِي
كَالدَّرْهَمِ فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ يُقْلِبُهُ كَيْفَ شَاءَ.^۱

(انظر) بحار الأنوار: ۶/ ۱۳۹ باب ۵.

۳۶۷۰

مَوْتُ الْأَبْرَارِ وَمَوْتُ الْفُجَّارِ

۱۹۲۲۶. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَرَاخٌ مِنْهُ،
الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ مِنْ نَصَبِ الدُّنْيَا
وَأَذَاهَا إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى، وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ
يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْعِبَادُ وَالْبِلَادُ وَالشُّجَرُ
وَالدَّوَابُّ.^۲

۱۹۲۲۷. عَنْهُ ﷺ: النَّاسُ اثْنَانِ: وَاحِدٌ أَرَاخَ، وَآخَرُ
اسْتَرَاخَ؛ فَأَمَّا الَّذِي اسْتَرَاخَ فَالْمُؤْمِنُ إِذَا
مَاتَ اسْتَرَاخَ مِنَ الدُّنْيَا وَبِلَائِهَا، وَأَمَّا الَّذِي
أَرَاخَ فَالْكَافِرُ إِذَا مَاتَ أَرَاخَ الشَّجَرُ
وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ.^۳

۱۹۲۲۸. عَنْهُ ﷺ - عِنْدَمَا قِيلَ لَهُ: مَاتَ فُلَانٌ
فَاسْتَرَاخَ - : إِنَّمَا اسْتَرَاخَ مَنْ غُفِرَ لَهُ.^۴

۱۹۲۲۹. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ: مَوْتُ الْأَبْرَارِ رَاحَةٌ

می کنند. حضرت فرمود: ملک الموت ﷻ گفت: دنیا در برابر من مانند کاسه‌ای است در برابر یکی از شما که هر چه بخواند از آن بر می دارد و دنیا در نزد من چون دره‌می است در مشت یکی از شما، که هر گونه خواهد آن را می چرخاند.

۳۶۷۰

مرگ نیکان و مرگ بدکاران

۱۹۲۲۶. پیامبر خدا ﷺ: [آدمیزاده با مرگش] یا آسوده می شود یا از دستش آسوده می شوند: بنده مؤمن از رنج و مشقت دنیا در جوار رحمت خدای متعال می آساید و بنده بدکار [یا مرگش] بندگان و شهرها و درختان و جنبندگان از دستش آسوده می شوند.

۱۹۲۲۷. پیامبر خدا ﷺ: مردم دو دسته اند: یکی آسوده می گرداند و دیگری آسوده می شود: آنکه آسوده می شود، مؤمن است که هرگاه بمیرد از دنیا و رنج و بلای آن راحت می شود و آنکه آسوده می گرداند، کافر است که هرگاه بمیرد درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم را [از شر خود] آسوده می سازد.

۱۹۲۲۸. پیامبر خدا ﷺ - آنگاه که به ایشان عرض شد: فلانی مُرد و راحت شد - فرمود: کسی راحت می شود که آمرزیده شده باشد.

۱۹۲۲۹. امام علی ﷺ: مرگ نیکان، مایه راحت جان

۱. بحار الأنوار: ۶/ ۱۳۴/ ۱۳. ۲. كنز العمال: ۴۲۷۶۹.

۳. النخصال: ۲۱/ ۳۹. ۴. كنز العمال: ۴۲۷۷۱.

لأنفسِهِمْ، ومَوْتُ الفُجَّارِ راحةٌ للعالمِ.^۱

۳۶۷۱

ذِكْرُ الْمَوْتِ

۱۹۲۳۰. رسول الله ﷺ: أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَأَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، فَمَنْ أَثَقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.^۲

۱۹۲۳۱. عنه ﷺ - حِينَما سُئِلَ: هَلْ يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ؟ - نَعَمْ، مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عِشْرِينَ مَرَّةً.^۳

۱۹۲۳۲. عنه ﷺ - وَقَدْ مَرَّ بِمَجْلِسٍ قَدْ اسْتَعْلَاهُ الضَّحْكُ - : شُوبُوا مَجْلِسَكُمْ بِذِكْرِ مُكَدِّرِ اللَّذَاتِ. قَالُوا: وَمَا مُكَدِّرُ اللَّذَاتِ؟ قَالَ: الْمَوْتُ.^۴

۱۹۲۳۳. الإمام علي عليه السلام: اذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ، وَمُنْغَصَّ الشَّهَوَاتِ، وَدَاعِيَ الشَّتَاتِ، اذْكُرُوا مُفَرِّقَ الْجَمَاعَاتِ، وَمُبَاعِدَ الْأُمْنِيَّاتِ، وَمُدْنِي الْمَنِيَّاتِ، وَالْمُؤِذِنَ

آنهاست و مرگ بدکاران، مایه آسودن جهان.

۳۶۷۱

یاد مرگ

۱۹۲۳۰. پیامبر خدا ﷺ: برترین بی رغبتی به دنیا، یاد مرگ است. برترین عبادت، یاد مرگ است و برترین اندیشیدن، یاد مرگ است. پس، هر که یاد مرگ و جودش را پر کند، گور خود را باغی از باغ‌های بهشت بیابد.

۱۹۲۳۱. پیامبر خدا ﷺ - وقتی از ایشان سؤال شد: آیا کسی با شهدا محشور می‌شود؟ - فرمود: آری، کسی که شبانه روز بیست مرتبه مرگ را یاد کند.

۱۹۲۳۲. پیامبر خدا ﷺ - چون بر انجمنی گذشت که در آن صدای خنده بلند بود - فرمود: انجمن خود را با یاد مکدر کننده خوشی‌ها پیامیزید. عرض کردند: مکدر کننده خوشی‌ها چیست؟ فرمود: مرگ.

۱۹۲۳۳. امام علی علیه السلام: به یاد آورید آن بر هم زننده خوشی‌ها و منغص کننده عیش‌ها و دعوتگر پراکندگی را. یاد کنید آن از هم پاشنده انجمن‌ها و دورکننده آرزوها و نزدیک کننده مرگ‌ها و اعلام کننده جدایی

۱. بحار الأنوار: ۲۸/۱۸۱/۸۲.

۲. جامع الأخبار: ۱۳۳۴/۴۷۳.

۳. تنبيه الخواطر: ۲۶۸/۱. ۴. تنبيه الخواطر: ۲۶۸/۱.

بالبین والشتات^۱.

و پراکندگی را.

۱۹۲۳۲. عنه علیه السلام: مَنْ ذَكَرَ الْمَوْتَ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا
بِالْيَسِيرِ^۲.

۱۹۲۳۲. امام علی علیه السلام: هر که به یاد مرگ باشد، از
دنیا به اندک خشنود شود.

۱۹۲۳۵. عنه علیه السلام: كَيْفَ تَنْسِي الْمَوْتَ وَآثَارَهُ
تُذَكِّرُكَ؟^۳

۱۹۲۳۵. امام علی علیه السلام: چگونه مرگ را فراموش
می کنی در حالی که نشانه هایش به تو تذکر
می دهند؟!

۱۹۲۳۶. عنه علیه السلام: أَوْصِيَكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ
الْغَفْلَةِ عَنْهُ، وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ
يُغْفَلُكُمْ، وَطَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ؟^۴
فَكْفَىٰ وَاعْظَا بِمَوْتِي عَايَنْتُمُوهُمْ^۵.

۱۹۲۳۶. امام علی علیه السلام: شما را سفارش می کنم که به
یاد مرگ باشید و از آن کمتر غفلت ورزید.
چگونه از چیزی غافلید که او از شما غافل
نیست و چگونه به کسی چشم طمع
دوخته اید که به شما مهلت نمی دهد!
مردگانی که مشاهده کرده اید خود
واعظانی هستند که شما را از هر واعظی
بی نیاز می کنند.

۱۹۲۳۷. الإمام الصادق علیه السلام: ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ
الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ، وَيَقْلَعُ مَنَايِبَ الْغَفْلَةِ،
وَيُقَوِّي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ، وَيُرْقِي الطَّبْعَ،
وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَىٰ وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرَمِ،
وَيُحَقِّرُ الدُّنْيَا^۶.

۱۹۲۳۷. امام صادق علیه السلام: یاد مرگ، خواهش های
نفس را می میراند و رویشگاه های غفلت
را ریشه کن می کند و دل را با وعده های
خدائیرو می بخشد و طبع را نازک می سازد
و پرچم های هوس را درهم می شکند و
آتش آزمندی را خاموش می سازد و دنیا را
در نظر کوچک می کند.

۱۹۲۳۸. الإمام الهادي علیه السلام: أَذْكَرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيِ
أَهْلِكَ؛ وَلَا طَبِيبَ يَمْنَعُكَ، وَلَا حَبِيبَ
يَنْفَعُكَ^۷.

۱۹۲۳۸. امام هادی علیه السلام: به یادآور آن هنگامی را که
پیش روی خانواده ات در بستر مرگ
افتاده ای و نه طبیبی می تواند جلو مردنت
را بگیرد و نه دوستی به کارت می آید.

۱۹۲۳۹. بحار الأنوار: فِي الزُّبُورِ: مَنْ فَرَّغَ نَفْسَهُ
بِالْمَوْتِ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا^۸.

۱۹۲۳۹. بحار الأنوار: در زبور آمده است: هر که
خود را از مرگ بترساند، دنیا در نظرش
بی مقدار شود.

(انظر الزهد: باب ۱۶۱۷).

۱. غرر الحکم: ۲۵۷۵، ۲۵۷۶.

۲. غرر الحکم: ۸۸۴۳. ۳. غرر الحکم: ۶۹۹۰.

۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۸. ۵. بحار الأنوار: ۳۲/۱۳۳/۶.

۶. بحار الأنوار: ۴/۳۷۰/۷۸. ۷. بحار الأنوار: ۸/۴۱۸/۷۷.

۳۶۷۲

الْحَثُّ عَلَى الْإِكْتِرَارِ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ

۱۹۲۲۰. بحار الأنوار: قال رسول الله ﷺ: أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا هَادِمُ اللَّذَاتِ؟ قَالَ: الْمَوْتُ، فَإِنْ أَكْتَسَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا.^۱

۱۹۲۲۱. عنه ﷺ: أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ؛ فَإِنَّهُ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ وَيُزْهِدُ فِي الدُّنْيَا، فَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ عِنْدَ الْغِنَى هَدَمَهُ، وَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ عِنْدَ الْفَقْرِ أَرْضَاكُمْ بِعَيْشِكُمْ.^۲

۱۹۲۲۲. عنه ﷺ: أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، فَمَا مِنْ عَبْدٍ أَكْثَرَ ذِكْرَهُ إِلَّا أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَهَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتُ.^۳

۱۹۲۲۳. عنه ﷺ: أَكْثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ فِي كَثِيرٍ إِلَّا قَلِيلٌ، وَلَا فِي قَلِيلٍ إِلَّا أَجْزَاءُ.^۴

۱۹۲۲۴. عنه ﷺ: أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ يُسَلِّكَ عَمَّا سِوَاهُ.^۵

۳۶۷۲

ترغیب به یاد کردن فراوان از مرگ

۱۹۲۲۰. بحار الأنوار: پیامبر خدا ﷺ فرمود: ویران کننده خوشی‌ها را فراوان یاد کنید، عرض شد: ای رسول خدا! ویران کننده خوشی‌ها چیست؟ فرمود: مرگ؛ زیرا که بیشترین مؤمنان کسی است که مرگ را بیشتر یاد کند و برای آن آماده‌تر باشد.

۱۹۲۲۱. پیامبر خدا ﷺ: مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا که یاد مرگ گناهان را می‌زداید و به دنیا بی‌ رغبت می‌کند، اگر در هنگام توانگری به یاد مرگ باشید آن را بر هم می‌زنند و اگر به هنگام ناداری به یادش باشید، شما را به زندگیتان خشنود می‌سازد.

۱۹۲۲۲. پیامبر خدا ﷺ: مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا هیچ بنده‌ای آن را بسیار یاد نکرد، مگر اینکه خداوند دلش را زنده گردانید و مردن را بر او آسان ساخت.

۱۹۲۲۳. پیامبر خدا ﷺ: بر هم زننده خوشی‌ها را فراوان یاد کنید؛ زیرا در هیچ فراوانی از مرگ یاد نشد، مگر اینکه آن را کاست و در هیچ اندکی یاد آن نشد، مگر اینکه آن را مکفی ساخت.

۱۹۲۲۴. پیامبر خدا ﷺ: مرگ را فراوان یاد کن، که یاد هر چیز دیگری را از ذهن تو می‌برد.

۱. بحار الأنوار: ۳/۱۶۷/۸۲.

۲. كنز العمال: ۴۲۰۹۸.

۳. كنز العمال: ۴۲۱۰۵.

۴. كنز العمال: ۴۲۰۹۶.

۵. كنز العمال: ۴۲۰۹۴.

۱۹۲۳۵. الترغیب والترهیب عن أنس: إن رسول الله ﷺ مرَّ بمَجْلِسٍ وَهُمْ يَضْحَكُونَ فَقَالَ: أَكْثِرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ، أَحْسَبُهُ قَالَ: فَإِنَّهُ مَا ذَكَرَهُ أَحَدٌ فِي ضَيْقٍ مِنَ الْعَيْشِ إِلَّا وَسَّعَهُ، وَلَا فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَيَّقَهُ عَلَيْهِ.^۱

۱۹۲۳۶. الإمام علي عليه السلام: أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، وَيَوْمَ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ، وَقِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ تَهَوَّنُ عَلَيْكُمُ الْمَصَائِبُ.^۲

۱۹۲۳۷. عنه عليه السلام: أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَمَا تُنَازِعُكُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسُكُمْ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَكُفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَثِيرًا مَا يُوصِي أَصْحَابَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، فَإِنَّهُ هَادِمُ اللَّذَاتِ، حَائِلٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الشَّهَوَاتِ.^۳

۱۹۲۳۸. عنه عليه السلام: لَا بَنِي الْحَسَنِ ﷺ -: يَا بُنَيَّ، أَكْثِرْ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيَكَ^۴ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ وَشَدَدَتْ لَهُ أَرْزَكَ، وَلَا يَأْتِيَكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ.^۵

۱. الترغیب والترهیب: ۳/۲۳۶/۴.

۲. الخصال: ۱۰/۶۱۶. ۳. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ۳۱/۲۸.

۴. فِی بَحَارِ الْأَنْوَارِ: (۲۰۵/۷۷) «وَاجْعَلْهُ أَمَامَكَ حَبِثَ (تَرَاهُ حَتَّى) يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ».

۵. نَهْجُ الْبَلَاغَةِ: الْكِتَابُ ۳۱.

۱۹۲۳۵. الترغیب والترهیب - به نقل از انس -: رسول خدا ﷺ بر جمعی که در حال خنده بودند، گذشت. پس فرمود: برهم زنده خوشی‌ها را فراوان یاد کنید. گمان می‌کنم فرمود: هیچ کس در تنگنای زندگی مرگ را یاد نکرد، مگر اینکه زندگی را بر او فراخ کرد و نیز در فراخی زندگی آن را یادآور نشد، مگر اینکه زندگی را بر او تنگ ساخت.

۱۹۲۳۶. امام علی عليه السلام: مرگ و روز بیرون آمدنتان از گورها و ایستادنن در پیشگاه خداوند عز و جل را فراوان یاد کنید، تا مصیبت‌ها بر شما آسان شود.

۱۹۲۳۷. امام علی عليه السلام: در هنگامی که نفس‌هایتان شما را به سوی خواهش‌ها و شهوات می‌کشاند، مرگ را فراوان یاد کنید که مرگ بهترین واعظ است. رسول خدا ﷺ اصحاب خود را به یادآوری مرگ بسیار سفارش می‌کرد و می‌فرمود: مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا که آن برهم زنده خوشی‌ها و پرده میان شما و خواهش‌ها است.

۱۹۲۳۸. امام علی عليه السلام - به فرزند بزرگوارش حضرت حسن عليه السلام - نوشت: فرزندم! بسیار به یاد مرگ و به یاد آنچه در آن می‌افتی و پس از مرگ به سوی آن کشانده می‌شوی باش، تا آن گاه که بر تو درآید با تمام توان در برابرش آماده و برای آن کمر بسته باشی، نه آنکه ناگهان بر تو درآید و چشمانت را خیره گرداند.

۱۹۲۳۹. عنه عليه السلام: مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ قَلَّتْ فِي الدُّنْيَا رَغْبَتُهُ. ۱

۱۹۲۳۹. امام علی علیه السلام: کسی که مرگ را بسیار یاد کند، رغبتش به دنیا کم می شود.

۱۹۲۵۰. عنه عليه السلام: مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْكَفَافِ. ۲

۱۹۲۵۰. امام علی علیه السلام: کسی که مرگ را فراوان یاد کند، از دنیا به قدر کفاف خرسند شود.

۱۹۲۵۱. الإمام الصادق عليه السلام: أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ؛ فَإِنَّهُ مَا أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا. ۳

۱۹۲۵۱. امام صادق علیه السلام: مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا هیچ انسانی مرگ را بسیار یاد نمی کند، مگر اینکه به دنیا بی رغبت می شود.

(انظر) القلب: باب ۳۳۵.

۳۶۷۳

آماده شدن برای مرگ

۱۹۲۵۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - به طارق بن عبدالله المحاربي - فرمود: ای طارق! پیش از فرارسیدن مرگ خود را برای آن آماده کن.

۱۹۲۵۳. كنز العمال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه روشنایی به سینه در آید، سینه فراخ گردد. عرض شد: آیا برای شناسایی این امر نشانه ای هست؟ فرمود: آری، دوری گزیدن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و آماده شدن برای مرگ پیش از فرارسیدن آن.

۱۹۲۵۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که چشم به راه مرگ باشد، در کارهای نیک بکوشد.

۳۶۷۳

الاستعداد للموت

۱۹۲۵۲. رسول الله صلی الله علیه و آله - لطاریق بن عبد الله المحاربي - : يا طارق، استعِدَّ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ. ۴

۱۹۲۵۳. كنز العمال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ النُّورَ إِذَا دَخَلَ الصَّدْرَ انْفَسَحَ. قِيلَ: هَلْ لَذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ يُعْرَفُ بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ. ۵

۱۹۲۵۴. رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي

۱. غرر الحكم: ۸۷۶۶. ۲. غرر الحكم: ۸۶۶۲.

۳. بحار الأنوار: ۳/۱۶۸/۸۲.

۴. كنز العمال: ۴۲۱۴۰. ۵. كنز العمال: ۳۰۲.

الخیرات^۱.

۱۹۲۵۵. الإمام علیؑ: اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُكُمْ، وَكُونُوا قَوْمًا صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا، وَعَسَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بَدَارٍ فَاسْتَبَدَّلُوا...

۱۹۲۵۵. امام علیؑ: برای مرگ آماده شوید؛ زیرا مرگ بر سر شما سایه افکنده است و همچون گروهی باشید که بر سر آنها فریاد زده شد و بیدار گشتند و دانستند که دنیا سرای آنها نیست و از این رو آن را [با جهان دیگر] عوض کردند....

وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزَلَ بِهِ... نَسْأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ، وَلَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ، وَلَا تَحِلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَلَا كَآبَةٌ.^۲

و میان هریک از شما و بهشت و دوزخ فاصله‌ای جز فرود آمدن مرگ بر او نیست... از خدای سبحان مسألت داریم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی سرمستشان نمی‌کند و هیچ هدفی آنان را از طاعت پروردگارشان باز نمی‌دارد و پس از مرگ پشیمانی و اندوهی گریبانگیرشان نمی‌شود.

۱۹۲۵۶. عنهؑ: تَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُكُمْ.^۳

۱۹۲۵۶. امام علیؑ: بار سفر ببرندید، که در بردن شما شتاب می‌شود؛ و برای مرگ آماده شوید، که بر شما سایه افکنده است.

۱۹۲۵۷. عنهؑ: إِنْ أَمَرَأ لَا تَعْلَمُ مَتَى يَفْجُؤُكَ يَنْبَغِي أَنْ تَسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَغْشَاكَ.^۴

۱۹۲۵۷. امام علیؑ: چیزی که نمی‌دانی چه وقت غافلگیرت می‌کند، سزااست که پیش از آنکه تو را فرا گیرد، خویشتن را برایش آماده سازی.

۱۹۲۵۸. عنهؑ: أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ.^۵

۱۹۲۵۸. امام علیؑ: دعوت مرگ را به گوش‌های [جان] خود بنیوشانید، پیش از آنکه فرا خوانده شوید.

۱۹۲۵۹. عنهؑ: إِنْ الْعَاقِلُ يَنْبَغِي أَنْ يَحْذَرَ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدَّارِ، وَيُحْسِنَ لَهُ التَّأَهُّبَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى دَارٍ يَتَمَتَّى فِيهَا الْمَوْتُ فَلَا

۱۹۲۵۹. امام علیؑ: خردمند را سزد که در این سرا، از مرگ به هوش باشد و پیش از رسیدن به سرایی که در آن مرگ را آرزو کند و نیابدش، خود را برای مرگ به خوبی

۱. بحار الأنوار: ۷/۱۷۱/۷۷. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۶۴.

۳. غرر الحکم: ۴۵۱۴. ۴. غرر الحکم: ۳۴۶۸.

۵. غرر الحکم: ۲۴۹۲.

يَجِدُهُ^۱.

آماده گردانند.

۱۹۲۶۰. عنه عليه السلام: إِذَا كَانَ هُجُومُ الْمَوْتِ لَا يُؤْمَنُ؛فَمِنْ الْعَجَزِ تَرَكُ التَّأَهُّبِ لَهُ^۲.۱۹۲۶۰. امام علی عليه السلام: وقتی از هجوم مرگ ایمنی

نیست، آماده نشدن برای آن از ناتوانی است.

۱۹۲۶۱. عنه عليه السلام: تَارِكُ التَّأَهُّبِ لِلْمَوْتِ وَاغْتِنَامِ

الْمَهَلِ غَافِلٌ عَنْ هُجُومِ الْأَجَلِ، تَرَحَّلُوا

فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ

أَظْلَكُكُمْ^۳.۱۹۲۶۱. امام علی عليه السلام: کسی که خود را برای مرگ

آماده نسازد و فرصت‌ها را غنیمت نشمرد،

از هجوم اجل غافل است. بار سفر

بربندید، که برای بردن شما شتاب است،

برای مرگ آماده شوید، که بر شما سایه

افکنده است.

۱۹۲۶۲. عنه عليه السلام: إِعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَوُودًا

الْمُخِيفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا (أَمْرًا) مِنَ

الْمُثْقِلِ، وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ

الْمُسْرِعِ... فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ.

وَوُطِّي الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ^۴.۱۹۲۶۲. امام علی عليه السلام: بدان که فراپیش تو گردنه‌ای

است دشوار، که در عبور از آن، سبکبار،

نکو حال‌تر از گرانبار است و آنکه آهسته

می‌رود از آنکه شتاب می‌ورزد بد حال‌تر

بُود... پس، قبل از فرود آمدنت برای خود

پیشروی روانه ساز و پیش از آنکه بار

افکنی، منزلگاه را آماده ساز.

۱۹۲۶۳. عنه عليه السلام: إِنْ وَرَاءَكَ طَالِبًا حَاشِيًا مِنَالْمَوْتِ، فَلَا تَغْفُلْ^۵.۱۹۲۶۳. امام علی عليه السلام: مرگ، تو را شتابان تعقیب

می‌کند، پس، غافل مباش.

۱۹۲۶۴. عنه عليه السلام: مَنْ اسْتَعَدَّ لِسَفَرِهِ قَرَّ عَيْنًابِحَضْرِهِ^۶.۱۹۲۶۴. امام علی عليه السلام: کسی که برای سفرش آماده

باشد، در حَضْرَش شادمان و آسوده خاطر

است.

۱۹۲۶۵. عنه عليه السلام: إِنْ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوْ الشُّقْوَةِلَمْسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ^۷.۱۹۲۶۵. امام علی عليه السلام: وارد شونده‌ای که با خود

رستگاری یا بدبختی می‌آورد، سزاوار

بهترین آمادگی است.

۱. غرر الحکم: ۳۶۱۱. ۲. غرر الحکم: ۴۰۹۳.

۳. غرر الحکم: ۴۵۱۳ و ۴۵۱۴.

۴. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱.

۵. غرر الحکم: ۳۸۱۴. ۶. غرر الحکم: ۹۲۱۱.

۷. نهج البلاغة: الخطبة ۶۴.

۱۹۲۶۶. عنه علیه السلام: إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ
أَبْقَى مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا.^۱

۱۹۲۶۷. عنه علیه السلام: إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَاعْرِفْ عَنْهَا،
وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ أَبْقَى مِنْ
رَبِّكَ فِي طَلَبِهَا فَتَشْقَى.^۲

۱۹۲۶۸. عنه علیه السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى أَنَّهُ يُنْقَضُ كُلُّ
يَوْمٍ فِي نَفْسِهِ وَعُمْرِهِ وَهُوَ لَا يَتَأَهَّبُ
لِلْمَوْتِ!^۳

۱۹۲۶۹. عنه علیه السلام: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ
الْعَمَلِ ... يَخْشَى الْمَوْتَ، وَلَا يُبَادِرُ
الْفَوْتَ.^۴

۱۹۲۷۰. عنه علیه السلام: بَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمَرَاتِهِ، وَأَمْهَدُوا
لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَأَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نَزْوِلِهِ.^۵

۱۹۲۷۱. عنه علیه السلام: بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ
أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمُوهُ
ذَكَرَكُمْ.^۶

۱۹۲۷۲. عنه علیه السلام: بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ^۷ وَخَاصَّةً

۱۹۲۶۶. امام علی علیه السلام: مبادا مرگ در حالی به
سراغت آید که تو [چون بنده‌ای فراری] از
خداوندگارت در طلب دنیا گریخته باشی.
۱۹۲۶۷. امام علی علیه السلام: به دنیا بی‌اعتنا باش و از آن
دوری کن و مبادا مرگ در حالی به سراغت
آید که [چون بنده‌ای فراری] از
خداوندگارت در طلب دنیا گریخته باشی
و در نتیجه، بدبخت شوی.

۱۹۲۶۸. امام علی علیه السلام: در شگفتم از کسی که می‌بیند
هر روز از جان و عمر او کاسته می‌شود و با
این حال برای مرگ آماده نمی‌شود؟! 

۱۹۲۶۹. امام علی علیه السلام: چونان کسی مباش که بدون
عمل، به آخرت امید بسته است... از مرگ
می‌ترسد، اما پیش از رفتن کاری نمی‌کند.

۱۹۲۷۰. امام علی علیه السلام: پیش از مرگ و سختی‌های
آن کساری بکنید و قبل از رسیدنش،
مقدمات آن را فراهم آورید و پیش از
فرود آمدنش، برای آن آماده شوید.

۱۹۲۷۱. امام علی علیه السلام: پیش از مرگ کاری بکنید؛
مرگی که اگر از او بگریزید، به شما می‌رسد
و اگر بایستید، گریبانتان را می‌گیرد و اگر
فراموشش کنید، به یادتان می‌آورد.

۱۹۲۷۲. امام علی علیه السلام: پیشدستی کنید بر چیزی که

۱. نهج البلاغة: الكتاب ۶۹.

۲. غرر الحکم: ۲۳۹۸. ۳. غرر الحکم: ۶۲۵۳.

۴. نهج البلاغة: الحکمة ۱۵۰.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۰. ۶. نهج البلاغة: الحکمة ۲۰۳.

۷. قال ابن أبي الحديد: ثم أمر بمبادرة الموت، وسماء الواقعة
العامة لأنه يعم الحيوان كله، ثم سماء خاصة أحدكم لأنه وإن

أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ،
وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ، تَخَفُّوْا
تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.^۱

۱۹۲۷۳. الإمامُ الصادقُ ع: هَوْلٌ لَا تَدْرِي مَتَى
يَغْشَاكَ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ
يَفْجَأَكَ؟^۲

۱۹۲۷۴. بحار الأنوار: قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع - لَمَّا دَنَتْ
وَفَاتَتْهُ -: هَلَّا أَرْسَلْتَ إِلَيَّ رَسُولًا حَتَّى
أَخْذُ أَهْبَةً، قَالَ لَهُ: أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الشَّيْبَ
رَسُولِي؟^۳

۳۶۷۴

مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ

۱۹۲۷۵. رسولُ الله ﷺ: أَصْلِحُوا الدُّنْيَا، وَاعْمَلُوا
لِآخِرَتِكُمْ كَأَنَّكُمْ تَمُوتُونَ غَدًا.^۴

۱۹۲۷۶. عنه ع: مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ فَقَدْ أَسَاءَ
صُحْبَةَ الْمَوْتِ.^۵

۳۶۷۴

کسی که فردا را از عمر خود شمارَد

۱۹۲۷۵. پیامبر خدا ﷺ: دنیا را بسازید، و برای
آخرتتان [نیز] چنان کار کنید که گویی
همین فردا می میری.

۱۹۲۷۶. پیامبر خدا ﷺ: کسی که فردا را از عمر
خود به شمار آورد، با مرگ، بد مصاحبت
کرده است.

همگانی است و یکایک شما را فرا می گیرد
و آن مرگ است؛ زیرا که مردم پیش از شما
رفتند و ساعت [مرگ یا قیامت] از پشت
سرتان شما را به پیش می راند. سبکبار
بشوید تا [به رفتگان این کاروان]
پیوندید؛ زیرا که جلو رفتگان شما چشم
به راه بازماندگان شما هستند.

۱۹۲۷۳. امام صادق ع: هول و هراسی که
نمی دانی چه وقت تو را فرا می گیرد، چرا
پیش از آنکه ناگهان به سراغت آید، برایش
آماده نمی شوی؟

۱۹۲۷۴. بحار الأنوار: ابراهیم ع به هنگام نزدیک
شدن وفاتش [به خدا] گفت: چرا پیکی
موی من نفرستادی تا [خودم را برای
مرگ آماده سازم]. به او فرمود: مگر
نمی دانی که موی سپید پیک من است؟

« كَانَ عَامًّا إِلَّا أَنَّ لَهُ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ بَعِيْنَهُ خُصُوصِيَّةٌ زَائِدَةٌ عَلَى ذَلِكَ الْعُمُومِ ».

قوله: « فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ » أي قد سبقوكم. والساعة تسوفكم من خلفكم. (شرح نهج البلاغة: ۲۸۹/۹).

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۷. ۲. بحار الأنوار: ۸۲/۱۷۱/۶.

۳. بحار الأنوار: ۸۲/۱۷۲. ۴. كنز العمال: ۴۲۱۱۱.

۵. بحار الأنوار: ۱۵۳/۷۷/۱۲۰.

۱۹۲۷۷. الإمام علي عليه السلام: ما أنزل الموت حقَّ منزليته
مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ^۱.

۱۹۲۷۷. امام علی علیه السلام: کسی که فردا را از عمر خود
به شمار آورد، مرگ را در جایگاه
شایسته‌اش قرار نداده است.

۳۶۷۵

التَّزَوُّدُ لِلْآخِرَةِ

۳۶۷۵

توشه برداشتن برای آخرت

الكتاب:

قرآن:

﴿الْحَجَّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ
وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْلُمَنَّهُ
اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي
الْأَلْبَابِ﴾^۲.

«حج در ماه‌های معینی است. پس، هرکس در این ماه‌ها
حج را [بر خود] واجب گرداند [بداند که] در اثنای
حج، همبستری و جدال و گناه [روا] نیست. و هر کار
نیکی انجام می‌دهید، خدا آن را می‌داند. و برای خود
توشه بگیرید؛ زیرا بهترین توشه پرهیزگاری است.
و ای خردمندان! از من پروا کنید».

الحديث:

۱۹۲۷۸. الإمام علي عليه السلام: تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا
مَا تُحَرِّزُونَ (تَحُوزُونَ) بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا^۳.

حدیث:

۱۹۲۷۸. امام علی علیه السلام: در دنیا از دنیا توشه‌ای
برگیرید که فردا [ی قیامت] به کمک آن
خود را نگه می‌دارید.

۱۹۲۷۹. عنه عليه السلام: تَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ
الْبَقَاءِ، قَدْ دَلَّيْتُكُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمَرْتُكُمْ
بِالظَّنِّ، وَحُثِّيتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ^۴.

۱۹۲۷۹. امام علی علیه السلام: از این ایام فانی برای ایام
باقی توشه بردارید؛ توشه را به شما
نمایانده‌اند و فرمان کوچتان داده‌اند و برای
رفتن به شتاب و ادارتان کرده‌اند.

۱۹۲۸۰. عنه عليه السلام: عَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالْاجْتِهَادِ،
وَالْتَّاهِبِ وَالِاسْتِعْدَادِ، وَالتَّزَوُّدِ فِي مَنْزِلِ
الزَّادِ^۵.

۱۹۲۸۰. امام علی علیه السلام: سعی و کوشش کنید و
حاضر و آماده شوید و در سرای توشه
[گرفتن]، توشه بگیرید.

۱۹۲۸۱. عنه عليه السلام: فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ

۱۹۲۸۱. امام علی علیه السلام: پس، باید که عمل کننده شما
در زمانی که مهلت و فرصت دارد، پیش از

۱. الکافی: ۳/۲۵۹/۳۰. ۲. البقرة: ۱۹۷.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۸. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۷.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۲۳۰.

مَهْلِهِ قَبْلَ إِرْهَاقِ أَجَلِهِ ... وَلِيَتَزَوَّدَ مِنْ دَارِ
ظَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ^۱.

۱۹۲۸۲. عنه علیه السلام: أَلَسْتُ فِي مَسَاكِينِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ
أَطْوَلَ أَعْمَاراً، وَأَبْقَى آثَاراً ... تَعَبَّدُوا
لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُّدٍ، وَآثَرُوهَا أَيَّ إِثَارٍ، ثُمَّ
ظَعَنُوا عَنْهَا بَغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ وَلَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ^۲.
۱۹۲۸۳. عنه علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا،
وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنَى لِمَنْ
تَزَوَّدَ مِنْهَا^۳.

۱۹۲۸۴. عنه علیه السلام: إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا
يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً، وَالْبَصِيرُ يَسْفُدُهَا
بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا
شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ،
وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالْأَعْمَى لَهَا
مُتَزَوِّدٌ^۴.

۱۹۲۸۵. عنه علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ،
بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا
الْأَعْمَالُ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ^۵.

۱۹۲۸۶. عنه علیه السلام: رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً ... اغْتَنَمَ الْمَهْلَ،
وَبَادَرَ الْأَجَلَ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ^۶.

شتافتن اجلش، کار کند... و از کوچگاهش
برای اقامتگاهش توشه بگیرد.

۱۹۲۸۲. امام علی علیه السلام: آیا نه اینکه شما در خانه‌های
کسانی هستید که پیش از شما بودند و
عمرهایی درازتر و آثاری ماندنی‌تر داشتند...
دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و آن را
برگزیدند چه برگزیدنی! سپس بی هیچ
توشه‌ای و بی هیچ مرکبی که آنها را به سر
منزل مقصود برساند، از این دنیا کوچیدند.

۱۹۲۸۳. امام علی علیه السلام: دنیا، سرای راستی است
برای کسی که با آن از در راستی درآید و سرای
عافیت و آسایش است برای کسی که از آن
چیز بفهمد و سرای توانگری است برای کسی
که از آن توشه بگیرد.

۱۹۲۸۴. امام علی علیه السلام: دنیا چشم انداز نهایی
شخص نابینا (بی‌بصر) است و در فراسوی آن
چیزی نمی‌بیند. اما شخص بینا و با بصیرت،
نگاهش از دنیا فراتر می‌رود و درمی‌یابد که
سرای حقیقی، در آن سوی دنیا است. بنابراین،
شخص بینا از دنیا چشم بر می‌کند و نابینا به
آن چشم می‌دوزد، بینا از دنیا توشه برمی‌دارد،
و نابینا برای آن توشه برمی‌دارد.

۱۹۲۸۵. امام علی علیه السلام: دنیا، سرای ماندن شما
آفریده نشده است، بلکه چونان گذرگاهی
برایتان خلق گشته است تا از آن برای سرای
ماندگاری توشه اعمال فراهم آورید.

۱۹۲۸۶. امام علی علیه السلام: رحمت خدا بر کسی که...
فرصت‌ها را غنیمت شمرده و بر مرگ
پیشدستی کند و توشه عمل فراهم آورد.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۸۶. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۱۱.
۳. نهج البلاغة: الحكمة ۱۳۱. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۳.
۵. نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۲. ۶. نهج البلاغة: الخطبة ۷۶.

۱۹۲۸۷ . عنه علیه السلام : إِنَّكَ لَنْ يُغْنِيَ عَنْكَ بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَّا
صَالِحُ عَمَلٍ قَدَّمْتَهُ، فَتَزَوَّدْ مِنْ صَالِحِ
الْعَمَلِ^۱.

۱۹۲۸۸ . عنه علیه السلام : فِي ذِمِّ الدُّنْيَا : لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ
مِنْ أَزْوَاجِهَا إِلَّا التَّقْوَى^۲.

۱۹۲۸۹ . عنه علیه السلام : أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي
هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ (الْمَعَادُ): زَادٌ مُبْلَغٌ،
وَمَعَادٌ مُنْجِعٌ^۳.

۱۹۲۹۰ . عنه علیه السلام : إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ يُنَادِي
النَّاسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى يَسْمَعَ أَهْلَ
الْمَسْجِدِ : أَيُّهَا النَّاسُ، تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ
اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، فَمَا التَّعَرُّجُ
عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ نِدَاءٍ فِيهَا بِالرَّحِيلِ؟
تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، وَانْقَلِبُوا بِأَفْضَلِ مَا
بِخَضَرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَهُوَ التَّقْوَى^۴.

۱۹۲۹۱ . عنه علیه السلام : وَكَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ
أَصْحَابَهُ : تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ! فَقَدْ
نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَأَقْلَبُوا الْعُرْجَةَ عَلَى
الدُّنْيَا، وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِخَضَرَتِكُمْ مِنَ
الزَّادِ؛ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوُودًا، وَمَنْازِلَ

۱۹۲۸۷ . امام علی علیه السلام : پس از مرگ هرگز چیزی به
کار تو نمی آید، مگر کردار نیکی که پیش
فرستاده باشی. بنابراین، از کار نیک توشه
فراهم آر.

۱۹۲۸۸ . امام علی علیه السلام : در نکوهش دنیا - فرمود: در
هیچ یک از توشه های دنیا خیری نیست
مگر در تقوا.

۱۹۲۸۹ . امام علی علیه السلام : شما را، ای بندگان خدا! به
تقوای الهی سفارش می کنم؛ تقوایی که
توشه است و پناهگاه. توشه ای رساننده
[به سر منزل مقصود] و پناهگاهی رهاننده
[از آتش].

۱۹۲۹۰ . امام علی علیه السلام : هرگاه نماز عشا را
می خواند، با صدایی که همه نمازگزاران
مسجد بشنوند، سه بار خطاب به مردم -
می فرمود: ای مردم! خدایتان رحمت کنادا
آماده و مجهز شوید، که بانگ رحیل در
میان شما سر داده اند. با این بانگ رحیل،
روی آوردن به دنیا دیگر چه معنا دارد؟
خدایتان رحمت کنادا آماده شوید و با
بهترین توشه ای که در اختیار دارید
رهسپار [آخرت] شوید و آن تقوا است.

۱۹۲۹۱ . امام علی علیه السلام : یاران خویش را بسیار با این
سخنان، مخاطب ساخته - می فرمود: آماده
و مجهز شوید، خدایتان رحمت کنادا! زیرا
که بانگ رحیل در میان شما سر داده اند. از
دل بستن به دنیا کم کنید و با توشه نیکی که
در برابر شماست، رهسپار شوید؛ زیرا

۱ . غرر الحکم: ۳۸۱۵ . ۲ . نهج البلاغة: الخطبة ۱۱۱ .

۳ . نهج البلاغة: الخطبة ۱۱۴ .

۴ . بحار الأنوار: ۱۲/۳۹۱/۷۷ .

مَخَوْفَةً مَّهُولَةً، لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا،
وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا... فَقَطَّعُوا عِلَاقَتَي الدُّنْيَا
وَاسْتَظْهَرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.^۱

۱۹۲۹۲. عنه عليه السلام - لَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ وَهُوَ
يَرْجِعُ مِنْ صِفِّينَ -: يَا أَهْلَ الدِّيَارِ
الْمُوحِشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ، وَالْقُبُورِ
الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا
أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا
فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ. أَمَّا
الدُّوْرُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ
نَكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ. هَذَا
خَبَرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ؟ ثُمَّ
التَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ
فِي الْكَلَامِ لِأَخْبَرَوْكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ
التَّقْوَى.^۲

۱۹۲۹۳. عنه عليه السلام: آه! مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ،
وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ!^۳

۳۶۷۶

تَفْسِيرُ الْإِسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ

۱۹۲۹۴. الإمامُ عَلِيُّ عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ

گردنه‌ای دشوار و منزل‌هایی ترسناک و
هراس‌انگیز پیش رو دارید که ناچار باید به
آنها در آید و آنجاها درنگ کنید... پس،
علايق و پیوندهای به دنیا را ببرید و از
توشه تقوا کمک گیرید.

۱۹۲۹۲. امام علی عليه السلام - در بازگشت از صفین چون
به گورستان رسید - فرمود: ای ساکنان
خانه‌های تنهایی و جایگاه‌های خشک و
خالی و گورهای ظلمانی! ای خاک‌نشینان!
ای ساکنان دیار غربت! ای تنهاییان! ای آنان
که در تنهایی به سر می‌برید! شما پیشروان
مایید و پیش از ما رفتید و ما دنباله رو شما
هستیم و به شما خواهیم پیوست. [بدانید
که] خانه‌ها [یتان] مسکن [دیگران] شده و
زن‌ها [یتان] به شوهر رفته‌اند و اموال و
دارایی‌ها [ای شما] تقسیم گشته است. این
خبری است که ما داریم. شما چه خبر
دارید؟ حضرت سپس به طرف اصحاب
خود برگشت و فرمود: بدانید که اگر اجازه
سخن گفتن داشتند، بی‌گمان به شما خبر
می‌دادند که بهترین توشه تقواست.

۱۹۲۹۳. امام علی عليه السلام: وای از کمبود توشه و درازی
راه و دوری سفر و عظمت جایی که وارد
می‌شویم!

۳۶۷۶

معنای آماده شدن برای مرگ

۱۹۲۹۴. امام علی عليه السلام - در پاسخ به این سؤال که

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۲۰۴.

۲. نهج البلاغة: الحکمة ۱۳۰.

۳. نهج البلاغة: الحکمة ۷۷.

لِلْمَوْتِ -: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، وَاجْتِنَابُ
الْمَحَارِمِ، وَالِاسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ، ثُمَّ
لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ
عَلَيْهِ. وَاللَّهُ، مَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْقَعَ
عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ^۱.

۱۹۲۹۵. عنه: إِنَّمَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجَنُّبُ
الْحَرَامِ، وَبَذْلُ النَّدَى وَالْخَيْرِ^۲.

۱۹۲۹۶. بحار الأنوار: قِيلَ لَزَيْنِ الْعَابِدِينَ مَا
خَيْرٌ مَا يَمُوتُ عَلَيْهِ الْعَبْدُ؟ قَالَ: أَنْ يَكُونَ
قَدْ فَرَّغَ مِنْ أَمْرِئِهِ وَدَوْرِهِ وَقُصُورِهِ. قِيلَ:
وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَنْ يَكُونَ مِنْ ذُنُوبِهِ
تَائِباً، وَعَلَى الْخَيْرَاتِ مُقِيماً، يَرُدُّ عَلَى اللَّهِ
حَبِيباً كَرِيماً^۳.

۳۶۷۷

تَمَنِّي الْمَوْتِ

الكتاب:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ
أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^۴.

(انظر) الجمعة: ۶، ۷، آل عمران: ۱۴۳.

۱. الأمل للصدوق: ۱۷۲/۱۷۳.

۲. علل الشرائع: ۵/۲۳۱. ۳. بحار الأنوار: ۱۷/۲۶۷/۷۱.

۴. البقرة: ۹۴، ۹۵.

آماده شدن برای مرگ به چیست؟ - فرمود:
به جای آوردن واجبات و دوری کردن از
حرام‌ها و داشتن خوی‌های نیک، با
رعایت این امور، دیگر آدمی را چه باک که
او به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغش
آید. سوگند به خدا، که پسر ابی طالب را
باکی نیست که خود به سراغ مرگ رود یا
مرگ به سراغ او آید.

۱۹۲۹۵. امام علی: آماده شدن برای مرگ، در
حقیقت، دوری کردن از حرام و گشودن
دست احسان و نیکی است.

۱۹۲۹۶. بحار الأنوار: از امام زین العابدین
سؤال شد که بهترین مرگ چیست؟
حضرت فرمود: اینک [آدمی] از
ساختمان‌ها و خانه‌ها و کاخ‌هایش فارغ
شده باشد. عرض شد: یعنی چه؟ فرمود:
از گناهانش توبه کرده باشد و به کارهای
نیک پردازد و [با چنین حالی] بر خداوند
حبیب و کریم وارد شود.

۳۶۷۷

آرزوی مرگ

قرآن:

«بگو: اگر نزد خدا، سرای بازپسین یکسره به شما
اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس، اگر راست
می‌گویید آرزوی مرگ کنید. ولی به سبب کارهایی
که از پیش کرده‌اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و
خدا به حال ستمگران داناست».

الحديث:

حديث:

۱۹۲۹۷. رسول الله ﷺ: لَا يَتَمَنَّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ. ۱

۱۹۲۹۷. پیامبر خدا ﷺ: هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند.

۱۹۲۹۸. عنه ﷺ: لَا يَتَمَنَّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِضُرِّ نَزَلَ

۱۹۲۹۸. پیامبر خدا ﷺ: هیچ یک از شما به خاطر

به، فَإِنْ كَانَ وَلَا بَدَّ فَاعِلًا فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ

گزندی که به او می‌رسد، مرگ را آرزو

أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي

نکند؛ و اگر ناچار به این کار شد، بگوید:

إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي. ۲

بار خدایا! تا زمانی که زندگی برای من بهتر

۱۹۲۹۹. عنه ﷺ: لَا يَتَمَنَّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ بِضُرِّ

است مرا زنده بدار و هرگاه مرگ برایم

نَزَلَ بِهِ. ۳

بهرتر بود، مرا بمیران.

۱۹۳۰۰. عنه ﷺ: لَمَّا دَخَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَهُوَ

۱۹۲۹۹. پیامبر خدا ﷺ: هیچ یک از شما به سبب

يَشْتَكِي فَيَتَمَنَّي الْمَوْتَ -: يَا عَبَّاسُ عَمَّ

گزندی که به او می‌رسد، هرگز آرزوی

رَسُولِ اللَّهِ! لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ؛ إِنْ كُنْتَ

مرگ نکند.

مُحْسِنًا تَزِدَادُ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ خَيْرٌ

۱۹۳۰۰. پیامبر خدا ﷺ: چون در بیماری عباس به

لَكَ، وَإِنْ كُنْتَ مُسِيئًا فَإِنْ تُؤَخَّرُ تَسْتَعْتَبُ

عیادتش رفت و دید او می‌نالد و آرزوی

مِنْ إِسَاءَتِكَ خَيْرٌ لَكَ، لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ. ۴

مرگ می‌کند - فرمود: ای عباس! ای عمومی

۱۹۳۰۱. عنه ﷺ: يَا سَعْدُ، أَعِنْدِي تَمَنَّى الْمَوْتَ ۱؟

رسول خدا! آرزوی مرگ مکن. اگر

لَئِنْ كُنْتَ خُلِقْتَ لِلنَّارِ وَخُلِقْتَ لَكَ مَا النَّارُ

نیکوکار باشی، بر نیکی‌هایت می‌افزایی و

شَيْءٌ يُسْتَعْجَلُ إِلَيْهَا، وَلَئِنْ خُلِقْتَ لِلْجَنَّةِ

این برای تو بهتر است و اگر بدکار باشی و

وَخُلِقْتَ لَكَ لَأَنْ يَطُولَ عُمرُكَ وَيَحْسُنَ

مرگت به تأخیر افتد، از بدی‌هایت دست

برمی‌داری و این برای تو بهتر است؛

هیچگاه تمنای مرگ نکن.

۱۹۳۰۱. پیامبر خدا ﷺ: ای سعد! آیا پیش من

آرزوی مرگ می‌کنی؟ اگر تو برای آتش

آفریده شده باشی و آتش برای تو، در این

صورت آتش چیزی نیست که به سویش

بشتابی و اگر تو برای بهشت آفریده شده

باشی و بهشت برای تو، در این صورت،

۱. كنز العمال: ۴۲۱۵۲.

۲. الترغيب والترهيب: ۵۴/۲۵۷/۴.

۳. الدعوات: ۲۹۶/۱۲۲.

۴. الترغيب والترهيب: ۵۰/۲۵۶/۴.

عَمَلُكَ خَيْرٌ لَكَ.^۱

۱۹۳۰۲. عنه علیه السلام: لَا تَمْنُوا الْمَوْتَ؛ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ

الْعَمَلَ، وَلَا يُزِدُ الرَّجُلَ فَيَسْتَعْتِبُ.^۲

۱۹۳۰۳. عنه علیه السلام: لَا تَمْنُوا الْمَوْتَ؛ فَإِنَّ هَوْلَ

الْمُطْلَعِ شَدِيدٌ، وَإِنَّ مِنَ السَّعَادَةِ أَنْ يَطُولَ

عُمُرُ الْعَبْدِ، وَيَرْزُقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ.^۳

۱۹۳۰۴. عنه علیه السلام: لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ؛ فَإِنَّهُ لَا

يَدْرِي مَا قَدَّمَ لِنَفْسِهِ.^۴

۱۹۳۰۵. عنه علیه السلام: لَا يَتَمَنَّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ إِلَّا أَنْ

يَثِقَ بِعَمَلِهِ.^۵

۱۹۳۰۶. الإمام علي علیه السلام - لِلْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ -:

وَأَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلَا

تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ.^۶

۱۹۳۰۷. الإمام الصادق علیه السلام - لِرَجُلٍ يَسْتَمْنِي

الْمَوْتَ -: تَمَنَّ الْحَيَاةَ لِتُطِيعَ لَا لِتَعْصِيَ،

فَلَأَنْ تَعِيشَ فَتُطِيعَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ

فَلَا تَعْصِيَ وَلَا تُطِيعَ.^۷

۱۹۳۰۸. كشف الغمّة - الإمام الكاظم علیه السلام أيضاً -:

اگر عمرت طولانی شود و کار نیکو انجام

دهی، این برایت بهتر است.

۱۹۳۰۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: تمنای مرگ نکنید؛ چون با

مرگ رشته عمل قطع می شود و انسان باز

نمی گردد تا بدی هایش را جبران [و خدا را

راضی] کند.

۱۹۳۰۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: تمنای مرگ نکنید؛ زیرا

هول و هراس قیامت سخت است و این از

خوشبختی است که عمر بنده طولانی شود

و خداوند توبه روزیش فرماید.

۱۹۳۰۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ گاه کسی از شما

آرزوی مرگ نکند؛ چرا که نمی داند برای

خود چه پیش فرستاده است.

۱۹۳۰۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ یک از شما آرزوی

مرگ نکند، مگر اینکه به عمل خود

اطمینان داشته باشد.

۱۹۳۰۶. امام علی علیه السلام - به حارث همدانی - فرمود:

مرگ و پس از مرگ را فراوان یاد کن و

هرگز آرزوی مرگ مکن، مگر با شرطی

استوار.

۱۹۳۰۷. امام صادق علیه السلام - به مردی که آرزوی مرگ

می کرد - فرمود: آرزوی زندگی کن، تا

اینکه [خدای را] اطاعت کنی و معصیتش

نکنی؛ زیرا که اگر زنده باشی و اطاعت

کنی، برایت بهتر از این است که بمیری و نه

طاعت کنی و نه معصیت.

۱۹۳۰۸. كشف الغمّة: امام کاظم علیه السلام به مردی که

۱. كنز العمال: ۲۲۱۵۵. ۲. كنز العمال: ۴۲۱۴۷.

۳. كنز العمال: ۴۲۱۴۹. ۴. كنز العمال: ۴۲۱۵۴.

۵. كنز العمال: ۴۲۱۵۳. ۶. نهج البلاغة: الكتاب ۶۹.

۷. عيون أخبار الرضا: ۳/۲/۳.

هل بينك وبين الله قرابةٌ يُحايبك لها؟
قال: لا. قال: فهل لك حسناتٌ قَدَّمْتَهَا
تزيدُ علي سَيِّئَاتِكَ؟ قال: لا. قال: فأنتَ
إذا تَتَمَنَّى هلاكَ الأبدِ!

۱۹۳۰۹. الزهد للحسين بن سعيد عن سلمان: لولا
السُّجُودُ لِلَّهِ، وَمُجَالَسَةُ قَوْمٍ يَتَلَفَّظُونَ طِيبَ
الكَلَامِ كما يُتَلَفَّظُ طِيبُ الثَّمَرِ، لَتَمَنَيْتُ
المَوْتَ.^۲

۳۶۷۸

سَكْرَةُ المَوْتِ

الكتاب:

«وَجَاءَتْ سَكْرَةُ المَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ
تَجِدُّ».^۳

قرآن:

«و سَكْرَاتِ مَرگ، به راستی در رسید؛ این همان است
که از آن می‌گریختی».

«و اگر بینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را
می‌ستانند، بر چهره و پشت آنان می‌زنند و [گویند]:
عذاب سوزان را بچشید».

«چنین نیست [که انسان می‌پندارد، او ایمان نمی‌آورد]
تا موقعی که جان به ترقوه‌ها رسد و گفته شود: آیا
کسی هست که نجات دهد؟ و به جدایی از دنیا یقین
پیدا کند. و ساق پاها [از سختی جان دادن] به هم
درپیچد. در آن روز، مسیر همه به سوی پروردگارت
خواهد بود».

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا المَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ
وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الحَرِيقِ».^۴

«كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ • وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ • وَظَنُّ أَنَّهُ
الْفِرَاقُ • وَالتَّقَى السَّاقُ بِالسَّاقِ • إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ
الْمَسَاقُ».^۵

(انظر) النساء: ۹۷، محمّد: ۲۷، الواقعة: ۸۳-۹۴.

۱. كشف الغمة: ۴۲/۳.

۲. الزهد للحسين بن سعيد: ۲۱۲/۷۹.

۳. ق: ۱۹. ۴. الأنفال: ۵۰.

۵. القيامة: ۲۶-۳۰.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۳۶۷۸

سکرات مرگ

الحديث:

حديث:

۱۹۳۱۰. رسول الله ﷺ: إِحْضَرُوا مَوْتَكُمْ وَلَقِّنُوهُمْ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَبَشِّرُوهُمْ بِالْجَنَّةِ، فَإِنَّ الْحَلِيمَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ يَتَحَيَّرُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمَصْرَعِ، وَإِنَّ الشَّيْطَانَ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ مِنْ ابْنِ آدَمَ عِنْدَ ذَلِكَ الْمَصْرَعِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَمُعَايِنَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ أَشَدُّ مِنْ أَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَا تَخْرُجُ نَفْسُ عَبْدٍ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَأَلَّمَ كُلَّ عِرْقٍ مِنْهُ عَلَى حِيَالِهِ^۱.

۱۹۳۱۱. عنه ﷺ: أَدْنَى جَبَذَاتِ الْمَوْتِ بِمَنْزِلَةِ مَائَةِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ^۲.

۱۹۳۱۲. عنه ﷺ: إِنْ أَهْوَنَ الْمَوْتِ بِمَنْزِلَةِ حَسَكَةٍ كَانَتْ فِي صُوفٍ، فَهَلْ تَخْرُجُ الْحَسَكَةُ مِنَ الصُّوفِ إِلَّا وَمَعَهَا صُوفٌ^۳؟

۱۹۳۱۳. عنه ﷺ: لَوْ أَنَّ الْبَهَائِمَ يَعْلَمْنَ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ، مَا أَكَلْتُمْ مِنْهَا سَمِينًا^۴.

۱۹۳۱۴. الإمام علي عليه السلام - فِي صِفَةِ الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغَرَّةِ -: اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَحَسْرَةُ الْقَوْتِ، فَفَتَّرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ،

۱۹۳۱۰. پیامبر خدا ﷺ: بر بالین مردگان خود حاضر شوید و به آنان «لا اله الا الله» تلقین کنید و نوید بهشتشان دهید؛ زیرا حتی مردان و زنان بردبار هم در این صحنه گیج و سرگشته می شوند و شیطان بیش از هر زمان دیگری در هنگام مرگ به آدمی نزدیک می گردد. سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مشاهده ملک الموت سخت تر از هزار ضربه شمشیر است. سوگند به آنکه جانم در دست اوست، جان هیچ بنده ای از دنیا نرود مگر اینکه یکایک رگ های او درد کشند.

۱۹۳۱۱. پیامبر خدا ﷺ: کمترین کشش های مرگ چنان صد ضربه شمشیر است.

۱۹۳۱۲. پیامبر خدا ﷺ: آسانترین مردن، به منزله خاری است که در میان پشم باشد. آیا خار از پشم بیرون می آید بدون آنکه مقداری پشم با آن باشد؟

۱۹۳۱۳. پیامبر خدا ﷺ: اگر حیوانات از مرگ آن داند که شما می دانید، هرگز حیوان فربه ای نمی خوردید!

۱۹۳۱۴. امام علی علیه السلام - در وصف غافلگیر شدگان مرگ - فرمود: سكرات مرگ و حسرت از دست دادن همه چیز در وجود آنها جمع می شود و دست و پاهایشان به سستی می گراید و رنگ هایشان بر می گردد. سپس، مرگ به وجود آنان بیشتر نفوذ می کند و هر یک از آنان را از سخن می اندازد، او در میان

۱. كنز العمال: ۴۲۱۵۸. ۲. كنز العمال: ۴۲۲۰۸.

۳. كنز العمال: ۴۲۱۷۴. ۴. الأمالي للطوسي: ۱۰۱۱/۴۵۳.

وَتَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ.

ثُمَّ از دادِ المَوْتِ فِيهِمْ وَلَوْجاً، فَجِيلَ
بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَإِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ
يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ
عَقْلِهِ وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمَرِهِ،
وَفِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرِهِ! وَيَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا،
أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَأَخَذَهَا مِنْ
مُصَرَّحَاتِهَا وَمُسْتَتَبَاتِهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ
جَمْعِهَا، وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا، تَبَقَّى لِمَنْ
وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ
الْمَهْنَأُ لَغَيْرِهِ وَالْعَبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ، وَالْمَرْمُ
قَدْ غَلِقَتْ (غَلِقَتْ) رُهُونُهُ بِهَا، فَهُوَ يَعْصُ
يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ
أَمْرِهِ، وَيَرْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ
عُمَرِهِ، وَيَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغِيْطُهُ بِهَا
وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ!

فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى
خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا
يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ، وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ، يُرَدُّ
طَرَفُهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ، يَرَى حَرَكَاتِ
السِّنْتِهِمْ، وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ.

ثُمَّ از دادِ (زادِ) المَوْتِ التَّيَاطُّاً بِهِ،

اعضای خانواده اش با چشم خود می بیند و با
گوشش می شنود و خردش صحیح و سالم
است و عقلش به جاست و به این می اندیشد
که عمرش را در چه راه صرف کرده و
روزگارش را چگونه گذرانده است! و به یاد
می آورد اموالی را که گرد آورده و در به دست
آوردن آنها چشمش را بر هم نهاده [و به حلال
و حرام توجه نکرده] و از موارد آشکار و
شبهه ناک بر گرفته است و تبعات و گناهان
گردآوری آنها دامن گیرش شده و اینک در
آستانه جدا شدن از آنهاست و این اموال برای
بازماندگانش باقی می ماند که با آنها متنعم
می شوند و خوشگذرانی می کنند و بدین
ترتیب، برای دیگران ثروتی باد آورده است و
بار گناهش بر دوش او، و تار و پود وجودش
به این اموال بسته شده است. پس، به سبب
آنچه هنگام مرگ برایش آشکار شده، پشیمان
گشته دست به دندان می گرد و به آنچه در ایام
زندگانش رغبت داشته، بی میل می شود و
آرزو می کند که ای کاش آن کس که حسرت او
را می خورد و به سبب این اموال بر او
حسادت می ورزید، آنها را گرد آورده بود،
نه او!

پس، مرگ همچنان در پیکر او پیش رود تا
اینکه گوش او نیز همچون زبانش از کار بیفتد
و در میان اعضای خانواده خویش افتد در
حالی که نه با زبانش سخنی گوید و نه با
گوشش بشنود. [فقط] نگاهش را بر

فَقَبِضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعَهُ، وَخَرَجَتْ
الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ، فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ
أَهْلِهِ....^۱

۱۹۳۱۵. عنه علیه السلام: إِنْ لِلْمَوْتِ لَغَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ
أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ، أَوْ تَعْتَدَلَ عَلَى عُقُولِ
أَهْلِ الدُّنْيَا.^۲

۱۹۳۱۶. عنه علیه السلام: فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ
مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ
وَأَطَعْتُمْ، وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا
قَدْ عَايَنُوا، وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ!^۳

۳۶۷۹

ما يَهُونُ الْمَوْتُ وَسَكَرَاتِهِ

۱۹۳۱۷. رسول الله صلى الله عليه وآله: قَدْ دُمَ مَالِكٌ أَمَامَكَ يَسْرُكُ
الْلَّحَاقُ بِهِ.^۴

۱۹۳۱۸. عنه علیه السلام: لِرَجُلٍ وَهُوَ يُوصِيهِ -: أَقْبِلْ مِنْ
الشَّهَوَاتِ يَسْهُلْ عَلَيْكَ الْفَقْرُ، وَأَقْبِلْ مِنْ
الدُّنُوبِ يَسْهُلْ عَلَيْكَ الْمَوْتُ.^۵

۱۹۳۱۹. الإمام علي عليه السلام: شَوْقُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَى نَعِيمِ

چهره‌های آنان می‌گرداند و حرکات
زبان‌هایشان را می‌بیند، ولی سخن آنها را
نمی‌شنود. آن گاه مرگ به او بیشتر
می‌چسبد و چشمش نیز همانند گوشش
گرفته می‌شود و روح از بدنش خارج
می‌گردد و در میان افراد خانواده‌اش به
مرداری تبدیل می‌شود....

۱۹۳۱۵. امام علی علیه السلام: مرگ را سختی‌هایی است
دشوارتر از آنکه در وصف گنجد یا با
خرده‌ای مردم جهان سنجیده شود.

۱۹۳۱۶. امام علی علیه السلام: اگر آنچه را که مردگان شما
دیده‌اند شما می‌دیدید، بی‌گمان بی‌تاب و
هراسان می‌شدید و [سخن خدا را]
می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید. لیکن آنچه
را آنها دیده‌اند از شما در پرده است و زودا
که این پرده برافتد!

۳۶۷۹

آنچه مرگ و سَكَرات آن را
آسان می‌کند

۱۹۳۱۷. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: دارایی خود را پیش از
خود بفرست تا پیوستن به آن، شادمانت
کند.

۱۹۳۱۸. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: در سفارش به مردی -
فرمود: از خواهش‌ها کم کن، تا [تَحَمَّل] -
ناداری بر تو آسان شود و از گناهان بکاه، تا
مرگ بر تو آسان گردد.

۱۹۳۱۹. امام علی علیه السلام: جان‌هایتان را مشتاق نعمت
بهشت گردانید، تا اینکه مرگ را دوست

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۹.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۱.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۰. ۴. اعلام الدین: ۳۷/۳۴۴.

۵. اعلام الدین: ۳۷/۳۴۴.

الْجَنَّةِ تُحِبُّوا الْمَوْتَ وَتَمَقُّتُوا الْحَيَاةَ.^۱

۱۹۳۲۰. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفَّفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، فَلْيَكُنْ لِقَرَابَتِهِ وَصُولاً وَبِوَالِدِيهِ بَارِئاً، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَلَمْ يُصِبهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَداً.^۲

(انظر) بحار الأنوار: ۶/ ۱۴۵ باب ۶.

داشته باشید و زنده ماندن را دشمن.

۱۹۳۲۰. امام صادق عليه السلام: هر که دوست دارد خداوند عزوجل سكرات مرگ را بر او سبك گرداند، بايد به خويشانش رسيدگي و به پدر و مادرش نيكي كند. اگر چنين كند، خداوند عزوجل سختي هاي مرگ را بر او آسان گرداند و در زندگيش هرگز به ناداري نيفتد.

۳۶۸۰

عَلَّتْ نَاخُوشِ دَاشْتَنِ مَرِگِ

۱۹۳۲۱. كنز العمال: مردی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ حضرت فرمود: آیا مال و ثروتی داری؟ پس، ثروتت را پیشاپیش خود بفرست؛ زیرا که آدمی وابسته به دارایی خویش است. اگر آن را پیش فرستد، دوست دارد که به آن برسد و اگر از خود بر جای گذارد دوست دارد که با آن بماند.

۱۹۳۲۲. امام حسن عليه السلام - در جواب مردی که به او عرض کرد: چرا مرگ را ناخوش داریم و آن را دوست نداریم؟ - فرمود: زیرا شما آخرت خود را ویران و دنیايتان را آباد کرده اید و دوست ندارید از آبادانی به ویرانه منتقل شوید.

۱۹۳۲۳. امام باقر عليه السلام: مردی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و پرسید: علّت ناخوش داشتن مرگ چیست؟ حضرت فرمود: آیا ثروتی داری؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا آن را

۳۶۸۰

عِلَّةُ كَرَاهَةِ الْمَوْتِ

۱۹۳۲۱. كنز العمال: قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ؟ قَالَ: هَلْ لَكَ مَالٌ؟ فَقَدِّمْ مَالَكَ بَيْنَ يَدَيْكَ؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَالِهِ، إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يَلْحَقَهُ، وَإِنْ خَلَّفَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَخَلَّفَ مَعَهُ.^۳

۱۹۳۲۲. الإمام الحسن عليه السلام - لَمَّا قَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟ - لَا تَكُنْمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ، وَعَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، وَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ الثَّقَلَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ.^۴

۱۹۳۲۳. الإمام الباقر عليه السلام: أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ فَقَالَ: مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ لَهُ: أَلَا لَكَ مَالٌ؟

۱. غرر الحکم: ۵۷۷۹. ۲. الأمالی للطوسی: ۹۶۷/۴۳۲.

۳. كنز العمال: ۴۲۱۳۹. ۴. معانی الأخبار: ۲۹/۳۹۰.

قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدَّمْتَهُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ:
فَمِنْ ثَمَّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ.^۱

[برای آخرت] پیش فرستاده‌ای؟ عرض
کرد: خیر. فرمود: از این جاست که مرگ
را دوست نداری.

۱۹۳۲۲. الإمام الصادق عليه السلام: جاء رجل إلى أبي ذرٍّ
فقال: يا أبا ذرٍّ، ما لنا نكره الموت؟ فقال:
لأنكم عمّرتُم الدنيا وأخربتمُ الآخرة،
فستكرهون أن تُنقلوا من عُمرانٍ إلى
خراب.^۲

۱۹۳۲۲. امام صادق عليه السلام: مردی نزد ابوذر آمد و
گفت: ای ابوذر! از چه روست که ما مرگ
را ناخوش می‌داریم؟ پاسخ داد: چون شما
دنیا را آباد کرده‌اید و آخرت را ویران و از
این رو، خوش ندارید که از آبادی به
ویرانه منتقل شوید.

(انظر الموت: باب ۳۶۶۵ حدیث ۱۹۲۰۱، ۱۹۲۰۲).

۳۶۸۱

محتضر، آنچه را در آخرت
برایش آماده شده می‌بیند

۳۶۸۱

رُؤْيَا الْمُحْتَضِرِ لِمَا أُعِدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ

۱۹۳۲۵. امام علی عليه السلام - هنگامی که محمد بن ابی
بکر را به استانداری مصر فرستاد - فرمود:
ای بندگان خدا! از مرگ و سکرات آن
بترسید و ساز و برگ را فراهم آرید، که
مرگ با یکی از دو چیز بزرگ، ناگهان به
سراغ شما می‌آید: یا با خیری که ابداً شری
با آن نیست، یا با شری که هرگز خیری به
همراه ندارد... احدی از مردم نیست که
جاننش از پیکرش جدا شود، جز اینکه
می‌داند به کدام یک از دو منزل می‌رسد: به
بهشت یا به دوزخ. پس، اگر دوست خدا
باشد درهای بهشت به رویش گشوده شود
و راه‌های آن برایش باز گردد و آنچه را
خدا برایش آماده ساخته است ببیند و از هر
کاری آسوده گردد و هر بار سنگینی از
دوش او برداشته شود. و چنانچه دشمن

۱۹۳۲۵. الإمام علي عليه السلام - لمحمد بن أبي بكر لما
ولاه مصر - : احذروا يا عباد الله الموت
وسكرته، وأعدوا له عُدَّتُهُ؛ فإنه يفجؤكم
بأمر عظيم، بخير لا يكون معه شرٌ أبداً،
أو بشرٌ لا يكون معه خيرٌ أبداً... إنه ليس
أحدٌ من الناس تفارق روحه جسده حتى
يعلم أي المنزلتين يصل، إلى الجنة أم إلى
النار، أعدو هو الله أم وليُّ (له)؛ فإن كان
ولياً لله فتحت له أبواب الجنة وشرعت له
طرقها ورأى ما أعد الله له فيها، ففرغ من
كل شغلٍ ووُضِعَ عنه كلُّ ثقلٍ، وإن كان

عَدُواً لِلَّهِ فُتِّحَتْ لَهُ أَبْوَابُ النَّارِ وَشُرِعَتْ لَهُ
طُرُقُهَا وَنَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِيهَا،
فَاسْتَقْبَلَ كُلَّ مَكْرُوهٍ وَتَرَكَ كُلَّ سُورٍ.

كُلُّ هَذَا يَكُونُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَعِنْدَهُ
يَكُونُ الْيَقِينُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ: «الَّذِينَ
تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱
وَيَقُولُ: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي
أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ
سُوءٍ...»^{۲...۳}

۱۹۳۲۶. الإمام الصادق عليه السلام - في قوله تعالى: «فَلَوْلَا
إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۴ -:
إِنَّهَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ثُمَّ أُرِيَ مَسْرَئِلَهُ مِنَ
الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أَخْبِرَ
أَهْلِي بِمَا أَرَى، فَيُقَالُ لَهُ: لَيْسَ إِلَيْ ذَلِكَ
سَبِيلٌ.^۵

۳۶۸۲

تَمَثَّلُ النَّبِيُّ ﷺ وَالْأَنْمَةُ ﷺ لِلْمُحْتَضِرِ

۱۹۳۲۷. رسول الله ﷺ: أَنْظَرُوا مَنْ تُحَادِثُونَ؟ فَإِنَّهُ
لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مُثَلَّ لَهُ

۱. النحل: ۳۲. ۲. النحل: ۲۸.

۳. الأمالي للشيخ: ۳/۲۶۳. ۴. الواقعة: ۸۳-۸۷.

۵. الكافي: ۱۵/۱۳۵/۳.

خدا باشد درهای آتش به رویش گشوده
شود و راه‌های آن برایش باز گردد و آنچه
را خدا برایش مهیا ساخته است مشاهده
کند و با هر ناخوشایندی رو به رو گردد و
هر شادی و سروری را رها سازد. همه
این‌ها به هنگام مرگ اتفاق افتد و در همان
وقت یقین [به یکی از دو راه] پیدا شود.
خداوند - عز اسمہ - می‌فرماید: «آن کسانی
که پاکیزه زیسته‌اند وقتی که فرشتگان
جانشان را می‌ستانند، به آنان می‌گویند:
درود بر شما! به سبب کارهایی که
می‌کردید به بهشت در آیید» نیز
می‌فرماید: «آنان که به خود ستم روا
داشته‌اند وقتی که فرشتگان جانشان را
می‌گیرند، از در تسلیم درآیند و گویند: ما
هیچ کار زشتی نکردیم...».

۱۹۳۲۶. امام صادق عليه السلام - درباره آیه «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ
الْحُلُقُومَ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - فرمود:
زمانی که جان به گلوگاه رسد و جایگاهش
در بهشت به او نشان داده شود، بگوید: مرا
به دنیا باز گردانید تا آنچه را می‌بینم به
خانواده‌ام خبر دهم. اما به او گفته می‌شود:
این امکان ندارد.

۳۶۸۲

نمایان شدن پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ
برای محتضر

۱۹۳۲۷. پیامبر خدا ﷺ: بنگرید، که با چه کسی
همسخن می‌شوید؛ زیرا هیچ کس نیست
که مرگش در رسد، مگر اینکه یارانش که

أَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ إِنْ كَانُوا خِيَارًا فَخِيَارًا وَإِنْ
كَانُوا شِرَارًا فَشِرَارًا، وَلَيْسَ أَحَدٌ يَمُوتُ
إِلَّا تَعَثَّلَتْ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ.^۱

۱۹۳۲۸. الإمام علي عليه السلام: مَنْ أَحَبَّنِي وَجَدَنِي عِنْدَ
مَمَاتِي بِحَيْثُ يُحِبُّ، وَمَنْ أَبْغَضَنِي وَجَدَنِي
عِنْدَ مَمَاتِي بِحَيْثُ يَكْرَهُ.^۲

۱۹۳۲۹. الدعوات عن الحارث الهمداني: أَتَيْتُ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ نِصْفَ النَّهَارِ
فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ؟ قُلْتُ: حُبُّكَ وَاللَّهِ،
قَالَ عليه السلام: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا لَتَرَانِي فِي ثَلَاثَةِ
مَوَاطِنَ: حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسُكَ هَذِهِ - وَأَوَّلُهَا
بَيْتُهُ إِلَى حَنْجَرَتِهِ - وَعِنْدَ الصُّرَاطِ،
وَعِنْدَ الْحَوْضِ.^۳

۱۹۳۳۰. الإمام الصادق عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ: هَلْ يُكْرَهُ
الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ -: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ
إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَقَبِضَ رُوحَهُ جَزَعٌ
عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ
اللَّهِ لَا تَجْزَعْ، فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام لَأَنَا
أَبْرُؤُ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ الْوَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ
حَضَرَكَ، افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ. قَالَ: وَيُعَثَّلُ
لَهُ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ

به سوی خدا رهسپارند در برابرش مجسم
شوند. اگر خوب باشند به صورتی نیک و
خوشایند مجسم شوند و اگر بد باشند به
گونه‌ای بد و ناخوشایند و هیچ کس نیست
که بمیرد، جز اینکه من به هنگام مرگش در
برابر او نمایان شوم.

۱۹۳۲۸. امام علی عليه السلام: هر که مرا دوست داشته
باشد، در هنگام مرگش مرا آن گونه که
خوشایند اوست بیابد و هر که مرا دشمن
داشته باشد، به هنگام مرگش مرا بدان گونه
که ناراحت شود بیابد.

۱۹۳۲۹. الدعوات - به نقل از حارث همدانی -:
نیمروزی نزد امیر مؤمنان عليه السلام رفتم. فرمود:
چه چیز تو را بدین جاکشانده است؟
عرض کردم: به خدا قسم که محبت به تو.
فرمود: اگر راست بگویی، بی گمان در سه
جا مرا خواهی دید: زمانی که جانت به این
جا رسد - و با دست خود به حنجره‌اش
اشاره کرد - و هنگام گذشتن از صراط و در
کنار حوض [کوثر].

۱۹۳۳۰. امام صادق عليه السلام - در پاسخ به این پرسش که
آیا مؤمن از جان کردن خود ناراحت
می‌شود؟ - فرمود: نه، به خدا، زمانی که
ملک الموت برای ستاندن جانش می‌آید،
او بی تاب می‌کند. اما ملک الموت به او
می‌گوید: ای دوست خدا! بی تاب می‌مکن؟
زیرا سوگند به آنکه محمد را
برانگیخت، من از پدر مهربانی که به
بالینت بیاید، با تو خوشرفتارتر و
مهربانترم. چشمت را باز کن و بنگر.

۱. الکافی: ۳/۶۳۸/۲. ۲. صحیفه الإمام الرضا: ۲۰۳/۸۶.

۳. الدعوات: ۶۹۹/۲۴۹.

والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم ﷺ
 فيقال له: هذا رسول الله و... رُفقاؤك...
 فما شيء أحب إليه من استئلال روجه
 واللحوق بالمُنادي.^۱

۱۹۳۳۱. عنه ﷺ: ما من مؤمن يحضره الموت إلا
 رأى محمداً وعلياً ﷺ حيث تقرر عينه،
 ولا مُشرك يموت إلا رآهما حيث
 يسوؤه.^۲

۱۹۳۳۲. الإمام الصادق ﷺ: ما يموت موال لنا
 مُبغض لأعدائنا إلا ويحضره رسول الله ﷺ
 وأمير المؤمنين والحسن والحسين ﷺ
 فيسروه ويُبشروه، وإن كان غير موال لنا
 يراهم بحيث يسوؤه.

والدليل على ذلك قول أمير
 المؤمنين ﷺ لحارث الهمداني:

يا حارَ همدانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي

مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا.^۳

(انظر) القلب: باب ۳۳۵.

شرح نهج البلاغة: ۱/ ۲۹۹.

بحار الأنوار: ۶/ ۱۷۳ باب ۷.

رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان و فاطمه و
 حسن و حسین و امامان از نسل آنها، ﷺ،
 در برابرش نمایان می شوند و به او گفته
 می شود: این رسول خدا و... رفیقان و
 همراهان تو هستند... در این هنگام، چیزی
 برای او خوشتر از این نیست که جانش
 ستانده شود و به منادی پیوندد.

۱۹۳۳۱. امام صادق ﷺ: هیچ مؤمنی نیست که
 مرگش در رسد، مگر اینکه محمد و
 علی ﷺ را ببیند بدان گونه که شادمان شود
 و هیچ مشرکی نمیرد، مگر اینکه آن دو
 بزرگوار را بدان گونه که ناراحت شود
 مشاهده کند.

۱۹۳۳۲. امام صادق ﷺ: هیچ کس نیست که
 دوستدار ما و دشمن دشمنان ما باشد و
 بمیرد، مگر اینکه [در هنگام مرگش]
 رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان و حسن و
 حسین - صلوات الله علیهم - حاضر شوند
 و اگر دوستدار ما نباشد، آنان را به گونه ای
 که ناراحت شود، مشاهده کند. دلیل بر این
 مطلب، فرموده امیر مؤمنان ﷺ به حارث
 همدانی است که:

ای حارث همدانی! هر کس بمیرد مرا

رو در رو می بیند، مؤمن باشد یا منافق.

۱. الکافی: ۳/ ۱۲۷/ ۲. ۲. بحار الأنوار: ۸۲/ ۱۷۴/ ۸.

۳. تفسیر القمی: ۲/ ۲۶۵.

۳۶۸۳

ما بَعْدَ الْمَوْتِ

۱۹۳۳۲. رسول الله ﷺ: ما الْمَوْتُ فيما بَعْدَهُ إِلَّا كَنَطْحَةِ عَنَزٍ^۱.

۱۹۳۳۳. عنه ﷺ: لَمْ يَلْقَ ابْنُ آدَمَ شَيْئاً قَطُّ مُنْذُ خَلَقَهُ اللَّهُ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، ثُمَّ إِنَّ الْمَوْتَ لَأَهْوَنُ مِمَّا بَعْدَهُ.^۲

۱۹۳۳۵. عنه ﷺ: كَفَى بِالْمَوْتِ طَامَةً يَا جَبْرَائِيلُ! فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: إِنَّ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَطْمٌ وَأَطْمٌ مِنَ الْمَوْتِ.^۳

۱۹۳۳۶. الإمام علي عليه السلام: يَا عِبَادَ اللَّهِ، مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ: الْقَبْرِ؛ فَاحْذَرُوا ضِيقَهُ وَضَنْكَهُ وَظُلْمَتَهُ وَغُرْبَتَهُ....^۴

۳۶۸۴

مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ

۱۹۳۳۷. رسول الله ﷺ: لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَرَّاحَ بِمَيِّتٍ، إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.^۵

۱۹۳۳۸. الإمام علي عليه السلام: الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ

۳۶۸۳

پس از مرگ

۱۹۳۳۲. پیامبر خدا ﷺ: مرگ در قیاس با وضعیت پس از آن، مانند شاخ زدن بزی بیش نیست.

۱۹۳۳۳. پیامبر خدا ﷺ: آدمیزاد از زمانی که خداوند او را آفریده است، هرگز با چیزی سخت‌تر از مرگ روبه‌رو نشده است. با این همه، مرگ در قیاس با بعد از آن، به مراتب آسانتر است.

۱۹۳۳۵. پیامبر خدا ﷺ: پس مصیبت بزرگی است مرگ، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: آنچه پس از مرگ است، مصیبتی به مراتب بزرگتر از مرگ می‌باشد.

۱۹۳۳۶. امام علی علیه السلام: ای بندگان خدا! عالم پس از مرگ برای کسی که آمرزیده نشده باشد، سخت‌تر از خود مرگ است. وای از قبر، بترسید از تنگی و فشار و تاریکی و تنهایی آن....

۳۶۸۴

مرده‌ای در میان زندگان

۱۹۳۳۷. پیامبر خدا ﷺ: کسی که مُرد و آسوده شد مُرده نیست، بلکه مرده [حقیقی] مرده [میان] زندگان است.

۱۹۳۳۸. امام علی علیه السلام: نادان، مرده‌ای است میان

۱. کنز العمال: ۴۲۲۱۴. ۲. کنز العمال: ۴۲۲۰۹.

۳. تفسیر القمّي: ۶/۲. ۴. الأمالي للطوسي: ۳۱/۲۸.

۵. الأمالي للطوسي: ۶۲۵/۳۱۰.

الأحياء^۱.

زندگان.

۱۹۳۳۹. عنه عليه السلام: وَآخِرُ قَدْ تَسْمَىٰ عَالِمًا وَلَيْسَ

بِهِ ... فَالضُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ

حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ فَيَتَّبِعُهُ، وَلَا

بَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدُّ عَنْهُ، وَذَلِكَ مَيِّتٌ

الأحياء^۲.۱۹۳۴۰. عنه عليه السلام: الْكَذَابُ وَالْمَيِّتُ سَوَاءٌ؛ فَإِنَّ

فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثَّقَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ

يُوثِقَ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ^۳.۱۹۳۴۱. عنه عليه السلام - فِي صِفَةِ الزُّهَادِ -: يَرَوْنَ أَهْلَ

الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ مَوْتَ أَجْسَادِهِمْ، وَهُمْ أَشَدُّ

إِعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَانِهِمْ^۴.۱۹۳۴۲. عنه عليه السلام - فِي ذِكْرِ فِتْنَةِ بَنِي أُمَيَّةَ -: كَانَ

أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعًا،

وَأَوْسَاطُهُ أَكَالَا، وَقُقْرَاؤُهُ أُمُوتَا^۵.

(انظر) الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر: باب ۲۶۵۵.

العدل: باب ۲۵۰۶.

المجالسة: باب ۵۲۴.

الفقر: باب ۳۱۷۲.

القلب: باب ۳۳۵۱.

۱۹۳۳۹. امام علی عليه السلام: و دیگری که عالمش

خوانند، اما عالم نیست... صورتش

صورت انسان است و دلش دل حیوان.

نه راه هدایت و رستگاری را می شناسد

تا آن را بسپماید و نه راه ضلالت را تا

از آن دوری گزیند. پس او مرده زندگان

است.

۱۹۳۴۰. امام علی عليه السلام: دروغگو و مرده یکسانند؛

زیرا برتری زنده بر مرده به اعتماد بر

اوست. پس اگر به سخن او اعتمادی نشود،

زنده نیست.

۱۹۳۴۱. امام علی عليه السلام - در وصف زهاد - فرمود:

دنیاپرستان را می بینند که به مردن

پیکرهایشان اهمیت می دهند، اما آنان به

مرگ دل های زندگانشان بیشتر اهمیت

می دهند.

۱۹۳۴۲. امام علی عليه السلام - در یاد کرد فتنه بنی امیه -

فرمود: مردم آن روزگار گرگ باشند، و

زمامدارانش درنده، و میان مایگانش

طعمه، و تهیدستانش [چون] مرده.

۱ - غرر الحکم: ۲۱۱۸.

۲ - نهج البلاغة: الخطبة ۸۷.

۳ - غرر الحکم: ۲۱۰۴. ۴ - نهج البلاغة: الخطبة ۲۳۰.

۵ - نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۸.

۳۶۸۵

حَيُّ الْأَمْوَاتِ

۱۹۳۲۳. الإمام علي عليه السلام: لَمْ يَمُتْ مَنْ تَرَكَ أَفْعَالاً يُقْتَدَى بِهَا مِنَ الْخَيْرِ. مَنْ نَشَرَ حِكْمَةً ذُكِرَ بِهَا.^۱

۱۹۳۲۴. الإمام الحسين عليه السلام - فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ -: إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.^۲

(انظر) الموت: باب: ۳۶۹۱.

الشهادة في سبيل الله: باب ۲۰۹۰.

العلم: باب ۲۷۹۳.

الحياة: باب ۹۷۸ - ۹۸۰.



مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

۳۶۸۵

زنده در میان مردگان

۱۹۳۲۳. امام علی عليه السلام: کسی که کارهای خوبی از خود به یادگار گذارد که سرمشق دیگران باشد، نمرده است. کسی که حکمتی را نشر دهد، نامش بدان برده شود.

۱۹۳۲۴. امام حسین عليه السلام - در مسیر خود به کربلا - فرمود: راستی که من مرگ را جز سعادت نمی دانم و زندگی در میان ستمگران را جز رنج و دلتنگی.

۳۶۸۶

مرگ ناگهانی

۱۹۳۲۵. پیامبر خدا ﷺ: مرگ ناگهانی، [جان] گرفتی خشماگین است.

۱۹۳۲۶. پیامبر خدا ﷺ: مرگ ناگهانی برای مؤمن، مایه آسوده شدن است و برای گنهگار [جان] گرفتی خشماگین.

۱۹۳۲۷. پیامبر خدا ﷺ: مرگ ناگهانی برای مؤمن مایه آسوده شدن است و برای کافر مایه دریغ و حسرت.

۳۶۸۶

مَوْتُ الْفُجَاءَةِ

۱۹۳۲۵. رسول الله ﷺ: مَوْتُ الْفُجَاءَةِ أَخَذَةُ أَسْفٌ.^۳

۱۹۳۲۶. عنه عليه السلام: مَوْتُ الْفُجَاءَةِ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ، وَأَخَذَةُ أَسْفٍ لِلْفَاجِرِ.^۵

۱۹۳۲۷. عنه عليه السلام: مَوْتُ الْفُجَاءَةِ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةٌ لِلْكَافِرِ.^۶

۱. كنز الفوائد: ۳۴۹/۱. ۲. تحف العقول: ۲۴۵.

۳. أَخَذَةُ أَسْفٍ: أَي أَخَذَةُ غَضَبٍ أَوْ غَضَبَانٍ. (النهاية: ۴۸/۱).

۴. كنز العمال: ۴۲۷۰۲. ۵. كنز العمال: ۴۲۷۰۳.

۶. مكارم الأخلاق: ۲/۲۶۵۶.

۱۹۳۲۸. عنه علیه السلام: إِنَّ مَوْتَ الْفُجَاءَةِ تَخْفِيفٌ عَنِ

الْمُؤْمِنِ، وَأَخْذَةٌ أَسْفٍ عَنِ الْكَافِرِ^۱.

۱۹۳۲۹. عنه علیه السلام: مَوْتُ الْفُجَاءَةِ تَخْفِيفٌ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ، وَمَسْخَطَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ^۲.

۱۹۳۵۰. عنه علیه السلام: مَاتَ دَاوُودُ النَّبِيُّ عليه السلام يَوْمَ السَّبْتِ

مَفْجُوءاً فَأَظْلَمَتِ الطَّيْرُ بِأَجْنِحَتِهَا، وَمَاتَ

مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ عليه السلام فِي الثَّيِّهِ، فَصَاحَ صَائِحٌ

مِنَ السَّمَاءِ: مَاتَ مُوسَى عليه السلام وَأَيُّ نَفْسٍ لَا

تَمُوتُ؟!^۳

۱۹۳۵۱. عنه علیه السلام: مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَفْشُوَ

الْقَالِجُ وَمَوْتُ الْفُجَاءَةِ^۴.

۱۹۳۵۲. الإمامُ عَلِيُّ عليه السلام: وَاللَّهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ

وَارِدُ كَرِهَتُهُ، وَلَا طَالِعُ أَنْكَرَتُهُ، وَمَا كُنْتُ

إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَّ، وَطَالِبٍ وَجَدَّ، وَمَا عِنْدَ

اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ^۵.

۱۹۳۵۳. الإمامُ الْبَاقِرُ عليه السلام: مَنْ مَاتَ دُونَ الْأَرْبَعِينَ

فَقَدْ اخْتَرِمَ، وَمَنْ مَاتَ دُونَ أَرْبَعَةِ عَشَرَ

يَوْماً فَمَوْتُهُ مَوْتُ فُجَاءَةٍ^۶.

۱۹۳۲۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مرگ ناگهانی، تخفیفی

است برای مؤمن [از رنج مردن و سكرات

موت] و [جان] ستاندنی خشماگین از

كافر.

۱۹۳۲۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مرگ ناگهانی، تخفیفی

است برای مؤمنان و خشمی است بر

كافران.

۱۹۳۵۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: داوود نبی عليه السلام در روز شنبه

به مرگ ناگهانی درگذشت. پس، پرندگان با

بال‌های خود بر او سایه افکندند. موسی

كَلِيمُ اللَّهِ عليه السلام نیز در تیه (بیابان برهوت) مرد.

پس آواز دهنده‌ای از آسمان جار زد:

موسى عليه السلام مُرد و کیست که نمیرد؟!^۱

۱۹۳۵۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از نشانه‌های [فرا رسیدن]

قیامت، شیوع فلج و مرگ ناگهانی است.

۱۹۳۵۲. امام علی عليه السلام: به خدا سوگند، که پیکی از

مرگ ناگهان بر من نیاید که آن را خوش

نداشته باشم و نه سرزننده‌ای که آن را

نشناسم. بلکه من [نسبت به مرگ] چون

تشنه کامی هستم که به چشمه‌آبی رسد و

جوینده‌ای که [گمشده‌اش را] بیابد و آنچه

نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

۱۹۳۵۳. امام باقر عليه السلام: کسی که زیر چهل سالگی

بمیرد، نابهنگام [و به عمر غیرطبیعی]

مرده است و کسی که کمتر از چهارده روز

[بیماری بکشد و] بمیرد، مرگش مرگ

ناگهانی است.

۱. الكافي: ۵/۱۱۲/۳. ۲. كنز العمال: ۴۲۷۷۵.

۳. الكافي: ۴/۱۱۱/۳. ۴. الكافي: ۳۹/۲۶۱/۳.

۵. نهج البلاغة: الكتاب ۲۳.

۶. الكافي: ۱/۱۱۹/۳.

۳۶۸۷

تشییع الجنازة

۱۹۳۵۲. رسول الله ﷺ: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُجَازَى بِهِ
الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ أَنْ يُغْفَرَ لَجَمِيعٍ مَنِ تَبِعَ
جَنَازَتَهُ.^۱

۱۹۳۵۵. عنه ﷺ: سِرٌّ سَنَتَيْنِ بَرٍّ وَالِدَيْكَ، سِرٌّ سَنَةٌ
صِلَ رَحِمَكَ، سِرٌّ مِيلًا عُدَّ مَرِيضًا، سِرٌّ
مِيلَيْنِ شَيَّعَ جَنَازَةً.^۲

۱۹۳۵۶. عنه ﷺ: مَا مِنْ مَيِّتٍ يُوضَعُ عَلَى سَرِيرِهِ
فَيُخْطَأُ بِهِ ثَلَاثَ خُطَا إِلَّا نَادَى بِصَوْتٍ
يَسْمَعُهُ مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ: يَا إِخْوَتَاهُ! وَيَا حَمَلَةَ
نَعْشَاهُ! لَا تَغُرَّنَكُمُ الدُّنْيَا كَمَا غُرَّتَنِي! وَلَا
يَلْعَبَنَّ بِكُمْ الزَّمَانُ كَمَا لَعِبَ بِي! أَتْرُكُ مَا
تَرَكْتُ لَذُرِّيَّتِي وَلَا يَحْمِلُونَ عَنِّي خَطِيئَتِي،
وَأَنْتُمْ تُشَيِّعُونِي ثُمَّ تَتْرُكُونِي وَالْجَبَّارُ
يُخَاصِمُنِي.^۳

۱۹۳۵۷. الإمام الباقر ﷺ: إِذَا أُدْخِلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ
نُودِيَ: أَلَا إِنَّ أَوَّلَ حِبَائِكَ الْجَنَّةُ، وَحِبَاءُ
مَنْ تَبِعَكَ الْمَغْفِرَةُ.^۴

۳۶۸۷

تشییع جنازه

۱۹۳۵۲. پیامبر خدا ﷺ: نخستین پاداشی که بعد از
مرگ مؤمن به او داده می شود، این است که
همه تشییع کنندگان جنازه اش آمرزیده
می شوند.

۱۹۳۵۵. پیامبر خدا ﷺ: برای نیکی به پدر و
مادر، مسافت دو ساله پیما. برای به جا
آوردن صله رحم، مسافت یک ساله پیما.
برای عیادت بیمار، یک میل راه پیما و
برای شرکت در تشییع جنازه ای، دو میل
راه پیما.

۱۹۳۵۶. پیامبر خدا ﷺ: هیچ مرده ای نیست که در
تابوتش نهاده و سه گام برده شود، مگر
اینکه با صدایی، که هر کس که خدا
بخواهد آن را می شنود، صدا می زند: ای
برادران! ای تابوت کشان! زنهار که دنیا
شما را چون من نفریبد! و روزگار شما را
نیز چون من بازی ندهد! برای بازماندگانم
مال و منال برجای گذاشتم، در حالی که
آنان بار گناهی از مرا به دوش خود
نمی کشند و شما نیز مرا تشییع می کنید و
سپس تنهایم می گذارید و خداوند جبار از
من حساب می کشد.

۱۹۳۵۷. امام باقر ﷺ: چون مؤمن در گور خود
نهاده شود، او را ندا آید: هان! نخستین
هدیه به تو بهشت است و هدیه کسانی که
تشییع کرده اند، آمرزش.

۱. كنز العمال: ۴۲۳۱۰. ۲. النوادر للراوندي: ۲۹/۹۲.

۳. كنز العمال: ۴۲۳۵۷.

۴. (انظر) بحار الأنوار: ۶/۲۵۸/۹۴ و ص ۲۵۹/۹۶.

۵. الكافي: ۱/۱۷۲/۳.

۱۹۳۵۸. عنه علیه السلام: مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَرْبَعَ شَفَاعَاتٍ، وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً إِلَّا قَالَ الْمَلَكُ: وَلَكَ مِثْلُ ذَلِكَ.^۱

۱۹۳۵۹. عنه علیه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنْ إِجَابَةِ الدَّعْوَةِ إِلَى الْجَنَازَةِ أَوْ الْوَلِيمَةِ -: يُجِيبُ الْجَنَازَةَ؛ فَإِنْ حُضِرَ الْجَنَازَةُ يُذَكَّرُ الْمَوْتُ وَالْآخِرَةُ، وَحُضِرَ الْوَلَاةُ يُلْهِى عَنْ ذَلِكَ.^۲

۱۹۳۶۰. الإمام الصادق علیه السلام: أَوَّلُ مَا يُتَحَفُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ يُغْفَرُ لِمَنْ تَبَعَ جَنَازَتَهُ.^۳

۱۹۳۶۱. عنه علیه السلام: يَنْبَغِي لِأَوْلِيَاءِ الْمَيِّتِ أَنْ يُؤْذِنُوا إِخْوَانَ الْمَيِّتِ بِمَوْتِهِ، فَيَشْهَدُونَ جَنَازَتَهُ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ، فَيُكْسِبُ لَهُمُ الْأَجْرَ وَيُكْسِبُ لِمَيِّتِهِ الْإِسْتِغْفَارَ.^۴

(النظر) الزواج: باب ۱۶۶۴.

كنز العمال: ۵۸۸/۱۵.

وسائل الشيعة: ۲/ ۸۲۰ باب ۲.

۳۶۸۸

آداب التشييع

۱۹۳۶۲. رسول الله صلی الله علیه و آله: عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، عَلَيْكُمْ

۱. الأُمَلِي لِلْمَدُونِ: ۳۱۹/۲۸۷.

۲. بحار الأنوار: ۴۰/۲۸۴/۸۱.

۳. الكافي: ۳/ ۱۷۳/۳. ۴. علل الشرائع: ۱/ ۳۰۱.

۱۹۳۵۸. امام باقر علیه السلام: هر که جنازه مسلمان را تشييع کند، روز قیامت چهار شفاعت به او داده شود و چیزی نگوید، مگر اینکه فرشته گوید: مانند آن از آن تو باد.

۱۹۳۵۹. امام باقر علیه السلام: در پاسخ به این سؤال که انسان بهتر است دعوت به تشييع جنازه را بپذیرد یا ولیمه و سور را؟- فرمود: دعوت به تشييع جنازه را بپذیرد؛ زیرا حضور در تشييع جنازه، یادآور مرگ و آخرت است و حضور در ولیمه ها از این امور غافل می گرداند.

۱۹۳۶۰. امام صادق علیه السلام: نخستین تحفه ای که به مؤمن داده می شود، آمرزش تشييع کنندگان جنازه اوست.

۱۹۳۶۱. امام صادق علیه السلام: شایسته است که صاحبان عزا برادران دینی میت را از مرگ او با خبر سازند، تا در تشييع جنازه حاضر شوند و بر او نماز خوانند و بدین ترتیب، هم برای آنان اجری حاصل شود و هم برای میت استغفار به عمل آید.

۳۶۸۸

آداب تشييع جنازه

۱۹۳۶۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بر شما باد حفظ آرامش و

بِالْقَصْدِ فِي الْمَشْيِ بِجَنَائِزِكُمْ.^۱

وقار. بر شما باد آرام راه رفتن با جنازه‌هایتان.

۱۹۳۶۳. عَنْهُ ﷺ - لَمَّا مَرُّوا بِجَنَازَةٍ تُمَخَضُّ كَمَا

۱۹۳۶۳. پیامبر خدا ﷺ - وقتی جنازه‌ای می‌بردند که مانند خیکی که تلم می‌زنند بالا و پایین می‌شد - فرمود: آرام باشید! با جنازه‌هایتان به آرامی حرکت کنید.

يُمَخَضُّ الزُّقُّ -: عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْمَشْيِ بِجَنَائِزِكُمْ.^۲

۱۹۳۶۴. پیامبر خدا ﷺ: ای ابوذر! هرگاه در پی جنازه‌ای به راه افتادی، باید عقلت با تفکر و خشوع به آن مشغول شود و بدان که تو نیز به او می‌پیوندی.

۱۹۳۶۴. عَنْهُ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا تَبِعْتَ جَنَازَةً فَلْيَكُنْ عَقْلُكَ فِيهَا مَشْغُولًا بِالتَّفَكُّرِ وَالْخُشُوعِ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَأَحَقُّ بِهِ.^۳

۱۹۳۶۵. پیامبر خدا ﷺ: بهترین تشییع کنندگان جنازه، کسی است که [خدا و مرگ و پس از مرگ را] بیشتر یاد کند و کسی که تا جنازه [در گور] نهاده نشود او ننشیند و کاملترین پیمانه [ثواب] را کسی دارد، که سه مرتبه (سه مشت) خاک روی لحد بریزد.

۱۹۳۶۵. عَنْهُ ﷺ: أَفْضَلُ أَهْلِ الْجَنَازَةِ أَكْثَرُهُمْ فِيهِ ذِكْرًا وَمَنْ لَمْ يَجْلِسْ حَتَّى تَوْضَعَ، وَأَوْفَاهُمْ مِكْيَالًا مَنْ حَنَّا عَلَيْهَا ثَلَاثًا.^۴

۱۹۳۶۶. الدعوات: رسول خدا ﷺ هرگاه در پی جنازه‌ای می‌رفت، اندوه او را فرا می‌گرفت، بیشتر حدیث نفس می‌کرد و کمتر سخن می‌گفت.

۱۹۳۶۶. الدَّعَوَات: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا تَبَعَ جَنَازَةً غَلَبَتْهُ كَاِبَةٌ، وَأَكْثَرَ حَدِيثَ النَّفْسِ، وَأَقَلَّ الْكَلَامِ.^۵

۱۹۳۶۷. امام علی علیه السلام - چون در تشییع جنازه‌ای صدای خنده مردی را شنید - فرمود: گویی که مرگ را در این جهان برای دیگران رقم زده‌اند و انگار که حق در این دنیا بر دیگران واجب گشته است و گویی مردگانی را که می‌بینیم، مسافرانی هستند که به زودی سوی ما باز می‌گردند! انسان را در گسورهایشان می‌نهیم و میراثشان را می‌خوریم، آن گونه که پنداری پس از آنها

۱۹۳۶۷. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمَّا تَبَعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ -: كَانَ الْمَوْتُ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَانَهُمْ وَنَأْكُلُ تُرَائِهِمْ كَأَنَّا مُخْلَدُونَ بَعْدَهُمْ، ثُمَّ قَدْ

۱. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ۸۲۷/۳۸۳.

۲. كُنْزُ الْعَمَالِ: ۴۲۸۸۵.

۳. مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ: ۲۶۶۱/۳۷۱/۲.

۴. كُنْزُ الْعَمَالِ: ۲۲۳۴۹. ۵. الدَّعَوَات: ۷۳۶/۲۵۹.

نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَرُمِينَا بِكُلِّ
فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!^۱

۱۹۳۶۸. الإمام الباقر علیه السلام: إِذَا كُنْتَ فِي جَنَازَةٍ فَكُنْ
كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ، وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ
الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ عَمَلَ مَنْ عَاشَ؛
فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مِثْلُ الظِّلِّ.^۲

۱۹۳۶۹. الإمام الصادق علیه السلام: إِذَا حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ
كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ، أَوْ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ
الرُّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ، فَانْظُرْ مَاذَا
تَسْتَأْنِفُ - ثُمَّ قَالَ -: عَجَبًا لِقَوْمٍ حُبِسَ
أَوْلُهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ، ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ فِيهِمْ
بِالرَّحِيلِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ!^۳

۱۹۳۷۰. عنه علیه السلام: شَيعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام جَنَازَةً فَلَمَّا
وُضِعَتْ فِي لَحْدِهَا عَجَّ أَهْلُهَا وَبَكَوْا،
فَقَالَ: مَا تَبْكُونَ؟! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَايَنُوا مَا
عَايَنَ مَيِّتُهُمْ لَأَذْهَلَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الْبُكَاءِ
عَلَيْهِ، أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ لَهُ إِلَيْهِمْ لَعَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً،
حَتَّى لَا يُبْقِيَ مِنْهُمْ أَحَدًا.^۴

(انظر) وسائل الشیعة: ۲/ ۸۲۲-۸۳۲ باب ۳- ۱۰.

جاودان خواهیم ماند. هر پند دهنده‌ای را
به دست فراموشی سپرده‌ایم، حال آنکه هدف
هر بلا و حادثه‌ای بنیان کن قرار داریم.

۱۹۳۶۸. امام باقر علیه السلام: هرگاه جنازه‌ای را تشییع
می‌کنی، چنان باش که انگار این تویی که بر
دوش‌ها حمل می‌شوی و گویی از
پروردگارت می‌خواهی تو را به دنیا باز
گرداند، تا همچون کسی که زنده است کار
کنی؛ زیرا که دنیا در نظر دانایان مانند سایه
است.

۱۹۳۶۹. امام صادق علیه السلام: هرگاه جنازه‌ای را بر دوش
کشیدی، تصوّر کن این تو هستی که بر شانه‌ها
حمل می‌شوی یا گویی از پروردگارت
می‌خواهی به دنیا برگردی تا دست به عمل
[نیک] زنی. پس، بنگر که چگونه [زندگی را]
از سر می‌گیری. حضرت سپس فرمود: شگفتا
از مردمی که رستاخیز رفتگان‌شان به خاطر
پیوستن بازماندگان‌شان به آنها به تأخیر افتاده
و چاووشی در میان آنها بانگ رحیل سر داده،
اما آنان همچنان به بازی و تفریح سرگرمند.

۱۹۳۷۰. امام صادق علیه السلام: امیرمؤمنان علیه السلام جنازه‌ای را
تشییع کرد و چون در لحد نهاده شد،
خانواده‌اش ضجّه کردند و گریستند. حضرت
فرمود: چرا می‌گریید؟ هان! به خدا سوگند
اگر اینان، آنچه را می‌تشان دید می‌دیدند،
بی‌گمان گریه کردن بر او را از یادشان می‌برد.
هان! به خدا سوگند که مرگ به سوی اینان
بارها بر می‌گردد چندان که احدی از ایشان را
باقی نگذارد.

۱. نهج البلاغة: الحکمة ۱۲۲.

۲. الزهد للحسين بن سعيد: ۱۳۳/۵۰.

۳. الزهد للحسين بن سعيد: ۲۰۸/۷۷.

۴. بحار الأنوار: ۲/۶۵/۷۸.

۳۶۸۹

الدَّفْنُ

۳۶۸۹

خاکسپاری

۱۹۳۷۱. رسول الله ﷺ: اِدْفِنُوا مَوْتَاكُمْ وَسَطَ قَوْمٍ صَالِحِينَ؛ فَإِنَّ الْمَيِّتَ يَتَأَذَّى بِجَارِ السَّوِّ كَمَا يَتَأَذَّى الْحَيُّ بِجَارِ السَّوِّ.^۱

۱۹۳۷۲. عنه ﷺ: إِنْ الْمَوْمِنُ إِذَا مَاتَ تَجَمَّلَتْ الْمَقَابِرُ لِمَوْتِهِ، فَلَيْسَ مِنْهَا بَقْعَةٌ إِلَّا وَهِيَ تَتَمَنَّى أَنْ يُدْفَنَ فِيهَا، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا مَاتَ أَظْلَمَتِ الْمَقَابِرُ لِمَوْتِهِ، وَلَيْسَ مِنْهَا بَقْعَةٌ إِلَّا وَهِيَ تَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ أَنْ لَا يُدْفَنَ فِيهَا.^۲

۱۹۳۷۳. عنه ﷺ: إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ فِي الْعِدَاةِ فَلَا يَقِيلَنَّ إِلَّا فِي قَبْرِهِ، وَإِذَا مَاتَ بِالْعَشِيِّ فَلَا يَبِيتَنَّ إِلَّا فِي قَبْرِهِ.^۳

۱۹۳۷۴. عنه ﷺ: إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَلَا تَحْسِبُوهُ وَأَسْرِعُوا بِهِ إِلَى قَبْرِهِ، وَلْيُقْرَأْ عِنْدَ رَأْسِهِ بِفَاتِحَةِ الْبَقْرَةِ، وَعِنْدَ رِجْلَيْهِ بِخَاتِمَةِ الْبَقْرَةِ.^۴

۱۹۳۷۵. عنه ﷺ: إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ أَوَّلَ النَّهَارِ فَلَا يَقِيلُ إِلَّا فِي قَبْرِهِ.^۵

۱۹۳۷۱. پیامبر خدا ﷺ: مردگان خود را در میان مردمان نیک به خاک بسپارید؛ زیرا مرده نیز همچون زنده از همسایه بد رنج می برد.

۱۹۳۷۲. پیامبر خدا ﷺ: چون مؤمن بمیرد، گورها از مرگ او زیبا و روشن می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست، مگر اینکه آرزو می کند او در آنجا دفن شود و هرگاه کافر بمیرد گورها از مرگ او تاریک می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست، مگر اینکه از تدفین او در خود به خدا پناه می برد.

۱۹۳۷۳. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه کسی پیش از ظهر بمیرد، نیمروز را جز در گورش نباید بخوابد و هرگاه کسی بعد از ظهر بمیرد، شب را جز در گورش نباید به سر برد.

۱۹۳۷۴. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه کسی از شما مرد او را نگه ندارید و زود به خاکش بسپارید و بالای سرش، آغازِ سوره بقره خوانده شود و پایین پایش پایانِ سوره بقره.

۱۹۳۷۵. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه کسی در آغاز روز بمیرد، نیمروز را جز در گورش نباید بگذراند.

۱. کنز العمال: ۴۲۳۷۱.

۲. کنز العمال: ۴۲۳۷۵.

۳. کنز العمال: ۴۲۳۸۹.

۴. کنز العمال: ۴۲۳۹۰.

۵. الکافی: ۲/۱۳۸/۳.

۱۹۳۷۶. عنه علیه السلام: لَا تَدْفِنُوا مَوْتَاكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوْا.^۱

۱۹۳۷۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مردگان خود را شب دفن نکنید، مگر اینکه ناچار باشید.

۱۹۳۷۷. عنه علیه السلام: إِنْ أَرْحَمَ مَا يَكُونُ اللَّهُ بِالْعَبْدِ إِذَا وَضِعَ فِي حُفْرَتِهِ.^۲

۱۹۳۷۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بیشترین مهربانی خدا به بنده آن وقتی است که در گورش نهاده شود.

۱۹۳۷۸. الإمام علي علیه السلام: أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ نَدْفِنَ مَوْتَانَا وَسَطَ قَوْمٍ صَالِحِينَ؛ فَإِنَّ الْمَوْتَى يَتَأَذَّوْنَ بِجَارِ السَّوِّ كَمَا يَتَأَذَّى بِهِ الْأَحْيَاءُ.^۳

۱۹۳۷۸. امام علی علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد مردگانمان را میان مردمانی صالح به خاک بسپاریم؛ زیرا مردگان نیز همچون زندگان از همسایه بد رنج می‌برند.

۱۹۳۷۹. الإمام الرضا علیه السلام: إِنَّمَا أُمِرَ بِدَفْنِ الْمَيِّتِ لِئَلَّا يَظْهَرَ النَّاسُ عَلَى فُسَادِ جَسَدِهِ، وَقُبْحِ مَنَظَرِهِ، وَتَغْيِيرِ رَانَحَتِهِ، وَلَا يَتَأَذَّى الْأَحْيَاءُ بِرِيحِهِ وَمَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنَ الْآفَةِ وَالْفُسَادِ، وَلِيَكُونَ مَسْتَوْرًا عَنِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ، فَلَا يَشْمَتُ عَدُوُّهُ وَلَا يَحْزَنُ صَدِيقُهُ.^۴

۱۹۳۷۹. امام رضا علیه السلام: علت اینکه دستور داده شده است مرده را به خاک بسپارند، این است که مردم متلاشی شدن پیکر او و منظره زشت و تغییر بوی او را مشاهده نکنند و زندگان از بوی او و آفت و فساد که به پیکرش می‌رسد آزار نبینند و برای اینکه از چشم دوستان و دشمنان پنهان بماند و دشمنش شاد و دوستش اندوهگین نشود.

(انظر) وسائل الشيعة: ۲/ ۸۱۹ باب ۱.

۳۶۹۰

أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ

۱۹۳۸۰. الإمام علي علیه السلام: أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.^۵

۳۶۹۰

سخت‌تر از مرگ

۱۹۳۸۰. امام علی علیه السلام: سخت‌تر از مرگ، نیاز خواهی از نا اهل است.

۱. كنز العمال: ۴۲۳۸۵. ۲. كنز العمال: ۴۲۳۸۶.

۳. كنز العمال: ۴۲۹۱۶. ۴. وسائل الشيعة: ۲/ ۸۱۹/ ۱.

۵. غرر الحكم: ۳۲۱۳.

۱۹۳۸۱. عنه علیه السلام: أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ مَا يُتَمَنَّى
الْخَلَاصُ مِنْهُ بِالْمَوْتِ^۱.

۱۹۳۸۲. الإمام العسكري علیه السلام: خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ مَا إِذَا
فَقَدْتَهُ أَبْغَضْتَ الْحَيَاةَ، وَشَرُّ مِنَ الْمَوْتِ مَا
إِذَا نَزَلَ بِكَ أَحْبَبْتَ الْمَوْتَ^۲.

(انظر الموت: باب ۳۶۸۳).

۳۶۹۱

ما يَتَّبِعُ الْإِنْسَانَ بَعْدَ الْمَوْتِ

۱۹۳۸۳. رسول الله صلی الله علیه و آله: يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ: أَهْلُهُ
وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ؛
يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ^۳.

۱۹۳۸۴. عنه علیه السلام: إِنْ مِمَّا يَلْحَقُ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَمَلِهِ
وَحَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ عِلْمًا عَلَّمَهُ وَنَشَرَهُ،
وَوَلَدًا صَالِحًا تَرَكَهُ، أَوْ مَصْحَفًا وَرَّثَهُ، أَوْ
مَسْجِدًا بَنَاهُ، أَوْ بَيْتًا لِابْنِ السَّبِيلِ بَنَاهُ، أَوْ
نَهْرًا أَجْرَاهُ، أَوْ صَدَقَةً أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فِي
صِحَّتِهِ وَحَيَاتِهِ تَلَحُّقُهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ^۴.

۱۹۳۸۵. عنه علیه السلام: أَرْبَعَةٌ تَجْرِي عَلَيْهِمْ أَجُورُهُمْ بَعْدَ
الْمَوْتِ: رَجُلٌ مَاتَ مُرَابِطًا^۵ فِي سَبِيلِ اللَّهِ،

۱. غرر الحکم: ۳۳۶۶. ۲. تحف العقول: ۴۸۹.

۳. کنز العمال: ۴۲۷۶۱. ۴. الترغیب والترہیب: ۲۴/۹۹/۱.

۵. المُرَابِطَةُ: الْجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ وَالْخَيْلِ تَلْزِمُ الشَّغْرَ مِمَّا يَلِي
الْعَدُوَّ (المعجم الوسيط: ۳۲۳/۱).

۱۹۳۸۱. امام علی علیه السلام: سخت‌تر از مرگ، آن چیزی
است که برای رهایی از آن آرزوی مرگ
شود.

۱۹۳۸۲. امام عسکری علیه السلام: بهتر از زندگی، آن چیزی
است که هرگاه از دستش دهی از زندگی
بیزار شوی و از مرگ بدتر، آن چیزی است
که هرگاه گرفتارش شوی دوستدار مرگ
شوی.

۳۶۹۱

آنچه پس از مردن دنبال انسان می‌آید
۱۹۳۸۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه چیز از پی مرده
می‌رود: خانواده‌اش، مالش و
کردارش؛ دوتای آنها بر می‌گردند و یکی
می‌ماند: خانواده و مالش بر می‌گردند و
کردارش می‌ماند.

۱۹۳۸۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از اعمال و حسنات مؤمن
آنچه پس از مرگش [ثوابش] به او
می‌رسد، دانشی است که تعلیم دهد و
منتشر کند، یا فرزند صالحی که از خود
برجای گذارد، یا مصحفی که به ارث
گذارد، یا مسجدی که بسازد، یا خانه‌ای که
برای مسافران بسازد، یا نهري که حفر کند،
یا صدقه‌ای که در زمان تندرستی و حیات
از دارایی خود برقرار سازد [ثواب این‌ها]
بعد از مرگش به او می‌رسد.

۱۹۳۸۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: چهار کس اند که بعد از
مردن نیز همچنان اجر کارشان به آنها

وَرَجُلٌ عَلَّمَ عِلْمًا فَأَجْرُهُ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا
عَمِلَ بِهِ، وَرَجُلٌ أَجْرِي صَدَقَةٌ فَأَجْرُهَا لَهُ
مَا جَرَتْ، وَرَجُلٌ تَرَكَ وَلَدًا صَالِحًا يَدْعُو
لَهُ.^۱

۱۹۳۸۶. الإمام الصادق عليه السلام: سِتَّةٌ يَلْحَقَنَّ الْمُؤْمِنَ
بَعْدَ وَفَاتِهِ: وَلَدٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَمَصْحَفٌ
يُخْلَفُهُ، وَغَرَسٌ يَغْرِسُهُ، وَصَدَقَةٌ مَاءٍ
يُجْرِيهِ، وَقَلِيبٌ يَحْفِرُهُ، وَسُنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ
بَعْدِهِ.^۲

(انظر) عنوان ۵۵۱ «الوقف».

الصادق: باب ۲۱۸۹.

العمل: باب ۲۸۹۲.

كتاب الأعمال: باب ۲۹۱۶.

القبر: باب ۳۲۱۴.

السنة: باب ۱۸۹۶، ۱۸۹۷.

می‌رسد: مردی که در حال مرز داری
(جهاد) در راه خدا بمیرد، و مردی که
دانشی را آموزش دهد تا زمانی که به آن
دانش عمل شود اجرش به او می‌رسد، و
مردی که صدقه‌ای برقرار سازد، تا زمانی
که آن صدقه برجاو مستمر است اجرش به
او می‌رسد، و مردی که فرزند صالحی به
یادگار گذارد و آن فرزند برایش دعا کند.

۱۹۳۸۶. امام صادق عليه السلام: شش چیز است که [ثواب

آنها] بعد از وفات مؤمن به او می‌رسد:
فرزندی که برایش آمرزش طلبد،
مصحفی که از خود بر جای گذارد، نهالی
که بکارد، صدقه‌آبی [مانند نهر و قنات] که
جاری سازد، چاهی که حفر کند و سستی
(کردار نیکی) که بعد از او به کار بسته شود.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. الترغیب والترهیب: ۷/۱۱۹/۱.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه: ۵۵۵/۱۸۵/۱.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



الْمَالُ

داراني



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣٥/٧٣ باب ١٢٣ وحب المال.

انظر:

عنوان ٣١ والبخل، ١٠٦ والحرص، ١٥٤ والخمس، ١٨٦ والرزق، ٢٩٣ والصدقة، ٤٢٢ والفقير.

٣٩٧ والغنى، ٥١٩ والإنفاق، ٢٠٣ والزكاة، ٤٤٩ والقناعة، ٤٠٤ والفتنة.

العلم: باب ٢٧٨٨، ٢٨٠٢، معرفة الله: باب ٢٦١٣، الغنى: باب ٣٠٧٢، العزة: باب ٢٦٦٢، الشركة: باب ١٩٨٠.

الحلال: باب ٩٣٨، الزواج: باب ١٦٤١، الموت: باب ٣٦٩١، الإمام المهدي عليه السلام: باب ٢٦٢.

۳۶۹۲

المال مادة الشهوات

الكتاب:

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا»^۱.

الحديث:

۱۹۳۸۷. رسول الله ﷺ: لِكُلِّ أُمَّةٍ عِجْلٌ يَعْبُدُونَهُ،

وَعِجْلُ أُمَّتِي الدَّنَائِرُ وَالذَّرَاهِمُ.^۲

۱۹۳۸۸. عنه ﷺ: إِنَّ الدِّينَارَ وَالذَّرْهَمَ أَهْلَكَمَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَهُمَا مُهْلِكََاكُمْ.^۳

۱۹۳۸۹. الترغيب والترهيب عن ابن مسعود - أنه كَانَ يُعْطِي النَّاسَ عَطَاءَهُمْ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ، ثُمَّ قَالَ -: خُذْهَا؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الدِّينَارُ وَالذَّرْهَمُ، وَهُمَا مُهْلِكََاكُمْ.^۴

۱. الكهف: ۴۶.

۲. الفردوس: ۵۰/۱۹/۳۳۸/۳.

۳. الكافي: ۶/۳۱۶/۲.

۴. الترغيب والترهيب: ۶۹/۱۸۲/۴.

۳۶۹۲

دارایی، خاستگاه خواهش‌هاست

قرآن:

«دارایی و فرزندان زیور زندگی دنیايند و نيکي‌هاي ماندگار، نزد پروردگار ت بهتر و مایه امیدواری بیشتری است».

حديث:

۱۹۳۸۷. پیامبر خدا ﷺ: هر امتی گوساله‌ای [چون

گوساله سامری] دارد که آن را می پرستند و

گوساله این امت دینارها و درهم‌ها هستند.

۱۹۳۸۸. پیامبر خدا ﷺ: دینار و درهم، کسانی را که

پیش از شما بودند نابود کرد و این دو نابود

کننده شماست.

۱۹۳۸۹. الترغيب والترهيب: وقتی ابن مسعود در

حال پرداخت عطای مردم بود مردی آمد و

او هزار درهم به آن مرد بخشید. سپس

گفت: بگیرش؛ زیرا از رسول خدا ﷺ

شنیدم که می فرمود: جز این نیست که

پیشینیان شما را درهم و دینار هلاک کرد و

این دو هلاک کننده شماست.

۱۹۳۹۰. الإمام علي عليه السلام: المالُ مادةُ الشهواتِ ۱.
۱۹۳۹۱. عنه عليه السلام: المالُ نهبُ الحوادثِ ۲.
۱۹۳۹۲. عنه عليه السلام: المالُ يُقَوِّي الآمالَ ۳.
۱۹۳۹۳. عنه عليه السلام: المالُ سلوةُ الوارثِ ۴.
۱۹۳۹۴. عنه عليه السلام: المالُ للفتنِ سببٌ، وللحوادثِ سلبٌ ۵.
۱۹۳۹۵. عنه عليه السلام: المالُ داعيةُ التعبِ، ومطيةُ النَّصبِ ۶.
۱۹۳۹۶. عنه عليه السلام: المالُ يُكرِّمُ صاحِبَهُ في الدنيا، ويُهينُهُ عندَ اللَّهِ سبحانه ۷.
۱۹۳۹۷. عنه عليه السلام: المالُ يرفعُ صاحِبَهُ في الدنيا، ويضعُهُ في الآخرةِ ۸.
۱۹۳۹۸. عنه عليه السلام: المالُ وبالٍ على صاحِبِهِ إلا ما قَدَّمَ مِنْهُ ۹.
۱۹۳۹۹. عنه عليه السلام: المالُ فِتْنَةُ النَّفْسِ وَنَهْبُ الرِّزَايَا ۱۰.
۱۹۴۰۰. عنه عليه السلام: أنا يَعُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ
۱۹۳۹۰. امام علي عليه السلام: مال مایه شهوت هاست.
۱۹۳۹۱. امام علي عليه السلام: دارایی، تاراج حادثه هاست.
۱۹۳۹۲. امام علي عليه السلام: مال، آرزوها را تقویت می کند.
۱۹۳۹۳. امام علي عليه السلام: دارایی، مایه آرامش و خوشی وارث است.
۱۹۳۹۴. امام علي عليه السلام: مال، سبب فتنه هاست و تاراج حادثه هاست.
۱۹۳۹۵. امام علي عليه السلام: دارایی، باعث مشقت است و مزکب رنج.
۱۹۳۹۶. امام علي عليه السلام: مال، صاحبش را در دنیا گرامی می سازد و نزد خدای سبحان او را خوار می کند.
۱۹۳۹۷. امام علي عليه السلام: دارایی، صاحب خود را در دنیا بالا می برد و در آخرت پایینش می آورد.
۱۹۳۹۸. امام علي عليه السلام: مال، برای صاحب خود وبال است، مگر آنچه که [برای آخرتش] پیش فرستد.
۱۹۳۹۹. امام علي عليه السلام: دارایی، [باعث] فتنه نفس است و تاراج پیشامدهاست.
۱۹۴۰۰. امام علي عليه السلام: من، سرور مؤمنانم و مال،
۱. نهج البلاغة: الحکمة ۵۸. ۲. غرر الحکم: ۳۷۷.
۳. غرر الحکم: ۵۷۷. ۴. غرر الحکم: ۳۷۸.
۵. غرر الحکم: ۱۴۴۸. ۶. غرر الحکم: ۱۴۴۹.
۷. غرر الحکم: ۱۸۳۶. ۸. غرر الحکم: ۱۸۸۵.
۹. غرر الحکم: ۱۹۵۷. ۱۰. غرر الحکم: ۱۹۸۸.

يَعْسُوبُ الظَّلْمَةَ، وَالْمَالُ لَا يَرُوسُ إِلَّا مَا
يُرَاسُ بِهِ.^۱

سرور ستمگران، مال، ریاست نمی‌کند
بلکه به وسیله آن ریاست می‌شود.

۱۹۲۰۱. عنه: أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ
يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ.^۲

۱۹۲۰۱. امام علی: من، سرور مؤمنانم و دارایی،
سرور نابکاران.

۱۹۲۰۲. عنه: إِنَّ مَالَكَ لِحَامِدِكَ فِي حَيَاتِكَ،
وَلِذِمَّتِكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ.^۳

۱۹۲۰۲. امام علی: دارایی تو در زمان حیاتت
ستاینده توست و پس از مرگت نکوهنده
تو.

۱۹۲۰۳. عنه: صَاحِبُ الْمَالِ مَتَعُوبٌ.^۴

۱۹۲۰۳. امام علی: مالدار، در رنج و تعب است.

۱۹۲۰۴. عنه: الْقُنْيَةُ يَنْبِوَعُ الْأَحْزَانِ.^۵

۱۹۲۰۴. امام علی: ثروت و دارایی، سرچشمه
اندوههاست.

۱۹۲۰۵. عنه: بِقَدْرِ الْقُنْيَةِ يَتَضَاعَفُ الْحُزْنُ
وَالْغَمُومُ.^۶

۱۹۲۰۵. امام علی: به اندازه دارایی، غم و
اندوه‌ها دو چندان می‌شود.



مرکز تحقیق و تالیف کتب اسلامی

۳۶۹۳

الْمَالُ مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ

۳۶۹۳

مال، دام ابلیس است

الکتاب:

قرآن:

«وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ
بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ
وَعَدْتُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا».^۷

و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده. و شیطان جز
فریب به آنها وعده نمی‌دهد».

الحديث:

۱۹۲۰۶. رسول الله: قَالَ الشَّيْطَانُ لَعْنَةُ اللَّهِ: لَنْ

حديث:

۱۹۲۰۶. پیامبر خدا: شیطان، که خدایش لعنت
کناد، گفت: شخص دارا در یکی از سه

۱. معانی الأخبار: ۱/۳۱۴. ۲. نهج البلاغة: الحکمة ۳۱۶.
۳. غرر الحکم: ۳۴۶۵. ۴. غرر الحکم: ۵۸۳۰.
۵. غرر الحکم: ۳۹۵. ۶. غرر الحکم: ۴۲۷۸.
۷. الإسراء: ۶۴.

مورد از چنگ من نخواهد رست و صبح و شب با این سه پیش او می‌روم: به دست آوردن مال از راه غیر حلال، خرج کردن نابجای آن، و این که مال را محبوب او می‌گردانم و در نتیجه، حق و حقوق آن را نمی‌پردازد.

۱۹۳۰۷. امام صادق علیه السلام: شیطان آدمی را همه جا می‌گرداند و چون خسته‌اش کرد، در بزن‌گاه دارایی برایش کمین می‌کند و گردنش را می‌گیرد.

۱۹۳۰۸. امام صادق علیه السلام: ابلیس، که خدایش لعنت کند، می‌گوید: هر چیزی مرا در به دام انداختن فرزند آدم خسته و درمانده کند، یکی از سه چیز هرگز مرا درباره او به رنج نخواهد افکند: به دست آوردن مال از راه غیر حلال، یا نپرداختن حق و حقوق آن، یا مصرف نابجای آن.

۱۹۳۰۹. الأُمالی للصّدوق - به نقل از ابن عباس -: نخستین درهم و دیناری که در روی زمین ضرب شد، ابلیس به آن دو نگریست. چون آن دو سکه را واری کرد، برداشت و بر دیده‌اش نهاد و سپس به سینه‌اش چسباند و آن گاه [از شادی] فریادی زد و دوباره آن دو را به سینه‌اش چسباند و گفت: شما نور چشم و میوه دل من هستید. اگر فرزندان آدم شما را دوست داشته باشند، دیگر مرا باکی نیست که هیچ بتی نپرستند. همین مرا بس است که آدمیان شما را دوست داشته باشند.

يَسْلَمَ مِنِّي صَاحِبُ الْمَالِ مِنْ إِحْدَى ثَلَاثٍ أَغْدُو عَلَيْهِ بَهْنٌ وَأَرْوَحُ: أَخْذُهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، وَإِنْفَاقُهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ، وَأَحْبَبُّهُ إِلَيْهِ فَيَمْنَعُهُ مِنْ حَقِّهِ.^۱

۱۹۳۰۷. الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ الشَّيْطَانَ يُدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا أَعْيَاهُ جَثَمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ.^۲

۱۹۳۰۸. عنه علیه السلام: يَقُولُ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ: مَا أَعْيَانِي فِي ابْنِ آدَمَ فَلَنْ يُعِينَنِي مِنْهُ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثٍ: أَخْذُ مَالٍ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، أَوْ مَنَعُهُ مِنْ حَقِّهِ، أَوْ وَضَعُهُ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ.^۳

۱۹۳۰۹. الأُمالي للصّدوق عن ابن عباس: إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ نَظَرَ إِلَيْهِمَا إِبْلِيسُ، فَلَمَّا عَايَنَهُمَا أَخَذَهُمَا فَوَضَعَهُمَا عَلَى عَيْنَيْهِ، ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ صَرَخَ صَرْخَةً، ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: أَنْتُمَا قُرَّةُ عَيْنِي وَتَمَرَةُ فُؤَادِي، مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُّوكُمَا أَنْ لَا يَعْبُدُوا وَتَنَا، وَحَسْبِي مِنْ بَنِي آدَمَ أَنْ يُحِبُّوكُمَا.^۴

(انظر) عنوان ۲۶۸ «الشيطان».

۱. الترهيب والترهيب: ۶۸/۱۸۲/۴.

۲. الكافي: ۴/۳۱۵/۲. ۳. الخصال: ۱۴۱/۱۳۲.

۴. الأُمالي للصّدوق: ۲۹۶/۲۶۹.

۳۶۹۳

آثار حُبِّ المال

الکتاب:

﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۱

الحديث:

۱۹۳۱۰. عیسیٰ علیه السلام: لَا تَنْظُرُوا إِلَى أَمْوَالِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّ بَرِيقَ أَمْوَالِهِمْ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكُمْ.^۲

۱۹۳۱۱. رسول الله صلی الله علیه و آله: بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ إِذْ قَامَ أَعْرَابِيٌّ فِيهِ جَفَاءٌ فَقَالَ: أَكَلْتَنَا الضَّبْعُ! - غَيْرُ ذَلِكَ أَخَوْفُ عَلَيْكُمْ حِينَ تُصَبُّ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا صَبَابًا.^۳

۱۹۳۱۲. الإمام علي علیه السلام: حُبُّ الْمَالِ سَبَبُ الْفِتَنِ.^۴

۱۹۳۱۳. عنه علیه السلام: حُبُّ الْمَالِ يُفْسِدُ الْمَالَ.^۵

۱۹۳۱۴. عنه علیه السلام: الْمَالُ يُفْسِدُ الْمَالَ، وَيُوسِّعُ الْآمَالَ.^۶

۱۹۳۱۵. عنه علیه السلام: حُبُّ الْمَالِ يُقَوِّي الْآمَالَ، وَيُفْسِدُ الْأَعْمَالَ.^۷

۱. الفجر: ۲۰. ۲. المحجة البيضاء: ۳۲۸/۷.

۳. الترغيب والترهيب: ۷۳/۱۸۳/۴.

۴. غرر الحكم: ۴۸۷۱. ۵. غرر الحكم: ۴۸۷۴.

۶. غرر الحكم: ۱۴۲۷. ۷. غرر الحكم: ۴۸۷۵.

۳۶۹۳

پیامدهای مال دوستی

قرآن:

«و مال را دوست می دارید، دوست داشتنی بسیار».

حدیث:

۱۹۳۱۰. عیسیٰ علیه السلام: به دارایی های دنیا پرستان منگرید؛ زیرا درخشش اموال آنان نور ایمان شما را می برد.

۱۹۳۱۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - زمانی که نشسته بود و بیابان نشین نافر هیخته ای برخاست و گفت: قحطی ما را نابود کرد! - فرمود: از خطر دیگری بر شما می ترسم و آن هنگامی است که دنیا به طرف شما سرازیر شود!

۱۹۳۱۲. امام علی علیه السلام: مال دوستی، سبب فتنه هاست.
۱۹۳۱۳. امام علی علیه السلام: مال دوستی، آینده را تباه می کند.

۱۹۳۱۴. امام علی علیه السلام: مال، آینده را تباه می کند و آرزوها را گسترش می دهد.

۱۹۳۱۵. امام علی علیه السلام: مال دوستی، آرزوها را تقویت می کند و اعمال را تباه می سازد.

۱۹۳۱۶. عنه علیه السلام: حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ الدِّينَ، وَيُفْسِدُ الْيَقِينَ.^۱

۱۹۳۱۶. امام علی علیه السلام: مال دوستی، دین را سست و یقین را تباه می‌کند.

۱۹۳۱۷. عنه علیه السلام: - فِي صِفَةِ عَيْسَى علیه السلام -: وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ (يَحْزَنُهُ)، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ.^۲

۱۹۳۱۷. امام علی علیه السلام: در - وصف عیسی علیه السلام - فرمود: نه همسری داشت که مایه دردسر و گرفتاری او باشد و نه فرزندی که سبب غم و ناراحتی او گردد و نه مال و ثروتی که او را سرگرم خود سازد [و از خدا و آخرت غافل گرداند].

۱۹۳۱۸. عنه علیه السلام: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سَبْحَانَهُ عَبْدًا بَغَضَ إِلَيْهِ الْمَالَ وَقَصَّرَ مِنْهُ الْأَمَالَ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ شَرٍّ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَالَ وَبَسَطَ مِنْهُ الْأَمَالَ.^۳

۱۹۳۱۸. امام علی علیه السلام: هرگاه خداوند سبحان بنده‌ای را دوست بدارد، مال و ثروت را منفور او گرداند و آرزوهایش را کوتاه سازد. هرگاه خداوند بدبنده‌ای را بخواهد، مال و ثروت را محبوب او گرداند و آرزوهایش را بگستراند.

(انظر السُّكْر: باب ۱۸۲۹).

۳۶۹۵

المال الحلال

الكتاب:

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».^۴

الحديث:

۱۹۳۱۹. رسول الله صلی الله علیه و آله: مِنَ الْمُرُوءَةِ اسْتِصْلَاحُ الْمَالِ.^۵

۳۶۹۵

مال حلال

قرآن:

«بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند. [این کار] حقّی است بر پرهیزگاران».

حدیث:

۱۹۳۱۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از مردانگی است، بهسازی و رشد دادن مال.

۱. غرر الحکم: ۴۸۷۶. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۰.

۳. غرر الحکم: ۴۱۱۰ و ۴۱۱۱.

۴. البقرة: ۱۸۰.

۵. کتاب من لا یحضره الفقیه: ۳/۱۶۶/۳۶۱۶.

۱۹۲۲۰. عنه علیه السلام: نِعَمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ^۱.

۱۹۲۲۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: چه نیکوست مال شایسته برای مرد شایسته.

۱۹۲۲۱. عنه علیه السلام: سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فِسْقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ، وَأَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ^۲.

۱۹۲۲۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دشنام دادن به مؤمن گناه است و جنگیدن با او کفر و خوردن گوشتش (غیبت کردن از وی) نافرمانی خدا و حرمت مالش، چون حرمت خون اوست.

۱۹۲۲۲. الإمام علي علیه السلام: لَمْ يَكْتَسِبْ مَالاً مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ^۳.

۱۹۲۲۲. امام علی علیه السلام: کسی که مالش را بهبود نبخشد، مالی به دست نیاورده است.

۱۹۲۲۳. عنه علیه السلام: الْغِنَى يُسَوِّدُ غَيْرَ السَّيِّدِ، الْمَالُ يَقْوِي غَيْرَ الْأَيِّدِ^۴.

۱۹۲۲۳. امام علی علیه السلام: توانگری، ناآقا را آقا می کند. دارایی بی پشتیبان را نیرومند می سازد.

۱۹۲۲۴. عنه علیه السلام: الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَأَ صَاحِبِهَا صَوَاباً، وَصَوَابَ ضِدِّهِ خَطَأً^۵.

۱۹۲۲۴. امام علی علیه السلام: ثروت، خطای صاحبش را درست می نمایاند و درستی (حقانیت) دشمن او را نادرست جلوه می دهد.

۱۹۲۲۵. عنه علیه السلام: الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ^۶.

۱۹۲۲۵. امام علی علیه السلام: توانگری، در غربت وطن است و ناداری در وطن غربت.

۱۹۲۲۶. الإمام زين العابدين علیه السلام: إِسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ^۷.

۱۹۲۲۶. امام زین العابدین علیه السلام: بهره برداری از مال (به کار انداختن سرمایه) کمال مردانگی است.

۱۹۲۲۷. الإمام الصادق علیه السلام: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنَ الْحَلَالِ؛ فَيَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ^۸.

۱۹۲۲۷. امام صادق علیه السلام: خیری نیست در کسی که دوست نداشته باشد از راه حلال مال به دست آورد، تا به وسیله آن آبرویش را حفظ کند و بدهکاریش را بپردازد.

۱. تنبيه الخواطر: ۱/۱۵۸.

۲. کتاب من لا يحضره الفقيه: ۳/۵۶۹/۲۹۴۶.

۳. غرر الحکم: ۷۵۴۳. ۴. غرر الحکم: ۴۶۰ و ۴۶۱.

۵. غرر الحکم: ۱۸۰۶. ۶. نهج البلاغة: الحکمة: ۵۶.

۷. الکافي: ۱/۱۲/۲۰. ۸. ثواب الأعمال: ۱/۲۱۵.

۱۹۴۲۸ . عنه علیه السلام: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ، يَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَيَصِلُ بِهِ رَحْمَةً.^۱

۱۹۴۲۹ . عنه علیه السلام: عَلَيْكَ بِإِصْلَاحِ الْمَالِ؛ فَإِنْ فِيهِ مَنَبْهَةٌ^۲ لِلْكَرِيمِ وَاسْتِغْنَاءٌ عَنِ اللَّئِيمِ.^۳

۱۹۴۳۰ . عنه علیه السلام: نِعَمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.^۴

(انظر) الشهادة في سبيل الله: باب ۲۰۹۷.

۱۹۴۲۸ . امام صادق علیه السلام: در کسی که دوست نداشته باشد از راه حلال مال به دست آورد، تا به وسیله آن آبرویش را نگه دارد و بدهکاریش را بپردازد و صله رحم به جا آورد خیری نیست.

۱۹۴۲۹ . امام صادق علیه السلام: به بهره‌برداری از مال پرداز؛ زیرا که این کار مایه سربلندی بزرگوار و سبب بی‌نیاز شدن از فرومایه است.

۱۹۴۳۰ . امام صادق علیه السلام: چه نیکو یاوری است دنیا برای آخرت.

۳۶۹۶

كَثْرَةُ الْمَالِ

الكتاب:

«أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ».^۵

«وَنَزَلَ لِكُلِّ فُتْرَةٍ لُفْرَةٌ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ».^۶

«ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَيْنَ شُهُودًا».^۷

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

۱ . الکافی: ۵/۷۲/۵.

۲ . منبهة: أي مشرفة ومعللة، من النباهة يقال: نَبِهَ يَنْبِهُ إِذَا صَارَ نَبِيهاً شريفاً. (النهاية: ۱۱/۵).

۳ . الکافی: ۵/۸۸/۶.

۴ . الکافی: ۵/۸۷۲/۸.

۵ . التكاثر: ۱ و ۲.

۶ . الهمة: ۱-۳.

۷ . المذثر: ۱۱-۱۳.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۳۶۹۶

ثروت زیاد

قرآن:

«تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت. تا کارتان (پایتان) به گورستان رسید».

«وای بر هر بدگوی عیبجویی. که مالی گرد آوزد و بر شمردش. پندارد که مالش او را جاوید کرده».

«مرا یا آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار. و دارایی بسیار به او بخشیدم. و پسرانی آماده [به خدمت دادم].»

«و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از

سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱.

(انظر) القصص: ۷۶، ۸۲، الماعراج: ۱۸، الكهف: ۳۴،

الحديد: ۲۰، التوبة: ۶۹، يونس: ۸۸، صبا: ۳۵.

الحديث:

۱۹۳۳۱. رسول الله ﷺ: مَا قَرَّبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَا كَثُرَ مَالُهُ إِلَّا أَشْتَدَّ حِسَابُهُ، وَلَا كَثُرَ تَبَعُهُ إِلَّا كَثُرَ شَيْاطِينُهُ^۲.

۱۹۳۳۲. عنه ﷺ - لَمَّا مَشَى بِالْمَدِينَةِ مَعَ أَبِي ذَرٍّ فَاسْتَقْبَلَهُ أَحَدٌ - : مَا يَسْرُنِي أَنْ عِنْدِي مِثْلَ أَحَدٍ هَذَا ذَهَبًا تَمْضِي عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ إِلَّا شَيْءٌ أَرْضُهُ لِذَيْنِ، إِلَّا أَنْ أَقُولَ فِي عِبَادِ اللَّهِ: هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا، عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَعَنْ خَلْفِهِ. إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمْ الْأَقْلَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ قَالَ: هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا، عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَقَلِيلٌ مَا هُمْ^۳.

۱۹۳۳۳. عنه ﷺ: مَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ الْفَقْرَ، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ التَّكَاثُرَ^۴.

۱۹۳۳۴. التوحيد عن أبي ذرٍّ: خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْشِي وَحْدَهُ

عذایی دردناک خبر ده.

حدیث:

۱۹۳۳۱. پیامبر خدا ﷺ: هیچ بنده‌ای به سلطانی نزدیک نشد مگر اینکه از خدای متعال دور گشت، و مال و ثروتش زیاد نشد مگر اینکه حسابش سخت گردید، و پیروانش بسیار نشدند مگر اینکه شیطان‌هایش زیاد شدند.

۱۹۳۳۲. پیامبر خدا ﷺ - وقتی که با ابوذر در مدینه می‌رفتند و به کوه آمد رسیدند - فرمود: خوش ندارم که به اندازه این احد طلا داشته باشم و سه شب بگذرد و دیناری از آن نزد من باقی بماند، جز چیزی که برای پرداخت وامی نگه دارم، مگر اینکه از راست و چپ و پشت سر به بندگان خدا بذل و بخشش کنم. ثروتمندان در روز قیامت تهیدستند، مگر کسی که از راست و چپ و پشت سر خود بذل و بخشش کند و کارهای خیر انجام دهد و اینان اندکند.

۱۹۳۳۳. پیامبر خدا ﷺ: من از فقر بر شما نمی‌ترسم. بلکه از فزون‌خواهی و تفاخر به زیاد داشتن برای شما نگرانم.

۱۹۳۳۴. التوحيد - به نقل از ابوذر -: شبی از شب‌ها بیرون آمدم. ناگاه رسول خدا ﷺ را دیدم که تنها می‌رود و هیچ کس با او

۱. التوبة: ۳۴. ۲. النوادر للراوندي: ۲۰/۸۹.

۳. الترغيب والترهيب: ۷۵/۱۸۴/۴.

۴. كنز العمال: ۶۱۳۹.

وَلَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَهُ أَحَدٌ.

قَالَ: فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ، فَالْتَفَتَ فَرَأَنِي فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قُلْتُ: أَبُو ذَرٍّ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، تَعَالَ، فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً، فَقَالَ: إِنَّ الْمُكْثَرِينَ هُمُ الْأَقْلَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا فَتَفَحَّ مِنْهُ بَيْمِينُهُ وَشِمَالُهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَوَرَاءَهُ وَعَمِلَ فِيهِ خَيْرًا.

قَالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً، فَقَالَ لِي: اجْلِسْ هَاهُنَا، وَأَجْلَسْنِي فِي قَاعِ حَوَلَةِ حِجَارَةٍ فَقَالَ لِي: اجْلِسْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ. قَالَ: فَاَنْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لَمْ أَرَهُ وَتَوَارَى عَنِّي.^۱

۱۹۳۳۵. الإمام علي عليه السلام: كَثْرَةُ الْمَالِ تُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَتُنْشِئُ الذُّنُوبَ.^۲

۱۹۳۳۶. عنه عليه السلام: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَأَنْ يَعْظُمَ جِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ.^۳

نیست. فکر کردم خوش ندارد کسی همراهش باشد.

ابوذر می‌گوید: من در نور ماه به راه افتادم. پیامبر برگشت و مرا دید. فرمود: کیستی؟ عرض کردم: ابوذر، فدایت شوم. فرمود: ابوذر! بیا. من لحظاتی با حضرت راه رفتم؛ پس، فرمود: ثروتمندان در روز قیامت تهیدستند، مگر کسی که خداوند مالی به او دهد و او از راست و چپ و از پس و پیشش آن را بخشش کند و با آن کار خیری انجام دهد.

ابوذر می‌گوید: باز هم چند لحظه‌ای با آن حضرت رفتم. آنگاه به من فرمود: همین جا بنشین و مرا در گودی‌ای که اطرافش سنگ بود نشانید و فرمود: بنشین تا برگردم. ابوذر می‌گوید: پیامبر در ریگزار به راه افتاد و رفت تا جایی که دیگر او را ندیدم و از نظرم ناپدید شد.

۱۹۳۳۵. امام علی علیه السلام: فراوانی مال و ثروت، دل‌ها را تباه می‌کند و گناهان را پدید می‌آورد.

۱۹۳۳۶. امام علی علیه السلام: خیر (برکت) آن نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانش افزون شود و بردباریت بسیار گردد و اینکه به عبادت پروردگارت بر مردم مباهات کنی.^۱

۱. مباهات، نبرد کردن کسی را در حسن و خوبی (لغتنامه دهخدا).

۱. التوحید: ۹/۴۰۹. ۲. غرر الحکم: ۷۱۰۹.

۳. نهج البلاغة: الحکمة ۹۴.

۱۹۲۳۷. عنه علیه السلام: تَكْثُرُكَ بِمَا لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ مِنْ أَعْظَمِ الْجَهْلِ^۱.

۱۹۲۳۸. عنه علیه السلام: فَلَا يَغُرُّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِثْلَ جَمْعِ الْمَالِ، وَحَذِرَ الْإِقْلَالَ، وَأَمِنَ الْعَوَاقِبَ - طُولَ أَمَلٍ وَاسْتِبْعَادَ أَجَلٍ - كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزَعَجَهُ عَنْ وَطَنِهِ ... أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً، وَيَبْنُونَ مَشِيداً، وَيَجْمَعُونَ كَثِيراً؛ كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُوراً، وَمَا جَمَعُوا بُوراً، وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ؟^۲

۱۹۲۳۹. الإمام الباقر علیه السلام: أَتَى أَبَا ذَرٍّ رَجُلٌ فَبَشَّرَهُ بِغَنَمٍ لَهُ قَدْ وَلَدَتْ، فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَبَشِّرْ فَقَدْ وَلَدَتْ غَنَمُكَ وَكَثُرَتْ! فَقَالَ: مَا يَسُرُّنِي كَثَرَتُهَا فَمَا أَحِبُّ ذَلِكَ! فَمَا قَلَّ وَكَفَى أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا كَثُرَ وَالْهَى^۳.

۱۹۲۴۰. عنه علیه السلام: - لَمَّا سُئِلَ عَنِ الدَّانِيَةِ وَالذَّارِهِمِ وَمَا عَلَى النَّاسِ فِيهَا -: هِيَ خَوَاتِيمُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، جَعَلَهَا اللَّهُ مَصْلَحَةً لِخَلْقِهِ وَبِهَا

۱۹۲۳۷. امام علی علیه السلام: افزودن بر چیزی (تفاخر به زیاد داشتن چیزی) که نه آن برای تو می ماند و نه تو برایش می مانی، از بزرگترین نادانی است.

۱۹۲۳۸. امام علی علیه السلام: انبوهی مردم تو را نفریبند و از خویشان غافل نسازد، در حالی که دیده ای پیش از تو کسانی بودند که، بر اثر آرزوی دراز و دور دیدن مرگ، مال و ثروت گرد آوردند و از نادارای پرهیز کردند و از عواقب [آن] خود را ایمن پنداشتند. چگونه مرگ بر آنان فرود آمد و ایشان را از وطنشان بیرون راند... آیا ندیدید کسانی را که آرزوی دراز داشتند و ساختمان های استواری ساختند و مال فراوان گرد آوردند، چگونه گورها، خانه های آنان شد و آنچه گرد آورده بودند تباه گردید و اموالشان نصیب میراث خواران شد و زنانشان از آن دیگران شدند!

۱۹۲۳۹. امام باقر علیه السلام: مردی نزد ابوذر آمد و به او بشارت داد که گوسفندانش زاییده اند و گفت: ای ابوذر! مرده که گوسفندانت زاییدند و زیاد شدند! ابوذر گفت: زیاد بودن آنها مرا خوشحال نمی کند. چون آن را دوست ندارم! مالی را که کم باشد اما بسنده، بیشتر دوست دارم از مالی که زیاد باشد اما [از یاد خدا] غافل سازد.

۱۹۲۴۰. امام باقر علیه السلام: در پاسخ به سؤال از درهم ها و دینارها و وظیفه مردم نسبت به آنها - فرمود: این ها خاتم های خدا در زمین اویند. خداوند آنها را برای مصلحت

۱. غرر الحکم: ۴۵۷۶. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۲.

۳. بحار الأنوار: ۵۷/۱۰۲/۷۴.

تَسْتَقِيمُ شُؤْنُهُمْ وَمَطَالِبُهُمْ، فَمَنْ أَكْثَرَ لَهُ مِنْهَا فَقَامَ بِحَقِّ اللَّهِ تَعَالَى فِيهَا وَأَدَّى زَكَاتَهَا فَذَاكَ الَّذِي طَابَتْ وَخَلَصَتْ لَهُ، وَمَنْ أَكْثَرَ لَهُ مِنْهَا فَبَخِلَ بِهَا وَلَمْ يُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ فِيهَا وَاتَّخَذَ مِنْهَا الْآتِيَةَ فَذَاكَ الَّذِي حَقَّ عَلَيْهِ وَعَيْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿يَوْمَ يُخْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۱ ۲.

۱۹۳۲۱. الإمام الصادق عليه السلام: مَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَبْدًا ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَهُوَ يُرِيدُ بِهِ خَيْرًا. مَا جَمَعَ رَجُلٌ قَطُّ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ مِنْ جِلٍّ، وَقَدْ يَجْمَعُهَا لِأَقْوَامٍ، إِذَا أُعْطِيَ الْقُوتَ وَرَزَقَ الْعَمَلَ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ.^۳

۱۹۳۲۲. عنه عليه السلام: مَا كَثَرَ مَالُ رَجُلٍ قَطُّ إِلَّا عَظُمَتِ الْحُجَّةُ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ، فَإِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ تَدْفَعُوهَا عَنْ أَنْفُسِكُمْ فَافْعَلُوا، فَقِيلَ: بَمَاذَا؟ قَالَ: بِقَضَاءِ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ.^۴

۱۹۳۲۳. عنه عليه السلام: فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ

(تمشیت امور) آفریدگانش قرار داده است و با این درهم و دینارهاست که امور و کسب و کار آنها رو به راه می شود. پس، کسی که درهم و دینار زیادی داشته باشد و حق و حقوق خدای متعال را در آنها بگذارد و زکاتش را بپردازد، این درهم ها و دینارها برای او گوارا و پاکیزه است و هر که درهم و دینار زیادی جمع کند و بخل ورزد و حق و حقوقی را که خداوند در آنها دارد نپردازد و از آنها ظرف و ظروف بسازد، آن تهدیدی که خداوند عز و جل در کتاب خود کرده سزاوار اوست. خداوند می فرماید: «روزی که آن [گنجینه] ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلوی پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند]: این است آنچه برای خود اندوختید. پس، کیفر آنچه را می اندوختید بچشید».

۱۹۳۲۱. امام صادق عليه السلام: خداوند به هیچ بندهای سی هزار [درهم] نداد که برایش خیری بخواهد. هیچ مردی هرگز از راه حلال ده هزار درهم گرد نیاورد. گاه آن را برای عده ای فراهم می آورد. هرگاه کسی خوراک روزانه اش داده شود و عمل، روزیش گردد، بی گمان خداوند دنیا و آخرت را برای او فراهم آورده است.

۱۹۳۲۲. امام صادق عليه السلام: هیچ گاه ثروت مردی زیاد نشد، مگر اینکه حجت خدای متعال بر او بزرگ شد. پس، اگر می توانید این حجت را از خود دور کنید، این کار را بکنید. عرض شد: با چه چیز؟ فرمود: با برآوردن نیازهای برادران خود از اموالتان.

۱۹۳۲۳. امام صادق عليه السلام: از نجواهای خداوند متعال

۱. التوبة: ۳۵. ۲. الأمالي للطوسي: ۱۱۴۴/۵۲۰.

۳. تهذيب الأحكام: ۹۰۷/۳۲۸/۶.

۴. الأمالي للطوسي: ۶۰۰/۳۰۲.

موسیٰ علیه السلام : ... لا تَغْبِطُ أَحَدًا بِكَثْرَةِ الْمَالِ ؛
فَإِنَّ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ تَكْثُرُ الذُّنُوبُ لِوَاجِبِ
الْحُقُوقِ ^۱.

۱۹۳۳۳ . عنه علیه السلام : طَلَبْتُ فَرَاغَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهُ فِي
قَلَّةِ الْمَالِ ^۲.

۱۹۳۳۵ . الإمام الرضا علیه السلام : لا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا
بِخِصَالٍ خَمْسٍ : بِبُخْلِ شَدِيدٍ ، وَأَمَلٍ
طَوِيلٍ ، وَجِرْصٍ غَالِبٍ ، وَقَطِيعَةِ الرَّجَمِ ،
وإِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ ^۳.

كلام في معنى الكنز:

قال العلامة الطباطبائي:

«لا ريب أن المجتمع الذي أوجدته
الإنسان بحسب طبعه الأولي إنما يقوم
بمبادلة المال والعمل، ولولا ذلك لم يعيش
المجتمع الإنساني ولا طرفه عين، فإنما
يتزوّد الإنسان من مجتمعه بأن يحرز
أموراً من أوليات المادّة الأرضيّة ويعمل
عليها ما يسعه من العمل ثم يقتني من ذلك
لنفسه ما يحتاج إليه، ويعوّض ما يزيّد

با موسی علیه السلام این بود: به ثروت انبوه هیچ
کس غبطه مخور؛ زیرا ثروت زیاد مایه
گناهان زیاد می شود؛ زیرا حق و حقوقی بر
آن واجب می گردد.

۱۹۳۳۳ . امام صادق علیه السلام : آسایش دل را جستجو
کردم و آن را در کمی مال و ثروت یافتم.

۱۹۳۳۵ . امام رضا علیه السلام : مال و ثروت جمع نشود،
مگر با داشتن پنج خصلت: بخل شدید،
آرزوی دراز، آزمندی چیره [بر جان]،
رسیدگی نکردن به خویشان و برگزیدن
دنیا بر آخرت.

گفتاری در معنای کنز و مال اندوزی:

علامه طباطبایی در این باره می فرماید:

«شکی نیست که جامعه‌ای که انسان به
مقتضای سرشت و طبیعت اولیه‌اش آن را
پدید آورده، فقط با مبادله پول و کار
می تواند روی پای خود بایستد و اگر این
مسأله در کار نبود، جامعه انسانی چشم
برهم زدن زنده نمی ماند. بهره برداری
انسان از جامعه خود بر این مبنا استوار
است که چیزهایی از مواد اولیه زمین
می گیرد و در حد توان روی آنها کار
می کند و آن گاه به اندازه نیاز خود از آن
برای خودش بر می دارد و مازاد بر نیازش
را با چیزهایی که دیگر افراد جامعه در
اختیار دارند و مورد نیاز او می باشد
معاوضه می کند. مثلاً نانوا به اندازه

۱ . الکافی: ۲/۱۳۵/۲۱.

۲ . مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۷۴/۱۳۸۱۰.

۳ . الخصال: ۲۹/۲۸۲.

على حاجته من سائر ما يحتاج إليه مما عند غيره من أفراد المجتمع، كالخبّاز يأخذ لنفسه من الخبز ما يقتات به ويعوّض الزائد عليه من الثوب الذي نسجه النّسّاج وهكذا؛ فإنّما أعمال المجتمعين في ظرف اجتماعهم بيع وشرى ومبادلة ومعاوضة.

والذي يستحصل من الأبحاث الاقتصادية أنّ الإنسان الأوّل كان يعوّض في معاملاته العين بالعين من غير أن يكونوا متنبّهين لأزيد من ذلك، غير أنّ النسب بين الأعيان كانت تختلف عندهم باشتداد الحاجة وعدمه، وبوفور الأعيان المحتاج إليها وإعوازها، فكّلما كانت العين أمّس بحاجة الإنسان أو قلّ وجودها توقّرت الرغبات إلى تحصيلها، وارتفعت نسبتها إلى غيرها، وكلّما بعدت عن مسيس الحاجة أو ابتذلت بالكثرة والوفور انصرفت النفوس عنها وانخفضت نسبتها إلى غيرها، وهذا هو أصل القيمة.

ثمّ إنّهم عمدوا إلى بعض الأعيان العزيزة الوجود عندهم فجعلوها أصلاً في

خوراک خود از نانی که تهیه کرده است بر می دارد و اضافه بر نیازش را با پارچه ای که نسّاج بافته است عوض می کند... و به همین ترتیب. پس، کارهای افراد جامعه در محیط اجتماعشان در حقیقت خرید و فروش و مبادله و معاوضه است.

آنچه از بررسی های اقتصادی به دست می آید، این است که نخستین انسان ها معاملات خود را به صورت مبادله پایاپای و کالا به کالا انجام می دادند و فکرشان به فرایندی فراتر از این نمی رسید. نکته ای که در این جا هست این است که نسبت میان کالاها، بر حسب شدّت و ضعف نیازشان به آنها و فراوانی و کمبود کالاهای مورد نیاز، در میان آنها فرق می کرد. هرچه کالا بیشتر مورد نیاز انسان و یا کمیاب تر بود تمایل به تحصیل آن بیشتر می شد و ارزش آن نسبت به سایر کالاها افزایش می یافت و برعکس، هرچه کمتر مورد نیاز بود یا بر اثر فراوانی و وفور کسادتر می شد، رغبت مردم به آن کمتر می شد و ارزشش از سایر کالاها پایین تر می آمد. این موضوع در واقع ریشه ارزش و قیمت است.

پس از مدّت ها، انسان ها پارهای کالاهای کمیاب و با ارزش؛ مانند گندم و تخم مرغ و نمک را پایه قیمت قرار دادند و

القيمة تقاس إليه سائر الأعيان المالیة بما لها من مختلف النسب كالحنطة والبيضة والملح، فصارت مداراً تدور عليها المبادلات السوقية، وهذه السليقة دائرة بينهم في بعض المجتمعات الصغيرة في القرى وبين القبائل البدوية حتى اليوم.

ولم يزالوا على ذلك حتى ظفروا ببعض الفلزات كالذهب والفضة والنحاس ونحوها، فجعلوها أصلاً إليه يعود نسب سائر الأعيان من جهة قيمها، ومقياساً واحداً يقاس إليها غيرها، فهي النقود القائمة بنفسها وغيرها يقوم بها.

ثم آل الأمر إلى أن يحوز الذهب المقام الأول والفضة تتلوه، ويستلوهما غيرهما، وسكت الجميع بالسكك الملوكية أو الدولية، فصارت ديناراً ودرهماً وفلساً وغير ذلك بما يطول شرحه على خروجه من غرض البحث.

فلم يلبث النقدان حتى عادا أصلاً في القيمة بهما يقوم كل شيء، وإليهما يقاس ما عند الإنسان من ال أو عمل، وفيهما يرتكز ارتفاع كل حاجة حيوية، وهما

سایر کالاهای مالی، با ارزش های متفاوت، را با آنها سنجیدند و این کالاهای مسحور مبادلات بازار قرار گرفت. این روش هنوز هم در برخی جوامع کوچک روستایی و میان قبایل بدوی رایج است.

انسان ها همچنان این شیوه را به کار می بستند تا آنکه به برخی فلزات؛ مانند طلا و نقره و مس و امثال این ها دست یافتند و آنها را ملاکی برای قیمت دیگر کالاهای و مقیاس واحدی برای سنجش آنها قرار دادند. بنابراین، این فلزات پول های متکی به خود و بقیه کالاهای متکی به آنها بودند.

عاقبت، کار به آنجا رسید که طلا مقام اول را به دست آورد و نقره مقام دوم را و بقیه در مقام های بعد قرار گرفتند و همگی به صورت سکه های شاهی یا دولتی ضرب شدند و یکی دینار شد و یکی درهم و یکی فلس و غیره که شرح این داستان مفصل از دایره و هدف بحث ما، خارج است.

چندی نگذشت که طلا و نقره پایه قیمت گذاری شدند و بهای هر چیزی با آنها تعیین می شد و مال یا کار انسان با آن دو سنجیده می شد و بالا رفتن هر نیاز حیاتی در این دو فلز متمرکز بود و ملاک ثروت و دارایی به شمار می آمدند و روح

ملاك الثروة والوجد كالمعلق بهما روح المجتمع في حياته يختل أمره باختلال أمرهما، إذا جريا في سوق المعاملات جرت المعاملات بجريانهما، وإذا وقفا وقفت.

وقد أوضحت ما عليهما من الوظيفة المحولة إليهما في المجتمعات الإنسانية - من حفظ قيم الأمتعة والأعمال، وتشخيص نسب بعضها إلى بعض - الأوراق الرسمية الدائرة اليوم فيما بين الناس كالبنود والدولار وغيرهما والصكوك البنجية المنتشرة فإنها تمثل قيم الأشياء من غير أن تتضمن عينية لها قيمة في نفسها، فهي قيم خالصة مجردة تقريباً.

فالتأمل في مكانة الذهب والفضة الاجتماعية - بما هما نقدان حافظان للقيم، ومقياسان يقاس إليهما الأمتعة والأموال بما لها من النسب الدائرة بينها - تنور أنهما ممثلان لنسب الأشياء بعضها إلى بعض، وإذ كانت بحسب الاعتبار ممثلات للنسب - وإن شئت فقل: نفس

زندگی جامعه با آنها پیوند داشت، به طوری که با مختل شدن کار این دو فلز، روح جامعه نیز دچار اختلال می شد؛ اگر این دو فلز در بازار معاملات جریان می یافتند، معاملات نیز به جریان می افتاد و اگر متوقف می شدند معاملات نیز متوقف می گردید.

بعدها وظیفه ای را که در جوامع انسانی به این دو فلز محول شده بود - یعنی حفظ ارزش کالا و کار و تشخیص نسبت یکی از آنها به دیگری - اوراق رسمی ای که امروزه میان مردم رایج است به عهده گرفت، مثل پوند و دلار و غیره و مانند چک های بانکی. این اوراق نمایانگر قیمت اشیاء می باشند بدون آنکه به خودی خود ارزشی داشته باشند، پس این ها ارزش هایی اعتباری هستند.

دقت در جایگاه اجتماعی طلا و نقره - از این جهت که دو پول نگهدارنده ارزش ها و قیمت ها و دو مقیاسی هستند که کالاها و دارایی ها، با نسبت های متفاوتی که میانشان هست، با آن دو سنجیده می شوند - روشن می سازد که این دو فلز نمایانگر نسبت اشیاء با یکدیگر می باشند و از آنجا که برحسب اعتبار نمایانگر نسبت ها - و حتی می توان گفت خود نسبت ها - هستند، لذا با بطلان آنها

النسب - تبطل النسب ببطلان اعتبارها،
وتحبس بحبسها ومنع جريانها، وتقف
بوقوفها.

وقد شاهدنا في الحربين العالميتين
الأخيرين ماذا أوجده بطلان اعتبار تقود
بعض الدول - كالمناات في الدولة التزارية
والمارك في الجermen - من البلوى وسقوط
الثروة واختلال أمر الناس في حياتهم،
والحال في كنزهما ومنع جريانها بين
الناس هذا الحال.

وإلى ذلك يشير قول أبي جعفر عليه السلام في
رواية الأمالي المتقدمة: جعلها الله
مصلحةً لخلقِهِ، وبها يستقيم شؤونُهُم
ومطالِبُهُم.

ومن هنا يظهر أن كنزهما إبطال لقيم
الأشياء وإماتة لما في وسع المكنوز منهما
من إحياء المعاملات الدائرة وقيام السوق
في المجتمع على ساقه، وببطلان
المعاملات وتعطل الأسواق تبطل حياة
المجتمع، وينسبة ما لها من الركود
والوقوف تقف وتضعف.

نسبت‌ها نیز باطل می‌شوند و با نگهداری
آنها و جلوگیری از جریانشان، نسبت‌ها
حبس و با توقف آنها متوقف می‌شوند.

در دو جنگ جهانی اخیر شاهد بودیم
که از اعتبار افتادن پول‌های برخی
کشورها، مانند منات دولت‌تزاری روسیه
و مارک آلمان، چه آشوب و فروپاشی
ثروت و اختلالی در امور زندگی مردم
پدید آمد. اندوختن طلا و نقره و
جلوگیری از گردش آنها در میان مردم نیز
همین وضع را پیش می‌آورد.

فرمایش امام باقر علیه السلام در روایت امالی
که پیشتر نقل کردیم اشاره به همین نکته
دارد: خداوند درهم‌ها و دینارها را برای
مصلحت آفریدگانش قرار داده و امور
زندگی و کسب و کار آنها با این‌ها رو به راه
می‌شود.

از این جا روشن می‌شود که گنجینه
کردن و اندوختن طلا و نقره، باعث از بین
رفتن ارزش اشیاء و نابود شدن قدرت زر
و سیم‌های اندوخته شده در زنده کردن داد
و ستدهای جاری و رونق بازار در جامعه
است و از بین رفتن معاملات و از کار
افتادن بازارها، حیات جامعه را از بین
می‌برد و به نسبت رکود و وقفه داد و
ستدها و بازارها، حیات جامعه دچار وقفه
و ضعف می‌گردد.

لست أريد خزنهما في مخازن تختص بهما، فإن حفظ نفائس الأموال وكرائم الأمتعة من الضيعة من الواجبات التي تهدي إليه الغريزة الإنسانية ويستحسنه العقل السليم، فكلما جرت وجوه النقد في سبيل المعاملات كيفما كان فهو، وإذا رجعت فمن الواجب أن تختزن وتحفظ من الضيعة وما يهددها من أيادي الغصب والسرقة والغيلة والخيانة.

وإنما أعني به كنزهما وجعلهما في معزل عن الجريان في المعاملات الشوقية والدوران لإصلاح أي شأن من شؤون الحياة ورفع الحوائج العاكفة على المجتمع كإشباع جائع وإرواء عطشان وكسوة عريان وربح كاسب وانتفاع عامل ونماء مال وعلاج مريض وفك أسير وإنجاء غريم والكشف عن مكروب والتفريج عن مهموم وإجابة مضطر والدفع عن بيضة المجتمع الصالح وإصلاح ما فسد من الجو الاجتماعي، وهي موارد لا تحصي واجبة أو مندوبة أو مباحة لا يتعدى فيها حد الاعتدال إلى جانبتي

منظورم از اندوختن زر و سیم، انبار کردن آنها در گنج‌های مخصوص نیست؛ چه، حفظ و نگهداری اموال نفیس و کالاهای ارزشمند از نابودی، وظیفه‌ای است که غریزه انسانی بدان حکم می‌کند و عقل سلیم آن را می‌پسندد. چنانچه نقدینه‌ها در راه داد و ستدها، به هر نحوی، به جریان افتد، افتاده است و چنانچه برگشت کرد، باید اندوخته شوند و از نابودی و خطر غصب و سرقت و تاراج خیانت حفظ گردند.

منظورم اندوختن زر و سیم و دور قرار دادن آنها از جریان یافتن در داد و ستدهای بازار و گردش برای بهبود شؤون زندگی و رفع نیازهای جامعه است، مانند سیر کردن گرسنه‌ای و سیراب کردن تشنه‌ای و پوشاندن برهنه‌ای و سود کاسبی و بهره‌مند شدن کارگری و رشد و بهسازی مالی و درمان بیمار و آزاد ساختن اسیری و نجات دادن بدهکاری و زدودن رنجی و گشودن گره غمی و کمک به بیچاره و درمانده‌ای و دفاع از قلمرو و حریم جامعه پاک و سالم و اصلاح مفاسد اجتماعی و موارد بی‌شمار دیگری که هزینه کردن پول در آنها یا واجب و لازم است یا مستحب و یا مباح و در هر صورت باید حد اعتدال را نگه داشت و از افراط و تفریط و امساک و ولخرجی خودداری کرد. البته در مواردی

الإفراط والتفريط والبخل والتبذير،
والمندوب من الإنفاق وإن لم يكن في
تركه مآثم ولا إجماع شرعاً ولا عقلاً غير
أنّ التسبب إلى إبطال المندوبات من رأس
والاحتیال لرفع موضوعها من أشدّ الجرم
والمعصية.

اعتبر ذلك فيما بين يدك من الحياة
اليومية بما يتعلّق به من شؤون المسكن
والمكح والمأكل والمشرب والملبس
تجد أنّ ترك النفل المستحبّ من شؤون
الحياة والمعاش والاقتصار دقيماً على
الضروريّ منها - الذي هو بمنزلة الواجب
الشرعيّ - يوجب اختلال أمر الحياة
اختلالاً لا يجبره جابر ولا يسدّ طريق
الفساد فيه سادّ.

وبهذا البيان يظهر أنّ قوله تعالى:
﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا
يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾
ليس من البعيد أن يكون مطلقاً يشمل
الإنفاق المندوب بالعناية التي مرّت؛ فإنّ
في كنز الأموال رفعا لموضوع الإنفاق
المندوب كالإنفاق الواجب، لا مجرّد

که انفاق و هزینه کردن پول مستحب [یا
مباح] است، گو اینکه خودداری از آن نه
شرعاً گناه و جرم است و نه عقلاً، اما از بین
بردن زمینه انفاقات مستحب با انباشتن
پول، خود از بدترین جرم‌ها و گناهان
است.

این مسأله را در زندگی روزمره خود
در امور مربوط به مسکن و ازدواج و
خورد و خوراک و پوشاک. در نظر
بگیرید، خواهید دید که ترک انفاقهای
مستحب در شؤون زندگی و معاش و اکتفا
کردن دقیق به انفاقات ضروری که در حدّ
واجب شرعی باشد، چه اختلالی در نظام
زندگی به وجود می‌آورد؛ اختلالی که هیچ
چیز آن را جبران نمی‌کند و راه سرایت
فساد و تباهی به آن را هیچ عاملی نمی‌بندد.

با این توضیحات روشن می‌شود که
آیه «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا
يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ» بعید نیست مطلق باشد و انفاقات
مستحب را هم، با عنایت به آنچه گذشت،
شامل شود؛ زیرا اندوختن پول و دارایی‌ها
موضوع انفاقات مستحب را نیز همانند
انفاقات واجب، از بین می‌برد.

همچنین معنای سخن ابوذر روشن
می‌شود که پیش از این به روایت طبری
گفتیم که وقتی بر عثمان بن عفان وارد شد،

عدم الإنفاق مع صلاحية الموضوع لذلك .

وبذلك يتبين أيضاً معنى ما خاطب به أبو ذر عثمان بن عفان لما دخل عليه على ما تقدم في رواية الطبري حيث قال له : لا ترضوا من الناس بكف الأذى حتى يبذلوا المعروف ، وقد ينبغي للمؤدي الزكاة أن لا يقتصر عليها حتى يحسن إلى الجيران والإخوان ويصل القربات .

فإن لفظه كالصریح أو هو صریح في أنه لا يرى كل إنفاق فيما يفضل من المؤنة بعد الزكاة واجباً ، وأنه يقسم الإنفاق في سبيل الله إلى ما يجب وما ينبغي ، غير أنه يعترض بانقطاع سبل الإنفاق من غير جهة الزكاة وانسداد باب الخيرات بالكلية ، وفي ذلك إبطال غرض التشريع وإفساد المصلحة العامة المشرعة .

يقول : ليست هي حكومة استبدادية قيصرانية أو كسروانية ، لا وظيفة لها إلا بسط الأمن وكف الأذى بالمنع عن إيذاء بعض الناس بعضاً ، ثم الناس أحرار فيما فعلوا غير ممنوعين عما اشتهاوا من عمل أفرطوا أو فرطوا ، أصلحوا أو أفسدوا ،

به او گفت : از مردم به همین راضی نشوید که آزار ندهند ، بلکه باید بذل احسان کنند و پردازنده زکات نباید به همین کار بسنده کند ، بلکه باید به همسایگان و برادران نیز نیکی کند و به خویشاوندان برسد .

عبارت او تقریباً یا دقیقاً تصریح دارد به اینکه وی نیز انفاق آنچه را ، بعد از اخراج زکات ، از هزینه زندگی اضافه بپاید واجب نمی دانسته است ، بلکه انفاق در راه خدا را به واجب و مستحب تقسیم می کند ، منتها حرف او این بوده که راه های انفاقات غیر زکات را نباید بست و نباید باب خیرات را بکلی مسدود کرد ؛ زیرا این کار مستلزم ابطال غرض تشريع و تباه کردن مصلحت عامی است که شارع در نظر گرفته است .

ابوذر می گوید : حکومت اسلام ، حکومت خودکامانه قیصران روم یا پادشاهان ایران نیست که تنها وظیفه اش ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوز مردم به یکدیگر باشد و مردم آزاد باشند هر کاری که دلشان خواست انجام دهند ، افراط کنند یا تفريط ، اصلاح کنند یا افساد ، راه درست را بپیمایند یا بیراهه روند . و حکومتیان هم آزاد باشند هر کاری خواستند بکنند و کسی از ایشان باز خواست نکند . بلکه ، حکومت اسلام یک حکومت اجتماعی -

اهتدوا أو ضلّوا وتاهوا، والمتقلّد
لحکومتهم حرّاً فیما عمل ولا یسأل عمّا
یفعل.

وإنّما هی حکومت اجتماعیة دینیة لا
ترضی عن الناس بمجرّد کفّ الأذى، بل
تسوق الناس فی جمیع شؤون معیشتهم
إلی ما یصلح لهم ویهیئ لکلّ من طبقات
المجتمع - من أمیرهم ومأمورهم
ورئیسهم ومرؤوسهم ومخدومهم
وخادمهم وغنیّهم وفقیرهم وقویّهم
وضعیفهم - ما یسع له من سعادة حیاتهم،
فترفع حاجة الغنیّ بإمداد الفقیر وحاجة
الفقیر بمال الغنیّ، وتحفظ مكانة القویّ
باحترام الضعیف وحیة الضعیف برأفة
القویّ ومراقبته، ومصدریة العالی بطاعة
الدانی وطاعة الدانی بنصفه العالی
وعدله، ولا یتّم هذا کله إلاّ بنشر المبرّات
وفتح باب الخیرات، والعمل بالواجبات
علیّ ما یلیق بها والمندوبات علیّ ما یلیق
بها. وأمّا القصر علیّ القدر الواجب وترك
الإنفاق المندوب من رأس فإنّ فیهِ هدماً
لأساس الحیة الدینیّة، وإبطالاً لغرض

دینی است که صرفاً از مردم به این راضی
نمی شود که به یکدیگر آزار نرسانند، بلکه
مردم را در کلیه شؤون زندگیشان به سوی
عواملی سوق می دهد که آنان را می سازد و
برای تمام طبقات جامعه - از امیر و مأمور
و رئیس و مرئوس و خادم و مخدوم و
توانگر و تهیدست و قدرتمند و ناتوان -
در حدّ توانش سعادت زندگی آنها را
فراهم می آورد. مثلاً نیاز ثروتمند را از
طریق کمک فقیر به او برطرف می سازد و
نیاز فقیر را از طریق مال ثروتمند. جایگاه
و مقام قوی را از طریق احترام ضعیف به او
حفظ می کند و حیات ضعیف را از طریق
مهربانی قوی با او و مراقبت قوی از او
صدارت فرادست را از طریق اطاعت
فرو دست از او حفظ می کند و اطاعت
فرو دست را از طریق انصاف و عدالت
فرادست. و این همه، تنها با ترویج
نیکوکاری ها و گشودن باب خیرات و به
کار بستن واجبات و مستحبات، به نحوی
که در خور و شایسته آنها باشد، امکانپذیر
است. اما اکتفا نمودن به دادن زکات واجب
و ترک یکسره انفاق های مستحب، بنیاد
زندگی دینی را به هم می زند و غرض
شارع را نقض می کند و مایه حرکت سریع
به سمت یک نظام از هم گسیخته و هرج و
مرج و فساد ریشه دار غیر قابل اصلاحی
می شود. همه این ها، ناشی از سهل انگاری

الشارع، وسيراً حثيثاً إلى نظام مختل
وهرج ومرج وفساد عريق لا يصلحه
شيء، كل ذلك عن المسامحة في إحياء
غرض الدين، والمداهنة مع الظالمين ﴿إِلَّا
تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾.^۱
وكذلك قول أبي ذرٍّ لمعاوية فيما تقدّم
من رواية الطبري: ما يدعوك إلى أن
تُسَمِّيَ مَالَ الْمُسْلِمِينَ مَالَ اللَّهِ؟ قَالَ:
يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا أَبَا ذَرٍّ، أَلَسْنَا عِبَادَ اللَّهِ وَالْمَالُ
مَالُهُ وَالْخَلْقُ خَلْقُهُ وَالْأَمْرُ أَمْرُهُ؟ قَالَ: فَلَا
تَقُلْهُ.

فَإِنَّ الْكَلِمَةَ الَّتِي كَانَ يَقُولُهَا مُعَاوِيَةُ
وَعَمَّالُهُ وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ وَإِنْ
كَانَتْ كَلِمَةً حَقٌّ وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ
وَيَدُلُّ عَلَيْهَا كِتَابُ اللَّهِ، لَكِنَّهُمْ كَانُوا
يَسْتَنْتَجُونَ مِنْهُ خِلَافَ مَا يَرِيدُهُ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ الْمُرَادَ بِهِ أَنَّ الْمَالَ لَا يَخْتَصُّ
بِهِ أَحَدٌ بَعْزَةً أَوْ قُوَّةً أَوْ سَيِّطَرَةً وَإِنَّمَا هُوَ لِلَّهِ
يَنْفَقُ فِي سَبِيلِهِ عَلَى حَسَبِ مَا عَيَّنَهُ مِنْ
مَوَارِدِ إِتْفَاقِهِ، فَإِنْ كَانَ مِمَّا اقْتَنَاهُ الْفَرْدُ
بِكَسْبٍ أَوْ إِرْثٍ أَوْ نَحْوِهِمَا فَلَهُ حُكْمُهُ،

در زنده داشتن غرض دین و مسامحه با
ستمگران است «اگر به آن عمل نکنید فتنه
و فساد بزرگ در زمین پدید خواهد
آمد».

ابوذر - در روایتی که قبلاً از طبری نقل
کردیم - به معاویه می گفت: چرا مال
مسلمانان را مال الله می نامی؟ معاویه در
جوابش می گفت: خدا رحمتت کند ای
ابوذر! مگر نه این است که ما بندگان خدا
هستیم و مال مال اوست و مردم آفریدگان
او و فرمان، فرمان اوست؟ و ابوذر
می گفت: با این همه، این سخن را مگو.

علتش این بود که آنچه را معاویه و
کارگزاران او و خلفای اموی بعد از او
می گفتند، گو اینکه سخن حق و درستی
بود و از پیامبر ﷺ نیز این سخن روایت
شده و کتاب خدا هم بر آن دلالت
دارد، نتیجه ای که آنها از این جمله
می گرفتند، درست برخلاف آن چیزی بود
که خدای سبحان در نظر دارد؛ زیرا
مقصود از جمله «المال مال الله» این است
که مال به سبب برخورداری کسی از
قدرت و شوکت و سلطه، اختصاص به او
پیدا نمی کند. بلکه اموال و دارایی ها از آن
خداست و باید در همان مواردی که خود
او تعیین و مشخص کرده است، هزینه
شود. ثروتی را که فرد از طریق کسب و کار
پسارث و یا امثال این راه ها به دست
می آورد حکم خود را دارد و اموالی را که

وإن كان مما حصّلتها الحكومة الإسلامية من غنيمة أو جزية أو خراج أو صدقات أو نحو ذلك فله أيضاً موارد إنفاق معينة في الدين، وليس في شيء من ذلك لوالي الأمر أن يخصّ نفسه أو واحداً من أهل بيته بشيء يزيد على لازم مؤنّته فضلاً أن يكثر الكنوز ويرفع به القصور ويتخذ الحجاب ويعيش عيشة قيصر وكسرى.

وَأَمَّا هَؤُلَاءِ فَإِنَّمَا كَانُوا يَقُولُونَهُ دَفْعاً لاعتراض الناس عليهم - في صرف مال المسلمين في سبيل شهواتهم وبذله فيما لا يرضى الله، ومنعه أهليه ومستحقّيه - أَنَّ المال للمسلمين تصرفونه في غير سبيلهم! فيقولون: إِنَّ المال مال الله ونحن أمانة نعمل فيه بما نراه، فيستبيحون بذلك اللعب بمال الله كيف شاؤوا، ويستنتجون به صحّة عملهم فيه بما أرادوا، وهو لا ينتج إلّا خلافة، ومال الله ومال المسلمين بمعنى واحد، وقد أخذوهما لمعنيين اثنين يدفع أحدهما الآخر.

ولو كان مراد معاوية بقوله: «المالُ

حکومت اسلامی به دست می‌آورد؛ مانند غنیمت یا جزیه یا خراج یا صدقات و امثال این‌ها نیز موارد انفاقشان را دین مشخص کرده و زمامدار حق ندارد هیچ یک از این درآمدها را به مقدار بیشتر از آنچه برای مخارج زندگیش لازم است به خود یا یکی از بستگانش اختصاص دهد، چه رسد به اینکه اموال را کنز و مال اندوزی کند و با آنها کاخ‌ها برافرازد و حاجب و دربان استخدام کند و نحوه زندگی قیصر و کسرا را در پیش گیرد.

اما غرض معاویه و امثال او از اظهار این جمله آن بود که جلو اعتراض مردم به مصرف کردن مال مسلمانان در راه امیال و شهواتشان و بذل و بخشش آن در راه‌های غیر خداپسندانه و نرساندن آن به مستحقان را بگیرند و نگذارند که مسلمانان بگویند: مال مسلمانان را چرا در راهی غیر از راه آنان خرج می‌کنید؟ لذا می‌گفتند: مال از آن خداست و ما هم امانی او هستیم و طبق نظر خود در این اموال دخل و تصرف می‌کنیم و با این منطق، بازی کردن دلخواهانه با مال الله را برای خود روا می‌شمردند و بر دخل و تصرفات خود سرانه‌شان در آن، مهر صحت و تأیید می‌زدند، در صورتی که جمله المال مال الله نتیجه‌ای خلاف این می‌دهد و مال خدا و مال مسلمانان به یک معناست. اما معاویه و امثال او این دو جمله را به دو معنای

مالُ الله» هو الصحيح من معناه لم يكن معنى لخروج أبي ذرٍّ من عنده وندائه في الملاء من الناس: بَشَّرَ الكائِزِينَ بِكَيٍّْ فِي الْجِبَاهِ وَكَيٍّْ فِي الْجُنُوبِ وَكَيٍّْ فِي الظُّهُورِ. على أَنَّ معاوية قد قال لأبي ذرٍّ: إِنَّه يرى أَنَّ آية الكنز خاصّة بأهل الكتاب، وربّما كان من أسباب سوء ظنه بهم إصرارهم عند كتابة مصحف عثمان أن يحذفوا الواو من قوله: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ...» إلخ حتّى هدّدهم أبيّ بالقتال إن لم يلحقوا الواو فألحقوها، وقد مرّت الرواية.

فالقصة في حديث الطبري عن سيف عن شعيب وإن سيقّت بحيث تقضي على أبي ذرٍّ بأنّه كان مخطئاً فيما اجتهد به - كما اعترف به الطبري في أول كلامه - غير أنّ أطراف القصة تقضي بإصابته.

وبالجملة: فالآية تدلّ على حرمة كنز الذهب والفضّة فيما كان هناك سبيل لله يجب إنفاقه فيه، وضرورة داعية إليه لمستحقّي الزكاة مع الامتناع من تأديتها، والدفاع الواجب مع عدم النفقة وانقطاع

جداگانه گرفتند که هریک خلاف دیگری است.

اگر منظور معاویه از این جمله اش: «المال مال الله» همان معنای درست و واقعی آن بود، معنا نداشت که ابوذر از کاخ او بیرون آید و در میان مردم فریاد زند: بشارت باد گنج اندوزان را به داغ نهادن بر پیشانی ها و پهلوها و پشت هایشان.

البته معاویه به ابوذر گفته بود که به نظر او آیه کنز اختصاص به اهل کتاب دارد و شاید یکی از عوامل بدبینی او به آنها این بود که در هنگام نوشتن مصحف عثمان، آنان اصرار داشتند که حرف واو را از جمله «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ...» حذف کنند تا جایی که ابیّ تهدید کرد اگر این حرف را نیاورند خواهد جنگید و آنها هم ناچار واو را نوشتند. این روایت را قبلاً نقل کردیم.

این داستان در سخن طبری که از سيف و او از شعيب نقل کرده است، گرچه به گونه ای پرداخته شده که نشان دهد اجتهاد ابوذر در این زمینه نادرست بوده - و طبری در آغاز گفتارش به این معنا تصریح هم کرده - اما سر و ته داستان دلالت بر درستی نظر او دارد.

باری، آیه شریفه کنز بر حرمت گنجینه کردن طلا و نقره در جایی که انفاقش واجب و ضروری است و ندادن آن به مستحقان زکات و خودداری از انفاق آنها

سبیل البرّ والإحسان بین الناس.

ولا فرق في تعلّق وجوب الإنفاق بين
المال الظاهر الجاري في الأسواق وبين
الكنز المدفون في الأرض، غير أنّ الكنز
يختصّ بشيء زائد وهو خيانة وليّ الأمر
في ستر المال وغروره، كما تقدّم ذكره في
البيان المتقدّم.^۱

۳۶۹۷

النّهی عن عبودیّة المال

۳۶۹۷

نهی از مال پرستی

۱۹۳۳۶. الإمام الحسين عليه السلام: مالك إن لم يكن لك
كنت له، فلا تبقي عليه فإنه لا يبغي عليك،
وكله قبل أن يأكلك^۲
۱۹۳۳۶. امام حسين عليه السلام: دارایی تو اگر از آن تو
نباشد، تو از آن او خواهی بود. پس به آن
رحم نکن؛ زیرا که او به تو رحم نمی‌کند
و پیش از آنکه او تو را بخورد تو آن را بخور!^۱

۳۶۹۸

حقّ المال علی صاحبہ

۳۶۹۸

حقّ مال بر صاحبش

۱۹۳۳۷. الإمام زين العابدين عليه السلام: أمّا حقّ مالك فإن
لا تأخذه إلا من حله، ولا تُنفقه إلا في
وجهه، ولا تُؤثر على نفسك من لا
يحمّدك، فاعمل فيه بطاعة ربك، ولا
۱۹۳۳۷. امام زين العابدين عليه السلام: اما حقّ مال و
دارایی تو این است که آن را جز از حلال به
دست نیاوری و جز در راهش خرج نکنی
و کسی که از تو قدردانی و تشکر نمی‌کند
[یعنی غیر خدا] را بر خود ترجیح ندهی.

۱. المیزان في تفسير القرآن: ۲۶۱/۹-۲۶۶.

۲. الدرّة الباهرة: ۲۴.

۳. ولنعم ما قيل في تفسير الزهد أنّه «ليس الزهد أن لا تملك شيئاً، بل الزهد أن لا يملكك شيء».

۱. چه خوب گفته‌اند در تفسیر زهد که: زهد آن نیست که مالک چیزی نباشی، بلکه زهد آن است که چیزی مالک تو نباشد.

تَبْخُلُ بِهِ فِتْنَةٌ بِالْحَسْرَةِ وَالتَّوَدُّعِ مَعَ
التَّبِعَةِ ۱.

(انظر المال: باب ۳۷۰۱، ۳۷۰۲).

پس، آن را در راه طاعت پروردگارت به
کار برو و در آن بخل موز، که در نتیجه، بار
حسرت و ندامت را سربار تبعات آن سازی.

۳۶۹۹

طبقات مردم در گردآوری مال

۱۹۳۳۸. پیامبر خدا ﷺ: اَمْتُ مَنْ دُنْيَا سَه
دسته‌اند: دسته اول، جمع‌آوری و
اندوختن ثروت را دوست ندارند و در به
دست آوردن و احتکار آن نمی‌کوشند،
بلکه از دنیا به سَدَّ جَوْعِي و ستر
عورتی خرسندند و توانگریشان در دنیا
همان مقداری است که آنها را به آخرت
برساند. اینان همان ایمن شدگانی هستند
که بیم و اندوهی به ایشان نمی‌رسد.

دسته دوم، جمع کردن مال را از
پاکیزه‌ترین و نیکوترین راه‌های دوست
دارند، تا بدان وسیله به خویشاوندانشان
رسیدگی کنند و به برادرانشان نیکی نمایند
و تهیدستانشان را کمک رسانند. اگر یکی
از اینان سنگ تفتیده‌ای را گاز زند برایش
آسانتر از این است که درهمی از غیر حلال
به دست آورد، یا آن را تا زمان مرگ خود
ببندوزد و حق و حقوقش را نپردازد.
این‌ها کسانی هستند که اگر [درباره
مالشان] با دقت حسابرسی شوند به عذاب
گرفتار آیند و اگر بخشوده شوند [از
عذاب] جان سالم به در برند.

۳۶۹۹

أَصْنَافُ النَّاسِ فِي جَمْعِ الْمَالِ

۱۹۳۳۸. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَكُونُ أُمْتِي فِي الدُّنْيَا ثَلَاثَةَ
أَطْبَاقٍ: أَمَّا الطَّبَقُ الْأَوَّلُ فَلَا يُحِبُّونَ جَمْعَ
الْمَالِ وَادِّخَارَهُ، وَلَا يَسْعَوْنَ فِي اقْتِنَائِهِ
وَاحْتِكَارِهِ، وَإِنَّمَا رِضَاهُمْ مِنَ الدُّنْيَا سَدُّ
جَوْعَةٍ وَسِتْرُ عَوْرَةٍ، وَغِنَاهُمْ فِيهَا مَا بَلَغَ
بِهِمُ الْآخِرَةَ، فَأُولَئِكَ الْآمِنُونَ الَّذِينَ لَا
خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

وَأَمَّا الطَّبَقُ الثَّانِي فَإِنَّهُمْ يُحِبُّونَ جَمْعَ
الْمَالِ مِنْ أَطْيَبِ وُجُوهِهِ وَأَحْسَنِ سُبُلِهِ،
يَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامَهُمْ، وَيَبْرُونَ بِهِ إِخْوَانَهُمْ
وَيُؤَاسُونَ بِهِ فَقَرَاءَهُمْ، وَلَعَضُّ أَحَدِهِمْ
عَلَى الرِّضْفِ أَيْسَرُ عَلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكْتَسِبَ
دِرْهَمًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، أَوْ يَمْنَعَهُ مِنْ حَقِّهِ أَنْ
يَكُونَ لَهُ خَازِنًا إِلَى حِينِ مَوْتِهِ، فَأُولَئِكَ
الَّذِينَ إِنْ نُوقِشُوا عَذَّبُوا وَإِنْ عُفِيَ عَنْهُمْ
سَلِمُوا.

وَأَمَّا الطَّبَقُ الثَّالِثُ فَإِنَّهُمْ يُجِبُّونَ جَمْعَ
الْمَالِ مِمَّا حَلَّ وَحَرَّمَ، وَمَنْعَهُ مِمَّا افْتَرَضَ
وَوَجَبَ، إِنْ أَنْفَقُوهُ أَنْفَقُوا إِسْرَافًا وَبِدَارًا،
وَإِنْ أَمْسَكُوهُ أَمْسَكُوا بُخْلًا وَاحْتِكَارًا،
أُولَئِكَ الَّذِينَ مَلَكَتِ الدُّنْيَا زِمَامَ قُلُوبِهِمْ
حَتَّى أَوْرَدَتْهُمْ النَّارَ بِذُنُوبِهِمْ.^۱

۳۷۰۰

مَنْ يَرَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ

۳۷۰۰

کسی که مال خود را در ترازوی
دیگری می بیند

۱۹۳۳۹. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ
طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ
اللَّهِ سَبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْأَوَّلُ
بِهِ النَّارَ.^۲

۱۹۳۵۰. عنه عليه السلام: يَا ابْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي
مَالِكَ، وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤَثِّرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ
بَعْدِكَ.^۳

۱۹۳۵۱. الإمام الصادق عليه السلام: - فَيَقُولُ تَعَالَى:

«كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ
عَلَيْهِمْ»^۴ -: هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ الْمَالَ لَا يُنْفِقُهُ

۱۹۳۳۹. امام علی علیه السلام: بزرگترین حسرت ها در روز
قیامت، حسرت مردی است که مالی را از
راه ناروا به دست آورد و آن را برای مردی
به ارث گذارد و او آن را در راه طاعت
خدای سبحان خرج کند و به سبب آن به
بهشت رود و آن اولی به واسطه آن به
دوزخ رود.

۱۹۳۵۰. امام علی علیه السلام: ای فرزند آدم! تو خود وصی
خویش در اموالت باش و با آن همان کن که
ترجیح می دهی بعد از تو با آن چنان شود.

۱۹۳۵۱. امام صادق علیه السلام: درباره آیه «این چنین خدا
کسارهایشان را که برای آنان مایه
حسرت هاست، به ایشان می نمایاند» -
فرمود: او مردی است که مال خود را از
روی بخل در راه طاعت خدا خرج
نمی کند و می میرد و آن را برای کسی باقی

۱. أعلام الدین: ۲۹/۳۴۱. ۲. نهج البلاغة: الحکمة ۴۲۹.

۳. نهج البلاغة: الحکمة ۲۵۴.

۴. البقرة: ۱۶۷.

فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا، ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدَعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ، فَإِنْ عَمِلَ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَزَادَهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ، أَوْ عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ (فَهُوَ) قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعَاصِي اللَّهِ.^۱

۱۹۳۵۲. الإمام الباقر أو الإمام الصادق (ع) - أيضاً -:

الرَّجُلُ يَكْسِبُ مَالًا فَيُحَرِّمُ أَنْ يَعْمَلَ فِيهِ خَيْرًا، فَيَمُوتُ فَيَرِيثُهُ غَيْرُهُ فَيَعْمَلُ فِيهِ عَمَلًا صَالِحًا، فَيَرَى الرَّجُلُ مَا كَسَبَ حَسَنَاتٍ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ.^۲

(انظر) العسرة: باب ۸۵۹

۳۷۰۱

مَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ

۱۹۳۵۳. رسول الله (ص): مَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَفْقَرَهُ اللَّهُ.^۳

۱۹۳۵۴. عنه (ص): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيِّ بَابٍ اكْتَسَبَ الدِّينَارَ وَالْدِّرْهَمَ لَمْ أُبَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ أُدْخِلْتُهُ.^۴

۱. بحار الأنوار: ۲۰/۱۴۲/۷۳.

۲. الأمالي للمفيد: ۳۵/۲۰۵. ۳. الأمالي للطوسي: ۳۰۶/۱۸۲.

۴. الاختصاص: ۲۴۹.

می‌گذارد که یا آن را در راه طاعت خدا به کار می‌برد یا در راه معصیت او. اگر در راه طاعت او به کار برد [صاحب اصلی مال] مالی را که از آن او بوده است، در ترازوی دیگری می‌بیند و بر حسرتش افزوده می‌شود و اگر در راه معصیت خدا به کار برد، او بوده که با [به ارث گذاشتن] آن مال وی را تقویت کرده است تا آن را در راه نافرمانی خدا به کار برد [و این هم بر حسرت او می‌افزاید].

۱۹۳۵۲. امام باقر یا امام صادق (ع) - درباره همین

آیه پیشین - فرمودند: آدمی مالی را به دست می‌آورد، اما از اینکه با آن کار خیری انجام دهد محروم می‌شود و می‌میرد و آن مال را برای دیگری به ارث می‌گذارد و او با آن کار نیکی انجام می‌دهد. پس، او آنچه را به دست آورده بود، به صورت کارهای نیکی در ترازوی دیگری می‌بیند.

۳۷۰۱

کسی که مالی را از غیر حلال به دست آورد

۱۹۳۵۳. پیامبر خدا (ص): هر کس مالی را از غیر حلال کسب کند، خداوند او را فقیر گرداند.

۱۹۳۵۴. پیامبر خدا (ص): خداوند عز و جل فرمود: هر کس پروایی نداشته باشد که از چه راهی درهم و دینار کسب می‌کند، روز قیامت باکی ندارم که از کدام درهای دوزخ واردش کنم.

۱۹۲۵۵ . عنه علیه السلام: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ مِنْ أَيْنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ.^۱

۱۹۲۵۶ . عنه علیه السلام: مَنْ اكْتَسَبَ مَالاً مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ كَانَ رَادَّةً إِلَى النَّارِ.^۲

۱۹۲۵۷ . الإمام علی علیه السلام: مَنْ يَكْسِبُ مَالاً مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ يَصْرِفُهُ فِي غَيْرِ أَجْرِهِ.^۳

۱۹۲۵۸ . عنه علیه السلام: مَنْ يَكْتَسِبُ مَالاً مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ يَصْرِفُهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ.^۴

۱۹۲۵۹ . الإمام الصادق علیه السلام: مَنْ كَسَبَ مَالاً مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ سُلِّطَ عَلَيْهِ الْبِنَاءُ وَالطِّينُ وَالْمَاءُ.^۵

۱۹۲۶۰ . عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِقَاعاً تُسَمَّى الْمُنتَقِمَةَ، فَإِذَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَبْدٌ مَالاً ثُمَّ لَمْ يُخْرِجْ حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَقْعَةً مِنْ تِلْكَ الْبِقَاعِ فَأَتْلَفَ ذَلِكَ الْمَالَ فِيهَا ثُمَّ مَاتَ وَتَرَكَهَا.^۶

۱۹۲۶۱ . عنه علیه السلام: مَنْ طَلَبَ الْمَالَ بِغَيْرِ حَقِّ حُرْمٍ بَقَاءَهُ لَهُ بِحَقِّ.^۷

۱۹۲۶۲ . عنه علیه السلام - لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ

۱۹۲۵۵ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس باکی نداشته باشد که از کجا کسب مال می کند، خداوند باکی ندارد که از کجا به دوزخش ببرد.

۱۹۲۵۶ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که مالی را از غیر حلال به دست آورد، آن مال او را به سوی آتش کشاند.

۱۹۲۵۷ . امام علی علیه السلام: هر کس مالی را به ناحق کسب کند، آن را در راهی خرج کند که اجری نداشته باشد.

۱۹۲۵۸ . امام علی علیه السلام: کسی که مالی را از راه ناروایش به دست آورد، آن را به ناروا خرج کند.

۱۹۲۵۹ . امام صادق علیه السلام: هر کس مالی را از راه غیر حلال به دست آورد، بنایی و گل و آب بر او مسلط شود.

۱۹۲۶۰ . امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی را سرزمین هایی است به نام «انتقام گیرنده»، که هرگاه خداوند به بنده ای ثروتی دهد و او حق خداوند عزوجل را از آن نپردازد، خداوند یکی از آن سرزمین ها را بر وی مسلط گرداند و او آن مال را در آنجا بر باد دهد و آن گاه بمیرد و آن را از خود باقی گذارد.

۱۹۲۶۱ . امام صادق علیه السلام: هر کس مال و دارایی را به ناحق تحصیل کند، از ماندن آن برایش به حق محروم گردد.

۱۹۲۶۲ . امام صادق علیه السلام - چون عده ای از مردم

۱ . بحار الأنوار: ۶۳/۱۳/۱۰۳.

۲ . الاختصاص: ۲۴۹.

۳ . تحف العقول: ۹۴.

۴ . غرر الحکم: ۸۸۸۳.

۵ . المحاسن: ۲/۲۴۵/۲۵۲۸.

۶ . تنبيه الخواطر: ۱۰/۲.

۷ . تحف العقول: ۳۲۱.

خُرَاسَانَ فَقَالَ ابْتِدَاءً - : مَنْ جَمَعَ مَالاً مِنْ
مَهَاوِشٍ أَذْهَبَهُ اللَّهُ فِي نَهَايَرٍ، فَقَالُوا: جُعِلْنَا
فِدَاكَ، لَا نَفْهَمُ هَذَا الْكَلَامَ، فَقَالَ ﷺ: «از
باد آید بدم بشود»^۱.

(انظر) عنوان ۱۲۷ «الحلال».

وسائل الشیعة: ۶ / ۲۰ باب ۵.

خراسان خدمت آن حضرت رسیدند،
بی مقدمه - فرمود: هر کس مالی را از
«مهاوش» به دست آورد، خداوند آن را در
«نهایر» از بین ببرد. عرض کردند: فدایت
شویم، این جمله را نمی فهمیم. حضرت
[به فارسی] فرمود: «از باد آید به دم بشود»
(یعنی، باد آورده را باد ببرد).

۳۷۰۲

هزینه کردن نابجای اموال

۱۹۳۶۳. پیامبر خدا ﷺ: خداوند سه کار را برای
شما خوش ندارد: قیل و قال و برباد دادن
مال و بسیاری سؤال.
۱۹۳۶۴. پیامبر خدا ﷺ: زهد در دنیا، نه به حرام
شمردن حلال [برخود] است و نه در تباه
کردن مال.

۱۹۳۶۵. امام علی ﷺ: هر که مالی دارد، مبادا تباه
کند؛ زیرا بخشیدن بی جهت مال، ریخت و
پاش و اسراف است و این کار نام صاحبش
را در میان مردم بلند می گرداند و نزد خدا
پست می سازد. هیچ انسانی مالش را بی جا
خرج نکرد و به نااهلش نداد، مگر اینکه از
قدردانی آنان محروم گشت و خیر و نفعش
به دیگری رسید و اگر هم در میان آنان
کسی باشد که با وی اظهار دوستی و
قدردانی کند آن در حقیقت چاپلوسی و

۳۷۰۲

مَنْ وَضَعَ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ

۱۹۳۶۳. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: قِيلَ
وَقَالَ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ.^۲

۱۹۳۶۴. عَنْهُ ﷺ: لَيْسَ الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا بِمُحْرَمٍ
الْحَلَالِ، وَلَا فِي إِضَاعَةِ الْمَالِ.^۳

۱۹۳۶۵. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ: مَنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَايَّاهُ
وَالْفَسَادَ؛ فَإِنْ إِعْطَاكَ الْمَالُ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ
تَبْذِيرٌ^۴ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ ذِكْرَ صَاحِبِهِ
فِي النَّاسِ، وَيَضَعُهُ عِنْدَ اللَّهِ. وَلَمْ يَضَعْ أَمْرُ
مَالِهِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ
شُكْرَهُمْ وَكَانَ خَيْرُهُ لغيرِهِ، فَإِنْ بَقِيَ مَعَهُ

۱. بحار الأنوار: ۷۷/۸۴/۴۷.

۲. صحيح البخاري: ۱۴۰۷/۵۳۷/۶.

۳. سنن ابن ماجه: ۴۱۰۰/۱۳۷۳/۲.

۴. في بعض النسخ «في غيره» وفي الأمالي «غير حقه». (كما في هامش المصدر).

مِنْهُمْ مَنْ يُرِيهِ الْوَدَّ وَيُظْهِرُ لَهُ الشُّكْرَ فَإِنَّمَا هُوَ مَلَقٌ وَكَذِبٌ^۱.

دروغ است.

۱۹۳۶۶. الکافی - به نقل از أبو جارود - امام باقر علیه السلام

فرمود: هرگاه برای شما سخن و حدیثی گفتم [درباره آن] از کتاب خدا از من پرسید. سپس در حدیث خود فرمود: همانا خداوند از قیل و قال و تباه کردن مال و بسیاری پرسش نهی فرموده است. عرض کردند: یا بن رسول الله! این مطلب در کجای کتاب خداست؟ فرمود: خداوند عزوجل در کتاب خود می فرماید: «در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست...» و فرموده است: «و اموالتان را - که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید» و فرموده است: «از چیزهایی پرسید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند».

۱۹۳۶۶. الکافی عن أبي الجارود: قال أبو جعفر عليه السلام: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فاسألوني عن كتاب الله. ثُمَّ قَالَ فِي حَدِيثِهِ: إِنَّ اللَّهَ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ، وَفَسَادِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ. فَقَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ...﴾^۲، وَقَالَ: ﴿لَا تَزُتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۳، وَقَالَ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾^۴.

۳۷۰۳

المال ما أفاد الرجال

۱۹۳۶۷. رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ ثَلَاثًا شُرَكَاءَ: أَنْتَ، وَالتَّلَفُ، وَالْوَارِثُ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أَعْجَزَهُمْ فَافْعَلْ^۵.

۱۹۳۶۸. الإمام علي عليه السلام: الْمَالُ مَا أَفَادَ الرِّجَالَ^۶.

دارایی آن است که مردم را سود رساند

۱۹۳۶۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: در دارایی تو سه نفر شریکند: خودت، تلف و نابودی، و وارث. پس، اگر می توانی کاری کن که ناتوانترین این ها نباشی.

۱۹۳۶۸. امام علی علیه السلام: دارایی آن است که مردم را سود رساند.

۱. تحف العقول: ۱۸۵. ۲. النساء: ۱۱۴.
۳. النساء: ۵. ۴. المائدة: ۱۰۱.
۵. الکافی: ۲/۳۰۰/۵. ۶. كنز العمال: ۱۶۱۴۷.
۷. غرر الحکم: ۵۰۸.

۱۹۳۶۹. عنه علیه السلام: مَنْ جَمَعَ الْمَالَ لِيَنْفَعَ بِهِ النَّاسَ

أَطَاعُوهُ، وَمَنْ جَمَعَ لِنَفْسِهِ أَضَاعُوهُ.^۱

۱۹۳۷۰. عنه علیه السلام: الْمَالُ يُكْرِمُ صَاحِبَهُ مَا بَدَّلَهُ،

وَيُهِنُّهُ مَا بَخِلَ بِهِ.^۲

۱۹۳۷۱. عنه علیه السلام: الْمَالُ لَا يَنْفَعُكَ حَتَّى يُفَارِقَكَ.^۳

۱۹۳۷۲. عنه علیه السلام: إِنْ إِعْطَاءَ هَذَا الْمَالِ قُنِيَّةٌ، وَإِنْ

إِمْسَاكُهُ فِتْنَةٌ.^۴

۱۹۳۷۳. عنه علیه السلام: الْمَالُ وَبَالَ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا مَا

قَدَّمَ مِنْهُ.^۵

۱۹۳۷۴. عنه علیه السلام: إِنْ إِنْفَاقَ هَذَا الْمَالِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ

أَعْظَمُ نِعْمَةٍ، وَإِنْ إِنْفَاقَهُ فِي مَعَاصِيهِ أَعْظَمُ

مِحْنَةٍ.^۶

۱۹۳۷۵. عنه علیه السلام: إِنْ الْعَبْدُ إِذَا مَاتَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ:

مَا قَدَّمَ؟ وَقَالَ النَّاسُ: مَا أَخَّرَ؟ فَقَدَّمُوا

فَضْلًا يَكُنْ لَكُمْ، وَلَا تُؤَخَّرُوا كَيْلًا يَكُونَ

حَسْرَةً عَلَيْكُمْ؛ فَإِنَّ الْمَحْرُومَ مَنْ حُرِمَ خَيْرَ

مَالِهِ، وَالْمَغْبُوطُ مَنْ ثَقُلَ بِالصَّدَقَاتِ

وَالْخَيْرَاتِ مَوَازِينَهُ.^۷

۱۹۳۶۹. امام علی علیه السلام: هر کس مال و ثروتی جمع

کند تا به وسیله آن به مردم سود رساند، مردم

از او فرمان برند و هر کس برای خودش جمع

کند، مردم او را ضایع کنند (فرمانش را نبرند یا

نابودش کنند).

۱۹۳۷۰. امام علی علیه السلام: مال و ثروت، صاحب خود

را تا زمانی که آن را بذل و بخشش کند، گرامی

می گردانند و هرگاه بخل ورزد خوارش

می سازد.

۱۹۳۷۱. امام علی علیه السلام: دارایی، تو را سود نرساند

مگر آن گاه که از تو جدا شود.

۱۹۳۷۲. امام علی علیه السلام: راستی که بخشیدن این مال

پس انداز است و نگهداشتن آن فتنه

(گرفتاری).

۱۹۳۷۳. امام علی علیه السلام: مال و ثروت و بالای است

برای صاحبش، مگر آنچه که [برای آخرتش]

پیش فرستد.

۱۹۳۷۴. امام علی علیه السلام: خرج کردن این مال در راه

طاعت خدا بزرگترین نعمت است، و مصرف

کردنش در راه معاصی او بزرگترین محنت.

۱۹۳۷۵. امام علی علیه السلام: هرگاه بنده بمیرد، فرشتگان

گویند: چه پیش فرستاد؟ و مردم گویند: چه

بر جای گذاشت؟ پس، زیادی مال خود را

پیش فرستید، تا برای شما باشد و بر جای

نگذارید تا مایه حسرت شما گردد؛ زیرا

محروم کسی است که از خیر و منفعت مال

خود محروم بماند و سعادت مند کسی است که

ترازوهای اعمالش از صدقات و خیرات

سنگین شود.

۱. غرر الحکم: ۸۵۷۶. ۲. غرر الحکم: ۱۸۳۸.

۳. غرر الحکم: ۱۴۵۲. ۴. غرر الحکم: ۳۳۹۱.

۵. غرر الحکم: ۱۹۵۷. ۶. غرر الحکم: ۳۳۹۲.

۷. عیون أخبار الرضا: ۵۶/۲۹۸/۱.

۱۹۲۷۶. امام علی علیه السلام: از مال و دارایی به اندازه
ضرورت خود نگه دار و زیادی آن را برای
روز نیازمندی خود پیش فرست.

۳۷۰۳

برترین دارایی

۱۹۲۷۷. امام علی علیه السلام: برترین دارایی آن است که با
آن آبرو حفظ و حقوق [خدا و مردم]
پرداخته شود.

۱۹۲۷۸. امام علی علیه السلام: بهترین دارایی تو، آن است
که برای رفع نیازت به تو کمک کند.

۱۹۲۷۹. امام علی علیه السلام: برترین دارایی، آن است که
به وسیله آن حقوق [الهی و مردم] ادا شود.
۱۹۲۸۰. امام علی علیه السلام: برترین دارایی، آن است که
به وسیله [انفاق] آن آزادگان به بندگی
کشیده شوند.

۱۹۲۸۱. امام علی علیه السلام: برترین دارایی ها آن دارایی
است که با آن مردان به بندگی کشیده شوند.

۱۹۲۸۲. امام علی علیه السلام: برترین دارایی ها آن دارایی
است که اثر نیکوتری بر تو داشته باشد.

۱۹۲۸۳. امام علی علیه السلام: بهترین ثروت آن ثروتی
است که ستایش و قدردانی به بار آورد و
ثواب و اجر را [برای انسان] واجب
گردانند.

۱۹۲۷۶. عنه علیه السلام: أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ،
وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ^۱.

۳۷۰۳

أَفْضَلُ الْمَالِ

۱۹۲۷۷. الإمام علي عليه السلام: أَفْضَلُ الْمَالِ مَا وَقِيَ بِهِ
الْعَرَضُ، وَقُضِيَتْ بِهِ الْحُقُوقُ^۲.

۱۹۲۷۸. عنه علیه السلام: خَيْرُ مَالِكَ مَا أَعَانَكَ عَلَى
حَاجَتِكَ^۳.

۱۹۲۷۹. عنه علیه السلام: أَفْضَلُ الْمَالِ مَا قُضِيَتْ بِهِ
الْحُقُوقُ^۴.

۱۹۲۸۰. عنه علیه السلام: أَفْضَلُ الْمَالِ مَا اسْتُرِقَّ بِهِ
الْأَحْرَارُ^۵.

۱۹۲۸۱. عنه علیه السلام: أَفْضَلُ الْأَمْوَالِ مَا اسْتُرِقَّ بِهِ
الرِّجَالُ^۶.

۱۹۲۸۲. عنه علیه السلام: أَفْضَلُ الْأَمْوَالِ أَحْسَنُهَا أَثَرًا
عَلَيْكَ^۷.

۱۹۲۸۳. عنه علیه السلام: إِنَّ خَيْرَ الْمَالِ مَا كَسَبَ ثَنَاءً
وَشُكْرًا، وَأَوْجَبَ ثَوَابًا وَأَجْرًا^۸.

۱. نهج البلاغة: الكتاب ۲۱. ۲. بحار الأنوار: ۶۰/۷/۷۸.
۳. بحار الأنوار: ۷۰/۱۲/۷۸. ۴. غرر الحکم: ۳۲۵۰.
۵. غرر الحکم: ۲۹۵۳. ۶. غرر الحکم: ۲۹۵۵.
۷. غرر الحکم: ۳۱۴۵. ۸. غرر الحکم: ۳۵۷۲.

۱۹۳۸۳. عنه علیه السلام: إِنَّ خَيْرَ الْمَالِ مَا أَوْزَلَكَ ذَخْرًا وَذِكْرًا، وَأَكْسَبَكَ حَمْدًا وَأَجْرًا.^۱

۱۹۳۸۳. امام علی علیه السلام: بهترین دارایی آن است که اندوخته و نام برای تو برجای گذارد و ستایش و اجر برایت به بار آورد.

۱۹۳۸۵. عنه علیه السلام: خَيْرُ أَمْوَالِكَ مَا كَفَاكَ.^۲

۱۹۳۸۵. امام علی علیه السلام: بهترین اموال تو، آن مالی است که بی نیازت کند.

۱۹۳۸۶. الإمام الرضا علیه السلام: خَيْرُ مَالِ الْقَرَمِ ذَخَائِرُ الصَّدَقَةِ.^۳

۱۹۳۸۶. امام رضا علیه السلام: بهترین دارایی انسان، اندوخته های صدقه است.

۳۷۰۵

أَنْفَعُ الْمَالِ

۳۷۰۵

سودمندترین دارایی

۱۹۳۸۷. الإمام علي علیه السلام: لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ.^۴

۱۹۳۸۷. امام علی علیه السلام: هیچ مالی پر سودتر از خرد نیست.

۱۹۳۸۸. الإمام الصادق علیه السلام: لَا مَالَ أَنْفَعُ مِنَ الْقَنُوعِ بِالتَّيسِيرِ الْمُجْزِي.^۵

۱۹۳۸۸. امام صادق علیه السلام: هیچ مالی سودمندتر از قناعت کردن به [مال] اندکی که بسنده باشد، نیست.

۱۹۳۸۹. الإمام الكاظم علیه السلام: سُئِلَ أَبُو ذَرٍّ: مَا مَالُكَ؟

۱۹۳۸۹. امام کاظم علیه السلام: از ابوذر سؤال شد: دارایی تو چیست؟ پاسخ داد: عملم. به او گفته شد: ما از تو درباره زر و سیم می پرسیم؟ گفت: من روز خود را که شروع می کنم به فکر شبم نیستم و شبم را که می آغازم در اندیشه روز بعد نیستم [که در نتیجه مال و ثروتی بیندوزم]. ما کندویی داریم که بهترین کالای خود را در آن انبار می کنیم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: کندوی مؤمن قبر اوست.

قَالَ: عَمَلِي. قِيلَ لَهُ: إِنَّمَا نَسْأَلُكَ عَنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؟ فَقَالَ: مَا أَصْبَحُ فَلَا أُمْسِي وَمَا أُمْسِي فَلَا أَصْبَحُ، لَنَا كُنْدُوجٌ تَرْفَعُ فِيهِ خَيْرَ مَتَاعِنَا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: كُنْدُوجُ الْمُؤْمِنِ قَبْرُهُ.^۶

(انظر الدنيا: باب ۱۲۴۴ حدیث ۶۱۴۲).

۱. غرر الحکم: ۳۶۰۰. ۲. غرر الحکم: ۵۰۳۴.

۳. تنبیہ الخواطر: ۱۸۲/۲.

۴. بحار الأنوار: ۲۴/۹۴/۱.

۵. بحار الأنوار: ۹۳/۴۰۱/۶۹.

۶. الأمالی للطوسی: ۱۵۰۱/۷۰۲.

۳۷۰۶

المال مال الله

الكتاب:

﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾^۱.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَدُكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲.

الحديث:

۱۹۴۹۰. رسول الله ﷺ - وَهُوَ يَقْرَأُ «أَلْهَاكُمُ

التَّكَاثُرُ»^۳ - يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِي مَالِي! وَهَلْ لَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ، أَوْ لَبَسْتَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ^۴؟

۱۹۴۹۱. عنه ﷺ: يَقُولُ الْعَبْدُ: مَالِي مَالِي! وَإِنَّمَا لَهُ مِنْ مَالِهِ ثَلَاثٌ: مَا أَكَلَ فَأَفْنَى، أَوْ لَبَسَ فَأَبْلَى، أَوْ أُعْطِيَ فَأَقْتَنَى، مَا سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ ذَاهِبٌ وَتَارِكُهُ لِلنَّاسِ^۵.

۱۹۴۹۲. عنه ﷺ: يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مُلْكِي مُلْكِي! وَمَالِي مَالِي! يَامَسْكِينُ! أَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ

۳۷۰۶

مال از آن خداست.

قرآن:

«و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید».

«بگو: بار خدایا! ای دارنده ملک! ملک را به هر که خواهی می دهی و از هر که خواهی ملک را می گیری و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار می گردانی، همه خوبی ها به دست توست، هر آینه تو بر هر چیزی توانایی».

حدیث:

۱۹۴۹۰. پیامبر خدا ﷺ - وقتی که سوره «الهاکم التکاثر» را خواند - فرمود: آدمیزاد می گوید: مال من، مال من. ای پسر آدم! آیا تو را از اموالت چیزی جز همان مقداری است که می خوری و از میان میبری، یا می پوشی و کهنه می گردانی، یا صدقه می دهی و روانه می کنی؟

۱۹۴۹۱. پیامبر خدا ﷺ: بنده می گوید: مال من، مال من؛ حال آنکه از مال او تنها سه چیز از آن وی می باشد: آنچه می خورد و تمام می کند، یا می پوشد و کهنه می سازد، یا می بخشد و ذخیره می کند. به جز این ها، بقیه را می رود و برای مردم باقی می گذارد.

۱۹۴۹۲. پیامبر خدا ﷺ: آدمیزاد می گوید: ملک من، ملک من، و مال من، مال من. ای بینوا! کجا بودی زمانی که ملک بود و تو نبودی؟

۱. النور: ۳۳. ۲. آل عمران: ۲۶.

۳. التکاثر: ۱.

۴. الترغیب والترهیب: ۳۷/۱۷۲/۴.

۵. الترغیب والترهیب: ۳۶/۱۷۲/۴.

كَانَ الْمُلْكُ وَلَمْ تَكُنْ، وَهَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ
فَأَنْتِ، أَوْ لَبِستَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ
فَأَبْقَيْتَ؟! إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ وَإِمَّا مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ،
فَاعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونَ مَالٌ غَيْرَكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ
مِنْ مَالِكَ.^۱

آیا مال تو جز همان مقداری است که
می‌خوری و از میان می‌بری، یا می‌پوشی و
کهنه می‌گردانی یا صدقه می‌دهی و [برای
آخرت] باقی می‌گذاری که به خاطر آن یا
مشمول رحمت می‌شوی یا کیفر می‌بینی؟
پس، ببندیش که مال دیگری را بیشتر از
مال خودت دوست نداشته باشی.

۱۹۲۹۳. الإمام الصادق علیه السلام: الْمَالُ مَالُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ،
جَعَلَهُ وَدَائِعَ عِنْدَ خَلْقِهِ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْكُلُوا
مِنْهُ قَصْداً، وَيَشْرَبُوا مِنْهُ قَصْداً، وَيَلْبَسُوا
مِنْهُ قَصْداً، وَيَنْكِحُوا مِنْهُ قَصْداً، وَيَرْكَبُوا
مِنْهُ قَصْداً، وَيَعُودُوا بِمَا سِوَى ذَلِكَ عَلَى
فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ كَانَ مَا
أَكَلَهُ حَرَاماً، وَمَا شَرِبَ مِنْهُ حَرَاماً وَمَا
لَبِسَهُ مِنْهُ حَرَاماً، وَمَا نَكَحَهُ مِنْهُ حَرَاماً،
وَمَا رَكَبَهُ مِنْهُ حَرَاماً.^۲

۱۹۲۹۳. امام صادق علیه السلام: اموال از آن خداست و آنها
را نزد آفریدگان خویش امانت نهاده است
و فرمانشان داده که از آن با میانه‌روی
بخورند و با میانه‌روی بنوشند و با
میانه‌روی بپوشند و با میانه‌روی ازدواج
کنند و با میانه‌روی وسیله سواری بخرند
و سوار شوند و بیش از آن را به مؤمنان
نیازمند ببخشند. هر که از این حد [اعتدال
و میانه‌روی] فراتر رود، آنچه از آن مال
می‌خورد حرام است و آنچه می‌نوشد
حرام و آنچه می‌پوشد حرام و آنچه به
وسیله آن مال ازدواج می‌کند حرام و آنچه
سوار می‌شود حرام است.

۱۹۲۹۴. عنه علیه السلام: أَتَرَى اللَّهَ أُعْطِيَ مَنْ أُعْطِيَ مِنْ
كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ، وَمَنْعَ مَنْ مَنَعَ مِنْ هَوَانٍ بِهِ
عَلَيْهِ؟ لَا، وَلَكِنَّ الْمَالَ مَالُ اللَّهِ يَضَعُهُ عِنْدَ
الرَّجُلِ وَدَائِعَ، وَجَوَّزَ لَهُمْ أَنْ يَأْكُلُوا قَصْداً،
وَيَلْبَسُوا قَصْداً، وَيَنْكِحُوا قَصْداً، وَيَرْكَبُوا
قَصْداً، وَيَعُودُوا بِمَا سِوَى ذَلِكَ عَلَى فُقَرَاءِ
الْمُؤْمِنِينَ، وَيُلْمُوا بِهِ شَعَثَهُمْ، فَمَنْ فَعَلَ

۱۹۲۹۴. امام صادق علیه السلام: فکر می‌کنی خداوند که به
کسی چیزی داده به خاطر این است که در
پیشگاه او احترام دارد و به کسی که چیزی
نداده برای این است که در نظر او خوار و
بسی مقدار است؟ نه، بلکه اموال از آن
خداست که نزد انسان به امانت می‌گذارد و
به ایشان اجازه می‌دهد که با رعایت
میانه‌روی بخورند و بپوشند و ازدواج
کنند و وسیله سواری بخرند و سوار شوند
و مازاد بر آن را به مؤمنان نیازمند بدهند و

۱. بحار الأنوار: ۱۷/۳۵۶/۷۱.

۲. بحار الأنوار: ۷۴/۱۶/۱۰۳.

ذَلِكَ كَانَ مَا يَأْكُلُ حَلَالًا، وَيَشْرَبُ حَلَالًا،
وَيَرْكَبُ وَيَنْكِحُ حَلَالًا، وَمَنْ عَدَا ذَلِكَ كَانَ
عَلَيْهِ حَرَامًا.

«لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۱
أَتَرَى اللَّهَ ائْتَمَنَ رَجُلًا عَلَى مَالٍ، لَهُ أَنْ
يَشْتَرِيَ فَرَسًا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَيُجْزِيَهُ
فَرَسَ بَعِشْرِينَ دِرْهَمًا؟ وَيَشْتَرِيَ جَارِيَةً
بِأَلْفٍ دِينَارٍ وَيُجْزِيَهُ بِعِشْرِينَ دِينَارًا؟
وَقَالَ: «لَا تُسْرِفُوا...»^۲!

۱۹۳۹۵. عنه: «إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ اللَّهُ هَذِهِ الْفُضُولَ مِنَ
الْأَمْوَالِ لِتُوجِّهُوهَا حَيْثُ وَجَّهَهَا اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ، وَلَمْ يُعْطِكُمْوهَا لِتَكْنِزُوهَا»^۳

(انظر) معرفة الله: باب ۲۶۱۳.

الملك: باب ۳۶۴۴.

۳۷۰۷

تَسَاوِي النَّاسِ فِي مَالِ اللَّهِ

۱۹۳۹۶. الإمام علي: «أَمَّا هَذَا الْفَيءُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ
عَلَى أَحَدٍ فِيهِ أَثَرَةٌ، وَقَدْ فَرَّغَ اللَّهُ مِنْ
قِسْمَتِهِ؛ فَهُوَ مَالُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ

بدین وسیله آنها را از پریشانی برهانند.
پس هر که چنین کند، آنچه می خورد و
می نوشد و سوار می شود و ازدواج می کند
حلال است و هر که از این حد تجاوز کند،
بر او حرام باشد.

«اسراف نکنید که خدا اسرافکاران را
دوست ندارد»، آیا خیال می کنی خداوند
که مالی را به امانت به مردی داده، او حق
دارد اسبی را به ده هزار درهم بخرد، در
حالی که اسب بیست درهمی هم برایش
کافی است؟ یا کنیزی را به هزار دینار
بخرد، در صورتی که کنیز بیست دیناری
هم او را کفایت می کند؟ حال آنکه فرموده
است: «اسراف نکنید...»!

۱۹۳۹۵. امام صادق: در حقیقت، خداوند این

مال های زیادی را به شما داده است تا آنها
را در جهتی که خداوند عزوجل معلوم
کرده است به کار اندازید. آنها را به شما
نداده است که ببند و زید.

۳۷۰۷

برابری مردم در مال خدا

۱۹۳۹۶. امام علی: در برخورداری از این

بیت المال هیچ کس را بر دیگری مزیتی
نیست. خداوند خود آن را تقسیم کرده
است؛ زیرا آن مال خداست و شما هم

۱. الأنعام: ۱۴۱ والأعراف: ۳۱.

۲. بحار الأنوار: ۱۷/۳۰۴/۷۹.

۳. کتاب من لا یحضره الفقیه: ۱۶۹۳/۵۷/۲.

المُسلمون.^۱

۱۹۳۹۷. عنه علیه السلام - مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى مَصْقَلَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيِّ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى أَرْدَشِيرِ خُرَّةٍ: - أَلَا وَإِنْ حَقَّ مِنْ قِبَلِكَ وَقَبْلُنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سَوَاءٌ، يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ.^۲

۱۹۳۹۸. عنه علیه السلام - لَمَّا عُوتِبَ عَلَى التَّسْوِيَةِ فِي الْعَطَاءِ -: أَتَأْمُرُونِي (أَتَأْمُرُونِي) أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمَنُّ وَلِيْتُ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ، لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا أَلَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَتَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ؟^۳

۱۹۳۹۹. عنه علیه السلام - لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ لَمَّا طَلَبَ مِنْهُ مَالًا فِي خِلَافَتِهِ -: إِنْ هَذَا الْمَالُ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فَيْءٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلَبُ (حَلَبُ) أَسْيَافِهِمْ، فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ، وَإِلَّا فَجَنَازَةُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لغيرِ أَفْوَاهِهِمْ.^۴

۱۹۵۰۰. عنه علیه السلام - فِي كِتَابٍ لَهُ إِلَى قُتَيْبِ بْنِ الْعَبَّاسِ

بندگان مسلمان خدایید.

۱۹۳۹۷. امام علی علیه السلام - در بخشی از نامه خود به مصقلة بن هبیره شیبانی، کارگزار آن حضرت در اردشیر خُره - نوشت: بدان که مسلمانانی که نزد تو و نزد ما به سر می‌برند سهمشان از این بیت المال یکسان است. برای دریافت سهم خود از آن، نزد من می‌آیند و می‌گیرند و باز می‌گردند.

۱۹۳۹۸. امام علی علیه السلام - هنگامی که به سبب رعایت برابری در تقسیم بیت المال از ایشان خرده گرفتند - فرمود: آیا به من می‌گویید که با ستم بر کسانی که زمامدارشان شده‌ام، پیروزی را بجویم؟ به خدا سوگند که تا شب و روز می‌چرخند و در آسمان ستاره‌ای از پی ستاره‌ای بر می‌آید، هرگز گرد این کار نخواهم گشت. اگر این مال از آن خودم هم می‌بود، آن را به یکسان میانشان تقسیم می‌کردم چه رسد به اینکه مال، مال خداست!

۱۹۳۹۹. امام علی علیه السلام - خطاب به عبدالله بن زمعه که در زمان خلافتش از آن حضرت مالی طلبیده بود - فرمود: این مال نه از من است و نه از تو. بلکه غنیمت مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است. اگر در جنگشان با آنان شرکت کرده‌ای، تو هم مانند آنها سهم داری و گرنه دسترنج آنها برای دهان‌های غیر آنها نیست.

۱۹۵۰۰. امام علی علیه السلام - در نامه‌ای به قثم بن عباس، کارگزار ایشان در مکه - نوشت: به آنچه از

۱. شرح نهج البلاغة: ۴۰/۷.

۲. نهج البلاغة: الكتاب ۴۳.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۲۶.

۴. نهج البلاغة: الخطبة ۲۳۲.

وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ - : وَاَنْظُرْ إِلَى مَا
اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ
قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيباً بِهِ
مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَاتِ، وَمَا فَضَّلَ عَنْ
ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا.^۱

۱۹۵۰۱. عنه علیه السلام - فِيمَا رَدَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ
قَطَانِعِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ - : وَاللَّهِ، لَوْ وَجَدْتُهُ
قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَمِلَّكَ (تَمْلُكَ) بِهِ الْإِمَاءَ
لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَمَنْ ضَاقَ
عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ^۲

۱۹۵۰۲. عنه علیه السلام - فِي عَهْدِهِ إِلَى الْأَشْتَرِ - : وَلَكِنِّي
أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا
وَفُجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولاً، وَعِبَادَةً
خَوَلاً.^۳

۱۹۵۰۳. شرح نهج البلاغة عن أبي جعفر
الإسكافي : ... صَعِدَ الْمِنْبَرُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي
مِنْ يَوْمِ الْبَيْعَةِ، وَهُوَ يَوْمُ السَّبْتِ لِأَحَدِي
عَشْرَةَ لَيْلَةً بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَحَمِدَ اللَّهُ
وَأَثْنَى عَلَيْهِ ... ثُمَّ التَفَّتْ عليها السلام يَمِيناً وَشِمَالاً،
فَقَالَ : أَلَا لَا يَقُولَنَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ غَدًا : قَدْ

مال خدا که نزد تو جمع می شود بنگر و آن
را میان عیالواران و گرسنگان منطقه
پیرامونت پخش کن و با آن خلأ فقر را پر
کن و مازادش را برای ما بفرست، تا آن را
میان کسانی که نزد ما هستند تقسیم کنیم.

۱۹۵۰۱. امام علی علیه السلام - درباره زمین هایی که عثمان
تیول بعضی کرده بود و حضرت آنها را به
مسلمانان بازگرداند - فرمود : به خدا
سوگند اگر ببینم که به کابین زنان یا بهای
کنیزان رفته باشد، هر آینه آن را باز
می گردانم؛ زیرا دامنه عدالت گسترده است
و هر که عدالت بر او تنگ آید (با همه
گسترده گیش آن را تحمل نکند) بی عدالتی
بر او تنگتر آید!

۱۹۵۰۲. امام علی علیه السلام - در فرمانش به مالک اشتر -
نوشت : اما غم من این است که کار این
امت را نابخردان و نابکاران آنها به عهده
گیرند و در نتیجه، مال خدا را میان خود
دست به دست گردانند و بندگان او را به
بردگی کشند.

۱۹۵۰۳. شرح نهج البلاغة - به نقل از ابو جعفر
اسکافی - : (امام علی علیه السلام) در روز دوم بیعت،
که مصادف با روز شنبه یازده شب مانده از
ماه ذیحجه بود، منبر رفت و حمد و ثنای
خدا گفت... سپس به راست و چپ نگاهی
کرد و فرمود : هان! مبادا کسانی از شما که
غرق دنیا شدند و ملک و املاک فراهم

۱. نهج البلاغة: الكتاب ۶۷. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵.

۳. نهج البلاغة: الكتاب ۶۲.

غَمَرَتْهُمْ الدُّنْيَا فَاتَّخَذُوا الْعِقَارَ، وَفَجَّرُوا
الْأَنْهَارَ، وَرَكِبُوا الْخُيُولَ الْفَارِهَةَ، وَاتَّخَذُوا
الْوَصَائِفَ الرُّوَقَةَ، فَصَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَاراً
وَشَنَاراً، إِذَا مَا مَنَعَتْهُمْ مَا كَانُوا يَخْوَضُونَ
فِيهِ، وَأَصْرَتْهُمْ إِلَى حُقُوقِهِمُ الَّتِي يَعْلَمُونَ،
فَيَنْقِمُونَ ذَلِكَ وَيَسْتَنْكِرُونَ وَيَقُولُونَ:
حَرَمْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ حُقُوقَنَا! أَلَا وَآيُّمَا
رَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مِنْ
أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَرَى أَنَّ
الْفَضْلَ لَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ لِصُحْبَتِهِ، فَإِنَّ
الْفَضْلَ النَّيِّرَ غَدَاً عِنْدَ اللَّهِ، وَثَوَابُهُ وَأَجْرُهُ
عَلَى اللَّهِ. وَآيُّمَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِلَّهِ
وَلِلرَّسُولِ، فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا، وَدَخَلَ فِي دِينِنَا،
وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا، فَقَدِ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ
الْإِسْلَامِ وَحُدُودَهُ.

فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ، وَالْمَالُ مَالُ اللَّهِ، يُقَسَّمُ
بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى
أَحَدٍ، وَلِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ غَدَاً أَحْسَنُ الْجَزَاءِ
وَأَفْضَلُ الثَّوَابِ، لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا
لِلْمُتَّقِينَ أَجْراً وَلَا ثَوَاباً وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
لِلْأَبْرَارِ.^۱

آوردند و نهرها جاری کردند و اسبان
چابک سوار شدند و کنیزکان زیبا روی
گرفتند، این همه مایه ننگ و رسوایی آنان
شود آن گاه که ایشان را از ناز و نعمتی که
در آن فرو رفته‌اند باز دارم و به سوی
حقوقشان که می‌دانند برگردانمشان! پس،
به خرده گیری و انکار برخیزند و فردا
بگویند: پسر ابو طالب ما را از حقوقمان
محروم کرد! بدانید که هر مردی از
مهاجران و انصار که صحابی رسول
خدا ﷺ بوده است و خیال کند که به دلیل
صحابی بودنش بر دیگری برتری دارد،
باید بداند که برتری آشکار در فردای
قیامت نزد خداوند است و ثواب و اجر او
با خداست و هر مردی که دعوت خدا و
رسولش را اجابت کرده و آیین ما را
پذیرفته و به دین ما در آمده و رو به قبله ما
می‌ایستد، هر آینه مستوجب حقوق و
حدود اسلام است.

پس، شما بندگان خدا هستید و مال مال
خداست و میانتان به یکسان تقسیم
می‌شود و در این زمینه هیچ یک را بر
دیگری برتری نیست و پرهیزگاران در
فردای قیامت نزد پروردگار بهترین پاداش
و برترین ثواب را دارند. خداوند دنیا را
مزد و پاداش پرهیزگاران قرار نداده و آنچه
نزد خداست، برای نیکان بهتر است.

۱۹۵۰۴. بحار الأنوار: بَعَثَ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنْ ابْعَثْ عَلَيَّ بَعْطَائِي، فَوَاللَّهِ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّكَ لَوْ كُنْتَ فِي فَمِ أَسَدٍ لَدَخَلْتُ مَعَكَ، فَكَتَبَ عليه السلام إِلَيْهِ: إِنَّ هَذَا الْمَالَ لِمَنْ جَاهَدَ عَلَيْهِ، وَلَكِنْ هَذَا مَالِي بِالْمَدِينَةِ فَأَصِبْ مِنْهُ مَا شِئْتَ.^۱

۱۹۵۰۵. شرح نهج البلاغة عن أبي إسحاق الهمداني: إِنَّ امْرَأَتَيْنِ أَتَتَا عَلِيًّا عليه السلام، إِحْدَاهُمَا مِنَ الْعَرَبِ، وَالْأُخْرَى مِنَ الْمَوَالِي، فَسَأَلَتْهُ فَدَفَعَ إِلَيْهِمَا دَرَاهِمَ وَطَعَامًا بِالسَّوَاءِ، فَقَالَتْ إِحْدَاهُمَا: إِنِّي امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَهَذِهِ مِنَ الْعَجَمِ! فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْقَيِّءِ فَضْلًا عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ.^۲

۱۹۵۰۶. الاختصاص عن ابنِ دأب: وَلَئِنْ [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام] بَيْتَ مَالِ الْمَدِينَةِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَأَبَا الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ، فَكَتَبَ: الْعَرَبِيُّ وَالْقُرَشِيُّ وَالْأَنْصَارِيُّ وَالْعَجَمِيُّ وَكُلُّ مَنْ كَانَ فِي الْإِسْلَامِ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ وَأَجْنَاسِ الْعَجَمِ (سَوَاءً)، فَأَتَاهُ سَهْلُ بْنُ حَنْفِيٍّ بِمَوْلَى لَهُ أَسْوَدَ فَقَالَ: كَمْ تُعْطِي

۱۹۵۰۴. بحار الأنوار: أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ بِهِ امير مؤمنان عليه السلام پیغام فرستاد که عطای مرا برابم بفرست؛ زیرا به خدا قسم می‌دانی که اگر به کام شیر می‌رفتی، من هم با تو می‌آمدم. علی عليه السلام به او نوشت: این مال از آن کسی است که برای آن جهاد کرده است. اما این تو و این مال من در مدینه، هرچه می‌خواهی از آن بردار.

۱۹۵۰۵. شرح نهج البلاغة - به نقل از ابو اسحاق همدانی -: دو زن، یکی عرب و دیگری از موالی، نزد علی عليه السلام آمدند و از آن حضرت چیزی [از بیت المال] خواستند. امام به هر دوی آنها به یک اندازه پول و خوراک داد. یکی از آن دو گفت: من زنی عرب هستم و این زن عجم است! علی عليه السلام فرمود: به خدا قسم که من در این غنیمت برای فرزندان اسماعیل برتری‌ای بر فرزندان اسحاق نمی‌یابم.

۱۹۵۰۶. الاختصاص - به نقل از ابنِ دأب -: امير مؤمنان عليه السلام مسئولیت بیت المال مدینه را به عمار بن یاسر و ابوالهیثم بن تیهان سپرد و نوشت: عرب و قرشی و انصاری و عجم و کلیه عرب‌ها و عجم‌هایی که اسلام را پذیرفته‌اند [یکسانند]. پس، سهل بن حنیف با غلام سیاه خود آمد و عرض کرد: به این چقدر عطا می‌دهی؟ امیر

هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَمْ أَخَذْتَ أَنْتَ؟ قَالَ: ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، وَكَذَلِكَ أَخَذَ النَّاسُ. قَالَ: فَأَعْطُوا مَوْلَاهُ مِثْلَ مَا أَخَذَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ.^۱

۱۹۵۰۷. الإمام الباقر عليه السلام: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا اضْمَحَلَّتِ الْقَطَانُ فَلَاقَطَانِ.^۲

۱۹۵۰۸. الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا وَلِيَ عَلِيٌّ عليه السلام صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرْزُوكُمْ^۳ مِنْ فَيْتُكُمْ دِرْهَمًا مَاقَامَ لِي عِذْقُ بَيْتَرَبَ، فَلْيَصِدُقْكُمْ^۴ أَنْفُسُكُمْ؛ أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَمُعْطِيَكُمْ^۵؟

فَقَامَ إِلَيْهِ [أَخُوهُ] عَقِيلُ فَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِي وَأَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً! فَقَالَ: اجْلِسْ، أَمَا كَانَ هَهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ؟ وَمَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ تَقْوَى^۶!

۱۹۵۰۹. عنه عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ قِسْمِ بَيْتِ الْمَالِ - :
أَهْلُ الْإِسْلَامِ هُمْ أَبْنَاءُ الْإِسْلَامِ أَسْوَى بَيْنَهُمْ فِي الْعَطَاءِ، وَفَضَائِلُهُمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ

المؤمنين عليهم السلام به او فرمود: خودت چقدر گرفته‌ای؟ عرض کرد: سه دینار. بقیه مردم نیز همین اندازه گرفته‌اند. حضرت فرمود: به غلام او نیز مانند خودش سه دینار بدهید.

۱۹۵۰۷. امام باقر عليه السلام: زمانی که قائم ما قیام کند، زمین‌های پیشکشی [سلاطین] از هم پاشیده و ملغی می‌شود و هیچ تیولی نمی‌ماند.

۱۹۵۰۸. امام صادق عليه السلام: امام علی عليه السلام هنگامی که خلافت را به عهده گرفت بالای منبر رفت، بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: به خدا قسم تا وقتی حتی یک درخت خرما از من در یثرب سرپا باشد من از غنایم (خراج) شما درهمی برای خود بر نمی‌دارم. (اکنون) صادقانه بیندیشید. آیا فکر می‌کنید من که خودم را محروم می‌کنم به شما [بیشتر از حق‌تان] عطا می‌کنم؟

در این هنگام عقیل برخاست و گفت: بخدا قسم مرا با سیاهی از سیاهان مدینه یکسان قرار می‌دهی؟ حضرت فرمود: بنشین، کس دیگری غیر تو در این جانی بود که سخن بگوید؟ تو را بر آنان برتری نیست مگر به سابقه ایمان یا تقوا!

۱۹۵۰۹. امام صادق عليه السلام - در پاسخ به سؤال از تقسیم بیت المال - فرمود: مسلمانان، فرزندان اسلام هستند و من در عطا میان آنان برابری می‌نهم. فضایل و برتری‌هایشان میان خودشان و خداست.

۱. الاختصاص: ۱۵۲. ۲. قرب الإسناد: ۲۶۰/۸۰.

۳. يقال: مارزأته ماله؛ أي: ما نقصته (الصحيح: ۵۲/۱).

۴. أي ارجعوا إلى أنفسكم وأنصفوا، ولتقل أنفسكم لكم صدقاً في ذلك (مرآة العقول: ۷۲/۲۶).

۵. وفي نهج السعادة: ۲۱۲/۱ أفتروني مانعاً نفسي وولدي ومُعْطِيَكُمْ؟ ولأَسْوَيْنُ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ....

۶. الكافي: ۲۰۴/۱۸۲/۸.

اللَّهِ، أَجْعَلُهُمْ كَبَنِي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا يُفْضَلُ
أَحَدٌ مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَصَلَاحِهِ فِي الْمِيرَاثِ
عَلَى آخَرٍ ضَعِيفٍ مَنقُوصٍ.^۱

۱۹۵۱۰. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشْرَكَ بَيْنَ
الْأَغْنِيَاءِ وَالْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ، فَلَيْسَ لَهُمْ
أَنْ يَصْرِفُوا إِلَى غَيْرِ شُرَكَائِهِمْ.^۲

۳۷۰۸

الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْتُ الْمَالِ

۱۹۵۱۱. الإمامُ الباقرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عَلِيًّا أَتَى بِالْمَالِ فَأَقْعَدَ
بَيْنَ يَدَيْهِ الْوُزَانَ وَالنَّقَادَ، فَكُوِّمَ كَوْمَةٌ مِنْ
ذَهَبٍ وَكَوْمَةٌ مِنْ فِضَّةٍ، فَقَالَ: يَا حَمْرَاءُ وَيَا
بَيْضَاءُ، احْمَرِّي وَابْيَضِّي وَغُرِّي غَيْرِي.

هَذَا جَنَائِي وَخِيَارُهُ فِيهِ

وَكُلُّ جَانٍ يَدُهُ إِلَى فِيهِ^۳

۱۹۵۱۲. شرح نهج البلاغة عن مجمع التیمی: كَانَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْنُسُ بَيْتَ الْمَالِ كُلَّ جُمُعَةٍ،
وَيُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، وَيَقُولُ: لَيْسَ هَذَا لِي
يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۴

۱۹۵۱۳. كنز العمال: إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَكْنُسُ بَيْتَ الْمَالِ

من آنها را مانند فرزندان یک مرد تلقی
می‌کنم که در میراث، یکی از آنها به دلیل
فضل و کمالش بر دیگری که ضعیف و
ناقص است، برتری داده نمی‌شود.

۱۹۵۱۰. امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی،
توانگران و تهیدستان را در اموال شریک
قرار داده است. پس، توانگران حق ندارند
[سهم شریکان خود را] به غیر شرکای
خود بدهند.

۳۷۰۸

امام علی علیه السلام و بیت المال

۱۹۵۱۱. امام باقر علیه السلام: اموال علی علیه السلام آورده شد،
حضرت ترازو داران و زرسنجان را در
برابر خود نشانید و کپه‌ای از زر و کپه‌ای از
سیم درست کرد و فرمود:

ای سرخ‌ها! و ای سفیدها! سرخ شوید
و سفید شوید و غیر مرا بفریبید!

این میوه‌ای است که من چیده‌ام و خوب‌هایش
هم در میان آنهاست،

در حالی که هر میوه‌چینی دستش به
سوی دهان خودش می‌رود.

۱۹۵۱۲. شرح نهج البلاغة - به نقل از مجمع التیمی: -
امام علی علیه السلام هر جمعه بیت المال را جارو
می‌کرد و دو رکعت نماز در آنجا می‌گزارد
و می‌فرمود: تا اینکه [بیت‌المال] روز
قیامت در حق من شهادت دهد.

۱۹۵۱۳. كنز العمال: امام علی علیه السلام بیت المال را جارو

۱. وسائل الشیعة: ۳/۸۱/۱۱. ۲. الکافی: ۳/۵۴۵/۳.

۳. كنز العمال: ۳۶۵۴۵. ۴. شرح نهج البلاغة: ۱۹۹/۲.

ثُمَّ يُصَلِّي فِيهِ؛ رَجَاءً أَنْ يَشْهَدَ لَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يَحْبِسْ فِيهِ الْمَالَ عَنْ
الْمُسْلِمِينَ.^۱

۱۹۵۱۳. وسائل الشيعة: إِنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَكْنُسُ
بَيْتَ الْمَالِ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ ثُمَّ يَنْضَحُهُ بِالْمَاءِ
ثُمَّ يُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ يَقُولُ: تَشْهَدَانِ
لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

۱۹۵۱۵. وسائل الشيعة عن الضحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ
عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ خَلِيلِي رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ لَا يَحْبِسُ شَيْئًا لِقَدِّهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ
يَفْعَلُ، وَقَدْ رَأَى عُمَرُ فِي ذَلِكَ أَنْ دَوَّنَ
الدَّوَاوِينَ، وَأَخَّرَ الْمَالَ مِنْ سَنَةٍ إِلَى سَنَةٍ،
وَأَمَّا أَنَا فَأَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ خَلِيلِي رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ.

قال: وَكَانَ عَلِيٌّ يُعْطِيهِمْ مِنَ الْجُمُعَةِ
إِلَى الْجُمُعَةِ وَكَانَ يَقُولُ:
هَذَا جَنَائِي وَخِيَارُهُ فِيهِ

إِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُّهُ إِلَى فِيهِ^۳

می‌کرد و سپس در آن نماز می‌گزارد، به این
امید که روز قیامت در حق او شهادت دهد که
در آن مالی را از مسلمانان نگه نداشت.

۱۹۵۱۲. وسائل الشيعة: امام علی علیه السلام هر روز جمعه
بیت المال را جارو می‌کرد و آب می‌پاشید و
سپس دو رکعت نماز در آن به جای می‌آورد
و بعد می‌فرمود: شما دو [رکعت]، در روز
قیامت برای من شهادت دهید.

۱۹۵۱۵. وسائل الشيعة - به نقل از ضحاک بن
مزاحم -: امام علی علیه السلام فرمود: دوست من
رسول خدا ﷺ چیزی [از بیت المال] را برای
فردا نگه نمی‌داشت و ابوبکر نیز چنین
می‌کرد. عمر به فکر افتاد که در این زمینه
دفترهایی ترتیب دهد و اموال را از سالی تا
سال دیگر ذخیره می‌کرد. لیکن من همان
کاری را می‌کنم که دوستم رسول خدا ﷺ
می‌کرد.

علی علیه السلام جمعه به جمعه عطا می‌داد و [این
بیت را زمزمه] می‌فرمود:
این میوه‌ای است که من چیده‌ام و خوب‌هایش
هم در میان آنهاست،

آنگاه که هر میوه چینی دستش به سوی
دهان خودش می‌رود [و آنچه می‌چیند
خودش می‌خورد].^۱

۱. این بیت درباره کسی مثل زده می‌شود که بهترین آنچه را
دارد به دوستش دهد و او را بر خود مقدم دارد. ابن کلبی
می‌گوید: این مثل از عمرو بن عدی لخمی، خواهرزاده
جدیمه، است و او نخستین گوینده آن است. جدیمه در

۱. كنز العمال: ۳۶۵۲۶.

۲. وسائل الشيعة: ۲/۸۳/۱۱.

۳. وسائل الشيعة: ۳/۸۳/۱۱.

۱۹۵۱۶. شرح نهج البلاغة عن عبد الرحمن بن عجلان: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْسِمُ بَيْنَ النَّاسِ الْأَبْزَارَ وَالْحُرُفَ^۱ وَالْكَثُونَ، وَكَذَا وَكَذَا.^۲

۱۹۵۱۷. شرح نهج البلاغة عن الشعبي: دَخَلْتُ الرَّحْبَةَ بِالْكُوفَةِ - وَأَنَا غُلَامٌ - فِي غِلْمَانٍ، فَإِذَا أَنَا بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى صُبْرَتَيْنِ^۳ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ، وَمَعَهُ مِخْفَقَةٌ، وَهُوَ يَطْرُدُ النَّاسَ بِمِخْفَقَتِهِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْمَالِ فَيُقْسِمُهُ بَيْنَ النَّاسِ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ.

ثُمَّ انصَرَفَ وَلَمْ يَحْمِلْ إِلَى بَيْتِهِ قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى أَبِي فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ رَأَيْتُ الْيَوْمَ خَيْرَ النَّاسِ أَوْ أَحَقَّ النَّاسِ! قَالَ: مَنْ هُوَ يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، رَأَيْتُهُ يَصْنَعُ كَذَا، فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ، فَبَكَى وَقَالَ: يَا بُنَيَّ، بَلْ رَأَيْتَ خَيْرَ النَّاسِ.^۴

۱۹۵۱۸. الغارات عن زاذان: انْطَلَقْتُ مَعَ قَنْبَرٍ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: قُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئَةً. قَالَ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: قُمْ

۱۹۵۱۶. شرح نهج البلاغة - به نقل از عبد الرحمان بن عجلان :- علی علیه السلام حتی حبوبات و خردل و زیره و مانند این ها هم را میان مردم تقسیم می کرد.

۱۹۵۱۷. شرح نهج البلاغة - به نقل از شعبی :- نوجوانی میان نوجوانان بودم که به رَحْبَةُ کوفه وارد شدم. ناگاه علی علیه السلام را دیدم که میان دو کُپه زر و سیم ایستاده و تازیانه ای به دست داشت و با آن مردم را دور می کرد و سپس به سمت آن مال ها بر می گشت و بین مردم تقسیم می کرد، تا جایی که از آن چیزی باقی نماند و خود دست خالی به طرف خانه اش برگشت. من نزد پدرم رفتم و گفتم: نمی دانم امروز بهترین مردم را دیدم یا کم هوش ترین آنها را. پدرم گفت: پسر، چه کسی را دیدی؟ گفتم: علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، را دیدم که این کار را می کند. و داستان را برای پدرم شرح دادم. پدرم گریست و گفت: پسر، تو بهترین مردم را دیده ای.

۱۹۵۱۸. الغارات - به نقل از زاذان :- با قنبر نزد علی علیه السلام رفتم. قنبر گفت: برخیز ای امیر المؤمنین! که برای شما گنجینه ای نهفته ام. علی علیه السلام فرمود: چه گنجینه ای؟ گفتم: با من بیا. علی علیه السلام برخاست و با او به خانه اش رفت. چشمش به جوالی پر از جام های زرین

منزلی آتراق کرد و به افراد دستور داد برایش قارچ بچینند. بعضی از آنها بهترین قارچ هایی را که می چیدند خودشان می خوردند ولی عمرو بهترین قارچی را که می یافت برای دایی خود می آورد و خود هیچ نمی خورد و چون قارچ ها را نزد دایی خود آورد، این بیت را گفت (لسان العربیه ماده جنى) - م.

۱. الحرف بالضم: حب كالخردل. (المصباح المنير: ۱۳۰).

۲. شرح نهج البلاغة: ۱۹۹/۲.

۳. الصبرة من الطعام: المجتمع كالکومة، واشتریت الشيء صبرة: أي بلا وزن ولا كيل (مجمع البحرين: ۱۰۰۶/۲).

۴. شرح نهج البلاغة: ۱۹۸/۲.

مَعِيَ، فَقَامَ وَانْطَلَقَ إِلَى بَيْتِهِ فَإِذَا بِأَسِنَّةٍ^۱
مَمْلُوءَةٍ جَامَاتٍ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ، فَقَالَ:
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّكَ لَا تَتْرُكُ شَيْئاً إِلَّا
قَسَمْتَهُ فَأَدَّخَرْتُ هَذَا لَكَ! قَالَ عَلِيٌّ^۲:
لَقَدْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُدْخِلَ بَيْتِي نَاراً كَثِيرَةً!
فَسَلُّ سَيْفَهُ فَضْرِبْهَا، فَانْتَشَرَتْ مِنْ بَيْنِ إِنْاءٍ
مَقْطُوعٍ نِصْفُهُ أَوْ ثُلُثُهُ، ثُمَّ قَالَ: اقْسِمُوهُ
بِالْحِصَصِ فَفَعَلُوا، فَجَعَلَ يَقُولُ:

هَذَا جَنَائِي وَخِيَارُهُ فِيهِ

إِذْ كُلُّ جَانٍ يَذُّهُ إِلَى فِيهِ

يَا بَيْضَاءُ غُرِّي غَيْرِي وَيَا صَفْرَاءُ غُرِّي

غَيْرِي^۲.

۱۹۵۱۹. تاریخ دمشق عن أبي صالح السَّعْمَانِ:

رَأَيْتُ عَلِيّاً دَخَلَ بَيْتَ الْمَالِ فَرَأَى فِيهِ
شَيْئاً فَقَالَ: لَا أَرَى هَذَا هَاهُنَا وَبِالنَّاسِ
إِلَيْهِ حَاجَةٌ! فَأَمَرَ بِهِ فَقُسِّمَ وَأَمَرَ بِالْبَيْتِ
فَكُنِسَ وَنُضِحَ فَصَلَّى فِيهِ، أَوْ قَالَ^۳ فِيهِ^۲.

۱۹۵۲۰. بحار الأنوار: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^۳ إِذَا

۱. الباسِنة: جوارق غليظ من مشاقة الكتان، وسلة من خوص
بلاعروة (المعجم الوسيط: ۵۷/۱).

۲. الغارات: ۵۵/۱.

۳. القبلولة: الاستراحة نصف النهار، يقال: قال، يقيل، قبلولة.
(النهاية: ۱۳۳/۴).

۴. تاريخ دمشق: ۴۷۶/۴۲.

و سیمین افتاد. قبر گفت: یا امیرالمؤمنین!
شما هرچه هست تقسیم می‌کنی و از این
رو من این‌ها را برای شما اندوخته‌ام!
علی^۳ فرمود: مایل بودی آتشی فراوان به
خانه من می‌افکندی!...

سپس فرمود: این‌ها را به چند سهم
تقسیم کنید. چنین کردند. پس علی^۳ به
این بیت متمثل گشت:

این میوه‌ای است که من چیده‌ام و خوبهایش هم
در میان آنهاست،

آنگاه که هر میوه چینی دستش به سوی دهان
خودش می‌رود.

ای سپیدها! [دیگری را بفریبید] و ای
زردها! دیگری را بفریبید.

۱۹۵۱۹. تاریخ دمشق - به نقل از ابو صالح سَمَان -:

علی^۳ را دیدم که وارد بیت المال شد و در
آنجا چیزی دید. پس فرمود: ببینم که این
در این جا باشد و مردم به آن نیاز داشته
باشند! آن‌گاه دستور داد آن را تقسیم کردند
و فرمان داد بیت المال را جارو و آب پاشی
کردند و حضرت در آنجا نماز گزارد، یا
قبلوله^۱ کرد.

۱۹۵۲۰. بحار الأنوار: امیر المؤمنین^۳ پس از

۱. استراحت نیم روز.

أَعْطَى مَا فِي بَيْتِ الْمَالِ أَمَرَ فَكُنِسَ ثُمَّ صَلَّى فِيهِ، ثُمَّ يَدْعُو فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ يُحْبِطُ الْعَمَلَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ يُعَجِّلُ النُّقْمَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ يَمْنَعُ الدُّعَاءَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ يَهْتِكُ الْعِصْمَةَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ يُورِثُ النَّدَمَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ يَحْبِسُ الْقِسَمَ.^۱

(انظر السُّؤال (طلب الحاجة): باب ۱۷۱۶).

تقسیم بیت المال، دستور می داد آن را جارو می کردند و سپس در آن مکان نماز می گزارد و آن گاه دعا می کرد و در دعای خود می گفت: بار خدایا! پناه می برم به تو از گناهی که عمل را بر باد می دهد. پناه می برم به تو از گناهی که خشم و عذاب تو را شتاب می بخشد. پناه می برم به تو، از گناهی که مانع اجابت دعا می شود. پناه می برم به تو از گناهی که پرده عصمت و پاکی را می برد. پناه می برم به تو از گناهی که پشیمانی می آورد و پناه می برم به تو از گناهی که جلوی نصیب و بهره ها را می گیرد.

۳۷۰۹

آنچه کارگزاران دولت برای حفظ

بیت المال شایسته است رعایت کنند

۱۹۵۲۱. امام علی علیه السلام - در نامه ای به کارگزاران خود - نوشت: نوک قلم هایتان را باریک کنید و سطر هایتان را نزدیک به هم بنویسید و از نوشتن مطالب اضافی برای من خودداری ورزید و جان کلام و لب مطلب را بنویسید و از زیاده گویی پرهیزید؛ زیرا اموال مسلمانان ضرر و زیان را بر نمی تابد.

۳۷۱۰

بدترین دارایی ها

۱۹۵۲۲. امام علی علیه السلام: بدترین دارایی ها، آن است

۳۷۰۹

ما يَنْبَغِي لِعَمَالِ الدَّوْلَةِ لِلْمُحَافَظَةِ

عَلَى بَيْتِ الْمَالِ

۱۹۵۲۱. الإمام علي عليه السلام - فيما كتَبَ إِلَى عُمَّالِهِ -: أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ، وَقَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ، وَاحْذِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ، وَاقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي، وَإِيَّاكُمْ وَالْإِكْثَارَ؛ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ.^۲

۳۷۱۰

شَرُّ الْأَمْوَالِ

۱۹۵۲۲. الإمام علي عليه السلام: شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يُخْرَجْ

مِنْهُ حَقُّ اللَّهِ سَبْحَانَهُ.^۱

که حق خدای سبحان از آن پرداخته نشود.

۱۹۵۲۳. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ الْمَالِ مَا لَمْ يُنْفَقْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱۹۵۲۳. امام علی علیه السلام: بدترین دارایی، آن است که

از آن در راه خدا اتفاق نشود و زکاتش

مِنْهُ، وَلَمْ تُؤَدَّ زَكَاتُهُ.^۲

پرداخت نگردد.

۱۹۵۲۴. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يُغْنِ عَنِ

۱۹۵۲۴. امام علی علیه السلام: بدترین دارایی‌ها، آن است

که به درد صاحب خود نخورد.

صَاحِبِهِ.^۳

۱۹۵۲۵. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا أَكْسَبَ الْمَذَامَ.^۴

۱۹۵۲۵. امام علی علیه السلام: بدترین دارایی‌ها آن است که

نکوهش به بار آورد.

۱۹۵۲۶. الْإِمَامُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

۱۹۵۲۶. امام باقر علیه السلام: خدای تبارک و تعالی، در

روز قیامت عده‌ای را از گورهایشان بیرون

می‌آورد در حالی که دست‌هایشان به

گردن‌های آنان بسته شده است به طوری

که نمی‌توانند با آنها به اندازه سرانگشتی

چیزی بردارند. همراهشان فرشتگانی

است که آنان را به شدت سرزنش می‌کنند

و می‌گویند: این‌ها کسانی هستند که خیر

(مال) اندکی را از خیری بسیار دریغ

کردند؛ اینان کسانی هستند که خداوند به

آنان عطا فرمود و آنها حق خدا در اموال

خود را پرداختند!

يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاساً مِنْ قُبُورِهِمْ

مَشْدُودَةً أَيْدِيهِمْ إِلَى أَعْنَاقِهِمْ، لَا

يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَتَنَاوَلُوا بِهَا قَيْسَ أَنْصُلَةٍ،

مَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ يُعَيِّرُونَهُمْ تَعْيِيراً شَدِيداً،

يَقُولُونَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ مَنَعُوا خَيْراً قَلِيلاً مِنْ

خَيْرٍ كَثِيرٍ، هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَمَنَعُوا

حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِهِمْ!^۵

(انظر) الزكاة: باب ۱۵۸۲، ۱۵۸۳.

وسائل الشيعة: ۶/۲۵ باب ۶.

۱. غرر الحكم: ۵۷۱۰. ۲. غرر الحكم: ۵۶۸۳.

۳. غرر الحكم: ۵۶۸۲. ۴. غرر الحكم: ۵۶۷۳.

۵. بحار الأنوار: ۶۷/۱۹۷/۷.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حرف النبوة

عنوان	جلد / صفحه
النبوة العامة (نبوت عامه)	۱۹۷/۱۱
النبوة الخاصة (نبوت خاصه)	۲۲۹/۱۱
۱- آدم ﷺ	۲۲۹/۱۱
۲- إدريس ﷺ	۲۷۱/۱۱
۳- نوح ﷺ	۲۷۹/۱۱
۴- هود ﷺ	۲۹۷/۱۱
۵- صالح ﷺ	۳۰۳/۱۱
۶- إبراهيم ﷺ	۳۱۱/۱۱
۷- لوط ﷺ	۳۲۷/۱۱
۸- ذو القرنين ﷺ	۳۳۷/۱۱
۹- يعقوب ويوسف ﷺ	۳۵۹/۱۱
۱۰- أيوب ﷺ	۳۷۹/۱۱
۱۱- شعيب ﷺ	۳۹۱/۱۱
۱۲- موسى وهارون ﷺ	۴۰۳/۱۱
۱۳- موسى وخضر ﷺ	۴۲۱/۱۱
۱۴- إسماعيل ﷺ	۴۳۳/۱۱
۱۵- إيلياس ﷺ	۴۳۷/۱۱
۱۶- اليسع ﷺ	۴۴۱/۱۱
۱۷- ذو الكفل ﷺ	۴۴۳/۱۱
۱۸- إسموئيل ﷺ	۴۴۹/۱۱
۱۹- داود ﷺ	۴۵۹/۱۱
۲۰- سليمان ﷺ	۴۷۳/۱۱
۲۱- حنظلة ﷺ	۴۸۵/۱۱
۲۲- شعيا وحيقوق ﷺ	۴۹۱/۱۱
۲۳- زكريا ﷺ	۴۹۵/۱۱
۲۴- يحيى ﷺ	۵۰۱/۱۱

۵۱۵/۱۱	۲۵- عیسیٰ ﷺ
۵۳۹/۱۱	۲۶- إرمیا ﷺ
۵۳۳/۱۱	۲۷- یونس ﷺ
۵۵۵/۱۱	۲۸- جرجیس ﷺ
۵۵۷/۱۱	۲۹- خالد بن سنان ﷺ
۵/۱۲	۳۰- محمد رسول الله ﷺ
۷۷/۱۲	خصائص خاتم النبیین (ویژگی های خاتم پیامبران)
۱۳۷/۱۲	النجوم (اخترشناسی و منجمی)
۱۵۹/۱۲	النجوى (درگوشی سخن گفتن)
۱۶۳/۱۲	المناجاة (مناجات)
۱۸۳/۱۲	النّجاة (رهايي)
۱۹۳/۱۲	النحو (علم نحو)
۱۹۹/۱۲	القدم (پشیمانی)
۲۰۵/۱۲	النذر (نذر)
۲۱۱/۱۲	النصيحة (نصيحت و خيرخواهی)
۲۲۳/۱۲	الإنصاف (انصاف)
۲۳۱/۱۲	النظر (نگاه کردن)
۲۳۹/۱۲	المناظرة (مناظره)
۲۶۱/۱۲	النظافة (پاکیزگی)
۲۶۷/۱۲	النظم (نظم)
۲۶۹/۱۲	النّعمة (نعمت)
۳۰۱/۱۲	النفس (نفس)
۳۳۱/۱۲	النفاق (نفاق)
۳۶۹/۱۲	الإنفاق (انفاق)
۳۹۱/۱۲	الأنفال (انفال)
۳۰۵/۱۲	النّافلة (عبادت مستحبی)
۳۰۹/۱۲	النّميمة (سخنی چینی)
۳۱۷/۱۲	المناهي (منهيات)
۳۲۷/۱۲	النور (نور)
۳۶۳/۱۲	النّاس (مردم)
۳۸۹/۱۲	النّوم (خواب)
۵۰۳/۱۲	النّيّة (نیت)



النُّبُوَّةُ الْعَامَّةُ

نبوت عامه



مركز تحقيقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١١/١ باب ١ «معنى النبوة وعلة بعثة الأنبياء...».

كنز العمال: ١١/٤٨٠ «في فضائل الأنبياء».

كنز العمال: ١١/٤٧٤ «بعض خصائص الأنبياء».

افظر:

عنوان ٤٩ «التبليغ»، ١٨٨ «الرسول»، ٣٣٦ «المعجزة».

العلم: باب ٢٧٩٠، ٢٧٩١، ٢٨٠٤، الكتاب: باب ٣٣٩٣.

الأمثال: باب ٣٥٨٤، الروايات: باب ١٤٠٢، ١٤٠٣.

۳۷۱۱

الدَّعْوَةُ إِلَى اللَّهِ

الكتاب:

﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزَّكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۲.

﴿اسْتَجِيبُوا لِلرَّبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ﴾^۳.

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴.

الحديث:

۱۹۵۲۷. رسول الله ﷺ - فِي وَجْهِ تَسْمِيَّتِهِ
بِالدَّاعِي - : وَأَمَّا الدَّاعِي، فَإِنِّي أَدْعُو
النَّاسَ إِلَى دِينِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ^۵.

۱۹۵۲۸. الإمام علي عليه السلام: رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا

۱. الأحقاف: ۳۱. ۲. الأنفال: ۲۴.

۳. الشورى: ۴۷. ۴. يونس: ۲۵.

۵. بحار الأنوار: ۲۸/۹۴/۱۶.

۳۷۱۱

دعوت به خدا

قرآن:

«ای قوم ما! دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] گناهان شما را ببخشد و از عذابی دردآور امانتان دهد».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان انسان و دل او حایل می‌گردد و هم به سوی او محشور خواهید شد».

«پیش از آنکه روزی فرارسد که آن را از جانب خدا برگشتی نباشد، پروردگارتان را اجابت کنید. آن روز نه برای شما پناهی و نه برایتان [مجال] انکاری است».

«و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

حدیث:

۱۹۵۲۷. پیامبر خدا ﷺ - در بیان علت نامیده شدن او به داعی (دعوت‌گر) - فرمود: و اما داعی، بدان سبب است که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می‌کنم.

۱۹۵۲۸. امام علی عليه السلام: خدا رحمت کند انسانی را که

فَوَعَى، وَدُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا، وَأَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَتَجَا.^۱

۱۹۵۲۹. عنه: دُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ، فَلَا يَصْمُ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَصَمُّ، وَلَا يَعْمَى عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَعْمَى.^۲

۱۹۵۳۰. عنه: إِعْمَلُوا رَجِمَكُمُ اللَّهُ عَلَى أَعْلَامٍ بَسِيتَةٍ؛ فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ^۳، يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ.^۴

۱۹۵۳۱. عنه: وَنَاطِرُ قَلْبِ اللَّسِيبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ، دَاعٍ دَعَا، وَرَاعٍ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي.^۵

۱۹۵۳۲. عنه: أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنُّونَهَا وَتَرْغَبُونَ فِيهَا، وَأَصْبَحْتُمْ تُغْضِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَلَا مَنَزِلِكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَلَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ... فَدَعُّوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا، وَأَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا، وَسَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا.^۶

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۷۶. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۷۶.

۳. النهج: الطريق المستقيم. (النهاية: ۱۳۴/۵).

۴. نهج البلاغة: الخطبة ۹۴. ۵. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۴.

۶. نهج البلاغة: الخطبة ۱۷۳.

حُکَم (فرمان حکیمانه‌ای) را شنید و پذیرا شد و به راه راست فرا خوانده شد و [بدان] نزدیک گشت و کمر بند راهنمایی را گرفت و رهایی یافت.

۱۹۵۲۹. امام علی: شما به موضوع روشن و آشکاری فرا خوانده شده‌اید. بنابراین، تنها آن کس آن را نمی‌شنود که ناشنواست و تنها آن کس نمی‌بیندش که نابیناست.

۱۹۵۳۰. امام علی: خدایتان رحمت کند، بر طبق نشانه‌هایی آشکار عمل کنید؛ زیرا که راه روشن است و شما را به سرای سلامت فرامی‌خواند.

۱۹۵۳۱. امام علی: و چشم دلِ شخص خردمند است که با آن پایان کار خویش را می‌بیند و نشیب و فراز آن را می‌شناسد. دعوت کننده‌ای است که فرامی‌خواند و سرپرستی است که سرپرستی می‌کند. پس، دعوتگر را اجابت نمایید و از سرپرست پیروی کنید.

۱۹۵۳۲. امام علی: بدانید که این دنیایی که شما آرزومند و مشتاق آنید و آن شما را گاه ناخشنود و گاه خشنود می‌سازد، سرای شما و سرمنزلی نیست که برای آن آفریده یا به آن فرا خوانده شده باشید... پس، خوبی‌هایش را به خاطر برحذر داشتن‌هایش و طمع‌هایش را به خاطر ترساندن‌هایش رها کنید و در آن به سوی سرایی بشتابید که بدان فرا خوانده شده‌اید.

۱۹۵۳۳. عنه ﷺ: اَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ الرَّسُولِ، وَكُفَيْتُمْ مَوْنَةً الْاِعْتِسَافِ، وَتَبَذْتُمْ الثَّقْلَ الْفَاحِ عَنِ الْأَعْنَاقِ ۱.

(انظر) الأمثال: باب ۳۵۴۳، ۳۵۴۴.

۳۷۱۲

در حقیقت، کسانی پاسخ می‌دهند
که می‌شنوند

قرآن:

«تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و [اما] مردگان را خداوند [در قیامت] برخواند انگیزت. سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوند».

«پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوش پیروی کند؟ همانا خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

«پس، اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می‌نهد؟»

«و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و او را جز خدا هیچ یابوری نیست. آنان در گمراهی آشکاری هستند».

حدیث:

۱۹۵۳۲. امام علی ﷺ: منزهی تو، ای که آفریدگار و معبودی! تو برای آنکه آفریدگانت از

۳۷۱۲

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ

الكتاب:

«إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» ۲.

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهُمْ لَا يُسْمِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» ۳.

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَهْلَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ۴.

«وَمَنْ لَا يُجِيبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» ۵.

الحديث:

۱۹۵۳۲. الإمام علي ﷺ: سبحانه خالقاً ومعبوداً!

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۶. ۲. الأنعام: ۳۶.

۳. القصص: ۵۰. ۴. هود: ۱۴.

۵. الأحقاف: ۳۲.

يَحْسُنِ بِلَاثِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً،
وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً: مَشْرَباً وَمَطْعَماً
وَأَزْوَاجاً وَخُدَمَاءَ وَقُصُوراً وَأَنْهَاراً
وَزُرُوعاً وَبُيُوتاً. ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِياً يَدْعُو
إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ
رَغِبُوا، وَلَا إِلَيَّ مَا شِئْتُمْ إِلَّا سِيقَاشْتَقُوا!
أَقْبِلُوا عَلَى حَيَافَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا،
وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا.^۱

(انظر القلب: باب ۲۳۴۰-۲۳۵۱)

آزمایش تو سربلند به درآیند، سرایی [به
نام آخرت] آفریدی و در آن خوان گسترده‌ای
از آشامیدنی و خوردنی و همسران و
خدمتکاران و کاخ‌ها و نهرها و کشتزارها و
میوه‌ها قرار دادی، آن گاه دعوت کننده‌ای
فرستادی که به سوی این سرای فرا خواند. اما
مردم نه دعوت کننده را اجابت کردند و نه به
آنچه آنان را ترغیب کردی رغبت ورزیدند و
نه به آنچه تشویقشان کردی، اشتیاق نشان
دادند! بلکه به لاشه‌ای روی آوردند که با
خوردن آن رسوا گشتند و در دوست داشتن
آن همداستان شدند.

۳۷۱۳

فلسفه نبوت



۱- تکامل
مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی
قرآن:

«و آن گاه که [یهود] گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی
نازل نکرده است، بزرگی خدا را چنان که باید
نشناختند. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی
آورده است، نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای مردم
روشنایی و رهنمود است [و شما] آن را به صورت
طومارهایی در می‌آورید که آن را [آنچه می‌خواهید]
آشکار می‌کنید و بسیاری را پنهان می‌دارید، در
صورتی که چیزی که نه شما می‌دانستید و نه پدران
[به وسیله آن] به شما آموخته شد. بگو: خدا [همه را
فرستاده]؛ آن گاه بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به
بازی [سرگرم] شوند».

حدیث:

۱۹۵۳۵. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به زندیقی که

۳۷۱۳

فلسفه النبوة

۱- التکامل

الکتاب:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ
مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى
نُوراً وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا
وَتُخْفُونَ كَثِيراً وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ
قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾.^۲

الحديث:

۱۹۵۳۵. الإمام الصادق عليه السلام - للزندقي الذي سأله:
من أين أثبت الأنبياء؟ - إنا لما أثبتنا أن

لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ، وَلَا يُسَلِّمُوا لَهُ، فَلْيُبَاشِرْهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ، وَيُحَاجِّجْهُمْ وَيُحَاجُّوهُ، ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سُفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ، وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ، وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَاءُؤُهُمْ.

فَثَبَّتَ الْأَمْرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَالْمُعَبِّرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَعَزَّ، وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ ﷺ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ؛ حُكَمَاءُ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِهِمْ، غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ - عَلَى مُشَارِكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرَكُّيبِ - فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ^۱.

۱۹۵۳۶. الإمام الرضا ﷺ - فِي عِلَّةِ وَجُوبِ مَعْرِفَةِ الرُّسُلِ وَالْإِقْرَارِ بِهِمْ وَالْإِذْعَانِ لَهُمْ بِالطَّاعَةِ -: لِأَنَّهُ لَمَّا لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ وَقَوَاهُمْ مَا يُكْمِلُوا^۲ لِمَصَالِحِهِمْ، وَكَانَ

پرسید: پیامبران را از چه راهی ثابت می‌کنی؟ - فرمود: چون ثابت کردیم که ما را آفریدگار و سازنده‌ای است برتر از ما و از همه آنچه آفریده، و آن سازنده حکیم و متعال است به طوری که ممکن نیست آفریدگانش او را ببینند یا لمسش کنند و در نتیجه، بتوانند با یکدیگر ارتباط مستقیم و بی‌واسطه برقرار سازند و با هم بحث و محاجه کنند، ثابت شد که در میان خلق خود سفیران و فرستادگانی دارد که سخنان او را برای آفریدگان و بندگانش بیان می‌کنند و آنان را به مصالح و منافعشان و عوامل ماندگاری و نابودیشان رهنمون می‌شوند. بنابراین، ثابت می‌شود که در میان آفریدگان کسانی هستند که از جانب خدای حکیم دانا امر و نهی می‌کنند و سخنگوی او، عزوجل، می‌باشند. و اینان همان پیامبران ﷺ و برگزیده‌های از میان خلق او هستند؛ حکیمانی که به حکمت تربیت شده و به حکمت مبعوث گشته‌اند و با آنکه در خلقت و ساختمان بدنی مانند دیگر مردمند، احوالشان به کلی با آنان متفاوت است و از جانب خدای حکیم دانا با حکمت تأیید شده‌اند.

۱۹۵۳۶. امام رضا ﷺ - درباره علت لزوم شناخت

پیامبران و تصدیق آنها و اطاعت و پیروی از ایشان - فرمود: چون مردم خود از چنان طبیعت و توانی برخوردار نیستند که مصالحشان را کاملاً درک کنند و از طرفی،

۱. الکافی: ۱/۱۶۸.

۲. فی العلل: لَمَّا لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ وَقَوَاهُمْ مَا يَكْتَفِيهِمْ وَفِي الْمَصَالِحِ، وَكَانَ الصَّانِعُ... إلخ. وفي الخصال: ما يكملون به مصالحهم. (كما في هامش المصدر).

الصَّانِعُ مُتَعَالِيًا عَنْ أَنْ يُرَى، وَكَانَ ضَعْفُهُمْ وَعَجْزُهُمْ عَنْ إدْرَاكِ ظَاهِرِهِ، لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ رَسُولٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ مَعْصُومٌ يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَأَدَبَهُ، وَيَقْفُهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ إِحْرَازُ مَنَافِعِهِمْ وَدَفْعُ مَضَارِّهِمْ، إِذْ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مَنَافِعَهُمْ وَمَضَارَّهُمْ.

فَلَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَطَاعَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي مَجِيءِ الرَّسُولِ مَنَفَعَةٌ وَلَا سَدُّ حَاجَةٍ، وَلَكِنْ يَكُونُ إِتْيَانُهُ عِبْتًا لَغَيْرِ مَنَفَعَةٍ وَلَا صَلَاحٍ، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ صِفَةِ الْحَكِيمِ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ.^۱

۲- إِنْقَاذُ الْإِنْسَانِ مِنْ وَلايَةِ الطَّوَاعِيتِ

الكتاب:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۲.

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادَ»^۳.

(انظر) الأنبياء: ۲۵.

سازنده هستی نیز والاتر از آن است که دیده شود و ضعف و ناتوانی بندگان از ادراک او نیز کاملاً روشن است، پس ناچار باید میان خدا و مردم فرستاده‌ای معصوم باشد که اوامر و نواهی و آموزش‌های او را به آنان برساند و به آنچه منافعتشان را تأمین و زیان‌هایشان را دفع می‌کند، آگاهشان سازد. چرا که در وجودشان وسیله‌ای که بتوانند با آن، آنچه را بدان نیاز دارند و سود و زیان‌شان را بشناسند وجود ندارد.

اگر شناخت پیامبر و اطاعت از او بر مردم واجب نبود، آمدن پیامبر برای آنان حاصلی نداشت و مشکلی را حل نمی‌کرد و فرستادن او کاری بیهوده و ناسودمند بود و این کار از موجود حکیمی که همه چیز را با حساب و کتاب و متقن آفریده، به دور است.

۲- رهانیدن انسان از سلطه طواغوت‌ها

قرآن:

«هر آینه در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید:] خدا را پرستید و از طواغوت بپرهیزید. پس، از آن امت کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. پس، در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است».

«و آنان که از پرستش طواغوت دوری کرده‌اند و به سوی خدا باز گشته‌اند، آنان را مژده باد. پس، بشارت ده بندگان مرا».

۱. بحار الأنوار: ۴۰/۴۰/۱۱. ۲. النحل: ۳۶.

۳. الزمر: ۱۷.

الحديث:

حدیث:

۱۹۵۳۷. رسول الله ﷺ - مِنْ كِتَابِهِ إِلَى أَهَالِي نَجْرَانَ -: بِسْمِ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَصْغَفِ نَجْرَانَ وَأَهْلِ نَجْرَانَ، إِنْ أَسْلَمْتُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ إِلَهُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَأَدْعُوكُمْ إِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ.^۱

۱۹۵۳۷. پیامبر خدا ﷺ - در نامه خود به مردم نجران - نوشت: به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، از محمد فرستاده خدا به اسقف نجران و مردم نجران؛ اگر اسلام آورید همصدا باشما الله، همان خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را سپاس و ستایش می‌گویم. اما بعد، من شما را از بندگی بندگان، به بندگی خدا فرا می‌خوانم و از ولایت بسندگان به ولایت خدا، دعوتتان می‌کنم.

۱۹۵۳۸. پیامبر خدا ﷺ: مَنْ بَرَى بِالْأَعْدَاءِ (مستکبران) و فرود آوردن عده‌ای دیگر (مستضعفان) برانگیخته شده‌ام.

۱۹۵۳۹. پیامبر خدا ﷺ: خداوند مرا برانگیخت تا با همه شاهان دنیا بجنگم و پادشاهی را به سوی شما بکشانم. پس، مرا در آنچه شما را به سوی آن فرا می‌خوانم، اجابت کنید تا بدان وسیله فرمانروای عرب شوید و غیر عرب فرمانبر شما شوند و شهریارانی در بهشت گردید.

۱۹۵۴۰. پیامبر خدا ﷺ - هنگامی که در آغاز دعوت، خویشان نزدیک خود را جمع کرد و آیت نبوت را برایشان بیان نمود - فرمود: ای پسران عبد المطلب! خداوند مرا به سوی همه مردم عموماً، و به سوی شما خصوصاً فرستاده است؛ زیرا خداوند عزوجل فرموده: «و خویشان نزدیکت را بیم ده». من شما را به دو کلمه فرا می‌خوانم

۱۹۵۳۸. عَنْهُ ﷺ: بُعِثْتُ لِرَفْعِ قَوْمٍ وَوَضْعِ آخَرِينَ.^۲
۱۹۵۳۹. عَنْهُ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي أَنْ أَقْتُلَ جَمِيعَ مُلُوكِ الدُّنْيَا، وَأَجْرُ الْمُلْكِ إِلَيْكُمْ، فَأَجِيبُونِي إِلَى مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ تَمْلِكُوا بِهَا الْعَرَبَ، وَتَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمَ، وَتَكُونُوا مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ.^۳

۱۹۵۴۰. عَنْهُ ﷺ - لَمَّا جَمَعَ خَاصَّةَ أَهْلِهِ فِي ابْتِدَاءِ الدَّعْوَةِ وَبَيَّنَ لَهُمْ آيَةَ التَّبَوُّةِ -: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَبَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۴، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ

۱. بحار الأنوار: ۲۸۵/۲۱ . ۲. الطبقات الكبرى: ۱/۱۹۲.

۳. بحار الأنوار: ۷۷/۲۳۴/۱۸.

۴. الشعراء: ۲۱۴.

إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ،
ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ، تَمْلِكُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ
وَالْعَجَمَ، وَتَنْقَادُ لَكُمْ بِهِمَا الْأُمَمُ،
وَتَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ، وَتَنْجُونَ بِهِمَا مِنَ
النَّارِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ
اللَّهِ. ۱

که گفتنش آسان است، اما در ترازوی
اعمال گران و ارزشمند. شما با این دو کلمه
بر عرب و عجم حاکم می شوید و ملت ها
فرمانبردار شما می شوند و به واسطه این
دو کلمه به بهشت می روید و از آتش
می رهید. این دو کلمه عبارت است از
شهادت دادن به اینکه هیچ خدایی جز الله
نیست و اینکه من فرستاده خدا هستم.

۱۹۵۲۱. الطبقات الكبرى: لَمَّا رَأَتْ قَرِيشٌ ظُهُورَ
الْإِسْلَامِ وَجُلُوسَ الْمُسْلِمِينَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ
سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمَشُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ...
قَالُوا: فَأَرْسِلْ إِلَيْهِ فَلْنُعْطِهِ النِّصْفَ، فَأَرْسَلَ
إِلَيْهِ أَبُو طَالِبٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ:
يَا بَنَ أَخِي، هَؤُلَاءِ عُمُومَتُكَ وَأَشْرَافُ
قَوْمِكَ وَقَدْ أَرَادُوا يُنْصِفُونَكَ، فَقَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ: قُولُوا أَسْمَعُ.

۱۹۵۲۱. الطبقات الكبرى: هنگامی که قریش
مشاهده کردند اسلام جای خود را باز کرده
و مسلمانان پیرامون کعبه می نشینند، گنج
و درمانده شدند و از این رو نزد ابو طالب
رفتند... گفتند: بفرست محمد بیاید تا به او
پیشنهاد منصفانه ای بدهیم. ابو طالب در پی
پیامبر ﷺ فرستاد و رسول خدا ﷺ آمد.
ابو طالب گفت: ای برادر زاده من! این ها
عموهای تو و بزرگان قومت هستند و
می خواهند به تو پیشنهاد منصفانه ای
بدهند. رسول خدا ﷺ فرمود: بگویند
می شنوم.

قَالُوا: تَدْعُنَا وَآلِهَتَنَا، وَتَدْعُكَ وَإِلَهَكَ،
قَالَ أَبُو طَالِبٍ: قَدْ أَنْصَفَكَ الْقَوْمُ فَاقْبَلْ
مِنْهُمْ.

گفتند: ما را با خدایانمان بگذار و ما هم
تو را با خدایت می گذاریم. ابو طالب گفت:
پیشنهاد منصفانه ای است؛ از آنها بپذیر.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ
أَعْطَيْتُكُمْ هَذِهِ هَلْ أَنْتُمْ مُعْطِيَّ كَلِمَةٍ إِنْ أَنْتُمْ
تَكَلَّمْتُمْ بِهَا مَلَكَتُمْ بِهَا الْعَرَبَ وَدَانَتْ لَكُمْ
بِهَا الْعَجَمُ؟

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر من این
پیشنهاد شما را بپذیرم، آیا شما یک کلمه از
من می پذیرید که اگر آن را بگویند بر عرب
فرمانروا شوید و غیر عرب فرمانبر و
تسلیم شما شوند؟

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّ هَذِهِ لَكَلِمَةٌ مُرْبِحَةٌ،
نَعَمْ وَأَبِيكَ لَنَقُولَنَّهَا وَعَشْرَ أَمْثَالِهَا!

قَالَ: قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَاشْمَازُوا
وَنَفَرُوا مِنْهَا وَغَضِبُوا وَقَامُوا.^۱

۱۹۵۲۲. الطبقات الكبرى: أقام رسول الله ﷺ بمكة ثلاث سنين من أول نبوته مستخفياً، ثم أعلن في الرابعة، فدعا الناس إلى الإسلام عشر سنين... حتى إنه ليسأل عن القبائل ومنازلها قبيلة قبيلة ويقول: يا أيها الناس، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَتَمْلِكُوا بِهَا الْعَرَبَ وَتَذِلُّ لَكُمْ الْعَجَمَ، وَإِذَا آمَنْتُمْ كُنْتُمْ مُلُوكاً فِي الْجَنَّةِ. وَأَبُولَهَبُ وَرَاءَهُ يَقُولُ: لَا تُطِيعُوهُ؛ فَإِنَّهُ صَائِيٌّ كَاذِبٌ!^۲

۱۹۵۲۳. الإمام علي عليه السلام: فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهٗ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ، وَلِيَقْرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ، وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ.^۳

ابو جهل گفت: بی گمان این کلمه‌ای پرسود است. آری به روح پدرت سوگند که آن کلمه و ده تا مثل آن را هم می‌گوییم!

فرمود: بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست. اما آن جماعت از این کلمه ناراحت و رمیده شدند و با عصبانیت برخاستند و رفتند.

۱۹۵۲۲. الطبقات الكبرى: رسول خدا ﷺ در آغاز نبوت خود سه سال در مکه مخفیانه دعوت می‌کرد و در سال چهارم دعوتش را علنی ساخت و به مدت ده سال مردم را به اسلام دعوت کرد... تاجایی که به سراغ تک تک قبایل و منزلگاه‌های عرب‌ها می‌رفت و می‌فرمود: ای مردم! بگویید هیچ خدایی جز الله نیست، تا رستگار شوید و به وسیله این کلمه بر عرب‌ها حاکم گردید و عجم‌ها در برابران تسلیم شوند. و اگر ایمان آورید شهریارانی در بهشت خواهید بود. اما ابولهب پشت سر آن حضرت حرکت می‌کرد و می‌گفت: به حرفش گوش نکنید، او فردی از دین برگشته و دروغ‌گوست.

۱۹۵۲۳. امام علی علیه السلام: خداوند، محمد ﷺ را به حق برانگیخت تا بندگان را از عبادت بت‌ها به سوی عبادت خود بیرون کشاند و از طاعت شیطان به طاعت خویش در آورد، با قرآنی که آن را آشکار و استوار نمود تا بندگان در آن هنگام که پروردگارشان را نمی‌شناختند، بشناسندش و به وجود او که انکارش می‌کردند، اعتراف کنند و هستی او را که باور نمی‌کردند، اثبات نمایند.

۱. الطبقات الكبرى: ۲۰۲/۱. ۲. الطبقات الكبرى: ۲۱۶/۱.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۴۷.

۱۹۵۲۲. عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ، وَمِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وِلَايَتِهِ^۱.

۱۹۵۲۵. الإمام الباقر عليه السلام - فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ -: وَمِنْ ذَلِكَ مَا ضُمِّيَ الْجِهَادُ الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْأَعْمَالِ ... اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ، وَأَوَّلُ ذَلِكَ الدَّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى وِلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وِلَايَةِ الْعِبَادِ^۲.

(انظر) الطفیان: باب ۲۳۷۸.

۳- تعلیم کتاب و الحکمة

الکتاب:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۳.

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

۱۹۵۲۲. امام علی عليه السلام: خداوند تبارک و تعالی محمد عليه السلام را به حق برانگیخت، تا بندگان خود را از عبادت بندگان به بندگی خویش، از تعهدات بندگان به تعهدات خود، از طاعت بندگان به طاعت خود و ولایت بندگان به ولایت خود بکشاند.

۱۹۵۲۵. امام باقر عليه السلام - در نامه خود به یکی از خلفای اموی - نوشت: و از آن جمله است فرو گذاشتن جهاد، که خداوند عز و جل آن را بر اعمال [دیگر] برتری داده است... در این باره با آنان شرط کرده که حدود را حفظ کنند و قدم اول آن، دعوت به طاعت خدا به جای طاعت بندگان است و به عبادت خدا به جای عبادت بندگان و به حاکمیت خدا به جای حاکمیت بندگان.

۳- آموزش دادن کتاب و حکمت

قرآن:

«اوست آن که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد. و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

«پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند. همانا تو

۱. الکافی: ۵۸۶/۳۸۶/۸. ۲. وسائل الشیعة: ۸/۶/۱۱.

۳. الجمعة: ۲.

الحکیم^۱.

شکست ناپذیر حکیمی.

حدیث:

(انظر البقرة: ۱۵۱، آل عمران: ۱۶۴).

الحديث:

۱۹۵۲۶. امام علی^{علیه السلام}: رسولان خود را به سوی جن

و انس فرستاد تا پرده این جهان را برای آنان کنار زنند و آنها را از بدی هایش بر حذر دارند و برایشان از دنیا مثل ها بزنند و ایشان را به عیب های آن بینا گردانند و آنچه را که مایه عبرت است از دگرگونی احوال همچون تندرستی ها و بیماری های دنیا و حلال و حرام آن و آنچه که خداوند از بهشت و دوزخ و عزت و خواری، برای فرمانبرداران و نافرمانان از خود فراهم آورده است، به گوش آنان بخوانند.

۱۹۵۲۶. الإمام علي^{عليه السلام}: بَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا، وَلِيَحْذَرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا، وَلِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَلِيُبَيِّنُوا لَهُمْ عُيُوبَهَا، وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَأَسْقَامِهَا، وَحَلَالِهَا وَحَرَامِهَا، وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ، وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ^۲.

۱۹۵۲۷. امام کاظم^{علیه السلام}: خداوند، پیامبران و

فرستادگان خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای اینکه بصیرت الهی دریافت کنند. پس آن بنده ای که بهتر [دعوت حق را] اجابت کند، معرفتش از خدا بهتر است و آنکه به امر خدا داناتر باشد، خردش نیکوتر است و خردمندترین بندگان، بلندپایه ترین آنان در دنیا و آخرت است.

۱۹۵۲۷. الإمام الكاظم^{عليه السلام}: مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً لِلَّهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً، وَأَعْقَلُهُمْ أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۳.

(انظر عنوان ۱۲۴ «الحکمة».

۳۶۵ «العقل»، ۳۶۷ «العلم».

۲- تزکیه الأخلاق

الكتاب:

۲- تزکیه اخلاق

قرآن:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ

«اوست که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان

۱. البقرة: ۱۲۹.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۳.

۳. بحار الأنوار: ۱/۳۶/۳۰.

آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ»^۱.

گرداند.

«يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲.

«و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند. همانا تو شکست‌ناپذیر حکیمی».

حدیث:

الحديث:

۱۹۵۲۸. رسول الله ﷺ: بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا.^۳

۱۹۵۲۸. پیامبر خدا ﷺ: من برای خوی‌های والا و نیکو برانگیخته شده‌ام.

۱۹۵۲۹. عنه ﷺ: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^۴

۱۹۵۲۹. پیامبر خدا ﷺ: من برانگیخته شده‌ام، تا صفات عالیة انسانی را کامل سازم.

۱۹۵۵۰. عنه ﷺ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ.^۵

۱۹۵۵۰. پیامبر خدا ﷺ: من در حقیقت برای این برانگیخته شده‌ام، تا خوی‌های نیکو را به کمال رسانم.

۱۹۵۵۱. عنه ﷺ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ.^۶

۱۹۵۵۲. عنه ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي بِتَمَامِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَكَمَالِ مَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ.^۷

۱۹۵۵۱. پیامبر خدا ﷺ: من در حقیقت برای این مبعوث شده‌ام، تا خوی‌های شایسته را کامل گردانم.

(انظر) عنوان ۱۵۲ «الخلق».

۲۰۴ «التزكية»، ۵۱۷ «النفس».

۱۹۵۵۲. پیامبر خدا ﷺ: خدای متعال مرا برای کامل کردن مکارم اخلاق و به کمال رساندن کارهای نیکو برانگیخته است.

۵- إخراج الناس من الظلمات إلى النور

الكتاب:

۵- در آوردن مردم از تاریکی‌ها به روشنایی

قرآن:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^۸.

«هر آینه موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به ایشان یادآوری کن که قطعاً در این [یادآوری] برای هر شکیبای سپاسگزاری، عبرت‌هاست».

۱. الجمعة: ۲.

۲. البقرة: ۱۲۹.

۳. بحار الأنوار: ۱۶/۲۸۷/۱۴۲.

۴. كنز العمال: ۳۱۹۶۹. ۵. الطبقات الكبرى: ۱/۱۹۳.

۶. كنز العمال: ۳۱۹۹۶. ۷. كنز العمال: ۳۱۹۴۷.

۸. إبراهيم: ۵.

«الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۱.

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲.

الحديث:

۱۹۵۵۳. الإمام علي عليه السلام - في صِفَةِ الْقُرْآنِ -: لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ^۳.

۱۹۵۵۴. عنه عليه السلام: فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ؛ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرْوَهُمُ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ^۴.

۱۹۵۵۵. عنه عليه السلام - في صِفَةِ الْإِسْلَامِ -: فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلُمِ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ^۵.

۱۹۵۵۶. عنه عليه السلام: وَمَا بَرَحَ اللَّهُ - عَزَّتْ أَلَاؤُهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَفِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ،

«الف، لام، راه. کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم، تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده».

«خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند».

حدیث:

۱۹۵۵۳. امام علی علیه السلام - در وصف قرآن - فرمود: تاریکی‌ها جز به وسیله قرآن برطرف نشود.

۱۹۵۵۴. امام علی علیه السلام: پس [خداوند] رسولان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیایی سوی ایشان فرستاد، تا از آنان بخواهند عهد الهی را که در فطرتشان نهاده است، بگزارند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند و با رساندن پیام الهی حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های خرده‌هایشان را بیرون آورند و نشانه‌های قدرت [خدا] را به آنها نشان دهند.

۱۹۵۵۵. امام علی علیه السلام - در وصف اسلام - فرمود: در آن بهاران نعمت‌هاست و چراغ‌های زداينده تاریکی‌ها، در خوبی‌ها جز با کلیدهای آن باز نشود، و تاریکی‌ها جز با چراغ‌های آن زدوده نگردد.

۱۹۵۵۶. امام علی علیه السلام: همواره خداوند را - که نعمت‌هایش عزیز و ارجمند باد - در هر بُر‌هه‌ای و در هر فترتی (فاصله زمانی میان

۱. ابراهیم: ۱. ۲. المائدة: ۱۶.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۲.

عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ، يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ (الْقُلُوبِ)؛ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ، وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ، وَحَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ، وَأَدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ.^۱

۱۹۵۵۷. عنه عليه السلام: إِنْ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدٌ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ ... فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى، وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى ... مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَّافُ عَشَوَاتٍ (غَشَوَاتٍ)، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ، دَفَاعُ مُعْضِلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَواتٍ.^۲

۱۹۵۵۸. عنه عليه السلام: - فِي صِفَةِ النَّبِيِّ ﷺ -: إِيخَارُهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِشْكَاةِ الضِّيَاءِ، وَذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَنَبَابِيحِ الْحِكْمَةِ.^۳

(انظر) عنوان ۵۲۴ «النور».

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۲. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۸۷.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۸.

بعثت دو پیامبر (بندگان) بوده که در عمق اندیشه‌هایشان با آنان راز می‌گفته و در اندرون خردهایشان با ایشان سخن می‌رانده است و از این رو، از نور بیداری‌ای که در گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایشان بود، جانشان روشنی گرفت. اینان ایام الله را به مردم یادآوری می‌کردند و از مقام پر عظمت او می‌ترساندند. چونان راهنمایان بیابان‌ها بودند که هر کس راه راست را در پیش گیرد راهش را می‌ستودند و نوید رهایی و نجات به او می‌دادند و هر که به راست و چپ می‌رفت راهش را نکوهش می‌کردند و او را از هلاکت و نابودی برحذر می‌داشتند. آری، بدینسان آنان چراغ‌هایی در آن ظلمات بودند و راهنمایی در آن شبهات.

۱۹۵۵۷. امام علی علیه السلام: از محبوبترین بندگان خدا نزد او، بنده‌ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری کرد... پس، از دنیای کوری و همراهی با هواپرستان بیرون آمد و یکی از کلیدهای درهای هدایت شد... چراغ تاریکی‌هاست و زداینده شبهات و کلید مبهمات و برطرف کننده مشکلات و راهنمای بیابان‌ها.

۱۹۵۵۸. امام علی علیه السلام: در وصف پیامبر ﷺ - فرمود: خداوند او را از شجره پیامبران و چراغدان (جایگاه) روشنایی و بلندای پیشانی (خاندانی بلندپایه و شریف) و ناف مکه و چراغ‌های تاریکی و چشمه‌های حکمت، برگزید.

۶- قیام الناس بالقسط

الکتاب:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱

الحديث:

۱۹۵۵۹. الإمام علي عليه السلام - في صفة الله سبحانه -:

الَّذِي صَدَقَ فِي مِعَادِهِ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ^۲.

۱۹۵۶۰. عنه عليه السلام - في صفة أهل الذكر -:

يَأْتِمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمُرُونَ بِهِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ^۳.

(انظر) عنوان ۱۲۱ «الحق».

۳۳۸ «العدل»، ۳۲۹ «الظلم».

۷- وَضَعَ الْإِصْرَ وَالْأَغْلَالَ

الکتاب:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ

۱. الحديد: ۲۵. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۵.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۲.

۶- روی آوردن مردم به انصاف و دادگری

قرآن:

«براستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرو فرستادیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منفعی برای مردم است فرو فرستادیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی او و پیامبرانش را در نهان یاری می دهد. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است».

حديث:

۱۹۵۵۹. امام علي عليه السلام - در وصف خداوند سبحان -

فرمود: خدایی که در وعده اش راستگوست و از ستم بر بندگان به دور و در میان آفریدگانش به داد و انصاف رفتار می کند و در حکم خود با ایشان عدالت می ورزد.

۱۹۵۶۰. امام علي عليه السلام - در وصف اهل ذکر - فرمود:

به عدل و داد فرمان می دهند و خود به آن عمل می کنند و از زشتکاری باز می دارند و خود از آن باز می ایستند.

۷- برداشتن قید و بندها:

قرآن:

«همانان که از این فرستاده، پیامبر درس ناخوانده - که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند - پیروی می کنند. [همان پیامبری که] آنان را

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

التفسير:

يقول العلامة الطباطبائي رحمه الله في قوله تعالى: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...»: قال الراغب في «المفردات»: الإصر: عقد الشيء وحبسه بقهره، يقال: أصرته فهو مأصور، والمأصر والمأصر - بفتح الصاد وكسرهما - محبس السفينة، قال تعالى: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» أي الأمور التي تثبّطهم وتقيدهم عن الخيرات، وعن الوصول إلى الثوابات، وعلى ذلك: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا»^۲ وقيل: ثقلًا، وتحقيقه ما ذكرت؛ انتهى. والأغلال جمع غلّ، وهو ما يُقَيّد به ...

وذكره رحمه الله بهذه الأوصاف الثلاث:

الرّسول النّبيّ الأميّ، ولم يجتمع له في

به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است از [دوش] آنها برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که بر او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند.

تفسیر

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس ناخوانده پیروی می‌کنند...» می‌فرماید: راغب در مفردات می‌گوید: «إِصْر» [در ادامه آیه] به معنای بستن و نگهداشتن چیزی به زور است. گفته می‌شود: اصرته فهو مأصور و مأصر و مأصر - به فتح و کسر صاد - به معنای بازداشتگاه کشتی است. خدای متعال فرموده است: «و قید و بندهایی را که برایشان بوده است از آنها بر می‌دارد» یعنی اموری را که مردم را از کارهای نیک و رسیدن به ثواب‌ها و پاداش‌ها باز می‌دارد و دست و پا گیر آنهاست. و به همین معناست آیه «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا». بعضی گفته‌اند به معنای بارگران است، اما حقیقت آن همان است که گفتم. پایان گفته راغب. «أغلال» جمع «غُلّ» است به معنای آنچه با آن بسته شود (طوقی آهنین که برگردن یا دست بندند)....

ی‌ساز کردن از پیامبر ﷺ با سه وصف

«رسول»، «نبي» و «امی» که در هیچ آیه دیگری

موضع من کلامه تعالیٰ إلا فی هذه الآية
والآية التالية، مع قوله تعالیٰ بعده: «الذي
يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»
تدلّ علیّ أنّه ﷺ کان مذكوراً فیهما معرفاً
بهذه الأوصاف الثلاث.

ولولا أنّ الغرض من توصیفه بهذه
الثلاث هو تعریفه بما كانوا یعرفونه به من
التعوت المذكورة له فی کتابیهم لما كانت
لذكر الثلاث - الرسول النبیّ الأمّی -
وخاصّة الصّفة الثالثة نکتة ظاهرة.

وكذلك ظاهر الآية يدلّ أو یُشعر بأنّ
قوله: «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ
الْمُنْكَرِ» إلى آخر الأمور الخمسة الّتي
وصفه ﷺ بها فی الآية من علائمه
المذكورة فی الكتابین، وهي مع ذلك من
مختصات النبیّ ﷺ وملّته البیضاء فإنّ
الأمم الصّالحة وإن كانوا یقومون بوظيفة
الأمر بالمعروف والنّهي عن المنکر كما
ذكره تعالیٰ من أهل الكتاب فی قوله:
«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ -
إِلَى أَنْ قَالَ - وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ

جز همین آیه و آیه بعد با این سه صفت یکجا
ذكر نشده، در کنار جمله بعد یعنی «[پیامبری]
که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل
نوشته می یابند» نشان می دهد که در تورات و
انجیل از رسول خدا با این اوصاف سه گانه یاد
شده بوده است.

اگر غرض از وصف پیامبر با این سه
وصف، معرفی کردن آن حضرت به صفاتی
نبود که در تورات و انجیل برای آن بزرگوار
یاد شده و یهودیان و مسیحیان او را با این
اوصاف می شناخته اند، بی گمان در آوردن این
سه صفت - رسول نبیّ امّی - بویژه صفت
سوم، نکتة روشنی نبود.

نیز ظاهر آیه شریفه دلالت یا اشعار بر این
دارد که جمله «آنان را به کار پسندیده فرمان
می دهد و از کار ناپسند باز می دارد» تا آخر
امور پنجگانه ای که خداوند در این آیه
پیامبر ﷺ را با آنها وصف کرده، از جمله
نشانه های رسول خداست که در آن دو کتاب
[تورات و انجیل] ذکر شده اند. با این حال،
این اوصاف از ویژگی های پیامبر ﷺ و آیین
پرسکوه اوست؛ زیرا درست است که
امّت های درستکار به وظیفه امر به معروف و
نهی از منکر عمل می کرده اند و دلیل آن هم
این سخن خدای متعال است درباره اهل
کتاب که: «آنان یکسان و همسان نیستند از
اهل کتاب گروهی درست کردند - تا آنجا که
می فرماید: - به نیکی فرمان می دهند و از
ناشایستی باز می دارند و به نیکوکاری

مِنْ الصَّالِحِينَ»^۱.

وَكذلك تحليل الطَّيِّبَاتِ وتحريم الخبائث في الجملة من جملة الفطريات التي أجمع عليها الأديان الإلهية، وقد قال تعالى: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۲.

وَكذلك وضع الإصر والأغلال وإن كان ممَّا يوجد في الجملة في شريعة عيسى ؑ كما يدلُّ عليه قوله فيما حكى الله عنه في القرآن الكريم: «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَأَجَلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۳ ويشعر به قوله خطاباً لبني إسرائيل: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»^۴.

إِلَّا أَنَّهُ لَا يَرْتَابُ ذُو رَيْبٍ فِي أَنَّ الدِّينَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ بكتاب من عند الله مصدق لما بين يديه من الكتب السماوية - وهو دين الإسلام - هو الدين الوحيد الذي نفخ في جثمان الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر كلَّ ما يسعه من روح

می‌شتابند و اینان از شایستگانند». همچنین روا شمردن پاکیزه‌ها و حرام کردن چیزهای ناپاک در مجموع از جمله فطریاتی است که همهٔ ادیان الهی بر آن همداستانند و خدای متعال هم فرموده: «بگو چه کسی زینت الهی را - که برای بندگانش پدید آورده - و رزق پاکیزهٔ او را حرام کرده است». نیز برداشتن قید و بندها گرچه از اموری است که اجمالاً در شریعت عیسی ؑ وجود داشته است و گواه آن نقل قولی است که خداوند در قرآن کریم از آن حضرت کرده و می‌فرماید: «همچنین گواهی دهنده بر [صدق] تورات هستم که پیش روی من است [و برانگیخته شده‌ام] که بعضی از آنچه بر شما حرام بوده است، حلال کنم» و این سخن عیسی ؑ خطاب به بنی اسرائیل نیز مشعر به همین نکته است: «به راستی برای شما حکمت آورده‌ام، و برای شما بعضی از اموری را که در آن اختلاف نظر دارید روشن می‌سازم»، آری با همهٔ این احوال، هیچ شکاکی شک ندارد که دینی که محمد ﷺ با کتابی از جانب خدا آورد، که کتاب‌های آسمانی پیش از خود را تصدیق و تأیید می‌کند - یعنی دین اسلام - تنها دینی است که روح زندگی را به طور کامل در کالبد امر به معروف و نهی از منکر دمید و آن را از حدِّ یک دعوت صرف و خالی به درجهٔ جهاد مالی و جانی در راه خدا رساند و آن تنها دینی است که کلیهٔ شؤون و اعمال مربوط به زندگی

۱. آل عمران: ۱۱۳، ۱۱۴. ۲. الأعراف: ۳۲.

۳. آل عمران: ۵۰. ۴. الزخرف: ۶۳.

الحياة، وبلغ به من حدِّ الدَّعوة الخالية إلى درجة الجهاد في سبيل الله بالأموال والنفوس، وهو الدِّين الوحيد الَّذي أحصى جميع ما يتعلَّق به حياة الإنسان من الشُّؤون والأعمال ثمَّ قَسَمَهَا إلى طيِّبات فأحلَّها، وإلى خبائث فحرَّمها، ولا يعادله في تفصيل القوانين المشرَّعة أيَّ شريعة دينيَّة وقانون اجتماعي، وهو الدِّين الَّذي نسخ جميع الأحكام الشَّاقة الموضوعة على أهل الكتاب واليهود خاصَّة، وما تكلفها علماؤهم وابتدعها أحرارهم ورهبانهم من الأحكام المبتدعة.

فقد اختصَّ الإسلام بكمال هذه الأمور الخمسة وإن كانت توجد في غيره نماذج من ذلك.

على أنَّ كمال هذه الأمور الخمسة في هذه المِلَّة البيضاء أصدق شاهد وأبين بيِّنة على صدق النَّاهض بدعوته ﷺ، ولو لم تكن تذكر أمارات له في الكتابين فإنَّ شريعته كمال شريعة الكلیم والمسیح ﷺ. وهل يطلب من شريعة حقَّة إلا عرفانها

انسان را در نظر گرفت و سپس آنها را به پاک و ناپاک تقسیم کرد و پاک‌ها را حلال و ناپاک‌ها را حرام شمرد. هیچ شریعت آسمانی و قانون اجتماعی دیگری، به لحاظ تفصیل قوانین تشریعی، به پای این دین نمی‌رسد. اسلام تنها دینی است که کلیه احکام دشواری را که برای اهل کتاب، بویژه یهود، وضع شده بود و تمام مقرراتی را که دانشمندان آنها و احبار و رهبانان از پیش خود به وجود آورده بودند، لغو و نسخ کرد.

اسلام، تنها دینی است که این امور پنجگانه را به کمال خود رساند، گرچه در ادیان دیگر نمونه‌هایی از این پنج امر یافت می‌شد.

کامل بودن این امور پنجگانه در این آیین پرشکوه، راست‌ترین گواه و روشن‌ترین دلیل بر صداقت و حقایق کسی است که به دعوت به این امور برخاست؛ یعنی رسول خدا ﷺ. اگر هم نشانه‌هایی از ایشان در تورات و انجیل بازگو نمی‌شد، باز شریعت او مرحله کامل شریعت موسای کلیم و مسیح ﷺ بود و آیا از یک شریعت حقّه انتظاری جز این می‌رود که نیکی‌ها را به رسمیت بشناسد و با زشتی‌ها بستزد و چیزهای پاک و پاکیزه را روا شمارد و چیزهای ناپاک و پلید را حرام گرداند و هرگونه قید و بندی را از دست و پای انسان‌ها باز کند و بارهای گران را از دوشان بردارد؟

المعروف وإنكارها المنكر، وتحليلها الطيبات، وتحريمها الخبائث، وإلغاؤها كل إصر وغل؟ وهي تفاصيل الحق الذي يدعو إليه الشرائع الإلهية، فليعترف أهل التوراة والإنجيل أن الشريعة التي تتضمن كمال هذه الأمور بتفاصيلها هي عين شريعتهم في مرحلة كاملة.

وبهذا البيان يظهر أن قوله تعالى: ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ الآية، يفيد بمجموعه معنی تصدیقه لما فی کتابیهم من شرائع الله تعالى، كأنه قيل: مصدقاً لما بين يديه كما في قوله تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ وقوله: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۲ يريد مجيء النبي ﷺ بكمال ما في كتابهم من الشريعة مصدقاً له ثم كفرهم به وهم

این‌ها جزئیات همان حق و حقیقتی است که قوانین و شرایع الهی به آنها فرا می‌خوانند. پس، باید پیروان تورات و انجیل اعتراف کنند که شریعتی که این امور را با همه جزئیاتش در بردارد درست همان شریعت آنهاست، در مرحله کمال آن.

با این توضیح روشن می‌شود که جمله «آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد» در مجموع مفید این معناست که آنچه را از شرایع و قوانین در کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل آمده است، تأیید و تصدیق می‌کند و مثل این است که گفته شده: «گواهی دهنده بر [صدق] تورات هستم»؛ چنان که در آیه شریفه آمده است: «و چون پیامبری از سوی خداوند به نزد ایشان آمد که گواهی دهنده بر [حقانیت] کتابشان بود گروهی از اهل کتاب، کتاب الهی را به پشت سر افکندند، گویی [حقیقت را] نمی‌دانند» نیز می‌فرماید: «و آنگاه که کتابی از سوی خداوند برای آنان آمد که همخوان با کتابشان بود - با آنکه پیش از آن در برابر کافران [از فرا رسیدن پیامبر اسلام و قرآن] یساری می‌جستند - چون آنچه [از پیش] می‌شناختند به نزدشان آمد، آن را انکار کردند، پس لعنتی الهی بر کافران است». مقصود این است که پیامبر ﷺ شریعتی را که در کتاب آنها بود به صورتی کامل آورد، اما آنان به آن کفر ورزیدند در حالی که می‌دانستند نام او در

یعلمون أَنَّهُ الْمَذْكُورُ فِي كِتَابِهِ الْمُبَشِّرِ بِهِ
بِلِسَانِ أَنْبِيَائِهِمْ كَمَا حَكَى سُبْحَانَهُ عَنِ
الْمَسِيحِ فِي قَوْلِهِ: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي
رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ
التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ
أَحْمَدُ»^۱.

کتاب‌هایشان آمده و از زبان پیامبرانشان
بشارت آمدن او داده شده است؛ چنان‌که
خدای سبحان به نقل از مسیح می‌فرماید: «ای
بنی اسرائیل! من پیامبر خداوند به سوی شما
هستم، [و] استواردارنده توراتی که پیش‌روی
من است و بشارت‌گر به پیامبری که پس از من
می‌آید و نامش احمد است».

۸- رفع الاختلاف:

۸- از بین بردن اختلاف:

الكتاب:

قرآن:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بِهِ
النَّاسَ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ
أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا يَنْتَهُمُ فَهَدَى اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲.

«(در آغاز) مردم امتی یگانه بودند. پس خداوند
پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان
کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در
آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی
که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل
روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم (حسدی) که
میان‌شان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس
خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق
خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند،
هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست
هدایت می‌کند».

الحديث:

۱۹۵۶۱. الإمام علي عليه السلام: أَنْظَرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَّدَ بِمِلَّتِهِ
طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتْهَ: كَيْفَ
نَشَرَتِ النُّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا،
وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالتَفَّتِ الْمِلَّةُ

حدیث:
۱۹۵۶۱. امام علی علیه السلام: بنگرید به نعمت‌هایی که
خداوند عطایشان فرمود آنگاه که پیامبری
سوی آنان فرستاد و فرمانبرداری ایشان را
به آیین خود پیوند داد و ایشان را برگرد
دعوت خویش همدل و همداستان
ساخت؛ [بنگرید که] چگونه این نعمت،
بال کرامت خویش را بر سر آنان گسترد و
نهرهای نعمت‌هایش را برایشان روان

۱. الصف: ۶.

۲. میزان فی تفسیر القرآن: ۲۷۸/۸.

۳. البقرة: ۲۱۳.

بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا
غَرَقِينَ!

التفسير:

قال العلامة الطباطبائي في تفسير قوله تعالى: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...﴾: الآية تبين السبب في تشريع أصل الدين وتكليف النوع الإنساني به، وسبب وقوع الاختلاف فيه ببيان: أنَّ الإنسان - وهو نوع مفلطح على الاجتماع والتعاون - كان في أول اجتماعه أُمَّةً واحدة، ثم ظهر فيه بحسب الفطرة الاختلاف في اقتناء المزايا الحيويَّة، فاستدعى ذلك وضع قوانين ترفع الاختلافات الطارئة والمشاجرات في لوازم الحياة، فألبست القوانين الموضوعية لباس الدين، وشفعت بالتبشير والإنذار: بالثواب والعقاب، وأصلحت بالعبادات المندوبة إليها ببعث النبيين، وإرسال المرسلين، ثم اختلفوا في معارف الدين أو أمور المبدأ والمعاد، فاختلف بذلك أمر الوحدة الدينيَّة، وظهرت الشعوب والأحزاب وتبع ذلك

ساخت و این آیین، با فواید و حاصل‌های
برکت خویش، آنان را فرو گرفت و در
نعمت آن غرق شدند!

تفسیر

مرحوم علامه طباطبائی * در تفسیر آیه «كان الناس أمة واحدة...» می‌نویسد: این آیه علت تشريع اصل دين و مكلف ساختن انسان به آن و سبب پيدایش اختلاف در دين را توضيح می‌دهد. انسان که فطرتاً گرایش به اجتماع و همکاری دارد، در آغاز تشکيل اجتماع، به صورت یک اجتماع یکدست و یکپارچه بود. اما بعداً، و این بار نیز به اقتضای فطرت، در این اجتماع اختلافاتی بر سر کسب مزیای زندگی به وجود آمد که برای رفع این اختلافات و درگیری‌ها بر سر نیازها و لوازم زندگی، لازم بود قوانینی وضع شود. این جا بود که با بعثت پیامبران و ارسال رسل، قوانینی در شکل دين، همراه با نوید و بیم به پاداش و کیفر، برای بشر فرستاده شد و این قوانین با یک سلسله عبادات مطلوب تکمیل و اصلاح گردید. باز هم مردم در معارف دين یا مسائل مربوط به مبدأ و معاد اختلاف کردند و بدین ترتیب یکپارچگی دين دستخوش اختلال شد و فرقه‌ها و احزاب و گروه‌ها به وجود آمدند و این اختلاف به جهات دیگر هم سرایت

الاختلاف في غيره، ولم يكن هذا الاختلاف الثاني إلا بغياً من الذين أوتوا الكتاب وظلماً وعتواً منهم بعد ما تبين لهم أصوله ومعارفه، وتمت عليهم الحجة، فالاختلاف اختلافان: اختلاف في أمر الدين مستند إلى بغى الباغين دون فطرتهم وغريرتهم، واختلاف في أمر الدنيا وهو فطريّ وسبب لتشريع الدين، ثم هدى الله سبحانه المؤمنين إلى الحق المختلف فيه بإذنه، والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.

فالدين الإلهي هو السبب الوحيد لسعادة هذا النوع الإنساني، والمصلح لأمر حياته، يصلح الفطرة بالفطرة، ويعدّل قواها المختلفة عند طغيانها، وينظّم للإنسان سلك حياته الدنيوية والأخروية، والمادية والمعنوية، فهذا إجمال تاريخ حياة هذا النوع - الحياة الاجتماعية والدينية - على ما تعطيه هذه الآية الشريفة. وقد اكتفت في تفصيل ذلك بما تفيدته متفرقات الآيات القرآنية النازلة في شؤون مختلفة.^۱

۱. الميزان في تفسير القرآن: ۱۱۱/۲، انظر تمام الكلام.

کرد. این اختلاف دوم تنها از تجاوزگری و زورگویی و سرکشی کسانی ناشی شد که دارای کتاب آسمانی بودند و اصول و معارف آن را می شناختند و حجّت خدا بر ایشان تمام شده بود. بنابراین، اختلاف جامعه دو گونه بود: یک اختلاف در مسأله دین بود و ناشی از سرکشی و تجاوز سرکشان بود، نه برخاسته از فطرت و نهاد آنان. دیگری، اختلاف در امر دنیا و مسائل دنیوی و زندگی بود که یک امر فطری است و علت تشريع دین بود. وقتی این اختلافات پدید آمد خداوند سبحانه مؤمنان را با اذن و توفیق خویش به حقیقتی که درباره اش اختلاف داشتند، راهنمایی کرد و البته خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

بنابراین، دین الهی تنها عامل سعادت نوع انسان و سامان بخش امور زندگی اوست. فطرت را با فطرت اصلاح می کند و قوای گوناگون آن را هنگام طغیان و سرکشی به حال اعتدال باز می آورد و رشته زندگی دنیوی و اخروی، مادی و معنوی انسان را به نظم می کشد. این بود اجمالی از تاریخ حیات اجتماعی و دینی نوع انسان آن گونه که این آیه شریفه به دست می دهد و برای تفصیل این اجمال به آیات پراکنده قرآنی که درباره شؤون گوناگون انسان نازل شده، بسنده می کند.

۹- الهداية إلى سبيل السلام

الكتاب:

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱.

الحديث:

۱۹۵۶۲. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ؛ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجَمَاعٍ كَرَامَةٍ^۲.

۱۹۵۶۳. عنه عليه السلام: فِي وَصْفِ السَّالِكِ الطَّرِيقَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ: - وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَافَعَتِ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْإِقَامَةِ^۳.

۱۹۵۶۴. عنه عليه السلام: إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ^۴.

التفسير:

قال العلامة الطباطبائي رحمه الله في قوله

۹- رهنمون شدن به راه های سلامت

قرآن:

«خدا، هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن به راه های سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی پیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند».

حدیث:

۱۹۵۶۲. امام علی علیه السلام: خداوند متعال، شما را به اسلام مفتخر گردانید و برای آن برگزیدتان و این از آن روست که اسلام نامی از سلامت و مجمع همه گونه کرامت است.

۱۹۵۶۳. امام علی علیه السلام: در وصف رهپوی راه خداوند سبحان - فرمود: و برقی پرنور برایش درخشید و راهش را روشن ساخت و او را در راه پیش برد و هر دروازه ای وی را به سمت دروازه دیگر پیش راند تا آنکه به دروازه سلامت و سرای اقامت رسید.

۱۹۵۶۴. امام علی علیه السلام: تقوای خدا، داروی درد جان های شما و بینا کننده کوری دل های شما و شفابخش بیماری کالبد های شماست.

تفسیر

علامه طباطبائی در تفسیر آیه «یهدی به الله من»

۱. المائدة: ۱۶. ۲. نهج البلاغة: الخطبة: ۱۵۲.

۳. نهج البلاغة: الخطبة: ۲۲۰.

۴. نهج البلاغة: الخطبة: ۱۹۸.

تعالی: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ
السَّلَامِ﴾: الباء في قوله: «بِهِ» للآلة،
والضمير عائد إلى الكتاب أو إلى النور
سواء أريد به النبي ﷺ أو القرآن فمآل
الجميع واحد، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَحَدُ الْأَسْبَابِ
الظَاهِرَةِ فِي مَرَحَلَةِ الْهُدَايَةِ، وكذا القرآن
وحقيقة الهداية قائمة به، قال تعالى:
﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ﴾^۱، وقال: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
﴿صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲
والآيات كماترى تنسب الهداية إلى
القرآن وإلى الرسول ﷺ في عين أنها
ترجعها إلى الله سبحانه، فهو الهادي
حقيقةً وغيره سبب ظاهري مسخر
لإحياء أمر الهداية.

وقد قيّد تعالی قوله: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ﴾
بقوله: ﴿مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾ ويؤول إلى

اتباع رضوانه سبل السلام می فرماید: حرف
باء در کلمه «بِهِ» به معنای وسیله است و ضمیر
آن به کتاب یا به نور بر می گردد، خواه منظور
از آن پیامبر ﷺ باشد یا قرآن، فرقی نمی کند؛
چون همه به یک واقعیت بر می گردد؛ چرا که
پیامبر ﷺ یکی از عوامل ظاهری در مرحله
هدایت است و قرآن نیز همین سان و حقیقت
هدایت قائم و متکی به خداست. خدای متعال
می فرماید: «تو هر که را دوست داشته باشی
هدایت نمی کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد
هدایت می کند» و نیز می فرماید: «و همین
گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی
کردیم و تو نمی دانستی کتاب چیست و نه
ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم
که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به
وسیله آن راه می نمایانیم و پراستی که تو به
راهی راست هدایت می کنی. راه همان خدایی
که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از
آن اوست. هشدار که [همه] کارها به خدا باز
می گردد». همچنان که ملاحظه می شود، این
آیات هدایت را به قرآن و پیامبر ﷺ نسبت
می دهد و در عین حال آن را به خدا ارجاع
می دهد؛ چرا که هدایت کننده حقیقی اوست و
دیگران اسبابی ظاهری هستند که برای زنده
کردن امر هدایت به کار گرفته شده اند.

خداوند متعال جمله «یهدی به الله» را با
جمله «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» مقید کرده و تحقق
هدایت الهی را مشروط به دنبال کردن

اشترط فعلیة الهدایة الإلهیة بالتبّاع رضوانه، فالمراد بالهدایة هو الإیصال إلی المطلوب، وهو أن یورده الله تعالی سبیلاً من سبل السلام أو جمیع السبل أو أكثرها واحداً بعد آخر.

وقد أطلق تعالی السلام، فهو السلامة والتخلّص من کلّ شقاء یختلّ به أمر سعادة الحیاة فی دنیا أو آخره، فیوافق ما وصف القرآن الإسلام لله والإیمان والتقوی بالفلاح والفوز والأمن ونحو ذلك، وقد تقدّم فی الکلام علی قوله تعالی: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱ فی الجزء الأول من الکتاب أن الله سبحانه بحسب اختلاف حال السائرین من عباده سُبُلًا کثيرة تتحدّ الجمیع فی طریق واحد منسوب إلیه تعالی یسمّیه فی کلامه بالصراط المستقیم، قال تعالی: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲، وقال تعالی: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^۳، فدلّ علی أن له

رضایت و خشنودی می‌داند و مراد از هدایت، همان رساندن به مطلوب و مقصود است [نه نشان دادن راه رسیدن به آن] به این معنا که خداوند متعال شخص را به یکی از راه‌های سلامت یا به همه آنها و یا به بیشترشان، یکی پس از دیگری، وارد می‌کند.

خداوند کلمه «سلام» را مطلق آورده است. بنابراین، به معنای سلامت و رها شدن از هر بدبختی و شقاوتی است که خوشبختی زندگی دنیا یا آخرت را مختل می‌سازد و این معنا با توصیفی که قرآن از تسلیم در برابر خدا و ایمان و تقوا کرده و آنها را رستگاری و پیروزی و امنیت و امثال آن شمرده است سازگاری دارد. در بحث از آیه «اهدنا الصراط المستقیم»، در جلد اول این کتاب، گفتیم که خداوند به حسب اختلاف حالات بندگان رهپوی خود، راه‌های فراوانی دارد که همگی در یک راهی که به او منسوب است و آن را «صراط مستقیم» می‌نامد متحدند. خداوند متعال می‌فرماید: «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را به آنان می‌نمایم و همانا خدا با نیکوکاران اوست» و نیز می‌فرماید: «این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی نکنید». این‌ها می‌رسانند که راه‌ها [ی رسیدن به خداوند] زیاد است، اما همه آنها در رساندن

۲. العنکبوت: ۶۹.

۱. الفاتحة: ۶.

۳. الأنعام: ۱۵۳.

سبلاً كثيرة، لكنّ الجميع تتحد في الإيصال إلى كرامته تعالى من غير أن تفرّق سالكيها ويبين كلّ سبيل سالكيه عن سالكي غيره من السبل كما هو شأن غير صراطه تعالى من السبل. فمعنى الآية - والله العالم - : يهدي الله سبحانه ويورد بسبب كتابه أو بسبب نبّيه من اتّبع رضاه سبلاً من شأنها أنّه يسلم من سار فيها من شقاء الحياة الدنيا والآخرة، وكلّ ما تتكدر به العيشة السعيدة.

فأمر الهداية إلى السلام والسعادة

يدور مدار اتّباع رضوان الله، وقد قال تعالى: ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۱ ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۲ ويتوقف بالآخرة على اجتناب سبيل الظلم والانخراط في سلك الظالمين، وقد نفى الله سبحانه عنهم هدايته وآيسهم من نيل هذه الكرامة الإلهية بقوله: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۳ فالآية - أعني قوله: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾ - تجري بوجه مجرى قوله:

به کرامت خداوندی متّحدند، بدون آنکه رهپویان خود را از هم پراکنده سازند و هر راهی سالک خود را از رهپویان دیگر راه‌ها متمایز سازد. برخلاف راه‌های غیر خدا که چنین حالتی دارند.

بنابراین، معنای آیه - و خدا بهتر می‌داند - این است که خداوند سبحان کسی را که دنبال خوشنودی او باشد، به واسطه کتاب خود یا پیامبرش، به راه‌های هدایت وارد می‌کند که هرکس آنها را پیمايد، از شقاوت زندگی دنیا و آخرت و هر چیزی که حیات سعادت‌مندانه را تیره و مکدر سازد، در امان و سالم می‌دارد. پس، مسأله هدایت به سلامت و سعادت، بر مدار دنبال کردن خوشنودی خدا می‌چرخد. خداوند متعال می‌فرماید: «و برای بندگان خود کفر را نمی‌پسندد» و نیز می‌فرماید: «خداوند از مردم فاسق راضی نیست» و سرانجام، امر هدایت به سلامت و سعادت، منوط به دوری کردن از راه ستم و درآمدن به سلك ستمگران است، خداوند سبحان هدایت خود را از این عده نفی فرموده و آنان را از رسیدن به این کرامت الهی محروم و مأیوس ساخته است آنجا که می‌فرماید: «و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند».

بنابراین، آیه «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام» از جهتی نظیر این آیه است:

۲. التوبة: ۹۶.

۱. الزمر: ۷.

۳. الجمعة: ۵.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ
أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۱

۱۰- اِتِّمَامُ الْحُجَّةِ

الكتاب:

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ
حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۲

(انظر الأنعام: ۱۳۰، الملك: ۸- ۱۰)

الحديث:

۱۹۵۶۵. رسول الله ﷺ: بَعَثَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ لِيَكُونَ لَهُ
الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِهِ، وَيَكُونَ رُسُلُهُ
إِلَيْهِمْ شُهَدَاءَ عَلَيْهِمْ، وَابْتَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ
مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ
بَيِّنَةٍ، وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَلِيَعْقِلَ
الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا، فَيَعْرِفُوهُ
بِرُبوبيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا، وَيُوحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ
بَعْدَ مَا عَضَدُوا.^۳

۱۹۵۶۶. الإمام علي عليه السلام: بَعَثَ اللَّهُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ
بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ،
لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ،
فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ.^۴

۱. الأنعام: ۸۲.

۲. الميزان في تفسير القرآن: ۲۴۴/۵.

۳. النساء: ۱۶۵. ۴. التوحيد: ۴/۴۵.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۱۴۴.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ
لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»

۱۰- اِتِّمَامُ حُجَّتِ

قرآن:

«فرستادگانی که بشارتگر و بیم‌دهنده بودند تا برای
مردم، پس از [فرستادن] رسولان، در مقابل خدا
[بهاغه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است».

حدیث:

۱۹۵۶۵. پیامبر خدا ﷺ: [خداوند] رسولان را به

سوی مردم فرستاد تا او را بر آفریدگانش
حجت رسا باشد و فرستادگانش به سوی
آنان گواه بر ایشان باشند و پیامبران
بشارتگر و بیم‌دهنده را در میان مردم
برانگیخت تا اگر هلاک می‌شوند از روی
دلیل باشد و اگر به حیات (و سعادت)
دست می‌یابند، آن هم از روی دلیل باشد،
و برای اینکه بندگان آنچه را درباره
پروردگارشان نمی‌دانستند، بدانند و
ربوبیت او را که منکرش بودند بشناسند و
الوهیتش را که برای آن شریک قائل بودند،
یگانه دانند.

۱۹۵۶۶. امام علی عليه السلام: خداوند رسولانش را با

وحی خویش که به آنان اختصاص داد،
فرستاد و ایشان را حجت خویش بر خلق
خود قرار داد، تا [مردم] بهانه نیاورند که
بیم داده نشده‌اند. پس مردمان را به وسیله
زبان راست به راه حق فرا خواند.

۱۹۵۶۷. عنه علیه السلام: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ أَمْرِهِ، وَإِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِيمِ نُذْرِهِ.^۱

۱۹۵۶۸. الإمام الصادق علیه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ فِلْسَفَةِ النَّبُوَّةِ - : لِنَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ مِنْ بَعْدِ الرُّسُلِ، وَلِنَلَا يَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ، وَلِتَكُونَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، أَلَّا تَسْمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ حِكَايَةً عَنْ خَزَنَةِ جَهَنَّمَ وَاحْتِجَاجِهِمْ عَلَى أَهْلِ النَّارِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...»^{۲، ۳}

(انظر) عنوان ۹۹ «الحجة».

۳۷۱۳

النُّبُوَّةُ وَالتَّارِيخُ

وجوب الاعتقاد بجميع الأنبياء:

الكتاب:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۴.

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۸۳. ۲. الملوك: ۸.

۳. بحار الأنوار: ۳۷/۳۹/۱۱. ۴. فاطر: ۲۴.

۱۹۵۶۷. امام علی علیه السلام: و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست که برای اجرای فرمان خویش و رساندن حجت و دلیلش، و ابلاغ بیم و وعیدش او را فرستاده است.

۱۹۵۶۸. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به سؤال از فلسفه نبوت - فرمود: برای اینکه بعد از پیامبران دیگر حجت و بهانه‌ای برای مردم در برابر خدا باقی نماند و نگویند: کسی نیامد که ما را نوید و بیم دهد؛ و برای اینکه خدا بر مردم حجت داشته باشد. آیا نمی‌شنوی که خدای عزوجل به نقل از نگهبانان دوزخ و حجت‌آوری آنان در برابر دوزخیان به وجود پیامبران و فرستادگان، می‌فرماید: «آیا برای شما بیم‌دهنده‌ای نیامد؟! گویند چرا بیم‌دهنده‌ای به سوی ما آمد و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است...».

۳۷۱۳

نبوت و تاریخ

لزوم اعتقاد به همه پیامبران:

قرآن:

«ما تو را به حق، بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است».

«بگویند: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به

وَأَسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ
مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ
أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۱.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ
اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ
وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ
الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا^۲﴾.

الحديث:

۱۹۵۶۹. الإمام علي عليه السلام: لَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ
مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ
لَازِمَةٍ، أَوْ مَحْجَّةٍ قَائِمَةٍ، رُسُلٌ لَا تُقْصَرُ بِهِمْ
قِلَّةٌ عَدَدِهِمْ، وَلَا كَثَرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ^۱ مِنْ
سَابِقِ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَايِرِ عَرَفَهُ مَنْ
قَبْلَهُ^۲.

۱۹۵۷۰. عنه عليه السلام: وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ [بَعْنِي
آدَمَ] مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوِيَّتِهِ،
وَيَصِلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ
بِالْحُجَجِ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ
وَمُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ قَرْنًا فَقَرْنًا،
حَتَّى تَمَّتْ بَنِيَانَا مُحَمَّدٍ ﷺ حُجَّتُهُ^۳.

آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه
پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان
آورده‌ایم. میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و
در برابر او تسلیم هستیم.

«کسانی که به خدا و فرستادگان او کفر می‌ورزند و
می‌خواهند میان خدا و فرستادگانش جدایی اندازند و
می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار
می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود
اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند. و ما برای
کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم».

حدیث:

۱۹۵۶۹. امام علی عليه السلام: خُداوند سبحان آفریدگان
خویش را از [دسترسی به] پیامبری مرسل، یا
کتابی آسمانی، یا حجت و دلیلی لازم، یا راهی
روشن و استوار بی‌بهره نگذاشته است؛
فرستادگانی که نه اندک بودن شمارشان آنان
را [از ادای رسالتشان] سست کرد و نه
فراوانی تکذیب کنندگانشان. برای پیامبر
پیشین نام پیامبر پس از او برده می‌شد و پیامبر
گذشته پیامبر آینده را می‌شناساند.

۱۹۵۷۰. امام علی عليه السلام: خداوند پس از آنکه جان او -
آدم عليه السلام - را ستاند، مردم را از حجت و دلیلی که
ربوبیت او را برای آنان استوار گرداند و ایشان
را به شناخت او رساند، بی‌بهره نگذاشت.
بلکه در هر قرنی و نسلی با حجت‌ها و
براهینی که از طریق پیامبران برگزیده و
امانتداران پیام‌های خود فرستاد، به مردم
رسیدگی کرد، تا آنکه با پیامبر ما محمد ﷺ،
حجت او به کمال رسید.

۱. البقرة: ۱۳۶. ۲. النساء: ۱۵۰ و ۱۵۱.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱.

۱۹۵۷۱. عنه علیه السلام: كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ
بِدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ، حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ
سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.^۱

۱۹۵۷۲. الإمام الصادق علیه السلام: إَعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ
رَجُلٌ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ وَأَقَرَّ بَمَنْ سِوَاهُ مِنَ
الرُّسُلِ لَمْ يُؤْمِنْ.^۲

۳۷۱۵

أَصْنَافُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام

الكتاب:

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيًا أَوْ مِنْ قَرَارٍ
حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ».^۳

الحديث:

۱۹۵۷۳. الإمام الباقر علیه السلام: الْأَنْبِيَاءُ عَلَى خَمْسَةِ
أَنْوَاعٍ: مِنْهُمْ مَنْ يَسْمَعُ الصَّوْتَ مِثْلَ صَوْتِ
السُّلْسِلَةِ فَيَعْلَمُ مَا عَنِ يَدِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُنْبَأُ
فِي مَنَامِهِ مِثْلَ يُوسُفَ وَإِبْرَاهِيمَ، وَمِنْهُمْ مَنْ
يُعَايِنُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُنَكِّتُ فِي قَلْبِهِ وَيُوقَرُ
فِي أُذُنِهِ.^۴

۱۹۵۷۴. الإمام الصادق علیه السلام: الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ

۱۹۵۷۱. امام علی علیه السلام: هر زمان که یکی از آنان
[پیامبران] در می گذشت، دیگری برای
برپایی دین خدا برمی خاست، تا اینکه
کرامت خداوند، سبحانه و تعالی، به
محمد صلی الله علیه و آله رسید.

۱۹۵۷۲. امام صادق علیه السلام: بدانید که اگر کسی عیسی
بن مریم را انکار کند و به نبوت دیگر
پیامبران اعتراف نماید، ایمان نیاورده
است.

۳۷۱۵

انواع پیامبران عليهم السلام

«و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز [از
راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد
و به اذن او هرچه بخواهد وحی نماید. آری اوست
بلند مرتبه سنجیده کار».

حدیث:

۱۹۵۷۳. امام باقر علیه السلام: پیامبران بر پنج گونه اند:
برخی از آنان صدرا را، مانند صدای زنجیر،
می شنوند و به مقصود آن پی می برند.
برخی در خواب به آنان خبر داده می شود،
مانند یوسف و ابراهیم و برخی از ایشان
می بینند و برخی به دلشان کوبیده و در
گوششان طنین افکنده می شود.

۱۹۵۷۴. امام صادق علیه السلام: پیامبران و رسولان چهار

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۹۴. ۲. الکافی: ۱/۱۸۲/۶.

۳. الشوری: ۵۱. ۴. تفسیر العیاشی: ۲/۱۶۶/۳.

عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ: فَنَبِيٌّ مُنْبَأً فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهَا. وَنَبِيٌّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يُعَايِنُهُ فِي الْيَقَظَةِ، وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ وَعَلَيْهِ إِمَامٌ، مِثْلَ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَى لُوطٍ عليه السلام. وَنَبِيٌّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ، وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَى طَائِفَةٍ قَلُّوا أَوْ كَثُرُوا، كَيُونُسَ، قَالَ اللَّهُ لِيُونُسَ: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^۱. قَالَ: يَزِيدُونَ: ثَلَاثِينَ أَلْفًا - وَعَلَيْهِ إِمَامٌ. وَالَّذِي يَرَى فِي نَوْمِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعَايِنُ فِي الْيَقَظَةِ وَهُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولَى الْعِزْمِ. وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام نَبِيًّا وَلَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...»^{۲، ۳}

(انظر الكافي: ۱/ ۱۷۴ باب «طبقات الأنبياء»)

وص ۱۷۶ باب «الفرق بين الرسول والنبي والمحدث».

بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۴۴ باب ۲.

الميزان في تفسير القرآن: ۲ / ۱۳۹ «كلام في النبوة».

۳۷۱۶

عِدَّةُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام

۱۹۵۷۵. رسول الله صلى الله عليه وآله: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ أَلْفٍ

طبقه‌اند: پیامبری که تنها برای خودش پیغمبر است و به دیگری سرایت نمی‌کند، و پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا [هاتف] را می‌شنود ولی خود او را در بیداری نمی‌بیند و بر هیچ کس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوایی دارد - چنان که ابراهیم بر لوط عليه السلام امام بود - و پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را می‌بیند و به سوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است، مانند یونس که خدا درباره او فرموده: «ما اورا به سوی صدهزار نفر یا بیشتر فرستادیم». مراد از آن «بیشتر» سی هزار است [یعنی یکصد و سی هزار نفر] و یونس نیز خود امام و پیشوایی داشت، و [سرانجام] پیامبری که در عالم خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و در بیداری مشاهده می‌کند و امام هم می‌باشد، مانند پیامبران اولوالعزم. ابراهیم عليه السلام [در ابتدا] فقط پیامبر بود و امام نبود تا آنکه خدا فرمود: «من تو را امام مردم قرار دادم...».

۳۷۱۶

شمار پیامبران عليهم السلام

۱۹۵۷۵. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: خداوند عز و جل یکصد و

۱. الصافات: ۱۴۷. ۲. البقرة: ۱۲۴.

۳. الكافي: ۱/ ۱۷۴.

بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من گرامی ترین آنان نزد خداوند هستم و فخری نفروشم. و خداوند عزوجل یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی گرامیترین آنها نزد خدا و برترین ایشان است.

۱۹۵۷۶. پیامبر خدا ﷺ: پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار و انبیای مرسل سیصد و سیزده نفرند و آدم پیامبری بود که با او سخن گفته شد.

۱۹۵۷۷. پیامبر خدا ﷺ: در پاسخ به سؤال از شمار پیامبران - فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار، که از آن تعداد، شمار زیادی، یعنی سیصد و پانزده نفر، رسول بودند.

۱۹۵۷۸. پیامبر خدا ﷺ: من در پی هشت هزار پیامبر برانگیخته شدم که چهار هزارشان از بنی اسرائیل بودند.

۱۹۵۷۹. پیامبر خدا ﷺ: من خاتم هزار پیامبر یا بیشتر هستم.

۱۹۵۸۰. الخصال - به نقل از ابوذر -: خدمت پیامبر خدا ﷺ رسیدم در حالی که حضرت در مسجد تنها نشسته بود. از تعداد پیامبران سؤال کردم، حضرت فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر. عرض کردم: از آنها چه تعداد مرسل بودند؟ پیامبر فرمود:

نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ، أَنَا أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَلَا فَخْرَ. وَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ أَلْفٍ وَصِيٍّ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرِينَ أَلْفٍ وَصِيٍّ، فَعَلِيٌّ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَأَفْضَلُهُمْ^۱.

۱۹۵۷۶. عنه ﷺ: النَّبِيُّونَ مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ، وَالْمُرْسَلُونَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ، وَآدَمُ نَبِيٌّ مُكَلَّمٌ^۲.

۱۹۵۷۷. عنه ﷺ: لَمَّا سُئِلَ عَنْ عِدَّةِ الْأَنْبِيَاءِ -: مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفًا، الرُّسُلُ مِنْ ذَلِكَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَخَمْسَةَ عَشَرَ جَمًّا غَفِيرًا^۳.

۱۹۵۷۸. عنه ﷺ: بُعِثْتُ عَلَى أَثَرِ ثَمَانِيَةِ آلَافٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، مِنْهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ^۴.

۱۹۵۷۹. عنه ﷺ: إِنِّي خَاتَمُ أَلْفِ نَبِيٍّ أَوْ أَكْثَرَ^۵.

۱۹۵۸۰. الخصال عن أبي ذر: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَحْدَهُ... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَمْ النَّبِيُّونَ؟ قَالَ: مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ. قُلْتُ: كَمْ

۱. الأماشي للصدوق: ۳۵۲/۳۰۷.

۲. كثر العمال: ۳۲۲۷۶. ۳. كثر العمال: ۳۲۲۷۷.

۴. كثر العمال: ۳۲۲۸۰. ۵. كثر العمال: ۳۲۲۸۱.

الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ
عَشَرَ جَمَاءَ غَفِيرَاءَ. قُلْتُ: مَنْ كَانَ أَوَّلَ
الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: آدَمُ.^۱

۱۹۵۸۱. الإمام الصادق عليه السلام: بَعَثَ اللَّهُ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ
وَأَرْبَعَةَ وَأَرْبَعِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ.^۲

تبیین:

قال العلامة الطباطبائي: «إِنَّ الْقُرْآنَ
صَرِيحٌ فِي أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ كَثِيرُونَ وَأَنَّ اللَّهَ
سَبْحَانَهُ لَمْ يَقْصُصْ الْجَمِيعَ فِي كِتَابِهِ، قَالَ
تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ
مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ
عَلَيْكَ﴾^۳ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ. وَالَّذِينَ قَصَصَهُمُ اللَّهُ
تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِالْأَسْمَاءِ بِضْعَةُ وَعَشْرُونَ
نَبِيًّا وَهُمْ: آدَمُ، وَنُوحٌ، وَإِدْرِيسُ، وَهُودُ،
وَصَالِحٌ، وَإِبْرَاهِيمُ، وَلُوطٌ، وَإِسْمَاعِيلُ،
وَالْيَسَعُ، وَذُو الْكُفْلِ، وَالْيَاسُ، وَيُونُسُ،
وَإِسْحَاقُ، وَيَعْقُوبُ، وَيُوسُفُ، وَشُعَيْبُ،
وَمُوسَى، وَهَارُونُ، وَدَاوُدُ، وَسُلَيْمَانُ،
وَأَيُّوبُ، وَزَكَرِيَّا، وَيَحْيَى، وَإِسْمَاعِيلُ
صَادِقُ الْوَعْدِ، وَعِيسَى، وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ

خیلی زیاد، سیصد و سیزده نفر. عرض
کردم: نخستین پیامبر که بود؟ فرمود: آدم.
۱۹۵۸۱. امام صادق علیه السلام: خداوند یکصد و بیست و
چهار هزار پیامبر برانگیخت.

توضیح:

علامه طباطبایی می فرماید: «قرآن به این
مطلب تصریح می کند که شمار انبیا فراوان
بوده و خداوند سبحان در کتاب خود
سرگذشت همه آنها را بازگو نکرده است.
می فرماید: «ما پیش از تو رسولانی
فرستادیم که [داستان] برخی از آنان را بر
تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را
بر تو حکایت نکرده ایم». و آیات دیگری از
این قبیل. انبیایی که خدای متعال در کتاب
خود داستانشان را به نام بازگو کرده،
عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح،
ابراهیم، لوط، اسماعیل، یسع، ذوالکفل،
الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف،
شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان،
ایوب، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق
الوعد، عیسی و محمد صلی الله علیهم
اجمعین. به جز این ها، عده ای هم هستند
که نام آنها برده نشده، اما با توصیف و کنایه
از ایشان یاد شده است. مثلاً خداوند
سبحان می فرماید: «آیا از [حال] سران بنی

۱. الخصال: ۱۳/۵۲۴. ۲. بحار الأنوار: ۳۵/۳۵۲/۱۶.

۳. غافر: ۷۸.

اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن گاه که به پیامبری از خود گفتند: پادشاهی برای ما بگمار؟» نیز می فرماید: «یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسره فرو ریخته بود عبور کرد». همچنین می فرماید: «آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم ولی آن دو را دروغزن پنداشتند، تا با [فرستاده] سؤمین [آنان را] تأیید کردیم». نیز می فرماید: «تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» و باز می فرماید: «واسباط».

عده ای هم هستند که پیامبر بودن آنها روشن نیست، مانند جوان [همراه] موسی در آیه «و آن گاه که موسی به جوان [همراه] خود گفت» و مانند ذوالقرنین و عمران پدر مریم و عزیر که به اسامی آنها در قرآن تصریح شده است.

باری، در قرآن برای پیامبران تعداد مشخصی تعیین نشده است. روایاتی هم که شمار پیامبران را مشخص می کند، روایاتی واحد و متون آنها گوناگون و متفاوت است. مشهورترین این روایات روایت ابوذر از پیامبر ﷺ است که: شمار پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار است که از آن میان سیصد و سیزده نفر،

علیهم أجمعین. وهناك عدة لم يذكروا بأسمائهم بل بالتوصيف والكناية، قال سبحانه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا﴾^۱ وقال تعالى: ﴿أَوِ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا﴾^۲، وقال تعالى: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾^۳، وقال تعالى: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۴، وقال تعالى: ﴿وَالْأَسْبَاطُ﴾^۵. وهناك من لم يتضح كونه نبياً كفتى موسى في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ﴾^۶ ومثل ذي القرنين وعمران أبي مریم وعزیر من المصرح بأسمائهم. وبالجملة: لم يذكر في القرآن لهم عدد يقفون عنده، والذي يشتمل من الروايات على بيان عدتهم آحاد مختلفة المتون، وأشهرها رواية أبي ذر عن النبي ﷺ: أن الأنبياء مائة وأربعة وعشرون ألف نبى،

۱. البقرة: ۲۴۶. ۲. البقرة: ۲۵۹.

۳. يس: ۱۴. ۴. الكهف: ۶۵.

۵. البقرة: ۱۳۶. ۶. الكهف: ۶۰.

والمرسلون منهم ثلاثمائة وثلاثة عشر

نبیاً»^۱.

(انظر الدر المنثور: ۲ / ۷۴۶).

بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۳ و ص ۴۱ / ۴۳.

و ص ۴۲ / ۴۸ و ص ۵۸ / ۶۱.

مرسل می باشند».

۳۷۱۷

پیامبران اولوالعزم

قرآن:

«پس، همان گونه که رسولان اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده. روزی که آنچه را وعده داده می شوند، بنگرند گویی که آنان جز ساعتی از روز را [در دنیا] نمانده اند. [این] ابلاغی است. پس آیا جز مردم نافرمان هلاک خواهند شد؟»

حدیث:

۱۹۵۸۲. بحار الأنوار - به نقل از ابو حمزه -: امام

زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که دوست داشته باشد یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر را ملاقات کند در نیمه شعبان قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند. از میان پیامبران، پنج تن پیامبر اولوالعزم هستند. عرض کردیم: آنها کیستند؟ فرمود: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم. عرض کردیم: معنای اولوالعزم چیست؟ فرمود: [یعنی] به سوی مردم شرق و غرب زمین، از جن و انس،

۳۷۱۷

أولو العزم

الكتاب:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲.

الحديث:

۱۹۵۸۲. بحار الأنوار عن أبي حمزة عن الإمام زین العابدین علیه السلام: من أحب أن يصافحه مائة ألف نبي وأربعة وعشرون ألف نبي، فليزر قبر أبي عبد الله الحسين بن علي علیه السلام في النصف من شعبان: ... منهم خمسة أولو العزم من الرسل. قلنا: من هم؟ قال: نوح، وإبراهيم، وموسى، وعيسى، ومحمد صلی الله علیهم، قلنا له: ما معنى أولو العزم؟ قال: بعثوا إلى شرق الأرض

۱. الميزان في تفسير القرآن: ۲ / ۱۴۰.

۲. الأحقاف: ۳۵.

وغيرها، جنبها وانسها.^۱

فرستاده شده‌اند.

۱۹۵۸۳. الإمام الباقر عليه السلام: أولو العزم من الرسل خمسة: نوح، وإبراهيم، وموسى، وعيسى، ومحمد صلوات الله عليهم أجمعين.^۲

۱۹۵۸۳. امام باقر عليه السلام: پیامبران اولوالعزم پنج نفرند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله عليهم اجمعين.

۱۹۵۸۴. امام صادق عليه السلام: سرور پیامبران و فرستادگان پنج نفرند، و آنان رسولان اولوالعزم هستند و سنگ آسیا [ی نبوت] بر محور آنها می چرخد: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد، درود و صلوات خدا بر او و خاندان او و بر همه پیامبران باد.

۱۹۵۸۴. الإمام الصادق عليه السلام: سادة النبيين والمرسلين خمسة، وهم أولو العزم من الرسل وعليهم دارت الرحى: نوح، وإبراهيم، وموسى، وعيسى، ومحمد صلى الله عليه وآله وعلى جميع الأنبياء.^۳

۱۹۵۸۵. الكافي - به نقل از سماعة بن مهران -: از عبدالله عليه السلام: قول الله عز وجل: «فاصبر كما صبر أولو العزم من الرسل» سؤال کردم، حضرت فرمود: [پیامبران اولوالعزم عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم. عرض کردم: این ها چرا اولوالعزم شدند؟ فرمود: چون نوح با کتاب و شریعتی مبعوث شد و هر پیغمبری که بعد از نوح آمد همان کتاب و شریعت و راه نوح را دنبال کرد، تا آن گاه که ابراهیم عليه السلام با صحف و به عزم بر کنار گذاشتن کتاب نوح آمد البته نه از روی کفر و زیدن به آن....

۱۹۵۸۵. الكافي عن سماعة بن مهران: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قول الله عز وجل: «فاصبر كما صبر أولو العزم من الرسل» فقال: نوح، وإبراهيم، وموسى، وعيسى، ومحمد صلى الله عليه وآله وعليهم. قلت: كيف صاروا أولي العزم؟ قال: لأن نوحاً بعث بكتاب وشريعة، وكل من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح وشريعته ومنهاجه، حتى جاء إبراهيم عليه السلام بالصحف وبغزيمة ترك كتاب نوح لا كفرأ به....^۴

۱. بحار الأنوار: ۱۱/۲۵/۲. الخصال: ۳۰۰/۷۳.

۳. الكافي: ۱/۱۷۵/۳.

۴. الكافي: ۲/۱۷/۲، انظر تمام الحديث.

۱۹۵۸۶. الإمام الرضا عليه السلام: إنما سُمِّيَ أولو العزمِ أولي العزمِ لأنَّهم كانوا أصحابَ الشرائعِ والعزائمِ؛ وذلك أنَّ كُلَّ نبيٍّ بعدَ نوحٍ عليه السلام كانَ على شريعتهِ ومنهاجِهِ وتابِعاً لكتابِهِ إلى زَمَنِ إبراهيمَ الخليلِ، وكلُّ نبيٍّ كانَ في أيامِ إبراهيمَ وبعدهُ كانَ على شريعتهِ إبراهيمَ ومنهاجِهِ وتابِعاً لكتابِهِ إلى زَمَنِ موسى، وكلُّ نبيٍّ كانَ في زَمَنِ موسى وبعدهُ كانَ على شريعتهِ موسى ومنهاجِهِ وتابِعاً لكتابِهِ إلى أيامِ عيسى عليه السلام، وكلُّ نبيٍّ كانَ في أيامِ عيسى عليه السلام وبعدهُ كانَ على منهاجِ عيسى وشريعتهِ وتابِعاً لكتابِهِ إلى زَمَنِ نبيِّنا مُحَمَّدٍ عليه السلام، فهو لاءِ الخمسةِ أولو العزمِ، فهم أفضلُ الأنبياءِ والرُّسلِ عليهم السلام ^۱.

۱۹۵۸۶. امام رضا عليه السلام: پیامبران اولوالعزم در حقیقت بدین سبب اولوالعزم نامیده شده‌اند که دارای شریعت و آیین بودند. چون هر پیامبری بعد از نوح عليه السلام بر شریعت و روش او و تابع کتاب وی بود، تا زمان ابراهیم خلیل و هر پیامبری در روزگار ابراهیم و پس آن بر شریعت و راه ابراهیم و پیرو کتاب او بود، تا زمان موسی و هر پیامبری در زمان موسی و بعد از آن بر شریعت و طریقه موسی و تابع کتاب او بود، تا زمان عیسی عليه السلام و هر پیامبری در روزگار عیسی عليه السلام و بعد از آن بر روش و شریعت عیسی و پیرو کتاب او بود، تا زمان پیامبر ما مُحَمَّد عليه السلام. این پنج تن اولوالعزم هستند و آنان برترین پیامبران و رسولان عليهم السلام می‌باشند.

۳۷۱۸

آباءُ الأنبياء عليهم السلام

۱۹۵۸۷. رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أَخْرُجْ مِنْ سِفَاحٍ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ لَمْ يُصِيبْنِي مِنْ سِفَاحِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ شَيْءٌ، لَمْ أَخْرُجْ إِلَّا مِنْ طَهْرِهِ ^۲.

۱۹۵۸۷. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: من از راه ازدواج مشروع به وجود آمده‌ام و از راه نامشروع زاده نشده‌ام. از زمان آدم، هیچ گونه زنا و سنت‌های نامشروع جاهلیت، نسب مرا مخدوش نساخته است و جز از راه پاک به دنیا نیامده‌ام.

۱. عيون أخبار الرضا: ۲/۸۰/۱۳.

۲. الطبقات الكبرى: ۶۰/۱.

۱۹۵۸۸. عنه علیه السلام: خَرَجْتُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ مِنْ نِكَاحٍ
غَيْرِ سِفَاحٍ^۱.

۱۹۵۸۹. عنه علیه السلام: نُقِلْنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ إِلَى
الْأَرْحَامِ الزَّكِيَّةِ^۲.

۱۹۵۹۰. الإمام علی علیه السلام - في وصف الأنبياء عليهم السلام :-
إِسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقَرَّهُمْ
فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَنَاسَخَتْهُمْ (تَنَاسَلَتْهُمْ)
كَرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ،
كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلَفٌ، قَامَ مِنْهُمْ بَدِيلٌ لِيُخَلِّفَهُ
حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ
الْمَعَادِنِ مَنِبْتَأً، وَأَعَزَّ الْأَرْوَاحِ مَقَرِّسًا،
مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ،
وَانْتَجَبَ (انْتَخَبَ) مِنْهَا أَمْنَاءُهُ، عِثْرَتُهُ خَيْرُ
الْعِثْرِ، وَأَسْرَتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ
الشَّجَرِ^۳.

۱۹۵۹۱. عنه علیه السلام: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،
وَسَيِّدُ عِبَادِهِ، كُلَّمَا نَسَخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ
جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا، لَمْ يُسْهِمْ فِيهِ عَاهِرٌ،
وَلَا ضَرَبَ فِيهِ فَاجِرٌ^۴.

۱۹۵۸۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من از زمان آدم [پشت اندر
پشت] به طریق ازدواج [مشروع] و بدون
آلودگی به زنا متولد شده‌ام.

۱۹۵۸۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ما از پشت‌های پاک به
زهدان‌های پاکیزه و طاهر منتقل شده‌ایم.

۱۹۵۹۰. امام علی علیه السلام - در وصف پیامبران صلی الله علیه و آله -
فرمود: خداوند پیامبران را در برترین
امانتگاه به ودیعه سپرد و در بهترین
قرارگاه جایشان داد و از صلب پدرانی
بزرگوار به زهدان‌های مادرانی پاک و
پاکیزه منتقل شدند. هر زمان که یکی از آنها
می‌رفت جانشینی از آنان برای ترویج دین
خدا برمی‌خاست، تا آنکه کرامت خداوند
سبحانه و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله رسید. پس، او
را از برترین رویشگاه‌ها و ارجمندترین
کشتگاه‌ها بیرون آورد، از درختی که
پیامبران را از آن به وجود آورد و امنای
[وحی] خویش را از آن برگزید خاندانش
بهترین خاندان‌ها، و خانواده‌اش بهترین
خانواده‌ها و تبارش بهترین تبارهاست.

۱۹۵۹۱. امام علی علیه السلام: و گواهی می‌دهم که محمد
بندۀ خدا و فرستادۀ اوست و سرور
بندگان می‌باشد. هر زمان خداوند
آفریدگان را به دو شاخه تقسیم کرد، او را
در بهترین شاخه قرار داد، نه آلوده دامنی
در وجود او سهیم شد و نه گنهکاری در
وجودش شریک گشت.

۱. کنز العمال: ۳۱۸۷۰. ۲. شرح نهج البلاغة: ۶۳/۷.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۹۴. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۲۱۴.

۱۹۵۹۲. الإمام الباقر عليه السلام - في قوله تعالى: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» -: يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ بِأَمْرِهِ، وَتَقْلُبُكَ فِي أَصْلَابِ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ بَعْدَ نَبِيٍّ.^۱

۱۹۵۹۳. مجمع البيان - في تفسير قوله تعالى: «وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۲ -: وَقِيلَ: مَعْنَاهُ وَتَقْلُبُكَ فِي أَصْلَابِ الْمُؤَحِّدِينَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَى نَبِيٍّ حَتَّى أَخْرَجَكَ نَبِيًّا، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي رَوَايَةٍ عَطَاءٌ وَعِكْرِمَةُ، وَهُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، قَالَا: فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ نَبِيٍّ بَعْدَ نَبِيٍّ؛ حَتَّى أَخْرَجَكَ مِنْ أَصْلَابِ أَبِيهِ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عليه السلام.^۳

۳۷۱۹

خَصَائِصُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام

الكتاب:

«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۴.

«أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَةَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۵.

۱۹۵۹۲. امام باقر عليه السلام - درباره آیه «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ. وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» - فرمود: تو را، آن گاه که به فرمان او بر می خیزی و جابه جا شدنت در پشت های پیامبران را یکی پس از دیگری، می بیند.

۱۹۵۹۳. مجمع البيان - در تفسیر آیه «وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» -: ... و به قولی معنایش این است که در صُلب های یکتا پرستان، از پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می شدی، تا اینکه خداوند تو را پیامبر به جهان آورد. این مطلب را عطاء و عکرمه از ابن عباس نقل کرده اند. از امام باقر و امام صادق - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - نیز روایت شده است که فرمودند: یعنی از صُلب پیامبری به صُلب پیامبری دیگر منتقل می شد، تا آنکه او را از صُلب پدرش بیرون آورد که از زمان آدم همواره پشت اندر پشت به طریق ازدواج مشروع صورت می گرفته و آلوده به هیچ گونه زنا و ازدواج نامشروعی نبوده است.

۳۷۱۹

ویژگی های پیامبران عليهم السلام

قرآن:

«پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امینم».

«که [به آنان گفت:] بندگان خدا را به من بسپارید؛ زیرا که من برای شما فرستاده ای امینم».

۱. بحار الأنوار: ۱۶/۳۷۴/۸۴.

۲. الشعراء: ۲۱۸ و ۲۱۹. ۳. مجمع البيان: ۷/۳۲۳.

۴. الأعراف: ۶۸. ۵. الدخان: ۱۸.

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾^۱.

«من برای شما فرستاده‌ای امینم».

الحديث:

حديث:

۱۹۵۹۲. رسول الله ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمِرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ^۲.

۱۹۵۹۲. پیامبر خدا ﷺ: ما، جماعت پیامبران، فرمان داریم که با مردم به فراخور فهم و خرده‌هایشان سخن بگوییم.

۱۹۵۹۵. عنه ﷺ: لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا بِلُغَةِ قَوْمِهِ^۳.

۱۹۵۹۵. پیامبر خدا ﷺ: خداوند عزوجل، هیچ پیامبری را جز به زبان قومش برنمی‌گيخت.

۱۹۵۹۶. عنه ﷺ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا شَاتِبًا^۴.

۱۹۵۹۶. پیامبر خدا ﷺ: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه جوان بود.

۱۹۵۹۷. عنه ﷺ: الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ^۵.

۱۹۵۹۷. پیامبر خدا ﷺ: پیامبران، چشم‌هایشان می‌خوابد اما دل‌هایشان نمی‌خوابد.

۱۹۵۹۸. عنه ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ أَعْيُنُنَا وَلَا تَنَامُ قُلُوبُنَا^۶.

۱۹۵۹۸. پیامبر خدا ﷺ: ما جماعت پیامبران، چشم‌هایمان می‌خوابد اما دل‌هایمان نمی‌خوابد.

۱۹۵۹۹. عنه ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ عُيُونُنَا وَلَا تَنَامُ قُلُوبُنَا، وَنَرَى مِنْ خَلْفِنَا كَمَا نَرَى مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا^۷.

۱۹۵۹۹. پیامبر خدا ﷺ: ما گسروه پیامبران، چشم‌مانمان می‌خوابد اما دل‌هایمان نمی‌خوابد و پشت سر خود را نیز همچون پیش رویمان، می‌بینیم.

۱۹۶۰۰. عنه ﷺ: تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي^۸.

۱۹۶۰۰. پیامبر خدا ﷺ: چشم‌انم می‌خوابد، اما دل‌م نمی‌خوابد.

۱۹۶۰۱. عنه ﷺ: لَا يَنْبَغِي لِنَبِيٍّ إِذَا أَخَذَ آلَاتِ الْحَرْبِ فَأَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالْخُرُوجِ إِلَى

۱۹۶۰۱. پیامبر خدا ﷺ: هیچ پیامبری را نسزد که چون جنگ‌افزار بردارد و در میان مردم اعلان حرکت به سوی دشمن دهد، [از تصمیم خود] برگردد تا اینکه بجنگد.

۱. الشعراء: ۱۰۷ و ۱۲۵ و ۱۴۳ و ۱۶۲ و ۱۷۸.

۲. بحار الأنوار: ۱۹/۱۴۰/۷۷.

۳. كثر العمال: ۳۲۲۲۸. ۴. كثر العمال: ۳۲۲۲۳.

۵. كثر العمال: ۳۲۲۴۸. ۶. كثر العمال: ۳۱۹۹۳.

۷. بحار الأنوار: ۷/۱۷۲/۱۶. ۸. كثر العمال: ۳۲۲۴۹.

الْعَدُوَّ أَنْ يَرْجِعَ حَتَّى يُقَاتِلَ.^۱

۱۹۶۰۲. عنه عليه السلام: مَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ أَنْ يَضَعَ أَدَاتَهُ بَعْدَ أَنْ لَبِسَهَا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَدُوِّهِ.^۲

۱۹۶۰۳. عنه عليه السلام: إِنَّهُ لَيْسَ لِنَبِيِّ إِذَا لَبَسَ لَأَمْتَهُ أَنْ يَضَعَهَا حَتَّى يُقَاتِلَ.^۳

۱۹۶۰۴. الإمام علي عليه السلام - فِي صِفَةِ الْأَنْبِيَاءِ -:
كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعْفِينَ، قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ
بِالْمَخْمَصَةِ، وَابْتَلَاهُمُ بِالْمَجْهَدَةِ،
وَامْتَحَنَهُمُ بِالْمَخَافِ، وَمَخَضَهُمُ
بِالْمَكَارِهِ... وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ
وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى
فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ،
وَبَأْيَدِيهِمَا الْعِصِيُّ...

۱. كثر العمال: ۳۲۲۵۱. ۲. كثر العمال: ۳۲۲۵۰.
۳. ذكر ابن هشام في سيرته في غزوة أحد: ... فلم يَزَلْ النَّاسُ
يُرسِلُونَ اللَّهَ عليه السلام، الَّذِينَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ حُبُّ لِقَاءِ الْقَوْمِ،
حَتَّى دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام بَيْنَهُمْ فَلَبَسَ لَأَمْتَهُ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
حِينَ فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ... ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْهِمْ، وَقَدْ نَدِمَ النَّاسُ،
وَقَالُوا: اسْتَكَرْهُنَا رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام وَلَمْ يَكُنْ لَنَا ذَلِكَ.
فَلَمَّا خَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ
اسْتَكَرْ هَذَا وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَنَا، فَبَانَتْ شَتَّى فَاقْعَدَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام: «مَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ إِذَا لَبَسَ لَأَمْتَهُ أَنْ
يَضَعَهَا حَتَّى يُقَاتِلَ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام فِي أَلْفٍ مِنْ أَصْحَابِهِ.
(سيرة ابن هشام: ۶۷/۳، ۶۸).

۲. كثر العمال: ۳۲۲۳۲.

۱۹۶۰۲. پیامبر خدا عليه السلام: هرگاه پیامبری لباس رزم
پوشد، او را نسزد که جنگ افزار را بر زمین
نهد تا اینکه خداوند عزوجل میان او و
دشمنش داوری کند.

۱۹۶۰۳. پیامبر خدا عليه السلام: هیچ پیامبری حق ندارد
وقتی جامه رزم پوشید، آن را بر زمین نهد
تا آنکه بجنگد.^۱

۱۹۶۰۴. امام علی عليه السلام - در وصف پیامبران عليهم السلام -
فرمود: گروهی مستضعف بودند و
خداوند آنها را با گرسنگی آزمود و به
سختی ها مبتلایشان فرمود و با ترس و
هراس ها امتحانشان نمود و در بوتۀ
ناملايمات زیر و روشن کرد... موسی بن
عمران به همراه برادرش هارون، عليهم السلام در
حالی نزد فرعون رفتند که لباس پشمین

۱. ابن هشام در سيرة خود درباره جنگ أحد می گوید: ...
کسانی که شيفته رویارویی با دشمن بودند، همچنان به
رسول خدا عليه السلام اصرار می ورزیدند، تا آنکه رسول خدا عليه السلام
بعد از نماز جمعه - آن روز جمعه بود - به خانه اش رفت و
جامه رزم پوشیده و به میان مردم آمد. اما مردم پشیمان شده
بودند و می گفتند: ما رسول خدا عليه السلام را مجبور کردیم و نباید
این کار را می کردیم. پس، چون رسول خدا عليه السلام به میان آنان
آمد، عرض کردند: یا رسول الله! ما شما را برخلاف میلان
به این کار واداشتیم و نباید این کار را می کردیم. بنابراین،
درود خدا بر شما، اگر می خواهید به جنگ نروید اختیار با
شماست. اما رسول خدا عليه السلام فرمود: «هیچ پیامبری را نسزد
که چون جامه رزم بپوشد آن را فرو گذارد مگر اینکه
بجنگد، پس رسول خدا عليه السلام با هزار تن از اصحاب و یاران
خود رهسپار جنگ شد (سيرة ابن هشام: ۶۷/۳ و ص ۶۸).

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لَأَنْبِيَاءَهُ حَيْثُ
بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذُّهَبَانِ، وَمَعَادِنَ
الْعِيقَانِ، وَمَغَارِسَ الْجِنَانِ... لَفَعَلَ، وَلَوْ
فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ...

ولكن الله سبحانه جعل رُسُلَهُ أُولَى قُوَّةٍ
فِي عَزَائِهِمْ، وَضَعْفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ
مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ
وَالْعُيُونَ غِنًى، وَخَصَاصَةٍ تَمَلُّ الْأَبْصَارَ
وَالْأَسْمَاعَ أَذًى.^۱

۱۹۶۰۵. عنه: رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ وَحْيٍ.^۲

۱۹۶۰۶. الْإِمَامُ الْبَاقِرُ: لِرَجُلٍ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ -: سَأَلْتُ قُوتَ
النَّبِيِّينَ أَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا وَاسِعًا
طَيِّبًا مِنْ رِزْقِكَ.^۳

۱۹۶۰۷. الْإِمَامُ الصَّادِقُ: لِرَجُلٍ يَقُولُ: اللَّهُمَّ
إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا طَيِّبًا -: هِيَاهُ هِيَاهُ
هَذَا قُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَكِنْ سَلْ رَبَّكَ رِزْقًا لَا
يُعَذِّبُكَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هِيَاهُ هِيَاهُ إِنَّ اللَّهَ
يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَاعْمَلُوا صَالِحًا».^۴

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۲.

۲. بحار الأنوار: ۴/۶۴/۱۱، ۳. بحار الأنوار: ۲۳/۶۸/۱۱.

۴. المؤمنون: ۵۱. ۵. بحار الأنوار: ۶۳/۵۸/۱۱.

برتن و عصای چوبین در دست داشتند...

و اگر خداوند سبحان، آن گاه که
پیامبرانش را برانگیخت، می خواست
گنجینه های طلا و کان های زرناب و
باغ های پر درخت را به رویشان بگشاید...
هر آینه این کار را می کرد و اگر چنین
می کرد، آن گاه آزمایش از میان می رفت و
پاداش منتفی می شد....

اما خداوند سبحان فرستادگان خود را
صاحب اراده هایی استوار قرار داد و از نظر
حالات ظاهریشان فقیر گردانید، اما توأم با
قناعتی که دل ها و چشم ها را از بی نیازی
می آکند، و نیازمندی و فقری که چشم ها و
گوش ها را از ناراحتی لبریز می سازد.

۱۹۶۰۵. امام علی: رُؤْيَا پیامبران، وحی است
۱۹۶۰۶. امام باقر: خطاب به مردی که
می گفت: بار خدایا! از تو روزی حلال
مسألت دارم - فرمود: خوراک پیامبران را
مسألت کردی! بگو: بار خدایا! من رزقی
بسیار و پاک از رزق تو را مسألت دارم.

۱۹۶۰۷. امام صادق: به مردی که می گفت: بار
خدایا! از تو روزی پاکیزه ای را مسألت
دارم - فرمود: هیاهات، هیاهات! این
خوراک پیامبران است. [چنین مگو] بلکه
از پروردگارت رزقی بخواه که روز قیامت
تو را برای آن عذاب نکند. هیاهات،
خدایا! می فرماید: «هان ای رسولان! از
[خوراکی های] پاکیزه بخورید و کار

۱۹۶۰۸. عنه علیه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا

أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ -: الرُّزْقُ
الْحَلَالُ.^۱

۱۹۶۰۹. عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ رُسُلَهُ
حَيْثُ بَعَثَهَا وَمَعَهَا ذَهَبٌ وَلَا فِضَّةٌ، وَلَكِنْ
بَعَثَهَا بِالْكَلامِ.^۲

۱۹۶۱۰. عنه علیه السلام: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعِبَادَ بِكُنْهِ
عَقْلِهِ قَطُّ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرَ
الْأَنْبِيَاءِ أَمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ
عُقُولِهِمْ.^۳

۱۹۶۱۱. عنه علیه السلام: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا حَسَنَ
الصَّوْتِ.^۴

۱۹۶۱۲. عنه علیه السلام: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ الَّذِينَ
يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ.^۵

۱۹۶۱۳. الإمام الكاظم علیه السلام: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا
وَلَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا.^۶

۱۹۶۱۴. الطبقات الكبرى عن قتادة: مَا بَعَثَ اللَّهُ
نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بَعَثَهُ حَسَنَ الْوَجْهِ، حَسَنَ

شایسته کنید.

۱۹۶۰۸. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به سؤال از آیه
«هَانِ أَيُّ رُسُلَانَا! از [خوراکی‌های]
پاکیزه بخورید» - فرمود: مقصود روزی
حلال است.

۱۹۶۰۹. امام صادق علیه السلام: خداوند عزوجل، آن گاه
که رسولان خود را فرستاد، آنان را با زر و
سیم نفرستاد، بلکه با [سرمایه] کلام
فرستاد.

۱۹۶۱۰. امام صادق علیه السلام: رسول خدا ﷺ هیچ گاه به
اندازه ژرفای خرد خود با بندگان سخن
نگفت. رسول خدا ﷺ فرمود: ما، جماعت
پیامبران، دستور داریم که با مردم به
فراخور فهم و خردهایشان سخن بگوییم.

۱۹۶۱۱. امام صادق علیه السلام: خداوند عزوجل هیچ
پیامبری بر نیکیخت مگر اینکه صوتی
خوش داشت.

۱۹۶۱۲. امام صادق علیه السلام: پر رنج و بلاترین مردم،
پیامبران - صلوات الله علیهم اجمعین -
هستند، سپس کسانی که بعد از آنها
می‌باشند و آن گاه کسانی که در مرتبه بعد و
بعدتر قرار دارند.

۱۹۶۱۳. امام کاظم علیه السلام: خداوند عزوجل هیچ نبی یا
وصی نفرستاد مگر اینکه سخاوتمند بود.

۱. بحار الأنوار: ۶۲/۵۸/۱۱. ۲. الکافی: ۱۲۸/۱۴۸/۸.

۳. الکافی: ۳۹۴/۲۶۸/۸. ۴. الکافی: ۱۰/۶۱۶/۲.

۵. الأمالی للطوسی: ۱۳۶۳/۶۵۹.

۶. الکافی: ۴/۳۹/۴.

الصُّوتُ ۱.

۱۹۶۱۳. الطبقات الكبرى - به نقل از قتاده :-

خداوند هرگز پیامبری نفرستاد، مگر اینکه
او را خوش سیما و خوش آوا مبعوث کرد.

(انظر) الرزق: باب ۱۵۰۴.

البلاء: باب ۲۰۵.

۳۷۲۰

الأنبياء ﷺ ورعى الغنم

۱۹۶۱۵. رسول الله ﷺ: ما من نبي إلا وقد رعى
الغنم ۲.

پیامبران ﷺ و شبانی

۱۹۶۱۵. پیامبر خدا ﷺ: هیچ پیامبری نیست، مگر
اینکه گوسفند چرانیده است.

۱۹۶۱۶. پیامبر خدا ﷺ: داوود مبعوث شد، در
حالی که گوسفند چران بود. موسی مبعوث
شد، در حالی که گوسفند چران بود و من
هم زمانی که مبعوث شدم، برای خانواده
خود در «جیاد» گوسفند چرانی می کردم.

۱۹۶۱۶. عنه ﷺ: بُعِثَ داوود وهو راعي غنم، وُبِعِثَ
موسى وهو راعي غنم، وُبِعِثْتُ أنا وأنا
أرعى غنماً لأهلي بجياد ۳.

۱۹۶۱۷. كنز العمال - به نقل از ابر هریره -: پیامبر
خدا ﷺ فرمود: خداوند هیچ پیامبری را
مبعوث نکرد، مگر اینکه گوسفند چرانده
است.

۱۹۶۱۷. كنز العمال عن أبي هريرة عن رسول
الله ﷺ: ما بعث الله نبياً إلا رعى الغنم.
قالوا: وأنت يا رسول الله؟ قال: وأنا كنت
أرعاها لأهل مكة بالقراريط ۴.

عرض کردند: و شما ای رسول خدا؟
فرمود: من نیز، برای مردم مکه در
«قراریط» چوپانی کرده ام.

۱۹۶۱۸. قصص الأنبياء عن عمار: كنت أرعى
غنيمته أهلي، وكان محمد ﷺ يرعى أيضاً،
فقلت: يا محمد، هل لك في فخ؟ فإني
تركتها روضة برقي؟ قال: نعم، فجئتها من
الغد وقد سبقني محمد ﷺ وهو قائم يذود
غنمه عن الروضة، قال: إني كنت
واعدتك فكرهت أن أرعى قبلك ۵.

۱۹۶۱۸. قصص الأنبياء - به نقل از عمار -: من
گوسفندان خانواده خودم را می چراندم و
محمد ﷺ نیز گوسفند می چراند. به او
گفتم: ای محمد! می آیی به فخ برویم؟
چون من در آنجا چراگاه پر علف و شادابی
سراغ دارم؟ گفت: آری. فردا که به فخ
رفتم، دیدم محمد ﷺ از من زودتر رفته و
ایستاده است و گوسفندانش را از چراگاه
دور می کند. گفت: چون با تو وعده

۱. الطبقات الكبرى: ۱/۳۷۶. ۲. كنز العمال: ۹۲۴۲.

۳. كنز العمال: ۳۲۳۲۶. ۴. كنز العمال: ۹۲۴۳.

۵. قصص الأنبياء: ۳۷۸/۲۸۵.

۱۹۶۱۹. بحار الأنوار عن جابر بن عبد الله: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَرْ الظَّهْرَانِ يَرْعَى الْغَنَمَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ؛ فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ. قَالُوا: تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَهَلْ نَبِيٌّ إِلَّا رَعَاهَا؟^۱

۱۹۶۲۰. الإمام الصادق ﷺ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَسْتَرْعِيَهُ الْغَنَمُ، يُعَلِّمُهُ بِذَلِكَ رِغْيَةَ النَّاسِ.^۲

۱۹۶۲۱. عنه ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ لِلنَّبِيِّائِهِ (ﷺ) مِنَ الْأَعْمَالِ الْحَرَثِ وَالرَّعْيِ؛ لِثَلَا يَكْرَهُوا شَيْئًا مِنْ قَطْرِ السَّمَاءِ.^۳

(انظر) الزراعة: باب ۱۵۷۵.

۳۷۲۱

مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ

۱۹۶۲۲. رسول الله ﷺ: مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالصُّدُقِيِّينَ الْبَشَاشَةُ إِذَا تَرَاءَوْا، وَالْمُصَافَحَةُ إِذَا تَلَاقَوْا.^۴

۱۹۶۲۳. عنه ﷺ: حُبَّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا النِّسَاءُ

۱. بحار الأنوار: ۲۴/۲۲۳/۱۶.

۲. علل الشرائع: ۲/۳۲.

۳. علل الشرائع: ۱/۳۲.

۴. تنبيه الخواطر: ۲۹/۱.

گذاشته بودم دوست نداشتم که پیش از تو بچرانم.

۱۹۶۱۹. بحار الأنوار - به نقل از جابر بن عبد الله -: ما در «مر الظهران» با رسول خدا ﷺ بودیم و آن حضرت مشغول چراندن تعدادی قوچ بود. رسول خدا ﷺ فرمود: سیاه آن را انتخاب کنید چون بهتر و خوش طعم تر است. اصحاب عرض کردند: شما هم گوسفند می چرانید؟ فرمود: آری، مگر پیامبری بوده که گوسفند نچرانده باشد؟

۱۹۶۲۰. امام صادق ﷺ: خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه قبلاً او را به شبانی گوسفندان گماشت تا از این طریق اداره مردم را به او تعلیم دهد.

۱۹۶۲۱. امام صادق ﷺ: همانا خداوند عز و جل برای پیامبرانش، از میان شغل ها، کشاورزی و دام پروری را پسندید، تا هیچ یک از بارش های آسمان را ناخوش ندارند.

۳۷۲۱

از اخلاق پیامبران ﷺ

۱۹۶۲۲. پیامبر خدا ﷺ: از اخلاق پیامبران و صدیقان، خوشرویی هنگام روبه رو شدن با هم و دست دادن به هنگام رسیدن به یکدیگر بود.

۱۹۶۲۳. پیامبر خدا ﷺ: از دنیا، زنان و عطر نزد من

- والطَّيِّبُ، وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.^۱
۱۹۶۲۲. الإمام الصادق عليه السلام: أَرْبَعَةٌ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ: الْبِرُّ، وَالسَّخَاءُ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَالْقِيَامُ بِحَقِّ الْمُؤْمِنِ.^۲
۱۹۶۲۵. عنه عليه السلام: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ حُبُّ النِّسَاءِ.^۳
۱۹۶۲۶. الإمام الرضا عليه السلام: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ.^۴
۱۹۶۲۷. عنه عليه السلام: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ الطَّيِّبُ.^۵
۱۹۶۲۸. عنه عليه السلام: الطَّيِّبُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ.^۶
- (انظر السخاء: باب ۱۷۶۷.)
۱۹۶۲۷. امام رضا عليه السلام: از اخلاق پیامبران، به کار بردن بوی خوش است.
۱۹۶۲۸. امام رضا عليه السلام: به کار بردن بوی خوش، از اخلاق پیامبران است.

۳۷۲۲

أَوَّلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ عليه السلام

الكتاب:

«إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۷.

قرآن:

نزدیکترین مردم به پیامبران عليه السلام

«در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده‌اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند. و خدا سرور مؤمنان است».

۱. الطبقات الكبرى: ۱/۳۹۸.

۲. تحف العقول: ۳۷۵.

۳. الکافی: ۱/۳۲۰/۵.

۴. تحف العقول: ۲۴۲.

۵. مکارم الأخلاق: ۱/۱۰۲/۲۰۰.

۶. الکافی: ۱/۵۱۰/۶.

۷. آل عمران: ۶۸.

الحديث:

۱۹۶۲۹. رسول الله ﷺ: أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ دَرَجَةِ النُّبُوَّةِ أَهْلُ الْجِهَادِ وَأَهْلُ الْعِلْمِ؛ لِأَنَّ أَهْلَ الْجِهَادِ يُجَاهِدُونَ عَلَى مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَأَمَّا أَهْلُ الْعِلْمِ فَدَلُّوا النَّاسَ عَلَى مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ.^۱

۱۹۶۳۰. الإمام علي عليه السلام: أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَعْمَلُهُمْ بِمَا أَمَرُوا بِهِ.^۲

۱۹۶۳۱. عنه عليه السلام: أَشَبَّهُ النَّاسَ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ، وَأَصْبَرُهُمْ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ.^۳

۱۹۶۳۲. نهج البلاغة: قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاؤُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ، وَإِنْ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَبَتْ قَرَابَتُهُ.^۴

۱۹۶۳۳. الإمام علي عليه السلام: مَا أَعْظَمَ فَوْزَ مَنْ اقْتَفَى أَثَرَ

حديث:

۱۹۶۲۹. پیامبر خدا ﷺ: نزدیکترین مردم به درجه نبوت، مجاهدان و علما هستند؛ زیرا مجاهدان، در راه آنچه پیامبران آورده‌اند، جهاد می‌کنند و اهل علم، مردم را به آنچه پیامبران آورده‌اند، رهنمون می‌شوند.

۱۹۶۳۰. امام علی علیه السلام: نزدیکترین مردم به پیامبران، کسی است که به آنچه آنان فرمان داده‌اند بیشتر عمل کند.

۱۹۶۳۱. امام علی علیه السلام: شبیه‌ترین مردم به پیامبران خدا، حق‌گوترین آنها و شکیباترینشان در عمل به حق است.

۱۹۶۳۲. نهج البلاغة: امام علی علیه السلام فرمود: نزدیکترین مردم به پیامبران، آگاهترین آنان به تعلیماتی است که پیامبران آورده‌اند. حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد: «در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده‌اند و [تیز] این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند...». آن‌گاه فرمود: همانا، دوست محمد کسی است که از خدا اطاعت کند هر چند خویشاوند او نباشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هر چند از خویشان نزدیک او باشد.

۱۹۶۳۳. امام علی علیه السلام: وه چیه بزرگ است

۱. كنز العمال: ۱۰۶۴۷.

۲. غرر الحكم: ۳۰۵۷.

۳. غرر الحكم: ۳۱۷۲.

۴. نهج البلاغة: الحكمة ۹۶.

النَّبِيِّينَ ۱

رستگاری کسی که دنباله‌رو پیامبران باشد!

۱۹۶۳۲. امام باقر علیه السلام - درباره آیه «در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند» - فرمود: مقصود ائمه علیهم السلام و پیروان آنها هستند.

۱۹۶۳۵. امام باقر علیه السلام: به خدا قسم، گویی قائم را می‌نگرم که پشتش را به حجر [الاسود] تکیه داده و خدا را به حقش سوگند می‌دهد و سپس می‌گوید: ای مردم! هر که درباره خدا با من احتجاج می‌ورزد بداند که من به [خلیفه بودن] خدا سزاوارترم. ای مردم! هر که درباره آدم با من احتجاج می‌ورزد، بداند که من به [خلیفه بودن برای] آدم سزاوارترم. ای مردم! هر که درباره نوح با من احتجاج می‌کند، بداند که من به [خلیفه بودن برای] نوح سزاوارترم. ای مردم! هر که درباره ابراهیم با من احتجاج می‌ورزد، بداند که من به [خلیفه بودن برای] ابراهیم سزاوارترم.

۱۹۶۳۶. امام صادق علیه السلام: قائم هرگاه ظهور کند، وارد مسجد الحرام شود و رو به کعبه بایستد و پشت به مقام ابراهیم کند و دو رکعت نماز گزارد و بر خیزد و گوید: ای مردم! من شایسته‌ترین مردم به [خلیفه بودن برای] آدم هستم. ای مردم! من شایسته‌ترین مردم به [خلیفه بودن برای] ابراهیم هستم. ای مردم! من شایسته‌ترین مردم به [خلیفه بودن برای] اسماعیل

۱۹۶۳۳. الإمام الباقر علیه السلام - في قوله تعالى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...﴾ - : هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام وَمَنْ اتَّبَعَهُمْ ۲.

۱۹۶۳۵. عنه علیه السلام: والله، لَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام وَقَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْحِجْرِ ثُمَّ يَنْشِدُ اللَّهَ حَقَّهُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ يُحَاجِّنِي فِي اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى بِاللَّهِ، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجِّنِي فِي آدَمَ فَأَنَا أَوْلَى بِآدَمَ، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجِّنِي فِي نُوحٍ فَأَنَا أَوْلَى بِنُوحٍ، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يُحَاجِّنِي فِي إِبْرَاهِيمَ فَأَنَا أَوْلَى بِإِبْرَاهِيمَ ۳.

۱۹۶۳۶. الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا خَرَجَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَيَسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةَ، وَيَجْعَلُ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَقَامِ ثُمَّ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ يَقُومُ فَيَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِاسْمَاعِيلَ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ

۱. غرر الحکم: ۹۵۵۷.

۲. الکافی: ۲۰/۴۱۶/۱.

۳. تفسیر القمی: ۲۰۵/۲.

بِمُحَمَّدٍ ﷺ. ثُمَّ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ
فَيَدْعُو وَيَتَضَرَّعُ حَتَّى يَقَعَ عَلَى وَجْهِهِ،
وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...»^{۱، ۲}

هستم. ای مردم! من شایسته‌ترین مردم به
[خلیفه بودن برای] محمد ﷺ هستم.
سپس دو دست خود را به آسمان بر
می‌دارد و چندان دعا و تضرع می‌کند تا
اینکه به رو در می‌افتد و این است [معنای]
سخن خداوند عز و جل که: «أَمَّنْ يُجِيبُ
الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...».



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



النُّبُوَّةُ الْخَاصَّةُ

نبوت خاصه



ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۱۱-۱۴ أبواب تاريخ الأنبياء ﷺ.

بحار الأنوار: ۱۱/۹۷ أبواب قصص آدم ﷺ وحواء.

كنز العمال: ۶/۱۲۵، ۱۶۲ وتخلق آدم ﷺ.

بحار الأنوار: ۱۱/۲۱۸ باب ۵ تزويج آدم ﷺ وحواء.

۳۷۲۳

آدم ﷺ

الکتاب:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۱.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۲.

الحديث:

۱۹۶۳۷. رسول الله ﷺ: النَّاسُ وَلَدُ آدَمَ، وَآدَمُ مِنَ

۳۷۲۳

آدم ﷺ

قرآن:

«ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از همان آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا بدارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنه‌ار از خویشاوندان مَبْرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است».

«و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، فرشتگان گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم؟ فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و خدا همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟»

حدیث:

۱۹۶۳۷. پیامبر خدا ﷺ: مردم [همه] فرزندان

تُرَابٌ^۱.

۱۹۶۳۸. عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبْضُهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ، فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدَرِ الْأَرْضِ؛ جَاءَ مِنْهُمْ الْأَحْمَرُ وَالْأَبْيَضُ وَالْأَسْوَدُ وَبَيْنَ ذَلِكَ، وَالسَّهْلُ وَالْحَزَنُ وَالْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَبَيْنَ ذَلِكَ^۲.

۱۹۶۳۹. بحار الأنوار: قال رسول الله صلى الله عليه وآله - لَمَّا سَأَلَهُ ابْنُ سَلَامٍ عَنْ آدَمَ لِمَ سُمِّيَ آدَمَ - : لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ طِينِ الْأَرْضِ وَأَدِيمِهَا.

قال: فَأَدَمُ خُلِقَ مِنَ الطِّينِ كُلِّهِ أَوْ طِينٍ وَاحِدٍ؟ قال: بَلْ مِنَ الطِّينِ كُلِّهِ، وَلَوْ خُلِقَ مِنْ طِينٍ وَاحِدٍ لَمَّا عَرَفَ النَّاسُ بَعْضَهُمْ بَعْضًا، وَكَانُوا عَلَى صُورَةٍ وَاحِدَةٍ.

قال: فَلَهُمْ فِي الدُّنْيَا مَثَلٌ؟ قال: التُّرَابُ فِيهِ أَبْيَضُ، وَفِيهِ أَخْضَرُ، وَفِيهِ أَشْقَرُ، وَفِيهِ أَعْبَرُ، وَفِيهِ أَحْمَرُ، وَفِيهِ أَرْزَقُ، وَفِيهِ عَذْبُ، وَفِيهِ مِلْحُ، وَفِيهِ خَشِنُ، وَفِيهِ لَيِّنُ، وَفِيهِ أَصْهَبُ^۳. فَلِذَلِكَ صَارَ النَّاسُ فِيهِمْ لَيِّنٌ، وَفِيهِمْ خَشِنٌ.

آدمند و آدم از خاک است.

۱۹۶۳۸. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: خداوند آدم را از مشتی خاک که از همه زمین برداشت آفرید. پس، فرزندان آدم متناسب با خاک زمین آفریده شدند: برخی از آنها سرخ پوست شدند، برخی سفید، برخی سیاه و برخی حد وسط میان این رنگ‌ها و برخی نرم و برخی خشن و برخی پاک و برخی ناپاک و برخی حد وسط میان این‌ها.

۱۹۶۳۹. بحار الأنوار: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله - در پاسخ به سؤال ابن سلام که چرا آدم را آدم نامیده‌اند - فرمود: چون از خاک و آدیم زمین آفریده شد.

سؤال شد: در این صورت، آیا آدم از خاکِ سراسر زمین آفریده شد یا از یک [گونه] خاک؟ فرمود: از همه خاک. اگر از یک [گونه] خاک آفریده شده بود، در آن صورت مردم یکدیگر را نمی‌شناختند و همگی یک شکل بودند.

[پرسنده‌ای] پرسید: پس، آدمیان در دنیا همانند دارند؟ فرمود: [آری] در خاک سفید هست، سبز هست، زرد هست، خاکی رنگ هست، آبی هست، شیرین هست، شور هست، درشت و سفت هست، نرم هست و بور هست. از این رو، در میان مردم نیز نرم و لطیف هست، خشن

۱. کنز العمال: ۱۵۱۳۴. ۲. کنز العمال: ۱۵۱۲۶.

۳. الأشقر: الأحمر. الصَّهْبُ محرَّكة: حمرة أو كُفرة في الشعر كالصَّهْبَةِ، والأصهب: بغير لیس بشدید البیاض. (القاموس المحيط: ۲/۶۲۲ ج ۱/۹۴).

وَفِيهِمْ أَبْيَضٌ، وَفِيهِمْ أَصْفَرٌ وَأَحْمَرٌ
وَأَصْهَبٌ وَأَسْوَدٌ عَلَى أَلْوَانِ التُّرَابِ.^۱

۱۹۶۲۰. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ
الْجَنَّةِ زَوَّدَهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ، وَعَلَّمَهُ
صَنْعَةَ كُلِّ شَيْءٍ.^۲

۱۹۶۲۱. عَنْهُ ﷺ: لَا تَلْعَنُوا الْحَاكَةَ؛ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ
حَاكَ أَبُوكُمْ آدَمُ.^۳

۱۹۶۲۲. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ - فِي صِفَةِ خَلْقِ آدَمَ ﷺ -:

ثُمَّ جَمَعَ سَبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ
وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبِخِهَا، تُرْبَةً سَنَّاها
(سَنَّاها) بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَلَا طَها
بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزِبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ
أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَقُصُولٍ،
أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا
حَتَّى صَلَصَلَتْ، لِوَقْتِ مَعْدُودٍ وَأَمَدٍ
مَعْلُومٍ. ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ
(فَتَمَثَّلَتْ) إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفِكْرٍ
يَتَصَرَّفُ بِهَا... مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ
الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ
الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ

و درشت هست، سفید هست، زرد و سرخ
و بور و سیاه، به رنگهای خاک، هست.

۱۹۶۲۰. پیامبر خدا ﷺ: خداوند هنگامی که آدم را
از بهشت بیرون کرد، توشه او را از
میوه های بهشت قرار داد و فن ساختن هر
چیزی را به او آموخت.

۱۹۶۲۱. پیامبر خدا ﷺ: بافندگان را لعنت نکنید؛
زیرا نخستین کسی که بافندگی کرد،
پدرتان آدم بود.

۱۹۶۲۲. امام علی ﷺ - در بیان آفرینش آدم ﷺ -:

فرمود: سپس، خداوند سبجان از
قسمت های سخت و نرم زمین و شیرین و
شوره زار آن، خاکی برداشت و بر آن آب
ریخت تا پاک و خالص شد و با رطوبت
پیامبختش تا آنکه چسبناک گشت. آن گاه از
آن هیکلی بیافرید، دارای اعضا و پیوندها
و گسستگی ها؛ مدتی مشخص و زمانی
معلوم آن را بداشت تا اینکه خشکید و به
هم پیوست و چون سفال سخت شد.
آن گاه از روح خویش در آن دمید، تا به
صورت انسانی گردید صاحب ذهن هایی
که آنها را به حرکت در می آورد و
اندیشه ای که با آن [در کارهایش] دخل
و تصرف می کند... آمیخته به طبعی با
رنگ های گوناگون و چیزهایی همانند
یکدیگر و حالاتی متضاد و آمیخته هایی
ناهمگون از قبیل گرمی و سردی و

۱. بحار الأنوار: ۶/۱۰۱/۱۱. ۲. الدرر المنتورة: ۱۳۷/۱.

۳. كنز العمال: ۸۱۹۰.

والبرد، والبلّة والجُمود^۱.

رطوبت و خشکی.

۱۹۶۲۳. عنه علیه السلام: إِنَّ آدَمَ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ؛ فِيهِ الطَّيِّبُ وَالصَّالِحُ وَالرَّدِيُّ، وَكُلَّ ذَلِكَ أَنْتَ رَأَيْ فِي وَلَدِهِ^۲.

۱۹۶۲۳. امام علی علیه السلام: آدم از آدیم (پوسته) زمین که در آن [خاک] پاک و خوب و بد وجود دارد، آفریده شد و توهمة این صفات را در فرزندان آدم می بینی.

۱۹۶۲۳. عنه علیه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ وَجِهٍ تَسْمِيَةِ آدَمَ وَحَوَاءَ -: إِنَّمَا سُمِّيَ آدَمُ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ جَبْرَائِيلَ عليه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ بِأَرْبَعِ طِينَاتٍ: طِينَةٍ بَيْضَاءَ، وَطِينَةٍ حَمْرَاءَ، وَطِينَةٍ غَبْرَاءَ، وَطِينَةٍ سَوْدَاءَ، وَذَلِكَ مِنْ سَهْلِهَا وَحَزْنِهَا. ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ بِأَرْبَعِ مِيَاهٍ: مَاءٍ عَذْبٍ، وَمَاءٍ مِلْحٍ، وَمَاءٍ مُرٍّ، وَمَاءٍ مُنْتِنٍ. ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يُفْرِغَ الْمَاءَ فِي الطِّينِ، وَأَدَمَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ^۳ فَلَمْ يَفْضُلْ شَيْءٌ مِنَ الطِّينِ يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ، وَلَا مِنَ الْمَاءِ شَيْءٌ يَحْتَاجُ إِلَى الطِّينِ. فَجَعَلَ الْمَاءَ الْعَذْبَ فِي حَلْقِهِ، وَجَعَلَ الْمَاءَ الْمَالِحَ فِي عَيْنَيْهِ، وَجَعَلَ الْمَاءَ الْمُرَّ فِي أُذُنَيْهِ، وَجَعَلَ الْمَاءَ الْمُنْتِنَ

۱۹۶۲۳. امام علی علیه السلام - در پاسخ به پرسش از علت نامگذاری آدم و حوا به این نام ها - فرمود: آدم را آدم نامیده اند، چون از آدیم زمین آفریده شد. بدین سان که خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او فرمود از آدیم (لایه بیرونی) زمین چهار قسمت خاک بیاورد: خاکی سفید، خاکی سرخ، خاکی قهوه ای و خاکی سیاه و آنها را از قسمت های نرم و سخت زمین فراهم آورد. آن گاه به او دستور داد چهار قسمت آب بیاورد: آبی شیرین، آبی شور، آبی تلخ و آبی گندیده. سپس فرمود که آب را روی خاک بریزد. و خداوند با دست [قدرت] خویش آنها را به هم آمیخت به طوری که نه خاکی اضافه آمد که به آب احتیاج داشته باشد و نه آبی که به خاک نیاز داشته باشد. پس، آب شیرین را در قسمت حلق آن قرار داد و آب شور را در چشمانش و آب تلخ را در گوش هایش و آب گندیده را در

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱. ۲. كنز العمال: ۱۵۲۲۷.

۳. الأدم: الألفة والاتفاق، يقال: آدم الله بينهما أي أصلح وألف، وكذلك آدم الله بينهما، فعل وأفعل بمعنى (الصالح: ۱۸۵۹/۵)، واليد هنا بمعنى القدرة.

فِي أَنْفِهِ.

بینی اش.

وَأِنَّمَا سُمِّيَتْ حَوَاءَ حَوَاءَ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ

مِنَ الْحَيَوَانِ.^۱

حوا نیز از آن رو حوا نامیده شده که از حیوان (موجود زنده و جاندار) آفریده شده است.

۱۹۶۳۵. عَنْهُ: ... فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ، وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ،

اخْتَارَ آدَمَ خَيْرَةَ مِنْ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ أَوَّلَ

جِبِلَّتِهِ^{۲،۳}

۱۹۶۳۵. امام علی: ... چون زمینش را آماده

ساخت و فرمانش را روان ساخت، آدم را به عنوان مخلوق برتر خود برگزید و او را نخستین آفریده خود [از نوع انسان] قرار داد.

۱۹۶۳۶. بحار الأنوار عن أبي المقدم: سألت

أبا جعفر: مَنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ

حَوَاءَ: أَيِّ شَيْءٍ يَقُولُ هَذَا الْخَلْقُ؟

۱۹۶۳۶. بحار الأنوار - به نقل از ابو مقدم: - از امام

باقر پرسیدم: خداوند حوا را از چه آفرید؟ فرمود: این مردم چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: خداوند او را از یکی از دنده های آدم خلق کرده است. فرمود: نادرست می گویند. مگر عاجز بود از اینکه او را از غیر دنده آدم بیافریند؟ عرض کردم: فدایت شوم یا بن رسول الله! او را از چه چیز آفرید؟ فرمود: پدرم از پدرانش به من خبر داد که رسول خدا فرمود: خدای تبارک و تعالی مشتی گل برداشت و آن را با دست راست خود - هر دو دست خدا راست است - به هم آمیخت و از آن آدم را خلق کرد و مقداری از آن گل اضافه آمد که از آن حوا را آفرید.

قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَهَا مِنْ ضِلْعٍ

مِنْ أَضْلاعِ آدَمَ. فَقَالَ: كَذَبُوا، كَانَ يُعْجِرُهُ

أَنْ يَخْلُقَهَا مِنْ غَيْرِ ضِلْعِهِ؟! فَقُلْتُ: جَعَلْتُ

فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَنْ أَيِّ شَيْءٍ

خَلَقَهَا؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ طِينٍ فَخَلَطَهَا بِيَمِينِهِ -

وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ - فَخَلَقَ مِنْهَا آدَمَ،

وَفَضَّلَتْ فَضْلَةً مِنَ الطِّينِ فَخَلَقَ مِنْهَا

حَوَاءَ.^۲

۱۹۶۳۷. الإمام الصادق: إِنَّمَا سُمِّيَ آدَمُ آدَمَ لِأَنَّهُ

۱۹۶۳۷. امام صادق: آدم را آدم نامیده اند، چون

۱. بحار الأنوار: ۷/۱۰۲/۱۱. ۲. أي خلقته.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۹۱. ۴. بحار الأنوار: ۴۶/۱۱۶/۱۱.

خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ^۱.

۱۹۶۲۸. عنه ﷺ: سُمِّيَتْ حَوَاءُ حَوَاءَ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ حَيٍّ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۲.

كلام في أَنَّ النسل الحاضر ينتهي إلى آدم ﷺ وزوجته:

يقول العلامة الطباطبائي رحمه الله: «رَبَّمَا قِيلَ: إِنَّ اخْتِلَافَ الْأَلْوَانِ فِي أَفْرَادِ الْإِنْسَانِ - وَعُمْدَتُهَا الْبَيَاضُ كُلُّونِ أَهْلِ النُّقَاطِ الْمَعْتَدِلَةِ مِنْ آسِيَا وَأُورِيَا، وَالسَّوَادُ كُلُّونِ أَهْلِ إِفْرِيْقِيَا الْجَنُوبِيَّةِ، وَالصُّفْرَةُ كُلُّونِ أَهْلِ الصِّينِ وَالْيَابَانَ، وَالْحُمْرَةُ كُلُّونِ الْهُنُودِ الْأَمْرِيكِيِّينَ - يَقْضِي بِانْتِهَاءِ النَّسْلِ فِي كُلِّ لَوْنٍ إِلَى غَيْرِ مَا يَنْتَهِي إِلَيْهِ نَسْلُ اللَّوْنِ الْآخَرِ؛ لِمَا فِي اخْتِلَافِ الْأَلْوَانِ مِنْ اخْتِلَافِ طَبِيعَةِ الدَّمَاءِ؛ وَعَلَى هَذَا فَالْمَبَادِي الْأَوَّلُ لِمَجْمُوعِ الْأَفْرَادِ لَا يَنْقُصُونَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَزْوَاجٍ لِلْأَلْوَانِ الْأَرْبَعَةِ.

وَرَبَّمَا يَسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِأَنَّ قَارَةَ أَمْرِيكَا

از آديم زمين آفريده شده است.

۱۹۶۲۸. امام صادق ﷺ: حَوَاءَ رَا حَوَاءَ نَامِيْدَةً اَنْدَ چُونِ اَز حَيٍّ (موجود زنده) آفريده شده است. خداوند عزوجل می فرماید: «شما را از نفسي واحد آفريد و جفتش را نيز از همان آفريد».

گفتاری درباره اینکه نسل فعلی به آدم ﷺ و همسر او می رسد

علامة طباطبائي می فرماید: «شاید گفته شود: اختلاف رنگ پوست در افراد بشر - که به طور عمده چهار رنگ را تشکیل می دهند: سفید مانند رنگ اهالی مناطق معتدل آسیا و اروپا، سیاه مانند رنگ مردم افریقای جنوبی، زرد مانند اهالی چین و ژاپن و سرخ مانند رنگ سرخ پوستان امریکا - حاکی از این است که منشأ نسل بشر در هر رنگی غیر از منشأ آن در رنگ دیگر است؛ چه آنکه اختلاف رنگ با اختلاف در طبیعت خون همراه است. بنابراین، منشأ نخستین مجموع افراد بشر دست کم چهار جفت از چهار رنگ بوده است.

گاهی هم چنین استدلال شده که وقتی قاره امریکا کشف شد، ساکنانی داشت و فاصله و جدایی این افراد با انسان ساکن در نیمکره شرقی چندان زیاد است که امکان و احتمال اینکه این دو نسل به یک پدر و

انكشفت ولها أهل، وهم منقطعون عن
 الإنسان القاطن في نصف الكرة الشرقي
 بالبعد الشاسع الذي بينهما انقطاعاً
 لا يرجى ولا يُحتمل معه أن النّسَلين
 يتّصلان بانتهاهما إلى أب واحد وأمّ
 واحدة. والدليلان - كما ترى - مدخولان:
 أمّا مسألة اختلاف الدماء باختلاف
 الألوان فلأنّ الأبحاث الطّبيعيّة اليوم مبنية
 على فرضيّة التطوّر في الأنواع، ومع هذا
 البناء كيف يطمأن بعدم استناد اختلاف
 الدماء فاختلاف الألوان إلى وقوع التطوّر
 في هذا النوع. وقد جزموا بوقوع
 تطوّرات في كثير من الأنواع الحيوانيّة
 كالفرس والغنم والفيل وغيرها، وقد ظفر
 البحث والفحص بآثار أرضيّة كثيرة
 يكشف عن ذلك؟ على أنّ العلماء اليوم
 لا يعتنون بهذا الاختلاف ذاك الاعتناء.

وأما مسألة وجود الإنسان فيما وراء
 البحار فإنّ العهد الإنسانيّ على ما
 يذكره علماء الطّبيعة يزهو إلى ملايين من
 السنين، والذي يضبطه التاريخ النقليّ
 لا يزيد على ستّة آلاف سنة، وإذا كان

یک مادر منتهی شوند وجود ندارد. اما -
 همچنان که ملاحظه می شود - این هر دو
 دلیل نارساست.

اما سست و نارسا بودن موضوع
 تفاوت خون به سبب تفاوت رنگ، از آن
 روست که تحقیقات طبیعی امروز بر
 اساس فرضیه تکامل انواع استوار است.
 روی این مبنا، چگونه می توان اطمینان
 یافت که مسئله اختلاف خون و رنگ ریشه
 در وقوع تحول و تکامل در این نوع
 نداشته باشد؛ مخصوصاً که دانشمندان به
 پیدایش تحول در بسیاری از انواع حیوانی
 مانند اسب و گوسفند و فیل و غیره قطع
 پیدا کرده اند و کاوش های زمین شناسی
 نشانه های فراوانی به دست داده که از این
 حقیقت پرده برمی دارد؟ وانگهی، اصولاً
 امروزه دانشمندان به این اختلاف اهمیت
 چندانی نمی دهند [و بسا بتوان رنگ
 پوست انسان را با خوراک و دارو تغییر
 داد].

و اما مسئله وجود انسان در فراسوی
 دریاها، باید دانست که بنا به گفته
 دانشمندان علوم طبیعی عمر انسان به
 میلیون ها سال می رسد، ولی آنچه را که
 تاریخ نقلی ضبط کرده از شش هزار سال
 فراتر نمی رود. اگر چنین باشد، چه مانعی
 دارد که، در دوران ماقبل تاریخ، بر اثر بروز

كذلك فما المانع من حدوث حوادث فيما قبل التاريخ تجزي قارة أمريكا عن سائر القارات، وهناك آثار أرضية كثيرة تدل على تغيرات هامة في سطح الأرض بمرور الدهور من تبدل بحر إلى بر وبالعكس، وسهل إلى جبل وبالعكس، وما هو أعظم من ذلك كتبدل القطبين والمنطقة على ما يشرحه علوم طبقات الأرض والهيئة والجغرافيا، فلا يبقى لهذا المستدل إلا الاستبعاد فقط. هذا.

وَأَمَّا الْقُرْآنُ فظاهره القريب من النصّ
أَنَّ هَذَا النِّسْلَ الْحَاضِرَ الْمَشْهُودَ مِنَ
الْإِنْسَانِ يَنْتَهِي بِالْإِرْتِقَاءِ إِلَى ذَكَرٍ وَأُنْثَى
هُمَا الْأَبُ وَالْأُمُّ لِجَمِيعِ الْأَفْرَادِ. أَمَّا الْأَبُ
فَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بَادَمَ، وَأَمَّا
زَوْجَتُهُ فَلَمْ يَسْمَعْهَا فِي كِتَابِهِ، وَلَكِنْ
الرِّوَايَاتُ تَسْمِيهَا حَوَّاءَ كَمَا فِي التَّوْرَةِ
الْمَوْجُودَةِ، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ
مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ
مُهِينٍ﴾^۱.

وقال تعالى: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ

حوادثی قاره آمریکا از قاره های دیگر جدا شده باشد. آثار و نشانه های زیادی در دست است که نشان می دهد در طی قرن ها، تغییرات مهمی در سطح زمین، نظیر تبدیل دریا به خشکی و خشکی به دریا و تبدیل دشت به کوه و بالعکس، رخ داده است. از این مهمتر آنکه، بنا به توضیحات دانش چینه شناسی و هیئت و جغرافیا، تحولات و جابه جایی های قطبی و منطقه ای در سطح زمین رخ داده است. بنابراین، تنها چیزی که برای استدلال کنندگان باقی می ماند استبعاد است و بس.

از دیدگاه قرآن، برحسب ظاهر آن، تقریباً تصریح دارد به اینکه نسل فعلی بشر در سیر نهایی خود به یک مرد و یک زن که همان دو پدر و مادر همه افراد هستند، می رسد. پدر را خداوند متعال در کتاب خود به نام آدم اسم برده است، اما از همسرش به نام یاد نکرده ولی روایات از او به نام حوا یاد کرده اند. چنان که در تورات فعلی به این نام از او یاد شده است. خدای متعال می فرماید: «و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود» و می فرماید: «مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش، پس

كَمْثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱ وقال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾ الآية^۲ وقال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ...﴾ الآيات^۳. فَإِنَّ الْآيَات - كما ترى - تشهد بَأَنَّ سُنَّةَ اللَّهِ فِي بَقَاءِ هَذَا النِّسْلِ أَنْ يَتَسَبَّبَ إِلَيْهِ بِالنُّطْقَةِ، لَكِنَّهُ أَظْهَرَ حِينَما أَظْهَرَ بَخْلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ، وَأَنَّ آدَمَ خَلَقَ مِنْ تُرَابٍ وَأَنَّ النَّاسَ بَنُوهُ، فَظَهَرَ الْآيَاتُ فِي انْتِهَاءِ هَذَا النِّسْلِ إِلَى آدَمَ وَزَوْجَتِهِ مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ وَإِنْ لَمْ تَمْتَنِعْ مِنَ التَّأْوِيلِ.

وربما قيل: إِنَّ الْمُرَادَ بِآدَمَ فِي آيَاتِ الْخَلْقَةِ وَالسَّجْدَةِ آدَمَ النَّوْعِيِّ دُونَ الشَّخْصِيِّ، كَأَنَّ مَطْلُقَ الْإِنْسَانِ - مِنْ حَيْثُ

هستی یسافت» و می فرماید: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. فرشتگان گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد؟ در حالی که ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیس می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. و خدا همه [معانی] اسماء را به آدم آموخت...» و نیز می فرماید: «و آن گاه که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری از گِل خواهم آفرید، هنگامی که آن را پرداختم و از روح خود در او دمیدم همگی برایش به سجده افتید...». این آیات - چنان که ملاحظه می شود - گواه بر این است که بنا به سنت و قانون خداوند، بقای این نسل از طریق نطفه صورت می گیرد. اما منشأ پیدایش آن را خاک معرفی می کند؛ زیرا آدم را از خاک آفریده و مردم فرزندان آدم هستند. بنابراین، ظهور آیات در اینکه این نسل به آدم و همسر او می رسند مطلبی است که در آن هیچ تردیدی نیست، گرچه امکان تأویل این آیات نیز وجود دارد.

گاه گفته شده که مراد از آدم در آیات مربوط به آفرینش آدم و سجده فرشتگان بر او، آدم نوعی است نه شخصی و بنابراین، مطلق انسان - از آن جهت که آفرینش سرانجام به خاک می رسد و

۱. آل عمران: ۵۹. ۲. البقرة: ۳۰، ۳۱.

۳. ص: ۷۱، ۷۲.

انتهاء خلقه إلى الأرض، ومن حيث قيامه
بأمر النسل والإيلاد - سَمِي بآدم، وربما
استظهر ذلك من قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ
خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾^۱ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو عَنْ إِشْعَارِ بَأَنَّ
الملائكة إنما أمروا بالسجدة لمن هَيَّاهُ اللهُ
لها بالخلق والتصوير. وقد ذكرت الآية
أنَّه جميع الأفراد لا شخص إنساني واحد
معين؛ حيث قال: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ
صَوَّرْنَاكُمْ﴾ وهكذا قوله تعالى: ﴿قَالَ يَا
إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي
- إِلَى أَنْ قَالَ: - قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ
نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ - إِلَى أَنْ قَالَ: - قَالَ
فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ
الْمُخْلِصِينَ﴾^۲ حيث أبدل ما ذكره مفرداً
أولاً من الجمع ثانياً.

ویرده - مضافاً إلى كونه على خلاف
ظاهر ما نقلناه من الآيات - ظاهر قوله
تعالى - بعد سرد قصّة آدم وسجدة
الملائكة وإبَاء إبليس - في سورة
الأعراف: ﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ

بقایش هم بسته به زاد و ولد است - به نام
آدم نامیده شده است و شاید بتوان در تأیید
این مطلب از این آیه استفاده کرد: «ما شما
را آفریدیم، سپس به صورتگری شما
پرداختیم، آن گاه به فرشتگان گفتیم: برای
آدم سجده کنید؛ زیرا این آیه خالی از
اشعار به این نکته نیست که فرشتگان،
مأمور سجده بر کسی شدند که خداوند با
آفرینش و شکل بخشیدن به او، برای
سجده مهیایش کرد و آیه تمام افراد را
مورد نظر قرار داده نه یک شخص و فرد
معین از انسان را؛ چرا که می فرماید: «ما
شما را آفریدیم، سپس به صورتگری شما
پرداختیم» و همچنین است آیه «گفت: ای
ابلیس! چه چیز مانع از سجده کردن تو در
برابر آنچه با دستان خود آفریدم شد...»
شیطان گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتشی
آفریدی و او را از گلی خلق کردی... گفت:
به عزّت سوگند، که همه آنها را گمراه
می کنم مگر بندگان مخلصت را». در این
آیه آنچه را در ابتدا به صورت مفرد آورده
بعداً به صورت جمع ذکر می کند.

جواب این است که این سخن، علاوه
بر اینکه برخلاف ظاهر آیاتی است که نقل
کردیم، ظهور آیه سورة اعراف نیز آن را ردّ
می کند. در این آیه پس از نقل داستان آدم و
سجده فرشتگان و امتناع ابلیس از سجده،
می فرماید: «ای فرزندان آدم! زنهار که

كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا^۱ فظهور الآية في شخصية آدم ممّا لا ينبغي أن يُرتاب فيه .

وكذا قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً * قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أُخِذْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُخَنِّكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلاً^۲ وكذا الآية المبحوث عنها: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاءً...﴾ الآية بالتقريب الذي مرّ بيانه .

فالآيات - كما ترى - تأبى أن يسمّى الإنسان آدم باعتبار وابن آدم باعتبار آخر، وكذا تأبى أن تنسب الخلقة إلى التراب باعتبار وإلى النطفة باعتبار آخر، وخاصّة في مثل قوله تعالى: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ...﴾ الآية؛ وإلّا لم يستقم استدلال الآية على كون خلقة عيسى خلقة استثنائية ناقضة للعادة الجارية.

شیطان فریبتان ندهد، همچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از ایشان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند». ظهور این آیه در خصوص شخص آدم تردیدناپذیر است.

همچنین است آیه «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که گفت: بر کسی سجده کنم که از گلی آفریده‌ای؟ [پس] گفت: به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را - جز اندکی [از آنها] - ریشه کن خواهم کرد» و نیز آیه مورد بحث: «ای مردم! از پروردگارتان که شما را از یک نفس آفرید و جفتش را [نیز] از همان آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکند، پروا دارید...». این آیات نیز، به همان بیانی که گذشت ظهور در همین معنا دارند.

ایسن آیات - همچنان که ملاحظه می‌کنید - نمی‌توانند انسان را به اعتباری آدم و به اعتباری دیگر، فرزند آدم بنامند. یا به اعتباری خلقت او را به خاک نسبت دهند و به اعتباری دیگر به نطفه، بویژه در آیه «انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون...»؛ در غیر

این صورت، استدلال آیه به اینکه خلقت عیسی یک خلقت استثنایی و خارق العاده است استدلال درست و استواری نبود. بنابراین، عقیده به اینکه مقصود از آدم در قرآن، آدم نوعی است، همان اندازه آمیخته به تفریط است که عقیده مقابل آن مبنی بر اینکه «اعتقاد داشتن به آفرینش بیش از یک آدم کفر است» افراط آمیز. عقیده اخیر را زین العرب، یکی از علمای اهل سنت، ابراز داشته است.

سخنی درباره اینکه انسان یک نوع مستقل و نابراآمده از نوعی دیگر است:

آیات گذشته زحمت این بحث را کم می کند؛ زیرا این آیات نسل فعلی بشر را که از نطفه پدید می آید به آدم و همسر او می رساند و خلقت آن دو را نیز از خاک معرفی می کند. پس، نوع انسان به آدم و حوا منتهی می شود، بدون آنکه خود آن دو به موجود دیگری همانند یا همجنس خود منتهی شوند، بلکه از خاک پدید آمده اند.

اما آنچه امروزه در میان علمای طبیعی و انسان شناس شایع می باشد، این است که انسان نخستین بر اثر تکامل، انسان شده است. این فرضیه، گرچه مورد قبول قطعی همگان نیست و اشکالات زیادی به آن وارد کرده اند که در کتاب های مربوط ذکر شده اند، ولی اصل فرضیه - یعنی اینکه

فالقول بآدم النوعي في حدّ التفریط، والإفراط الذي يقابله قول بعضهم: إنّ القول بخلق أزيد من آدم واحد كفر. ذهب إليه زین العرب من علماء أهل السنة.^۱

كلام في أنّ الإنسان نوع مستقلّ غير متحوّل من نوع آخر:

الآيات السابقة تكفي مؤونة هذا البحث؛ فإنّها تنهي هذا النسل الجاري بالنطفة إلى آدم وزوجته وتبين أنّهما خلقا من تراب، فالإنسانية تنتهي إليهما وهما لا يتصلان بآخر يماثلهما أو يجانسهما وإنما حدثا حدوثاً.

والشائع اليوم عند الباحثين عن طبيعة الإنسان أنّ الإنسان الأوّل فرد تكامل إنساناً، وهذه الفرضيّة بخصوصها وإن لم يتسلّمها الجميع تسلّماً يقطع الكلام، واعتراضوا عليه بأمور كثيرة مذكورة في الكتب، لكنّ أصل الفرضيّة - وهي أنّ الإنسان حيوان تحوّل إنساناً - ممّا تسلّموه وبنوا عليه البحث عن طبيعة

الإنسان.

فإنهم فرضوا أن الأرض - وهي أحد الكواكب السيارة - قطعة من الشمس مشتقة منها، وقد كانت في حال الاشتعال والذوبان ثم أخذت في التبرّد من تسلّط عوامل البرودة، وكانت تنزل عليها أمطار غزيرة وتجري عليها السيول وتتكوّن فيها بحار الأنوار، ثم حدثت تراكيب مائيّة وأرضيّة فحدثت النباتات المائيّة، ثم حدثت بتكامل النبات واشتمالها على جراثيم الحياة السمك وسائر الحيوان المائي، ثم السمك الطائر ذو الحياتين، ثم الحيوان البرّي، ثم الإنسان، كلّ ذلك بستكمال عارض للتركيب الأرضي الموجود في المرتبة السابقة يتحوّل به التركيب في صورته إلى المرتبة اللاحقة؛ فالنبات ثم الحيوان المائي ثم الحيوان ذو الحياتين ثم الحيوان البرّي ثم الإنسان على الترتيب. هذا.

كلّ ذلك لما يشاهد من الكمال المنظّم في بنيتها نظم المراتب الآخذة من النقص إلى الكمال، ولما يعطيه التجريب في

انسان حیوانی بوده که به صورت انسان تحوّل و تکامل یافته - امری است که آن را پذیرفته‌اند و پایه بحث از طبیعت انسان قرارش داده‌اند.

فرضیه دانشمندان این است که سیاره زمین قطعه‌ای جدا شده از خورشید و این قطعه در ابتدا در حال اشتعال و میعان بوده و به تدریج در اثر تسلّط عوامل سرد کننده سرد شده است. باران‌های پیاپی و فراوان شروع به ریزش بر سطح آن کرد و سیل‌ها جاری شد و دریاها شکل گرفت و سپس ترکیبات آبی و خاکی به وجود آمد و در نتیجه، گیاهان آبی و دریایی پدیدار شدند و آن‌گاه بر اثر تکامل نبات و وجود عناصر حیات در آن، ماهی و دیگر جانوران دریایی پدید آمد و بعدها ماهی پرندۀ دوزیست و بعد حیوان خشکی و سرانجام انسان به وجود آمد. و تمام این مراتب در اثر تکاملی است که ترکیبات زمین به خود دیده و از صورتی به صورت دیگر تحوّل و تکامل یافته است: ابتدا نبات، سپس حیوان دریایی بعد حیوان دوزیست، آن‌گاه حیوان خشکی و سرانجام انسان.

این فرضیه از آنجا به وجود آمده که در ساختمان موجودات به طور منظم کمالی دیده می‌شود که در یک سلسله مراتب معین، از نقص رو به کمال پیش رفته است

موارد جزئیة التطور.

وهذه فرضیة افترضت لتوجیه ما يلحق بهذه الأنواع من الخواص والآثار من غیر قیام دلیل علیها بالخصوص ونفی ما عداها، مع إمكان فرض هذه الأنواع متبائنة من غیر اتصال بینها بالتطور وقصر التطور علی حالات هذه الأنواع دون ذواتها وهي التي جرى فيها التجارب؛ فإن التجارب لم يتناول فرداً من أفراد هذه الأنواع تحوّل إلى فرد من نوع آخر كقردة إلى إنسان، وإنما يتناول بعض هذه الأنواع من حيث خواصها ولوازمها وأعراضها.

واستقصاء هذا البحث يطلب من غیر هذا الموضع، وإنما المقصود الإشارة إلى أنه فرض افترضوه لتوجیه ما يرتبط به من المسائل من غیر أن يقوم علیه دلیل قاطع، فالحقیقة التي یشير إليها القرآن الکریم من کون الإنسان نوعاً مفصلاً عن سائر الأنواع غیر معارضة بشيء علمی^۱.

و نیز تجربه هایی که در موارد جزئی تکامل به عمل آمده این فرضیه را به ذهن می آورد.

این فرضیه ای است که برای توجیه خواص و آثار انواع مختلف فرض شده است، بدون آنکه دلیل خاصی برای اثبات آن و ردّ غیر آن وجود داشته باشد. بلکه امکان این فرض وجود دارد که این انواع به کلی جدا و مستقل از یکدیگر بوده و هیچ گونه رابطه تکاملی میانشان وجود نداشته باشد و مسأله تکامل به حالات این انواع و نه ذات و ماهیتشان محدود شود و تجربه هایی هم که صورت گرفته در زمینه همین حالات بوده است؛ زیرا تجربه ها تحوّل فردی از یک نوع به نوع دیگر، مانند مثلاً تحوّل میمون به انسان را مشاهده نکرده، بلکه این تجربه ها شامل خواص و لوازم و اعراض بعضی از انواع بوده است.

بحث کامل از این موضوع جای دیگری را می طلبد و غرض فقط اشاره به این نکته بود که این فرضیه، فرضیه ای است که دانشمندان برای توجیه مسائل مربوط مطرح کرده اند، بدون آنکه دلیل قاطع و محکمی درباره آن وجود داشته باشد. بنابراین، حقیقتی که قرآن کریم به آن اشاره می کند - یعنی انسان نوعی جدا از سایر انواع است - با هیچ مطلب علمی تعارض و منافات ندارد.

۳۷۲۳

زَوَاجُ بَنِي آدَمَ

۱۹۶۲۹. الاحتجاج عن أبي حمزة الثمالي: سَمِعْتُ

عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ؑ يَحَدِّثُ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ، قَالَ: ... وَلَدَ لآدَمَ مِنْ حَوَاءَ عَشْرُونَ ذَكَرًا وَعَشْرُونَ أُنْثَى ... فَلَمَّا أَدْرَكُوا خَافَ عَلَيْهِمْ آدَمُ الْفِتْنَةَ فَدَعَاهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكُمْ يَا هَابِيلُ لَوْزَا، وَأُنكِحَكُمْ يَا قَابِيلُ إِقْلِيمَا ...

فَقَالَ لَهُ الْقُرَشِيُّ: فَأَوْلَدَاهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ الْقُرَشِيُّ: فَهَذَا فِعْلُ الْمَجُوسِ الْيَوْمَ! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؑ: إِنَّ الْمَجُوسَ إِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ بَعْدَ التَّحْرِيمِ مِنَ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؑ: لَا تُنْكِرْ هَذَا إِنَّمَا هِيَ شَرَائِعُ جَرَّتْ، أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ خَلَقَ زَوْجَةَ آدَمَ مِنْهُ ثُمَّ أَحَلَّهَا لَهُ؟ فَكَانَ ذَلِكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِهِمْ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ التَّحْرِيمَ بَعْدَ ذَلِكَ.^۱

۱۹۶۵۰. الإمام الرضا ؑ - وقد سأله البرزنجي عن كَيْفِيَّةِ تَنَاسُلِ النَّاسِ مِنْ آدَمَ -: حَمَلَتْ

۳۷۲۲

ازدواج فرزندان آدم

۱۹۶۲۹. الاحتجاج - به نقل از ابو حمزه ثمالی :-

شنیدم امام زین العابدین ؑ به فردی از قریش فرمود: آدم ؑ از حواء بیست پسر و بیست دختر داشت. چون ترسید بین آنها فتنه ایجاد شود همه را جمع کرد و فرمود: قصد دارم هابیل را با لوزا (همزاد قابیل) و قابیل را با اقلیما (همزاد قابیل) تزویج نمایم. قرشی گفت: پس فرزندان آن دو با هم ازدواج کردند. حضرت فرمود: آری. قرشی گفت: این کاری است که امروزه مجوسی ها می کنند! فرمود: مجوس این کار را بعد از آن انجام دادند که خداوند تحریمش کرد.

سپس امام زین العابدین ؑ فرمود: منکر این مطلب مباش. این ها قوانین و شرایعی است که صورت گرفته است. مگر خداوند همسر آدم را از خود او نیافرید و آن گاه وی را بر او حلال گردانید؟ این یکی از شرایع و مقررات آنها بود. اما بعداً خداوند آن را تحریم کرد.

۱۹۶۵۰. امام رضا ؑ - در پاسخ به سؤال برزنجی از

چگونگی تکثیر نسل مردم از آدم - فرمود:

حواء، هابیل و خواهر او را در یک شکم حامله شد. سپس شکم دوم قابیل و خواهرش را توأمأ حامله گشت. پس، هابیل با خواهر همزاد قابیل ازدواج کرد و قابیل با خواهر همزاد هابیل. بعد از آن ازدواج خواهر و برادر با یکدیگر تحریم شد.

گفتاری درباره تناسل طبقه دوم انسان: علامه طباطبایی می فرماید: «نخستین طبقه انسان، یعنی آدم و همسرش، از طریق ازدواج با هم زاد و ولد کردند و پسران و دخترانی به دنیا آوردند که خواهر و برادر بودند. حال سؤال این است که آیا نسل این خواهران و برادران از طریق ازدواج آنها با یکدیگر زیاد شد یا از طریق دیگر بوده است؟ ظاهر اطلاق آیه «و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت...» می فهماند که نسل فعلی انسان به آدم و همسر او می رسد و هیچ زن و مرد دیگری در این قضیه شرکت و دخالت نداشته اند و قرآن برای تکثیر و انتشار انسان ها منشأی جز آدم و همسرش ذکر نکرده است. اگر کسان دیگری جز آن دو در این موضوع شرکت و دخالت داشتند، قطعاً می فرمود، و از آن دو و غیر آن دو یا لفظ مناسب دیگری به کار می برد. پیداست که انحصار مبدأ نسل در آدم و همسرش، مستلزم ازدواج دختران و پسران آن دو با یکدیگر

حواء هابیل وأختاً له في بطن، ثم حملت في البطن الثاني قابيل وأختاً له في بطن، فزوج هابيل التي مع قابيل، وتزوج قابيل التي مع هابيل، ثم حدث التحريم بعد ذلك.^۱

کلام فی تناسل الطبقة الثانية من الإنسان:

يقول العلامة الطباطبائي رحمه الله: «الطبقة الأولى من الإنسان وهي آدم وزوجته تناسلت بالازدواج، فأولدت بنين وبنات إخوة وأخوات، فهل نسل هؤلاء بالازدواج بينهم وهم إخوة وأخوات أو بطريق غير ذلك؟ ظاهر إطلاق قوله تعالى: ﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...﴾ الآية - على ما تقدم من التقريب - أن النسل الموجود من الإنسان إنما ينتهي إلى آدم وزوجته من غير أن يشاركهما في ذلك غيرهما من ذكر أو أنثى، ولم يذكر القرآن لِلْبَثِّ إِلَّا إِيَّاهُما. ولو كان لغيرهما شركة في ذلك لقال: وبثَّ منهما ومن غيرهما، أو ذكر ذلك بما يناسبه من اللفظ. ومن المعلوم أن انحصار مبدأ

النسل في آدم وزوجته يقضي بازدواج
بنیهما من بناتهما.

وَأَمَّا الْحُكْمُ بِحَرَمَتِهِ فِي الْإِسْلَامِ وَكَذَا
فِي الشَّرَائِعِ السَّابِقَةِ عَلَيْهِ عَلَى مَا يَحْكِي
فَإِنَّمَا هُوَ حُكْمٌ تَشْرِيعِيٌّ يَتَّبِعُ الْمَصَالِحَ
وَالْمَفَاسِدَ لَا تَكُونِي غَيْرَ قَابِلٍ لِلتَّغْيِيرِ،
وَزَمَامَهُ بِيَدِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ، فَمِنْ الْجَائِزِ أَنْ يَبِيحَهُ
يَوْمًا لِاسْتِدْعَاءِ الضَّرُورَةِ ذَلِكَ، ثُمَّ يَحْرِمَهُ
بَعْدَ ذَلِكَ لَارْتِفَاعِ الْحَاجَةِ وَاسْتِجَابَةِ
اِنتِشَارِ الْفَحْشَاءِ فِي الْمَجْتَمَعِ.

وَالْقَوْلُ بِأَنَّهُ عَلَى خِلَافِ الْفِطْرَةِ وَمَا
شَرَّعَهُ اللَّهُ لِأَنْبِيَائِهِ دِينَ فِطْرِي - قَالَ
تَعَالَى: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۱ - فَاْسَدَ؛ فَإِنَّ الْفِطْرَةَ
لَا تَنْفِيهِ وَلَا تَدْعُو إِلَى خِلَافِهِ مِنْ جِهَةٍ
تَتَفَرَّقُ عَنْ هَذَا النَّوْعِ مِنَ الْمُبَاشَرَةِ -
مُبَاشَرَةُ الْأَخِ الْأُخْتِ - وَإِنَّمَا تَبْغِضُهُ وَتَنْفِيهِ
مِنْ جِهَةٍ تَأْذِيْتِهِ إِلَى شَيْعِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَبَطْلَانِ غَرِيزَةِ الْعِفَّةِ بِذَلِكَ

می باشد.

حکم به حرمت این نوع ازدواج در اسلام
و نیز - آن طور که نقل می شود - در ادیان
گذشته، در حقیقت یک حکم تشریعی و تابع
مصالح و مفسد است نه یک حکم تکوینی
تغییرناپذیر. حکم تشریعی نیز اختیارش در
دست خدای سبحان است و او طبق خواست
خود عمل می کند و حکم می دهد. بنابراین،
ممکن است که روزی بنا به ضرورت آن را
حلال شمارد و بعد که ضرورت برطرف شد
و به خاطر جلوگیری از رواج فحشا در
جامعه، آن را تحریم کند.

این سخن هم که ازدواج خواهر و برادر
برخلاف فطرت است و آنچه را خداوند برای
پیامبران خود تشریع کرده بر اساس فطرت
می باشد - چون خداوند می فرماید: «رو به
دین حنیف آور، با همان سرشتی که خدا مردم
را بر آن سرشته است. آفرینش خدا تغییرپذیر
نیست. این است همان دین پایدار» - سخنی
نادرست است؛ زیرا متمایل نبودن طبع و
فطرت به این نوع ازدواج نه از این جهت است
که از آن نفرت دارد، بلکه بدان سبب است که
ازدواج خواهر و برادر را موجب اشاعه فحشا
و اعمال زشت و از بین رفتن غریزه عفت
می داند. و معلوم است که این نوع تماس و
ارتباط تنها در جامعه دنیای امروز عنوان گناه
و فحشا بر آن انطباق می یابد، اما در جامعه ای
که فقط شامل چند خواهر و برادر می شده - و

وارتفاعها عن المجتمع الإنساني، ومن
المعلوم أن هذا النوع من التماس
والمباشرة إنما ينطبق عليه عنوان الفجور
والفحشاء في المجتمع العالمي اليوم، وأما
المجتمع يوم ليس هناك بحسب ما خلق
الله سبحانه إلا الإخوة والأخوات -
والمشيئة الإلهية متعلقة بتكثرتهم
وانبثاتهم - فلا ينطبق عليه هذا العنوان.

والدليل على أن الفطرة لاتنفیه من
جهة النفرة الغريزية: تداوله بين المجوس
أعصاراً طويلاً على ما يقصّه التاريخ،
وشيوعه قانونياً في روسيا على ما يُحكى
وكذا شيوعه سِفاحاً من غير طريق
الازدواج القانوني في أوروبا.^۱

وربما يقال: إنه مخالف للقوانين
الطبيعية وهي التي تجري في الإنسان قبل
عقده المجتمع الصالح لإسعاده؛ فإن
الاختلاط والاستيناس في المجتمع
المنزلي يبطل غريزة التعشّق والميل

۱. من العادات الرانجة في هذه الأزمنة في الملل المتمدنة من
أوروبا وأمريكا: أن الفتيات يُزلن بكارتهن قبل الزواج
القانوني والبلوغ إلى سنّه، وقد أنتج الإحصاء أن بعضها إنما
هو من ناحية أبائهن أو إخوانهن. (كما في هامش المصدر).

مشيت خدا هم بر تكثير و انتشار آنها تعلق
داشته - هرگز این عنوان منطبق نمی شده
است.

دلیل آنکه مخالفت فطرت با این نوع
ازدواج از جهت نفرت غریزی نیست، این
است که، بنابر آنچه تاریخ می گوید، ازدواج
خواهر و برادر قرن ها در میان مجوس رایج
بوده و نیز، به طوری که می گویند، در روسیه
هم شیوع قانونی دارد و در اروپا نیز از طریق
غیر رسمی و به صورت زناشایع است.^۱

ممکن است گفته شود: ازدواج خواهر و
برادر مخالف با قوانین طبیعی است و این
قوانین، پیش از آنکه انسان برای تأمین
سعادت خود جامعه صالحی تشکیل دهد،
درباره او جاری است؛ چراکه آمیزش و انس و
الفت یافتن در محیط خانوادگی، غریزه
عشق ورزی و میل و گرایش غریزی میان
برادران و خواهران را از بین می برد. این سخن
را برخی از حقوق دانان گفته اند.^۲

در پاسخ به این اشکال باید گفت: اولاً به
همان بیانی که قبلاً گفتیم، این نوع ازدواج

۱. از جمله عاداتی که امروزه در میان ملل متمدن اروپا و
امریکا رایج می باشد، این است که دختران پیش از ازدواج
قانونی و رسیدن به سن قانونی، بکارت خود را از دست
می دهند و آمار نشان داده که حتی بعضی از آنها توسط
پدران و برادران خود ازآلة بکارت می شوند - به نقل از
حاشیه کتاب.

۲. مونتسکیو در کتاب «روح القوانين».

الغريزي بين الإخوة والأخوات كما ذكره بعض علماء الحقوق.^۱

وفيه: أنه ممنوع كما تقدّم أولاً، ومقصود في صورة عدم الحاجة الضرورية ثانياً، ومخصوص بما لا تكون القوانين الوضعيّة غير الطبيعيّة حافظّة للصالح الواجب الحفظ في المجتمع، ومتكفّلة لسعادة المجتمعين، وإلا فمعظم القوانين المعمولة والأصول الدائرة في الحياة اليوم غير طبيعيّة.^۲

۳۷۲۵

آنچه به آدم ﷺ وحی شد

۱۹۶۵۱. پیامبر خدا ﷺ: چون خداوند آدم را به زمین فرو فرستاد، او تا وقتی که خدا می خواست در زمین باقی ماند. سپس فرزندان او گفتند: ای پدر! سخن بگو. آدم در میان چهل هزار تن از فرزندان نوادگان خود به خطبه ایستاد و فرمود: خداوند به من دستور داد و فرمود: ای آدم! سخن کم گوی تا به جوار من بازگردی.

۱۹۶۵۲. امام صادق ﷺ: خداوند عزوجل به آدم ﷺ

وحی فرمود: من همه سخن را در چهار کلمه برای تو گرد می آورم. عرض کرد: ای پروردگار من! آن چهار کلمه چیست؟ فرمود: یکی از من است، یکی از تو، یکی به رابطه من و تو مربوط می شود و یکی به



۳۷۲۵

ما أَوْحِيَ إِلَىٰ آدَمَ ﷺ

۱۹۶۵۱. رسول الله ﷺ: لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ مَكَثَ فِيهَا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمْكُثَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ بَنُوهُ: يَا أَبَانَا تَكَلَّمْ، فَقَامَ خَطِيباً فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ وَلَدِهِ وَوُلْدِ وَلَدِهِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي فَقَالَ: يَا آدَمُ، أَقِلِّلْ كَلَامَكَ تَرْجِعْ إِلَىٰ جِوَارِي.^۳

۱۹۶۵۲. الإمام الصادق ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَىٰ آدَمَ ﷺ: إِنِّي سَأَجْمَعُ لَكَ الْكَلَامَ فِي أَرْبَعِ

۱. مونتسکیو فی کتابه روح القوانين.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۴۴/۴.

۳. الدر المنثور: ۱۴۸/۱.

كَلِمَاتٍ . قَالَ : يَا رَبِّ ، وَمَا هُنَّ ؟ قَالَ :
وَاحِدَةٌ لِي ، وَوَاحِدَةٌ لَكَ ، وَوَاحِدَةٌ فِيمَا
بَيْنِي وَبَيْنَكَ ، وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
النَّاسِ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ، بَيِّنْهُنَّ لِي حَتَّى
أَعْلَمَهُنَّ ، فَقَالَ : أَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدُنِي (و) لَا
تُشْرِكُ بِي شَيْئاً ، وَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَأَجْزِيكَ^۱
بِعَمَلِكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ ، وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي
وَبَيْنَكَ فَعَلَيْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ ، وَأَمَّا
الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا
تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ^۲ .

۱۹۶۵۳ . سعد السعود - يقول السيد ابن طاووس :-

وَجَدْتُ فِي صُحُفِ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَ
ذِكْرِ أَحْوَالِ آدَمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ
السَّلَامُ مَا هَذَا لَفْظُهُ : حَتَّى إِذَا كَانَ الثُّلُثُ
الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ لِسَبْعِ
وَعِشْرِينَ خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَنْزَلَ اللَّهُ
عَلَيْهِ كِتَاباً بِالسَّرِيَانِيَّةِ وَقَطَعَ الْحُرُوفَ فِي
إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَرَقَةً ، وَهُوَ أَوَّلُ كِتَابٍ
أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا ، حَذَا اللَّهُ عَلَيْهِ الْأَلْسُنَ
كُلَّهَا ، فَكَانَ فِيهِ أَلْفُ أَلْفِ لِسَانٍ لَا يَفْهَمُ فِيهِ
أَهْلُ لِسَانٍ عَنْ أَهْلِ لِسَانٍ حَرْفاً وَاحِداً

رابطه میان تو و مردم. عرض کرد:
پروردگارا! آنها را برایم بیان فرما تا
بدانمشان. فرمود: آنکه اختصاص به من
دارد، این است که مرا بندگی کنی و چیزی
را شریکم نگردانی. آنکه اختصاص به
خودت دارد، این است که در برابر عمل تو
پاداشی دهمت به آنچه که بیش از هر چیز
به آن محتاجی. آنکه به رابطه میان من و تو
مربوط می شود، این است که تو دعا کنی و
من اجابت کنم و آنکه به رابطه میان تو و
مردم مربوط می شود، این است که برای
مردم آن پسندی که برای خود می پسندی.

۱۹۶۵۳ - سعد السعود - سید بن طاووس گوید :-
در صحف ادریس نبی ﷺ، آنجا که از
احوال آدم - علی نبینا و آلہ و علیہ السلام -
سخن می گوید، این عبارت را یافتیم: تا
آنکه در ثلث آخر شب جمعه بیست و
هفت روز گذشته از ماه رمضان کتابی به
زبان سریانی و قطعات حروف در بیست و
یک ورقه بر او نازل فرمود و آن نخستین
کتابی است که خدا در دنیا نازل کرد.
خداوند همه زبان ها را در این کتاب آورد
و در آن هزار هزار زبان بود که حتی یک
حرف از هر زبان را اهل زبان دیگر

۱ . في بعض النسخ : «فأجازيك» .

۲ . الخصال : ۹۸/۲۴۳ .

بَغَيْرِ تَعْلِيمٍ، فِيهِ دَلَائِلُ اللَّهِ وَفُرُوضُهُ،
وَأَحْكَامُهُ وَشَرَائِعُهُ، وَسُنَنُهُ وَحُدُودُهُ.^۱

۱۹۶۵۴. الدر المنثور عن سلمان: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ
قَالَ: يَا آدَمُ، وَاحِدَةٌ لِي، وَوَاحِدَةٌ لَكَ،
وَوَاحِدَةٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، فَأَمَّا الَّتِي لِي
فَتَعْبُدُنِي لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا، وَأَمَّا الَّتِي لَكَ
فَمَا عَمِلْتَ مِنْ شَيْءٍ جَزَيْتَكَ بِهِ وَأَنْ أَغْفِرَ
فَأَنَا غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ
فَمِنْكَ الْمَسْأَلَةُ وَالِدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ
وَالْعَطَاءُ.^۲



مرکز تحقیقات علوم دینی

نمی فهمد مگر تعلیم گیرد. در این کتاب
دلایل و فرایض خدا و احکام و شرایع او و
سنن و حدودش وجود دارد.

۱۹۶۵۴. الدر المنثور - به نقل از سلمان -: چون
خداوند آدم را آفرید، فرمود: ای آدم! یک
مطلب اختصاص به من دارد و یکی
اختصاص به خودت و یکی به رابطه من و
تو مربوط می شود. اما آنکه مخصوص من
است این است که مرا پرستی و چیزی را
شریک من نگردانی. آنکه مخصوص
توست، این است که هر کاری کنی به سبب
آن تو را سزا دهم و اینکه تو را بیامرزم؛
زیرا من آمرزنده مهربانم و اما آنچه به
رابطه میان من و تو مربوط می شود، این
است که خواهش و دعا از تو باشد و
اجابت و عطا از من.



٢- إِدْرِيسُ عليه السلام

إِدْرِيسُ عليه السلام



مركز تحقيقات كچيونيوز علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١١/ ٢٧٠ باب ٩ «قصص إدریس عليه السلام».

كنز العمال: ١١/ ٤٨٩ وإدریس عليه السلام.

۳۷۲۶

ادریس علیه السلام

الکتاب:

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا *
وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^۱.

«وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ *
وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۲.

الحديث:

۱۹۶۵۵ . رسول الله صلی الله علیه و آله: أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى إِدْرِيسَ
ثَلَاثِينَ صَحِيفَةً^۳.

۱۹۶۵۶ . عنه علیه السلام: أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ إِدْرِيسُ^۵.

۱۹۶۵۷ . عنه علیه السلام: يَا أَبَاذَرٍّ، أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
سُرْيَانِيُونَ: آدَمُ، وَشِيثُ، وَأَخْنُوخُ - وَهُوَ
إِدْرِيسُ علیه السلام، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ -
وَنُوحٌ علیه السلام^۶.

۱ . مریم: ۵۶ و ۵۷ . ۲ . الأنبياء: ۸۵ و ۸۶ .

۳ . وفي خبر: ... أَنْزَلَ عَلَى إِدْرِيسَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً، وَهُوَ
أَخْنُوخُ، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ . (بحار الأنوار:
۶۸/۶۰/۱۱).

۴ . بحار الأنوار: ۵/۲۷۷/۱۱ . ۵ . كنز العمال: ۳۲۲۶۹ .

۶ . للخصال: ۱۳/۵۲۴ .

۳۷۲۶

ادریس علیه السلام

قرآن:

«و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی
پیامبر بود. و ما او را به مقامی بلند ارتقاء دادیم».

«و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از
شکیبایان بودند. و آنان را در رحمت خود داخل
نمودیم، چرا که ایشان از شایستگان بودند».

حدیث:

۱۹۶۵۵ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند بر ادریس سی
صحیفه نازل کرد^۱.

۱۹۶۵۶ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: نخستین کسی که با قلم
نوشت، ادریس بود.

۱۹۶۵۷ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای ابو ذر! چهار تن از
پیامبران سریانی هستند: آدَم، شِيث،
أَخْنُوخ - که همان ادریس علیه السلام است و
نخستین کسی است که با قلم نوشت - و
نوح علیه السلام.

۱۹۶۵۸ . امام صادق علیه السلام: مسجد سهله جایگاه خانه

۱ . در خبری آمده است: ... پنجاه صحیفه بر ادریس نازل کرد،
او همان آخنوخ است و نخستین کسی است که خط نوشت.
(بحار الأنوار: ۶۸/۶۰/۱۱).

۱۹۶۵۸. الإمام الصادق عليه السلام: مَسْجِدُ السَّهْلَةِ مَوْضِعُ بَيْتِ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ عليه السلام الَّذِي كَانَ يَخِيطُ فِيهِ^۱.

۱۹۶۵۹. عنه عليه السلام: إِذَا دَخَلْتَ الْكُوفَةَ فَأَتِ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ فَصَلِّ فِيهِ، وَاسْأَلِ اللَّهَ حَاجَتَكَ لِدِينِكَ وَدُنْيَاكَ؛ فَإِنَّ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ بَيْتُ إِدْرِيسَ عليه السلام الَّذِي كَانَ يَخِيطُ فِيهِ وَيُصَلِّي فِيهِ^۲.

۱۹۶۶۰. عنه عليه السلام: سُمِّيَ إِدْرِيسَ لكَثْرَةِ دِرَاسَتِهِ الْكُتُبِ^۳.

قصّة ادریس النبی عليه السلام:

«لَمْ يُذْكَرْ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِي الْآيَتَيْنِ مِنْ سُورَةِ مَرْيَمَ: ﴿وَإِذْ كُنْزَ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا﴾ وَفِي قَوْلِهِ: ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ».

وفي الآيات ثناء منه تعالى عليه جميل؛ فقد عدّه نبياً وصديقاً ومن الصابرين ومن الصالحين وأخبر أنّه رفعه

ادريس پیامبر عليه السلام است که در آن خیاطی می کرد.

۱۹۶۵۹. امام صادق عليه السلام: هرگاه وارد کوفه شدی، به مسجد سهله برو و در آن نماز بگزار و حوائج دین و دنیايت را از خدا بخواه؛ زیرا مسجد سهله همان خانه ادریس عليه السلام است که در آنجا خیاطی می کرد و نماز می گزارد.

۱۹۶۶۰. امام صادق عليه السلام: ادریس را ادریس نامیدند؛ چون زیاد درس می خواند و مطالعه می کرد.

داستان ادریس عليه السلام

از ادریس تنها در دو جای قرآن یاد شده است: یکی در سورة مريم آنجا که می فرماید: «و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود. و ما او را به مقامی بلند ارتقاء دادیم» و دیگری در سورة انبياء آنجا که می فرماید: «و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که از شایستگان بودند».

خداوند در این آیات از ادریس به نیکی یاد می کند و او را می ستاید؛ زیرا او را یک پیامبر و راستگو و از شمار شکیبایان و شایستگان می شمارد و می فرماید که وی را به مقامی بلند ارتقا داد....

از ادریس عليه السلام به نام هرمس نیز یاد می شود.

۱. بحار الأنوار: ۱۱/۲۸۴/۱۲.

۲. قصص الأنبياء: ۶۴/۸۰. ۳. تفسیر القمّي: ۵۲/۲.

مکاناً علیاً ...

قفطی در کتاب «اخبار العلماء بأخبار الحكماء» ذیل شرح حال ادریس می‌نویسد: درباره زادگاه و منشأ ادریس و اینکه پیش از نبوتش از چه کسانی علم آموخته است، میان حکما اختلاف نظر است. گروهی گفته‌اند: او در مصر به دنیا آمد و نام وی را هرمس الهرامسه گذاشتند و زادگاهش «منف» است و گفته‌اند: کلمه هرمس عربی شده نام یونانی ارمیس می‌باشد و ارمیس به معنای عطارد است.

عده‌ای دیگر گفته‌اند: نام او به یونانی طرمیس است و به زبان عبری خنوخ که در عربی به صورت اخنوخ در آمده و خداوند عزوجل در کتاب عربی مبین خود او را ادریس نامیده است.

همین عده گفته‌اند: نام معلّم او غوثاذیمون بوده و به قولی: أغثاذیمون مصری است. ولی نگفته‌اند که این مرد که بوده است، فقط گفته‌اند: وی یکی از پیامبران یونانی - مصری بوده است. همچنین نام این معلّم را اُورین دوم گفته‌اند و ادریس نزد آنان اُورین سوم بوده است. غوثاذیمون به معنای خوشبخت کوشاست. و گفته‌اند: هرمس دیار مصر را ترک کرد و سراسر زمین را گشت و دوباره به مصر برگشت و خداوند او را، که در این هنگام هشتاد و دو سال داشت، به سوی خویش بالا برد.

و یسمی بـ «هرمس»، قال القفطی فی کتاب أخبار العلماء بأخبار الحكماء فی ترجمة ادریس: اختلف الحكماء فی مولده ومنشئه وعمن أخذ العلم قبل النبوة فقالت فرقة: ولد بمصر وسمّوه هرمس الهرامسة، ومولده بمنف، وقالوا: هو باليونانية إرمیس وعُرب بـ «هرمس»، ومعنی ارمیس: عطارد.

وقال آخرون: اسمه باليونانية طرمیس، وهو عند العبرانيين خنوخ، وعُرب: أخنوخ، وسمّاه الله عزوجل فی کتابه العربی المبین: ادریس.

وقال هؤلاء: إن معلّمه اسمه الغوثاذیمون وقيل: أغثاذیمون المصري. ولم يذكروا من كان هذا الرجل، إلا أنهم قالوا: إنه أحد الأنبياء اليونانيين والمصريين. وسمّوه أيضاً اُورین الثاني، وادريس عندهم اُورین الثالث. وتفسير غوثاذیمون السعيد الجدّ؛ وقالوا: خرج هرمس من مصر وجاب الأرض كلّها ثم

عاد إليها ورفع الله إليه بها، وذلك بعد
اثنين وثمانين سنة من عمره.

وقالت فرقة أخرى: إن إدریس ولد
ببابل ونشأ بها وأنه أخذ في أول عمره
بعلم شيث بن آدم وهو جد جد أبيه؛ لأن
إدریس ابن یارد بن مهلائيل بن قینان بن
أنوش بن شيث. قال الشهرستاني: إن
أغثاذيمون هو شيث.

ولما كبر إدریس آتاه الله النبوة، فنهى
المفسدين من بني آدم عن مخالفتهم
شریعة آدم وشیث، فأطاعه أقلهم وخالفه
جملهم، فنوى الرحلة عنهم وأمر من
أطاعه منهم بذلك، فثقل عليهم الرحيل
من أوطانهم فقالوا له: وأين نجد إذا رحلنا
مثل بابل؟ - وبابل بالسريانية النهر،
وكانهم عنوا بذلك دجلة والفرات - فقال:
إذا هاجرنا لله رزقنا غيره.

فخرج وخرجوا وساروا إلى أن وافوا
هذا الإقليم الذي سمى بابليون. فرأوا
النيل ورأوا وادياً خالياً من ساكن، فوقف
إدریس على النيل وسبح الله وقال

گروهی دیگر گفته‌اند: ادریس در بابل به
دنیا آمد و در همان جا نشو و نما یافت و در
آغاز عمرش از شيث بن آدم که جد جد پدرش
بود، علم آموخت. چون ادریس پسر یارد
است و یارد پسر مهلائيل بن قینان بن انوش
بن شيث. شهرستانی می‌گوید: أغثاذيمون
همان شيث است.

چون ادریس بزرگ شد، خداوند به او
مقام نبوت عطا کرد. لذا ادریس به کار نهی
انسان‌های تبه‌کار از مخالفت با شریعت آدم و
شيث پرداخت و تعداد اندکی از آنان اطاعتش
کردند و اکثریتشان با او مخالفت ورزیدند. از
این رو، تصمیم گرفت از میان آنان کوچ کند و
به پیروانش نیز دستور کوچ داد، اما ترک وطن
برایشان گران آمد و به ادریس گفتند: اگر
برویم، دیگر کجا مانند بابل پیدا کنیم؟ - بابل،
به زبان سریانی به معنای نهر است و گویا
مقصودشان از این نهر، دجله و فرات بوده -
ادریس گفت: اگر برای خدا هجرت کنیم نهر
دیگری روزیمان خواهد فرمود.

پس، ادریس با پیروان خود بابل را ترک
گفته رفتند و رفتند تا به این اقلیمی که بابلیون
نام دارد رسیدند. رود نیل و دره‌ای خالی از
سکنه دیدند. ادریس در کنار نیل ایستاد و خدا
را تقدیس نمود و به همراهان خود گفت:
«بابلیون» در معنای این کلمه اختلاف نظر
است. به قولی یعنی: رود بزرگی است. به

قولی یعنی: رودی همچون رود خود شماست. به قولی یعنی: رودی پر برکت است. بعضی گفته‌اند: کلمه «یون» در زبان سریانی مانند کلمه «أفعل» در زبان عربی است که معنای مبالغه را می‌رساند. بنابراین، «بابلین» یعنی رودی بزرگتر. از آن پس، این منطقه در میان کلیه اقوام و ملل به نام بابلین خوانده شد، به جز در میان عرب‌ها که آن را، از باب نسبت به مصر بن حام که بعد از توفان در آنجا فرود آمد، اقلیم مصر می‌نامند، و خداوند به حقیقت امر داناتر است.

ادریس و همراهانش در مصر رحل اقامت افکندند. او مردم را به خوبی‌ها فرمان می‌داد و از زشتی‌ها باز می‌داشت و به اطاعت از خداوند عز و جلّ فرا می‌خواند. در زمان او مردم به هفتاد و دو زبان سخن می‌گفتند و خداوند زبان همه آنان را به ادريس آموزش تا هر گروهی از آنان را به زبان خودشان آموزش دهد. او نحوه شهرسازی و آبادانی شهرها را به مردم آموزش داد و جویندگان علم را از هر شهری گرد خود جمع کرد و مدیریت شهری را به ایشان شناساند و مبنای آن را برایشان مقرر داشت. و هر گروهی از اقوام و ملل در سرزمین خود شهرهایی ساختند و تعداد شهرهایی که در زمان ادريس ساخته شد یکصد و هشتاد و هشت شهر بود که کوچکترین آنها را «رها» تشکیل می‌داد. او همچنین انواع علوم را به آنان آموزش داد.

لجماعته: بابلیون، واختلف في تفسيره
فقیل: نهر کبیر، وقیل: نهر کنهرکم،
وقیل: نهر مبارک، وقیل: إنّ «یون» في
السّریانیّة مثل أفعّل التي للمبالغة في كلام
العرب، وكانّ معناه نهر أكبر، فسَمّي
الإقليم عند جميع الأمم بابلیون، وسائر
فرق الأمم على ذلك إلا العرب؛ فإنّهم
يسمّونه إقليم مصر نسبةً إلى مصر بن حام
النازل به بعد الطوفان، والله أعلم بكلّ
ذلك.

وأقام إدريس ومن معه بمصر يدعو
الخلائق إلى الأمر بالمعروف والنهي عن
المنكر وطاعة الله عزّ وجلّ، وتكلّم الناس
في أيّامه باثنين وسبعين لساناً، وعلمه الله
عزّ وجلّ منطقهم ليعلم كلّ فرقة منهم
بلسانها، ورسم لهم تمدين المدن، وجمع
له طالبي العلم بكلّ مدينة فعرفهم
السياسة المدنيّة وقرّر لهم قواعدها،
فبنت كلّ فرقة من الأمم مدناً في أرضها،
وكانت عدّة المدن التي أنشئت في زمانه
مائة مدينة وثمانين وثمانين مدينة
أصغرها الرها، وعلمهم العلوم.

وهو أول من استخرج الحكمة وعلم
النجوم؛ فإن الله عز وجل أفهمه سرّ الفلك
وتركيبه ونقط اجتماع الكواكب فيه
وأفهمه عدد السنين والحساب، ولولا
ذلك لم تصل الخواطر باستقرائها إلى
ذلك.

وأقام للأمم سنناً في كل إقليم تليق
كل سنة بأهلها، وقسم الأرض أربعة
أرباع، وجعل على كل ربع ملكاً يسوس
أمر المعمور من ذلك الربع، وتقدم إلى كل
ملك بأن يلزم أهل كل ربع بشريعة سأذكر
بعضها. وأسماء الأربعة الملوك الذين
ملكوا: الأول إيلوس وتفسيره الرحيم،
والثاني اوس، والثالث سقليوس، والرابع
اوس آمون، وقيل: إيلوس آمون، وقيل:
يسيلوخس وهو آمون الملك. انتهى
موضع الحاجة.

وهذه أحاديث وأنباء تنتهي إلى ما قبل
التاريخ لا يعول عليها ذاك التعويل، غير
أن بقاء ذكره الحي بين الفلاسفة وأهل
العلم جيلاً بعد جيل وتعظيمهم له
واحترامهم لساحته وإنهاءهم أصول العلم

ادريس نخستین کسی است که حکمت و
ستاره‌شناسی را ابداع کرد؛ زیرا خداوند
عز وجل راز فلک و ترکیب آن و نقطه‌های
اجتماع ستارگان را به او فهماند و نیز
سالشماری و علم حساب را به وی تفهیم کرد
و اگر چنین نبود هرگز ذهن بشر با فحص و
تحقیق خود به این علوم دست نمی‌یافت.

ادريس ﷺ در هر اقلیم و منطقه‌ای سنت‌ها
و قوانینی شایسته مردم آنجا مقرر داشت و
زمین را به چهار قسمت تقسیم کرد و برای هر
قسمتی پادشاه و فرمانروایی قرار داد که به
سیاست و اداره امور آنجا بپردازد و هر
پادشاهی را مأمور کرد تا مردم منطقه خود را
به شریعتی که بعداً نام برخی از آنها را
می‌بریم، ملزم سازد. نام چهار پادشاهی که
عهده‌دار زمامداری شدند عبارت است از:
اول، ایلوس، که به معنای مهربان است. دوم،
اوس. سوم، سقلیوس. چهارم، اوس آمون و
به قولی: ایلوس آمون و به قولی:
یسیلوخس که همان آمون شاه است. این بود
سخن قفطی که در حدّ نیاز آوردیم.

این‌ها روایات و خبرهایی هستند که به
ما قبل تاریخ می‌رسند و اعتماد چندانی
نمی‌شود به آنها کرد. منتها، همین که می‌بینیم
نام او نسل اندر نسل در میان فلاسفه و
دانشمندان زنده مانده و او را بزرگ
می‌شمارند و به مقامش احترام می‌نهند و

إليه، يكشف عن أنه من أقدم أئمة العلم
الذين ساقوا العالم الإنساني إلى ساحة
التفكير الاستدلالي والإمعان في البحث
عن المعارف الإلهية أو هو أولهم^۱.

(انظر) المحبة (حب الله): باب ۶۷۳ حدیث ۳۲۹۲.

ریشه‌های علم را به او می‌رسانند، خود نشان
می‌دهد که ادريس عليه السلام از قدیمی‌ترین پیشوایان
علم است که جهان انسانی را به میدان اندیشه
استدلالی و دقت در بحث و کاوش از معارف
الهی کشاندند و شاید هم نخستین آنها باشد.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱ . میزان في تفسير القرآن: ۶۵/۱۴ و ص ۷۱.



٢- نوح ﷺ

نوح ﷺ



مركز تحقيقات كچيونيوز علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١١/٢٨٥ باب ١ و ص ٢٩٠ باب ٢ و ص ٢٩٤ باب ٣ (قصص نوح ﷺ).

كنز العمال: ١١/١٢ ص ٤٧٦ و نوح ﷺ.

۳۷۲۷

نوح

الکتاب:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۱.

«وَآتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ»^۲.

(انظر) هود: ۲۵-۲۸، الأنبياء: ۷۶، ۷۷، المؤمنون: ۲۳-

۳۰، الشعراء: ۱۰۵-۱۲۲، المنكوت: ۱۴، ۱۵،

الصافات: ۷۵-۸۲، الذاریات: ۴۶، القمر: ۹-۱۷،

التحریم: ۱۰، نوح: ۱-۲۸.

۱۹۶۶۱. رسول الله ﷺ: أَوَّلُ نَبِيٍّ أُرْسِلَ نُوحٌ^۳.

۱۹۶۶۲. عنه ﷺ: أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ آدَمُ، ثُمَّ نُوحٌ، وَبَيْنَهُمَا عَشْرَةُ آبَاءٍ^۴.

۱۹۶۶۳. عنه ﷺ: بَعَثَ اللَّهُ نُوحًا لِأَرْبَعِينَ سَنَةً، وَلَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا

۱. الأعراف: ۵۹. ۲. يونس: ۷۱.

۳. كثر العمال: ۳۲۳۹۱. ۴. كثر العمال: ۳۲۲۷۴.

۳۷۲۷

نوح

قرآن:

«همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم».

«و خبر نوح را بر آنان بخوان، آن گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندن من [در میان شما] و اندرز دادن من به آیات خدا بر شما گران آمده است [بدانید که من] بر خدا توکل کرده‌ام».

حدیث:

۱۹۶۶۱. پیامبر خدا ﷺ: نخستین پیامبر مرسل نوح است.

۱۹۶۶۲. پیامبر خدا ﷺ: نخستین پیامبران، آدم است و سپس نوح و میان آن دو، ده پدر فاصله بود.

۱۹۶۶۳. پیامبر خدا ﷺ: خداوند نوح را در چهل سالگی مبعوث کرد و او نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت می‌کرد و بعد از

توفان شصت سال زنده ماند تا آنکه تعداد مردم زیاد و فراوان شد.

۱۹۶۶۲. الدر المنثور - به نقل از ابو امامه باهلی :-

مردی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا آدم پیامبر بود؟ فرمود: آری، پیامبری بود که خداوند با او سخن گفت: عرض کرد: میان او و نوح چقدر فاصله بوده است؟ فرمود: ده قرن یا نسل. عرض کرد: میان نوح و ابراهیم چقدر؟ فرمود: ده قرن یا نسل. عرض کرد: ای رسول خدا! پیامبران چه تعداد بودند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار. عرض کرد: ای رسول خدا! از آن میان چند نفر مرسل بودند؟ فرمود: خیلی زیاد، سیصد و پانزده نفر.

۱۹۶۶۵. امام باقر (آیین) نوح این بود

که خداوند به یگانگی و اخلاص و شریک نداشتن پرستش شود و این همان فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند. و از نوح و پیامبران پیمان گرفت که خدا را پرستند و چیزی شریک او نگردانند و او را به نماز و امر (به معروف) و نهی (از منکر) و حرام و حلال مکلف و مأمور کرد و احکام حدود و ارث را بر او فرض نکرد. این شریعت نوح بود.

۱۹۶۶۶. امام باقر - درباره آیه «و با او جز اندکی

ایمان نیاوردند» - فرمود: آنها هشت نفر

يَدْعُوهُمْ، وَعَاشَ بَعْدَ الطُّوفَانِ سِتِّينَ سَنَةً
حَتَّى كَثُرَ النَّاسُ وَفَسَّوْا.^۱

۱۹۶۶۲. الدر المنثور عن أبي أمامة الباهلي: إن

رجلاً قال: يا رسول الله، أنبيي كان آدم؟
قال: نعم مكلّم. قال: كم بينه وبين نوح؟
قال: عشرة قرون، قال: كم بين نوح وبين
إبراهيم؟ قال: عشرة قرون. قال:
يا رسول الله، كم الأنبياء؟ قال: مائة ألف
وأربعة وعشرون ألفاً. قال: يا رسول الله،
كم كانت الرسل من ذلك؟ قال: ثلاثمائة
وخمسة عشر جمّاً غفيراً.^۲

۱۹۶۶۵. الإمام الباقر: كانت شريعة نوح

يُعْبَدُ اللهُ بِالتَّوْحِيدِ وَالْإِخْلَاصِ وَخَلَعَ
الْأَنْدَادَ وَهِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا،
وَأَخَذَ مِيثَاقَهُ عَلَى نُوْحٍ وَالنَّبِيِّينَ أَنْ
يَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَأَمَرَهُ
بِالصَّلَاةِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْحَرَامِ وَالْحَلَالِ،
وَلَمْ يَفْرِضْ عَلَيْهِ أَحْكَامَ حُدُودٍ وَلَا فَرَضَ
مَوَارِيثَ؛ فَهَذِهِ شَرِيعَتُهُ.^۳

۱۹۶۶۶. عنه - في قوله تعالى: ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۴۰۰۵/۵۹۵/۲.

۲. الدر المنثور: ۱/۱۲۶. ۳. بحار الأنوار: ۱۱/۵۳/۲۳۱.

قَلِيلٌ^۱ - : كانوا ثمانين^۲.

بودند.

۱۹۶۶۷ . امام باقر^{علیه السلام}: میان آدم و نوح^{علیه السلام} ده پدر فاصله بود که همگی پیامبر خدا بودند.

۱۹۶۶۸ . امام باقر^{علیه السلام}: هنگامی که نوح^{علیه السلام} هسته

[خرما] را می کاشت، قوش بر او گذشتند

و شروع به خندیدن و تمسخر او کردند و

می گفتند: کارش به درختکاری کشیده

است! تا آنکه درخت بزرگ شد و به نخلی

ستبر و بلند تبدیل گشت و نوح آن را برید

و تراشید. قوش گفتند: کارش به نجاری

کشیده است! نوح الوارهای نخل را باهم

ترکیب کرد و کشتی ای ساخت. باز قوش

بر او گذشتند و شروع به خندیدن و

تمسخر او کردند و می گفتند: کارش به

کشتیرانی در یک دشت انجامیده است! تا

آنکه نوح کار ساختن کشتی را به پایان برد.

۱۹۶۶۹ . امام صادق^{علیه السلام}: نوح^{علیه السلام} دو هزار و پانصد

سال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سالش

را پیش از مبعوث شدن به نبوت سپری

کرد و نهصد و پنجاه سال را به دعوت قوم

خود گذراند و دوست سال را به کار

ساختن کشتی مشغول بود و پانصد سال را

بعد از فرود آمدن از کشتی و فروکش

کردن آب به سر آورد که در این مدت به

ساختن شهرها پرداخت و فرزندان را

در آنها جای داد. آن گاه ملک الموت نزد او

که در آفتاب نشسته بود، آمد و گفت: سلام

۱۹۶۶۷ . عنه^{علیه السلام}: كان بين آدم وبين نوح^{علیه السلام} عشرة آباء كلهم أنبياء الله^۳.

۱۹۶۶۸ . عنه^{علیه السلام}: إن نوحاً^{علیه السلام} لما غرس النوى مرَّ

عليه قومه فجعلوا يضحكون ويسخرون

ويقولون: قد قعد غراساً! حتى إذا طال

النخل وكان جباراً طوالاً قطعه ثم نحته

فقالوا: قد قعد نجاراً! ثم آلفه فجعله

سفينة فمروا عليه فجعلوا يضحكون

ويسخرون ويقولون: قد قعد ملاحاً في

فلاة من الأرض! حتى فرغ منها^۴.

۱۹۶۶۹ . الإمام الصادق^{علیه السلام}: عاش نوح^{علیه السلام} ألفي

سنة وخمسمائة سنة، منها ثمانمائة

وخمسون سنة قبل أن يبعث، وألف سنة

إلا خمسين عاماً وهو في قومه يدعوهم،

ومائتا سنة في عمل السفينة، وخمسمائة

عام بعد ما نزل من السفينة ونضب الماء،

فمصر الأمصار وأسكن ولده البلدان. ثم

إن ملك الموت جاءه وهو في الشمس

فقال: السلام عليك، فردَّ عليه نوح وقال

۱ . هود: ۴۰ . ۲ . بحار الأنوار: ۱۱/۳۳۶/۶۴ .

۳ . کمال الدین: ۲/۲۱۴ . ۴ . الکافی: ۸/۲۸۳/۴۲۵ .

لَهُ: مَا جَاءَ بِكَ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ؟ فَقَالَ:
جَنَّتْ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ، فَقَالَ لَهُ: تَدْعُنِي
أَدْخُلُ مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ؟ فَقَالَ لَهُ:
نَعَمْ، فَتَحَوَّلَ نُوحٌ ۖ مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ،
ثُمَّ قَالَ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ، فَكَأَنَّ مَا مَرَّ بِي فِي
الدُّنْيَا مِثْلُ تَحَوُّلِي مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ،
فَامْضِ لِمَا أَمَرْتَ بِهِ، فَقَبِضْ رُوحَهُ ۖ ۱.

أبحاث حول قصّة نوح ۖ في فصول، وهي
أبحاث قرآنيّة وروائيّة وتاريخيّة:

الإشارة إلى قصّته:

قال العلامة الطباطبائي ۖ: «ذكر اسمه ۖ
في القرآن في بضع وأربعين موضعاً يشار
فيها إلى شيء من قصّته إجمالاً أو
تفصيلاً، ولم تُستوفَ قصّته ۖ في شيء
منها استيفاءً على نهج الاختصاص
التاريخيّ بذكر نسبه وبيته ومولده
ومسكنه ونشوته وشغله وعمره ووفاته
ومدفنه وسائر ما يتعلّق بحياته
الشخصيّة؛ لما أنّ القرآن لم ينزل كتاب
تاريخ يقتضٍ تواريخ الناس من برٍّ أو

برتر. نوح جواب سلام او را داد و گفت:
برای چه آمده‌ای، ای ملک الموت؟ گفت:
آمده‌ام جانت را بگیرم. نوح گفت: اجازه
می‌دهی از آفتاب به سایه بروم؟ عزرائیل
گفت: آری. نوح ۖ به سایه رفت و آن گاه
گفت: ای ملک الموت! این عمری که در
دنیا کردم انگار به اندازه همین رفتم از
آفتاب به سایه بود. حال مأموریت خود را
انجام بده. پس، جان نوح ۖ را گرفت.

بحث‌هایی قرآنی، روایی و تاریخی پیرامون

داستان نوح ۖ در چند فصل:

اشاره به داستان نوح ۖ:

علامة طباطبائي ۖ می‌فرماید: «نام نوح ۖ
در کجیل و چند جای قرآن آمده که در آنها
به داستان او به طور مجمل یا مفصل اشاره
شده است، اما در هیچ مورد داستان و
سرگذشت حضرت نوح ۖ را بدان گونه
که شیوه داستانپردازی تاریخی است و به
نسب و خاندان و تاریخ و محل تولد و
محل سکونت و نشو و نما و شغل و عمر و
درگذشت و سایر امور مربوط به زندگی
شخصی می‌پردازد، نیاورده است؛ زیرا
قرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده
که تواریخ مردم را، از خوب و بد، بازگو
کند. بلکه قرآن در حقیقت کتاب هدایت
است و عوامل سعادت بخش مردم و
حقایق روشن و صریح را برای آنان بیان

می‌کند تا بدان‌ها عمل کنند و در زندگی دنیا و آخرتشان سعادت‌مند گردند و گاهی هم به گوشه‌ای از سرگذشت پیامبران و اقوام و ملل اشاره می‌کند تا سنت و قانون خداوند در میان بندگان را روشن سازد و کسانی که مشمول عنایت الهی شده و توفیق کرامت او را یافته‌اند از آن پند گیرند و برای دیگران نیز اتمام حجت شود.

داستان نوح علیه السلام در شش سوره قرآن به تفصیل یاد شده که عبارتند از: سوره اعراف، سوره هود، سوره مؤمنون، سوره شعراء، سوره قمر و سوره نوح که از همه مفصل‌تر سوره هود است و در بیست و پنج آیه آن (۴۹-۲۵) این داستان بازگو شده است.

داستان نوح علیه السلام در قرآن:

مبعوث گردانیدن و فرستادن او:

پس از حضرت آدم علیه السلام مردم به صورت یک امت زندگی‌ای ساده و مبتنی بر فطرت انسانی را می‌گذراندند تا آنکه روحیه تکبر در میان‌شان شیوع یافت و اندک‌اندک کار به آنجا کشید که عده‌ای بر عده‌ای دیگر سلطه یافتند و برخی از آنها برخی دیگر را به خدایگانی گرفتند. و این هسته اولیه‌ای بود

فاجر، و إنما هو كتاب هداية يصف للناس ما فيه سعادتهم، ويبين لهم الحق الصريح ليأخذوا به فيفوزوا في حياتهم الدنيا والآخرة. وربما أشار إلى طرف من قصص الأنبياء والأمم لتظهر به سنة الله في عباده، ويعتبر به من شملته العناية ووفق للكرامة، وتتم به الحجة على الباقيين.

وقد فصلت قصة نوح عليه السلام في ست من السور القرآنية وهي: سورة الأعراف، وسورة هود، وسورة المؤمنون، وسورة الشعراء، وسورة القمر، وسورة نوح، وأكثرها تفصيلاً سورة هود التي ذكرت قصته عليه السلام فيها في خمس وعشرين آية (۴۹-۲۵).

قصته عليه السلام في القرآن:

بعثه وإرساله:

كان الناس بعد آدم عليه السلام يعيشون أمة واحدة على بساطة وسذاجة وهم على الفطرة الإنسانية؛ حتى فشا فيهم روح الاستكبار وآل إلى استعلاء البعض على البعض

تدریجیاً واتخاذ بعضهم بعضاً أرباباً. وهذه هي النواة الأصلية التي لو نشأت واخضرت وأينعت لم تُثمر إلا دين الوثنية والاختلاف الشديد بين الطبقات الاجتماعية باستخدام القوي للضعيف، واسترقاق العزيز واستدراجه للذليل، وحدوث المنازعات والمشاجرات بين الناس.

فشاع في زمن نوح ﷺ الفساد في الأرض، وأعرض الناس عن دين التوحيد وعن سنة العدل الاجتماعي، وأقبلوا على عبادة الأصنام. وقد سَمَّى الله سبحانه منها وِداً وسُواعاً وَيَعُوثَ وَيَعُوقَ ونَسراً (سورة نوح).

وتباعدت الطبقات؛ فصار الأقوياء بالأموال والأولاد يَضِيعُونَ حقوق الضعفاء، والجبابرة يستضعفون مَنْ دونهم ويحكمون عليهم بما تهواه أنفسهم (الأعراف - هود - نوح).

فبعث الله نوحاً ﷺ وأرسله إليهم بالكتاب والشرعة يدعوهم إلى توحيد

که روید و سبز شد و میوه داد و میوه اش چیزی، جز آیین بت پرستی و اختلاف شدید طبقاتی و به خدمت گرفته شدن ضعفا از سوی قدرتمندان و برده گرفتن زرمندان و استثمار زیردستان و پدید آمدن کشمکشها و مشاجرات در میان مردم نبود.

این بود که در زمان نوح ﷺ فساد و تبهکاری در روی زمین شیوع یافت و مردم از کیش یکتا پرستی و از قانون عدالت اجتماعی روی گردانند و به پرستش بت ها روی آوردند که از میان این بت ها خداوند سبحان، نام وِدا و سُواع و یَعُوث و یَعُوق و نَسرا را (در سورة نوح، آیه ۲۳) نام برده است.

طبقات جامعه از یکدیگر دور شدند و قدرتمندانی که ثروت و فرزند، مایه قدرت آنها شده بود، حقوق ضعفا را پایمال کردند و زورگویان، زیردستان خود را به ضعف کشاندند و به دلخواه بر آنان حکومت راندند (سورة اعراف، هود، نوح).

در این شرایط بود که خداوند نوح ﷺ را برانگیخت و او را با کتاب و شریعت به سوی مردم فرستاد تا، با نوید و بیم، آنان را

الله سبحانه وخلع الأنداد والمساواة فيما بينهم (البقرة: ۲۱۳) بالتبشير والإنذار.

دینه و شریعتہ ﷺ:

كان ﷺ يدعوهم إلى توحيد الله سبحانه ورفض الشركاء (كما يظهر من جميع قصصه القرآنية) والإسلام لله (كما يظهر من سورتي نوح ويونس وسورة آل عمران آية ۱۹) والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (كما يظهر من سورة هود آية ۲۷) والصلاة (كما يظهر من آية ۱۰۳ من سورة النساء وآية ۸ من سورة الشورى) والمساواة والعدالة وأن لا يقربوا الفواحش والمنكرات وصدق الحديث والوفاء بالعهد (سورة الأنعام آية ۱۵۱، ۱۵۲) وهو ﷺ أول من حُكي عنه في القرآن التسمية باسم الله في الأمور الهامة (سورة هود آية ۴۱).

اجتهاده ﷺ في دعوته:

وكان ﷺ يدعو قومه إلى الإيمان بالله وآياته، ويبذل في ذلك غاية وسعه؛ فيندبهم إلى الحق ليلاً ونهاراً وإعلاناً

به توحيد خدای سبحان و دورافکندن شریک‌ها و برقراری مساوات میان خود دعوت کند.

دین و شریعت نوح ﷺ:

نوح ﷺ مردم را به این امور دعوت می‌کرد: یگانه دانستن خدای سبحان و دور افکندن شریک برای خدا (چنان که از کلیه داستان‌های نوح در قرآن پیداست). تسلیم در برابر خدا (چنان که از سوره نوح و یونس و آیه ۱۹ آل عمران پیداست). امر به معروف و نهی از منکر (چنان که از آیه ۱۰۳ سوره نساء و آیه ۸ سوره شوری معلوم است). برابری و عدالت و نزدیک نشدن به کارهای زشت و ناپسند. راستگویی و وفای به عهد (سوره انعام آیه ۱۵۱ و ۱۵۲). نوح، نخستین کسی است که خدا در قرآن از او حکایت می‌کند که امور مهم را به نام خدا آغاز کرده است (سوره هود، آیه ۴۱).

سختکوشی نوح ﷺ در دعوتش:

نوح ﷺ قوم خود را به ایمان آوردن به خدا و آیات او فرا می‌خواند و در این راه تمام توان خود را به کار می‌گرفت و شب و روز و آشکار و نهان آنان را به حق دعوت می‌کرد. اما پاسخ مردم به او جز عناد و گردنکشی چیزی نبود. هرچه او بیشتر

وإسراراً، فلا يجيونه إلا بالعناد والاستكبار، وكلما زاد في دعائهم زادوا في عتوهم وكفرهم، ولم يؤمن به غير أهله وعدة قليلة من غيرهم؛ حتى أيس من إيمانهم وشكا ذلك إلى ربه وطلب منه النصر (سورة نوح والقمر والمؤمنون).

لبثه في قومه:

لبث في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً يدعوهم إلى الله سبحانه، فلم يجيبوه إلا بالهزاء والسخرية ورميه بالجنون وأنه يقصد به أن يتفضل عليهم، حتى استنصر ربه (سورة العنكبوت) فأوحى إليه ربه أنه لن يؤمن من قومه إلا من قد آمن وعزاه فيهم (سورة هود)، فدعا عليهم بالتبارك والهلاك وأن يظهر الله الأرض منهم عن آخرهم (سورة نوح)، فأوحى الله إليه أن اصنع الفلك بأعيننا ووحينا (سورة هود).

صنعه عليه السلام الفلك:

أمره الله تعالى أن يصنع الفلك بتأييده سبحانه وتسديده فأخذ في صنعها، وكان القوم يمرّون عليه طائفة بعد طائفة

مردم را دعوت می کرد، مردم به کفر و سرکشی خود می افزودند و جز خانواده اش و تعداد اندکی از غیر خانواده اش کسی دیگر به او ایمان نیاورد، تا جایی که بالاخره از ایمان آوردن مردم خود نومید شد و به پروردگارش شکایت برد و از او کمک و یاری خواست (سورة نوح، قمر، مؤمنون).

مدت دعوت نوح عليه السلام:

نوح عليه السلام نُهصد و پنجاه سال مردم خود را به خدای سبحان دعوت کرد. اما پاسخ آنها به او جز ریشخند و تمسخر و اتهام او به جنون و برتری طلبی چیز دیگری نبود، تا آنکه از پروردگارش کمک طلبید (سورة عنكبوت) و خدا به او وحی فرمود که از قوم تو جز همان هایی که ایمان آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و او را درباره آنان دلداری داد (سورة هود). پس، نوح مردم را نفرین کرد که خداوند نابود و هلاکشان سازد و زمین را از وجود آخرین نفرشان پاک گرداند (سورة نوح). خداوند به او وحی کرد که با نظارت و وحی ما کشتی را بساز (سورة هود).

ساختن کشتی:

خدای متعال به نوح عليه السلام وحی کرد که با کمک و یاری او کشتی را بسازد و نوح شروع به ساختن کشتی کرد. مردم دسته دسته از کنار نوح می گذشتند و او را که

فیسخرون منه وهو یصنعها علی بسیط
الأرض من غیر ماء، ویقول ﴿إِنْ
تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ
﴿۳۰﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ
وَيَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۱ (سورة هود)،
وقد نصب الله لنزول العذاب علماً وهو أن
یسفور الماء من التنور (سورتا هود
والمؤمنون).

نزول العذاب ومجيء الطوفان:

حَتَّىٰ إِذَا تَمَّتْ صَنَعَةُ الْفَلَكَ وَجَاءَ أَمْرُ اللَّهِ
وَفَارَ التَّنُّورُ أَوْحَىٰ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِلَيْهِ أَنْ يَحْمِلَ
فِي السَّفِينَةِ مِنْ كُلِّ مِنَ الْحَيَّوَانِ ذَوْجَيْنِ
اِثْنَيْنِ، وَأَنْ يَحْمِلَ أَهْلَهُ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ
الْقَوْلُ الْإِلَهِيَّ بِالْغَرَقِ وَهُوَ امْرَأَتُهُ الْخَاطِنَةُ
وَابْنُهُ الَّذِي تَخَلَّفَ عَنْ رُكُوبِ السَّفِينَةِ،
وَأَنْ يَحْمِلَ الَّذِينَ آمَنُوا (سورتا هود
والمؤمنون)، فَلَمَّا حَمَلَتْهُمْ وَرَكِبُوا جَمِيعاً
فَتَحَّ اللَّهُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمَرٍ وَفَجَّرَ
الْأَرْضَ عَيْوناً فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ
قُدِّرَ (سورة القمر) وَعَلَا الْمَاءُ وَارْتَفَعَتِ
السَّفِينَةُ عَلَيْهِ وَهِيَ تَسِيرُ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ

مشغول ساختن کشتی روی زمین بدون
آب بسود، مسخره می کردند، ولی آن
حضرت می فرمود: «اگر ما را مسخره
می کنید ما نیز همان گونه که شما
مسخره مان می کنید، مسخره تان خواهیم
کرد و خواهید دانست که چه کسی عذاب
خفت آور خواهد دید و عذابی پایدار
گریبانگیرش خواهد شد». خداوند برای
نزول عذاب نشانه ای قرار داد و آن،
جوشیدن آب از تنور بود (سورة هود و
مؤمنون).

نزول عذاب و آمدن طوفان:

وقتی کار ساختن کشتی تمام شد و فرمان
خدا در رسید و تنور فوران کرد خدای
متعال به نوح وحی فرمود که از هر حیوانی
یک جفت [نر و ماده] و نیز خانواده اش را
- مگر آن افرادی که قبلاً فرمان الهی راجع
به غرق شدن آنها صادر شده، یعنی زن
خائن و فرزند او که از سوار شدن به کشتی
سرباز زدند - و همچنین کسانی را که
ایمان آورده اند سوار کشتی کند (سورة
هود و مؤمنون). وقتی نوح آنها را بار کرد و
همه سوار کشتی شدند، خداوند درهای
آسمان را باز کرد و آب سرازیر شد و
چشمه های زمین را نیز جوشان کرد و آب
طبق فرمان مقدر، به هم رسید (سورة
قمر). آب بالا آمد و کشتی روی آب قرار
گرفت و در میان امواجی کوه آسا به راه
افتاد (سورة هود). بدین سان طوفان آن
مردم ستمکار را فرو گرفت و خدا به نوح

(سورة هود) فأخذ الناس الطوفان وهم ظالمون، وقد أمره الله تعالى إذا استوى هو ومن معه على الفلك أن يحمدا الله على ما نجّاه من القوم الظالمين، وأن يسأله البركة في نزوله فيقول: الحمد لله الذي نجّانا من القوم الظالمين، ويقول: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبَارَكاً وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ.

قضاء الأمر ونزوله ومن معه ﷺ إلى الأرض: فلما عمّ الطوفان وأغرق الناس (كما يظهر من سورة الصافات آية ۷۷) أمر الله الأرض أن تبلع ماءها والسماء أن تقلع وغيض الماء واستوت السفينة على جبل الجودي وقيل: بُعداً للقوم الظالمين، وأوحى إلى نوح ﷺ أن اهبط إلى الأرض بسلام منا وبركات عليك وعلى أمم ممن معك فلا يأخذهم بعد هذا طوفان عام، ومنهم أمم سيمتعهم الله بأمّعة الحياة ثم يمسّهم عذاب أليم، فخرج هو ومن معه ونزلوا الأرض يعبدون الله بالتوحيد والإسلام، وتوارث ذريته ﷺ الأرض وجعل الله ذريته هم الباقيين (سورتا هود والصافات).

فرمان داد که وقتی او و همراهانش در کشتی قرار گرفتند، خدا را سپاس گوید که وی را از مردم ستمکار نجات داد و از او در فرود آمدن از کشتی برکت طلبد و بگوید: «ستایش خدا را که از مردم ستمکار نجاتمان داد» و بگوید: «پروردگارا! مرا در جایگاهی مبارک فرود آور که تو بهترین راهبرانی».

به انجام رسیدن فرمان خدا و پیاده شدن نوح ﷺ و همراهانش از کشتی:

چون طوفان همه گیر شد و مردم را غرق کرد (چنان که از سورة صافات، آیه ۷۷ پیداست) خداوند به زمین فرمان داد آب خود را فرو برد و به آسمان فرمود از بارش باز ایستد و آب فرو نشست و کشتی روی کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: مرگ بر ستمکاران! و به نوح ﷺ وحی شد که: با سلامت و برکاتی که از طرف ما بر تو و امتیهای از همراهیان تو نازل خواهد شد، به زمین فرود آی که بعد از این دیگر طوفانی عمومی آنان را فرا نخواهد گرفت و از نسل آنها امت‌هایی به وجود می‌آیند که خدا آنان را از متاع‌های زندگی بهره‌مند خواهد کرد و آن گاه عذابی دردآور به ایشان خواهد رسید. پس، نوح و همراهانش از کشتی بیرون آمدند و روی زمین پیاده شدند و به توحید خدا و تسلیم در برابر او پرداختند و دودمان او وارث زمین شدند و خداوند نسل وی را ماندگار قرار داد (سورة هود و صافات).

قصه ابن نوح الغریق:

كان نوح ﷺ عندما ركب السفينة لم يركبها واحد من أبنائه، وكان لا يصدق أباه في أن من تخلف عنها فهو غريق لا محالة، فرآه أبوه وهو في معزل فناداه: يا بني اركب معنا ولا تكن مع الكافرين، فردّ على أبيه قائلاً: سأوي إلى جبل يعصمني من الماء، قال نوح ﷺ: لا عاصم اليوم من الله إلا من رحم - يريد أهل السفينة - فلم يلتفت الابن إلى قوله وحال بينهما الموج فكان من المغرقين.

ولم يكن نوح ﷺ يعلم منه إبطان الكفر كما كان يعلم ذلك من امرأته، ولو كان علم ذلك لم يحزنه أمره وهو القائل في دعائه: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَّاراً﴾ ﴿إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾^۱ الدعاء، وهو القائل: ﴿فافتح بيني وبينهم فتحاً ونجني ومن معي من المؤمنين﴾^۲ وقد سمع قوله تعالى فيما أوحى إليه: ﴿وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

داستان پسر غرق شده نوح:

هنگامی که نوح بر کشتی نشست، یکی از فرزندان او سوار کشتی نشد و سخن پدرش را که می گفت هر کس سوار کشتی نشود حتماً غرق خواهد شد، باور نکرد. پدرش او را در گوشه ای دور از کشتی دید و صدا زد: پسر جان! با ما سوار شو و با کافران مباش. اما او در جواب پدرش گفت: به کوهی پناه می برم که مرا از آب ننگه دارد. نوح فرمود: امروز هیچ نگهدارنده ای از فرمان خدا نیست، مگر کسی را که خدا به او رحم کند - منظورش کشتی نشینان بود - اما پسر به گفته او اعتنایی نکرد و ناگهان موج میان آن دو حائل گشت و پسرش مانند بقیه غرق شد.

نوح از کفر پنهانی زنش خبر داشت، اما درباره فرزندش نمی دانست که باطناً کافر است و اگر این مطلب را می دانست ماجرای غرق شدن او ناراحتش نمی کرد؛ زیرا خود او در نفرینش گفته بود: «پروردگار من! احدی از کافران را بر روی زمین مگذار که اگر بگذاریشان، بندگان را گمراه می کنند و جز فرزندان فاجر و کافر نیاورند» و نیز همو گفته بود: «میان من و آنها گشایشی دار و من و مؤمنان همراه مرا از آنان برهان»، همچنین شنیده بود که خداوند در وحی خویش به او فرموده بود: «درباره این ستمکاران با من

إِنَّهُمْ مُّعْرِقُونَ»^۱.

سخن مگوی که همه غرق خواهند شد».

فوجد نوح ﷺ وحزن فنادى ربّه من
 وجده قائلاً: رَبِّ إِنِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنِّ
 وَعْدَكَ الْحَقَّ وَعَدْتَنِي بِإِنْجَاءِ أَهْلِي وَأَنْتَ
 أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، لَا تَجُورْ فِي حُكْمِكَ،
 وَلَا تَجْهَلْ فِي قَضَائِكَ، فَمَا الَّذِي جَرَى
 عَلَيَّ ابْنِي؟ فَأَخَذَتْهُ الْعَنَاءُ الْإِلَهِيَّةُ
 وَحَالَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَصْرَحَ بِالسُّؤَالِ فِي
 نَجَاةِ ابْنِهِ - وَهُوَ سُؤَالٌ لِمَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ -
 وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
 إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»^۲، فَإِيَّاكَ أَنْ تَوَاجِهَنِي
 فِيهِ بِسُّؤَالِ النِّجَاةِ فَيَكُونَ سُؤَالاً فِيمَا لَيْسَ
 لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ
 الْجَاهِلِينَ.

این بود که نوح ناراحت و محزون شد
 و از روی اندوه پروردگارش را ندا داد و
 عرض کرد: پروردگار من! فرزند من جزء
 خانواده من بود و همانا وعده تو راست
 است و به من وعده دادی که خانواده ام را
 برهانی و تو بهترین حکم کنندگانی و در
 حکمی که صادر می کنی ستم روا
 نمی داری و ندانسته حکمی نمی دهی،
 پس، این چه بود که به سر فرزند من آمد؟
 عنایت الهی شامل حال نوح شد و مانع از
 آن گشت که صریحاً نجات فرزندش را
 بخواهد - زیرا این خواهشی ناآگاهانه بود -
 و خدا به او وحی فرمود که: ای نوح! او از
 خانواده تو نیست. او عملی ناشایست
 است. پس، مبادا درباره او ندانسته از من
 درخواست نجات کنی. من به تو هشدار
 می دهم که مبادا از نادانان باشی.

فانكشف الأمر لنوح ﷺ والتجأ إلى
 ربّه تعالى قائلاً: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ
 أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ، أَسْأَلُكَ أَنْ
 تَشْمَلَنِي بِعَنَائِكَ وَتَسْتَرْ عَلَيَّ بِمَغْفِرَتِكَ،
 وَتَعْطِفَ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكُنْتُ
 مِنَ الْخَاسِرِينَ.

در این هنگام حقیقت مطلب بر نوح
 آشکار شد و به پروردگار خود پناه برده
 گفت: پروردگار من! پناه می برم به تو که از
 سر ناآگاهی چیزی از تو بخواهم. از تو
 می خواهم که مرا مشمول عنایت خود
 فرمایی و با آمرزشت بر من پویشانی و به
 من رحم کنی و گرنه از زیانکاران خواهم
 بود.

خصائص نوح علیه السلام:ویژگیهای نوح علیه السلام:

هو علیه السلام أول أولي العزم سادة الأنبياء، أرسله الله إلى عامة البشر بكتاب وشريعة، فكتابه أول الكتب السماوية المشتملة على شرائع الله، وشريعته أول الشرائع الإلهية.

نوح علیه السلام نخستین پیامبر اولوالعزم و مهتر پیامبران است. خداوند او را با کتاب و شریعت به سوی تمام مردم فرستاد. بنابراین، کتاب او نخستین کتب آسمانی مشتمل بر قوانین خدا و شریعتش نخستین شرایع الهی است.

وهو علیه السلام الأب الثاني للنسل الحاضر من الإنسان، إليه ينتهي أنسابهم والجميع ذريته لقوله تعالى: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ»^۱ وهو علیه السلام أبو الأنبياء المذكورين في القرآن ما عدا آدم وإدريس عليهما السلام، قال تعالى: «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ»^۲.

او پدر دوم نسل فعلی بشر است و نسب انسان‌ها به او می‌رسد و همگان از نسل وی هستند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ». نوح علیه السلام پدر همه پیامبرانی است که در قرآن از ایشان یاد شده است به استثنای آدم و ادريس عليهما السلام. خداوند می‌فرماید: «نام او را برای آیندگان باقی گذاشتیم».

وهو علیه السلام أول من فتح باب التشريع وأتى بكتاب وشريعة، وكلم الناس بمنطق العقل وطريق الاحتجاج مضافاً إلى طريق الوحي، فهو الأصل الذي ينتهي إليه دين التوحيد في العالم، فله المنّة على جميع الموحدين إلى يوم القيامة، ولذلك خصّه الله تعالى بسلام عام لم يشاركه فيه أحد غيره؛ فقال عزّ من

او نخستین کسی است که باب تشريع را گشود و کتاب و شریعت آورد و با مردم، علاوه بر طریق وحی، با منطق عقل و شیوه احتجاج سخن گفت. پس، نوح منشأ دین توحید است و آیین یکتاپرستی در سراسر عالم به او منتهی می‌شود. از این رو، تاروز قیامت به گردن همه یکتاپرستان حق دارد، لذا خداوند متعال درود عام و همه جانبه را تنها به او اختصاص داده و احدی را در این امر شریک او قرار نداده، می‌فرماید:

قائل: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»^۱.

وقد اصطفاه الله على العالمين^۲، وعده من المحسنين^۳، وسمّاه عبداً شكوراً^۴، وعده من عباده المؤمنين^۵، وسمّاه عبداً صالحاً^۶. وآخر ما نقل من دعائه قوله: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِناً وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً»^{۷، ۸}.

ومما يناسب هذا المقام ما نشره بعض جرائد^۹ طهران في هذه الأيام وملخصه: أن جماعة من رجال العلم من أمريكا - بهدایة من بعض رجال الجند التركي - عثروا في بعض قلل جبل آراراط في شرقي تركيا، في مرتفع ۱۴۰۰ قدم، على قطعات أخشاب يعطي القياس أنها قطعات متلاشية من سفينة قديمة وقعت هناك، تبلغ بعض هذه القطعات من القدمة

«سلام على نوح في العالمين».

نیز «خداوند او را بر جهانیان برگزید»، «او را از نیکوکاران شمرد»، «او را بنده‌ای سپاسگزار نامید»، «او را از بندگان مؤمنش به شمار آورد»، «او را بنده‌ای شایسته نامید». آخرین دعایی که از او نقل شده این است: «پروردگار من! من و پدر و مادرم و هر که با ایمان به خانه‌ام در آید و مردان و زنان مؤمن را بیمارز و ستمگران را جز تباهی میفزای».

در این جا مناسب است آنچه را که برخی نشریات تهران در این روزها منتشر کرده‌اند به طور خلاصه نقل کنیم: گروهی از دانشمندان امریکا با راهنمایی برخی نظامیان ترک در یکی از قله‌های کوه آراراط، واقع در شرق ترکیه، در ارتفاع ۱۴۰۰ پایی به چند قطعه چوب دست یافتند که بررسی‌ها نشان می‌دهد قطعات متلاشی شده‌ای از یک کشتی قدیمی هستند که در آنجا افتاده است. قدمت برخی از این قطعات به ۲۵۰۰ سال قبل از

۱. الصافات: ۷۹. ۲. آل عمران: ۳۳.

۳. الأنعام: ۸۴، الصافات: ۸۰.

۴. الإسراء: ۳. ۵. الصافات: ۸۱.

۶. التحريم: ۱۰. ۷. نوح: ۲۸.

۸. الميزان في تفسير القرآن: ۲۴۷/۱۰.

۹. جريدة كيهان المنشورة أول سبتمبر ۱۹۶۲ المطابق لفترة ربيع الأول ۱۳۸۲ الهجرية القمرية، عن لندن. أسوشيتدپرس.

۲۵۰۰ قبل الميلاد.

ميلاد می رسد.

والقياس يعطي أنها قطعات من سفينة يعادل حجمه ثلثي حجم مركب «كوئين ماري» الإنجليزيتة التي طولها ۱۰۱۹ قدماً وعرضها ۱۱۸ قدماً، وقد حملت الأخشاب إلى سانفرانيسكو لتحقيق أمرها وأنها هل تقبل الانطباق على ماتعتقده أرباب النحل من سفينة نوح ﷺ؟

عمره ﷺ الطويل:

القرآن الكريم يدل على أنه ﷺ عُمُر طويلاً، وأنه دعا قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً يدعوهم إلى الله سبحانه، وقد استبعده بعض الباحثين لما أن الأعمار الإنسانية لا تتجاوز في الأغلب المائة أو المائة والعشرين سنة، حتى ذكر بعضهم أن القدماء كانوا يعدّون كل شهر من الشهور سنة، فالألف سنة إلا خمسين عاماً يعدل ثمانين سنة إلا عشرة شهور. وهو بعيد غاية.

وذكر بعضهم أن طول عمره ﷺ كان

بررسی ها همچنین نشان می دهد که این چوب ها قطعاتی از یک کشتی بوده اند که حجم آن به اندازه دو سوم حجم کشتی "کوئین ماری" انگلیسی بوده است. طول کشتی کوئین ماری ۱۰۱۹ پا و عرضش ۱۱۸ پا بوده است. این چوب ها به سانفرانسیسکو برده شد، تا درباره آنها تحقیق شود که آیا با آنچه پیروان ادیان درباره کشتی نوح می گویند، انطباق دارد یا خیر؟

عمر طولانی نوح ﷺ:

قرآن کریم بر این دلالت دارد که نوح عمری دراز داشته و نهصد و پنجاه سال قوم خود را به خدا دعوت کرده است. برخی از پژوهشگران این مطلب را بعید دانسته اند؛ زیرا عمر آدمی غالباً از صد و صد و بیست سال فراتر نمی رود و حتی برخی از آنها گفته اند که پیشینیان، هر ماه را یک سال حساب می کرده اند و بنابراین نهصد و پنجاه سال برابر با هشتاد سال و ده ماه کم است لیکن این سخنی است بسیار بعید.

بعضی گفته اند که عمر طولانی نوح ﷺ یک کرامت خارق العاده بوده است. ثعلبی

كرامة له خارقة للعادة، قال الثعلبي في
قصص الأنبياء في خصائصه ﷺ: وكان
أطول الأنبياء عمراً وقيل له: أكبر الأنبياء
وشيوخ المرسلين، وجعل معجزته في
نفسه لأنه عمّر ألف سنة ولم ينقص له سنّ
ولم تنقص له قوّة. انتهى.

والحقّ أنّه لم يقم حتّى الآن دليل على
امتناع أن يُعمّر الإنسان مثل هذه الأعمار،
بل الأقرب في الاعتبار أن يعمّر البشر
الأوّلين بأزيد من الأعمار الطبيعيّة اليوم
بكثير؛ لما كان لهم من بساطة العيش وقلة
الهموم وقلة الأمراض المسلّطة علينا
اليوم وغير ذلك من الأسباب الهادمة
للحياة، ونحن كلّما وجدنا معمّراً عمّر
مائة وعشرين إلى مائة وستين وجدناه
بسيط العيش قليل الهمّ ساذج الفهم،
فليس من البعيد أن يرتقي بعض الأعمار
في السابقين إلى مئات من السنين.

على أنّ الاعتراض على كتاب الله في
مثل عمر نوح ﷺ - وهو يذكر من معجزات
الأنبياء الخارقة للعادة شيئاً كثيراً -
لعجيب. وقد تقدّم كلام في المعجزة في

در قصص الانبياء، در بيان ویژگی های
نوح ﷺ، می گوید: عمر وی از همه پیامبران
طولانی تر بود و او را اکبر الانبياء و شيخ
المرسلين گفته اند. معجزه اش وجود خود
او بود؛ زیرا هزار سال عمر کرد و نه دندان
از او ریخت و نه نیرویش کم شد. پایان
سخن ثعلبی.

حقیقت آن است که تاکنون دلیلی بر
ناممکن بودن چنین عمرهایی برای انسان
ارائه نشده، بلکه از نظر عقلی نزدیکتر به
واقع آن است که بشر نخستین عمری
بسیار طولانی تر از عمرهای طبیعی امروز
داشته است. چون زندگی ساده بود و
گرفتاری ها و بیماری هایی که امروزه
دامگیر ما شده و دیگر عوامل نابودکننده
زندگی را نداشته است. امروزه نیز اگر
کسی را پیدا کنیم که صد و بیست تا صد و
شصت سال عمر کرده باشد، ملاحظه
می کنیم که وی زندگی ای ساده،
گرفتاری هایی اندک و فهمی ساده دارد.
بنابراین، بعید نیست که عمر برخی از
پیشینیان به صدها سال رسیده باشد.

علاوه بر این، اعتراض به کتاب خدا
درباره چیزی مانند عمر نوح عجیب
است؛ زیرا قرآن معجزات خارق العاده
زیادی درباره پیامبران نقل کرده است و ما
در جلد اول کتاب پیرامون معجزه سخن

الجزء الأول من الكتاب.

گفتیم.

این هو جبل الجودی؟

کوه جودی کجاست؟

ذکروا أنه بديار بكر من موصل في
جبال تتصل بجبال أرمينية، وقد سمّاه في
التوراة أراراط.

گفته‌اند که این کوه در دیار بکر موصل و
جزء رشته کوه‌هایی است که به کوه‌های
ارمنستان می‌پیوندند. تورات آن را
«آارات» نامیده است. در قاموس
می‌گوید: جودی کوهی است که در
«جزیره» که کشتی نوح^ع روی آن قرار
گرفت و در تورات به نام آارات از آن یاد
شده است. پایان گفتار قاموس. در مرصّد
الاطلاع می‌گوید: جودی - با تشدید یاء -
کوهی است مشرف بر جزیره ابن عمر که
در شرق دجله واقع است و از توابع موصل
می‌باشد. وقتی آب فروکش کرد، کشتی
نوح بر روی این کوه قرار گرفت.

قال في القاموس: والجوديّ جبل
بالجزيرة استوت عليه سفينة نوح^ع،
ويسمى في التوراة أراراط. انتهى.

وقال في مرصّد الاطلاع: الجوديّ
مشدّد جبل مطّل على جزيرة ابن عمر
في شرقيّ دجلة من أعمال الموصل
استوت عليه سفينة نوح لَمّا نضب الماء.

ربّما قيل: هب أنه أغرق قوم نوح
بذنبهم فما هو ذنب سائر الحيوان الذي
على الأرض حيث هلكت بطاغية المياه؟
وهذا من أسقط الاعتراض، فما كلّ هلاك
ولو كان عامّاً عقوبة وانتقاماً، والحوادث
العامة التي تهلك الألوف ثمّ الألوف مثل
الزلازل والطوفانات والوباء والطاعون
كثير الوقوع في الدهر، والله فيما يقضي
حكم^۱.

ممکن است گفته شود: فرض کن که
قوم نوح به سبب گناهانشان هلاک شده
باشند، ولی گناه سایر حیواناتی که بر اثر
طغیان آب از بین رفتند چه بود؟ این سخن
سست‌ترین اعتراض است؛ زیرا هر
نابودی و هلاکت، هرچند عمومی باشد،
جنبه عقوبت و انتقام ندارد و حوادث
عمومی‌ای مانند زمین لرزه‌ها و طوفان‌ها و
وبا و طاعون که هزاران هزار نفر را نابود
می‌کند در عالم بسیار اتفاق افتاده است، و
خدا برای هر قضایی که می‌راند حکم و
دلیلی دارد [خداوند هرگز در حق بندگان
ستمگر نیست].

۱. المیزان في تفسير القرآن: ۲۷۰/۱۰، انظر تمام الكلام في
قضته^ع.



٤- هود

هود



مركز تحقیق و کامپیوتر علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١١/٣٤٣ باب ٤ وقصة هود عليه السلام وقومه.

كنز العمال: ١١/٥١٣، ١٢/٤٧٩ (هود عليه السلام).

۳۷۲۸

هود

قرآن:

«و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم [و او] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را معبودی جز او نیست، چرا نمی‌پرهیزید؟»

حدیث:

۱۹۶۷۰. امام باقر علیه السلام: چون نبوت نوح به پایان

رسید و دوره عمرش به سر آمد، خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای نوح! نبوت تو به پایان رسیده و دوره عمرت به سر آمده است. پس، علمی را که نزد توست و ایمان و نام بزرگ و میراث دانش و آثار علم نبوت را در میان بازماندگان از نسل خود قرار ده...

نوح آمدن هود علیه السلام را به سام بشارت داد و در فاصله میان نوح تا هود انبیایی بودند.

۳۷۲۸

هود

الكتاب:

﴿وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۱

(انظر) هود: ۵۰-۶۰، المؤمنون: ۳۱-۴۱، الشعراء: ۱۲۳-

۱۴۰، فصلت: ۱۳-۱۶، الأحقاف: ۲۱-۲۶،

الذاریات: ۴۱، القمر: ۱۸-۲۲، الحاقة: ۴-

۸، الفجر: ۶-۸.

الحدیث:

۱۹۶۷۰. الإمام الباقر علیه السلام: إِنَّ نُوحًا علیه السلام لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّتُهُ وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ: يَا نُوحُ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَأَثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ...

وَبَشَّرَ نُوحٌ سَامًا بِهُودٍ علیه السلام، وَكَانَ فِيمَا بَيْنَ نُوحٍ وَهُودٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ:.

وَقَالَ نُوحٌ: إِنَّ اللَّهَ بَاعِثُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: هُودٌ، وَإِنَّهُ يَدْعُو قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُهْلِكُهُم بِالرَّيْحِ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيَسْبِغْهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُنَجِّيهِ مِنْ عَذَابِ الرِّيحِ.^۱

۱۹۶۷۱. الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هُودًا عليه السلام أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنْ وَلَدِ سَامٍ، وَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً؟! فَأَهْلِكُوا بِالرَّيْحِ الْعَقِيمِ، وَأَوْصَاهُمْ هُودٌ وَبَشَّرَهُمْ بِصَالِحٍ عليه السلام.^۲

کلام فی قصه هود عليه السلام:

۱- عاد قوم هود عليه السلام:

هؤلاء قوم من العرب من بشر ما قبل التاريخ كانوا يسكنون الجزيرة، انقطعت أخبارهم وانمحت آثارهم لا يحفظ التاريخ من حياتهم إلا أقاصيص لا يطمأن إليها، وليس في التوراة الموجودة منهم ذكر.

والذي يذكره القرآن الكريم من قصتهم هو أن عاداً - وربما سميهم عاداً

نوح گفت: خداوند پیامبری به نام هود بر خواهد انگيخت و او قوم خود را به سوی خداوند عزوجل فرامی خواند. اما قومش او را تکذیب می کنند و خداوند عزوجل آنان را به وسیله باد نابود خواهد کرد. پس، هر یک از شما او را درک کرد، به وی ایمان آورد و پیرویش کند تا خداوند عزوجل او را از عذاب باد نجات دهد.

۱۹۶۷۱. امام صادق عليه السلام: هنگامی که خداوند

عزوجل هود را برانگيخت، بازماندگان از فرزندان سام در برابر او سر تسلیم فرود آوردند. بقیه گفتند: از ما قوی تر کیست؟! پس، به وسیله بادی سترون هلاک شدند و هود عليه السلام [نیز] پیروان خود را سفارش کرد و به آمدن صالح عليه السلام بشارت داد.

سخنی درباره سرگذشت هود عليه السلام:

۱- عاد، قوم هود عليه السلام:

عاد، قومی عرب و از انسان های ماقبل تاریخ بودند که در [شبه] جزیره [عربستان] سکنا داشتند و اخبار و آثارشان از میان رفته و تاریخ از زندگی آنها جز افسانه هایی غیر قابل اعتماد چیز دیگری ثبت نکرده است و در تورات موجود نیز ذکری از ایشان نیست.

آنچه قرآن از سرگذشت این قوم ذکر می کند، این است که عاد - و گاهی هم از آنها به

الأولى (النجم: ۵۰) وفيه إشارة إلى أن هناك عاداً ثانية - كانوا قوماً يسكنون الأحقاف^۱ من شبه جزيرة العرب (الأحقاف: ۲۱) بعد قوم نوح (الأعراف: ۶۹).

كانت لهم أجساد طويلة (القمر: ۲۰، الحاقة: ۷) وكانوا ذوي بسطة في الخلق (الأعراف: ۶۹) أولي قوة وبطش شديد (فصلت: ۱۵، الشعراء: ۱۳۰) وكان لهم تقدّم ورقيّ في المدنيّة والحضارة، لهم بلاد عامرة وأراضٍ خصبة ذات جنّات ونخيل وزروع ومقام كريم (الشعراء) ونهاهيك في رقيّهم وعظيم مدنيّتهم قوله تعالى في وصفهم: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۲.

لم يزل القوم يتنعمون بنعمة الله حتّى

نام عاد نخستین یاد می کند (نجم / ۵۰) که این خود نشان می دهد قوم دومی هم به نام عاد وجود داشته است - قومی بوده اند که بعد از قوم نوح (اعراف / ۶۹) در آحقاف^۱ واقع در شبه جزیره عربستان سکونت داشته اند (احقاف / ۲۱).

این قوم مردمانی بلند قامت (قمر / ۲۰؛ الحاقه / ۷) و تنومند (اعراف / ۶۹) و پر قدرت و پر سطوت بوده اند (فصلت / ۱۵؛ شعراء / ۱۳۰) و تمدّن و فرهنگی پیشرفته و مترقی داشته اند و دارای شهرهایی آباد و زمین های سرسبز و حاصلخیز و باغستان ها و نخلستان ها و مزارع و مسکن های آبرومند بوده اند (شعراء و دیگر سوره ها). درباره پیشرفت و تمدن بزرگ آنها همین بس که خدای متعال در وصف ایشان می فرماید: «آیا ندیده ای که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ با اِرم که ستون ها داشت؟ و همانند آن در هیچ شهری ساخته نشده بود».

قوم عاد همچنان از نعمت های خداوند

۱. الأحقاف: جمع حَقَف: من الرمل، والعرب تسمي الرمل الممّوج حَقَافاً...، والأحقاف المذكور في الكتاب العزيز وإد بين عُمان وأرض مهرة، قال ابن إسحاق: رمال فيما بين عُمان إلى حضرموت، وقال قتادة الأحقاف: رمال مشرفة على البحر بالشحر من أرض اليمن. وقال الضحاك: الأحقاف جبل بالشام. (معجم البلدان: ۱/۱۱۵).

۲. الفجر: ۶-۸.

۱. أَحْقَاف: جمع «حَقَف» است به معنای شنزار پست و بلند. و احقاف که در قرآن ذکر شده وادی ای است میان عمان و سرزمین مهرة. و به قولی: از عمان است تا حضرموت که ریگستانی است مشرف بر دریا در «شمر». ضحاك گفته است: احقاف کوهی است در شام (مراصد الاطلاع) - نقل از پاورقی المیزان فی تفسیر القرآن.

غَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، فَتَعَرَّقَتْ فِيهِمُ الْوُثَنُوتُ
وَبَنَوْا بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً يَعْصُونَ، وَاتَّخَذُوا
مَصَانِعَ لَعَلَّهُمْ يَخْلَدُونَ، وَأَطَاعُوا طَغَاةَهُمُ
الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَخَاهُمْ هُودًا
يَدْعُوهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَيُرْشِدُهُمْ إِلَى أَنْ
يَعْبُدُوا اللَّهَ وَيَرْفُضُوا الْأَوْثَانَ وَيَعْمَلُوا
بِالْعَدْلِ وَالرَّحْمَةِ (الشعراء: ۱۳۰) فَبَالَغَ
فِي وَعْظِهِمْ وَبَثَّ النَّصِيحَةَ فِيهِمْ، وَأَنَارَ
الطَّرِيقَ وَأَوْضَحَ السَّبِيلَ، وَقَطَعَ عَلَيْهِمُ
الْعِذْرَ، فَقَابَلُوهُ بِالْإِبَاءِ وَالْامْتِنَاعِ،
وَوَاجَهُوهُ بِالْجَحْدِ وَالْإِنْكَارِ، وَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ
إِلَّا شَرْدَمَةٌ مِنْهُمْ قَلِيلُونَ، وَأَصْرَجَ جَهَنَّمَ
عَلَى الْبَغْيِ وَالْعِنَادِ، وَرَمَوْهُ بِالسُّفْهِ
وَالْجَنُونِ، وَالْحَوَا عَلَيْهِ بِأَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمُ
الْعَذَابُ الَّذِي كَانَ يَنْذِرُهُمْ وَيَتَوَعَّدُهُمْ بِهِ،
قَالَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ
بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»^۱.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ، وَأَرْسَلَ
إِلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ
عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ (الذاريات: ۴۲)
رِيحاً صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ سَبْعَ لَيَالٍ

برخوردار بودند، تا آنکه اخلاق و رفتارشان
تغییر کرد و بت پرستی در میانشان ریشه
دوانید و بر فراز هر بلندی به بیهودگی بُرجی
بر آوردند و بدین پندار که جاویدان خواهند
ماند، کوشک‌ها ساختند. پس خداوند نیز
هم‌تبار ایشان هود را به سوی آنان فرستاد تا به
سوی حق دعوتشان کند و به پرستش خدا و
کنار گذاشتن بت پرستی و عمل به عدالت و
مهربانی ارشادشان نماید (شعراء / ۱۳۰). هود
با تمام توان در راه پند و اندرز آنان کوشید و
راه را برایشان روشن و آشکار ساخت و راه
عذر و بهانه را بر آنان بست. اما آنها در برابر او
به سرپیچی و امتناع برخاستند و به جحد و
انکار روی آوردند و جز شماری اندک کسی
به او ایمان نیاورد و اکثریت ایشان بر سرکشی
و عناد اصرار ورزیدند و هود را به نادانی و
دیوانگی متهم ساختند و با اصرار از وی
خواستند تا عذابی را که ایشان را از
آن می ترساند و وعده می دهد نازل سازد. هود
در جواب گفت: «علم، تنها نزد خداست و من
پیامی را که برای آن فرستاده شده‌ام به شما
ابلاغ می‌کنم ولی من شما را مردمی نادان
می‌بینم».

آن گاه، خداوند بر ایشان عذاب نازل کرد
و بادی خشک و عقیم فرستاد که بر هر چه
می‌وزید، چون استخوان مرده‌اش می‌کرد
(ذاریات / ۴۲) بادی سخت در هفت شب و
هشت روز که روزهای شومی بود. این باد

و ثمانية أيام حُسوماً فترى القوم فيها
صرعى كأنهم أعجاز نخل خاوية
(الحاقة: ۷) وكانت تنزع الناس كأنهم
أعجاز نخل منقعر (القمر: ۲۰).

وكانوا بادی ما رأوه عارضاً مُستقبِل
أوديتهم استبشروا وقالوا: عارضٌ
مُمطرنا! وقد أخطؤوا، بل كان هو الذي
استعجلوا به: ریح فيها عذاب أليم تدمر
كلَّ شيءٍ بأمر ربِّها، فأصبحوا لا يرى إلا
مساكنهم (الأحقاف: ۲۵)، فأهلكهم الله
عن آخرهم وأنجى هوداً والذين آمنوا
معه برحمة منه (هود: ۵۸).

۲- شخصیت هود علیه السلام المعنوی:

وأما هود عليه السلام فهو من قوم عاد وثاني
الأنبياء الذين انتهضوا للدفاع عن الحق
ودحض الوثنية ممن ذكر الله قصته وما
قاساه من المحنة والأذى في جنب الله
سبحانه، وأثنى عليه بما أثنى على رسله
الكرام وأشركه بهم في جميل الذكر عليه
سلام الله^۱.

چنان ریشه کنشان کرد که آن قوم را می دیدی
که چون ریشه های نخل فرو افتاده در باد،
می غلتیدند (حاقه / ۷). باد آنها را چنان از جا
می کند که گویی ریشه های برکنده نخلند
(قمر / ۲۰).

قوم عاد، اولین بار که دیدند ابری پیدا شد
و رو به دره هایشان آورد، خوشحال شدند و
گفتند: این ابر بر ما باران خواهد باراند، ولی
اشتباه کردند. بلکه آن همان چیزی بود که به
شتاب خواهانش بودند. بادی بود که در خود
عذابی دردآور داشت و همه چیز را به امر
پروردگار خود نابود می کرد و چنانشان کرد
که جز خانه های آنان چیزی به چشم
نمی خورد (احقاف / ۲۵). بدین ترتیب،
خداوند تا آخرین نفرشان را هلاک کرد و هود
و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، با لطف
و رحمت خود، نجات داد (هود / ۵۸).

۲- شخصیت معنوی هود علیه السلام:

هود علیه السلام از قوم عاد و دومین پیامبری بود که
برای دفاع از حق و درهم کوبیدن بت پرستی
قیام کرد. وی از پیامبرانی است که خداوند
داستان او و رنج و محنت هایی را که به خاطر
خدای سبحان کشیده نقل کرده است و او را
نیز همچون دیگر پیامبران گرامی خود ستوده
و مثل دیگران از وی به نیکی یاد کرده است.
درود خدا بر او باد.

۱. میزان فی تفسیر القرآن: ۳۰۷/۱۰.



٥- صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ

صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ



مركز تحقيقات كچيونيوز علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١١/٣٧٠ باب ٦ (قصة صالح عليه السلام).

كنز العمال: ١١/٤٩٩ (صالح عليه السلام).

۳۷۲۹

صَالِحٌ

الكتاب:

﴿وَالَّذِي تُمُودُ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ﴾^۱

(انظر) هود: ۶۱-۶۸، الجبر: ۸۰-۸۴، الشعراء: ۱۴۱-

۱۵۹، النمل: ۴۵-۵۳، فصلت: ۱۷، ۱۸،

الذاريات: ۴۲-۴۵، القمر: ۲۲-۳۲، الحاقة: ۴، ۵،

الفجر: ۹، الشمس: ۱۱-۱۵.

قرآن:

«و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم [او] گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید [که] شما را معبودی جز او نیست. از جانب خدا برای شما نشانه‌ای آشکار آمد. این ماده شترِ خدا برای شما نشانه‌ای است».

حدیث:

۱۹۶۷۲. امام علی: ای مردم! جز این نیست که

راضی بودن و راضی نبودن [به یک عمل] است که مردم را گرد هم می‌آورد. ناقه ثمود را فقط یک مرد پی کرد، اما خداوند همه آنان را عذاب کرد؛ چون همه آنان به این کار او راضی بودند. خدای سبحان می‌فرماید: «آن را پی کردند، پس پشیمان گشتند». عذاب آنها این بود که سرزمینشان صدایی همچون صدای فرو رفتن میخ گداخته در زمین نرم و هموار، برآورد و فرو رفت.

الحديث:

۱۹۶۷۲. الإمام علي: أيها الناس، إنما يجمع الناس الرضى والسخط، وإنما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا، فقال سبحانه: ﴿فَعَقَرُوهَا فَاضْبَحُوا نَادِمِينَ﴾^۲ فما كان إلا أن خارت أرضهم بالخسفة خوار السكة المخمأة في الأرض الخوارة^۳.

۱. الأعراف: ۷۳. ۲. الشعراء: ۱۵۷.

۳. نهج البلاغة: الخطبة: ۲۰۱.

۱۹۶۷۳. بحار الأنوار عن أبي مطر: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمِ الْفَاسِقُ لَعْنَةُ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ الْحَسَنُ: أَقْتُلُهُ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَحْبِسْهُ؛ فَإِذَا مِتُّ فَاقْتُلُوهُ، وَإِذَا مِتُّ فَادْفِنُونِي فِي هَذَا الظَّهْرِ فِي قَبْرِ أَخَوَيْ: هُودٍ وَصَالِحٍ.^۱

۱۹۶۷۳. بحار الأنوار - به نقل از ابو مطر -: چون ابن ملجم فاسق و ملعون بر امیر مؤمنان علیه السلام ضربت زد، حسن علیه السلام به حضرت عرض کرد: او را بکشم؟ فرمود: نه، زندانش کن. اگر مُردم، او را بکشید و هرگاه مُردم مرادر این پشت؛ در جای قبر برادرانم هود و صالح، به خاک بسپارید.

کلام فی قصّة صالح علیه السلام، فی فصول:

۱ - ثمود قوم صالح علیه السلام:

ثمود قوم من العرب العاربة كانوا يسكنون وادي القرى بين المدينة والشام، وهم من بشر ما قبل التاريخ لا يضبط التاريخ إلا شيئاً يسيراً من أخبارهم، ولقد عفت الدهور آثارهم فلا اعتماد على ما يذكر من جزئيات قصصهم.

سخنی درباره داستان صالح علیه السلام در چند فصل:
۱ - ثمود، قوم صالح علیه السلام:

ثمود قومی از عرب های اصیل بودند که در وادی القرى، واقع در میان مدینه و شام، زندگی می کردند. این قوم از انسان های ماقبل تاریخ هستند و تاریخ از سرگذشت آنها جز اندکی نقل نکرده است. روزگار، آثار این قوم را از میان برده است. بنابراین، به جزئیاتی که درباره داستان ها و سرگذشت ایشان نقل می شود نمی توان اعتماد کرد.

والذي يقصّه كتاب الله من أخبارهم أنهم كانوا أمة من العرب على ما يدل عليه اسم نبيهم وقد كان منهم (هود: ۶۱)، نشؤوا بعد قوم عاد، ولهم حضارة ومدنية يعمرون الأرض ويتخذون من سهولها قصوراً وينحتون من الجبال بيوتاً آمناً

آنچه قرآن از اخبار این قوم نقل کرده این است که ثمود - چنان که از نام پیامبرشان که یکی از همین مردم بوده است (هود / ۶۱) بر می آید - مردمی عرب بوده اند که بعد از قوم عاد می زیسته اند و از فرهنگ و تمدنی برخوردار بوده، زمین را آباد می کرده اند و در دشت ها کاخ ها می ساخته و در کوه ها خانه های امن می تراشیده اند (اعراف / ۷۴). و شغل

(الأعراف: ۷۴)، ومن شغلهم الفلاحة
بأجراء العيون وإنشاء الجنّات والنخيل
والحرث (الشعراء: ۱۴۸).

کشاورزی داشته‌اند و چشمه‌های آب،
جاری می‌کرده‌اند و باغ‌ها و نخلستان‌ها و
کشتزارها داشته‌اند (شعراء / ۱۴۸).

كانت ثمود تعيش على سنة الشعوب
والقبائل؛ يحكم فيهم سادتهم وشيوخهم.
وقد كانت في المدينة التي بعث فيها
صالح تسعة رهط يفسدون في الأرض
ولا يصلحون (النمل: ۴۸) فطغوا في
الأرض وعبدوا الأصنام وأفرطوا عتواً
وظلماً.

قوم ثمود به شیوه طایفه‌ها و قبایل
زندگی می‌کرده‌اند؛ یعنی بزرگان و
پیرانشان بر آنها فرمان می‌رانده‌اند. در
شهری که صالح مبعوث شد، نه گروه
بودند که در زمین تبهکاری می‌کردند و
اهل صلاح و درستکاری نبودند (نمل /
۴۸). این قوم در روی زمین سر به طغیان
برداشتند و به بت پرستی پرداختند و
سرکشی و ستمگری را از حد گذرانند.

۲- بعثت صالح:

۲- بعثة صالح:

چون قوم ثمود پروردگار خود را از یاد
بردند و گمراهی و ستم را از حد گذرانند،
خداوند صالح پیامبر را به سوی آنان
فرستاد. او از خاندانی شریف و پر افتخار
بود و به خردمندی و کاردانی شهرت
داشت (هود / ۶۲ و نمل / ۴۹). صالح قوم
خود را به پرستش خدای یگانه و ترک
بت پرستی دعوت کرد و از ایشان خواست
که در جامعه خود به عدالت و احسان
رفتار کنند و برتری طلبی را کنار بگذارند و
زیاده‌روی نکنند و سرکشی نورزند و آنان
را از عذاب بر حذر داشت و اعلام خطر
کرد (هود، شعراء، شمس و سوره‌های
دیگر).

لما نسيت ثمود ربّها وأسرفوا في
أمرهم أرسل الله إليهم صالحاً النبيّ،
وكان من بيت الشرف والفخار معروفاً
بالعقل والكفاية (هود: ۶۲، النمل: ۴۹)
فدعاهم إلى توحيد الله سبحانه، وأن
يتركوا عبادة الأصنام، وأن يسيروا في
مجتمعهم بالعدل والإحسان، ولا يعملوا
في الأرض ولا يسرفوا ولا يطفوا،
وأنذروهم بالعذاب (هود، الشعراء،
الشمس وغيرها).

صالح با حکمت و اندرز نیکو، به

فقام بالدعوة إلى دين الله بالحكمة

والموعظة الحسنة، وصبر على الأذى في جنب الله، فلم يؤمن به إلا جماعة قليلة من ضعفائهم (الأعراف: ٧٥) وأما الطغاة المستكبرون وعامة من تبعهم فأصروا على كفرهم، واستدلوا الذين آمنوا به، ورموه بالسفاهة والسحر (الأعراف: ٦٦، الشعراء: ١٥٣، النمل: ٤٧). وطلبوا منه البينة على مقاله، وسألوه آية معجزة تدل على صدقه في دعوى الرسالة، واقترحوا له أن يخرج لهم من صخر الجبل ناقة، فأتاهم بناقة على ما وصفوها به، وقال لهم: إن الله يأمركم أن تشربوا من عين مائكم يوماً وتكفوا عنها يوماً فتشربها الناقة، فلها شرب يوم ولكم شرب يوم معلوم، وأن تذروها تأكل في أرض الله كيف شاءت ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب قريب (الأعراف: ٧٢، هود: ٦٤، الشعراء: ١٥٦).

وكان الأمر على ذلك حيناً، ثم إنهم طغوا ومكروا، وبعثوا أشقاهم لقتل الناقة فعقرها، وقالوا لصالح: ائتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين! قال صالح ﷺ: تمتعوا

دین خدا دعوت می کرد و برای خدا در برابر آزار و اذیت ها صبر کرد، اما جز اندکی از مردم مستضعف، کسی دیگر به او ایمان نیاورد [اعراف / ٧٥].

طغیانگران مستکبر و توده دنیاله رو آنها بر کفرشان اصرار ورزیدند و افرادی را که به صالح ﷺ ایمان آورده بودند خوار و حقیر شمردند و خودش را به نادانی و جادوگری متهم ساختند (اعراف / ٦٦؛ شعراء / ١٥٣ و نمل / ٤٧) و از وی خواستند تا برای سخن خود دلیلی بیاورد و برای اثبات درستی ادعای رسالتش معجزه ای ارائه دهد و به او پیشنهاد کردند از دل کوه برایشان ماده شتری بیرون آورد. حضرت صالح هم ناقة ای (ماده شتری) را با همان خصوصیات که آنان گفته بودند برای آنان آورد و بدیشان گفت: خداوند به شما فرمان می دهد که یک روز شما از چشمه آبی که دارید آب بردارید و یک روز هم دست نگه دارید تا ناقة از آن بنوشد به طوری که یک روز سهم آب از ناقة باشد و یک روز از شما و همچنین اجازه دهید ناقة به دلخواه خود روی زمین خدا بچرد و به او آزاری نرسانید که اگر گزندی به او رسانید، به زودی گرفتار عذاب می شوید (اعراف / ٧٢؛ هود / ٦٤ و شعراء / ١٥٦).

این موضوع تا مدتی رعایت شد اما سپس قوم صالح به طغیان و مکر پرداختند و شقی ترین فرد خود را مأمور کشتن ناقة

في داركم ثلاثة أيام، ذلك وعد غير
مكذوب (هود: ۶۵).

ثم مكرت شعوب المدينة وأرهاطها
بصالح، وتقاسموا بينهم: لنُبَيِّتَهُ وأهله ثم
نقولنّ لوليّه: ما شهدنا مهلك أهله وإنا
لصادقون، ومكروا مكرأ ومكر الله مكرأ
وهم لا يشعرون (النمل: ۵۰) فأخذتهم
الصاعقة وهم ينظرون (الذاريات: ۴۴)
والرجفة والصيحة فأصبحوا في دارهم
جاثمين، فتولّى عنهم وقال: يا قوم لقد
أبلغتكم رسالة ربّي ونصحت لكم، ولكن
لا تحبّون الناصحين (الأعراف: ۷۹، هود: ۶۷)
وأنجى الله الذين آمنوا وكانوا يتّقون
(فصلت: ۱۸) ونادى بعدهم المنادي
الإلهي: ألا إنّ ثمود كفروا ربّهم ألا بعداً
لثمود!

۳- شخصيّة صالح ﷺ:

لم يرد لهذا النبيّ الصالح في التوراة
الحاضرة ذكر، كان ﷺ من قوم ثمود ثالث
الأنبياء المذكورين في القرآن بالقيام بأمر
الله والنهضة للتوحيد على الوثنيّة، يذكره
الله تعالى بعد نوح وهود، ويحمده ويشني

کردند و او ناقه را پی کرد و آنها به صالح
گفتند: اگر راست می گویی آنچه را به ما
وعده می دهی، عملی کن. صالح ﷺ فرمود:
سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید.
این وعده ای بی دروغ است (هود / ۶۵).

سپس قبیله ها و گروه های شهر برای
صالح دسیسه چینی کردند و با خود هم
قسم شدند که به صالح و کسانش شبیخون
می زنیم و آن گاه به ولی او می گوییم: مادر
محل و هنگام قتل کسان او حاضر نبودیم و
ما راست می گوییم. آنان دست به نیرنگ
زدند و خدا نیز نیرنگ زد و آنها خبر
نداشتند (نمل / ۵۰) و در حالی که
می نگریستند صاعقه (الذاریات / ۴۴) و
زمین لرزه و صیحه ایشان را فرو گرفت و
در خانه هایشان از پا در آمدند. پس، صالح
از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من
پیام پروردگارم را به شما رساندم و
خیر شما را خواستم ولی شما افراد ناصح
و خیرخواه را دوست ندارید (اعراف / ۷۹؛
هود / ۶۷) و خدا کسانی را که ایمان آورده
و پرهیزگار بودند نجات داد (فصلت / ۱۸)
و بعد از هلاکت ثمود، منادی الهی ندا داد:
هان، ثمودیان به پروردگارشان کافر شدند.
هان، مرگ بر ثمود!

۳- شخصیت صالح ﷺ:

در تورات فعلی از این پیامبر صالح [نام]
یادی نشده است. وی از قوم ثمود و
سومین نفر از پیامبرانی است که قرآن
می فرماید به امر خدا قیام کردند و در راه

عليه بما أثنى به على أنبيائه ورسله، وقد
اختاره وفضّله كسائرهم على العالمين
عليه وعليهم السلام.^۱

دعوت به توحيد و مبارزه با بت پرستی به
پاخواستند. خداوند متعال از او بعد از نوح
و هود یاد می کند و او را مانند بقیه پیامبران
و رسولان خود می ستاید و نیز او را همانند
دیگر پیامبرانش بر جهانیان برگزیده و
برتری داده است. درود بر او و بر همه
پیامبران باد.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٦- إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إبراهيم عليه السلام



مركز تحقيقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١/١٢-١٤٠ وأبواب قصص إبراهيم عليه السلام.

كنز العمال: ١١/٤٨٣، ١٢/٤٧٤ وإبراهيم عليه السلام.

افطر:

الشَّيْب: باب ٢١٢٠.

۳۷۳۰

ابراهیمؑ

الکتاب:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۱
«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ»^۲

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ
عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۳

(انظر) آل عمران: ۶۵-۶۸، النحل: ۱۲۰-۱۲۳، البقرة:
۱۲۵-۱۳۲، ۲۵۸، ۲۶۰، الأنعام: ۷۴-۸۴، التوبة:
۱۱۴، مريم: ۴۱-۴۸، الأنبياء: ۵۱-۷۳، الشعراء:
۶۹-۸۷، العنكبوت: ۱۶-۱۸، ۲۴، ۲۷، الصافات:
۸۳-۱۱۳، الزخرف: ۲۶-۲۸، الممتحنة: ۴، ۵،
النجم: ۳۶-۳۸، الأعلى: ۱۸، ۱۹، هود: ۶۹-۷۶،
إبراهيم: ۳۵-۴۱، الحج: ۲۶، ۲۷.

الحديث:

۱۹۶۷۳. رسول الله ﷺ: أَمَا إِبْرَاهِيمُ فَاَنْظُرُوا إِلَى

۱. النساء: ۱۲۵. ۲. النحل: ۱۲۳. ۳. البقرة: ۱۲۴.

۳۷۳۰

ابراهیمؑ

قرآن:

«و دین چه کسی بهتر از آن کس است که خود را تسلیم
خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا
پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت».

«سپس به تو وحی کردیم که: از آیین ابراهیم حق‌گرای
پیروی کن؛ [چرا که] او از مشرکان نبود».

«و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی
آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود: من تو
را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از
دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به پیدادگران
نمی‌رسد».

حدیث:

۱۹۶۷۳. پیامبر خدا ﷺ: أَمَا [برای مشاهده

حضرت] ابراهیم، به همراه خود

صاحبِکُم^۱.

(پیامبر ﷺ) بنگرید.

۱۹۶۷۵. عنه ﷺ: أَتَىٰ بِإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ النَّارِ إِلَى النَّارِ، فَلَمَّا أَبْصَرَهَا قَالَ: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۲.

۱۹۶۷۵. پیامبر خدا ﷺ: روزی که می خواستند ابراهیم را به آتش افکنند، او را به سوی آتش بردند. چون چشمش به آتش افتاد، فرمود: خداوند ما را کافی است و او نیکو حمایتگری است.

۱۹۶۷۶. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ

- به نقل از پیامبر خدا ﷺ :- اینکه می گوئیم: ابراهیم خلیل خداست، کلمه خلیل برگرفته از خَلَّة یا خُلَّة است. اما خَلَّة به معنای فقر و نیازمندی است، چرا که او به پروردگار خود فقیر و نیازمند بود و از همه بُرید و به او روی آورد و از غیر او روی گرداند و اظهار بی نیازی کرد. و این در زمانی بود که خواستند او را در آتش افکنند و با منجنیق پرتابش کنند، خداوند جبرئیل ﷺ را فرستاد و به او فرمود: بنده ام را دریاب. جبرئیل خود را به ابراهیم که در میان هوا بود رسانید و گفت: هر امری داری به من بگو؛ زیرا خداوند مرا برای یاری تو فرستاده است. ابراهیم ﷺ فرمود: نه، خداوند مرا بسنده است و او نیکو حمایتگری است. من از غیر او چیزی نمی خواهم و به هیچ کس جز او نیازی ندارم. پس، خداوند او را خلیل خود نامید، یعنی فقیر و نیازمند به خود و کسی که از همه بریده و به او روی آورده است...

۱۹۶۷۷. پیامبر خدا ﷺ: خداوند، ابراهیم را به

خلیلی نگرفت مگر برای آنکه اطعام می کرد و شب هنگام که مردم خواب

۱۹۶۷۶. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ
عن النبي ﷺ: قَوْلُنَا: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ فَإِنَّمَا هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلَّةِ وَالْخُلَّةِ، فَأَمَّا الْخَلَّةُ فَإِنَّمَا مَعْنَاهَا الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ، فَقَدْ كَانَ خَلِيلًا إِلَىٰ رَبِّهِ فَقِيرًا وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعًا وَعَنْ غَيْرِهِ مُتَعَفِّفًا مُعْرِضًا مُسْتَغْنِيًا، وَذَلِكَ لَمَّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ فَرُمِيَ بِهِ فِي الْمُنْجَنِيقِ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَىٰ جِبْرِئِيلَ ﷺ وَقَالَ لَهُ: أَدْرَاكَ عَبْدِي، فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ، فَقَالَ: كَلَّفَنِي مَا بَدَا لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ لِنُصْرَتِكَ، فَقَالَ: بَلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ وَلَا حَاجَةً لِي إِلَّا إِلَيْهِ، فَسَمَّاهُ خَلِيلَهُ، أَيَّ فَقِيرَهُ وَمُحْتَاجَهُ وَالْمُنْقَطِعَ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِوَاهُ^۳.

۱۹۶۷۷. عنه ﷺ: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ، وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ

۱. کنز العمال: ۳۲۲۸۹. ۲. کنز العمال: ۳۲۲۸۸.

۳. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ: ۳۲۳/۵۳۳.

نیام.^۱

بودند، نماز می‌گزارد.

۱۹۶۷۸. عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَرْبَعَةً... اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَرْبَعَةً لِلْسَّيْفِ: إِبْرَاهِيمَ، وَدَاوُدَ، وَمُوسَى، وَأَنَا.^۲

۱۹۶۷۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند تبارک و تعالی، از هر چیزی چهار تا برگزید... از میان انبیاء چهار نفر را برای شمشیر برگزید: ابراهیم و داوود و موسی و من.

۱۹۶۷۹. الإمام الباقر علیه السلام: اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا، وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۳

۱۹۶۷۹. امام باقر علیه السلام: خداوند عزوجل، ابراهیم را خلیل [خود] قرار داد، چون دست رد به سینه هیچ حاجت خواهی نزد و از هیچ کس هم جز خداوند عزوجل چیزی نخواست.

۱۹۶۸۰. عنه علیه السلام - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»^۴ - : الْأَوَّاهُ: الدَّعَاءُ.^۵

۱۹۶۸۰. امام باقر علیه السلام - درباره آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» - فرمود: آواه، یعنی بسیار دعا کننده.

۱۹۶۸۱. الإمام الصادق علیه السلام - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»^۶ - : دَعَاءُ.^۷

۱۹۶۸۱. امام صادق علیه السلام - نیز درباره آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» - فرمود: [آواه یعنی] بسیار دعا کننده.

۱۹۶۸۲. عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۸.

۱۹۶۸۲. امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی ابراهیم علیه السلام را پیش از آنکه به پیامبری برگزیند، به بندگی [خود] گرفت و پیش از آنکه به رسولی برگزیندش به پیامبری برگزید و پیش از آنکه خلیلش گرداند او را به رسولی برگزید و پیش از آنکه امامش قرار دهد او را به خلیلی گرفت و چون همه این مقامات را برایش فراهم آورد، فرمود: «من تو را امام مردم قرار دادم».

۱۹۶۸۳. الدر المنثور عن حَسَّانِ بْنِ عَطِيَّةَ: أَوَّلُ

۱۹۶۸۳. الدر المنثور - به نقل از حسان بن عطیه -: نخستین کسی که در جنگ، لشکر را به

۱. علل الشرائع: ۴/۳۵. ۲. الخصال: ۵۸/۲۲۵.
۳. علل الشرائع: ۲/۳۴. ۴. التوبة: ۱۱۴.
۵. بحار الأنوار: ۳۱/۱۲/۱۲. ۶. هود: ۷۵.
۷. بحار الأنوار: ۳۲/۱۲/۱۲. ۸. الکافی: ۲/۱۷۵/۱.

مَنْ رَتَّبَ الْعَسْكَرَ فِي الْحَرْبِ مَيْمَنَةً
وَمَيْسَرَةً وَقَلْباً إِبْرَاهِيمُ ؑ، لَمَّا سَارَ لِقِتَالِ
الَّذِينَ أَسْرَوْا لُوطاً ؑ.^۱

(انظر) الجهاد الأصغر: باب ۵۸۱.

جناح چپ و راست و قلب آرایش داد،
ابراهيم ؑ بود و آن، هنگامی بود که برای
جنگ با اسیرکنندگان لوط ؑ رهسپار شد.
سخنی درباره سرگذشت ابراهيم ؑ و شخصیت او:

این گفتار شامل مباحث گوناگون قرآنی،
علمی، تاریخی و غیره می باشد.

داستان ابراهيم ؑ در قرآن:

«ابراهيم ؑ در دوران طفولیت خود تا
روزگار رسیدن به سنّ تشخیص، در
حالت عزلت و به دور از محیط قوم خود
زندگی می کرد. سپس به میان آنان آمد و
نزد پدرش رفت، اما ملاحظه کرد که او و
قومش بت می پرستند. ابراهيم که فطرتی
پاک و سالم داشت و به سبب شهود حق و
ارائه ملکوت اشیاء از جانب خداوند به او
و به طور کلی به واسطه سخن حق و کردار
شایسته، مؤید به تأیید الهی شده بود، این
کار پدر و قوم خود را نپسندید.

لذا، با پدر خود درباره بت پرستیش به
بحث پرداخت و از او خواست بت ها را
کنار گذارد و خدای یگانه را پرستد و از او
پیروی کند تا خداوند وی را به راه راست
رهنمون شود و از حاکمیت شیطان دورش
گرداند. او پیوسته با پدرش بحث و محاجه

کلام فی قصّة ابراهيم ؑ و شخصیتته:

وفیه أبحاث مختلفة قرآنیّة وأخری
علمیّة وتاریخیّة و غیر ذلك:

قصّة ابراهيم ؑ فی القرآن:

«كان ابراهيم ؑ - في طفولتيه إلى أوائل
تمييزه - يعيش في معزل من مجتمع قومه،
ثم خرج إليهم ولحق بأبيه فوجده وقومه
يعبدون الأصنام، فلم يرتض منه ومنهم
ذلك، وقد كانت فطرته طاهرة زاكية
مؤيدة من الله سبحانه بالشهود الحقّ
وإراءة ملكوت كلّ شيء، وبالجملّة:
وبالقول الحقّ والعمل الصالح.

فأخذ يحاجّ أباه في عبادته الأصنام
ويدعوه إلى رفضها، وتوحيد الله سبحانه
وأتباعه، حتّى يهديه إلى مستقيم
الصراط، ويبعده من ولاية الشيطان. ولم

یزل یحاجّه ویلحّ علیّه حتّی زبره وطرده
عن نفسه، وأوعده أن یرجمه إن لم ینته
عن ذکر آلهته بسوء والرغبة عنها، فتلطّف
إبراهیم ﷺ إرفاقاً به وحناناً علیّه - وقد
کان ذا خلق کریم وقول مرضی - فسلمّ
علیه ووعدّه أن یرحمه ویعتزله وقومه
وما یعبدون من دون الله (مریم: ۴۱ -
۴۸).

می‌کرد و در راه ارشاد او اصرار می‌ورزید،
تا جایی که پدرش بر او تشر زد و از خود
رانده و تهدید کرد که اگر از بدگویی
خدایانش و بی‌رغبتی به آنها دست برندارد
سنگسارشان خواهد کرد. ابراهیم ﷺ که از
خویی بزرگوارانه و گفتاری نرم و دلپسند
برخوردار بود، با ملایمت و مهربانی و
دلسوزی، به او درود گفت و قول داد که
برایش آمرزش بطلبد و از او و مردمش و
آنچه به جای خدا می‌پرستند کناره گیرد
(مریم / ۴۸ - ۴۱).

وقد کان من جانب آخر یحاجّ القوم
فی أمر الأصنام (الأنبیاء: ۵۱ - ۵۶،
الشعراء: ۶۹ - ۷۷، الصافات: ۸۳ - ۸۷)
ویحاجّ أقواماً آخرین منهم یعبدون
الشمس والقمر والکوکب فی أمرها حتّی
ألزمهم الحقّ، وشاع خبره فی الانحراف
عن الأصنام والآلهة (الأنعام: ۷۴ - ۸۲)
حتّی خرج القوم ذات یوم إلی عبادة
جامعة خارج البلد واعتلّ هو بالسقم فلم
یخرج معهم وتخلّف عنهم، فدخل بیت
الأصنام فراغ علی آلهتهم ضرباً بالیمین
فجعلهم جذاذاً إلا کبیراً لهم لعلّهم إلیه
یرجعون، فلما تراجعوا وعلموا بما حدث
بآلهتهم وفتشوا عن ارتکب ذلك قالوا:

آن حضرت، از طرف دیگر، با مردم
درباره بت‌ها بحث می‌کرد (انبیاء / ۵۶ -
۵۱؛ شعراء / ۷۷ - ۶۹ و صافات / ۸۷ - ۸۳) و
با عده‌ای دیگر که خورشید و ماه و ستاره
می‌پرستیدند درباره این پدیده‌ها احتجاج
و استدلال می‌کرد تا جایی که بطلان عقاید
آنها را اثبات کرد و شایع شد که او از بت‌ها
و خدایان منحرف شده است. (انعام / ۸۲ -
۷۴). یک روز که مردم برای انجام مراسم
عبادی همگانی از شهر بیرون رفتند،
ابراهیم به بهانه اینکه بیمار است، همراه
آنان نرفت و در شهر ماند و به بتخانه رفت
و همه بت‌ها را خرد کرد مگر بت بزرگ را
که شاید به سراغ آن بروند. وقتی مردم
برگشتند و از بلایی که به سر خدایانشان
آمده بود با خبر شدند و از عامل این کار
جستجو و تحقیق کردند، گفتند: شنیده‌ایم
که جوانی به نام ابراهیم از بت‌ها به بدی یاد

سمعنا فتیٰ یذکرهم یقال له : ابراهیم .

می کند.

فأحضروه إلیٰ مجمعهم فأتوا به علیٰ
أعین الناس لعلهم یشهدون ، فاستنطقوه
فقالوا : أنت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم ؟
قال : بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم إن
کانوا ینطقون ، وقد کان أبقیٰ کبیر الأصنام
ولم یجذّه ووضع الفأس علی عاتقه أو ما
یقرب من ذلك ؛ لیشهد الحال علی أنه هو
الذي کسر سائر الأصنام .

لذا، ابراهیم ﷺ را به انجمن خود احضار
کردند و او را به حضور مردم آوردند، تا بلکه
مردم شهادت دهند. آن حضرت را بازجویی
کردند و گفتند: ای ابراهیم! آیا تو باخدایان ما
چنین کرده‌ای؟ حضرت فرمود: آن
بزرگترشان این کار را کرده است، اگر سخن
می‌گویند، از آنها پرسید. ابراهیم بت بزرگ را
سالم نگه داشته و آن را نشکسته بود و تبر را بر
شانه یا نزدیک شانه‌اش قرار داده بود، تا
و انمود شود که این بت بزرگ بوده که بقیه
بت‌ها را شکسته است.

وإنما قال ﷺ ذلك وهو یعلم أنهم لا
یصدّقونه علیٰ ذلك وهم یعلمون أنه
جماد لا یقدر علیٰ ذلك ، لكنّه قال ما قال
لیعقبه بقوله : فاسألوهم إن کانوا ینطقون ،
حتّٰی یعترفوا بصریح القول بأنهم
جمادات لا حیاة لهم ولا شعور . ولذلك
لما سمعوا قوله رجعوا إلیٰ أنفسهم ،
فقالوا : إنکم أنتم الظالمون ، ثمّ نكسوا
علی رؤوسهم ، لقد علمت ما هؤلاء
ینطقون ، قال : أفتعبدون من دون الله مالا
یضرکم ولا ینفعکم ؟! أف لکم ولما
تعبدون من دون الله ، أفلا تعقلون ؟!
أتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما

ابراهيم وقتی فرمود بزرگ آنها این کار را
کرده است، می‌دانست که مردم این حرفش را
باور نمی‌کنند؛ زیرا می‌دانند که بت‌ها جمادند
و قادر به این کار نیستند، اما می‌خواست به
دنبال آن، این جمله را بگوید: از خودشان
پرسید اگر براستی سخن می‌گویند، تا بدین
وسيله صراحتاً اعتراف کنند که بت‌ها جمادند
و حیات و شعوری ندارند. به همین علت،
وقتی سخن ابراهیم ﷺ را شنیدند، به
وجدانشان مراجعه کردند و با خود گفتند: این
شمایید که [منحرف و] ستمکارید و با
سرافکنندگی گفتند: تو خود می‌دانی که این
بت‌ها حرف نمی‌زنند. ابراهیم فرمود: پس آیا
شما به جای خداوند، چیزهایی را می‌پرستید
که سود و زیانی به شما نمی‌توانند برسانند.
أف بر شما و بر آنچه که به جای خدا
می‌پرستید. آیا نمی‌اندیشید؟ آیا چیزی را
می‌پرستید که خودتان می‌تراشید، در حالی که

تعملون؟!

خداوند، هم شما و هم آنچه را می‌سازید
آفریده است؟!

مردم گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را
یساری کنید. پس، آتشخانه‌ای ساختند و
جهنمی از آتش افروختند و در این کار
همگان مشارکت کردند و آن گاه ابراهیم را
در آتش افکندند. اما خداوند آتش را برای او
خنک و بی‌گزند گردانید و نقشه آنان را نقش
بر آب کرد (انبیاء: ۷۰-۷۱؛ صافات: ۹۸-۸۸).
ابراهیم در طی این مدت به نزد پادشاه
(نمرود) که مردم او را می‌پرستیدند و به
خدایگانی گرفته بودند، برده شد. نمرود با
ابراهیم دربارهٔ پروردگارش بحث و مناظره
کرد. ابراهیم فرمود: پروردگار من کسی است
که زنده می‌کند و می‌میراند. نمرود از در
مغالطه وارد شد و گفت: من نیز زنده می‌کنم و
می‌میرانم. مثلاً اسیری را می‌کشم یا آزاد
می‌کنم. ابراهیم با بیان صریح‌تری که راه
مغالطه را بر او ببندد، فرمود: خداوند
خورشید را از مشرق در می‌آورد، تو آن را از
مغرب در آور. این جا بود که نمرود کفر پیشه
مبهور و درمانده شد (بقره: ۲۵۸).

باری، پس از آنکه خداوند ابراهیم را از
آتش نجات داد، آن حضرت شروع به دعوت
به آیین حنیف و حق‌گرای توحید کرد و شمار
اندکی به آن حضرت ایمان آوردند که خداوند
متعالم از آن جمله لوط و همچنین همسر
ابراهیم را که با وی هجرت کرد نام می‌برد.
ابراهیم پیش از آنکه سرزمین خود را به سوی
ارض مقدس ترک کند، با این زن ازدواج کرده

قالوا: حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَهُتَكُمْ، فَبَنُوا
لَهُ بَنِيَانًا وَأَسْعُرُوا فِيهِ جَحِيمًا مِنَ النَّارِ،
وَقَدْ تَشَارَكَ فِي أَمْرِ النَّاسِ جَمِيعًا وَأَلْقَوْهُ
فِي الْجَحِيمِ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ بَرْدًا عَلَيْهِ وَسَلَامًا
وَأَبْطَلَ كَيْدَهُمُ (الأنبياء: ۵۷-۷۰،
الصافات: ۸۸-۹۸) وَقَدْ أَدْخَلَ فِي خِلَالِ
هَذِهِ الْأَحْوَالِ عَلَى الْمَلِكِ، وَكَانَ يَعْبُدُهُ
الْقَوْمُ وَيَتَّخِذُونَهُ رَبًّا، فَحَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي
رَبِّهِ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي
وَيُمِيتُ، فَغَالَطَهُ الْمَلِكُ وَقَالَ: أَنَا أَحْيِي
وَأُمِيتُ كَقَتْلِ الْأَسِيرِ وَإِطْلَاقِهِ، فَحَاجَّهُ
إِبْرَاهِيمُ بِأَصْرَحَ مَا يَقْطَعُ مِغَالَطَتَهُ فَقَالَ: إِنَّ
اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا
مِنَ الْمَغْرِبِ، فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (البقرة: ۲۵۸).

ثُمَّ لَمَّا أَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ أَخَذَ يَدْعُو
إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِ دِينَ التَّوْحِيدِ، فَأَمَّنَ لَهُ
شُرَازِمَةٌ قَلِيلَةٌ، وَقَدْ سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُمْ
لُوطًا وَمِنْهُمْ زَوْجَتَهُ الَّتِي هَاجَرَ بِهَا، وَقَدْ
كَانَ تَزَوَّجَ بِهَا قَبْلَ الْخُرُوجِ مِنَ الْأَرْضِ

إلى الأرض المقدسة.^۱بود.^۱

ثُمَّ تَبَرَّأَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
 مِنْ قَوْمِهِمْ، وَتَبَرَّأَ هُوَ مِنْ آزَرَ الَّذِي كَانَ
 يَدْعُوهُ أَبًا وَلَمْ يَكُنْ بِوَالِدِهِ الْحَقِيقِيِّ^۲،
 وَهَاجَرَ وَمَعَهُ زَوْجَتُهُ وَلَوْطٌ إِلَى الْأَرْضِ
 الْمَقْدَسَةِ لِيَدْعُو اللَّهَ سُبْحَانَهُ مِنْ غَيْرِ
 مُعَارَضٍ يَمَارِضُهُ مِنْ قَوْمِهِ الْجَفَاةِ
 الظَّالِمِينَ (الْمَمْتَحَنَةُ: ۴، الْأَنْبِيَاءُ: ۷۱).
 وَبَشَّرَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هُنَاكَ بِإِسْمَاعِيلَ
 وَبِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ، وَقَدْ
 شَاحَ وَبَلَغَهُ كِبَرُ السِّنِّ فَوُلِدَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ ثُمَّ
 وَلِدَ لَهُ إِسْحَاقُ، وَبَارَكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيهِ
 وَفِي وَلَدَيْهِ وَأَوْلَادِهِمَا.

ابراهيم عليه السلام و کسانی که به او ایمان آورده
 بودند از قوم خود بیزاری جستند و ابراهیم
 خود نیز از آزر که پدر خطابش می کرد، اما پدر
 حقیقی او نبود^۲، بیزاری جست و با همسر
 خود و لوط به سرزمین مقدس مهاجرت کرد
 تا در آنجا بدون مزاحمت قوم بی فرهنگ و
 منحرف خود، به عبادت خداوند بپردازد
 (ممتحنه / ۴؛ انبیاء / ۷۱). در این جا بود که
 خداوند سبحان به ابراهیم که پیر شده بود، به
 دنیا آمدن اسماعیل و اسحاق و همچنین
 یعقوب از صلب اسحاق را بشارت داد. پس از
 مدتی، ابتدا اسماعیل و بعد اسحاق به دنیا
 آمدند و خداوند وجود او و دو فرزندش و
 نوادگان او را پر برکت ساخت.

ابراهيم سپس، به فرمان پروردگارش
 راهی سرزمین مکه شد که وادی ای بی آب و
 علف بود و کودک خردسالش، اسماعیل را در
 آنجا گذاشت و خودش به سرزمین مقدس

ثُمَّ إِنَّهُ بِأَمْرِ مِنْ رَبِّهِ ذَهَبَ إِلَى أَرْضِ
 مَكَّةَ - وَهِيَ وَادٍ غَيْرُ ذِي زَرْعٍ - فَأَسْكَنَ
 فِيهِ وَلَدَهُ إِسْمَاعِيلَ وَهُوَ صَبِيٌّ وَرَجَعَ إِلَى

۱. دلیل بر ایمان آوردن جمعی از قوم ابراهیم به او، این آیه
 شریفه است: «و وجود ابراهیم و کسانی که با او بودند
 سرمشق نیکویی برای شما بود؛ زیرا که به قوم خود گفتند:
 ما از شما بیزاریم» (ممتحنه / ۴)؛ و دلیل بر اینکه ابراهیم
 پیش از رفتن به سرزمین مقدس با این زن ازدواج کرده بود،
 این است که از پروردگار خود می خواهد فرزند شایسته
 رویش کند: «و گفت: من به سوی پروردگارم می روم، او
 مرا هدایت خواهد کرد. پروردگار من! مرا از شایستگان
 [فرزندی] ارزانی دار» (صافات / ۹۹-۱۰۰).

۲. این مطلب را از دعایی که در سوره ابراهیم از قول آن
 حضرت بیان شده است استفاده کردیم.

۱. الدلیل علی ایمان جمع من قومه به قوله تعالى: «قَدْ كَانَتْ
 لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا
 بُرَاءُ مِنْكُمْ» (الْمَمْتَحَنَةُ: ۴). والدلیل علی نزوجه قبل
 الخروج إلى الأرض المقدسة سؤاله الولد الصالح من ربه في
 قوله: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ» رَبِّ قَبْلِي مِنَ
 الصَّالِحِينَ (الصَّافَات: ۹۹، ۱۰۰). (کما فی هامش
 المصدر).

۲. وقد تقدّم استفادة ذلك من دعائه المنقول في سورة
 إبراهيم. (کما فی هامش المصدر).

الأرض المقدّسة، فنشأ إسماعيل هناك،
 واجتمع عليه قوم من العرب القاطنين
 هناك، وبُنيت بذلك بلدة مكّة.

وكان ﷺ ربّما يزور إسماعيل في
 أرض مكّة، قبل بناء مكّة والبيت وبعد
 ذلك (البقرة: ۱۲۶، إبراهيم: ۳۵ - ۴۱).
 ثمّ بنى بها الكعبة البيت الحرام، بمشاركة
 من إسماعيل. وهي أوّل بيت وُضع للناس
 من جانب الله مباركاً وهدى للعالمين، فيه
 آيات بيّنات مقام إبراهيم ومن دخله كان
 آمناً (البقرة: ۱۲۷ - ۱۲۹، آل عمران:
 ۹۶، ۹۷) وأُذّن في الناس بالحجّ، وشرّع
 نسك الحجّ (الحجّ: ۲۶ - ۳۰).

ثمّ أمره الله بذبح ولده إسماعيل ﷺ
 فخرج معه للنّسك، فلما بلغ معه السعي
 قال: يا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي
 أَذْبَحُكَ، قال: يا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ
 سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصّابِرِينَ، فلما
 أَسْلَمَا وَتَلَّه للجَبِينِ نُودِيَ أَن: يا إبراهيم،
 قد صدّقَت الرؤيا، وفداه الله سبحانه بذبح
 عظيم (الصافات: ۱۰۱ - ۱۰۷).

وآخر ما قصّ القرآن الكريم من

بازگشت.

اسماعیل در سرزمین مکه نشو و نما
 یافت و گروهی از عرب‌های ساکن آنجا
 دورش جمع شدند و بدین ترتیب شهر مکه
 ساخته شد.

ابراهیم ﷺ، پیش از بنای مکه و خانه کعبه
 و پس از آن، گاه‌گاهی به دیدن اسماعیل در
 سرزمین مکه می‌رفت (بقره / ۱۲۶؛ ابراهیم /
 ۴۱ - ۳۵). او بعداً با کمک اسماعیل بیت الله
 الحرام را ساخت و آن نخستین خانه‌ای است
 که از جانب خداوند برای مردم ساخته شد و
 خانه‌ای است برکت‌زا و مایه هدایت جهانیان.
 در آن، آیاتی روشن و مقام ابراهیم هست و هر
 که واردش شود، در امان است (بقره / ۱۲۹ -
 ۱۲۷ و آل عمران / ۹۷ - ۹۶). ابراهیم بعد از
 ساختن کعبه دستور حج را صادر کرد و آیین‌ها
 و مراسم مربوط به آن را تشریع نمود (حجّ /
 ۳۰ - ۲۶).

آن گاه خداوند به ابراهیم ﷺ فرمان داد که
 فرزندش اسماعیل را ذبح کند. پس، ابراهیم
 برای انجام مراسم حج با اسماعیل بیرون
 رفت و چون به جایگاه سعی رسید، فرمود:
 پسرکم، خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم.
 اسماعیل گفت: ای پدر! آنچه را که به آن
 مأموری انجام بده که به خواست خدا مرا از
 شکیبایان خواهی یافت. پس از آنکه هر دو
 به فرمان الهی تن دادند و ابراهیم پسر را به
 پیشانی بر خاک افکند، ندا آمد که ای ابراهیم!
 رؤیای خود را حقیقت بخشیدی و خداوند
 قربانی بزرگی را جانفدای اسماعیل کرد.

قصصه ﷺ أدعيت في بعض أيام حضوره بمكة، المنقولة في سورة إبراهيم (آية ۳۵ - ۴۱) وآخر ما ذكر فيها قوله ﷺ: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾.

منزلة إبراهيم ﷺ عند الله سبحانه وموقفه العبودي:

أثنى الله تعالى على إبراهيم ﷺ في كلامه أجمل ثناء، وحمد محنته في جنبه أبلغ الحمد، وكرر ذكره باسمه في نيف وستين موضعاً من كتابه، وذكر من مواهبه ونعمه عليه شيئاً كثيراً. وهاك جملاً من ذلك: آتاه الله رشده من قبل (الأنبياء: ۵۱) واصطفاه في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين إذ قال له ربه: أسلم قال: أسلمت لرب العالمين (البقرة: ۱۳۰، ۱۳۱) وهو الذي وجه وجهه إلى ربه حنيفاً وما كان من المشركين (الأنعام: ۷۹) وهو الذي اطمأن قلبه بالله وأيقن به بما أراه الله من ملكوت السماوات والأرض (البقرة: ۲۶۰، الأنعام: ۷۵).

واتَّخَذَهُ اللهُ خَلِيلاً (النساء: ۱۲۵)

آخرین مطلبی که قرآن کریم از سرگذشت ابراهیم ﷺ بازگو می‌کند، دعاهایی است که ابراهیم در برخی سفرهایش در مکه کرده و در سوره ابراهیم (آیات ۴۱ - ۳۵) نقل شده است و آخرین دعایش این است: «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و مؤمنان را در روزی که به حساب‌ها رسیدگی می‌شود، بیامرز».

منزلت ابراهیم ﷺ نزد خداوند سبحان، و مقام عبودیت او

خداوند متعال، در کتاب خود، زیباترین ستایش را از ابراهیم به عمل آورده و رنج و مشقتی را که در راه خدا کشیده با رسایی تمام ستوده است و در شصت و اندی جای کتاب خود از وی به اسم، نام برده و بسیاری از نعمت‌ها و موهبت‌هایی را که به او ارزانی داشته یاد کرده است که در این جا به چند مورد آنها اشاره می‌کنیم: خداوند قلابه او رشد و هدایت ارزانی داشت (انبیاء / ۵۱). او را در دنیا برگزید و در آخرت نیز در شمار صالحان خواهد بود؛ چرا که وقتی خداوند به او فرمود: تسلیم شو. عرض کرد: تسلیم پروردگار جهانیان هستم (بقره / ۱۳۱ - ۱۳۰). او کسی است که از روی اخلاص و پاکدلی رو به پروردگارش آورد و از مشرکان نبود (انعام / ۷۹). او کسی است که به خدا اطمینان قلبی پیدا کرد و به سبب آنکه خداوند ملکوت آسمان‌ها و زمین را به وی نمایاند، به او یقین پیدا کرد (بقره / ۲۶۰؛ انعام / ۷۵). خداوند وی را به

وجعل رحمته وبرکاته علیه وعلى أهل بيته ووصفه بالتوفية (النجم: ۳۷) ومدحه بأنّه حلیم أوّاه منیب (هود: ۷۳-۷۵) ومدحه أنّه کان أمة قانتاً لله حنیفاً ولم يك من المشركين شاكراً لأنعمه اجتباه وهداه إلى صراط مستقیم وآتاه في الدنيا حسنة وإنّه في الآخرة لمن الصالحين (النحل: ۱۲۰-۱۲۲).

وكان صدیقاً نبیاً (مریم: ۴۱) وعده الله من عباده المؤمنين ومن المحسنين وسلم علیه (الصافات: ۸۳-۱۱۱) وهو من الذين وصفهم بأنهم أولو الأيدي والأبصار وأنه أخلصهم بخالصة ذكرى الدار (ص: ۴۵، ۴۶) وقد جعله الله للناس إماماً (البقرة: ۱۲۴) وجعله أحد الخمسة أولي العزم الذين آتاهم الكتاب والشریعة (الأحزاب: ۷، الشوری: ۱۳، الأعلى: ۱۸، ۱۹) وآتاه الله العلم والحكمة والكتاب والملك والهداية وجعلها كلمة باقية في عقبه (النساء: ۵۴، الأنعام: ۷۴-۹۰، الزخرف: ۲۸) وجعل في ذریته النبوة والكتاب (الحديد: ۲۶) وجعل له

خلیلی گرفت (نساء: ۱۲۵). رحمت و برکات خود را به او و خانواده اش ارزانی داشت و به وفاداری و صفش کرد (نجم: ۳۷). او را به وصف حلیم و اوّاه و منیب ستود (هود: ۷۵-۷۳). او را به اینکه پیشوایی مطیع خدا و حق‌گرا بود و از مشرکان نبود و شاکر نعمت‌های او بود و خداوند وی را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد و در دنیا به او نیکویی و نعمت داد و در آخرت از شایستگان است، ستوده است (نحل: ۱۲۲-۱۲۰). پیامبری صدیق بود (مریم: ۴۱). خداوند او را از بندگان مؤمن خود و از زمرة نیکوکاران شمرده و بر او درود فرستاده است (صافات: ۱۱۱-۸۳). از کسانی است که خداوند آنان را به نیرومندی و دیده‌وری وصف کرده و آنان را با موهبت ویژه‌ای که یادآوری آن سرای است، خالص گردانیده (صاد: ۴۶-۴۵). خداوند او را امام و پیشوای مردم قرار داده (بقره: ۱۲۴). او را یکی از پنج پیامبر اولوالعزم قرار داده که کتاب و شریعت عطایشان کرده است (احزاب: ۷؛ شورا: ۱۳ و الأعلى: ۱۹-۱۸). خداوند به او علم و حکمت و کتاب و ملک و هدایت بخشیده و آنها را در اعقاب او کلمه‌ای جاویدان قرار داد (نساء: ۵۴؛ انعام: ۷۴-۹۰ و زخرف: ۲۸). نبوت و کتاب را در نسل او قرار داد (حديد: ۲۶). و نام نیکي در میان آیندگان برایش باقی گذاشت (شعراء: ۸۴ و مریم: ۵۰).

لسان صدق في الآخرين (الشعراء: ۸۴،
مریم: ۵۰).

فهذه جُمْل ما منحہ الله سبحانه من
المناصب الإلهية ومقامات العبودية، ولم
يفضّل القرآن الكريم في نعوت أحد من
الأنبياء والرسل المكرمين وكراماتهم ما
فضّل من نعوته وكراماته ﷺ.

وليراجع في تفسير كلّ من مقاماته
المذكورة إلى ما شرحناه في الموضع
المختصّ به فيما تقدّم أو سنشرحه إن شاء
الله تعالى؛ فالاشتغال به هاهنا يخرجنّا

عن الغرض المعقود له هذه الأبحاث. *تفحيط بکلیت موضوع*
وقد حفظ الله سبحانه حياته الكريمة
وشخصيته الدينية بما سمّي هذا الدّين
القويم بالإسلام كما سمّاه ﷺ ونسبه إليه،
قال تعالى: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ
الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾^۱ وقال: ﴿قُلْ إِنِّي
هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲.

وجعل الكعبة البيت الحرام الذي بناها

این بود اجمالی از مناصب الهی و
مقامات عبودیتی که خداوند سبحان به
ابراهيم ﷺ ارزانی داشت. قرآن کریم
درباره اوصاف و کرامات هیچ یک از انبیاء
و رسولان گرامی به این تفصیل سخن
نگفته است.

برای تفسیر هر یک از مقامات یاد شده
او به آیات مربوط که قبلاً شرح داده ایم یا به
خواست خدا، در آینده شرح خواهیم داد،
مراجعه کنید؛ زیرا پرداختن به این مقامات
در این جا ما را از هدف مورد بحث خارج
می سازد.

خداوند سبحان با نامگذاری این دین
پایدار و استوار [ما] به اسلام، چنان که
ابراهيم ﷺ آن را به همین نام نامید و نسبت
دادن آن به او، زندگی پر برکت و شخصیت
دینی او را حفظ کرده است.

خدای متعال می فرماید: «آیین پدرتان
ابراهيم [نیز چنین بوده است]. او بود که
قبلاً شما را مسلمان نامید» و می فرماید:
«بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت
کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهيم
حق گرای و او از مشرکان نبود».

همچنین، کعبه این خانه محترم را که
ابراهيم ساخت، قبله جهانیان قرار داد و

قِبْلَةً لِلْعَالَمِينَ، وَشَرَعَ مَنَاسِكَ الْحَجِّ وَهِيَ فِي حَقِيقَةِ أَعْمَالٍ مُمَثِّلَةٌ لِقِصَّةِ إِسْكَانِهِ ابْنَهُ وَأُمَّ وَلَدِهِ وَتَضْحِيَةِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ وَمَا سَعَى بِهِ إِلَى رَبِّهِ وَالتَّوَجُّهِ لَهُ وَتَحْمَلِ الْأَذَى وَالْمَحَنَةَ فِي ذَاتِهِ، كَمَا تَقَدَّمَتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...﴾^۱ الْآيَةُ فِي الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنَ الْكِتَابِ.

آثره المبارک فی المجتمع البشري:

وَمِنْ مِثْلِهِ ﷺ السَّابِقَةُ أَنَّ دِينَ التَّوْحِيدِ يَنْتَهِي إِلَيْهِ أَيْنَمَا كَانَ وَعِنْدَ مَنْ كَانَ؛ فَإِنَّ الدِّينَ الْمَنْعُوتَ بِالتَّوْحِيدِ الْيَوْمَ هُوَ دِينُ يَهُودِيَّةٍ وَنَصْرَانِيَّةٍ وَيَنْتَهِي إِلَى الْكَلِيمِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ﷺ وَيَنْتَهِي نَسَبُهُ إِلَى إِسْرَائِيلَ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ، وَدِينَ النَّصْرَانِيَّةِ وَيَنْتَهِي إِلَى الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ﷺ وَهُوَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ، وَدِينَ الْإِسْلَامِ وَالصَّادِعَ بِهِ هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَيَنْتَهِي نَسَبُهُ إِلَى إِسْمَاعِيلَ الذَّبِيحِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ ﷺ؛ فَدِينَ التَّوْحِيدِ فِي الدُّنْيَا أَثَرُهُ الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ، وَيَشَاهِدُ فِي

مناسک حج و زیارت این خانه را تشریع نمود. این مناسک همچنان که در جلد اول کتاب حاضر در تفسیر آیه «واذ جعلنا البيت مثابة للناس...» اشاره شد، در حقیقت اعمالی است که داستان اسکان فرزند و همسرش را در آنجا و قربانی کردن فرزندش اسماعیل و کوشش او در راه خدا و توجهش به او و تحمل آزار و اذیت در راه خدا را به نمایش می گذارد.

تأثیر پربرکت ابراهیم ﷺ در جامعه بشری

از جمله برکت های وجود ابراهیم ﷺ، دین توحید و آیین یکتاپرستی است که در هر نقطه ای از زمین و نزد هر کسی باشد منشأ آن به ابراهیم برمی گردد؛ مثلاً دین امروزی یهود که به توحید متصف است به موسی بن عمران می رسد و موسی خود نسبش به اسرائیل یعنی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم منتهی می شود. دین مسیحیت نیز به مسیح عیسی بن مریم ﷺ می رسد و آن حضرت خود از نسل ابراهیم ﷺ می باشد.

دین اسلام نیز به وسیله محمد، رسول خدا ﷺ آمده که نسبت آن حضرت نیز به اسماعیل ذبیح فرزند ابراهیم خلیل ﷺ می رسد. بنابراین، دین توحید و آیین یکتاپرستی در دنیا، اثر خجسته و پربرکت آن جناب می باشد. از جمله شرایع و احکام دین ابراهیم که در اسلام مشاهده می شود،

الإسلام من شرائعه الصلاة والزكاة والحج، وإباحة لحوم الأنعام، والتبري من أعداء الله، والسلام، والطهارات العشر الحنيفية البيضاء؛ خمس^۱ منها في الرأس وخمس منها في البدن: أمّا التي في الرأس فأخذ الشارب وإعفاء اللّحي وطّم الشعر والسّواك والخلال، وأمّا التي في البدن فخلّق الشعر من البدن والختان وتقليم الأظفار والغسل من الجنابة والطهور بالماء.

والبحت المستوفي يؤيد أنّ السنن الصالحة من الاعتقاد والعمل في المجتمع البشري، كائنة ما كانت، من آثار النبوة الحسنة، كما تكرّرت الإشارة إليه في المباحث المتقدمة؛ فلا إبراهيم عليه السلام الأيادي الجميلة على جميع البشر اليوم علموا بذلك أو جهلوا^۲.



نماز است و زکات و حج و مباح بودن گوشت چهارپایان و بیزاری جستن از دشمنان خدا و سلام گفتن و احکام ده گانه مربوط به طهارت و نظافت که پنج حکم آن به سر و پنج حکم دیگر به سایر اعضای بدن مربوط می شود. پنج حکم مربوط به سر عبارت است از: گرفتن آبخور سبیل، گذاشتن ریش، تراشیدن یا کوتاه کردن مو، مسواک زدن و خلال کردن دندانها. پنج حکم مربوط به سایر اعضای بدن نیز عبارت است از: ازاله موهای زائد از بدن، ختنه کردن، گرفتن ناخن، غسل جنابت و طهارت و شستشو با آب.

بررسی و جست و جوی کامل و همه جانبه تأیید می کند که هر سنت و سیره پسندیده ای، اعم از اعتقادی و عملی، که در جامعه بشری وجود دارد، همه از آثار نیکوی نبوت است و ما در مباحث گذشته هم بارها به این مطلب اشاره کرده ایم. بنابراین، ابراهیم عليه السلام خدمات ارزنده و بزرگی به بشر کرده و حق بزرگی به گردن بشر امروز دارد؛ چه انسان ها به این خدمات توجه داشته باشند یا از آنها بی خبر باشند.

۱. رواها في مجمع البيان نقلاً عن تفسير القمي. (كما في هامش المصدر).

۲. الميزان في تفسير القرآن: ۲۱۵/۷، انظر تمام الكلام.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٥٠١

٧- لوط عليه السلام

لوط عليه السلام



مركز تحقيقات كچي ميوزيم علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٢/١٤٠ باب ٧ وقصص لوط عليه السلام.

كنز العمال: ١١/٥٠٥ ولوط عليه السلام.

۳۷۳۱

لُوطٌ

الکتاب:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾^۱.

(انظر) هود: ۷۷-۸۳، الجبر: ۵۱-۷۷، الأنبياء: ۷۴، ۷۵،

الشعراء: ۱۶۰-۱۷۵، النمل: ۵۴-۵۸، العنكبوت:

۲۸-۳۵، الصافات: ۱۳۳-۱۳۸، الذاریات: ۳۱-

۳۷، القمر: ۳۳-۴۰، التحريم: ۱۰.

قرآن:

«و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟!»

حدیث:

۱۹۶۸۲. امام باقر^{علیه السلام}: آن آبادی‌ای که باران عذاب

است که خداوند سنگ‌هایی از سجیل، یعنی گِل، بر آنها باراند.

۱۹۶۸۵. علل الشرائع - به نقل از ابوبصیر -: به امام

باقر^{علیه السلام} عرض کردم رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از بخل به خدا پناه می‌برد؟ حضرت فرمود: آری، ای ابا محمد! او هر صبح و شام به خدا پناه می‌برد و ما نیز از بخل به خدا پناه می‌بریم. خداوند می‌فرماید: «و هر کس از بخل نفس خود مصون بماند، ایشانند همان

الحديث:

۱۹۶۸۲. الإمام الباقر^{علیه السلام}: وَأَمَّا الْقَرْيَةُ الَّتِي أَمْطَرَتْ مَطَرُ السَّوَاءِ فِيهَا سَدُومُ قَرْيَةُ قَوْمِ لُوطٍ، أَمْطَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ، يَقُولُ: مِنْ طِينٍ.^۲

۱۹۶۸۵. علل الشرائع عن أبي بصير: قلت لأبي جعفر^{علیه السلام}: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ^{صلی الله علیه و آله} يَتَعَوَّذُ مِنَ الْبُخْلِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ، وَنَحْنُ نَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ الْبُخْلِ، يَقُولُ اللَّهُ: «وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱، وسَأَخْبِرُكَ عَنْ
عَاقِبَةِ الْبُخْلِ:

إِنَّ قَوْمَ لُوطٍ كَانُوا أَهْلَ قَرْيَةٍ أَشْحَاءَ
عَلَى الطَّعَامِ، فَأَعْقَبَهُمُ الْبُخْلُ دَاءً لَا دَوَاءَ لَهُ
فِي فُرُوجِهِمْ.

فَقُلْتُ: وَمَا أَعْقَبَهُمْ؟

فَقَالَ: إِنَّ قَرْيَةَ قَوْمِ لُوطٍ كَانَتْ عَلَى
طَرِيقِ السَّيَّارَةِ إِلَى الشَّامِ وَمِصْرَ، فَكَانَتْ
السَّيَّارَةُ تَنْزِلُ بِهِمْ فَيُضَيِّفُونَهُمْ، فَلَمَّا كَثُرَ
ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ضَاقُوا بِذَلِكَ ذَرْعًا بُخْلًا
وَلُؤْمًا، فَدَعَاهُمُ الْبُخْلُ إِلَى أَنْ كَانُوا إِذَا نَزَلَ
بِهِمُ الضَّيْفُ فَضَحَوْهُ مِنْ غَيْرِ شَهْوَةٍ بِهِمْ إِلَى
ذَلِكَ، وَإِنَّمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ بِالضَّيْفِ
حَتَّى يَنْكَلُ^۲ النَّازِلُ عَنْهُمْ، فَشَاعَ أَمْرُهُمْ
فِي الْقَرْيَةِ، وَحَذَّرَهُمُ النَّازِلَةُ فَأَوْرَثَهُمُ
الْبُخْلُ بَلَاءً لَا يَسْتَطِيعُونَ دَفْعَهُ عَنْ أَنْفُسِهِمْ
مِنْ غَيْرِ شَهْوَةٍ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ، حَتَّى صَارُوا
يَطْلُبُونَهُ مِنَ الرِّجَالِ فِي الْبِلَادِ وَيُعْطُونَهُمْ
عَلَيْهِ الْجَعْلَ.

ثُمَّ قَالَ: فَأَيُّ دَاءٍ أَذْأَى مِنَ الْبُخْلِ وَلَا

رستگاران». از فرجام بخل برایت بگویم.
قوم لوط اهل آبادی ای بودند که نسبت
به خوراک بخل می ورزیدند و این بخل
منجر به پدید آمدن درد بی درمانی در
نیروی شهوت آنان شد.

عرض کردم: به چه منجر شد؟

فرمود: آبادی قوم لوط بر سر راه
کاروان های شام و مصر قرار داشت و
کاروانیان در شهر آنها فرود می آمدند و
لوطیان از آنها پذیرایی می کردند. اما چون
کار فرود آمدن کاروانیان و پذیرایی از آنها
بالا گرفت، بخل و خست، آنان را در فشار
قرار داد و این بخل کارشان را به آنجا
کشاند که هرگاه مسافر در آبادی آنها فرود
می آمد وی را بی سیرت می کردند، بدون
آنکه این عملشان از روی شهوت باشد.
بلکه بدان سبب چنین کاری با میهمان
می کردند که از پیش آنها برود. بدین
ترتیب، کار آنها در آبادی شایع شد و
کاروانیان از آنها حذر می کردند و دیگر در
آبادیشان فرود نمی آمدند و اینچنین، بخل
و خست بسلاهی به سرشان آورد که
نمی توانستند آن را از خود دور کنند، بدون
آنکه میل و شهوتی به این عمل داشته
باشند، تا اینکه کارشان به جایی رسید که به
مردان شهرها مزد می دادند و از آنها
تقاضای آن عمل را می کردند. حضرت
سپس فرمود: پس، کدام درد بدتر و

۱. الحشر: ۹.

۲. نکل عنه: نکس [آی أحجم] (لسان العرب: ۱۱/۶۷۷).

بدفرجامتر و نزد خداوند متعال زشت‌تر
از بخل است؟

عرض کردم: فدایت شوم، آیا همه
مردم آبادی لوط این کار را می‌کردند؟

فرمود: آری، به استثنای اعضای یک
خانواده که مسلمان و تسلیم امر خدا
بودند. آیا نشنیده‌ای سخن خدای متعال را
که می‌فرماید: «پس، هر که را از مؤمنان در
آن آبادی بود بیرون بردیم. ولی در آنجا جز
یک خانه، از فرمانبران [خدا بیشتر]
نیافتیم».

۱۹۶۸۶. امام صادق: خداوند بعد از لوط هیچ
پیامبری نفرستاد مگر اینکه میان قومش
عزّتی داشت.

گفتاری پیرامون داستان لوط و قوم او

در چند فصل:

۱- داستان لوط و قوم او در قرآن:

«لوط از کلدانیان سرزمین بابل و از شمار
نخستین کسانی بود که به ابراهیم ایمان
آوردند. او به حضرت ابراهیم ایمان آورد و
گفت: «من به سوی پروردگار خود هجرت
می‌کنم» و خداوند او را به همراه ابراهیم
نجات داد و به سرزمین مقدس، خاک
فلسطین، رفتند (انبیاء: ۷۱) و لوط در یکی از
شهرهای آن که بنا به تواریخ و تورات و برخی
روایات، شهر سدوم بود، سکناگزید.

مردم این شهر و شهرهای تابع آن - که
خداوند در قرآن آنها را مؤتفکات نامیده است

أَصْرًا عَاقِبَةً وَلَا أَفْحَشُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى؟!

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَهَلْ كَانَ أَهْلُ
قَرْيَةِ لُوطٍ كُلُّهُمْ هَكَذَا يَعْمَلُونَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ إِلَّا أَهْلَ بَيْتٍ مِنْهُمْ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ، أَمَّا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى:
﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فَمَا
وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؟! ۱۹۱

۱۹۶۸۶. الإمام الصادق: ما بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا بَعْدَ

لُوطٍ إِلَّا فِي عِزٍّ مِنْ قَوْمِهِ ۲، ۳

کلام فی قصّة لوط و قومہ فی فصول:

۱- قصّته و قصّة قومہ فی القرآن:

«كان لوط من كلدان في أرض بابل
ومن السابقين الأولين من آمن
بإبراهيم، آمن به وقال: «إني مهاجرٌ إلى
ربِّي»، فنجاه الله مع إبراهيم إلى الأرض
المقدّسة أرض فلسطين (الأنبياء: ۷۱)
فنزل في بعض بلادها وهي مدينة سدوم
على ما في التواريخ والتوراة وبعض

۱. الذاریات: ۳۵ و ۳۶. ۲. علل الشرائع: ۴/۵۴۸.

۳. روي في كنز العمال: ۳۲۳۶۱ عن أبي هريرة: «ما بعث الله
بعده نبياً إلا في ثروة من قومه». والصحيح ما في المتن.

۴. بحار الأنوار: ۱۲/۱۵۷/۵. العنكبوت: ۲۶.

الروایات.

وكان أهل المدينة وما والاها من
 المدائن - وقد سمّاها الله في كلامه بـ
 «المُؤْتَفِكَات» (التوبة: ۷۰) - يعبدون
 الأصنام، ويأتون بالفاحشة: اللواط، وهم
 أوّل قوم شاع فيهم ذلك (الأعراف: ۸۰)
 حتّى كانوا يأتون به في نواديهم من غير
 إنكار، ولم يزل تشيع الفاحشة فيهم حتّى
 عادت سنة قوميّة ابتلت به عامتهم،
 وتركوا النساء وقطعوا السبيل
 (العنكبوت: ۲۹).

-(توبه: ۷۰) بت می پرستیدند و عمل
 زشت لواط را مرتکب می شدند. اینان
 اولین قومی بودند که این عمل در میانشان
 شیوع یافت (اعراف: ۸۰) به حدّی که در
 انجمن ها و محافل خود آن را انجام
 می دادند، بدون اینکه آن را بد بدانند
 (عنکبوت: ۲۹). این عمل زشت همچنان
 در میان این مردم شیوع داشت تا به
 صورت یک سنت قومی در آمد و عموم
 مردم بدان مبتلا شدند و زن ها را
 وا گذاشتند و راه توالد و تناسل را بستند
 (عنکبوت: ۲۹).

در چنین شرایطی بود که خداوند لوط
 را به سوی آنان فرستاد (شعراء: ۱۶۲) و او
 مردم را به پرهیز از خدا و کنار گذاشتن
 فحشا و بازگشت به راه فطرت فراخواند و
 به آنها اعلام خطر کرد و [از عاقبت ناگوار
 این امر و عذاب خدا] ترساندشان، اما جز
 بر عصیان و سرکشی آنها نیفزود و تنها
 جوابشان این بود که گفتند: اگر راست
 می گویی، عذاب خدا را بر ما فرود آر.
 همچنین آن حضرت را به اخراج از
 شهرشان تهدید کردند و گفتند: «ای لوط! اگر
 دست بر نداری بیرون نخواهیم کرد»
 و «گفتند: خاندان لوط را از آبادی خود
 بیرون کنید که آنان مردمی در پی پاکی اند».

فأرسل الله لوطاً إليهم (الشعراء: ۱۶۲)
 فدعاهم إلى تقوى الله وترك
 الفحشاء والرجوع إلى طريق الفطرة،
 وأنذرهم وخوفهم، فلم يزداهم إلا عتوّاً،
 ولم يكن جوابهم إلا أن قالوا: اثبتنا بعذاب
 الله إن كنت من الصادقين! وهددوه
 بالإخراج من بلدتهم، وقالوا له: «لئن لم
 تنته يا لوط لتكونن من المخرجين»^۱
 و«قالوا أخرجوا آل لوط من قريبتكم إنهم
 أناس يتطهرون»^۲.

۲- عاقبة امرهم:

لَمْ يَزَلْ لُوطٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ وَمَلَازِمَةً سَنَةِ الْفَطْرَةِ وَتَرَكَ الْفَحْشَاءَ وَهُمْ يَصْرُونَ عَلَىٰ عَمَلِ الْخَبَائِثِ، حَتَّى اسْتَقَرَّ بِهِمُ الطُّغْيَانُ وَحَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ، فَبَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمَكْرَمِينَ لِإِهْلَاكِهِمْ، فَنَزَلُوا أَوَّلًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ۖ وَأَخْبَرُوهُ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ مِنْ إِهْلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ، فَجَادَلَهُمْ إِبْرَاهِيمُ ۖ لَعَلَّهُ يَرُدُّ بِذَلِكَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ، وَذَكَرَهُمْ بِأَنَّهُمْ فِيهِمْ لُوطٌ، فَرَدُّوا عَلَيْهِ بِأَنَّهُمْ أَعْلَمُ بِمَوْقِعِ لُوطٍ وَأَهْلِهِ، وَأَنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَأَنَّ الْقَوْمَ أَتَيْنَهُمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (العنكبوت: ۳۲، هود: ۷۶).

۲- فرجام کار قوم لوط:

لوط علیّه پیوسته مردم را به راه خدا و پیروی از قانون فطرت و کنار گذاشتن فحشا دعوت می کرد. اما آنان همچنان به کار کشیف خود ادامه می دادند، تا جایی که طغیان و نافرمانی در جانیشان نشست و سزاوار عذاب شدند. در این هنگام، خداوند مأمورانی از فرشتگان گرامی خود را برای هلاک کردن آنها فرستاد. فرشتگان ابتدا نزد ابراهیم رفتند و مأموریت خود را برای نابود کردن قوم لوط به او خبر دادند. ابراهیم با آنان بحث و گفت و گو کرد تا شاید بدین وسیله عذاب را از آنان باز گرداند. او به فرشتگان گفت که لوط در میان آن مردم به سر می برد، اما فرشتگان در پاسخ او گفتند که آنها موقعیت لوط و خاندانش را بهتر می دانند و فرمان خدا رسیده و عذابی برگشت ناپذیر به سراغ آن مردم خواهد آمد (عنکبوت: ۳۲، هود: ۷۶).

فَمَضَوْا إِلَىٰ لُوطٍ فِي صُورٍ غِلْمَانُ مُرْدٍ وَدَخَلُوا عَلَيْهِ ضَيْفًا، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَىٰ لُوطٍ وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا؛ لِمَا كَانَ يَعْلَمُ مِنْ قَوْمِهِ أَنَّهُمْ سَيَتَعَرَّضُونَ لَهُمْ وَأَنَّهُمْ غَيْرُ تَارِكِيهِمُ الْبَتَّةَ، فَلَمْ يَلْبِثْ دُونَ أَنْ سَمِعَ الْقَوْمَ بِذَلِكَ وَأَقْبَلُوا يُهَرَّعُونَ إِلَيْهِ وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَهَجَمُوا عَلَىٰ دَارِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَبَالِغٍ فِي وَعْظِهِمْ وَاسْتِثَارَةِ فُتُوئِهِمْ وَرَشْدِهِمْ

فرشتگان سپس به صورت پسرکانی نورسته پیش لوط رفتند و به عنوان میهمان بر او وارد شدند. این جریان بر لوط گران آمد و از کار آنان درمانده شد؛ چون می دانست که قومش به زودی متعرض آنان خواهند شد و هرگز از آنان دست بر نخواهند داشت. چندی نگذشت که مردم جریان را شنیدند و با شتاب و خوشحالی به سوی لوط آمدند و به خانه اش هجوم بردند. لوط از خانه اش بیرون آمد و تا جایی که توانست نصیحتشان کرد و سعی نمود غیرت و مردانگی آنها را برانگیزد و

حَتَّىٰ عَرَضَ عَلَيْهِم بناته، وقال: يا قوم،
 إِنَّ هَؤُلَاءِ بناتي هُنَّ أَطهر لَكُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَلَا تَخْزُونِي فِي ضِيفِي. ثُمَّ اسْتَغَاثَ
 وقال: أليس منكم رجل رشيد؟! فردّوا
 عليه أَنَّهُ ليس لهم في بناته إربة، وَأَنَّهُم
 غير تاركي أضيافه البتّة، حَتَّىٰ أَيْسَ لوط
 وقال: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ
 شَدِيدٍ﴾^۱.

حتی دختران خود را به آنان پیشنهاد کرد و
 فرمود: ای قوم من! اینان دختران منند، آنان
 برای شما پاکیزه‌ترینند. پس از خدا بترسید و
 مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید. سپس
 فریاد کمک سر داد و فرمود: آیا در میان شما
 آدم فهمیده‌ای پیدا نمی‌شود؟ اما مردم جواب
 دادند که به دختران او نیازی ندارند و به هیچ
 وجه دست از سر میهمانانش برنخواهند
 داشت. بالاخره لوط نومید شد و گفت: «کاش
 در برابر شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی
 استوار پناه می‌جستم»...

قالت الملائكة عند ذلك: يا لوط إِنَّا
 رسل ربك، طِبْ نفساً إِنَّ القوم لن يصلوا
 إليك. فطمسوا أعين القوم فعادوا عمياناً
 يتخبطون وتفرّقوا (القمر: ۳۷).

در این هنگام فرشتگان گفتند: ای لوط! ما
 فرستادگان پروردگار تو هستیم. خاطر آسوده
 دار که این قوم هرگز به تو دست نیابند. سپس
 نور چشم مردم را گرفتند و جماعت کورمال
 کورمال پراکنده شدند (قمر: ۳۷).

ثُمَّ أَمْرُوا لوطاً أَن يَسري بأهله من
 ليلته بقطع من الليل ويتّبع أدبارهم، وَلَا
 يلتفت منهم أحد إلا امرأته؛ فَإِنَّه مصيبيها
 ما أصابهم. وأخبروه أَنَّهُم سيهلكون القوم
 مصبحين (هود: ۸۱، الحجر: ۶۶).
 فَأَخَذَت الصيحةُ القوم مُشرقين، وأرسل
 الله عليهم حجارة من طين مُسوّمة عند
 ربك للمسرفين، وقلّب مدائنهم عليهم
 فجعل عاليها سافلها، وأخرج من كان

آن‌گاه به لوط دستور دادند که همان شب،
 پاسی از شب گذشته، خانواده‌اش را حرکت
 دهد و خودش به دنبال آنان رود و هیچ کس
 پشت سرش را ننگرد جز زنش؛ زیرا به او نیز
 همان عذابی می‌رسد که به مردم خواهد رسید
 و به او خبر دادند که مردم صبحگاهان هلاک
 خواهند شد (هود: ۸۱، حجر: ۶۶).

هنگام طلوع آفتاب، صیحه قوم لوط را فرا
 گرفت و خداوند سنگ‌هایی از گل که نزد
 پروردگارت نشان‌دار بود، برایشان فرو باراند
 و شهرهایشان را بر سرشان و ازگون ساخت و
 آنها را زیر و رو کرد و همه مؤمنانی را که در
 شهر بودند نجات داد و در آنجا جز یک خانه

فیهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يَجِدْ فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ بَيْتٌ لُوطٌ، وَتَرَكَ فِيهَا
آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
(الذاریات: ۳۷ و غیرها).

وفي اختصاص الإيمان والإسلام بيت
لوط عليه السلام وشمول العذاب لمذائبنهم دلالة،
أولاً: على أن القوم كانوا كفاراً غير
مؤمنين، وثانياً: على أن الفحشاء ما كانت
شائعة فيما بين الرجال منهم فحسب؛ إذ
لو كان الأمر على ذلك والنساء بريئات
منها وكان لوط يدعو الناس إلى الرجوع
إلى سبيل الفطرة وسنة الخلق - التي هي
مواصلة الرجال والنساء - لاتبعته عدة من
النساء واجتمعن حوله وآمن به طبعاً، ولم
يذكر من ذلك شيء في كلامه سبحانه.
وفي ذلك تصديق ما تقدم في الأخبار
المأثورة أن الفحشاء شاعت بينهم،
واكتفى الرجال بالرجال باللواط، والنساء
بالنساء بالسحق.

۳- شخصیت لوط علیه السلام المعنوی:

كان عليه السلام رسولاً من الله إلى أهل المؤتفكات
وهي مدينة سدوم وما والاها من المذائبن،

از مسلمانان یعنی همان خانه لوط را نیافت
و در آن سرزمین برای کسانی که از عذاب
دردناک می ترسند، نشانه ای بر جای
گذاشت (ذاریات: ۳۷ و آیاتی دیگر).

این مسأله که ایمان و اسلام اختصاص
به خانه لوط داشته و عذاب همه شهرهای
قوم لوط را در بر گرفته دلیل بر آن است که
اولاً: همه قوم کافر و نامؤمن بوده اند. ثانیاً:
فحشا تنها میان مردان آنان شایع نبوده؛
زیرا اگر چنین بود و زنان از فحشا پاک و
مبرا بودند و با توجه به اینکه لوط به راه
فطرت و سنت و قانون خلقت که همان
پیوند زنان و مردان با یکدیگر است
دعوت می کرد، طبعاً باید عده ای از زن ها
از لوط پیروی می کردند و دور او جمع
می شدند و به وی ایمان می آوردند، حال
آنکه در این باره چیزی در کتاب خدای
سبحان نیامده است و این نکته خود مؤید
مطلبی است که در اخبار پیشگفته آمده و
می گوید فحشاء در میان آنان شیوع داشته
است و مردها با مردها لواط می کرده اند و
زن ها با زن ها مساحقه.

۳- شخصیت معنوی لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام فرستاده خداوند به سوی مردم
مؤتفكات، یعنی شهر سدوم و شهرهای

ويقال: كانت أربع مدائن: سدوم وعمورة وصوغر وصبوييم، وقد أشركه في جميع المقامات الروحية التي وصف بها أنبياءه الكرام.

ومتا وصفه به خاصة ما في قوله: ﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱.

۲- لوط ﷺ وقومه في التوراة:

ذكرت التوراة^۲ أن لوطاً كان ابن أخي أبرام - إبراهيم - هاران بن تارخ، وكان هو وأبرام في بيت تارخ في أور الكلدانيين، ثم هاجر تارخ أورا قاصداً أرض الكنعانيين، فأقام بلدة حاران ومعه أبرام ولوط ومات هناك.

ثم إن أبرام بأمر من الرب خرج من حاران ومعه لوط، ولهما مال كثير وغلمان اكتسبوا ذلك في حاران، فأتى

تابعه آن، بود. گفته می شود که مؤتفكات عبارت بودند از: سدوم، عموره، صوغر و صبوييم. خداوند حضرت لوط را نیز در کلیه مقامات معنوی ای که در وصف پیامبران گرامیش ذکر کرده، شریک ساخته است. از وصف های مخصوص او این است که می فرماید: «لوط را حکمت و علم دادیم و او را از آبادی ای که کارهای پلید می کرد نجات دادیم که آنان مردمی بد و فاسق بودند. و او را در رحمت خود داخل ساختیم و او از شایستگان است».

۲- لوط ﷺ و قوم او در تورات:

تورات می گوید که لوط برادر زاده أبرام - ابراهیم - هاران بن تارخ بود و با ابراهیم در خانه تارخ در شهر اور کلدانیان به سر می برد. پس از چندی تارخ به قصد سرزمین کنعانیان از اور مهاجرت کرد و به همراه ابرام و لوط در شهر حاران اقامت نمود و در همان جا درگذشت.

بعداً، ابرام به فرمان پروردگار با لوط و اموال و غلامان فراوان که در حاران بدست آورده بود، این شهر را ترک گفت و به سرزمین کنعان آمد. او پیایی به سمت جنوب کوچ می کرد تا به مصر آمد و از آنجا

۱. الانبياء: ۷۴، ۷۵.

۲. الإصحاح الحادي عشر والثاني عشر من سفر التكوين. (كما في هامش المصدر).

أرض كنعان. وكان يرتحل أبرام ارتحالاً متوالياً نحو الجنوب، ثم أتى مصر، ثم صعد من هناك جنوباً نحو بيت إيل فأقام هناك.

ولوط السائر مع أبرام أيضاً كان له غنم وبقر وخيام، ولم يحتملها الأرض أن يسكنها ووقعت مخاصمة بين رعاة مواشيها فتفرقا فأخذرا من وقوع النزاع والتشاجر؛ فاختار لوط دائرة الأردن وسكن في مدن الدائرة ونقل خيامه إلى سدوم، وكان أهل سدوم أشراً وخطاة لدى الرب جداً، ونقل أبرام خيامه وأقام عند بلوطات ممرا التي في حبرون.

ثم وقعت حرب بين ملوك سدوم وعمورة وإدمة وصبويم وصوغر من جانب، وأربعة من جيرانهم من جانب، انهزم فيها ملك سدوم ومن معه من الملوك، وأخذ العدو جميع أملاك سدوم وعمورة وجميع أطعمتهم، وأسر لوط فيمن أسر وشي جميع أمواله. وانتهى الخبر إلى أبرام، فخرج فيمن معه من الغلمان - وكانوا يزيدون على ثلاث مائة -

به جنوب، به سمت بیت ایل، رهسپار شد و در آنجا رحل اقامت افکند.

لوط نیز که ابراهیم را همراهی می کرد، برای خود گوسفند و گاو و خیمه ها داشت و آن سرزمین گنجایش سکونت این دو نفر را نداشت و میان چوپانان رمة های آن دو نزاع در گرفت و ابراهیم و لوط برای پرهیز از وقوع مشاجره و درگیری، از هم جدا شدند. لوط وادی اردن را انتخاب کرد و در شهرهای این وادی سکنا گزید و چادرهایش را به سدوم منتقل کرد. سدوم میان مردمی شرور و نزد پروردگار بسیار خطاکار و گنهکار بودند. ابرام چادرهای خود را منتقل کرد و در بلوطستان ممرا که در حبرون است، اقامت گزید.

سپس، میان شاهان سدوم و عموره و ادمه و صبوییم و صوغر از یک سو و چهار تن از پادشاهان همسایه از سوی دیگر جنگی در گرفت که در این جنگ پادشاه سدوم و پادشاهان متحد او شکست خوردند و دشمن، کلیه املاک و خوراکی های سدوم و عموره را گرفت و لوط نیز با دیگران اسیر شد و تمامی دارایی هایش به تاراج رفت. خبر به ابرام رسید و او با کلیه غلامان خود - که متجاوز از سیصد نفر بودند - بیرون آمد و با آنان

فحاربهم وهزمهم، وأنجى لوطاً وجميع أمواله من الأسر والسبي، وردّه إلى مكانه الذي كان مقيماً فيه (ملخص ما في التوراة من صدر قصّة لوط).

قالت التوراة^۱: وظهر له - لأبرام - الربّ عند بلوطات ممرا وهو جالس في باب الخيمة وقت حرّ النهار، فرفع عينيه ونظر وإذا ثلاثة رجال واقفون لديه. فلما نظر ركض لاستقبالهم من باب الخيمة وسجد إلى الارض. وقال: يا سيّد، إن كنت قد وجدت نعمة في عينيك فلا تتجاوز عبدك، ليؤخذ قليل ماء واغسلوا أرجلكم واتكئوا تحت هذه الشجرة، فأخذ كسرة خبز فتسندون قلوبكم ثمّ تجتازون لأنكم قد مررتم على عبدكم، فقالوا: هكذا نفعل كما تكلمت.

فأسرع إبراهيم إلى الخيمة إلى سارة وقال: أسرّ عي بثلاث كيلات دقيقاً سميداً اعجنني واصنعي خبز ملّة. ثمّ ركض إبراهيم إلى البقر وأخذ عجلأ رخصاً

جنگید و شکستشان داد و لوط و تمام اموال او را از اسارت و یغمانجات داد و او را به مکانی که در آنجا اقامت داشت، برگرداند [خلاصه شده از آغاز داستان لوط در تورات].

تورات می‌گوید: «و خداوند در بلوطستان ممرا بر وی - ابراهیم - ظاهر شد و او در گرمای روز در خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند و چون ایشان را دید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد. و گفت ای مولا! اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده خود درمگذر. اندک آبی برگرفته و پای شسته در زیر درخت بیارامید و لقمه نانی بیاورم تا دل‌های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید؛ زیرا بر بنده خود گذر کرده‌اید. پس گفتند: چنین کنیم که تو گفتی.

پس، ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت: سه کیل آرید میده (سفید) به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده گرده‌ها بساز. سپس ابراهیم به سوی رمه [گاؤ] شتافت و گوساله نازک و خوبی را گرفته، به غلام

۱. الإصحاح الثامن عشر من سفر التكوين. (كما في هامش المصدر).

وجيِّداً وأعطاه للغلام فأسرع ليعمله، ثم أخذ زُبداً ولَبِناً والعجل الذي عمله ووضعها قدامهم. وإذ كان هو واقفاً لديهم تحت الشجرة أكلوا. وقالوا له: أين سارة امرأتك؟ فقال: ها هي في الخيمة، فقال: إني أرجع إليك نحو زمان الحياة ويكون لسارة امرأتك ابن. وكانت سارة سامعة في باب الخيمة وهو وراءه. وكان إبراهيم وسارة شيخين متقدمين في الأيام. وقد انقطع أن يكون لسارة عادة كالنساء. فضحكت سارة في باطنها قائلة: أبعد فَنائي يكون لي تنعم وسيدي قد شاخ؟! فقال الرب لإبراهيم: لماذا ضحكت سارة قائلة: أفبالحقيقة ألد وأنا قد شخت؟! هل يستحيل على الرب شيء؟! في الميعاد أرجع إليك نحو زمان الحياة ويكون لسارة ابن، فأنكرت سارة قائلة: لم أضحك! لأنها خافت. فقال: لا، بل ضحكت.

ثم قام الرجال من هناك وتطلَّعوا نحو سدوم، وكان إبراهيم ماشياً معهم ليشيِّعهم، فقال الرب: هل أخفي عن

خود داد تا زود طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله را که ساخته بود گرفته، پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند و به وی گفتند: زوجات ساره کجاست؟ گفت: اینک در خیمه است. گفت: من در همین ایام در سال آینده نزد تو خواهم برگشت و زوجات ساره را پسری خواهد شد و ساره بر در پستی خیمه بود و شنید. و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنانه از ساره منقطع شده بود. پس ساره در دل خود بخندید و گفت آیا بعد از فرسودگی مرا شادابی خواهد بودا و آقام نیز پیر شده است. خداوند به ابراهیم گفت: ساره چرا خندید و گفت: آیا واقعاً خواهم زایید در حالی که پیر هستم؟ مگر امری نزد خداوند محال است؟ در وقت موعود در همین ایام نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد. آنگاه ساره انکار کرده گفت: نخندیدم؛ چون که ترسید. گفت: نی، بلکه خندیدی.

پس، آن مردان از آنجا برخاسته متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود. و خداوند گفت: آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟ و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید

إبراهيم ما أنا فاعله؟ وإبراهيم يكون أمة
كبيرة وقوية ويستبارك به جميع أمم
الأرض. لأنني عرفته لكي يوصي بنيه
وبيتهم من بعده أن يحفظوا طريق الرب
ليعملوا براً وعدلاً؛ لكي يأتي الرب
لإبراهيم بما تكلم به.

فقال الرب: إن صراخ سدوم وعمورة
قد كثر وخطيئتهم قد عظمت جداً، أنزل
وأرى هل فعلوا بالتمام حسب صراخها
الآتي إليّ وإلا فأعلم. وانصرف الرجال
من هناك وذهبوا نحو سدوم.

وأما إبراهيم فكان لم يزل قائماً أمام
الرب، فتقدم إبراهيم وقال: أفتهلك البار
مع الأثيم؟ عسى أن يكون خمسون براً
في المدينة، أفتهلك المكان ولا تصفح
عنه من أجل الخمسين باراً الذين فيه؟!
حاشاك أن تفعل مثل هذا الأمر أن تميت
البار مع الأثيم فيكون البار كالأثيم،
حاشاك. أدين كل الأرض لا يصنع
عدلاً؟! فقال الرب: إن وجدت في سدوم
خمسین باراً في المدينة فأني أصفح عن
المكان كله من أجلهم.

خواهد آمد و جميع امت های جهان از او
برکت خواهند یافت؛ زیرا او را می شناسم
که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود
فرمان خواهد داد، تا طریق خداوند را
حفظ نمایند و عدالت و انصاف را به جا
آورند تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته
است، به وی برساند.

پس خداوند گفت: چون که فریاد
سدوم و عموره زیاد شده است و خطای
ایشان بسیار گران، اکنون نازل می شوم تا
بینم این فریادی را که به من رسیده به
انجام رسانده اند و الا خواهم دانست. آن
گاه آن مردان از آنجا به سوی سدوم متوجه
شده برفتند و ابراهیم در حضور خداوند
هنوز ایستاده بود.

پس، ابراهیم نزدیک آمد گفت: آیا
عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ شاید
در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک
خواهی کرد و آن مکان را به خاطر
پنجاه عادل که در آن باشند نجات نخواهی
داد؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که
عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و
شریر مساوی باشند، حاشا از تو! آیا داور
تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟ خداوند
گفت: اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم،
هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان
رهایی دهم.

فأجاب إبراهيم وقال: إني قد شرعت
أكلّم المولى وأنا تراب ورماد، ربّما نقص
الخمسون باراً خمسة، أتهلك كلّ المدينة
بالخمس؟ فقال الربّ: لا أهلك إن
وجدت هناك خمسة وأربعين. فعاد
يكلّمه أيضاً، وقال: عسى أن يوجد هناك
أربعون، فقال: لا أفعل من أجل الأربعين.
فقال: لا يسخط المولى فأتكلم عسى أن
يوجد هناك ثلاثون، فقال: لا أفعل إن
وجدت هناك ثلاثين، فقال: إني قد
شرعت أكلّم المولى عسى أن يوجد هناك
عشرون، فقال: لا أهلك من أجل
العشرين.

فقال: لا يسخط المولى فأتكلم هذه
المرّة فقط عسى أن يوجد هناك عشرة،
فقال: لا أهلك من أجل العشرة. وذهب
الربّ عند ما فرغ من الكلام مع إبراهيم،
ورجع إبراهيم إلى مكانه.

فجاء^۱ العّلاكان إلى سدوم مساءً وكان
لوط جالساً في باب سدوم، فلما رآهما

ابراهيم در جواب گفت: اينک من
خاک و خاکستر هستم، جرأت کردم که به
خداوند سخن گویم. شاید از آن پنجاه
عادل پنج کم باشد. آیا تمام شهر را به سبب
پنج هلاک خواهی کرد؟ خداوند گفت: اگر
چهل و پنج در آنجا یابم، آن را هلاک نکنم.
بار دیگر بدو عرض کرده گفت: هر گاه در
آنجا چهل یافت شوند؟ گفت: به خاطر
چهل آن را نکنم. گفت: زنهار غضب
خداوند افروخته نشود، تا سخن گویم.
شاید در آنجاسی پیدا شوند. گفت: اگر در
آنجاسی یابم، این کار را نخواهم کرد.
گفت: اینک جرأت کردم که به خداوند
عرض کنم اگر بیست در آنجا یافت شوند؟
گفت: به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.

گفت: خشم خداوند افروخته نشود تا
این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در
آنجا یافت شوند؟ گفت: به خاطر ده آن را
هلاک نخواهم ساخت. پس، خداوند چون
گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید برفت و
ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم
شدند و لوط به دروازه سدوم نشسته بود و
چون لوط ایشان را بدید به استقبال ایشان

۱. الإصحاح التاسع عشر من سفر التكوين. (كما في هامش المصدر).

لوط قام لاستقبالهما وسجد بوجهه إلى الأرض، وقال: ياسيدي ميلًا إلى بيت عبدكما وبیتا واغسلا أرجلكما ثم تبركان وتذهبان في طريقكما، فقالا: لا بل في الساحة نبيت، فألح عليهما جدًّا، فمالا إليه ودخلا بيته، فصنع لهما ضيافة وخبزاً فطيراً فأكلا.

وقبل ما اضطجعا أحاط بالبيت رجال المدينة رجال سدوم من الحدّث إلى الشيخ كلّ الشعب من أقصاها، فنادوا لوطاً وقالوا له: أين الرجلان اللذان دخلا إليك الليلة؟ أخرجهما إلينا لنعرفهما، فخرج إليهم لوط إلى الباب وأغلق الباب وراءه، وقال: لا تفعلوا شراً يا إخوتي، هوذا لي ابنتان لم يعرفا رجلاً أخرجهما إليكم فافعلوا بهما كما يحسن في عيونكم، وأمّا هذان الرجلان فلا تفعلوا بهما شيئاً لأنهما قد دخلا تحت ظلّ سقفي.

فقالوا: ابعُدْ إلى هناك، ثم قالوا: جاء هذا الإنسان ليتغرّب وهو يحكم حكماً، الآن نفعل بك شراً أكثر منهما، فألحوا

برخاسته رو بر زمین نهاد و گفت: اینک ای آقایان من! به خانه بنده خود بیاید و شب را به سر برید و پای های خود را بشوید و بامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید. گفتند: نی، بلکه شب را در کوچه به سر بریم. اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود با او آمده به خانه اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت؛ پس تناول کردند.

و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر یعنی سدوم از جوان و پیر تمام قوم از هر جانب خانه وی را احاطه کردند. و به لوط ندا در داده گفتند: آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند، آنها را نزد ما بیرون بیاور تا ایشان را بشناسیم. آن گاه لوط نزد ایشان به درگاه بیرون آمد و در را از عقب خود ببست و گفت ای برادران من! زنهار، بدی نکنید.

اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الآن نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری بدین دو مرد ندارید؛ زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند.

گفتند: دور شو. سپس گفتند: این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می کند. الآن با تو از ایشان بدتر کنیم. پس

عَلَى الرَّجُلِ لُوطٌ جَذًّا وَتَقَدَّمُوا لِيَكْسِرُوا
الْبَابَ، فَمَدَّ الرَّجُلَانِ أَيْدِيَهُمَا وَأَدْخَلَا
لُوطًا إِلَيْهِمَا إِلَى الْبَيْتِ، وَأَغْلَقَا الْبَابَ. وَأَمَّا
الرِّجَالُ الَّذِينَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ فَضَرْبَاهُم
بِالْعَمَى مِنَ الصَّغِيرِ إِلَى الْكَبِيرِ، فَعَجَزُوا عَنْ
أَنْ يَجِدُوا الْبَابَ.

وَقَالَ الرَّجُلَانِ لِلْوَطِ: مَنْ لَكَ أَيْضًا
هَاهُنَا أَصْهَارُكَ وَبَنِيكَ وَبَنَاتُكَ وَكُلٌّ مِنْ لَكَ
فِي الْمَدِينَةِ أَخْرَجَ مِنَ الْمَكَانِ؛ لِأَنَّا
مَهْلِكَانِ هَذَا الْمَكَانَ إِذْ قَدْ عَظُمَ صَرَاحُهُمْ
أَمَامَ الرَّبِّ، فَأَرْسَلَنَا الرَّبُّ لِنَهْلِكَهُمْ.
فَخَرَجَ لُوطٌ وَكَلَّمَ أَصْهَارَهُ الْآخِذِينَ بَنَاتِهِ
وَقَالَ: قَوْمُوا اخْرُجُوا مِنْ هَذَا الْمَكَانِ؛ لِأَنَّ
الرَّبَّ مَهْلِكُ الْمَدِينَةِ، فَكَانَ كَمَا زَحَّ فِي
أَعْيُنِ أَصْهَارِهِ.

وَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ كَانَ الْمَلَكَانِ يَعْجَلَانِ
لُوطًا قَائِلِينَ: قُمْ خُذْ امْرَأَتَكَ وَابْنَتَيْكَ
الْمَوْجُودَتَيْنِ لِنَلَّا تَهْلِكَ بِإِثْمِ الْمَدِينَةِ، وَلَمَّا
تَوَانِي أَمْسَكَ الرَّجُلَانِ بِيَدِهِ وَبَيَدِ امْرَأَتِهِ
وَبَيَدِ ابْنَتَيْهِ لَشَفَقَةِ الرَّبِّ عَلَيْهِ وَأَخْرَجَاهُ،
وَضَعَاهُ خَارِجَ الْمَدِينَةِ.

وَكَانَ لَمَّا أَخْرَجَاهُمْ إِلَى خَارِجِ أَنَّهُ

بر آن مرد یعنی لوط بشدت هجوم آورده
نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آن گاه آن دو
مرد دست خود را پیش آورده لوط را نزد
خود به خانه در آوردند و در را بستند. اما
آن اشخاصی را که به در خانه بودند از خُرد
و بزرگ به کوری مبتلا کردند که از جستن
در، خویشتن را خسته ساختند.

و آن دو مرد به لوط گفتند: آیا کسی
دیگر در این جا داری؟ دامادان و پسران و
دختران خود و هر که را در شهر داری از
این مکان بیرون آور؛ زیرا که ما این مکان
را هلاک خواهیم ساخت؛ چون که فریاد
شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و
خداوند ما را فرستاده تا آن را هلاک کنیم.
پس، لوط بیرون رفته با دامادان خود که
دختران او را گرفتند مکالمه کرده، گفت:
برخیزید و از این مکان بیرون شوید؛ زیرا
خداوند این شهر را هلاک می کند، اما به
نظر دامادان مسخره آمد.

و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط
را شتابانیده گفتند برخیز و زن خود را با
این دو دختر که حاضرند بردار، مبادا در
گناه شهر هلاک شوی. و چون تأخیر
می نمود آن مردان دست او و دست زنش و
دست هر دو دخترش را گرفتند؛ چون که
خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون
آورده در خارج شهر گذاشتند.

و چنین شد که چون ایشان را بیرون

قال: اهرب لحياتك، لا تنظر إلى ورائك ولا تقف في كل الدائرة. اهرب إلى الجبل لئلا تهلك. فقال لهما لوط: لا يا سيد هوذا عبدك قد وجد نعمة في عينيك وعظمت لطفك الذي صنعت إليّ باستبقاء نفسي، وأنا لا أقدر أن أهرب إلى الجبل، لعل الشر يدركني فأموت، هوذا المدينة هذه قريبة للهرب إليها، وهي صغيرة أهرب إلى هناك، أليست هي صغيرة فتحي نفسي؟ فقال له: إني قد رفعت وجهك في هذا الأمر أيضاً أن لا أقلب المدينة التي تكلمت عنها، أسرع اهرب إلى هناك لأنني لا أستطيع أن أفعل شيئاً حتى تجيء إلى هناك؛ لذلك دعني اسم المدينة صوغر.

وإذا أشرقت الشمس على الأرض دخل لوط إلى صوغر، فأمر الرب على سدوم وعمورة كبريتاً وناراً من عند الرب من السماء، وقلب تلك المدن وكل الدائرة وجميع سكان المدن ونبات الأرض، ونظرت امرأته من ورائه فصارت عمود ملح.

آوردند، یکی به وی گفت: جان خود را دریاب و از عقب خود منگر و در تمام وادی ما مایست بلکه به کوه بگریز مبادا هلاک شوی. لوط بدیشان گفت: ای آقا! چنین مباد. همانا بنده‌ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی و من قدرت آن را ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم. اینک این شهر نزدیک است برای فرار کردن و نیز کوچک است تا بدان فرار کنم. آیا کوچک نیست تاجانم زنده بماند؟ بدو گفت: اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم. تا شهری را که سفارش آن را نمودی واژگون نسازم. بدان جا به زودی فرار کن؛ زیرا تا تو بدان جا نرسی، هیچ نمی توانم کرد. از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد.

و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به صوغر داخل شد. آن گاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش از آسمان بارانید. و آن شهر و تمام وادی و جمیع سکنه شهرها و نبات زمین را واژگون ساخت. اما زن او از عقب نگریسته، ستونی از نمک گردید.

وبكر إبراهيم في الغد إلى المكان الذي وقف فيه أمام الرب وتطلع نحو سدوم وعمورة ونحو كل أرض الدائرة، ونظر وإذا دخان الأرض يصعد كدخان الأتون. وحدث لما أخرب الله مدن الدائرة أن الله ذكر إبراهيم. وأرسل لوطاً من وسط الانقلاب حين قلب المدن التي سكن فيها لوط.

وصعد لوط من صوغر وسكن في الجبل وابنتاه معه؛ لأنه خاف أن يسكن في صوغر، فسكن في المغارة هو وابنتاه. وقالت البكر للصغيرة: أبونا قد شاخ وليس في الأرض رجل ليدخل علينا كعادة كل الأرض، هلم نسقي أبانا خمرًا ونضطجع معه، فنحیی من أبينا نسلًا! فسَقَتَا أباهما خمرًا في تلك الليلة، ودخلت البكر واضطجعت مع أبيها ولم يعلم باضطجاعها ولا بقيامها. وحدث في الغد أن البكر قالت للصغيرة: إنني قد اضطجعت البارحة مع أبي، نسقيه خمرًا الليلة أيضاً فادخلي اضطجعي معه، فنحیی من أبينا نسلًا. فسَقَتَا أباهما خمرًا

بامدادان ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود رفت. و چون به سوی سدوم و عموره و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که دود آن سرزمین چون دود کوره بالا می رود. و هنگامی که خدا شهرهای وادی را هلاک کرد، ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود و از گون ساخت.

و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد؛ زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره ساکن گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان، به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. فردای آن روز چنین شد که دختر بزرگ به دختر کوچک گفت: دوش با پدر همخواب شدم. امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر

في تلك الليلة أيضاً، وقامت الصغيرة واضطجعت معه. ولم يعلم باضطجاعها ولا بقيامها. فحبلت ابنتا لوط من أبيهما، فولدت البكر ابناً ودعت اسمه موآب وهو أبو الموابيين إلى اليوم، والصغيرة أيضاً ولدت ابناً ودعت اسمه بن عمي وهو أبو بني عمون إلى اليوم. انتهى.

هذا ما قصته التوراة في لوط وقومه نقلناه على طوله ليتضح به ما تخالف القرآن الكريم من وجه القصة ومن وجوه غيرها.

ففيها كون الملك المرسل للبشرى والعذاب ملكين اثنين، وقد عبّر القرآن بالرسل بلفظ الجمع وأقله ثلاثة.

وفيها أن أضياف إبراهيم أكلوا مما صنعه وقدمه إليهم، والقرآن ينفي ذلك ويقص أن إبراهيم خاف إذ رأى أن أيديهم لا تصل إليه.

وفيها إثبات بتين للوط، والقرآن يعبر بلفظ البنات. وفيها كيفية إخراج الملائكة لوطاً وكيفية تعذيب القوم وصيرورة

کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. پس، هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ پسری زاییده و او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است. و کوچک نیز پسری بزاد و او را بن عمی نام نهاد، وی تا به حال پدر بنی عمون است. پایان گفتار تورات.

این بود داستان لوط و قوم او در تورات که با وجود طولانی بودنش، آن را نقل کردیم تا اختلافی که از جهت خود داستان و از جهات دیگر با قرآن دارد، روشن شود.

در داستان تورات، فرشتگانی که برای بشارت و عذاب فرستاده شده بودند دو فرشته بوده‌اند اما قرآن کریم با کلمه «رسل» یعنی به صورت جمع، تعبیر کرده و کمترین تعداد جمع سه نفر است.

تورات می‌گوید میهمانان ابراهیم از غذایی که وی درست کرد و در برابرشان نهاد، خوردند قرآن این موضوع را نفی می‌کند و می‌فرماید که ابراهیم وقتی دید دست‌های آنان به غذا نمی‌رسد، ترسید.

در داستان تورات، برای لوط دو دختر معرفی می‌کند، اما قرآن با لفظ جمع «بنات» تعبیر کرده است.

در داستان تورات، نحوه بیرون آوردن

المرأة عموداً من ملح وغير ذلك.

وفیها نسبة التجسم صریحة إلی الله سبحانه، وما ذکرته من قصّة لوط مع بنتیه أخیراً، والقرآن ینزّه ساحة الحق سبحانه عن التجسم ویبرئ أنبیاءه ورسله عن ارتکاب ما لا یلیق بساحة قدسهم»^۱.

لوط به وسیله فرشتگان و چگونگی عذاب کردن قوم و تبدیل همسر لوط به ستونی از نمک و مطالب دیگری نیز ذکر شده است. در داستان تورات آشکارا به خداوند سبحان نسبت تجسم می‌دهد و در پایان، داستان لوط با دو دخترش را بازگو می‌کند، در حالی که قرآن ساحت حق سبحانه و تعالی را از تجسم منزّه می‌داند و انبیا و رسولان را از ارتکاب اعمالی که شایسته مقام مقدّس آنها نیست پاک و مبرا می‌شمارد.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. میزان لمي تفسير القرآن: ۳۵۲/۱۰.



٨- ذُو الْقَرْنَيْنِ ﷺ

ذو القرنين ﷺ



مركز تحقيقات كچي ميوزيم علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٢/١٧٢ باب ٨ (قصص ذي القرنين ﷺ) ١.

۳۷۳۲

ذو القرنین *

الکتاب:

«وَسَأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا
 * إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا^۱»

الحديث:

۱۹۶۸۷. رسول الله ﷺ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ عَبْدًا
 صَالِحًا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حُجَّةً عَلَى
 عِبَادِهِ، فَدَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَأَمَرَهُمْ بِسُقُوتِهِ
 فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ، فُغَابَ عَنْهُمْ زَمَانًا
 حَتَّى قِيلَ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ بَأْيٍ وَإِذْ سَلَكَ^۱
 ثُمَّ ظَهَرَ وَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ
 الْآخِرِ، وَفِيكُمْ مَنْ هُوَ عَلَى سُنَّتِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ
 عَزَّوَجَلَّ مَكَّنَ لِدِي الْقَرْنَيْنِ فِي الْأَرْضِ
 وَجَعَلَ لَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، وَبَلَغَ الْمَغْرِبَ
 وَالْمَشْرِقَ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيُجْرِي
 سُنَّتَهُ فِي الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِي، فَيُبَلِّغُهُ شَرْقَ
 الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا حَتَّى لَا يُبْقِيَ مَنَهْلًا وَلَا

۳۷۳۲

ذو القرنین *

قرآن:

«و از تو دربارهٔ ذو القرنین می پرسند. بگو: به زودی
 ذکری از او برای شما می خوانم. ما در زمین به او
 قدرت دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم».

حدیث:

۱۹۶۸۷. پیامبر خدا ﷺ: ذو القرنین، بنده ای شایسته
 بود که خداوند عز و جل او را حجّت بر بندگان
 خود قرار داد و او قوم خویش را به سوی خدا
 دعوت کرد و آنان را به پرهیزگاری فراخواند.
 اما مردم بر شاخ^۱ سر او کوفتند. ذو القرنین
 مدتی از میان آنان ناپدید گشت، به طوری که
 گفته شد: او در هر وادی ای بوده مرده یا به
 هلاکت رسیده است. اما وی سپس آشکار شد
 و به میان مردم خود برگشت و این بار نیز مردم
 بر گوشهٔ دیگر جلو سر او ضربتی کوفتند. در
 میان شما نیز یک نفر هست که ماجرای چون
 او دارد. خداوند عز و جل به ذو القرنین در
 جهان قدرت داد و از هر چیزی برای او
 وسیله ای قرار داد و او به مغرب و مشرق
 رسید. خداوند تبارک و تعالی به زودی سنت
 و شیوهٔ او را دربارهٔ قائم از فرزندان من نیز
 جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب

۱. قَرْن: هر یک از دو گوشهٔ جلو سر انسان، شاخ سر.

۱. الکهف: ۸۳ و ۸۴.

مَوْضِعاً مِنْ سَهْلٍ وَلَا جَبَلٍ وَطِئَهُ ذُو
الْقَرْنَيْنِ إِلَّا وَطِئَهُ، وَيُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ
كُنُوزَ الْأَرْضِ وَمَعَادِنَهَا، وَيَنْصُرُهُ بِالرُّعْبِ،
فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ بِهِ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِثَتْ
جَوْرًا وَظُلْمًا.^۱

۱۹۶۸۸. الإمام علیؑ - لَمَّا سُئِلَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ
أَنْبِيَاءَ كَانَ أَمَ مَلِكًا - لَا نَبِيًّا وَلَا مَلِكًا، بَلْ
عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحْبَبَهُ اللَّهُ، وَنَصَحَ اللَّهُ فَتَنَصَّحَ
لَهُ، فَبَعَثَهُ إِلَى قَوْمِهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ
الْأَيْمَنِ، فغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَغِيبَ،
ثُمَّ بَعَثَهُ الثَّانِيَةَ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ الْأَيْسَرِ
فغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَغِيبَ، ثُمَّ بَعَثَهُ
اللَّهُ الثَّلَاثَةَ فَمَكَّنَ اللَّهُ لَهُ فِي الْأَرْضِ، وَفِيكُمْ
مِثْلُهُ - يَعْنِي نَفْسَهُ - .^۲

۱۹۶۸۹. الإمام الباقرؑ والإمام الصادقؑ - لَمَّا
سُئِلَا عَنْ مَنْزِلَتِهِمَا وَعَمَّنْ يُشَبِّهَانِ مِنْ
مَضَى -: صَاحِبُ مُوسَى وَذَوَا الْقَرْنَيْنِ؛ كَانَا
عَالِمَيْنِ وَلَمْ يَكُونَا نَبِيَّيْنِ.^۳

۱۹۶۹۰. الإمام الصادقؑ: مَلِكُ الْأَرْضِ كُلِّهَا
أَرْبَعَةٌ: مُؤْمِنَانِ وَكَافِرَانِ؛ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ

جهان می‌رساند، به طوری که هیچ منزلگاه و
دشت و کوهی نیست که ذوالقرنین زیر پا
گذاشته باشد مگر اینکه قائم نیز آنها را زیر پا
می‌گذارد و خداوند عزوجل گنج‌ها و معادن
زمین را برایش آشکار می‌سازد و به وسیله
رعب و وحشت او را پیروز می‌گرداند و به
واسطه او زمین را، همان گونه که پر از جور و
ستم شده است، پر از عدل و داد می‌کند.

۱۹۶۸۸. امام علیؑ - در پاسخ به این سؤال که آیا
ذوالقرنین پیامبر بود یا فرشته - فرمود: نه
پیامبر بود و نه فرشته، بلکه بنده‌ای بود که خدا
را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست
داشت و برای خدا خیرخواهی می‌کرد و خدا
هم خیرخواه او شد. پس او را به سوی قومش
فرستاد، اما مردم بر شاخ راست سر او کوفتند.
پس، ذوالقرنین تا مدت زمانی که خدا
می‌خواست از میان مردم ناپدید شد. سپس بار
دیگر او را فرستاد و این بار مردم بر شاخ چپ
سر او کوفتند و او باز تا مدتی که خدا
می‌خواست از میانشان ناپدید شد. سپس بار
سوم خداوند مبعوثش کرد و در زمین به او
قدرت داد. نمونه او در میان شما نیز هست -
مقصود خود آن حضرت است -.

۱۹۶۸۹. امام باقر و امام صادقؑ - در پاسخ به
سؤال از منزلت ایشان و اینکه از گذشتگان چه
کسانی شبیه آن دو بزرگوار می‌باشند - فرمود:
همسفر موسی [خضرؑ] و ذوالقرنین. آنها
هر دو عالم بودند و پیامبر نبودند.

۱۹۶۹۰. امام صادقؑ: چهار نفر بر سراسر جهان
فرمانروایی کردند: دو تا مؤمن و دو تا کافر. آن

۱. کمال الدین: ۴/۳۹۴. ۲. بحار الأنوار: ۵/۱۷۸/۱۲.

۳. بحار الأنوار: ۲۵/۱۹۷/۱۲.

دو مؤمن، یکی سلیمان بن داوود بود و دیگری ذوالقرنین، و دو کافر، یکی نمرود بود و دیگری بُخْتُ نَصْر. نام ذوالقرنین، عبدالله بن ضحاک بن معد بود.

گفتاری پیرامون داستان ذوالقرنین ﷺ:

بحثی قرآنی و تاریخی در چند فصل:

۱- داستان ذوالقرنین ﷺ در قرآن:

«قرآن کریم، همچنان که شیوه آن در یاد کرد سرگذشت‌های پیشینیان است، به ذکر نام و تاریخ ولادت و زمان زندگی و نسبت و دیگر مشخصات ذوالقرنین نپرداخته، بلکه به یاد کردن از سه سفر او بسنده کرده است: سفر اول به مغرب است تا جایی که به محل غروب آفتاب می‌رسد و خورشید را می‌بیند که در چشمه‌ای گل‌آلود فرو می‌رود و در آن محل به قومی برخورد می‌کند. سفر دومش به مشرق است تا جایی که به محل طلوع خورشید می‌رسد و ملاحظه می‌کند که خورشید بر قومی طلوع می‌کند و خداوند میان آنان و آفتاب پرده و پوششی قرار نداده است و در سفر سومش به جایی میان دو مانع [کوه] می‌رسد و در آنجا نیز مردمی را می‌یابد که تقریباً هیچ سخنی نمی‌فهمند. آنان از تبهکاری و شرارت‌های یاجوج و ماجوج در روی زمین به ذوالقرنین شکایت کردند و پیشنهاد دادند که هزینه‌ای در اختیارش بگذارند تا او میان ایشان و یاجوج و ماجوج

فُسَلیمانُ ابنُ داوَدَ ﷺ و ذوالقرنین،
والکافرانِ نمرودُ و بُخْتُ نَصْرُ. واسمُ
ذی القرنینِ عبدُ اللهِ بنُ ضحاکِ بنِ معدٍ.^۱

کلام حول قصه ذی القرنین ﷺ:

وهو بحث قرآنی و تاریخی فی

فصول:

۱- قصه ذی القرنین ﷺ فی القرآن:

«لم يتعرض لاسمه ولا لتاريخ زمان ولادته وحياته ولا لنسبه وسائر مشخصاته على ما هو دأبه في ذكر قصص الماضين، بل اكتفى على ذكر ثلاث رحلات منه: فرحلة أولى إلى المغرب حتى إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمئة (أو حامية) ووجد عندها قوماً. ورحلة ثانية إلى المشرق: حتى إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع على قوم لم يجعل الله لهم من دونها ستراً. ورحلة ثالثة: حتى إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوماً لا يكادون يفقهون قولاً، فشكلوا إليه إفساد ياجوج و ماجوج في

الأرض، وعرضوا عليه أن يجعلوا له
خرجاً على أن يجعل بين القوم وبين
أجوج ومأجوج سداً، فأجابهم إلى بناء
السد ووعدهم أن يبني لهم فوق ما
يأملون، وأبى أن يقبل خرجهم وإنما
طلب منهم أن يعينوه بقوة، وقد أُشير منها
في القصة إلى الرجال وزير الحديد
والمنافخ والقطر.

والخصوصيات والجهات الجوهرية
التي تستفاد من القصة هي أولاً:
أن صاحب القصة كان يسمي قبل نزول
قصته في القرآن - بل حتى في زمان
حياته - بذي القرنين، كما يظهر في سياق
القصة من قوله: «يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي
الْقَرْنَيْنِ» «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ»^۱ «وَقَالُوا يَا ذَا
الْقَرْنَيْنِ»^۲.

وثانياً: أنه كان مؤمناً بالله واليوم
الآخر ومتديناً بدين الحق، كما يظهر من
قوله: «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا»^۳

سد و مانعی بسازد. ذوالقرنین خواهش آنان
درباره ساختن سد را پذیرفت و وعده داد که
برایشان سدی مهمتر از آنچه فکرش را
می‌کنند بسا کند. ولی از پذیرفتن هزینه
خودداری ورزید و فقط از آنان خواست که با
تأمین نیروی انسانی و مصالح ساختمانی او را
کمک کنند. در این داستان به وجود مردان و
قطعات آهن و دمه‌ها و کوره‌های آهنگری و
مس یا روی گداخته اشاره شده است.

نکات و جهات اصلی‌ای که از این داستان
استفاده می‌شود، یکی این است که قهرمان آن،
قبل از نازل شدن داستان او در قرآن و بلکه
حتی در زمان حیاتش به نام ذوالقرنین شناخته
می‌شده است. این نکته از سیاق داستان، یعنی
از جمله «يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ» و «قُلْنَا يَا
ذَا الْقَرْنَيْنِ» و «وَقَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» استفاده
می‌شود.

نکته دوم این است که او به خدا و روز
واپسین ایمان داشته و از دین حق پیروی
می‌کرده است. دلیل این مطلب این دو آیه
شریفة است: «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ
وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» این
رحمتی است از جانب پروردگار من، و [لی]
چون وعده پروردگارم فرا رسد، آن [سد] را
درهم کوید و وعده پروردگارم حق است» و
آیه «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ
فِي عَذَابٍ عَظِيمٍ» و اما من آمو و عمل
صالحاً...؛ هر کس ستم ورزد عذابش خواهیم
کرد، سپس به سوی پروردگار بازگردانیده

۱. الکهف: ۸۶.

۲. الکهف: ۹۴.

۳. الکهف: ۹۸.

وقوله: «أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا» * وَأَمَا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...^۱ إلخ. ویزید فی کرامته الدینیّة أَنْ قوله تعالیٰ: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا»^۲ يدلّ علی تأییده بوحیّ أو إلهام أو نبیّ من أنبیاء الله کان عنده یسدّده بتبلیغ الوحی.

وثالثاً: أَنَّهُ كَانَ مِمَّنْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ أَمَّا خَيْرُ الدُّنْيَا فَالْمُلْكُ الْعَظِيمُ الَّذِي بَلَغَ بِهِ مَغْرِبُ الشَّمْسِ وَمَطْلَعُهَا فَلَمْ يَقُمْ لَهُ شَيْءٌ، وَقَدْ ذَلَّتْ لَهُ الْأَسْبَابُ. وَأَمَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَبَسْطُ الْعَدْلِ، وَإِقَامَةُ الْحَقِّ، وَالصَّفْحُ، وَالْعَفْوُ، وَالرَّفْقُ، وَكِرَامَةُ النَّفْسِ، وَبَثُّ الْخَيْرِ، وَدَفْعُ الشَّرِّ. وَهَذَا كُلُّهُ مِمَّا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»^۳ مضافاً إِلَى مَا يَسْتَفَادُ مِنْ سِيَاقِ الْقِصَّةِ مِنْ سَيِّطَرَتِهِ الْجِسْمَانِيَّةِ وَالرُّوحَانِيَّةِ.

ورابعاً: أَنَّهُ صَادَفَ قَوْمًا ظَالِمِينَ

می شود، آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد. و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند...» به علاوه آیه «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» گفتیم: ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می کنی و یا در میانشان روش نیکویی پیش می گیری» خود بر کرامت دینی او می افزاید؛ زیرا نشان می دهد که وی با وحی یا الهام یا به وسیله پیامبری از پیامبران الهی که پیش او بوده و با تبلیغ وحی کمکش می کرده، تأیید می شده است.

نکته سوم این است که او از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را به وی داده است. خیر دنیا، سلطنت عظیمی است که به واسطه آن توانست به مشرق و مغرب آفتاب برسد و هیچ چیز جلوگیر او نشد و همه اسباب و امکانات، مسخر او بود و خیر آخرت، عدالت گستری او بود و اقامه حق و عفو و گذشت و مدارا و عزت نفس و گستردن خیر و خوبی و جلوگیری از شر و بدی. اینها نکاتی است که تماماً از آیه «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»؛ مادر زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم» استفاده می شود، به علاوه، از سیاق داستان نیز بر می آید که وی از سیطره و قدرت جسمی و روحی برخوردار بوده است.

نکته چهارم این است که وی در مغرب به عذای ستمگر برخوردده و آنها را کیفر داده

۱. الکهف: ۸۷ و ۸۸. ۲. الکهف: ۸۶.

۳. الکهف: ۸۴.

بالمغرب فعذبهم.

است.

وخامساً: أن الردم الذي بناه هو في غير مغرب الشمس ومطلعها؛ فإنه بعدما بلغ مطلع الشمس أتبع سبباً حتى إذا بلغ بين السدين. ومن مشخصات ردمه - مضافاً إلى كونه واقعاً في غير المغرب والمشرق - أنه واقع بين جبلين كالحاطين، وأنه ساوی بین صدفيهما، وأنه استعمل في بنائه زبر الحديد والقطر، ولا محالة هو في مضيق هو الرابط بين ناحيتين من نواحي الأرض المسكونة.

نکته پنجم این است که سدّی که وی ساخت در مغرب و مشرق آفتاب نبوده است؛ زیرا بعد از آنکه به محل طلوع خورشید رسید سبب و وسیله‌ای را دنبال کرد، تا به میانه دو کوه رسید. از مشخصات سدّ ذوالقرنین - علاوه بر اینکه در جایی غیر از مغرب و مشرق بوده - این است که میان دو کوه دیوار مانند واقع بوده و فاصله میان آن دو کوه را می‌گرفته است. همچنین در ساختمان آن سد، قطعات آهن و مس یا روی گداخته به کار رفته بوده و این سد لاجرم در تنگه‌ای بوده که دو ناحیه مسکونی را به هم ارتباط می‌داده است.

۲ - داستان ذوالقرنین ﷺ و سدّ و یاجوج و

ماجوج از نظر تاریخ:

۲ - ذکر ذی القرنین ﷺ و السدّ و یاجوج و ماجوج:

في أخبار الماضين لم يذكر القدماء من المؤرخين في أخبارهم ملكاً يسمّى في عهده بذی القرنين أو ما يؤدّي معناه من غير اللفظ العربيّ، ولا یاجوج و ماجوج بهذين اللفظين، ولا سدّاً يُنسب إليه باسمه. نعم ينسب إلى بعض ملوك حمير من اليمانيين أشعار في المباهاة يذكر فيها ذا القرنين وأنه من أسلافه التبابعة، وفيها ذكر سيره إلى المغرب والمشرق وسدّ

مورخان گذشته در اخبار و تواریخ خود از پادشاهی که در عهد خویش به ذوالقرنین یا هر نام غیر عربی که این معنا را برساند موسوم باشد، ذکرى به میان نیاورده‌اند. همچنین از اقوامی به نام یاجوج و ماجوج و نیز از سدّی که منسوب به ذوالقرنین باشد، نام نبرده‌اند.

البته، به یکی از ملوک یمنی حمیر اشعاری نسبت داده می‌شود که در آنها به اسلاف خود افتخار می‌کند و از جمله ذوالقرنین را و اینکه او یکی از اسلاف تُبّع اوست نام می‌برد و در این اشعار از سفر ذوالقرنین به مغرب و مشرق و سدّ یاجوج و

يأجوج ومأجوج، وسيوافيك نبذة منها
في بعض الفصول الآتية.

وورد ذکر «مأجوج» و «جوج»
و «مأجوج» في مواضع من كتب العهد
العتيق؛ ففي الإصحاح^۱ العاشر من سفر
التكوين من التوراة: وهذه مواليد بني
نوح: سام وحام ويافث، وولد لهم بنون
بعد الطوفان: بنو يافث جومر ومأجوج
ومادي وباوان ونوبال وماشك ونبراس.

وفي كتاب حزقيال^۲ الإصحاح الثامن
والثلاثون: وكان إلى كلام الرب قائلاً:
يا بن آدم اجعل وجهك على جوج أرض
مأجوج رئيس روش ماشك ونوبال،
وتنبأ عليه وقل: هكذا قال السيد الرب:
ها أنا ذا عليك يا جوج رئيس روش
وماشك ونوبال وأرجعك وأضع شكانم
في فكّيك وأخرجك أنت وكلّ جيشك
خيلاً وفرساناً، كلّهم لابسين أفخر لباس،
جماعة عظيمة مع أتراس ومجان كلّهم

مأجوج یساده می‌کند. در فصل‌های آینده
مقداری از این اشعار را ذکر خواهیم کرد.

نام «مأجوج» و «جوج» و «مأجوج» در
جاهایی از کتب عهد عتیق نیز آمده است. مثلاً
در اصحاح^۱ دهم از سفر تکوین تورات آمده
است: اینان هستند فرزندان نوح: سام و حام
و یافث. بعد از طوفان برای هر یک از اینان
فرزندانی شد. فرزندان یافث عبارت بودند
از: جومر و مأجوج و مادی و باوان و نوبال و
ماشک و نبراس.

همچنین در کتاب حزقیال^۲، اصحاح سی
و هشتم، آمده است: «خطاب کلام رب به من
شد که می‌گفت: ای فرزند آدم! روی خود
متوجه جوج سرزمین مأجوج رئیس روش
وماشک و نوبال کن و نبوت خود اعلام بدار و
بگو: آقا و سید و ربّ چنین گفته: ای جوج
رئیس روش ماشک و نوبال! بر ضد تو
برخاستم، تو را برمی‌گردانم و دهنه‌هایی بر
دهانت می‌نهم و تو و همه لشکرت را، چه
پیاده و سواره، بیرون می‌سازم، در حالی که
همه آنان فاخرترین لباس را بر تن داشته
باشند و جماعتی عظیم و باسپر باشند و
همه‌شان شمشیر به دست همراه فارس و

۱. کتاب عهدین، چاپ بیروت، سال ۱۸۷۰، آنچه در این چند
فصل نقل کرده‌ایم براساس این چاپ می‌باشد.

۲. این کتاب در روزگار اسارت یهود در بابل، میان آنان رواج
داشته است.

۱. کتب العهدین، مطبوعة بیروت سنة ۱۸۷۰، ومنها نقل سائر
ما نقل في هذه الفصول. (كما في هامش المصدر).

۲. وكان بين اليهود أيام أسارتهم ببابل. (كما في هامش
المصدر).

ممسکین السیوف، فارس وکوش و فوط
 معهم کلهم بمجنّ و خوذة، وجومر وکلّ
 جیوشه، و بیت نو جر مه من أقاصی
 الشمال مع کلّ جیشه شعوباً کثیرین معک.
 قال: لذلك تنبأ یابن آدم وقل لجوج:
 هكذا قال السید الربّ فی ذلك الیوم عند
 سکنی شعب إسرائيل آمنین، أفلا تعلم
 وتأتي من موضعک من أقاصی الشمال...
 إلخ.

کوش و فوط که آنان نیز با سپر و کلاه خود
 باشند و جومر و همه لشکرش و خانواده
 نو جر مه از اواخر شمال با همه لشکرش،
 تیره های فراوانی با تو باشند.

گفت: به همین جهت ای پسر آدم باید
 ادعای پیغمبری کنی و به جوج بگویی: سید
 رب امروز در نزدیکی سکنای شعب اسرائیل
 در حالی که در امن هستند چنین گفته: آیا
 نمی دانی و از محلت از بالای شمال می آیی...
 تا آخر.

در اصحاح سی و نهم در ادامه گفتار قبلی
 می گوید: و تو ای پسر آدم! برای جوج ادعای
 پیغمبری کن و بگو: سید ربّ چنین گفته:
 اینک من بر ضد توام ای جوج! ای رئیس
 دوش ماشک و نوبال! تو را بازگردانم و پیش
 برم و تو را از بالاهای شمال بالا برم و به
 کوه های اسرائیل آورم و کمانت را از دست
 چپت و تیرهایت را از دست راستت بپندازم
 که بر کوه های اسرائیل بیفتی و همه لشکریان
 و شعوبی که با تو هستند بیفتند و شمارا
 خوراک مرغان شکاری از هر نوع و
 وحشی های بیابان کنم و بر روی زمین بیفتی؛
 چون من به کلام سید رب سخن گفتم و آتشی
 بر مأجوج و بر ساکنین ایمن در جزایر
 می فرستم، آن وقت است که می دانند منم
 ربّ... تا آخر.

در اصحاح بیستم از کتاب مکاشفه یوحنا

وقال فی الإصحاح التاسع والثلاثین
 ماضياً فی الحدیث السابق: وأنت یابن
 آدم تنبأ علی جوج وقل: هكذا قال السید
 الربّ، ها أنا ذا علیک یا جوج رئیس روش
 ماشک ونوبال وأردک وأقودک وأصعدک
 من أقاصی الشمال، وأتي بک علی جبال
 إسرائيل، وأضرب قوسک من یدک
 اليسری وأسقط سهامک من یدک الیمنی،
 فتسقط علی جبال إسرائيل أنت وکلّ
 جیشک والشعوب الذین معک أبذلک
 مأکلاً للطیور الکاسرة من کلّ نوع
 ولوحوش الحفل، علی وجه الحفل
 تسقط لأتی تکلمت بقول السید الربّ،

وَأَرْسَلَ نَاراً عَلَى مَاجُوجٍ وَعَلَى السَّاكِنِينَ
فِي الْجَزَائِرِ آمَنِينَ، فَيَعْلَمُونَ أَنِّي أَنَا
الرَّبُّ ... إلخ.

وفي رؤيا يوحنا في الإصحاح
العشرين: ورأيت ملاكاً نازلاً من السماء
معه مفتاح الهاوية وسلسلة عظيمة على
يده، فقبض على الثَّانِينَ الحَيَّةِ القَدِيمَةِ
الذي هو إبليس والشيطان، وقبَّده ألف
سنة، وطرحه في الهاوية وأغلق عليه
وختم عليه؛ لكيلا يضلَّ الأمم فيما بعد
حَتَّى تَمَّ الألف سنة، وبعد ذلك لا بدَّ أن
يحلَّ زماناً يسيراً.

قال: ثُمَّ مَتَى تَمَّتْ الألف سنة لَن يَحُلَّ
الشيطان من سجنه ويخرج ليضلَّ الأمم
الذين في أربع زوايا الأرض جوج
ومأجوج ليجمعهم للحرب الذين عددهم
مثل رمل البحر، فصعدوا على عرض
الأرض وأحاطوا بمعسكر القديسين
وبالمدينة المحبوبة، فنزلت نار من
عند الله من السماء وأكلتهم، وإبليس الذي
كان يضلُّهم طُرح في بحيرة النار
والكبريت حيث الوحش والنبي الكذاب،

آمده است: و دیدم فرشته را که از آسمان نازل
می شود و کلید هاویه (جهنم) را دارد و
زنجیری بزرگ در دست. و ازدها یعنی مار
قدیم را که ابلیس و شیطان می باشد گرفتار
کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. و او را
به هاویه انداخت و در برابر او بسته، مهر کرد تا
امت ها را برای هزار سال گمراه نکند و بعد از
آن می باید اندکی خلاصی یابد.

گفت: و چون هزار سال به انجام رسد
شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت،
تا بیرون رود و امت هایی را که در چهار زاویه
جهانند یعنی جوج و مأجوج را گمراه کند و
ایشان را برای جنگ فراهم آورد که عدد ایشان
چون ریگ دریاست. و بر عرصه جهان برآمده
لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره
کردند، پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو
ریخته ایشان را بلعید.

و ابلیس که ایشان را گمراه می کند به
دریاچه آتش و کبریت انداخته شد؛ جایی که
حیوانات وحشی و پیامبر دروغگو هستند و
ایشان تا ابد الآباد، شبانه روز عذاب خواهند
کشید.

از عباراتی که نقل کردیم، استفاده می شود
که «مأجوج» یا «جوج و مأجوج» قوم یا اقوام
بزرگی بوده اند که در متهی الیه شمال آسیا، از
معموره آن روز زمین، می زیسته اند و
مردمانی جنگجو و به جنگ و غارتگری

وسيعذبون نهاراً وليلاً إلى أبد الآبدين .

ويستفاد منها أن «مأجوج» أو «جوج»
و «مأجوج» أمة أو أمم عظيمة كانت قاطنة
في أقاصي شمال آسيا من معمورة
الأرض يومئذ، وأنهم كانوا أمماً حربية
معروفة بالمغازي والغارات .

ويقرب حينئذ أن يحدث أن ذالقرنین
هذا هو أحد الملوك العظام الذين سدوا
الطريق على هذه الأمم المفسدة في
الأرض، وأن السد المنسوب إليه يجب أن
يكون فاصلاً بين منطقة شمالية من قارة
آسيا وجنوبها كحائط الصين، أو سد باب
الأبواب، أو سد «داریال» أو غير هذه .

وقد تسلمت تواريخ الأمم اليوم من أن
ناحية الشمال الشرقي من آسيا وهي
الأحداق والمرتفعات في شمال الصين
كانت موطناً لأمة كبيرة بدوية همجية لم
تزل تزداد عدداً وتكثر سواداً فتكر على
الأمم المجاورة لها كالصين، وربما نسلت
من أحداقها وهبطت إلى بلاد آسيا
الوسطى والدنيا وبلغت إلى شمال أوربه،
فمنهم من قطن في أراض أغار عليها

نامور بوده اند.

این جاست که این حدس به ذهن نزدیک
می شود که ذوالقرنین یکی از پادشاهان بزرگ
و قدرتمندی بوده که راه را بر روی این اقوام
تبهکار و شرور سد کرده و سد منسوب به او
باید فاصل میان منطقه شمال و جنوب قاره
آسیا باشد، مانند دیوار چین یا سد باب
الابواب یا سد داریال و یا جز این ها.

امروزه تاریخ اقوام و ملل پذیرفته اند که
ناحیه شمال شرقی آسیا، یعنی تپه ها و
مرتفعات شمال چین، موطن یک قوم بزرگ
بدوی وحشی بوده که شمار جمعیت
و شهرهای آنها پیوسته در حال افزایش بوده
است و لذا به اقوام و ملت های مجاور خود
مانند چین مرتباً می تاخته اند و چه بسا که از
تپه ها و مرتفعات خود جدا شده به طرف
شهرهای آسیای میانه و نزدیک سرازیر گشته
و به شمال اروپا رسیده اند و عده ای از آنها در
اراضی مورد حمله و هجوم خود ساکن
شده اند که اغلب ساکنان اروپای شمالی از
همین مهاجمانند و در آنجا تمدنی به وجود
آورده و به زراعت و صنعت پرداختند. عده ای
هم برگشتند و به حملات و هجوم های خود
همچنان ادامه دادند^۱.

۱. بعضی از مورخان گفته اند یا جوج و مأجوج همان اقوامی
هستند که در قسمت شمالی آسیا، از تبت و چین گرفته تا
اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان،
می زیستند. این قول را از کتاب فاکهة الخلفاء و تهذیب
الاخلاق ابن مسکویه و رسائل اخوان الصفا نقل کرده اند.

كأغلب سکنه أوربه الشمالیة فتمدین بها
واشتغل بالزراعة والصناعة، ومنهم من
رجع ثم عاد وعاد.^۱

وهذا أيضاً مما یؤید ما استقر بناه آنفاً
أن السدّ الذي نبحت عنه هو أحد الأسداد
الموجودة في شمال آسیا الفاصلة بین
الشمال وجنوبه».^۲

این مطلب حدس ما را که گفتیم سدّ مورد
بحث [یعنی سدّ ذوالقرنین] یکی از همان
سدهایی است که در شمال آسیاست و شمال
و جنوب این قاره را از هم جدا می‌سازد، تأیید
و تقویت می‌کند.



مرکز تحقیقات کلمه‌پژوهی اسلامی

۱. و ذکر بعضهم أن يأجوج ومأجوج هم الأمم الذين كانوا
يشغلون الجزء الشمالي من آسيا، تمتد بلادهم من التبت
والصين إلى المحيط المنجمد الشمالي، وتنتهي غرباً بمايلي
بلاد تركستان. ونقل ذلك عن فاكهة الخلفاء وتهذيب
الأخلاق لابن مسكويه ورسائل إخوان الصفا. (كما في
هامش المصدر).

۲. میزان فی تفسیر القرآن: ۳۷۸/۱۳، انظر تمام الكلام.



٩۔ یَعْقُوبُ وَيُوسُفُ

يعقوب ويوسف



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ولمزید الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۱۲/۲۱۶ باب ۹ قصص یعقوب و یوسف علیہ السلام.

کنز العمال: ۱۱/۵۱۴، ۱۲/۲۷۸ و یوسف علیہ السلام.

۳۷۳۳

یعقوب و یوسف

قرآن:

«و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] ای پسران من! خداوند این دین را برای شما برگزید. پس البته نباید جز مسلمان بمیرید. آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - معبودی یگانه - را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم».

حدیث:

۱۹۶۹۱. پیامبر خدا ﷺ: نصف زیبایی، به یوسف داده شد.

۱۹۶۹۲. پیامبر خدا ﷺ: بزرگوار، پور بزرگوار،

پور بزرگوار، پور بزرگوار، یوسف پور

یعقوب پور اسحاق پور ابراهیم است.

۳۷۳۳

یعقوب و یوسف

الکتاب:

«وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ يَبِئْتِي إِنَّ اللَّهَ اضْطَقَمَ لَكُمْ الَّذِينَ فَلَا تَمُوتُونَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالِاهُ آبَاؤُكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۱.

(النظر) یوسف: ۳-۱۰۲، مریم: ۴۹.

الحدیث:

۱۹۶۹۱. رسول الله ﷺ: أُعْطِيَ يُوسُفُ شَطْرَ الْحُسْنِ^۲.

۱۹۶۹۲. عنه ﷺ: الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ: يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ^۳.

۱. البقرة: ۱۳۲، ۱۳۳. ۲. كنز العمال: ۳۲۴۰۰.

۳. كنز العمال: ۳۲۴۰۴.

۱۹۶۹۳. عنه ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ أَخِي يُوسُفَ، لَوْ أَنَا أَتَانِي الرَّسُولُ بَعْدَ طُولِ الْحَبْسِ لَأَسْرَعْتُ الْإِجَابَةَ حِينَ قَالَ: «إِرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ»^۱.

۱۹۶۹۴. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: لَمَّا قَدِمَ يَعْقُوبُ عَلَى يُوسُفَ ﷺ خَرَجَ يُوسُفُ ﷺ فَاسْتَقْبَلَهُ فِي مَوَكِبِهِ، فَمَرَّ بِامْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَهِيَ تَعْبُدُ فِي غُرْفَةٍ لَهَا، فَلَمَّا رَأَتْهُ عَرَفَتْهُ فَنَادَتْهُ بِصَوْتٍ حَزِينٍ: أَيُّهَا الرَّائِبُ طَالَ مَا أَحْزَنْتَنِي، مَا أَحْسَنَ التَّقْوَى كَيْفَ حَرَّرْتَ الْعَبِيدَ؟ وَمَا أَقْبَحَ الْخَطِيئَةَ كَيْفَ عَبَّدْتَ الْأَحْرَارَ؟^۲



۱۹۶۹۳. پیامبر خدا ﷺ: خدا رحمت کند برادرم یوسف را. اگر بعد از آن مدت دراز زندان، پیک نزد من می آمد من هم بی درنگ همان جوابی را می دادم که یوسف داد و گفت: «نزد اربابت برگرد و از او پرس که چگونه است حال آن زنان؟».

۱۹۶۹۴. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: هنگامی که یعقوب به دیدن یوسف رفت، یوسف ﷺ با موکب خود به استقبال او آمد. در راه بر همسر عزیز مصر گذشت که در غرضه خود مشغول عبادت بود، همسر عزیز با دیدن یوسف او را شناخت و با صدایی حزین به یوسف گفت: هان! ای سواره! مرا به اندوهی دراز گرفتار ساختی. چه نیکوست تقوا و پرهیزگاری، چگونه بردگان را آزاد کردی؟ و چه زشت است گناه، چگونه آزاده را برده ساخت؟!

گفتاری درباره داستان یوسف ﷺ:

مدح و ثنای خداوند از یوسف ﷺ و جایگاه معنوی او:

«یوسف ﷺ انسانی مخلص، صدیق و نیکوکار بود و خداوند به او حکمت و دانش ارزانی داشت و علم خوابگزاری به وی آموخت. خداوند او را برگزید و نعمتش را بر وی تمام کرد و در زمرة شایستگان و صالحانش در آورد (سورة یوسف) و او را نیز همانند پیامبران از خاندان نوح و ابراهیم ﷺ ستوده و در میان ایشان از وی نام برده است (سورة انعام).

ما أثنى الله عليه ومنزلته المعنوية:

«كَانَ ﷺ مِنَ الْمَخْلُصِينَ وَكَانَ صِدِّيقًا وَكَانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، وَقَدْ آتَاهُ اللَّهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَعَلَّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَقَدْ اجْتَبَاهُ اللَّهُ وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْهِ وَالْحَقُّهُ بِالصَّالِحِينَ (سورة يوسف) وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا أَثْنَى عَلَى آلِ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ ﷺ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ ذَكَرَهُ فِيهِمْ (سورة الأنعام).

قصته ﷺ في التوراة الحاضرة:

قالت التوراة^۱: وكان بنو يعقوب اثني عشر: بنو ليثة: رأوبين بكر يعقوب، وشمعون، ولاوي، ويهوذا، ويساكر، وزنولون. وابنا راحيل: يوسف، وبنيامين. وابنا بلهة جارية راحيل: دان، ونفتالي. وابنا زلفة جارية ليثة: جاد، وأشير. هؤلاء بنو يعقوب الذين ولدوا في فدان آرام.

قالت^۲: يوسف إذ كان ابن سبع عشرة سنة كان يرعى مع إخوته الغنم، وهو غلام عند بني بلهة وبني زلفة امرأتي أبيه. وأتى يوسف بنميتهم الرديّة إلى أبيهم، وأمّا إسرائيل فأحبّ يوسف أكثر من سائر بنيه، لأنّه ابن شيخوخته، فصنع له قميصاً ملوّناً، فلما رأى إخوته أنّ أباهم أحبه أكثر من جميع إخوته أبغضوه ولم يستطيعوا أن يكلموه بسلام.

داستان یوسف ﷺ در تورات فعلی:

تورات می‌گوید^۱: و بنی یعقوب دوازده بودند: پسران لیثه: رؤوبین زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهوذا و یساکار و زنسولون. و پسران راحیل: یوسف و بن یامین. و پسران بلّه، کنیز راحیل: دان و نفتالی. و پسران زلفه، کنیز لیثه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب که در فدان آرام برای او متولد شدند.

نیز می‌گوید: چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد و آن جوان با پسران بلّه و پسران زلفه زنان پدرش می‌بود و یوسف از بد سلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. و اسرائیل [= یعقوب] یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی؛ زیرا که او پسر پیری او بسود و یعقوب برایش پیراهنی [رنگارنگ] ساخت. و چون برادرانش دیدند که پدرشان او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او کینه به دل گرفتند و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند.

۱. الإصحاح ۳۵ من سفر التكوين، تذكر التوراة أنّ ليثة و راحيل امرأتي يعقوب بنتا لابان الأرامي وأنّ راحيل أمّ يوسف ماتت حين وضعت بنيامين. (كما في هامش المصدر).

۲. الإصحاح ۳۷ من سفر التكوين. (كما في هامش المصدر).

۱. به گفته تورات، لیثه و راحیل همسران یعقوب و دختران ابان آرامی بودند و راحیل مادر یوسف هنگام زادن بن یامین، درگذشت.

وحلم يوسف حلماً، فأخبر إخوته، فازدادوا أيضاً بغضاً له، فقال لهم: اسمعوا هذا الحلم الذي حلمت: فيها نحن حازمون حزماً في الحقل، وإذا حزمتم قامت وانتصبت فاحتاطت حزمكم وسجدت لحزمتي. فقال له إخوته: أعلّك تملك علينا ملكاً أم تتسلط علينا تسلطاً، وازدادوا أيضاً بغضاً له من أجل أحلامه ومن أجل كلامه.

ثم حلم أيضاً حلماً آخر وقصّه على إخوته، فقال: إني قد حلمت حلماً أيضاً، وإذا الشمس والقمر وأحد عشر كوكباً ساجدة لي. وقصّه على أبيه وعلى إخوته، فانتهره أبوه وقال له: ما هذا الحلم الذي حلمت؟! هل يأتي أنا وأُمّك وإخوتك لنسجد لك إلى الأرض؟! فحسده إخوته، وأما أبوه فحفظ الأمر.

ومضى إخوته ليرعوا غنم أبيهم عند شكيم، فقال إسرائيل ليوسف: أليس إخوتك يرعون عند شكيم؟ تعال فأرسلك إليهم، فقال له: ها أنا ذا، فقال له: اذهب انظر سلامة إخوتك وسلامة الغنم

ويوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینه‌شان افزود؛ او بدیشان گفت: این خوابی را که دیده‌ام بشنوید: مادر مزرعه، بافه‌ها می‌بستیم که ناگاه بافه من بر پا شده بایستاد و بافه‌های شما گرد آمده به بافه من سجده کردند. برادرانش به وی گفتند: شاید حاکم ما می‌شوی یا بر ما مسلط خواهی شد؟ و به سبب خواب‌ها و سخنانش بر دشمنی با او افزودند.

از آن پس خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده گفت: اینک باز خوابی دیده‌ام که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند. و پدر و برادران خود را خبر داد و پدرش او را توییح کرده به وی گفت: این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت می‌آییم و تو را بر زمین سجده می‌کنیم؟! و برادرانش بر او حسد بردند و اما پدرش آن امر را در خاطره نگاه داشت.

و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود به شکیم رفتند. و اسرائیل به یوسف گفت: آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی‌کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم. یوسف پذیرفت. او را گفت: الآن برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور و او را از وادی حبرون فرستاد و به شکیم آمد. و شخصی به

ورد لي خبراً. فأرسله من وطاء حبرون،
فأتى إلى شكيم، فوجده رجل وإذا هو
ضالّ في الحقل، فسأله الرجل قائلاً: ماذا
تطلب؟ فقال: أنا طالب إخوتي، أخبرني
أين يرعون؟ فقال الرجل: قد ارتحلوا من
هنا؛ لأنّي سمعتهم يقولون: لنذهب إلى
دوثان. فذهب يوسف وراء إخوته
فوجدهم في دوثان، فلما أبصروه من بعيد
قبل ما اقترب إليهم احتالوا له ليميتوه،
فقال بعضهم لبعض: هو ذا هذا صاحب
الأحلام قادم! فالآن هلمّ نقتله ونطرحه
في إحدى هذه الآبار، ونقول: وحش
ردّي أكله، فترى ماذا يكون أحلامه؟

فسمع رأوبين وأنقذه من أيديهم،
وقال: لانقتله، وقال لهم رأوبين: لا
تسفكوا دماً، اطرحوه في هذه البئر التي
في البريّة ولا تمدّوا إليه يداً، لكي ينقذه
من أيديهم ليرده إلى أبيه. فكان لما جاء
يوسف إلى إخوته أنهم خلعوا عن يوسف
قميصه القميص الملوّن الذي عليه،
وأخذوه وطرحوه في البئر، وأمّا البئر
فكانت فارغة ليس فيها ماء.

او برخورد و اینکاو در صحرا آواره می بود.
پس آن شخص از او پرسیده گفت: چه
می طلبی؟ گفت: من برادران خود را
می جویم، مرا خبر ده که کجا چوپانی
می کنند؟ آن مرد گفت: از این جا روانه شدند؛
زیرا شنیدم که می گفتند: به دوتان می رویم.
پس یوسف از عقب برادران خود رفته ایشان
را در دوتان یافت. و او را از دور دیدند و قبل
از آنکه نزدیک ایشان بیاید، با هم توطئه دیدند
که او را بکشند. و به یکدیگر گفتند: اینک این
صاحب خواب ها می آید. اکنون بیایید او را
بکشیم و به یکی از این چاه ها بیندازیم و
گوییم جانوری درنده او را خورد و بسینم
خواب هایش چه می شود؟

لیکن رؤوبین چون این را شنید، او را از
دست ایشان رهانیده گفت: او را نکشیم. پس
رؤوبین بدیشان گفت: خون مریزد، او را در
این چاه که در صحراست بیندازید و دست
خود را بر او دراز مکنید. تا او را از دست
ایشان رهانیده به پدر خود ردّ نماید. و به
مجرّد رسیدن یوسف نزد برادران خود
رختش را یعنی آن پیراهن رنگارنگ را که
دربرداشت از او کنندند. و او را گرفته در چاه
انداختند، امّا چاه، خالی و بی آب بود.

پس، برای غذا خوردن نشستند و چشمان

ثم جلسوا لياكلوا طعاماً، فرفعوا
عيونهم ونظروا، وإذا قافلة إسماعيليين
مقبلة من جلعاد، وجمالهم حامله كتيراء
وبلساناً ولادناً ذاهبين لينزلوا بها إلى
مصر، فقال يهوذا لإخوته: ما الفائدة أن
نقتل أخانا ونخفي دمه؟! تعالوا فنبيعه
للإسماعيليين ولا تكن أيدينا عليه لأنه
أخونا ولحمنا، فسمع له إخوته.

واجتاز رجال مديانئون تجّار
فسحبوا يوسف وأصعدوه من البئر،
وباعوا يوسف للإسماعيليين بعشرين من
الفضّة، فأتوا بيوسف إلى مصر. ورجع
رأوبين إلى البئر، وإذا يوسف ليس في
البئر، فمزق ثيابه ثمّ رجع إلى إخوته
وقال: الولد ليس موجوداً، وأنا إلى أين
أذهب؟!

فأخذوا قميص يوسف وذبحوا تيساً
من المعزى وغمسوا القميص في الدم،
وأرسلوا القميص الملون وأحضروه إلى
أبيهم وقالوا: وجدنا هذا، حقّق أقميص
ابنك هو أم لا؟ فتحقّقه وقال: قميص
ابني؛ وحش ردّي أكله، افترس يوسف

خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافله
اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد و شتران ایشان
کتیرا و بلسان و لادن بار دارند و می‌روند
تا آنها را به مصر ببرند. آنگاه یهوذا به برادران
خود گفت: برادر خود را کشتن و خون او را
مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیایید او را به این
اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بروی نباشد؛
زیرا که او برادر و گوشت ماست. پس
برادرانش بدین رضا دادند.

و چون تجّار مّدیانی درگذر بودند،
یوسف را از چاه کشیده برآوردند و یوسف را
به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند.
پس یوسف را به مصر بردند. و رؤوبین
چون به سر چاه برگشت و دید که یوسف در
چاه نیست، جامه خود را چاک زد. و نزد
برادران خود باز آمد و گفت: طفل نیست و من
کجا بروم؟

پس پیراهن یوسف را گرفتند و بز نری را
کشته ردا را در خونس فرو بردند و آن را
فرستاده و به پدر خود رسانیده گفتند: این را
یافته‌ایم؛ تشخیص کن که ردای پسر است
یا نه؟ پس آن را شناخته گفت: ردای پسر من
است. جانوری درنده او را خورده است و
یقیناً یوسف دریده شده است. و یعقوب
رخت خود را پاره کرده، پلاس در بر کرد و

افتراساً. فَمَزَّقَ يَعْقُوبُ ثِيَابَهُ وَوَضَعَ
مِسْحاً عَلَى حَقْوَيْهِ وَنَاحَ عَلَى ابْنِهِ أَيَّاماً
كَثِيراً، فَقَامَ جَمِيعُ بَنِيهِ وَجَمِيعُ بَنَاتِهِ لِيَعْزُوهُ
فَأَبَى أَنْ يَتَعَزَّى وَقَالَ: إِنِّي أَنْزِلُ إِلَى ابْنِي
نَاحِياً إِلَى الْهَآوِيَةِ، وَبِكَى عَلَيْهِ أَبُوهُ.

قَالَتِ التَّوْرَةُ^۱: وَأَمَّا يُوسُفُ فَأُنْزِلَ إِلَى
مِصْرَ، وَاشْتَرَاهُ فُؤُطِيفَارُ خَصِيٍّ فِرْعَوْنَ
رَئِيسُ الشَّرْطِ، رَجُلٌ مِصْرِيٌّ مِنْ يَدِ
الْإِسْمَاعِيلِيِّينَ الَّذِينَ أَنْزَلُوهُ إِلَى هُنَاكَ.
وَكَانَ الرَّبُّ مَعَ يُوسُفَ، فَكَانَ رَجُلًا
نَاجِحًا، وَكَانَ فِي بَيْتِ سَيِّدِهِ الْمِصْرِيِّ.

وَرَأَى سَيِّدُهُ أَنَّ الرَّبَّ مَعَهُ، وَأَنَّ كُلَّ مَا
يَصْنَعُ كَانَ الرَّبُّ يَنْجِيهِ بَعِيدَهُ، فَوَجَدَ
يُوسُفَ نِعْمَةً فِي عَيْنِيهِ وَخَدَمَهُ فَوَكَّلَهُ إِلَى
بَيْتِهِ وَدَفَعَ إِلَى يَدِهِ كُلَّ مَا كَانَ لَهُ. وَكَانَ مِنْ
حِينَ وَكَّلَهُ عَلَى بَيْتِهِ وَعَلَى كُلِّ مَا كَانَ لَهُ أَنَّ
الرَّبَّ بَارَكَ بَيْتَ الْمِصْرِيِّ بِسَبَبِ يُوسُفَ،
وَكَانَتْ بَرَكَاتُ الرَّبِّ عَلَى كُلِّ مَا كَانَ لَهُ فِي
الْبَيْتِ وَفِي الْحَقْلِ، فَتَرَكَ كُلَّ مَا كَانَ لَهُ فِي
يَدِ يُوسُفَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ يَعْرِفُ شَيْئًا إِلَّا
الْخُبْزَ الَّذِي يَأْكُلُ، وَكَانَ يُوسُفُ حَسَنَ

روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. و
همه پسران و همه دخترانش به تسلی او
برخاستند، اما تسلی نپذیرفت و گفت:
سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم.
پس، پدرش برای وی همی گریست.

تورات همچنین می‌گوید: اما یوسف را
به مصر بردند و مردی مصری فوطیفار نام که
خواجه و سردار اقواج خاصه فرعون بود وی
را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده
بودند خرید. و خداوند با یوسف می‌بود و او
مردی کامیاب شد و در خانه آقای مصری
خود ماند.

و آقایش دید که خداوند با وی می‌باشد و
هر آنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست
می‌آورد. پس یوسف در نظری التفات یافت
و او را خدمت می‌کرد و او را به خانه خود
برگماشت و تمام مایملک خویش را به دست
وی سپرد. و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه
و تمام مایملک خود گماشته بود که خداوند،
خانه آن مصری را به سبب یوسف برکت داد و
برکت خداوند بر همه اموالش چه در خانه و
چه در صحرا بود. و آنچه داشت به دست
یوسف وا گذاشت و از آنچه با وی بود خبر
نداشت، جز نانی که می‌خورد و یوسف
خوش اندام و نیک منظر بود.

۱. الإصحاح ۳۹ من سفر التكوين. (كما في هامش المصدر).

الصورة وحسن المنظر.

و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته گفت: با من همخواب شو. اما او ابا نموده به زن آقای خود گفت: اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و آنچه دارد به دست من سپرده است. بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو چون زوجه او می باشی. پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم؟ و به خدا خطا ورزم؟! و اگرچه هر روزه به یوسف سخن می گفت به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.



و روزی واقع شد که به خانه در آمد تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت: با من بخواب. اما او جامه خود را به دستش رها کرده گریخت و بیرون رفت. و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت، مردان خانه را صدا زد و بدیشان بیان کرده گفت: بتگریدم مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند (با ما عشق بازی کند) و نزد من آمد تا با من بخوابد و به آواز بلند فریاد کردم. و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم جامه خود را نزد من واگذارده فرار کرد و بیرون رفت.

وحدث بعد هذه الأمور أن امرأة سيده رفعت عينيها إلى يوسف، وقالت: اضطجع معي فأبى، وقال لامرأة سيده: هوذا سيدي لا يعرف معي ما في البيت، وكلّ ماله قد دفعه إلى يدي ليس هو في هذا البيت، ولم يمسك عني شيئاً غيرك لأنك امرأته فكيف أصنع هذا الشرّ العظيم، وأخطئ إلى الله؟! وكان إذ كلمت يوسف يوماً فيوماً أنه لم يسمع لها أن يضطجع بجانبها ليكون معها.

ثم حدث نحو هذا الوقت أنه دخل البيت ليعمل عمله - ولم يكن إنسان من أهل البيت هناك في البيت - فأمسكته بثوبه قائلة: اضطجع معي، فترك ثوبه في يدها، وهرب وخرج إلى خارج. وكان لما رأت أنه ترك ثوبه في يدها وهرب إلى خارج أنها نادت أهل بيتها وكلمتهم قائلة: انظروا! قد جاء إلينا برجل عبراني ليداعبنا، دخل إليّ ليضطجع معي فصرختُ بصوت عظيم، وكان لما سمع أني رفعت صوتي وصرخت أنه ترك ثوبه

بجانبی و هرب و خرج إلى خارج!

فوضعت ثوبه بجانبها حتى جاء سيده
إلى بيته، فكلمته بمثل هذا الكلام قائلة:
دخل إليّ العبد العبرانيّ الذي جئت به إلينا
ليداعبني، وكان لمّا رفعت صوتي
وصرخت أنّه ترك ثوبه بجانبی و هرب
إلى خارج!

فكان لمّا سمع سيده كلام امرأته الذي
كلمته به - قائلة بحسب هذا الكلام صنع
بي عبدك - أنّ غضبه حمي، فأخذ يوسف
سيده ووضعه في بيت السجن، المكان
الذي كان أسرى الملك محبوسين فيه،
وكان هناك في بيت السجن.

ولكنّ الربّ كان مع يوسف، وبسط
إليه لطفاً وجعل نعمة له في عينيّ رئيس
بيت السجن، فدفع رئيس بيت السجن
إلى يد يوسف جميع الأسرى الذين في
بيت السجن، وكلّ ما كانوا يعملون هناك
كان هو العامل، ولم يكن رئيس بيت
السجن ينظر شيئاً البتّة ممّا في يده؛ لأنّ
الربّ كان معه، ومهما صنع كان الربّ
ينجحه.

پس، جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا
آقاییش به خانه آمد. و به وی بدین مضمون
ذکر کرده گفت: آن غلام عبرانی که برای ما
آورده ای نزد من آمد تا مرا مسخره کند (با من
عشق بازی کند). و چون به آواز بلند فریاد
برآوردم جامه خود را پیش من رها کرده
بیرون گریخت.

پس، چون آقاییش سخن زن خود را شنید
که به وی بیان کرده گفت غلامت به من چنین
کرده است، خشم او افروخته شد. و آقای
یوسف او را گرفته در زندانخانه ای که اسیران
پادشاه بسته بودند انداخت و آنجا در زندان
ماند.

اما خداوند با یوسف می بود و بر وی
احسان می فرمود و او را در نظر داروغه زندان
حرمت داد. و داروغه زندان همه زندانیان را
که در زندان بودند به دست یوسف سپرد و
آنچه در آنجا می کردند، او کتنده آن بود و
داروغه زندان بدانچه در دست وی بود نگاه
نمی کرد؛ زیرا خداوند با او می بود و آنچه را
که او می کرد خداوند راست می آورد.

تورات سپس داستان دو همزندان
یوسف و جریان رؤیای آنها و خواب فرعون
را بازگو می کند که خلاصه اش از این قرار
است: یکی از این دو، سردار ساقیان فرعون

ثم ساقى التوراة قصّة صاحبى
السجن ورؤياهما ورؤيا فرعون مصر،
وملخصه: أنّهما كانا رئيس سقاة فرعون
ورئيس الخبّازين أذنباً فحبسهما فرعون
في سجن رئيس الشرط عند يوسف،
فرأى رئيس السقاة في منامه أنّه يعصر
خمرأً، والآخر أنّ الطير تأكل من طعام
حملة على رأسه، فاستفتيا يوسف فعبر
رؤيا الأول برجوعه إلى سقى فرعون
شغله السابق، والثاني بصلبه وأكل الطير
من لحمه، وسأل الساقى أن يذكره عند
فرعون لعلّه يخرج من السجن، لكن
الشیطان أنساه ذلك.

ثم بعد سنتين رأى فرعون في منامه
سبع بقرات سمان حسنة المنظر خرجت
من نهر، وسبع بقرات مهزولة قبيحة
المنظر وقفت على الشاطئ، فأكلت
المهازيل السمان، فاستيقظ فرعون. ثم
نام فرأى سبع سنابل خضر حسنة سمينة،
وسبع سنابل رقيقة ملفوحة بالريح
الشرقية نابتة وراءها، فأكلت الرقيقة

بود و دیگری سردار خبّازان او و هر دو نسبت
به فرعون خطایی کردند و فرعون آن دو را در
زندان رئیس افواج خاصه که یوسف در آنجا
محبوس بود، انداخت. سردار ساقیان در
خواب دید که شراب می گیرد و دیگری
خواب دید سبد نانی روی سر اوست و
پرنندگان از آن می خورند. از یوسف خواستند
خوابشان را تعبیر کند. یوسف خواب اولی را
چنین تعبیر کرد که وی به شغل قبلی خود
یعنی ساقیگری شاه بر می گردد و خواب
دومی را چنین تعبیر کرد که به دار آویخته
می شود و پرنندگان گوشت بدنش را
می خورند. یوسف از ساقی خواهش کرد که
نزد فرعون از وی یاد کند تا شاید از زندان
آزادش کند، اما شیطان آن را از یادش برد.

دو سال بعد فرعون خواب دید که هفت
گاو چاق خوش قیافه از رودخانه ای بیرون
آمدند و هفت گاو لاغر بد قیافه که در ساحل
رودخانه بودند، آن گاوها را خوردند. فرعون
از خواب بیدار شد دوباره خوابید و این بار
خواب دید که هفت خوشه سبز چاق و نیکو
روییده و هفت خوشه لاغر پژمرده از باد
شرقی پشت سر آنها سبز شده و خوشه های
لاغر آن خوشه های چاق را خوردند. فرعون
وحشت زده از خواب بیدار شد و جادوگران و
حکیمان مصر را فرا خواند و رؤیای خود را
برای آنان بازگو کرد، اما همگی از تعبیر آن
عاجز ماندند.

السمينة، فهال فرعون ذلك وجمع سحرة مصر وحكماءها وقصّ عليهم رؤياه، فعجزوا عن تعبیره.

وعند ذلك اذكر رئيس السقاة يوسف، فذكره لفرعون، وذكر ماشاهده من عجيب تعبیره للمنام، فأمر فرعون بإحضاره، فلما أدخل عليه كلمه واستفتاه فيما رآه في منامه مرّة بعد أخرى، فقال يوسف لفرعون: حلم فرعون واحد قد أخبر الله فرعون بما هو صانع: البقرات السبع الحسنة في سبع سنين وسنابل سبع الحسنة في سبع سنين هو حلم واحد، والبقرات السبع الرقيقة القبيحة التي طلعت وراءها هي سبع سنين والسنابل السبع الفارغة الملفوحة بالريح الشرقيّة يكون سبع سنين جوعاً.

هو الأمر الذي كلّمت به فرعون قد أظهر الله لفرعون ما هو صانع، هو ذا سبع سنين قادمة شعباً عظيماً في كلّ أرض مصر، ثمّ تقوم بعدها سبع سنين جوعاً، فينسى كلّ السبع في أرض مصر ويتلف الجوع الأرض، ولا يعرف السبع في

در این هنگام، سردار ساقیان به یاد یوسف افتاد و به فرعون گفت که چنین شخصی در زندان هست و خواب خود و تعبیری را که یوسف کرده بود برای او باز گفت. فرعون دستور داد یوسف را احضار کردند و چون یوسف آورده شد فرعون با وی سخن گفت و از او خواست تا دو خوابی را که پیاپی دیده است تعبیر کند. یوسف به فرعون گفت: هر دو خواب فرعون یک معنا دارد و خداوند از آنچه خواهد کرد به فرعون خبر داده است: هفت گاو نیکو نشانه هفت سال است و هفت خوشه نیکو نیز نشانه هفت سال و هفت گاو لاغر زشت که به دنبال آن هفت گاو چاق بیرون آمدند نشانه هفت سال است و هفت خوشه پوچ پژمرده از باد شرقی نیز نشانه هفت سال قحطی می باشد.

سخنی که به فرعون گفتم این است. آنچه خدا می کند به فرعون ظاهر ساخته است. همانا هفت سال فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر می آید و بعد از آن هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود و قحط زمین را تباه خواهد ساخت. و فراوانی در زمین معلوم نشود به سبب قحطی که بعد از آن آید؛ زیرا که به غایت سخت خواهد بود. و چون خواب فرعون دو مرتبه مکرّر شد این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد.

الأرض من أجل ذلك الجوع بعده؛ لأنه يكون شديداً جداً. وأما عن تكرار الحلم على فرعون مرتين فلأن الأمر مقرر من عند الله، والله مسرع لصنعه.

فالآن لينظر فرعون رجلاً بصيراً وحكيماً ويجعله على أرض مصر يفعل فرعون فيوكل نظاراً على الأرض، ويأخذ خمس غلة أرض مصر في سبع سني الشيع، فيجمعون جميع طعام هذه السنين الجيدة القادمة، ويخزنون قمحاً تحت يد فرعون طعاماً في المدن ويحفظونه، فيكون الطعام ذخيرة للأرض لسبع سني الجوع التي تكون في أرض مصر، فلا تنقرض الأرض بالجوع.

قالت التوراة ما ملخصه: إن فرعون استحسّن كلام يوسف وتعبيره وأكرمه وأعطاه إمارة المملكة في جميع شؤونها، وخلع عليه بخاتمه، وألبسه ثياباً بوض، ووضع طوق ذهب في عنقه، وأركبه في مركبته الخاصة ونودي أمامه: أن اركعوا، وأخذ يوسف يدبّر الأمور في سني الخصب ثم في سني الجذب أحسن

پس، اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. فرعون چنین بکند و ناظران بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد و همه مأكولات این سال های نیکو را که می آید جمع کنند و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و خوراک در شهرها نگاه دارند تا خوراک برای زمین به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود مبادا زمین از قحط تباه گردد.

تورات سخن خود را ادامه می دهد که خلاصه اش چنین است: فرعون سخن یوسف و تعبیر خواب او را پسندید و وی را گرامی داشت و همه امور مملکت را به دست او سپرد و انگشتی خود را در دست یوسف کرد و جامه ای از کتان نازک بر وی پوشانید و طوقی زرین به گردنش انداخت و او را بر عزابه خاص خویش سوار کرد و پیش روی او جبار می زدند که: زانو زنید. یوسف در سال های فراوانی و سپس در سال های قحطی و خشکالی کارها را به بهترین وجه اداره کرد.

تورات این داستان را ادامه می دهد که خلاصه اش از این قرار است: چون قحطی سرزمین کنعان را فرا گرفت، یعقوب به فرزندان خود دستور داد، به مصر بروند و

إدارة.

ثُمَّ قَالَتِ التَّوْرَةُ^۱ مَا مَلَخَّصَهُ: إِنَّهُ لَمَّا عَمَّتِ السَّنَةُ أَرْضَ كَنْعَانَ أَمَرَ يَعْقُوبُ بَنِيهِ أَنْ يَهْبِطُوا إِلَى مِصْرَ فَيَأْخُذُوا طَعَاماً، فَسَارُوا وَدَخَلُوا عَلَى يَوْسُفَ فَعَرَفَهُمْ وَتَنَكَّرَ لَهُمْ وَكَلَّمَهُمْ بِجَفَاءٍ وَسَأَلَهُمْ: مَنْ أَنْ جِئْتُمْ؟ قَالُوا: مِنْ أَرْضِ كَنْعَانَ لِنَشْتَرِيَ طَعَاماً. قَالَ يَوْسُفُ: بَلْ جَوَاسِيسَ أَنْتُمْ جِئْتُمْ إِلَى أَرْضِنَا لِتَفْسُدُوهَا! قَالُوا: نَحْنُ جَمِيعاً أَبْنَاءُ رَجُلٍ وَاحِدٍ فِي كَنْعَانَ كُنَّا اثْنَيْ عَشَرَ أَخاً فَقَدْ مَاتَ وَاحِدٌ وَبَقِيَ أَصْغَرُنَا هَاهُو الْيَوْمَ عِنْدَ آبِنَا، وَالباقونَ بِحَضْرَتِكَ، وَنَحْنُ جَمِيعاً أَمْنَا لَا نَعْرِفُ الْفُسَادَ وَالشَّرَّ.

قال يوسف: لا وحياء فرعون نحن نراكم جواسيس، ولا نخلي سبيلكم حتى تحضرونا أخاكم الصغير حتى نصدقكم فيما تدعون، فأمر بهم فحبسوا ثلاثة أيام، ثم أحضرهم وأخذ من بينهم شمعون وقيدته أمام عيونهم، وأذن لهم أن يرجعوا إلى كنعان ويجيئوا بأخيهم الصغير.

غلهای فراهم آوردند. پسران یعقوب به طرف مصر حرکت کردند و به حضور یوسف رسیدند. یوسف آنها را شناخت اما خود را به آنها معرفی نکرد. بلکه با ایشان به درشتی سخن گفت و پرسید از کجا آمده‌اید؟ گفتند: از سرزمین کنعان برای خرید خوراک آمده‌ایم. یوسف گفت: نه، شما جاسوس هستید و برای خرابکاری به سرزمین ما آمده‌اید. گفتند: ما همه فرزندان یک مرد هستیم که در کنعان به سر می‌برد. ما دوازده برادر بودیم که یکی از ما گم شد و برادر کوچکتر ما هم اینک نزد پدرمان مانده است و بقیه در محضر شما هستیم. ما همه مردمانی درستکاریم و با خرابکاری و شرارت میانه‌ای نداریم.

یوسف گفت: به جان فرعون قسم، که ما فکر می‌کنیم شما جاسوس باشید و آزادتان نمی‌کنیم مگر اینکه برادر کوچکتان را پیش ما بیاورید تا درستی ادعای شما را باور کنیم. پس، یوسف دستور داد آنان را سه روز زندانی کردند. سپس احضارشان کرد و از میان آنها شمعون را انتخاب نمود و در برابر چشم ایشان او را به بند کشید و به بقیه اجازه داد که به کنعان بروند و برادر کوچکتر خود را بیاورند.

یوسف دستور داد جوال‌های آنان را از گندم پر کنند و نقره‌های هر کدام را در عدل او

۱. الإصحاح ۴۲ و ۴۳ من سفر التكوين. (كما في هامش المصدر).

گذارند. این کار را کردند و برادران یوسف نزد پدر خویش باز گشتند و ماجرا را برایش تعریف کردند. یعقوب از فرستادن بنیامین با آنها امتناع ورزید و گفت: شما مرا بی اولاد ساختید. یوسف گم شد و شمعون از دستم رفت و بنیامین را هم می خواهید از من بگیرید. این امکان ندارد. و گفت: بدکاری کردید که به آن مرد گفتید برادری دارید که پیش من گذاشته اید. گفتند: او از ما و از عشیره ما پرسید و گفت: آیا پدرتان هنوز زنده است؟ و آیا برادر دیگری هم دارید و ما به سوالات او جواب دادیم و نمی دانستیم که خواهد گفت: برادران را نزد من بیاورید.

یعقوب همچنان امتناع می ورزید تا اینکه یهودا تضمین کرد بنیامین را به او برگرداند. در این وقت، یعقوب اجازه داد بنیامین با آنها برود و به ایشان دستور داد که از بهترین کالاهای زمین با خود بردارند و برای آن مرد پیشکش برند و همیان های نقره را که در جوال هایشان به آنان برگردانده، با خود ببرند. آنان چنین کردند.

چون وارد مصر شدند با پیشکار یوسف دیدار کردند و به او گفتند که برای چه کار آمده اند و نقره هایی را که برگردانده است با خود آورده اند و پیشکش ها را به او دادند. پیشکار به ایشان خوشامد گفت و گرامیشان داشت و گفت نقره هایشان از خودشان باشد و

ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يَمْلَأُوا عُيْتَهُمْ قَمْحاً وَتَرَدَّ فَضَّةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى عِدْلِهِ فَفَعَلَ. فَرَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ وَقَصَّوْا عَلَيْهِ الْقِصَصَ، فَأَبَى يَعْقُوبُ أَنْ يَرْسِلَ بَنِيَامِينَ مَعَهُمْ وَقَالَ: أَعْدَمْتُمُونِي الْأَوْلَادَ: يَوْسُفَ مَفْقُودَ وَشَمْعُونَ مَفْقُودَ وَبَنِيَامِينَ تَرِيدُونَ أَنْ تَأْخُذُوهُ؟! لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا! وَقَالَ: قَدْ أَسَأْتُكُمْ فِي قَوْلِكُمْ لِلرَّجُلِ: إِنَّ لَكُمْ أَخًا تَرَكْتُمُوهُ عِنْدِي، قَالُوا: إِنَّهُ سَأَلَ عَنَّا وَعَنْ عَشِيرَتِنَا قَائِلًا: هَلْ أَبُوكُمْ حَيٌّ بَعْدَ؟ وَهَلْ لَكُمْ أَخٌ آخَرٌ؟ فَأَخْبَرْنَاهُ كَمَا سَأَلْنَا، وَمَا كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَقُولُ: جِيئُوا إِلَيَّ بِأَخِيكُمْ. فَلَمْ يَزَلْ يَعْقُوبُ يَمْتَنِعُ حَتَّى أُعْطَاهُ يَهُوذَا الْمُوثِقَ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِ بَنِيَامِينَ، فَأَذِنَ فِي ذَهَابِهِمْ بِهِ مَعَهُمْ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا مِنْ أَحْسَنِ مَتَاعِ الْأَرْضِ هَدِيَّةً إِلَى الرَّجُلِ، وَأَنْ يَأْخُذُوا مَعَهُمْ أَصْرَةَ الْفِضَّةِ الَّتِي رُدَّتْ إِلَيْهِمْ فِي أَوْعِيَّتِهِمْ، فَفَعَلُوا.

وَلَمَّا وَرَدُوا مِصْرَ لَقُوا وَكِيلَ يَوْسُفَ عَلَى أُمُورِهِ، وَأَخْبَرُوهُ بِحَاجَتِهِمْ وَأَنْ بَضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ فِي رِحَالِهِمْ وَعَرَضُوا لَهُ هَدِيَّتَهُمْ، فَرَحَّبَ بِهِمْ وَأَكْرَمَهُمْ

وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ فَضَّتَهُمْ لَهُمْ، وَأَخْرَجَ إِلَيْهِمْ
شَمْعُونَ الرِّهَيْنِ، ثُمَّ أَدْخَلَهُمْ عَلَى يَوْسُفَ،
فَسَجَدُوا لَهُ، وَقَدَّمُوا إِلَيْهِ هَدِيَّتَهُمْ، فَرَحَّبَ
بِهِمْ وَاسْتَفْسَرَهُمْ عَنْ حَالِهِمْ وَعَنْ سَلَامَةِ
أَبِيهِمْ، وَعَرْضُوا عَلَيْهِ أَخَاهُم الصَّغِيرَ
فَأَكْرَمَهُ وَدَعَا لَهُ. ثُمَّ أَمَرَ بِتَقْدِيمِ الطَّعَامِ
فَقَدَّمَ لَهُ وَحْدَهُ، وَلَهُمْ وَحْدَهُمْ، وَلَمَنْ عِنْدَهُ
مِنَ الْمَصْرِيِّينَ وَحْدَهُمْ.

شمعون گروگان را تحویل ایشان داد و آن‌گاه
آنان را نزد یوسف برد. آنان در برابر یوسف به
خاک افتادند و پیشکش‌هایشان را به او تقدیم
کردند. یوسف به آنان خوشامد گفت و از حال
آنان و پدرشان جويا شد. آنان برادر کوچک
خود را به یوسف نشان دادند. یوسف او را
گرامی داشت و برایش دعا کرد. سپس دستور
داد غذا آوردند و برای هر یک از آنان و
مصريانی که در آنجا حضور داشتند جداگانه
غذا گذاشت.

ثُمَّ أَمَرَ وَكَيْلَهُ أَنْ يَمْلَأَ أَوْعِيَتَهُمْ طَعَامًا
وَأَنْ يَدِسَ فِيهَا هَدِيَّتَهُمْ وَأَنْ يَضَعَ طَاسَةً
فِي عَدْلِ أَخِيهِ الصَّغِيرِ فَفَعَلَ، فَلَمَّا أَضَاءَ
الصَّبِيحُ مِنْ غَدٍ شَدُّوا الرِّحَالَ عَلَى الْحَمِيرِ
وَانْصَرَفُوا.

سپس به پیشکارش دستور داد ظرف‌های
آنان را از گندم پر کند و هدایایشان را در میان
آن ظرف‌ها جا دهد و جامی را در عدل برادر
کوچکشان بگذارد. او این کار را کرد. صبح
فردا برادران یوسف بارهایشان را روی الاغها
بستند و برگشتند.

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ الْمَدِينَةِ وَلَمَّا يَبْتَعدُوا
قَالَ لَوَكَيْلِهِ: أَدْرِكِ الْقَوْمَ وَقُلْ لَهُمْ: بئس ما
صَنَعْتُمْ! جَازَيْتُمُ الْإِحْسَانَ بِالْإِسَاءَةِ
سَرَقْتُمْ طَاسَ سَيِّدِي الَّذِي يَشْرَبُ فِيهِ
وَيَتَفَالُ بِهِ! فَتَبَهَّتُوا مِنْ اسْتِمَاعِ هَذَا الْقَوْلِ،
وَقَالُوا: حَاشَانَا مِنْ ذَلِكَ، هُوَ ذَا الْفَضَّةِ الَّتِي
وَجَدْنَاهَا فِي أَفْوَاهِ عَدَالِنَا جِئْنَا بِهَا إِلَيْكُمْ
مِنْ كَنْعَانَ، فَكَيْفَ نَسْرِقُ مِنْ بَيْتِ سَيِّدِكَ
فَضَّةً أَوْ ذَهَبًا؟ مِنْ وَجَدِ الطَّاسِ فِي رَحْلِهِ

چون از شهر خارج شدند، هنوز دور
نشده بودند که یوسف به پیشکار خود گفت:
خودت را به این عده برسان و بگو: چه بد
کردید که خوبی را به بدی پاداش دادید و جام
آقایم را که با آن آب می‌نوشد و به آن تفال
می‌زند، دزدیدید. آنان از شنیدن این سخن
مبهوت شدند و گفتند: حاشا از ما که مرتکب
چنین کاری شویم! ما این نقره‌هایی را که در
دهانه عدل‌هایمان یافتیم از کنعان با خود برای
شما برگرداندیم؛ حالا چگونه ممکن است از
خانه آقای تو نقره یا طلا بدزدیم. در بار هر

يقتل ونحن جميعاً عبید سیدک، فرضی
بما ذکرُوا له من الجزاء فبادروا إلی
عدولهم، وأنزل کلّ واحد منهم عدله
وفتحه، فأخذ یفتشها وابتدأ من الکبیر
حتّی انتهی إلی الصغیر وأخرج الطاس من
عدله.

فلما رأى ذلك إخوته مزقوا ثیابهم
ورجعوا إلی المدینة ودخلوا علی یوسف
وأعادوا علیه قولهم معترین معترین
بالذنب وعلیهم سیماء الصغار والهوان
والخجل، فقال: حاشا أن نأخذ إلا من
وجد متاعنا عنده، وأما أنتم فارجعوا
بسلام إلی أبیکم.

فتقدّم إلیه یهوذا وتضرّع إلیه
واسترحمه وذكر له قصّتهم مع أبیهم حین
أمرهم یوسف بإحضار بنیامین، فسألوا
أباهم ذلك فأبى أشدّ الإباء حتّی آتاه
یهوذا الميثاق علی أن یردّ بنیامین إلیه،
وذكر أنّهم لا یستطیعون أن یلاقوا أباهم
ولیس معهم بنیامین، وأنّ أباهم الشیخ لو
سمع منهم ذلك لمات من وقته. ثمّ سأله
أن یأخذه مکان بنیامین عبداً لنفسه

یک از ماکه جام پیدا شود خونس مباح باشد و
ما همگی غلامان آقای تو شویم. پیشکار به
مجازاتى که آنان پیشنهاد کردند رضایت داد و
برادران یوسف هر یک به طرف عدل
خودشتافت و آن را پایین آورد و باز کرد.
پیشکار بارهای آنها را تفتیش کرد و این کار را
از برادر بزرگترشان آغاز نمود تا آنکه به
کوچکترشان رسید و جام را از عدل او بیرون
آورد.

برادرانش چون چنین دیدند، رخت های
خود را چاک زدند و به شهر برگشتند و نزد
یوسف رفتند و قولی را که به پیشکار داده
بودند به او نیز گفتند و به گناه خود
اعتراف کردند و با خواری و شرمندگی
عذرخواهی کردند. یوسف گفت: حاشا از ما
که چنین کنیم. ما فقط کسی را که کالایمان نزد
او پیدا شده است، نگه می داریم و بقیه شما به
سلامت نزد پدرتان برگردید.

یهودا جلو رفت و التماس کرد و ترخّم
خواست و به او گفت که وقتی یوسف دستور
داد بنیامین را بیاورند و آنها این را از پدرشان
خواستند، وی بشدت امتناع ورزید تا آنکه
یهودا به او تضمین داد که بنیامین را به وی
برگرداند. او گفت که نمی توانند بدون بنیامین
با پدرشان رو به رو شوند و اگر پدر پیرشان
این ماجرا را از آنان بشنود در دم جان می دهد.
یهودا از یوسف خواهش کرد که وی را به

ويطلق بنيامين، لتقرّ بذلك عين أبيهم
المستأنس به بعد فقد أخيه من أمّه
يوسف.

قالت التوراة: فلم يستطع يوسف أن
يضبط نفسه لدى جميع الواقفين عنده،
فصرخ: أخرجوا كلّ إنسان عني! فلم
يقف أحد عنده حين عرف يوسف إخوته
بنفسه، فأطلق صوته بالبكاء، فسمع
المصريّون وسمع بيت فرعون، وقال
يوسف لإخوته: أنا يوسف أحيّ أبي بعد؟
فلما استطع إخوته أن يجيبوه لاّتهم
ارتاعوا منه.

وقال يوسف لإخوته: تقدّموا إليّ،
فتقدّموا فقال: أنا يوسف أخوكم الذي
بعموه إلى مصر، والآن لا تتأسّفوا ولا
تغتاظوا لأنكم بعموني إلى هنا؛ لأنّه
لاستبقاء حياة أرسلني الله قدّامكم؛ لأنّ
للجوع في الأرض الآن سنتين وخمس
سنين أيضاً لا يكون فيها فلاحه ولا
حصاد، فقد أرسلني الله قدّامكم ليجعل
لكم بقية في الأرض وليستبقي لكم نجاة
عظيمة، فالآن ليس أنتم أرسلتموني إلى

جای بنیامین به غلامی و بندگی خود بگیرد و
بنیامین را رها کند تا پدرشان که بعد از گم
شدن برادر تنی او یوسف به وی انس و الفت
گرفته است، خوشحال و شادمان شود.

تورات می‌گوید: و یوسف پیش جمعی
که به حضورش ایستاده بودند نتوانست
خودداری کند. پس ندا کرد که همه را از نزد
من بیرون کنید و کسی نزد او نماند وقتی که
یوسف خویشان را به برادران خود شناسانید
و به آواز بلند گریست و مصریان و اهل خانه
فرعون شنیدند. و یوسف برادران خود را
گفت: من یوسف هستم. آیا پدرم هنوز زنده
است؟ و برادرانش جواب وی را نتوانستند
داد؛ زیرا که به حضور وی مضطرب شدند. و
یوسف به برادران خود گفت: نزدیک من
بیایید. پس نزدیک آمدند و گفت: منم یوسف،
برادر شما که به مصر فروختید. و حال
رنجیده شوید و متغیّر نگردید که مرا بدین
جا فروختید؛ زیرا خدا مرا پیش روی شما
فرستاد تا نفوس را زنده نگاه دارد؛ زیرا حال
دو سال شده است که قحط در زمین هست و
پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو.
و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما
بقیّتی در زمین نگاه دارد و شما را به نجاتی
عظیم احیا کند. و الآن شما مرا این جا
نفرستادید، بلکه خدا [فرستاد] و او مرا آقا بر
فرعون و بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه
زمین مصر ساخت.

هنا بل الله، وهو قد جعلني أباً لفرعون
وسيداً لكل بيته ومتسلطاً على كل أرض
مصر.

أسرعوا واصعدوا إلى أبي وقولوا له:
هكذا يقول ابنك يوسف: انزل إلي لا تقف
فتسكن في أرض جاسان وتكون قريباً
مني أنت وبنوك وبنو بيتك وغنمك وبقرك
وكل مالك، وأعولك هناك لأنه يكون
أيضاً خمس سنين جوعاً لئلا تفتقر أنت
وبيتك وكل مالك، وهوذا عيونكم ترى
وعينا أخي بنيامين أن فمي هو الذي
يكلمكم، وتخبرون أنني بكل مجدي في
مصر وبكل ما رأيتم، وتستعجلون
وتنزلون بأبي إلى هنا. ثم وقع على عين
بنيامين أخيه وبكى، وبكى بنيامين على
عنقه، وقبل جميع إخوته وبكى عليهم.

ثم قالت التوراة ما ملخصه: إنه
جهّزهم أحسن التجهيز وسيرهم إلى
كنعان، فجاؤوا أباهم وبشروه بحياة
يوسف وقصّوا عليه القصص، فسّر بذلك.
وسار بأهله جميعاً إلى مصر وهم جميعاً
سبعون نسمة، ووردوا أرض جاسان من

بشتابید و نزد پدرم رفته بدو گوید: پسر
تو یوسف چنین می گوید که نزد من بیا و
تاخیر منما. و در زمین جوئن ساکن شو تا
نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران
پسرانت و گله گوسفندان و رمة گاوانت و
هر چه داری. تا تو را در آنجا بپرورانم؛ زیرا که
پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل
خانجات و متعلقانت بی نوا گردید. واینک
چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین می بیند
که زبان من است که با شما سخن می گوید.
پس، پدرم را از همه حشمت من در مصر و از
آنچه دیده اید خبر دهید و تعجیل نموده پدر
مرا بدین جا آورید. پس به گردن برادر خود
بنیامین آویخته بگریست و بنیامین برگردن
وی گریست و همه برادران خود را بوسیده
برایشان بگریست.



تورات به سخن خود ادامه می دهد که
خلاصه اش چنین است: یوسف برادران خود
را به نیکوترین وجه تجهیز کرد و آنان را روانه
کنعان نمود. ایشان نزد پدر خویش رفتند و
بشارتش دادند که یوسف زنده است و ماجرا
را برایش بازگو کردند. یعقوب خوشحال شد
و همه اعضای خانواده خود را که مجموعاً
هفتاد نفر بودند، به سوی مصر حرکت داد و به
جوشن مصر وارد شدند. یوسف برای
استقبال پدرش به آنجا رفت و دید پدرش
می آید. هر دو دست به گردن یکدیگر
انداختند و بسیار گریستند. سپس پدر و

مصر. وركب يوسف إلى هناك يستقبل
أباه، ولقيه قادماً فتعانقا، وبكى طويلاً، ثم
أنزله وبنيه وأقرهم هناك. وأكرمهم
فرعون إكراماً بالغاً وآمنهم، وأعطاهم
ضيعة في أفضل بقاع مصر، وعاش
يوسف مادامت السنون المجدة، وعاش
يعقوب في أرض مصر بعد لقاء يوسف
سبع عشرة سنة.

هذا ما قصته التوراة من قصة يوسف
فيما يحاذي القرآن، أوردناها ملخصة إلا
في بعض فقراتها لمسييس الحاجة»^۱.



مرکز تحقیق کتب و تفسیر علوم اسلامی

فرزندانش را فرود آورد و در آنجا مستقرشان
ساخت و فرعون به آنان احترام بسیار نهاد و
امانشان داد و در بهترین نقطه مصر ملکی در
اختیارشان گذاشت و یوسف در طول
سال‌های قحطی به ایشان رسیدگی می‌کرد و
خرجشان را می‌داد. یعقوب بعد از دیدار
یوسف، هفده سال در سرزمین مصر
زندگی کرد.

این بود داستان یوسف در تورات در
حدی که با قرآن مشابهت دارد و ما خلاصه آن
را آوردیم و فقط برخی فقراتش را که مورد
نیاز بود به طور کامل نقل کردیم.



١- أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ



مركز تحقيقات كچي ميوزيم علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٢/٣٣٩ باب ١٠ «قصص أيوب عليه السلام».

كنز العمال: ١١/٣٩١ «أيوب عليه السلام».

۳۷۳۲

أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الكتاب:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَعِندَنَا وَذِكْرًا لِّلْعَابِدِينَ^۱.

(انظر) ص: ۴۱-۴۴.

الحديث:

۱۹۶۹۵. رسول الله ﷺ: كَانَ أَيُّوبُ أَحْلَمَ النَّاسِ، وَأَصْبَرَ النَّاسِ، وَأَكْظَمَ النَّاسِ لَغِظًا.^۲
 ۱۹۶۹۶. عنه ﷺ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَأَيُّوبَ: أَتَدْرِي مَا كَانَ جُرْمُكَ إِلَيَّ حَتَّى ابْتَلَيْتُكَ؟
 قَالَ: [لا] ^۳ يَا رَبُّ! قَالَ: لِأَنَّكَ دَخَلْتَ عَلَىٰ فِرْعَوْنَ فَأَدَّهَنْتَ بِكَلِمَتَيْنِ.^۴
 ۱۹۶۹۷. الإمام زين العابدين عليه السلام: أَخَذَ النَّاسُ ثَلَاثَةً

۱. الأنبياء: ۸۳، ۸۴. ۲. كنز العمال: ۳۲۳۱۶.

۳. ما بين المعقوفين سقط من المصدر و أضفناه من الفردوس: ۴۴۶۸/۱۷۴/۳.

۴. كنز العمال: ۳۲۳۱۸.

۳۷۳۲

أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قرآن:

«و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان. پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجدداً] به وی عطا کردیم [تا] رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت‌کنندگان باشد».

مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

حدیث:

۱۹۶۹۵. پیامبر خدا ﷺ: ایوب، بردبارترین مردم و شکیباترین مردمان بود و بیش از همه مردم خشمش را فرو می‌خورد.
 ۱۹۶۹۶. پیامبر خدا ﷺ: خداوند عز و جل به ایوب فرمود: آیا می‌دانی جرم تو در پیشگاه من چه بود که مبتلایت کردم؟
 عرض کرد: پروردگار من! [نه]. فرمود: چون بر فرعون وارد شدی دو کلمه با مدهانه و مماشات سخن گفتی.

۱۹۶۹۷. امام زین العابدین عليه السلام: مردم سه چیز را از

مِنْ ثَلَاثَةٍ: أَخَذُوا الصَّبْرَ عَنْ أَيُّوبَ ؑ،
وَالشُّكْرَ عَنْ نُوحٍ ؑ، وَالْحَسَدَ مِنْ بَنِي
يَعْقُوبَ.^۱

سه کس فرا گرفتند: صبر را از ایوب ؑ فرا
گرفتند و شکرگزاری را از نوح ؑ و
حسادت را از فرزندان یعقوب.

۱۹۶۹۸. الإمام الصادق ؑ: إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ مِنْ غَيْرِ
ذَنْبٍ.^۲

۱۹۶۹۸. امام صادق ؑ: ایوب بی هیچ گناهی به بلا
گرفتار شد.

۱۹۶۹۹. عنه ؑ: ابْتُلِيَ أَيُّوبُ سَبْعَ سِنِينَ بِبَلَاءٍ
ذَنْبٍ.^۳

۱۹۶۹۹. امام صادق ؑ: ایوب بی هیچ گناهی،
هفت سال مبتلا شد.

۱۹۷۰۰. عنه ؑ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ابْتَلَى
أَيُّوبَ ؑ بِبَلَاءٍ ذَنْبٍ، فَصَبَرَ حَتَّى عُيِّرَ، وَإِنَّ
الْأَنْبِيَاءَ لَا يَصْبِرُونَ عَلَى التَّعْيِيرِ.^۴

۱۹۷۰۰. امام صادق ؑ: خداوند تبارک و تعالی
ایوب را، بی هیچ گناهی، گرفتار بلا کرد و
او شکیبایی ورزید تا جایی که سرزنش
شد و پیامبران سرزنش را تحمل نمی کنند.

۱۹۷۰۱. عنه ؑ: مَا سَأَلَ أَيُّوبُ ؑ الْعَافِيَةَ فِي شَيْءٍ
مِنْ بَلَائِهِ.^۵

۱۹۷۰۱. امام صادق ؑ: ایوب ؑ در هیچ موردی
از بلایش، عافیت (بهبودی) مسألت نکرد.

۱۹۷۰۲. الدعوات عن ابن عباس: إِنَّ امْرَأَةً
أَيُّوبَ ؑ قَالَتْ لَهُ يَوْمَ: لَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ
يَشْفِيكَ! فَقَالَ: وَيْحَكَ! كُنَّا فِي النُّعْمَاءِ
سَبْعِينَ عَامًا فَهَلُمَّ نَصْبِرْ فِي الضَّرَاءِ مِثْلَهَا!
قَالَ: فَلَمْ يَمُكِّثْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى
عُوفِيَ.^۶

۱۹۷۰۲. الدعوات - به نقل از ابن عباس -: همسر
ایوب روزی به او گفت: کاش دعا
می کردی خداوند تو را شفا بخشد! ایوب
فرمود: حیف از تو! ما هفتاد سال در نعمت
بودیم، حالا بیا همین اندازه در سختی و
گرفتاری نیز صبور باشیم! ابن عباس
می گوید: بعد از آن اندک زمانی نگذشت
که ایوب بهبود یافت.

۱. عيون أخبار الرضا: ۲/۴۵/۱۶۴.

۲. علل الشرائع: ۲/۷۵. ۳. علل الشرائع: ۳/۷۵.

۴. علل الشرائع: ۴/۷۵. ۵. قصص الأنبياء: ۱۳۹/۱۴۷.

۶. الدعوات: ۴۵۶/۱۶۵.

کلام فی قصّة ایوب ؑ، فی فصول:

۱- قصّته ؑ فی القرآن:

«لَمْ يُذْكَرْ مِنْ قِصَّتِهِ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا ابْتِلَاؤُهُ بِالضَّرِّ فِي نَفْسِهِ وَأَوْلَادِهِ، ثُمَّ تَفْرِيجُهُ تَعَالَى بِمَعَافَاتِهِ وَإِيتَائِهِ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْهُ وَذِكْرُ لِلْعَابِدِينَ (الأنبياء: ۸۳، ۸۴، ص: ۴۱-۴۴).

۲- جمیل ثنائه ؑ:

ذکره تعالیٰ فی زمرة الأنبياء من ذرّية إبراهيم ؑ فی سورة الأنعام وأثنى عليهم بكلّ ثناء جمیل (الأنعام: ۸۴-۹۰) و ذکره فی سورة ص فعده صابراً ونعم العبد وأواباً (ص: ۴۴).

۳- قصّته ؑ فی الروایات:

فی تفسیر القمّي: حدّثني أبي عن ابن فضال عن عبد الله بن بحر عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبد الله ؑ قال: سألتُهُ عن بَلِيَّةِ أَيُّوبَ الَّتِي ابْتُلِيَ بِهَا فِي الدُّنْيَا: لَأَيِّ عِلَّةٍ كَانَتْ؟ قَالَ: لِنِعْمَةٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَأَدَّى شُكْرَهَا، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ لَا يُحْجَبُ

گفتاری درباره داستان ایوب ؑ در چند فصل:

۱- داستان ایوب ؑ در قرآن:

در قرآن کریم از ماجرای ایوب ؑ تنها همین مقدار آمده است که به آسیب و ناراحتی جسمی و داغ فرزندان مبتلا شد و سپس خدای متعال از روی مهر و رحمت بر او و تا اینکه سرگذشتش عبرتی برای پسندگان عابد باشد، وی را شفا داد و فرزندانش و همانند آنها را به او برگرداند (انبياء: ۸۴-۸۳ و سورة ص: ۴۴-۴۱).

۲- مدح و ثنای جمیل خداوند از ایوب ؑ:

خدای متعال در سورة انعام او را در زمرة پیامبران از نسل ابراهیم شمرد و آنان را به انواع ستایش های زیبا ستوده است (انعام: ۹۰-۸۴) و در سورة صاد از وی یاد کرده و او را شکّیاء و بندهای نیکو و توبه کار خوانده است (ص: ۴۴).

۳- داستان ایوب ؑ در روایات:

در تفسیر قمی آمده است: پدرم از ابن فضال از عبدالله بن بحر از ابن مسکان از ابو بصیر از امام صادق ؑ برایم حدیث کرد که ابوبصیر گفت: از حضرت صادق پرسیدم: به چه علت خداوند ایوب را در دنیا به آن بلا و رنج گرفتار ساخت؟ فرمود: به خاطر نعمتی که خداوند عزوجل در دنیا به ایوب ارزانی داشت و او پیوسته شکر آن را به جای می آورد. در آن زمان شیطان هنوز از دسترسی به عرش

إِبْلِيسُ دُونَ الْعَرْشِ، فَلَمَّا صَعِدَ وَرَأَى
شُكْرَ نِعْمَةِ أَيُّوبَ حَسَدَهُ إِبْلِيسُ، فَقَالَ:
يَا رَبِّ، إِنَّ أَيُّوبَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْكَ شُكْرَ هَذِهِ
النَّعْمَةِ إِلَّا بِمَا أُعْطِيَتْهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَلَوْ
حَرَمْتَهُ دُنْيَاهُ مَا أَدَّى إِلَيْكَ شُكْرَ نِعْمَةٍ أَبَدًا،
فَسَلَّطْنِي عَلَى دُنْيَاهُ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ لَمْ يُؤَدِّ
إِلَيْكَ شُكْرَ نِعْمَةٍ أَبَدًا، فَقِيلَ لَهُ: قَدْ سَلَّطْنَاكَ
عَلَى مَالِهِ وَوَلَدِهِ.

قَالَ: فَاثَخَذَ إِبْلِيسُ فَلَمْ يُبْقِ لَهُ مَالًا
وَلَا وَلَدًا إِلَّا أُعْطِيَتْهُ، فَازْدَادَ أَيُّوبُ لِلَّهِ شُكْرًا
وَحَمْدًا، وَقَالَ: فَسَلَّطْنِي عَلَى زَرْعِي يَا
رَبِّ. قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ، فَجَاءَ مَعَ شَيْطَانِيهِ
فَنَفَخَ فِيهِ فَاحْتَرَقَ، فَازْدَادَ أَيُّوبُ لِلَّهِ شُكْرًا
وَحَمْدًا، فَقَالَ: يَا رَبِّ سَلَّطْنِي عَلَى غَنَمِي
فَاهْلَكَهَا، فَازْدَادَ أَيُّوبُ لِلَّهِ شُكْرًا وَحَمْدًا،
فَقَالَ: يَا رَبِّ سَلَّطْنِي عَلَى بَدَنِي، فَسَلَّطَهُ
عَلَى بَدَنِهِ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَعَيْنِيهِ، فَنَفَخَ فِيهِ
إِبْلِيسُ فَصَارَ قُرْحَةً وَاحِدَةً مِنْ قَرْنِهِ إِلَى
قَدَمِهِ.

فَبَقِيَ فِي ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا يَحْمَدُ اللَّهَ
وَيُشْكِرُهُ حَتَّى وَقَعَ فِي بَدَنِهِ الدَّوْدُ، فَكَانَتْ
تَخْرُجُ مِنْ بَدَنِهِ فَيَرُدُّهَا فَيَقُولُ لَهَا: ارْجِعِي

محروم نبود. پس بالا رفت و شکرگزاری
ایوب را در قبال نعمتی که به او داده شده بود
مشاهده کرد، بر وی حسد ورزید و گفت:
پروردگارا! ایوب از آن رو شکر این نعمت را
گزارده که دنیا را به او داده‌ای. اگر دنیایش را از
او بگیری هرگز شکر نعمت‌های تو را به جا
نمی‌آورد. پس، مرا بر دنیای او مسلط گردان تا
بدانی که هیچ گاه شکر نعمتی را نخواهد
گذاشت. به او گفته شد: من تو را بر مال و
فرزندان او سلطه بخشیدم.

امام فرمود: ابلیس از آسمان فرود آمد و
هر چه ایوب مال و فرزند داشت همه را نابود
کرد. اما بر سپاسگزاری و ستایش ایوب از
خداوند افزوده شد. ابلیس گفت: پروردگارا!
مرا بر زراعتش مسلط گردان. خداوند فرمود:
مسلط کردم. ابلیس با شیطان‌های زیر فرمان
خود آمد و در زراعت ایوب دمید و همه
طعمه حریق شد. اما باز ایوب بر شکر و
ستایش خود از خداوند افزود. ابلیس گفت:
پروردگارا! مرا بر رمة گوسفندانش مسلط
گردان، و آنها را نیز از بین برد، ولی بر شکر و
ستایش ایوب از خدا افزوده شد. ابلیس گفت:
پروردگارا! مرا بر بدنش مسلط ساز. خداوند
او را بر بدن ایوب، به استثنای عقل و
چشمانش، سلطه بخشید. ابلیس در بدن
ایوب دمید و سراپای بدنش یکپارچه زخمی
و چرکین شد.

ایوب مدتی طولانی بدین حال بود و
همچنان حمد و شکر خدا می‌گفت. سپس به
بدنش کرم افتاد و اگر کرمی از بدنش بیرون

إِلَى مَوْضِعِكَ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ مِنْهُ، وَنَتَنَ
حَتَّى أَخْرَجَهُ أَهْلُ الْقَرْيَةِ مِنَ الْقَرْيَةِ وَالْقَوَّةُ
فِي الْمَرْبَلَةِ خَارِجَ الْقَرْيَةِ.

وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ رَحْمَةً بِنْتُ أَفْرَائِيمَ بْنِ
يُوسُفَ ابْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَيْهَا يُتَصَدَّقُ مِنَ النَّاسِ
وَتَأْتِيهِ بِمَا تَجِدُهُ.

قَالَ: فَلَمَّا طَالَ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ وَرَأَى
إِبْلِيسُ صَبْرَهُ أَتَى أَصْحَاباً لِأَيُّوبَ كَانُوا
رُهَبَاناً فِي الْجِبَالِ، وَقَالَ لَهُمْ: مُرُّوا بِنَا إِلَى
هَذَا الْعَبْدِ الْمُبْتَلَى فَتَسْأَلُهُ عَنْ بَلِيَّتِهِ،
فَرَكِبُوا بِغَالاً شُهْباً وَجَاؤُوا، فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ
نَفَرَتْ بِغَالَهُمْ مِنْ تَتْنِ رِيحِهِ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ
إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ مَشَوْا إِلَيْهِ - وَكَانَ فِيهِمْ شَابٌّ
حَدَّثَ السَّنَ - فَقَعَدُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أَيُّوبُ،
لَوْ أَخْبَرْتَنَا بِذَنْبِكَ لَعَلَّ اللَّهَ يُهْلِكُنَا إِذَا
سَأَلْنَاهُ، وَمَا نَرَى ابْتِلَاءَكَ بِهَذَا الْبَلَاءِ الَّذِي
لَمْ يُبْتَلِ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ أَمْرِ كُنْتَ تَسْتُرُهُ.

فَقَالَ أَيُّوبُ: وَعِزَّةَ رَبِّي إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنِّي
مَا أَكَلْتُ طَعَاماً إِلَّا وَبِتَيْمٍ أَوْ ضَعِيفٍ يَأْكُلُ
مَعِيَ، وَمَا عَرَضَ لِي أَمْرٌ إِلَّا كِلَاهُمَا طَاعَةٌ

می آمد آن را به جای خودش برمی گرداند و
می گفت: به همان جایی برگرد که خداوند تو
را از آنجا آفرید. پس از چندی بدن ایوب علیه السلام
متعفن شد به طوری که مردم آبادی او را از
آبادی بیرون بردند و در مزبله ای بیرون آبادی
انداختند.

همسر او، رحمت، دختر افراییم بن
یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم
علیهم و علیها السلام، از مردم صدقه جمع
می کرد و آنچه به دست می آورد برای او
می برد.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون مدت بلا و
گرفتاری بر ایوب به درازا کشید و ابلیس صبر
و شکیبایی او را دید، نزد عده ای از اصحاب
ایوب که در کوه ها به رهبانیت می گذرانند،
رفت و به ایشان گفت: بیایید نزد این بنده
بلازده برویم و از بلا و گرفتاری او جویا
بشویم. پس، بر استرانی خاکستری رنگ
سوار شدند و آمدند و چون به او نزدیک
شدند، قاطرهایشان از بوی تعفن آن جناب رم
کردند. اصحاب به یکدیگر نگاهی انداختند و
سپس به طرف ایوب علیه السلام رفتند. در میان آنان
جوانی کم سال حضور داشت. آنان نزد ایوب
نشستند و عرض کردند: ای ایوب! کاش به ما
می گفتی که چه گناهی کرده ای، چون ممکن
است که اگر از خداوند مسألت کنیم، ما را
هلاک سازد. به نظر ما گرفتار شدن تو به این
رنج و بلایی که احدی به آن مبتلا نشده، به
خاطر چیزی است که آن را مخفی
می داشته ای.

اللّٰهُ إِلَّا أَخَذْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَىٰ بَدَنِي، فَقَالَ
الشَّابُّ: سَوَاءٌ لَكُمْ! عَيَّرْتُمْ نَبِيَّ اللَّهِ حَتَّىٰ
أُظْهِرَ مِنْ عِبَادَةِ رَبِّهِ مَا كَانَ يَسْتُرُهَا!

فَقَالَ أَيُّوبُ: يَا رَبِّ، لَوْ جَلَسْتُ مَجْلِسَ
الْحُكَمِ مِنْكَ لَأَدْلَيْتُ بِحُجَّتِي، فَبَعَثَ اللَّهُ
إِلَيْهِ غَمَامَةً فَقَالَ: يَا أَيُّوبُ، أَدِلْ بِحُجَّتِكَ
فَقَدْ أَقْعَدْتُكَ مَقْعَدَ الْحُكَمِ، وَهَآ أَنَا ذَا قَرِيبٍ
وَلَمْ أَزَلْ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَعْضُ
لِي أَمْرَانِ قَطُّ كِلَاهُمَا لَكَ طَاعَةً إِلَّا أَخَذْتُ
بِأَشَدِّهِمَا عَلَىٰ نَفْسِي، أَلَمْ أَحْمَدَكَ؟! أَلَمْ
أَشْكُرْكَ؟! أَلَمْ أَسْبِّحْكَ؟! أَلَمْ

قَالَ: فَنُودِيَ مِنَ الْغَمَامَةِ بِعَشْرَةِ آلَافِ
لِسَانٍ: يَا أَيُّوبُ، مَنْ حَصِيرُكَ تَعْبُدُ اللَّهَ
وَالنَّاسُ عَنْهُ غَافِلُونَ؟! وَتَحْمَدُهُ وَتُسَبِّحُهُ
وَتُكَبِّرُهُ وَالنَّاسُ عَنْهُ غَافِلُونَ؟! أَتَمَنَّ عَلَىٰ
اللّٰهِ بِمَا اللَّهُ فِيهِ الْمِنَّةُ عَلَيْكَ؟! قَالَ: فَأَخَذَ
الْتُّرَابَ وَوَضَعَهُ فِي فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: لَكَ الْعُتْبَىٰ
يَا رَبِّ، أَنْتَ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِي.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكًا فَكَرَّضَ بِرَجْلَيْهِ
فَخَرَجَ الْمَاءُ فَغَسَلَهُ بِذَلِكَ الْمَاءِ فَعَادَ

ایوب علیه السلام فرمود: به عزّت پروردگارم
سوگند که او خود می داند من هیچ غذایی
نخوردم مگر اینکه یتیمی یا بینوایی با من
می خورد و هیچ گاه با او امر که هر دو
طاعت خدا بودند رو به رو نشدم، مگر اینکه
آن کاری را که برای بدنم سخت تر و
رنج آورتر بود برگزیدم. آن جوان گفت: بدا به
حال شما، پیامبر خدا را سرزنش کردید به
طوری که مجبور شد آنچه را از عبادت
پروردگارش که تاکنون پوشیده می داشت بر
ملا سازد.

ایوب علیه السلام فرمود: پروردگارا! اگر روزی در
مجلس داوری تو بنشینم آن گاه اقامه حجّت و
دلیل خواهم کرد. در این هنگام خداوند ابری
به سوی او فرستاد و فرمود: ای ایوب! بیاور
حجّت های خود را که اینک تو را در میز
محاكمه نشانده ام و من نزدیک تو هستم و
همیشه نزدیک بوده ام.

ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو می دانی
که هیچ گاه دو کار که هر دو طاعت تو بود
برایم پیش نیامد، مگر اینکه آن را که برایم
سخت تر و دشوارتر بود برگزیدم؛ آیا تو را
نستودم؟ آیا تو را شکر نکردم؟ آیا تسیبحت
نکردم؟

امام فرمود: پس، با ده هزار زبان از ابر ندا
آمد که: ای ایوب! چه کسی تو را بدان جا
رساند که خدا را عبادت و بندگی کنی، در
حالی که مردمان از او غافلند؟ و او را حمد و
تسبیح و تکبیر گویی، در حالی که مردمان از او
غافلند؟ آیا برای چیزی بر خدا منت

أَحْسَنَ مَا كَانَ وَأَطْرَأ، وَأَنْبَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ
رَوْضَةً خَضْرَاءَ، وَرَدَّ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَمَالَهُ
وَوَلَدَهُ وَزَرْعَهُ، وَقَعَدَ مَعَهُ الْمَلِكُ يُحَدِّثُهُ
وَيُؤْنِسُهُ.

فَاقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ مَعَهَا الْكِسْرَةَ^۱، فَلَمَّا
انْتَهَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ إِذَا الْمَوْضِعُ مُتَغَيِّرٌ وَإِذَا
رَجُلَانِ جَالِسَانِ! فَبَكَتْ وَصَاحَتْ
وَقَالَتْ: يَا أَيُّوبُ، مَا ذَهَابَ؟! فَنَادَاهَا
أَيُّوبُ، فَاقْبَلَتْ فَلَمَّا رَأَتْهُ وَقَدْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ
بَدَنَهُ وَنِعْمَتَهُ سَجَدَتْ لِلَّهِ شُكْرًا، فَرَأَى
ذَوَابَّتَهَا مَقْطُوعَةً، وَذَلِكَ أَنَّهَا سَأَلَتْ قَوْمًا
أَنْ يُعْطَوْهَا مَا تَحْمِلُهُ إِلَى أَيُّوبَ مِنَ الطَّعَامِ
- وَكَانَتْ حَسَنَةَ الذَّوَابِّ - فَقَالُوا لَهَا:
تَبِيعِينَا ذَوَابَّتِكَ هَذِهِ حَتَّى نُعْطِيكَ؟ فَقَطَعَتْهَا
وَدَفَعَتْهَا إِلَيْهِمْ وَأَخَذَتْ مِنْهُمْ طَعَامًا
لِأَيُّوبَ، فَلَمَّا رَأَاهَا مَقْطُوعَةَ الشَّعْرِ غَضِبَ
وَحَلَفَ عَلَيْهَا أَنْ يَضْرِبَهَا مِائَةً، فَأَخْبَرَتْهُ
أَنَّهُ كَانَ سَبَبُهُ كَيْتٌ وَكَيْتٌ، فَاعْتَمَّ أَيُّوبُ
مِنْ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: ﴿ خُذْ
بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَخَنْتُكَ^۲ ۖ فَأَخَذَ

می‌گذاری که خداوند را به سبب آنها بر تو
منت است؟ امام فرمود: ایوب مشتی خاک
برداشت و در دهان خود ریخت و سپس
عرض کرد: پروردگارا! بخشش از توست؛
آری تو بودی که این کارها را با من کردی.

پس، خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستاد و
آن فرشته با پای خود بر زمین کوفت و چشمه
آبی جاری شد و ایوب را با آن آب شست، و
ایوب بهتر و شادابتر از قبل شد و خداوند
برای او باغی سرسبز و خرم رویانید و زن و
مال و فرزندان و مزرعه‌اش را به وی
بازگردانید و آن فرشته در کنار ایوب نشست و
همسخن و مونس او شد.

در این هنگام، همسر ایوب با تکه نانی در
دست از راه آمد و چون به محل همیشگی
رسید، دید وضع آن محل تغییر کرده و دو نفر
مرد آنجا نشسته‌اند. پس، گریست و فریاد زد و
گفت: ای ایوب! چه بر سرت آمده است؟
ایوب او را صدا زد. همسرش جلو رفت و
چون دید خداوند سلامتی و نعمت‌هایش را
به او برگردانده، به سجده شکر افتاد. ایوب
ملاحظه کرد که گیسوان همسرش بریده
است. علتش این بود که او پیش عده‌ای رفت و
از آنان خواهش کرد مقداری غذا بدهند تا
برای ایوب ببرد. آن عده به همسر ایوب که
گیسوانی زیبا داشت گفتند: این گیس‌هایت را
به ما می‌فروشی تا به تو غذا بدهیم؟ همسر
ایوب گیس‌های خود را برید و به آنها داد و
غذایی برای ایوب گرفت. ایوب چون دید
گیسوان همسرش بریده است، عصبانی شد و

۱. الكسرة: القطعة من الخبز.

۲. ص: ۴۴.

عِذْقاً مُشْتَمِلاً عَلَى مِائَةِ شِمْرَاحٍ فَضَرَبَهَا
ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَخَرَجَ مِنْ يَمِينِهِ .

أقول : وروي عن ابن عباس ما يقرب
منه ، وعن وهب أن امرأة كانت بنت ميثا
بن يوسف ، والرواية - كما ترى - تذكر
ابتلاءه بما تتنفر عنه الطباع ، وهناك من
الروایات ما يؤيد ذلك ، لكن بعض
الأخبار المروية عن أئمة أهل البيت عليهم السلام
ينفي ذلك وينكره أشد الإنكار كما يأتي .

وعن «الخصال» : القَطَّانُ عن السُّكْرِيِّ
عن الجَوْهَرِيِّ عن ابن عمارَةَ عن أبيه عن
جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال : إن
أَيُّوبَ عليه السلام ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ،
وإن الأنبياء لا يُذْنِبُونَ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ
مُطَهَّرُونَ لَا يُذْنِبُونَ وَلَا يَزِيغُونَ وَلَا
يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً .

وقال : إن أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ
لَمْ تُنْتِنْ لَهُ رَائِحَةٌ ، وَلَا قُبِحَتْ لَهُ صُورَةٌ ،
وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مُدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٍ ، وَلَا
اسْتَقْدَرَهُ أَحَدٌ رَأَهُ ، وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ
شَاهِدَهُ ، وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ ،

سوگند خورد که او را صد تازیانه بزند. زن
ایوب علت بریده شدن گیسوانش را برای
آن حضرت شرح داد. ایوب غمگین شد. پس
خداوند عزوجل به او وحی فرمود که : «یک
بسته ترکه به دست بگیر و به او بزن و
سوگند مشکن». ایوب یک مشت شاخه که
صدترکه داشت برگرفت و یک ضربه بر
همسرش زد و از زیر بار سوگندش بیرون
شد.

مؤلف [الميزان في تفسير القرآن] : از ابن
عباس هم قریب به این مضمون روایت شده
است. از وهب روایت شده که همسر ایوب
دختر ميثا فرزند يوسف بوده است.

این روایت، همچنان که ملاحظه می شود،
ماجرای ابتلای ایوب عليه السلام را به گونه ای یاد
می کند که طبع انسان ها از آن گریزان است.
روایات دیگری هم هست که این روایت را
تأیید می کند. اما برخی اخبار روایت شده از
ائمه اهل بیت عليهم السلام این مطلب را نفی و بشدت
آن را انکار می کنند. این روایات بعداً خواهد
آمد.

از خصال نقل شده که قطان از سُکَرِي
جوهری از ابن عماره از پدرش از جعفر بن
محمد از پدرش عليه السلام روایت کرده که فرمود:
ایوب عليه السلام بدون آنکه گناهی کرده باشد، هفت
سال مبتلا شد. انبیا گناه نمی کنند؛ چون
معصوم و پاک هستند. آنان نه گناه می کنند و نه
منحرف می شوند و هیچ گناهی، کوچک یا
بزرگ، مرتکب نمی شوند.

وَهَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِجَمِيعِ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ.

وَأِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ؛ لِجَهْلِهِمْ بِمَا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مِنَ التَّأْيِيدِ وَالْفَرْجِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مِثْلَ.

وَأِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي يَهْوُنُ مَعَهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ لِثَلَاثٍ يَدْعُوا لَهُ الرُّبُوبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَهُ إِلَيْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ مَتَى شَاهَدُوهُ، وَلَيْسَتْ دَلِيلًا بِذَلِكَ عَلَى أَنْ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ

عَلَى ضَرْبَيْنِ: اسْتِحْقَاقٌ وَاخْتِصَاصٌ، وَلِثَلَاثٍ يَحْتَقِرُوا ضَعِيفاً لَضَعْفِهِ وَلَا فَقِيراً لِفَقْرِهِ وَلَا مَرِيضاً لَمَرَضِهِ، وَلَيَعْلَمُوا أَنَّهُ يُسْقِمُ مَنْ يَشَاءُ وَيَشْفِي مَنْ يَشَاءُ مَتَى شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ، وَيَجْعَلُ ذَلِكَ عِبْرَةً لِمَنْ شَاءَ وَشَقَاوَةً لِمَنْ شَاءَ وَسَعَادَةً لِمَنْ شَاءَ، وَهُوَ عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِهِ، وَحَكِيمٌ فِي أَفْعَالِهِ لَا يَفْعَلُ بَعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَلَا قُوَّةَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ.

و نیز فرمود: ایوب در هیچ یک از ابتلاهایش نه بدنش متعفن و گندیده شد، نه چهره‌اش زشت و زنده گردید، نه ذره‌ای خون یا چرک از بدنش بیرون آمد، نه کسی از دیدنش حالت تنفر پیدا کرد، نه کسی از مشاهده‌اش وحشت کرد، و نه هیچ جای بدنش کرم افتاد. خداوند با همه انبیا و اولیای گرامیش که آنان را مبتلا می‌سازد، همین رفتار را می‌کند.

اگر مردم از او دوری کردند، در حقیقت به خاطر فقر و پریشان‌حالی ظاهری او بود؛ زیرا مردم نمی‌دانستند که او از جانب خدای متعال تأیید و کمک می‌شود و به زودی گشایش در کارش پدید می‌آورد. رسول خدا ﷺ فرموده است: بلاکش ترین مردم پیامبرانند و سپس کسانی که در مرتبه بعد و بعدتر قرار دارند.

خداوند ایوب را به آن بلای بزرگ که در نظر همه مردم خوار گردید، مبتلا ساخت تا هر گاه نعمت‌های بزرگی را که خداوند می‌خواست بعداً به او عطا کند مشاهده کردند، درباره‌ی وی ادعای ربوبیت نکنند و به این وسیله پی ببرند که ثواب و پاداش خداوند دو گونه است: استحقاقی و اختصاصی و همچنین دریابند که هیچ ناتوان و نادار و بیماری را به خاطر ناتوانی و ناداری و ناتوانیش خرد و حقیر نشمارند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد به بیماری مبتلا می‌سازد و هر کس را بخواهد، هر زمان و هر گونه و به هر وسیله‌ای که او بخواهد، شفا می‌بخشد و این مبتلا شدن‌ها و شفا بخشیدن‌ها را برای هر که بخواهد مایه عبرت قرار می‌دهد و برای هر که بخواهد موجب

وفي «تفسير القمي» - في قوله تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ...﴾^۱ الآية - قال: فرّد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء، وردّ عليه أهله الذين ماتوا بعد ما أصابهم البلاء؛ كلّهم أحياءهم الله له فعاشوا معه.

وُسئِلَ أيوب بعد ما عافاه الله: أي شيء كان أشدّ عليك ممّا مرّ؟ فقال: شماتة الأعداء.

وفي «مجمع البيان» - في قوله تعالى: ﴿أَنِّي مَسْنِيَ الشَّيْطَانُ...﴾^۲ الآية -: قيل: إنّه اشتدّ مرضه حتّى تجنّبته النّاس، فوسوس الشّيطان إلى النّاس أن يستقدروه ويخرجوه من بينهم ولا يتركوا امرأته التي تخدمه أن تدخل عليهم، فكان أيوب يتأذّى بذلك ويتألّم به، ولم يشكّ الألم الذي كان من أمر الله سبحانه. قال قتادة: دام ذلك سبع سنين، وروي ذلك عن أبي عبد الله عليه السلام^۳.

شقاوت یا سعادت می گرداند. خداوند عزوجل در کلیه این کارها به عدالت حکم می کند و کارهایش از روی حکمت است و آن کاری را برای بندگان می کند که بیشتر به صلاح آنان باشد و هر نیرو و قوتی که بندگان دارند از آن اوست.

در تفسیر القمی، در ذیل آیه «ووهبنا له اهله و مثلهم معهم...» و کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشیدیم، آمده است: خداوند از خانواده ایوب کسانی را که پیش از ابتلای او مرده بودند و همچنین کسانی را که بعد از ابتلایش در گذشته بودند، به وی برگرداند. همه آنها را خداوند برای ایوب زنده کرد و آنان با او به زندگی ادامه دادند.

بعد از آنکه خداوند ایوب را بهبود بخشید، از او پرسیدند: از میان بلاهایی که به سر تو آمد کدام یک برایت سخت تر بود؟ فرمود: شماتت دشمنان.

در مجمع البیان، ذیل آیه «انّی مسنی الشیطان...»؛ شیطان مرا مبتلا کرد، آمده است: گفته می شود: بیماری ایوب چندان سخت شد که مردم از او دوری کردند. در این هنگام شیطان مردم را وسوسه کرد که آن حضرت را نجس بدانند و او را از میان خود بیرون کنند و به همسرش که وی را خدمت و پرستاری می کرد اجازه ندهند در بینشان رفت و آمد کنند. ایوب از این بابت بشدتّ آزرد و دردمند بود و از دردی که خداوند سبحان به او داده بود شکایت نمی کرد. قتاده می گوید: این وضع ایوب هفت سال ادامه داشت. این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۱. ص: ۴۳. ۲. ص: ۴۱.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن: ۲۱۲/۱۷.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۱۱- شُعَيْبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شُعَيْبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ



مرکز تحقیقات و پژوهش در علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۱۲/۳۷۳ باب ۱۱ و قصص شُعَيْب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

كنز العمال: ۱۱/۴۹۸، ۱۲/۴۸۰ و شُعَيْب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳۷۳۵

شُعَيْبٌ

الکتاب:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ يُؤْتُونَ مَالَهُمْ خَيْرًا مِمَّا نَزَّلُوا بِهِمْ فَذُكِّرُوا بِهِمْ وَلَئِنْ جَاءَتْكُمْ فِتْنَةٌ مِنْكُمْ فَاغْنَوْا فِيهَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ مَالَهُمْ خَيْرًا مِمَّا نَزَّلُوا بِهِمْ فَذُكِّرُوا بِهِمْ وَلَئِنْ جَاءَتْكُمْ فِتْنَةٌ مِنْكُمْ فَاغْنَوْا فِيهَا﴾^۱

(انظر) هود: ۸۴-۹۵، الحجر: ۷۸، ۷۹، الشعراء: ۱۷۶-۱۷۷

۱۹۰، القصص: ۴۵، النجوت: ۳۶، ۳۷، ق: ۱۴.

الحديث:

۱۹۷۰۳. رسول الله ﷺ: كَانَ شُعَيْبٌ خَطِيبَ الْأَنْبِيَاءِ.^۲

۱۹۷۰۴. الإمام الباقر ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنِّي مُعَذِّبُ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ؛ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ، وَسِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ، فَقَالَ ﷺ: يَا رَبِّ؛ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ، فَمَا بِالْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ

۱. الأعراف: ۸۵-۹۲. ۲. مجمع البيان: ۲۸۷/۵.

۳۷۳۵

شُعَيْبٌ

قرآن:

«و به سوی [مردم] مَذِين، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که برای شما هیچ معبودی جز او نیست. در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمان و ترازو را تمام نهد و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، پس از اصلاح آن فساد مکنید. این [رهنمودها] اگر مؤمنید برای شما بهتر است... کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود در آن [دیار] سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، خود، همان زیانکاران بودند».

حدیث:

۱۹۷۰۳. پیامبر خدا ﷺ: شعیب، خطیب پیامبران بود.

۱۹۷۰۴. امام باقر ﷺ: خداوند عز و جلّ به شعیب نبی ﷺ وحی فرمود که: من از قوم تو صد هزار نفر را عذاب خواهم کرد؛ چهل هزار نفر از بدان آنها را و شصت هزار از نیکانشان را. عرض کرد: پروردگارا! بدان آری، اما نیکان را چرا؟ خداوند عز و جلّ به او وحی فرمود: چون با گنهکاران

عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: داهنوا أهل المعاصي ولم
يَغْضَبُوا لِغَضَبِي.^۱

۱۹۷۰۵. الإمام الصادق عليه السلام: لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا خَمْسَةَ أَنْبِيَاءَ: هُودًا
وَصَالِحًا وَإِسْمَاعِيلَ وَشُعَيْبًا وَمُحَمَّدًا
خَاتَمَ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَكَانَ
شُعَيْبٌ بَكَاءً.^۲

۱۹۷۰۶. بحار الأنوار عن صاحب الكامل في
التواريخ: قِيلَ إِنَّ اسْمَ شُعَيْبٍ: يَثْرُونُ بْنُ
صَيْفُونِ بْنِ عَنَقَا بْنِ ثَابِتِ بْنِ مَدِينِ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ، وَقِيلَ: هُوَ شُعَيْبُ بْنُ مَيْكِيلَ مِنْ
وُلْدِ مَدِينٍ، وَقِيلَ: لَمْ يَكُنْ شُعَيْبٌ مِنْ وُلْدِ
إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّمَا هُوَ مِنْ وُلْدِ بَعْضِ مَنْ آمَنَ
بِإِبْرَاهِيمَ وَهَاجَرَ مَعَهُ إِلَى الشَّامِ وَلَكِنَّهُ ابْنُ
بِنْتِ لُوطٍ، فَجَدَّةُ شُعَيْبٍ ابْنَةُ لُوطٍ، وَكَانَ
ضَرِيرَ الْبَصَرِ، وَهُوَ مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَإِنَّا لَنَرَاكَ
فِينَا ضَعِيفًا»^۳ أَي ضَرِيرَ الْبَصَرِ، وَكَانَ
النَّبِيُّ ﷺ إِذَا ذَكَرَهُ قَالَ: «ذَاكَ خَطِيبُ
الْأَنْبِيَاءِ» بِحُسْنِ مُرَاجَعَتِهِ قَوْمَهُ.^۴

۱۹۷۰۷. قصص الأنبياء عن وهب بن منبه
اليَمَانِي: إِنَّ شُعَيْبًا وَأَيُّوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ

مماشات کردند و برای خشم من به خشم
نیامدند.

۱۹۷۰۵. امام صادق عليه السلام: خداوند عزوجل از عرب
جز پنج پیامبر مبعوث نکرد: هود و صالح
و اسماعیل و شعيب و محمد خاتم
پیامبران صلوات الله عليهم؛ و شعيب
بسیار پرگریه بود.

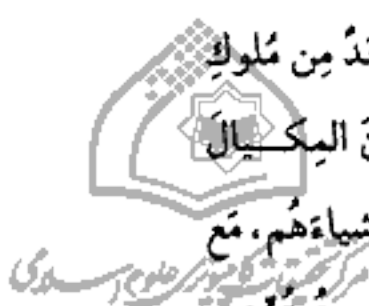
۱۹۷۰۶. بحار الأنوار: نویسنده الكامل فی التاریخ
آورده است: بعضی گفته اند نام شعيب:
یثرون بن صیفون بن عنقا بن ثابت بن مدین بن
مدین بن ابراهیم است. بنا به قولی: او
شعيب بن میکیل از فرزندان مدین است.
به قولی: شعيب از فرزندان ابراهیم نیست،
بلکه از فرزندان یکی از کسانی است که به
ابراهم ایمان آورد و همراه او به شام
هجرت کرد. و او دخترزاده لوط بود.
بنابراین، مادر بزرگ شعيب دختر لوط
بوده است. حضرت لوط نابینا بود و این
است معنای جمله «و تو را در میان خود
ضعیف می بینیم» یعنی نابینا. پیامبر ﷺ
هرگاه از شعيب یاد می کرد، می فرمود:
«همان خطیب پیامبران» چون در محاجه و
جوابگویی به قوم خود به خوبی از عهده
آنان بر می آمد.

۱۹۷۰۷. قصص الأنبياء - به نقل از وهب بن منبه
یمانی -: شعيب و ایوب - صلوات الله
عليهما - و بلعم بن باعورا، از فرزندان یک

۱. الکافی: ۱/۵۶/۵. ۲. قصص الأنبياء: ۱۵۷/۱۴۵.

۳. هود: ۹۱. ۴. بحار الأنوار: ۲۸۷/۱۲.

عَلَيْهِمَا وَبَلَعَمَ بَنَ بَاعُورًا كَانُوا مِنْ وَلَدِ
 رَهْطٍ آمَنُوا لِإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ أُحْرِقَ فَنَجَا،
 وَهَاجَرُوا مَعَهُ إِلَى الشَّامِ، فَزَوَّجَهُم بَنَاتَ
 لُوطٍ، فَكُلُّ نَبِيٍّ كَانَ قَبْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعْدَ
 إِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ نَسْلِ أَوْلَئِكَ
 الرَّهْطِ، فَبَعَثَ اللَّهُ شُعَيْبًا إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ
 وَلَمْ يَكُونُوا فَصِيلَةَ شُعَيْبٍ وَلَا قَبِيلَتَهُ الَّتِي
 كَانَ مِنْهَا، وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ بُعِثَ
 إِلَيْهِمْ شُعَيْبٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَكَانَ
 عَلَيْهِمْ مَلِكٌ جَبَّارٌ لَا يُطِيقُهُ أَحَدٌ مِنْ مُلُوكِ
 عَصْرِهِ، وَكَانُوا يَنْقُصُونَ الْمِكْيَالَ
 وَالْمِيزَانَ، وَيَبْخَسُونَ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، مَعَ
 كُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّهِ وَعُتُوبِهِمْ،
 وَكَانُوا يَسْتَوْفُونَ إِذَا اكْتَالُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَوْ
 وَزَنُوا لَهَا، فَكَانُوا فِي سَعَةٍ مِنَ الْعَيْشِ،
 فَأَمَرَهُمُ الْمَلِكُ بِاحْتِكَارِ الطَّعَامِ وَنَقْصِ
 مَكَائِلِهِمْ وَمَوَازِينِهِمْ، وَوَعَظَّهُمْ شُعَيْبٌ
 فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ: مَا تَقُولُ فِيمَا صَنَعْتُ؟
 أَرَأَيْتَ أَمْ أَنْتَ سَاخِطٌ؟ فَقَالَ شُعَيْبٌ:
 أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ أَنَّ الْمَلِكَ إِذَا صَنَعَ مِثْلَ
 مَا صَنَعْتَ يَقَالُ لَهُ: مَلِكٌ فَاجِرٌ، فَكَذَّبَهُ
 الْمَلِكُ وَأَخْرَجَهُ وَقَوْمَهُ مِنْ مَدْيَنَتِهِ، قَالَ اللَّهُ



گروه بودند که در روزی که ابراهیم به آتش
 افکنده شد و نجات یافت، به او ایمان آوردند
 و همراه وی به شام مهاجرت کردند و ابراهیم
 دختران لوط را به همسری آنان در آورد. پس،
 کلیه پیامبران پیش از بنی اسرائیل و بعد از
 ابراهیم - صلوات الله علیه - از نسل این گروه
 هستند. خداوند شعیب را به سوی مردم مدین
 فرستاد و اهالی مدین از تیره و قبیله شعیب
 نبودند. بلکه امتی از امت‌ها بودند که خداوند
 شعیب - صلوات الله علیه - را به سوی آنان
 فرستاد. بر مردم مدین پادشاهی مقتدر
 حکومت می‌کرد که هیچ یک از پادشاهان
 عصرش یارای مقابله با او را نداشتند. مردم
 مدین کم فروش و گرانفروش بودند و علاوه
 بر این به خداوند اعتقاد نداشتند و پیامبر او را
 تکذیب می‌کردند و مردمانی سرکش بودند و
 هرگاه برای خودشان چیزی را پیمانه یا وزن
 می‌کردند، آن را کامل پیمانه و وزن می‌کردند.
 زندگی مرفهی داشتند. پادشاهشان آنان را به
 احتکار مواد خوراکی و کاستن از پیمان‌ها و
 ترازوهایشان فرمان داد. اما حضرت شعیب
 مردم را نصیحت کرد که این کارها را نکنند.
 پادشاه به او پیغام فرستاد که درباره کارهایی
 که می‌کنم چه می‌گویی؟ آیا می‌پسندی یا
 نمی‌پسندی؟ شعیب فرمود: خدای متعال به
 من وحی فرمود که هرگاه پادشاه کارهایی را
 که تو می‌کنی انجام دهد به او گفته می‌شود:
 پادشاه ناپکار. پادشاه شعیب را تکذیب کرد و
 او و قومش را از شهر خود بیرون راند. خدای
 متعال به نقل از مدنیان می‌گوید: «ای شعیب!
 تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از

تعالیٰ حِکایهٔ عنهم: ﴿لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا﴾^۱ فزادهم
شُعَيْبٌ فِي الْوَعظِ، فَقَالُوا: ﴿يَا شُعَيْبُ
أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ
نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾^۲، فَأَذَوْهُ بِالنَّفْيِ
مِنْ بِلَادِهِمْ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْحَرَّ وَالْغَيْمَ
حَتَّى أَنْضَجَهُمْ، فَلَبِثُوا فِيهِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ،
وَصَارَ مَاؤُهُمْ حَمِيمًا لَا يَسْتَطِيعُونَ
شُرْبَهُ، فَاذْطَلَقُوا إِلَى غِيْضَةٍ^۳ لَهُمْ وَهُوَ قَوْلُهُ
تعالیٰ: ﴿وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ﴾^۴، فَرَفَعَ اللَّهُ لَهُمْ
سَحَابَةً سَوْدَاءَ فَاجْتَمَعُوا فِي ظِلِّهَا، فَأَرْسَلَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ نَارًا مِنْهَا فَأَحْرَقَتْهُمْ فَلَمْ يَنْجُ
مِنْهُمْ أَحَدٌ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَأَخَذَهُمْ
عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ﴾^۵، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا
ذَكَرَ عِنْدَهُ شُعَيْبٌ قَالَ: ذَلِكَ خَطِيبُ
الْأَنْبِيَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَمَّا أَصَابَ قَوْمَهُ مَا
أَصَابَهُمْ لِحَقِّ شُعَيْبٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
بِمَكَّةَ، فَلَمْ يَزَالُوا بِهَا حَتَّى مَاتُوا.

وَالرَّوَايَةُ الصَّحِيحَةُ أَنَّ شُعَيْبًا ﷺ صَارَ

آبادیمان بیرون می‌کنیم. شعیب بر وعظ و
اندرز خود به آنان افزود. آنان گفتند: ای
شعیب! آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که
آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در
اموال خود به میل خویش تصرف نکنیم؟^۱
آنان با تبعید شعیب از سرزمین خود موجبات
آزار او را فراهم آوردند. در این هنگام
خداوند گرما و ابر را بر ایشان مسلط ساخت،
به طوری که از گرما پختند. نه روز در
این وضع به سر بردند و آب‌هایشان داغ شد به
طوری که نمی‌توانستند از آن بنوشند. لذا به
بیشه‌ای که داشتند رفتند و این است معنای
سخن خدای متعال که: «و اصحاب آیکه»^۱.
در این هنگام خداوند ابری سیاه بر فراز سر
آنان پدیدار نمود و مردم در سایه آن جمع
شدند و خداوند از آن ابر آتشی بر ایشان
فرستاد که همگان را سوزاند و احدی از آنان
جان به در نبرد و این است معنای آیه شریفه «و
أَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ»؛ و عذاب روز ابر
آنها را فرا گرفت. هرگاه در حضور رسول
خدا ﷺ از شعیب یاد می‌شد، می‌فرمود: او
در روز قیامت خطیب انبیاست. پس از آنکه
قوم شعیب گرفتار عذاب شدند آن حضرت و
کسانی که به او ایمان آورده بودند، به مکه
رفتند و تا زمانی که از دنیا رفتند در آنجا
بودند.

بنا به روایت صحیح، شعیب از مکه به

۱. آیکه: مفرد «أَيْكَة» است به معنای انبوهی از درختان اراک و
کُنار. برخی نیز آن را هرگونه بیشهٔ انبوه و پردرخت
دانسته‌اند - م.

۱. الأعراف: ۸۸. ۲. هود: ۸۷.
۳. الغیضة: الأجمة؛ وهي مغیض ماء مجتمع فینبت فيه الشجر
(مجمع البحرین: ۱۳۴۸/۲).
۴. الشعراء: ۱۸۹. ۵. ق: ۱۲.

مِنْهَا إِلَى مَدِينٍ فَأَقَامَ بِهَا، وَبِهَا لَقِيَ مُوسَى
بْنُ عِمْرَانَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.^۱

۱۹۷۰۸. قصص الأنبياء عن ابن عباس: إِنَّ اللَّهَ
تَعَالَى بَعَثَ شُعَيْبًا إِلَى قَوْمِهِ وَكَانَ لَهُمْ مَلِكٌ
فَأَصَابَهُ مِنْهُمْ بَلَاءٌ، فَلَمَّا رَأَى الْمَلِكُ أَنَّ
الْقَوْمَ قَدْ خَصِبُوا أَرْسَلَ إِلَى عُمَالِهِ فَحَبَسُوا
عَلَى النَّاسِ الطَّعَامَ، وَأَغْلَوْا أَسْعَارَهُمْ،
وَنَقَصُوا مَكَائِلَهُمْ وَمَوَازِينَهُمْ، وَبَخَسُوا
النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ،
فَكَانُوا مُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ. فَلَمَّا رَأَى
ذَلِكَ شُعَيْبٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ لَهُمْ:
«لَا تَنْتَفُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ
وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ»^۲،
فَأَرْسَلَ الْمَلِكُ إِلَيْهِ بِالْإِنْكَارِ، فَقَالَ شُعَيْبٌ:
إِنِّي مِنْهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْوَحْيِ
الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بِهِ، أَنَّ الْمَلِكَ إِذَا كَانَ
بِمَنْزِلَتِكَ الَّتِي نَزَلَتْهَا يُنْزِلُ اللَّهُ بِسَاحَتِهِ
نِقْمَتَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ الْمَلِكُ ذَلِكَ أَخْرَجَهُ مِنَ
الْقَرْيَةِ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ سَحَابَةً فَأَظْلَمَتْهُمْ،
فَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ فِي بُيُوتِهِمُ السَّمَومَ، وَفِي

مدین رفت و در آنجا اقامت گزید و در همین
جا بود که موسی بن عمران - صلوات الله علیها
- او را دیدار کرد.

۱۹۷۰۸. قصص الأنبياء - به نقل از ابن عباس :-
خداوند متعال شعیب را به سوی قومش
فرستاد. آنان پادشاهی داشتند. شعیب از
دست آن مردم رنج و محنت‌ها دید.
هنگامی که پادشاه دید مردم در نعمت و
رفاه قرار گرفته‌اند، به کارگزاران خود
پیغام داد که خوراک مردم را احتکار کردند
و نرخ‌هایشان را گران ساختند و پیمان‌ها و
ترازوهایشان را کاستند و از کالاهای مردم
کم کردند و از فرمان پروردگارشان سر باز
زدند و در زمین تباهی و فساد به راه
انداختند. شعیب - صلوات الله علیه - چون
این وضع را دید به آنان فرمود: «پیمان‌ها و
ترازو را کم نکنید. من شما را در وضع
خوبی می‌بینم و برای شما از عذاب روزی
فراگیر می‌ترسم».

پادشاه به او پیغام فرستاد که دست از
انتقاد بردارد. اما شعیب گفت: در کتاب
خدای متعال و وحی که خداوند به من
کرده به من اعلام شده‌است که هرگاه
پادشاه به جایی برسد که تو رسیده‌ای
خداوند خشم و عذاب خود را بر او فرود
آورد. پادشاه چون این سخن شنید، او را از
آبادی بیرون کرد. پس، خداوند ابری به
سوی آنان فرستاد و ابر بر فراز سرشان
سایه افکند. پس خداوند در خانه‌هایشان
بر آنان باد سوزان فرستاد و در راهشان و

۱. قصص الأنبياء: ۱۵۹/۱۴۶.

۲. هود: ۸۴.

طَرِيقَهُمُ الشَّمْسُ الْحَارَّةُ وَفِي الْقَرْيَةِ،
فَجَعَلُوا يَخْرُجُونَ مِنْ بُيُوتِهِمْ وَيَنْظُرُونَ إِلَى
السَّحَابَةِ الَّتِي قَدْ أَظْلَتَهُمْ مِنْ أَسْفَلِهَا،
فَانْطَلَقُوا سَرِيعاً كُلُّهُمْ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ كَانُوا
يُوقُونَ الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ وَلَا يَبْخَسُونَ
النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، فَنَصَحَهُمُ اللَّهُ وَأَخْرَجَهُمُ
مِنْ بَيْنِ الْعُصَاةِ، ثُمَّ أَرْسَلَ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَةِ
مِنْ تِلْكَ السَّحَابَةِ عَذَاباً وَنَاراً فَأَهْلَكَتَهُمْ،
وَعَاشَ شُعَيْبٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِائَتَيْنِ
وَاثْنَتَيْنِ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً.^۱

در آبادی آفتاب را بر سر آنان داغ کرد. آنان
از خانه های خود بیرون می رفتند و به ابری
که زیرش را سایه کرده بود می نگریستند.
همگی شتابان به سوی اهل خانه ای رفتند
که پیمانه و ترازو را کامل می کشیدند و
جنس مردم را کم نمی دادند. خداوند اهل
آن خانه را از میان گنهکاران بیرون کشید و
آن گاه عذاب و آتشی از آن ابر بر اهل آبادی
فرو فرستاد که همه آنان را هلاک کرد.
شعیب - صلوات الله علیه - ۲۴۲ سال عمر
کرد.

۱۹۷۰۹ . كنز العمال - به نقل از شداد بن اوس :-

شعیب پیامبر از محبت خداوند عزوجل
چندان گریست که نابینا شد. خداوند
بینایی را به وی باز گردانید و بدو وحی
فرمود: ای شعیب! این گریه برای
چیست؟ آیا از شوق بهشت است یا از
ترس آتش؟ عرض کرد: ای خدای من و
ای صاحب اختیار من! تو خود می دانی که
نه از شوق بهشت تو می گریم و نه از ترس
آتش، بلکه محبت تو را به دل خود گره
زده ام و چون به تو توجه دارم، مرا چه باک
که با من چه می شود.

پس، خداوند به او وحی فرمود: ای
شعیب! اگر براستی چنین است، پس لقای
من گوارایت باد ای شعیب! و از این رو،
هم سخن خود، موسی بن عمران را

۱۹۷۰۹ . كنز العمال عن شداد بن اوس: بكى

شُعَيْبُ النَّبِيُّ مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَتَّى
عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ:
يَا شُعَيْبُ، مَا هَذَا الْبُكَاءُ؟ أَشَوْقاً إِلَى الْجَنَّةِ
أَوْ فَرَقاً مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي،
أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَبْكِي شَوْقاً إِلَى جَنَّتِكَ وَلَا
فَرَقاً مِنَ النَّارِ، وَلَكِنْ اعْتَقَدْتُ حُبَّكَ
بِقَلْبِي، فَإِذَا أَنَا نَظَرْتُ إِلَيْكَ فَمَا أَبَالِي مَا
الَّذِي صَنَعَ بِي.

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا شُعَيْبُ، إِنْ يَكْ ذَلِكَ
حَقّاً فَهَنِيئاً لَكَ لِقَائِي يَا شُعَيْبُ؛ وَلِذَلِكَ

أَخْدَمْتُكَ مُوسَى ابْنَ عِمْرَانَ كَلِيمِي^۱.

خدمتگزار تو کردم.

كَلَامٌ فِي قِصَّةِ شُعَيْبٍ ؑ وَقَوْمِهِ فِي الْقُرْآنِ.

گفتاری دربارهٔ سرگذشت شعیب ؑ و قوم او

فِي فُصُولٍ:

در قرآن در چند فصل:

« ۱ - هُوَ ؑ ثَالِثُ الرُّسُلِ مِنَ الْعَرَبِ الَّذِينَ ذُكِرَتْ أَسْمَاؤُهُمْ فِي الْقُرْآنِ وَهُمْ: هُودٌ وَصَالِحٌ وَشُعَيْبٌ وَمُحَمَّدٌ ؑ. ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى طَرَفًا مِنْ قِصَصِهِ فِي سُورِ الْأَعْرَافِ وَهُودٍ وَالشُّعَرَاءِ وَالْقِصَصِ وَالْعَنْكَبُوتِ.

« ۱ - شعیب ؑ سومین پیغمبر عرب است که نام آنها در قرآن برده شده و آنان عبارتند از: هود و صالح و شعیب و محمد ؑ. خداوند مستعال گوشه‌ای از ماجراهای او را در سوره‌های اعراف و هود و شعراء و قصص و عنکبوت ذکر کرده است.

كَانَ ؑ مِنْ أَهْلِ مَدْيَنَ - مَدِينَةٍ فِي طَرِيقِ الشَّامِ مِنَ الْجَزِيرَةِ - وَكَانَ مُعَاَصِرًا لِمُوسَى ؑ، وَقَدْ زَوَّجَهُ إِحْدَى ابْنَتَيْهِ عَلَى أَنْ يَأْجُرَهُ ثَمَانِي حِجَجٍ وَإِنْ أَتَمَّ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِهِ (الْقِصَصُ: ۲۷)، فَخَدَمَهُ مُوسَى عَشْرَ سَنِينَ، ثُمَّ وَدَّعَهُ وَسَارَ بِأَهْلِهِ إِلَى مِصْرَ.

آن حضرت از مردم مدین - شهری بر سر راه شام و جزیره العرب - و همروزگار موسی ؑ بود و یکی از دو دختر خود را به ازدواج موسی ؑ در آورد به این شرط که هشت سال برای او کار کند و اگر هم بخواهد ده سال کار کند اختیار با اوست (قصص: ۲۷). موسی ده سال شعیب را خدمت کرد و آن گاه با او خداحافظی نمود و با خانواده‌اش به مصر رفت.

وَكَانَ قَوْمُهُ مِنْ أَهْلِ مَدْيَنَ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ، وَكَانُوا قَوْمًا مُنْعَمِينَ بِالْأَمْنِ وَالرِّفَاهِيَةِ وَالْخَصْبِ وَرَخَصِ الْأَسْعَارِ، فَشَاعَ الْفُسَادُ بَيْنَهُمُ وَالتَّطَفِيفُ بِنَقْصِ الْمِكْيَالِ وَالْمِيزَانِ (هُود: ۸۴) وَغَيْرَهَا، فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ شُعَيْبًا وَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُمْ

قوم مدینی شعیب بت می‌پرستیدند. این قوم از نعمت امنیت و رفاه و فراوانی و ارزانی برخوردار بودند. اما فساد و تباهی و کم‌فروشی و کاستن از پیمان و ترازو در میان آنان شیوع یافت (هود: ۸۴) و سوره‌های دیگر). لذا خداوند شعیب را به سوی ایشان فرستاد و به او دستور داد مردم را از بت‌پرستی

عن عبادة الأصنام وعن الفساد في الأرض ونقص المكيال والميزان، فدعاهم إلى ما أمر به، ووعظهم بالإنذار والتبشير، وذكرهم ما أصاب قوم نوح وقوم هود وقوم صالح وقوم لوط.

وبالغ ﷺ في الاحتجاج عليهم وعظمتهم فلم يزد هم إلا طغياناً وكفراً وفسوقاً (الأعراف وهود وغيرهما من السور). ولم يؤمنوا به إلا عدة قليلة منهم، فأخذوا في إيدائهم والسخرية بهم وتهديدهم عن اتباع شعیب ﷺ، وكانوا يقعدون بكل صراط يوعدون ويصدون عن سبيل الله من آمن به ويبغونها عوجاً (الأعراف: ۸۶).

وأخذوا يرمونه ﷺ بأنه مسحور وأنه كاذب (الشعراء: ۱۸۵، ۱۸۶) وأخافوه بالرجم، وهذّوه والذين آمنوا به بالإخراج من قريتهم أو ليعودن في ملّتهم (الأعراف: ۸۸). ولم يزلوا به حتّى أياسوه من إيمانهم، فتركهم وأنفسهم (هود: ۹۳). ودعا الله بالفتح قال: ربّنا افتح بيننا وبين قومنا بالحقّ وأنت خير

و فسادانگیزی در جامعه و کم کردن پیمانه و ترازو نهی کند. حضرت شعیب قوم خود را به آنچه مأمور بود دعوت کرد و از طریق بیم و نوید دادن موعظه شان کرد و عذاب و بلایی را که به سر قوم نوح و هود و صالح و لوط آمده بود، به آنان گوشزد فرمود.

وی در ارشاد و نصیحت آنان کوشش فراوان به خرج داد. اما جز بر طغیان و کفر و نافرمانی آنان نیفزود (اعراف و هود و دیگر سوره ها) و تنها شماری اندک به او ایمان آوردند. اما مردم شروع به آزاررسانی و تمسخر آنان کردند و تهدیدشان می کردند تا دست از پیروی شعیب بردارند. آنان بر سر هر گذرگاهی می نشستند، تا کسانی را که به خدا ایمان آورده بودند بترسانند و از راه خدا بازشان دارند و به انحرافشان کشانند (اعراف: ۸۶).

آنان شعیب ﷺ را متهم می کردند که افسون شده و دروغگوست (شعراء: ۱۸۶ - ۱۸۵) و او را از سنگسار شدن ترساندند و تهدید کردند که وی و کسانی را که به او ایمان آورده اند از شهرشان بیرون می کنند، مگر اینکه به آیین آنها بازگردند (اعراف: ۸۸). آنها همچنان به مخالفت خود با شعیب ادامه دادند تا جایی که آن بزرگوار از ایمان آوردن ایشان نومید شد و آنها را به حال خودشان وا گذاشت (هود: ۹۳) و از خداوند طلب فتح و گشایش کرد و گفت: «بار پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق دآوری کن که تو بهترین

الفاتحین .

داورانی .

فأرسل الله إليهم عذاب يوم الظُّلَّة
(الشعراء: ۱۸۹)، وقد كانوا يستهزؤون به
أَن أَسْقِطَ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنت
مِنَ الصَّادِقِينَ، وَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ (هود:
۹۴) والرجفة (الأعراف: ۹۱، العنكبوت:
۳۷) فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ،
وَنَجَّى شَعِيبًا وَمِن مَّعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (هود:
۹۴) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ
أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ،
فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ؟
(الأعراف: ۹۳).

این جا بود که خداوند عذاب روز ابرالود
را بر آنان فرستاد (شعراء: ۱۸۹) و در حالی که
شعیب را مسخره می کردند که اگر راست
می گویی تکه ابری از آسمان بر ما فروافکن،
صیحه (هود: ۹۴) و زمین لرزه (اعراف: ۹۱؛
عنکبوت: ۳۷) آنان را فرو گرفت و در
خانه های خود از پا در آمدند و خداوند
شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند،
نجات داد (هود: ۹۴) و آن حضرت از آنان
روی گرداند و فرمود: ای قوم من! هر آینه من
پیام های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و
شمارا نصیحت نمودم. پس چگونه بر مردمی
کافر تأسف خورم؟ (اعراف: ۹۳).

۲- شَخْصِيَّتُهُ الْمَعْنَوِيَّةُ:

۲- شَخْصِيَّتِ مَعْنَوِي شَعِيبُ ؑ:

كَانَ ﷺ مِّنْ زَمْرَةِ الرُّسُلِ الْمَكْرَمِينَ، وَقَدْ
أَشْرَكَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِيمَا أَثْنَاهُمْ بِهِ مِنَ الثَّنَاءِ
الْجَمِيلِ فِي كِتَابِهِ، وَقَدْ حَكَّى عَنْهُ فِيمَا كَلَّمَ
بِهِ قَوْمَهُ -وخاصَّةً فِي سُورِ الْأَعْرَافِ وَهُودٍ
وَالشَّعْرَاءِ- شَيْئًا كَثِيرًا مِّنْ حَقَائِقِ الْمَعَارِفِ
وَالْعُلُومِ الْإِلَهِيَّةِ وَالْأَدَبِ الْبَارِعِ مَعَ رَبِّهِ وَمَعَ
النَّاسِ.

آن حضرت در شمار فرستادگان ارجمند الهی
است و خداوند در کتاب خود، از او نیز
همانند آن پیامبران تعریف و تمجید کرده
است و از سخنانی که با قومش گفته -به ویژه در
سوره های اعراف و هود و شعراء- معارف
حقیقی و علوم الهی فراوانی حکایت کرده و
یادآور شده که وی نسبت به خدا و با مردم
فوق العاده مؤدب بوده است.

وَقَدْ سَمَّىٰ نَفْسَهُ الرَّسُولَ الْأَمِينِ

آن بزرگوار خود را رسول امین (شعراء:
۱۷۸) و مصلح (هود: ۸۸) و از صالحان

(الشعراء: ۱۷۸) ومصلحاً (هود: ۸۸)
 وأنه من الصالحين (الشعراء: ۲۷) فحكي
 الله ذلك عنه حكاية إمضاء، وقد خدمه
 الكلیم موسى بن عمران ؑ زهاء عشر
 سنين سلام الله عليه.

۳- ذكره في التوراة:

لم تقصّ التوراة قصّته مع قومه، وإنما
 أشارت إليه في ضمن مذكّرت قصّة قتل
 موسى القبطي وفراره من مصر إلى مديان
 (القصّة) فسوّته (رعوثيل كاهن
 مديان) «^۱.

(شعراء: ۲۷) می خواند و خداوند هم این ها را
 از قول او نقل و آنها را تأیید کرده است. موسی
 بن عمران کلیم الله ؑ مدّت ده سال وی را
 خدمت کرد.

۳- یاد شعيب ؑ در تورات:

تورات ماجرای شعيب و قوم او را بازگو
 نکرده، بلکه تنها در ضمن داستان قتل قبطی به
 دست موسی و فرار او از مصر به مديان
 (مدين) به او اشاره کرده و از وی به
 نام «رعوثيل، کاهن مديان» نام برده است.



مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

(انظر) المحبة (حب الله) باب ۶۷۳.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

١٢- مُوسَى وَهَارُونَ ؑ

موسى وهارون ؑ



مركز تحقيقات كچيونيوز علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/١-٣٧٦ وقصص موسى وهارون ؑ.

كنز العمال: ١١/٥٠٥، ١٢/٤٧٦ وموسى ؑ.

انظر:

الإخلاص: باب ١٠٤٤.

۳۷۳۶

موسى و هارون عليه السلام

الكتاب:

قرآن:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا
لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«و در حقیقت به موسی و هارون فرقان دادیم [و

کتابشان] برای پرهیزگاران روشنائی و اندرزی

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۲

است».

«و پیامبرانی را [فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای]

آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را [نیز

برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را برای تو

بازگو نکرده‌ایم. و خدا با موسی سخن گفت سخن

گفتنی».

حدیث:

الحديث:

۱۹۷۱۰. پیامبر خدا ﷺ: نخستین پیامبر

بنی اسرائیل موسی بود و آخرینشان

۱۹۷۱۰. رسول الله ﷺ: أول نبي من بني إسرائيل
موسى، وآخرهم عيسى، وستمائة نبي^۳.

عيسى. آنان ششصد پیامبر بودند.

۲. النساء: ۱۶۴.

۱. الأنبياء: ۴۸.

۳. بحار الأنوار: ۵/۷/۱۳.

۱۹۷۱۱. عنه علیه السلام: کَلَّمَ اللهُ مُوسَى بِبَيْتٍ لَحْمٍ^۱.

۱۹۷۱۱. پیامبر خدا علیه السلام: خداوند در بیت لحم با موسی سخن گفت.

۱۹۷۱۲. عنه علیه السلام: لَمَّا كَلَّمَ اللهُ مُوسَى كَانَ يُبْصِرُ دَيْبَ النَّمْلِ عَلَى الصَّفا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ مِنْ مَسِيرَةِ عَشْرَةِ فَرَاسِخٍ^۲.

۱۹۷۱۲. پیامبر خدا علیه السلام: زمانی که خداوند با موسی سخن گفت، آن حضرت از فاصله ده فرسنگی حرکت مورچه را بر روی سنگ سیاه در دل شب تاریک می دید.

۱۹۷۱۳. عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَرْبَعَةً: ... وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَرْبَعَةً لِلسَّيْفِ: إِبْرَاهِيمَ، وَدَاوُدَ، وَمُوسَى، وَأَنَا^۳.

۱۹۷۱۳. پیامبر خدا علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی از هر چیزی چهار تا برگزید: ... از پیامبران چهارتن را برای شمشیر^۱ برگزید: ابراهیم و داوود و موسی و من.

۱۹۷۱۴. عنه علیه السلام: أَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُوسَى، فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَحْوْطَ عَلَى أُمَّتِي مِنْهُ^۴.

۱۹۷۱۴. پیامبر خدا علیه السلام: بر موسی زیاد درود فرستید؛ زیرا احدی از پیامبران را ندیدم که به اندازه او از امت من حمایت و حفاظت کرده باشد.

۱۹۷۱۵. عنه علیه السلام: بُعِثَ مُوسَى وَهُوَ يَرْعَى غَنَمًا عَلَى أَهْلِهِ، وَبُعِثْتُ أَنَا وَأَنَا أَرْعَى غَنَمًا لِأَهْلِي بِجِيَادٍ^۵.

۱۹۷۱۵. پیامبر خدا علیه السلام: موسی در حالی برانگیخته شد که گوسفندان خانواده خود را می چراند و من نیز در حالی برانگیخته شدم که گوسفندان خانواده ام را در جیاد می چراندم.

۱۹۷۱۶. عنه علیه السلام: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ يَتَكَاثَرُونَ بِأُمَّتِهِمْ وَكَثَرَتْهُمْ إِلَّا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ^۶.

۱۹۷۱۶. پیامبر خدا علیه السلام: پیامبران به امت های خود و فراوانی آنها مباهات می کنند، مگر موسی بن عمران.

۱۹۷۱۷. الطبقات الكبرى عن ابن عباس: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنِّي رَأَيْتُ عِيسَى وَمُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ؛ فَأَمَّا عِيسَى فَجَعَدْتُ أَحْمَرُ عَرِيضُ الصَّدْرِ،

۱۹۷۱۷. الطبقات الكبرى - به نقل از ابن عباس -: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من، عیسی و موسی و ابراهیم را دیدم: عیسی موهایی مجعد داشت و سرخ روی و فراخ سینه بود. موسی

۱. کنز العمال: ۳۲۳۶۴. ۲. کنز العمال: ۳۲۳۸۱.

۳. النخصل: ۵۸/۲۲۵. ۴. کنز العمال: ۳۲۳۶۷.

۵. کنز العمال: ۳۲۳۷۸. ۶. کنز العمال: ۳۲۳۹۰.

۱. کنایه از برخورد قاطعانه با معاندان است.

وَأَمَّا مُوسَىٰ فَادِّمْ جَسِيمٌ سَبُطٌ كَأَنَّهُ مِنْ
رِجَالِ الزُّطِّ، فَقَالُوا لَهُ: إِبْرَاهِيمُ؟ فَقَالَ:
انظُرُوا إِلَيَّ صَاحِبِكُمْ، يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
نَفْسَهُ.^۱

۱۹۷۱۸. الإمام علي عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ ... الَّذِي كَلَّمَ
مُوسَىٰ تَكْلِيمًا، وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا، بِلَا
جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَابٍ، وَلَا نَطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ.^۲

۱۹۷۱۹. عنه عليه السلام: وَإِنْ شِئْتُ ثَبِّتُ بِمُوسَىٰ كَلِيمَ
اللَّهِ ﷻ، حَيْثُ يَقُولُ: «رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ
إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۳ وَاللَّهُ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خَيْرًا
يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ.^۴

۱۹۷۲۰. الإمام الصادق عليه السلام: كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْحَىٰ
مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ فَإِنَّ مُوسَىٰ ﷺ ذَهَبَ
يَقْتَبِسُ نَارًا فَانصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ.^۵

۱۹۷۲۱. عنه عليه السلام: أَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ ﷺ:
أَتَدْرِي يَا مُوسَىٰ لِمَ انْتَجَبْتُكَ مِنْ خَلْقِي
وَاصْطَفَيْتُكَ لِكَلَامِي؟ فَقَالَ: لَا يَا رَبِّ،
فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ
فَلَمْ أَجِدْ عَلَيْهَا أَشَدَّ تَوَاضُعًا لِي مِنْكَ.^۶

مردی تنومند با موهای صاف فروخته و به
شکل مردم زط^۱ بود. عرض کردند: ابراهیم
چگونه بود؟ فرمود: به همراه خودتان
بگیرید؛ و مراد رسول خدا ﷺ، خودش بود.

۱۹۷۱۸. امام علی علیه السلام: سپاس و ستایش خدایی را...
که با موسی به تمام و کمال سخن گفت و از
نشانه‌های خود آیتی بزرگ به او نمایاند، بی
آنکه عضو و ابزاری یا زبان و زبانچه‌ای داشته
باشد.

۱۹۷۱۹. امام علی علیه السلام: و اگر بخواهم نمونه دومی را
بیاورم، از موسی کلیم الله یاد می‌کنم، آنجا که
می‌فرماید: «پروردگارا! من به آن خوبی‌ای که
تو برایم فرو فرستی نیازمندم». به خدا سوگند
که او از خداوند چیزی جز نانی برای خوردن
نخواست؛ زیرا از علف و سبزه زمین تغذیه
می‌کرد.

۱۹۷۲۰. امام صادق علیه السلام: به آنچه امید نداری
امیدوارتر باش تا به آنچه امید داری؛ زیرا
موسی علیه السلام رفت که مقداری آتش بیاورد، وقتی
به سوی خانواده خود برگشت، پیامبری
مرسل بود.

۱۹۷۲۱. امام صادق علیه السلام: خداوند به موسی بن
عمران علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! آیا می‌دانی
چرا از میان آفریدگانم تو را برگزیدم و برای
[شنیدن] سختم تو را انتخاب کردم؟ عرض
کرد: نه، ای پروردگارا! خداوند به او وحی
فرمود: من به زمین نگرستم و در روی آن
کسی را نیافتم که در برابر من متواضع‌تر از تو
باشد.

۱. زط: در مستهل الارب و اقرب الموارد آمده است که نام
طایفه‌ای از هندوان و معرب جت است.

۱. الطبقات الكبرى: ۴۱۷/۱. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۲.
۳. القصص: ۲۴. ۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۰.
۵. بحار الأنوار: ۳/۳۱/۱۳. ۶. الأمالي للطوسي: ۲۷۵/۱۶۵.

۱۹۷۲۲ . عنه ﷺ: إِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنْ زَوَالَ
مُلْكِهِ عَلَى يَدِ مُوسَى أَمَرَ بِاحْضَارِ الْكَهَنَةِ،
فَدَلَّوْهُ عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ،
فَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ
الْحَوَامِلِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي
طَلَبِهِ نَيْفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ، وَتَعَذَّرَ
عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى؛ لِحِفْظِ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاهُ.^۱

کلام حول قصص موسی و هارون ﷺ فی
فصول:

۱ - منزلة موسی ﷺ عند الله وموقفه
العُبودي:

«كَانَ ﷺ أَحَدَ الْخَمْسَةِ أُولِي الْعِزِّ الَّذِينَ هُمْ
سَادَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَلَهُمْ كِتَابٌ وَشَرِيعَةٌ، كَمَا
خَصَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالذِّكْرِ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَإِذْ
أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ
وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا
مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۲، وَقَالَ: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ
الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾^۳.

ولقد امتنَّ الله سبحانه عليه وعلى

۱۹۷۲۲ . امام صادق ﷺ: هنگامی که فرعون فهمید

سلطنت او به دست موسی از بین خواهد
رفت، دستور داد کاهنان را احضار کنند و
آنان او را از نسب موسی و اینکه او از بنی
اسرائیل است آگاه ساختند. از آن پس،
فرعون پیوسته به نیروهای خود دستور
می داد شکم زنان باردار بنی اسرائیل را
بدرند تا جایی که برای نابودی موسی
بیست و چند هزار جنین را کشت، اما
موفق به کشتن موسی نشد؛ زیرا که خدای
تبارک و تعالی او را حفظ می کرد.

گفتاری پیرامون داستان های موسی و
هارون ﷺ در چند فصل:

۱ - منزلت موسی ﷺ نزد خداوند و مقام
بندگی او:

«موسی ﷺ یکی از پنج پیامبر اولوالعزمی است
که مهتر پیامبران و صاحب کتاب و شریعت
هستند. خدای متعال اختصاصاً از این پیامبران
نام برده می فرماید: «و [یاد کن] هنگامی را که
از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه
آنان پیمانی استوار گرفتیم» و نیز می فرماید:
«از دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش
کرد، و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که
درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی
سفارش نمودیم، برای شما تشریع کرد».

خداوند سبحان بر او و برادرش منت

۱ . بحار الأنوار: ۱۳/۴۷/۱۵ . ۲ . الأحزاب: ۷ .

۳ . الشوری: ۱۳ .

أخيه في قوله: ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾^۱ وسلّم عليهما في قوله: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾^۲، وأثنى على موسى ﴿بِأَجْمَلِ الثَّنَاءِ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾^۳ وقال: ﴿وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾^۴، وقال: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾^۵.

وذكره في جملة من ذكرهم من الأنبياء في سورة الأنعام (الآية ۸۴-۸۸) فأخبر أنهم كانوا محسنين صالحين، وأنه فضّلهم على العالمين واجتباهم وهداهم إلى صراطٍ مستقيم، وذكره في جملة الأنبياء في سورة مريم، ثم ذكر في الآية ۵۸ منها أنهم الذين أنعم الله عليهم.

فاجتمع بذلك له ﴿معنى الإخلاص والتقريب والوجاهة والإحسان والصلاح والتفضيل والاجتباء والهداية والإنعام، وقد مرّ البحث عن معاني هذه الصفات في

نهاده می فرماید: «و هر آینه بر موسی و هارون منت نهادیم». نیز بر آن دو درود فرستاده است: «درود بر موسی و هارون». همچنین موسی را به نیکوترین وجه ستوده است: «و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا که او مخلص و فرستاده‌ای پیامبر بود. و از جانب راست طور به او ندا دادیم و در حالی که با وی راز می‌گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم».

و نیز می‌فرماید: «و نزد خدا آبرومند بود». همچنین می‌فرماید: «و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی».

در سورة انعام (آیه ۸۸-۸۴) از آن حضرت در کنار دیگر انبیاء نام برده و خبر داده است که آنان همگی مردمانی نیکوکار و صالح بودند و خداوند ایشان را بر جهانیان برتری داد و آنان را برگزید و به راه راست هدایتشان فرمود. در سورة مريم نیز وی را در زمرة پیامبران یاد کرده و سپس در آیه ۵۸ همین سوره فرموده که اینان کسانی هستند که خداوند نعمت ارزایشان کرده است.

بنابراین، موسی ﴿مجموع این صفات را داشته است: اخلاص، نزدیکی به خدا، آبرومندی نزد خدا، نیکوکاری، صلاح و پاکی، برگزیدگی، هدایت، و برخوردارى از نعمت خدا. پیش از این درباره معنای

۱. الصافات: ۱۱۴. ۲. الصافات: ۱۲۰.

۳. مريم: ۵۱ و ۵۲. ۴. الأحزاب: ۶۹.

۵. النساء: ۱۶۴.

مواضع تناسبها من هذا الكتاب، وكذا
البحث عن معنی النبوة والرسالة
والتكليم.

وذكر الكتاب النازل عليه وهو التوراة
فوصفها بأنها إمام ورحمة (سورة
الأحقاف: ۱۲) وبأنها فرقان وضياء وذكر
(الأنبياء: ۴۸) وبأن فيها هدى ونوراً
(المائدة: ۴۴) وقال: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾.^۱

غير أنه تعالى ذكر في مواضع من
كلامه أنهم حرّفوها واختلفوا فيها، وقصة
بخت نصر وفتح فلسطين ثانياً - وهذه
الهيكل، وإحراقه التوراة، وحشره اليهود
إلى بابل سنة خمس مائة وثمانين
قبل المسيح، ثم فتح كورش الملك بابل
سنة خمس مائة وثمانين وثلاثين قبل
المسيح، وإذنه لليهود أن يرجعوا إلى
فلسطين ثانياً، وكتابة عزراء الكاهن
التوراة لهم معروف في التواريخ، وقد
تقدّمت الإشارة إليه في الجزء الثالث من
الكتاب في قصص المسيح ﷺ.

این صفات و نیز معنای نبوت و رسالت و
سخن گفتن خدا با موسی، در جای خود از
این کتاب بحث کرده ایم.

خداوند از کتابی که بر موسی نازل
فرموده، یعنی تورات، یاد کرده و آن را با
صفاتى چون پیشوا و رحمت (احقاف:
۱۲)، فرقان و روشنائی و اندرز (انبياء: ۴۸)
و اینکه در آن هدایت و روشنائی است
(مائدة: ۴۴) وصف کرده و نیز فرموده
است: «و در الواح [تورات] برای او در هر
موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی
نگاشتیم».

منتها، در چند جا از قرآن کریم فرموده
است که بنی اسرائیل تورات را تحریف
کردند و درباره آن اختلاف ورزیدند.
داستان بخت نصر و فتح دوباره فلسطین به
دست او و ویران کردن هیكل [معبد
سلیمان] و سوزاندن تورات و کوچانیدن
یهود به بابل در سال ۵۸۸ قبل از میلاد و
سپس فتح بابل به دست کورش در سال
۵۳۸ پیش از میلاد و اجازه دادن به یهود
برای بازگشت دوباره به فلسطین و نوشتن
تورات به وسیله عزرائی کاهن از حوادث
معروف تاریخنند و ما در جلد سوم کتاب
در قسمت داستانها و ماجراهای حضرت
مسیح ﷺ به آنها اشاره کرده ایم.

۲- قصص موسیٰ ﷺ في القرآن:

هو ﷺ أكثر الأنبياء ذكراً في القرآن الكريم، فقد ذكر اسمه - على ما عدوه - في مائة وستة وستين موضعاً من كلامه تعالى، وأشير إلى قصته إجمالاً أو تفصيلاً في أربع وثلاثين سورة من سور القرآن. وقد اختص من بين الأنبياء بكثرة المعجزات، وقد ذكر في القرآن شيء كثير من معجزاته الباهرة كصيرورة عصاه ثعباناً، واليد البيضاء، والظوفان، والجراد، والقمل، والضفادع، والدم، وفلق البحر، وإنزال المن والسلوى، وأنهباس العيون من الحجر بضرب العصا، وإحياء الموتى، ورفع الطور فوق القوم، وغير ذلك.

وقد ورد في كلامه تعالى طرف من قصصه ﷺ من دون استيفائها في كل مآدق وجل، بل بالاختصار على فصول منها يهم ذكرها لغرض الهداية والإرشاد، على ما هو دأب القرآن الكريم في الإشارة إلى قصص الأنبياء وأممهم.

وهذه الفصول التي فيها کلیات قصصه

۲- داستان‌های موسیٰ ﷺ در قرآن:

در قرآن کریم نام موسیٰ ﷺ بیش از هر پیامبر دیگری آمده است و به طوری که شمرده‌اند، در ۱۶۶ جای آن از وی یاد شده و در ۳۶ سوره از سوره‌های قرآن به ماجراهای آن حضرت به اجمال یا تفصیل اشاره شده است. موسیٰ ﷺ از همه پیامبران بیشتر معجزه دارد و در قرآن کریم مقدار زیادی از معجزات درخشان او یاد شده است؛ مانند تبدیل شدن عصایش به اژدها، ید بیضاء، طوفان، هجوم ملخ‌ها و شپش و قورباغه و خون، شکافتن دریا و فرو فرستادن گز انگبین و بلدرچین، جوشیدن چشمه‌ها از سنگ بازدن عصا بر آن، زنده کردن مردگان، بلند کردن کوه طور بر فراز سر مردم و جز این‌ها.

در کلام خداوند متعال گوشه‌هایی از داستان‌های موسیٰ ﷺ آمده، ولیکن تمامی جزئیات و دقایق آنها را ذکر نکرده است. بلکه، همچنان که روش قرآن کریم در اشاره به داستان‌های پیامبران و امت‌های آنان می‌باشد، به بخش‌هایی از آنها که یاد کردشان در جهت هدف هدایت و ارشاد مردم اهمیت دارد، بسنده کرده است.

این بخش‌ها که شامل کلیاتی از داستان‌های موسیٰ می‌باشد، عبارتند از این که وی در مصر در یک خانواده اسرائیلی دیده به جهان گشود و تولد او در زمانی بود که به دستور فرعون نوزادان پسر بنی اسرائیل را سر می‌بریدند. مادر موسیٰ او را در صندوقی نهاد و آن را در نیل انداخت و فرعون او را گرفت و

هي: أَنَّهُ تَوَلَّدَ بِمِصْرَ فِي بَيْتِ إِسْرَائِيلِيٍّ
حِينَما كَانُوا يَذْبَحُونَ الْمَوَالِيدَ الذُّكُورَ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَمْرِ فِرْعَوْنَ، وَجَعَلْتُ أُمَّهُ
إِيَّاهُ فِي تَابُوتٍ وَأَلْقَيْتُهُ فِي الْبَحْرِ، وَأَخَذَ
فِرْعَوْنَ إِيَّاهُ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيَّ أُمَّهُ لِلْإِرْضَاعِ
وَالْتَرَبِيَةِ وَنَشَأَ فِي بَيْتِ فِرْعَوْنَ.

به مادرش برگردانید تا او را شیر دهد و بزرگ
کند و بدین ترتیب موسی ﷺ در خانه فرعون
نشو و نما یافت.

وقتی به سن بلوغ رسید، یکی از قبطیان را
کشت و از ترس اینکه فرعون و درباریان او
را به قصاص آن مرد بکشند، به مدین
گریخت.

او در مدین نزد شعیب پیامبر ﷺ ماند و با
یکی از دختران او ازدواج کرد و پس از آنکه
مدت مقرر برای خدمت به شعیب را به پایان
رساند و با خانواده خود راهی مصر شد، از
جانب کوه طور آتش دید و چون در آن شب
تار راه را گم کرده بودند، موسی خانواده خود
را در همان جا که بودند متوقف کرد و خودش
به طرف آن آتش رفت تا مقداری آتش
برایشان بیاورد یا چنانچه کسی کنار آتش
باشد راه را از او بپرسد. وقتی نزدیک آتش
رسید، خداوند از ساحل راست وادی در آن
سرزمین پرپرکت، از درخت به او ندا داد و با
وی سخن گفت و به رسالتش برگزید و نه
آیت پیامبری، از جمله معجزه عصا و ید
بیضاء را به او داد و وی را برای ابلاغ پیام الهی
به فرعون و فرعونیان و نجات بنی اسرائیل
انتخاب کرد و دستور داد به سوی فرعون
برود.

موسی ﷺ نزد فرعون رفت و او را به آیین
حق فراخواند و از وی خواست تا بنی اسرائیل
را با وی روانه کند و دست از آزار و
شکنجه‌شان بردارد و معجزه عصا و ید بیضاء
را به فرعون نشان داد. فرعون زیر بار نرفت و
با حربه جادوی جادوگران به مبارزه با

ثُمَّ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَقَتَلَ الْقَبْطِيَّ وَهَرَبَ مِنْ
مِصْرَ إِلَى مَدْيَنَ خَوْفًا مِنْ فِرْعَوْنَ وَمِثْلُهُ أَنْ
يَقْتُلُوهُ قِصَاصًا.

ثُمَّ مَكَثَ فِي مَدْيَنَ عِنْدَ شُعَيْبٍ
النَّبِيِّ ﷺ، وَتَزَوَّجَ إِحْدَى بَنَاتِهِ.

ثُمَّ لَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ
بَاهِلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا وَقَدْ
ضَلَّوْا الطَّرِيقَ فِي لَيْلَةٍ شَاتِيَةٍ، فَأَوْقَفَهُمْ
مَكَانَهُمْ وَذَهَبَ إِلَى النَّارِ لِيَأْتِيَهُمْ بَقِيسٌ أَوْ
يَجِدَ عَلَى النَّارِ هَدًى، فَلَمَّا أَتَاهَا نَادَاهُ اللَّهُ
مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي
الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ، وَكَلَّمَهُ
وَاجْتَبَاهُ وَأَتَاهُ مَعْجَزَةُ الْعَصَا وَالْيَدِ الْبَيْضَاءِ
فِي تِسْعِ آيَاتٍ، وَاخْتَارَهُ لِلرِّسَالَةِ إِلَى
فِرْعَوْنَ وَمِثْلِهِ وَإِنْجَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَمْرَهُ
بِالذَّهَابِ إِلَيْهِ.



مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم

فَأَتَىٰ فِرْعَوْنُ وَدَعَا إِلَىٰ كَلِمَةِ الْحَقِّ
وَأَن يُرْسَلَ مَعَهُ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ وَلَا يُعَذِّبَهُمْ،
وَأَرَاهُ آيَةَ الْعَصَا وَالْيَدَ الْبَيْضَاءَ فَأَبَىٰ،
وَعَارَضَهُ بِسِحْرِ السَّحَرَةِ وَقَدْ جَاؤُوا بِسِحْرِ
عَظِيمٍ مِّنْ ثَعَابِينَ وَحَيَّاتٍ، فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ
فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ، فَأَلْقَى السَّحَرَةُ
سَاجِدِينَ قَالُوا: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ
مُوسَىٰ وَهَارُونَ، وَأَصْرَ فِرْعَوْنَ عَلَىٰ
جَحُودِهِ وَهَدَّدَ السَّحَرَةُ وَلَمْ يُؤْمِنَ.

فَلَمَّ يَزَلْ مُوسَىٰ ۖ يَدْعُوهُ وَمَلَأَهُ
وَبَرِيهِمُ الْآيَةُ بَعْدَ الْآيَةِ كَالطُّوفَانِ وَالْجَرَادِ
وَالْقُمَّلِ وَالضَّفَادِعِ وَالدِّمِّ الْآبَاتِ
مَفْضَلَاتٍ وَهُمْ يَصْرُونَ عَلَىٰ اسْتِكْبَارِهِمْ،
وَكَلَّمَا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا: يَا مُوسَىٰ،
ادْعَ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَتَنَ كُشِفْتَ عَنَّا
الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي
إِسْرَٰئِيلَ، فَلَمَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ
أَجَلٍ هَمَّ بِالْفَوْهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ.

فَأَمَرَ اللَّهُ أَن يَسْرِيَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَيْلًا،
فَسَارُوا حَتَّىٰ بَلَغُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ، فَعَقَّبَهُمْ
فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ، فَلَمَّا تَرَاءَى الْفَرِيقَانِ قَالَ
أَصْحَابُ مُوسَىٰ: إِنَّا لَمُدْرِكُونَ. قَالَ: كَلَّا

موسی ﷺ برخاست.

جادوگران با جادوگری‌های خود ازدها و
مارهایی نمودار ساختند. اما موسی ﷺ عصای
خود را بیفکند و ناگاه عصا به ازدهایی تبدیل
شد و تمامی آن جادوها را بلعید. جادوگران به
خاک افتادند و گفتند: ما به خدای جهانیان،
خدای موسی و هارون، ایمان آوردیم. ولی
فرعون همچنان بر انکار خود پای فشرد و
جادوگران را تهدید کرد و ایمان نیاورد.

موسی ﷺ همچنان فرعون و درباریانش
را دعوت می‌کرد و نشانه‌های نبوت خویش
همچون طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و
خون را یکی پس از دیگری به آنان
نشان می‌داد. اما آنان همچنان بر استکبار و
گردنکشی خود پای می‌فشردند و هر
گرفتاری و بلایی که بر سرشان می‌آمد،
می‌گفتند: ای موسی! پروردگارت را به عهدی
که نزد تو دارد برای ما بخوان. اگر این عذاب را
از ما برطرف سازی حتماً به تو ایمان خواهیم
آورد و بنی اسرائیل را قطعاً با تو روانه خواهیم
ساخت. اما چون خداوند عذاب را که تا مدتی
برایشان مقرر شده بود، از ایشان برطرف
می‌کرد دوباره پیمان شکنی می‌کردند.

لذا، خداوند به موسی دستور داد
بنی اسرائیل را شبانه حرکت دهد و آنان
حرکت کردند و رفتند تا اینکه به ساحل دریا
رسیدند. فرعون با سپاهیان خود به تعقیب
آنان پرداخت و همین که دو گروه یکدیگر را
دیدند، دار و دسته موسی گفتند: به ما
می‌رسند. موسی فرمود: هرگز! زیرا
پروردگار من با من است و به زودی

إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ . فَأَمْرَ بَأَن يُضْرَب
بِعَصَاهُ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ الْمَاءُ فْجَاوَزُوا الْبَحْرَ ،
وَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا
فِيهَا جَمِيعاً أَطْبَقَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فَأَغْرَقَهُمْ
عَنْ آخِرِهِمْ .

وَلَمَّا أَنْجَاهُمْ اللَّهُ مِنْ فِرْعَوْنَ وَجُنُودِهِ
وَأَخْرَجَهُمْ إِلَى الْبَرِّ وَلَا مَاءَ فِيهِ وَلَا كَلأً
أَكْرَمَهُمْ اللَّهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمَنَّ
وَالسَّلْوَى ، وَأَمْرَ مُوسَى فْضَرْبَ بِعَصَاهُ
الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ
عَلِمَ كُلُّ أَنْاسٍ مَشْرِبِهِمْ ، فَشَرَبُوا مِنْهَا
وَأَكَلُوا مِنْهَا وَظَلَّلَهُمْ الْغَمَامُ .

ثُمَّ وَاعَدَ اللَّهُ مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً لِنُزُولِ
التَّوْرَةِ بِجَبَلِ الطُّورِ ، فَاخْتَارَ قَوْمَهُ سَبْعِينَ
رَجُلًا لِيَسْمَعُوا تَكْلِيمَهُ تَعَالَى إِيَّاهُ ، فَسَمِعُوا
ثُمَّ قَالُوا : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ،
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ، ثُمَّ
أَحْيَاهُمْ اللَّهُ بِدَعْوَةِ مُوسَى ، وَلَمَّا تَمَّ
الْمِيقَاتُ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ وَأَخْبَرَهُ أَنَّ
السَّامِرِيِّ قَدْ أَضَلَّ قَوْمَهُ بَعْدَهُ فَعَبَدُوا
الْعِجْلَ .

فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا ،

راهنماییم می‌کند. پس، فرمان آمد که با
عصایش به دریا بزنند و همین که زد آب
شکافته شد و بنی اسرائیل از دریا گذشتند و
فرعون و سپاهیان‌ش به دنبال آنان وارد دریا
شدند و وقتی همگی وارد شدند، خداوند آب
را از هر طرف سر به هم آورد و همه فرعونیان
را غرق کرد.

پس از آنکه خداوند بنی اسرائیل را از
دست فرعون و سپاهیان‌ش نجات داد و آنان را
به خشکی رساند، که در آن نه آبی بود و نه
علفی، خداوند آنان را مورد لطف و کرامت
خویش قرار داد و گزائگین و بلدرچین
برایشان نازل کرد و موسی فرمان یافت و
عصایش را به سنگ زد و دوازده چشمه از آن
جوشید و هریک از تیره‌های بنی اسرائیل به
دنبال آب‌شخور خود رفت و از آن چشمه‌ها
نوشیدند و از گزائگین و بلدرچین خوردند و
ابر بر سرشان سایه افکند.

آن گاه خداوند با موسی وعده گذاشت که
چهل شب به کوه طور برود، تا تورات بر او
نازل شود. موسی از میان قوم خود هفتاد مرد
انتخاب کرد تا سخن گفتن خدای متعال را با
او بشنوند. آن هفتاد نفر مکالمه خدا با موسی
را شنیدند، اما گفتند: تا خدا را آشکارا نبینیم
هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم. ناگاه صاعقه آنان
را در حالی که می‌نگریستند، فروگرفت، لیکن
خداوند با دعای موسی ایشان را زنده کرد و
چون میقات (آن چهل شب مقرر) تمام شد،
خداوند تورات را بر موسی نازل فرمود و به
او خبر داد که بعد از آمدن وی، سامری قومش
را گمراه کرده و گوساله پرست شده‌اند.

فأحرق العجل ونسفه في اليمّ وطرده
 السامريّ وقال له: اذهب فإنّ لك في
 الحياة أن تقول لا مساس. وأمّا القوم
 فأمرُوا أن يتوبوا ويقتلوا أنفسهم، فتیب
 عليهم بعد ذلك، ثمّ استكبروا عن قبول
 شريعة التوراة حتّى رفع الله الطور فوقهم.
 ثمّ إنهم ملّوا المنّ والسّلوى وقالوا: لن
 نصبر على طعام واحد، وسألوه أن يدعو
 ربّه أن يُخرج لهم ممّا تنبت الأرض من
 بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها،
 فأمرُوا أن يدخلوا الأرض المقدّسة الّتي
 كتب الله لهم فأبوا، فحرّمها الله عليهم
 وابتلاهم بالّتيه يتيهون في الأرض أربعين
 سنة.

ومن قصص موسى ﷺ ما ذكره الله في
 سورة الكهف من مضيّه مع فتاه إلى مجمع
 البحرين للقاء العبد الصالح وصحبته حتّى
 فارقه.

۳ - منزلة هارون ﷺ عند الله وموقفه
 العبوديّ:

أشركه الله تعالى مع موسى ﷺ في سورة

موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود
 بازگشت و گوساله را آتش زد و خاکسترش را
 به دریا ریخت و سامری را طرد کرد و به او
 فرمود: برو که در زندگی همیشه بگویی: «لا
 مساس (به من دست نزنید)».

به بقیه مردم هم دستور داد توبه کنند و
 خودشان را بکشند تا شاید توبه شان قبول
 شود و قبول شد. باز از پذیرفتن احکام تورات
 سرباز زدند تا جایی که خداوند کوه طور را
 بر فراز سرشان بالا برد.

بنی اسرائیل، از خوردن گزائنگین و
 بلدرچین نیز به تنگ آمدند و گفتند: ما تحمل
 یک نوع غذا را نداریم و از آن حضرت
 خواستند تا از پروردگارش بخواهد که
 از رویدنی های زمین؛ مانند سبزی ها و خیار
 و سیر و عدس و پیاز برایشان برویاند. پس،
 خداوند به آنان دستور داد به سرزمین مقدّسی
 که خداوند برایشان مقرر فرموده است وارد
 شوند، لیکن بنی اسرائیل زیر بار نرفتند. لذا
 خداوند آن سرزمین را برایشان حرام کرد و
 آنان را به سرگردانی گرفتار ساخت به طوری
 که مدّت چهل سال در بیابان سرگردان بودند.
 یکی دیگر از ماجراهای موسی ﷺ که
 خداوند در سوره کهف از آن یاد کرده، رفتن او
 با آن جوان به مجمع البحرين برای دیدار با
 بنده صالح و همراهیش با اوست تا آنکه از
 وی جدا می شود.

۳ - منزلت هارون ﷺ نزد خداوند و مقام
 عبودیت و بندگی او:

خداوند متعال در سوره صافات هارون ﷺ را

الصّافات في المنّ وإيتاء الكتاب والهداية
إلى الصراط المستقيم وفي التسليم وأنّه
من المحسنين ومن عباده المؤمنين
(الصّافات: ۱۱۴ - ۱۲۲) وعده مرسلأ
(طه: ۴۷) ونبيأ (مريم: ۵۳) وأنه معن
أنعم عليهم (مريم: ۵۸)، وأشركه مع من
عدهم من الأنبياء في سورة الأنعام في
صفاتهم الجميلة من الإحسان والصلاح
والفضل والاجتباء والهداية (الأنعام: ۸۴
- ۸۸).

وفي دعاء موسى ليلة الطّور: «وَجْعَلْ
لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي * وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ
كَثِيراً * وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا
بَصِيراً»^۱.

وكان * ملازماً لأخيه في جميع
مواقفه، يشاركه في عامّة أمره، ويعينه
على جميع مقاصده.

ولم يرد في القرآن الكريم ممّا يختصّ
به من القصص إلّا خلافته لأخيه حين

در منت [پیامبری] و دادن کتاب و هدایت به
راه راست و سلام و درود گفتن و از نیکوکاران
و از بندگان مؤمن خدا بودن، با موسی *
شریک کرده (صافات: ۱۲۲ - ۱۱۴) و او را
مرسل (طه: ۴۷) و نبی (مريم: ۵۳) و از کسانی
که به آنان نعمت داده (مريم: ۵۸) شمرده و او
را با دیگر پیامبرانی که نامشان را در سوره
انعام برده، در صفات زیبایی مانند نیکوکاری
و صلاح و برتری و برگزیدگی و هدایت،
شریک کرده است (انعام: ۸۸ - ۸۴).

در دعای موسی در شب طور آمده است:
«و از خاندانم برای من وزیر و دستیاری قرار
ده. برادرم هارون را. به وسیله او پشتم را قوی
دارم و وی را در کارم شریک من گردان. تا تو را
بسیار تسبیح گوئیم. و بسیار یادت کنیم. همانا
تو نسبت به ما بینا هستی».

هارون * در همه جا همراه برادرش بود
و در عموم کارهایش با او شرکت داشت و در
راه رسیدن به کلیه اهداف و مقاصدش وی را
کمک می کرد.

در قرآن کریم داستان خاصی از هارون
نیامده است، مگر همان قضیه جانشینی او
برای برادرش در آن چهل روزی که موسی به
میقات رفت و به برادرش هارون فرمود:
جانشین من در میان قوم باش و اصلاح کن و

غاب عن القوم للميقات، وقال لأخيه هارون: اخلفني في قومي وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين، ولما رجع موسى إلى قومه غضبان أسفاً - وقد عبدوا العجل - ألقى الألواح وأخذ برأس أخيه يجره إليه، قال: ابن أمّ، إنّ القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فلا تشمت بي الأعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين. قال: رب اغفر لي ولأخي وأدخلنا في رحمتك، وأنت أرحم الراحمين.

راه فسادگران را پیروی مکن. ولی هنگامی که موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود که گوساله پرست شده بودند برگشت، الواح تورات را انداخت و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادر! این مردم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس، مرا دشمن شاد مکن و مرا با گروه ستمکاران یکی قرار مده. موسی گفت: پروردگارا! من و برادرم را بیمارز و ما را در پناه رحمت خود درآور و تو مهربانترین مهربانانی.

۲- داستان موسی ﷺ در تورات فعلی:

داستان‌های موسی در اسفار پنجگانه تورات به استثنای سفر اول، یعنی در اسفار خروج و لاویان و عدد و تثئیه، آمده است و در این اسفار جزئیات داستان‌های او از ولادت تا وفاتش و نیز احکام و شرایعی که به او وحی شده ذکر شده است، منتها میان آنچه که تورات از سرگذشت موسی نقل کرده با آنچه در قرآن آمده اختلافاتی نه چندان کم وجود دارد.

یکی از مهمترین موارد اختلاف، این است که به گفته تورات، ندا آمدن به موسی و سخن گفتن خدا با او از طریق درخت در سرزمین مدین و پیش از زمانی بوده که وی با

۲- قصّة موسى ﷺ في التّوراة الحاضرة:

قصصه ﷺ موضوعة فيما عدا السفر الأول من أسفار التوراة الخمسة، وهي سفر الخروج وسفر اللاويين وسفر العدد وسفر التثنية، تذكر فيها تفاصيل قصصه ﷺ من حين ولادته إلى حين وفاته وما أوحى إليه من الشرائع والأحكام.

غير أنّ فيها اختلافات في سرد القصّة مع القرآن في أمور غير يسيرة.

ومن أهمّها أنّها تذكر أنّ نداء موسى وتكليمه من الشجرة كان في أرض مدّين

قبل أن يسير بأهله؛ وذلك حين كان
يرعى غنم يثرون^۱ حمية كاهن مديان،
فساق الغنم إلى وراء البرية وجاء إلى
جبل الله حوريب، وظهر له مَلاك الرب
بلهيب نارٍ من وسط عليقة، فناداه الله
وكلّمه بما كلّمه وأرسله إلى فرعون
لإنجاء بني إسرائيل.^۲

ومنها ما ذكرت أن فرعون الذي أرسل
إليه موسى غير فرعون الذي أخذ موسى
وربّاه ثم هرب منه موسى لما قتل القبطي
خوفاً من القصاص.^۳

ومنها أنّها لم تذكر إيمان السحرة لما
ألقوا عصيهم فصارت حيات فتلقفتها
عصا موسى، بل تذكر أنّهم كانوا عند
فرعون وعارضوا موسى في آيتي الدم
والضفادع، فأتوا بسحرهم مثل ما أتى به
موسى ﷺ معجزة.^۴

۱. تسخي التوراة أبا زوجة موسى يثرون كاهن مديان (كما
في هامش المصدر).

۲. الإصحاح الثالث من سفر الخروج (كما في هامش
المصدر).

۳. سفر الخروج، الإصحاح الثاني، الآية ۲۳. (كما في
هامش المصدر).

۴. الإصحاح السابع والثامن من سفر الخروج. (كما في
هامش المصدر).

خانواده خود به سمت مصر حرکت کرد. یعنی
زمانی که گوسفندان پدرزن خود یثرون^۱،
کاهن مدیان، را می چرانید، گوسفندان را به آن
طرف صحرا راند به حوریب، کوه خدا، آمد و
فرشته خدا در شعله آتش از میان بوته ای بر
وی ظاهر شد و خداوند او را ندا داد و با وی
سخن گفت و برای نجات بنی اسرائیل به
سوی فرعون فرستادش.

یکی دیگر از موارد مهم اختلاف این است
که به گفته تورات، آن فرعونی که موسی به
سوی او فرستاده شد، همان فرعونی نبود که
موسی را از نیل گرفت و تربیتش کرد و موسی
پس از کشتن آن مرد قبطی از ترس اینکه مبادا
به قصاص خون او کشته شود، از چنگ
فرعون گریخت.

یکی دیگر از موارد اختلاف این است که
تورات از ایمان آوردن ساحران پس از آنکه
عصاهای خود را افکندند و تبدیل به مار
شدند و عصای موسی همه آنها را
بلعید، سخنی به میان نیاورده است. بلکه
می گوید که ساحران همچنان نزد فرعون
بودند و در معجزه های خون و قورباغه ها نیز
به مقابله با موسی برخاستند و از طریق سحر
و جادوهای خود همان کارهایی را کردند که
موسی ﷺ با معجزه کرد.

۱. تورات از پدرزن موسی، با نام یثرون، کاهن مدیان یاد
می کند.

ومنها أنّها تذكر أنّ الذي صنع لهم العجل فعبدوه هو هارون النبيّ أخو موسى ﷺ؛ وذلك أنّه لما رأى الشعب أنّ موسى أبطأ في النزول من الجبل اجتمع الشعب على هارون وقالوا له: قم اصنع لنا آلهة تسير أمامنا؛ لأنّ هذا (موسى) الرجل الذي أصدنا من أرض مصر لا نعلم ماذا أصابه؟ فقال لهم هارون: انزعوا أقراط الشعب التي في آذان نسائكم وبنيتكم وبناتكم وأتوني بها، فنزع كل الشعب أقراط الذهب التي في آذانهم وأتوا بها إلى هارون، فأخذ ذلك من أيديهم وصوّره بالإزميل فصبغه عجلًا مسبوكًا، فقالوا: أهذه آلهتك يا إسرائيل التي أصدتكَ من أرض مصر؟!^۱

وفي الآيات القرآنيّة تعريضات للتوراة في هذه المواضع من قصصه ﷺ غير خفيّة على المتدبّر فيها.

وهناك اختلافات جزئيّة كثيرة كما وقع في التوراة في قصّة قتل القبطيّ أنّ

یکی دیگر از موارد اختلاف این است که تورات می گوید: آن کسی که برای بنی اسرائیل گوساله ساخت هارون نبی، برادر موسی ﷺ بود؛ زیرا وقتی بنی اسرائیل دیدند که موسی در مراجعت از کوه طور دیر کرد، همه نزد هارون جمع شدند و به او گفتند: برخیز و برای ما خدایانی بساز تا پیشاپیش ما حرکت کنند. چون این مرد (موسی) که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد معلوم نیست چه بر سرش آمده است. هارون به آنان گفت: گوشواره های طلایی را که در گوش های زنان و پسران و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید. پس، تمامی قوم گوشواره های زرینی را که در گوش هایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و هارون آنها را از دست ایشان گرفت و آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت. و ایشان گفتند: ای اسرائیل! آیا این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.

در آیات قرآن به این موارد از داستان های موسی ﷺ که در تورات آمده گوشه هایی زده شده که بر شخص متدبّر در آیات قرآن پوشیده نیستند.

علاوه بر این موارد، اختلافات جزئی فراوان نیز وجود دارد؛ مانند داستان کشتن مرد قبطی که به گفته تورات، دو طرف دعوادر روز دوم اسرائیلی بوده اند.

۱. الإصحاح الثانی والثلاثون من سفر الخروج. (كما في هامش المصدر).

المتضاربين ثانياً كانا جميعاً إسرائيليين^۱.

وأيضاً وقع فيها أن الذي ألقى العصا فتلقفت حيات السحرة هو هارون ألقاها بأمر موسى^۲، وأيضاً لم تذكر فيها قصّة انتخاب السبعين رجلاً للميقات ونزول الصاعقة عليهم وإحيائهم بعده.

وأيضاً فيها أن الألواح - التي كانت مع موسى لما نزل من الجبل وألقاها - كانت لوحين من حجرٍ وهما لوحا الشهادة^۳، إلى غير ذلك من الاختلافات^۴.

همچنین در تورات آمده است که آن کسی که عصا انداخت و همه مارهای جادوگران را بلعید، هارون بود که به دستور موسی عصا را انداخت. نیز در تورات، از داستان انتخاب هفتاد نفر برای رفتن به میقات و فرود آمدن صاعقه بر آنان و زنده کردنشان بعد از مرگ سخنی به میان نیامده است.

همچنین در تورات آمده است که الواحی که موسی در مراجعت از کوه باخود آورد و به زمین انداخت، دو لوح سنگی به نام لوح شهادت بوده اند. این ها و مطالب دیگری از این قبیل، مواردی هستند که در آنها میان تورات و قرآن اختلاف وجود دارد.



مرکز تحقیقات کتب متبر علوم اسلامی

۱. الإصحاح الثاني من سفر الخروج. (كما في هامش المصدر).

۲. الإصحاح السابع من سفر الخروج. (كما في هامش المصدر).

۳. الإصحاح الثاني والثلاثون من سفر الخروج. (كما في هامش المصدر).

۴. الميزان في تفسير القرآن: ۴۰/۱۶.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

١٣- مُوسَىٰ وَالْخِضْرُ ۝

موسى و خضر ۝



مركز تحقيقات كچو ميوزيم علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/٢٧٨ باب ١٠ «قصص موسى والخضر ۝».

كنز العمال: ١٥/١٥٧ «قصة موسى والخضر ۝».

انظر:

الوصية: باب ١٤/٤٠.

۳۷۳۷

موسى وَالْخَضْرُ

الكتاب:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا * ... وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۱

الحديث:

۱۹۷۲۳. رسول الله ﷺ: رَحِمَ اللهُ أَخِي مُوسَى اسْتَحْيَا فَقَالَ ذَلِكَ، لَوْ لَبِثَ مَعَ صَاحِبِهِ لَا بَصَرَ أَعْجَبَ الْأَعَاجِبِ^۲.

۱۹۷۲۳. عنه ﷺ: رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى، لَوْ صَبَرَ لَرَأَى مِنْ صَاحِبِهِ الْعَجَبَ، وَلَكِنَّهُ قَالَ: ﴿إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾^۳.

۱. الکهف: ۶۰-۸۲. ۲. بحار الأنوار: ۱۳/۲۸۴/۱.

۳. الکهف: ۷۶. ۴. کنز العمال: ۳۲۳۷۹.

۳۷۳۷

موسى وَ خَضْرُ

قرآن:

«و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود گفت: دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هر چند سال‌ها سیر کنم... و اما دیوار، از آن دو پسر بچه یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان مردی نیکوکار بود. پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به حد رشد برسند و گنجینه خود را - که رحمتی از جانب پروردگارت بود - بیرون آورند. و این کارها را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی».

حدیث:

۱۹۷۲۳. پیامبر خدا ﷺ: خداوند برادرم موسی را رحمت کند؛ حیا کرد و آن حرف رازد. اگر با همسفر خود می‌ماند بی‌گمان شگفت‌ترین عجایب را می‌دید.

۱۹۷۲۳. پیامبر خدا ﷺ: رحمت خدا بر ما و بر موسی. اگر شکیبایی می‌کرد بی‌گمان از همسفر خود شگفتی‌ها می‌دید. اما گفت: «اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود».

۱۹۷۲۵. الإمام الباقر علیه السلام: كَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ
عِمْرَانَ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَهُوَ فَتَاهُ الَّذِي ذَكَرَهُ
اللَّهُ فِي كِتَابِهِ^۱.

۱۹۷۲۵. امام باقر علیه السلام: وصی موسی بن عمران،
یوشع بن نون بود و او همان جوانی است
که خداوند در کتاب خود از وی یاد کرده
است.

۱۹۷۲۶. الإمام الباقر علیه السلام أَوْ الْإِمَامُ الصَّادِقُ علیه السلام: لَوْ صَبَرَ
مُوسَى لَأَرَاهُ الْعَالِمَ سَبْعِينَ أَعْجُوبَةً^۲.

۱۹۷۲۶. امام باقر یا امام صادق علیه السلام: اگر موسی
شکیبایی می کرد، بی گمان آن مرد عالم
هفتاد گونه عجایب به او نشان می داد.

۱۹۷۲۷. الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ الْخَضَرَ كَانَ نَبِيًّا
مُرْسَلًا، بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى قَوْمِهِ
فَدَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِهِ وَالْإِقْرَارِ بِأَنْبِيَائِهِ
وَرُسُلِهِ وَكُتُبِهِ، وَكَانَتْ آيَتُهُ أَنَّهُ كَانَ لَا
يَجْلِسُ عَلَى خَشَبَةٍ يَابِسَةٍ وَلَا أَرْضٍ
بَيْضَاءَ إِلَّا أَزْهَرَتْ خَضِرًا، وَإِنَّمَا سُمِّيَ
خَضِرًا لِذَلِكَ^۳.

۱۹۷۲۷. امام صادق علیه السلام: خضر، پیامبری مرسل بود
که خداوند تبارک و تعالی وی را به سوی
قومش فرستاد و او آنان را به یگانه دانستن
خدا و اقرار به پیامبران و فرستادگان او و
کتاب هایش فراخواند و معجزه اش این
بود که روی هر چوب خشک یا هر زمین
بی علفی می نشست، سبز می شد و از این
رو «خضر» نامیده شد.

۱۹۷۲۸. عنه علیه السلام: مَسْجِدُ السَّهْلَةِ مُنَاخُ الرَّائِبِ.
قِيلَ: وَمَنْ الرَّائِبُ؟ قَالَ: الْخَضِرُ علیه السلام^۴.

۱۹۷۲۸. امام صادق علیه السلام: مسجد سهله، اقامتگاه آن
سواره است، عرض شد: آن سواره
کیست؟ فرمود: خضر علیه السلام.

۱۹۷۲۹. بحار الأنوار عن الحسن بن سعيد
اللَّحْمِيِّ: وَلِدَتْ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا
جَارِيَةً، فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَأَاهُ
مُتَسَخِّطًا لَهَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام:
أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْكَ: إِنِّي أَخْتَارُ

۱۹۷۲۹. بحار الأنوار - به نقل از حسن بن سعید
لحمی -: برای یکی از همکیشان ما دختری
به دنیا آمد و او خدمت حضرت صادق علیه السلام
رسید. حضرت او را از اینکه دختر دار شده
است ناراحت یافت؛ به او فرمود: فکر کن
اگر خداوند به تو وحی می کرد: من برای
تو انتخاب کنم یا خودت انتخاب می کنی،
چه می گفتی؟ آن مرد عرض کرد: می گفتم:
پروردگارا! تو برای من انتخاب کن.

۱. بحار الأنوار: ۲۷/۳۰۳/۱۳.

۲. بحار الأنوار: ۲۱/۳۰۱/۱۳.

۳. علل الشرائع: ۱/۵۹. ۴. بحار الأنوار: ۲۵/۳۰۳/۱۳.

لَكَ أَوْ تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ، مَا كُنْتَ تَقُولُ؟ قَالَ: كُنْتُ أَقُولُ: يَا رَبِّ، تَخْتَارُ لِي. قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ اخْتَارَ لَكَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْغُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْعَالِمُ حِينَ كَانَ مَعَ مُوسَى فِي قَوْلِ اللَّهِ: ﴿فَارْزُقْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾^۱ قَالَ: فَأَبْدَلَهُمَا جَارِيَةً وَلَدَتِ سَبْعِينَ نَبِيًّا^۲.

حضرت فرمود: حالا هم خدا [این دختر را] برای تو انتخاب کرده است.

سپس فرمود: آن پسر بچه‌ای را که آن مرد عالم (خضر)، زمانی که موسی همراهیش می‌کرد، کشت و خداوند فرموده است: «پس، خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد»، خداوند به عوض او به پدر و مادرش دختری داد که هفتاد پیامبر از او به دنیا آمد.

۱۹۷۳۰. الإمام الرضا عليه السلام: إِنَّ الْخَضَرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ، وَإِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيُسَلِّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا نَرَى شَخْصَهُ، وَإِنَّهُ لَيَحْضُرُ حَيْثُ مَا ذُكِرَ، فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَيَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤْمِنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَيُؤْنَسُ اللَّهُ بِهِ وَحِشَةً قَائِمًا فِي غَيْبَتِهِ، وَيَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُ^۳.

۱۹۷۳۰. امام رضا عليه السلام: خضر از آب حیات نوشید و از این رو زنده است و تاروی که در صور دمیده شود نمی‌میرد. او نزد ما می‌آید و سلام می‌کند و ما صدایش را می‌شنویم اما خود را نمی‌بینیم. هر جا اسمش برده شود، حاضر می‌شود. بنابراین، هر یک از شما نام او را برد، به وی سلام دهد. هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و تمام مناسک را به جا می‌آورد و در عرفه می‌ایستد و برای دعای مؤمنان آمین می‌گوید. زودا که خداوند او را انیس تنهایی قائم ما، در زمان غیبتش قرار دهد و به وسیله او، وی را از تنهایی به در آورد.

۱۹۷۳۱. کمال الدین: إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضَرَ لِأَنَّهُ جَلَسَ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ فَاهْتَزَّتْ خَضْرَاءَ فَسُمِّيَ الْخَضَرَ لِذَلِكَ، وَهُوَ أَطْوَلُ الْآدَمِيِّينَ

۱۹۷۳۱. کمال الدین: خضر از این رو خضر نامیده شد که روی زمین خشک و بی‌علف نشست و آن زمین سبز ه‌زار شد و لذا او را خضر گفتند. عمر او از همه انسان‌ها

۱. الکهف: ۸۱. ۲. بحار الأنوار: ۱۳/۴۶۳۱۱.

۳. کمال الدین: ۴/۳۹۰.

عُمرأ. ۱

درازتر است.

بحث تاریخی فی فصلین:

بحثی تاریخی در دو فصل:

۱- داستان موسی و خضر علیه السلام در قرآن:۱- قصّة موسی والخضر علیه السلام فی القرآن:

«أوحى الله سبحانه إلى موسى أن هناك عبداً من عباده عنده من العلم ما ليس عند موسى، وأخبره أنه إن انطلق إلى مجمع البحرين وجده هناك، وهو بالمكان الذي يحيا فيه الحوت الميت (أو يفتقد فيه الحوت).

فعزم موسى أن يلقي العالم ويتعلم منه بعض ما عنده إن أمكن، وأخبر فتاه عما عزم عليه، فخرجوا قاصدين مجمع البحرين وقد حملا معها حوتاً ميتاً، وذهبا حتى بلغا مجمع البحرين وقد تعبوا، وكانت هناك صخرة على شاطئ البحر فأويا إليها ليستريحا هنيهة وقد نسيا حوتهما وهما في شغل منه، وإذا بالحوت اضطرب ووقع في البحر حياً، أو وقع فيه وهو ميت وغار فيه والفتى يشاهده ويتعجب من أمره، غير أنه نسي أن يذكره

«خداوند سبحان به موسی وحی کرد که یکی از بندگان او از دانشی برخوردار است که موسی برخوردار نیست و به وی گفت اگر به مجمع البحرين بروی، او را در آنجا خواهد یافت و در هر جا که ماهی مرده زنده شد (یا ماهی ناپدید شد) او همان جاست.

موسی تصمیم گرفت که آن مرد دانا را ببیند و در صورت امکان پاره‌ای از دانش او را فراگیرد. موسی این تصمیم خود را با جوان خود در میان گذاشت و هر دو به جانب مجمع البحرين حرکت کردند و یک عدد ماهی بی‌جان با خود برداشتند و رفتند تا به مجمع البحرين رسیدند. هر دو خسته شده بودند و در آنجا کنار ساحل، تخته‌سنگی بود. لذا به آن تخته سنگ تکیه دادند تا لختی بیاسایند. اما از ماهی غافل شدند و آن را از یاد بردند. ناگاه ماهی بی‌جان جنبشی کرد و زنده شد و به دریا افتاد، یا در همان حال که مرده بود به آب افتاد و زیر آب رفت و آن جوان ماهی را می‌دید و از کار آن به شگفت آمده بود. منتها یادش رفت که قضیه را به موسی بگوید. آن دو برخاستند و رفتند تا آنکه از مجمع البحرين گذشتند و چون بار دیگر خسته شدند موسی به او گفت: غذایمان را بیاور که در این سفر سخت خسته و کوفته شده‌ایم. این جا بود که آن جوان به یاد

ماهی و صحنه عجیبی که از آن دیده بود افتاد و به موسی گفت: وقتی به پناه آن تخته سنگ رفتیم، ماهی زنده شد و به دریا افتاد و شناکنان به زیر آب رفت و من می خواستم موضوع را به تو بگویم اما شیطان از یادم برد (یا در جای تخته سنگ، ماهی را فراموش کردم و به دریا افتاد و در آب فرو رفت).

موسی گفت: این همان است که ما در جستجوی آن بودیم. باید به آنجا برگردیم. پس، از همان راهی که آمده بودند برگشتند و در آنجا بندهای از بندگان خدا را که خداوند از جانب خود رحمتی به او داده و علمی لدنی عطايش کرده بود، یافتند. موسی موضوع را به او گفت و از وی خواهش کرد اجازه دهد دنبالش برود و او پاره‌ای از دانش و رشدی که خداوند ارزانش کرده است بدو بیاموزد. آن مرد دانا گفت: تو قدرت تحمل کارهایی را که از من مشاهده خواهی کرد و حقیقتشان را نمی دانی، نداری؛ زیرا چگونه می توانی در برابر کارهایی صبر و شکیبایی کنی که از راز آنها اطلاع نداری؟ موسی قول داد که به خواست خدا صبر خواهد کرد و در هیچ کاری نافرمانی و مخالفت او نکند. آن دانا بر اساس خواسته و وعده اش گفت: اگر به دنبال من آمدی، نباید درباره هیچ چیز از من سؤال کنی تا اینکه خودم پیرامون آن برایت توضیح دهم.

لموسی حتی ترکا الموضع وانطلقا حتی جاوذا مجمع البحرين وقد نصبها، فقال له موسى: آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصباً، فذكر الفتى ما شاهده من أمر الحوت، وقال لموسى: إنا إذ أؤينا إلى الصخرة حيي الحوت ووقع في البحر يسبح فيه حتى غار، وكنت أريد أن أذكر لك أمره لكن الشيطان أنسانيه (أو إني نسيت الحوت عند الصخرة فوقع في البحر وغار فيه).

قال موسى: ذلك ما كنّا نبغي ونطلب فلنرجع إلى هناك! فارتدّا على آثارهما قصصاً، فوجدا عبداً من عباد الله آتاه الله رحمة من عنده وعلمه علماً من لدنه، فعرض عليه موسى وسأله أن يتبعه فيعلمه شيئاً ذا رشد ممّا علمه الله. قال العالم: إنك لن تستطيع معي صبراً على ما تشاهده من أعمالی التي لا أعلم لك بتأويلها، وكيف تصبر على ما لم تحط به خبراً؟! فوعده موسى أن يصبر ولا يعصيه في أمر إن شاء الله، فقال له العالم: بانياً على ما طلبه منه ووعده به: - فإن اتبعتني

فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكراً.

فانطلق موسى والعالم حتى ركبا سفينة وفيها ناس من الركاب - وموسى خالي الذهن عما في قصد العالم - فغرق العالم السفينة خرقاً لا يؤمن معه الفرق، فأدهش ذلك موسى وأنساه ما وعده فقال للعالم: أخرجتها لتفرق أهلها؟! لقد جئت شيئاً إمرأاً! قال له العالم: ألم أقل: إنك لن تستطيع معي صبراً؟! فاعتذر إليه موسى بأنه نسي ما وعده من الصبر قائلاً: لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسراً.

فانطلقا فلحقا غلاماً فقتله العالم، فلم يملك موسى نفسه دون أن تغیر وأنکر علیه ذلك قائلاً: أقتلت نفساً زكيةً بغير نفس؟! لقد جئت شيئاً نكراً! قال له العالم ثانياً: ألم أقل لك: إنك لن تستطيع معي صبراً؟! فلم یکن عند موسى ما یعتذر به ویمتنع به عن مفارقتة ونفسه غیر راضیه بها، فاستدعی منه مصاحبة مؤجلة بسؤال آخر إن أتى به كان له فراقه،

پس، موسی و آن مرد دانا به راه افتادند تا بر کشتی ای نشستند که عده‌ای سر نشین داشت. موسی از آنچه در ذهن آن دانا می‌گذشت بی‌خبر بود. آن مرد دانا کشتی را سوراخ کرد، به طوری که بیم غرق شدن آن می‌رفت. این موضوع موسی را به تعجب واداشت و وعده‌ای را که داده بود از یادش برد. لذا به او گفت: کشتی را سوراخ کردی که سر نشینان آن را غرق کنی؟ کار ناروایی کردی! مرد دانا گفت: نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟! موسی از اینکه وعده خود را فراموش کرده‌است عذر خواهی کرد و گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کرده‌ام مؤاخذہ مکن و در کارم بر من سخت مگیر.

آن دو به راه خود ادامه دادند، تا به پسر بچه‌ای رسیدند. مرد دانا او را کشت. موسی نتوانست خودداری کند و بر او خرده گرفت که: شخص بی‌گناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کشتی؟! راستی که کار ناپسندی مرتکب شدی! مرد دانا دوباره گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟! این بار موسی دیگر عذری نداشت که بیاورد و بدان وسیله از مفارقت او که بدان راضی نبود، جلوگیری کند. لذا از او خواست که مصاحبتش مشروط به سؤالی دیگر باشد؛ اگر برای بار سوم سؤال کرد از وی جدا شود. موسی مهلت خواهی خود را چنین بیان داشت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن و از جانب من

واستمهله قائلاً: إن سألتك عن شيء
بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني
عذراً، وقبله العالم.

فانطلقا حتّى أتيا قرية - وقد بلغ بهما
الجوع - فاستطعما أهلها فلم يضيّفهما
أحد منهم، وإذا بجدار فيها يريد أن ينقضّ
ويتحذّر منه الناس فأقامه العالم، قال له
موسى: لو شئت لاتخذت على عملك
منهم أجراً فتوسّلنا به إلى سدّ الجوع،
فنحن في حاجة إليه والقوم لا يضيّفوننا!

فقال له العالم: هذا فراق بيني وبينك،
سأبنيك بتأويل ما لم تستطع عليه صبراً!
ثمّ قال: أمّا السفينة فكانت لمساكين
يعملون في البحر ويتعيّشون بها، وكان
وراءهم ملك يأخذ كلّ سفينة غصبا،
فخرقتها لتكون معيبة لا يرغب فيها.

وأمّا الغلام فكان كافراً وكان أبواه
مؤمنين، ولو أنّه عاش لأرهقهما بكفره
وطغيانه، فشملتهما الرحمة الإلهيّة،
فأمرني أن أقتله لبيد لهما ولداً خيراً منه
زكاة وأقرب رُحماً، فقتلته.

قطعاً معذور خواهی بود. مرد دانا پذیرفت.
آن دو مجدداً به راه خود ادامه دادند، تا به
آبادی ای رسیدند در حالی که سخت گرسنه
شده بودند، پس از مردم آن آبادی غذا
خواستند. اما هیچ کس از آنان پذیرایی نکرد.
در همین هنگام دیواری را دیدند که در آستانه
فرو ریختن بود به طوری که مردم از نزدیک
شدن به آن پرهیز می کردند. مرد دانا دیوار را
درست کرد. موسی گفت: اگر می خواستی
می توانستی بابت آن مزدی بگیری و از این
طریق سدّ جوع کنیم؛ زیرا ما به این دستمزد
احتیاج داریم و این مردم هم از ما پذیرایی
نکردند.

مرد دانا گفت: اینک زمان جدایی ما از
یکدیگر فرا رسید و من تو را از راز کارهایی
که دیدی و نتوانستی آنها را تحمّل کنی آگاه
می سازم. سپس گفت: اما آن کشتی، از آن
بینوایانی بود که در دریا کار می کردند و از
طریق آن زندگی خود را می گذراندند و چون
آن طرف آنان پادشاهی بود که کشتی ها را به
زور می گرفت، لذا آن را سوراخ کردم تا
معیوب باشد و پادشاه به آن رغبت نکند.

و اما آن پسر بچه، خودش کافر بود حال
آنکه پدر و مادرش مؤمن بودند و اگر او زنده
می ماند با کفر و طغیان خود آنان را هم
منحرف می کرد. لذا رحمت الهی شامل حال
آنان شد و به من دستور داد او را بکشم تا
خداوند به جای او فرزندی پاکتر و مهربانتر به
ایشان عوض دهد و من هم او را کشتم.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي
الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا، وَكَانَ أَبُوهُمَا
صَالِحاً، فَشَمَلَتْهُمَا الرَّحْمَةُ الْإِلَهِيَّةُ لَصَلَحِ
أَبِيهِمَا، فَأَمَرَنِي أَنْ أَقِيمَهُ فَيَسْتَقِيمَ حَتَّى
يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا، وَلَوْ
انْقَضَ لَظَهَرَ أَمْرُ الْكَنْزِ وَانْتَهَبَهُ النَّاسُ.

قال: وما فعلت الذي فعلت عن أمري
بل عن أمر من الله، وتأويلها ما أنبأتك به،
ثم فارق موسى.

۲- قصه الخضر:

لم يرد ذكره في القرآن إلا ما في قصّة
رحلة موسى إلى مجمع البحرين، ولا ذكر
شيء من جوامع أوصافه إلا ما في قوله
تعالى: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۱، والذي
يتحصّل من الروايات النسبويّة أو الواردة
من طرق أئمة أهل البيت في قصته: ففي
رواية محمد بن عمار عن الصادق: أن
الخضر كان نبياً مُرسلاً بعثه الله تبارك
وتعالى إلى قومه فدعاهم إلى توحيد

و اما آن دیوار، متعلق به دو پسر بچه یتیم
در این آبادی بود و زیر آن گنجی بود که به
ایشان تعلق داشت و چون پدرشان مردی
درستکار بود، به خاطر پاکی پدرشان، رحمت
الهی شامل حال آن دو شد و به من دستور داد
آن دیوار را بسازم تا اینکه سر پا بماند و آن دو
پسر بچه به سن بلوغ برسند و گنج خود را
بیرون آورند. اگر دیوار فرو می ریخت، گنج
پدیدار می شد و مردم آن را غارت می کردند.
آن گاه گفت: این کارهایی که کردم،
خودسرانه انجام ندادم. بلکه به فرمان خداوند
بود و راز آنها نیز آن بود که به تو گفتم. سپس
از موسی جدا شد.

۲- داستان خضر:

در قرآن از خضر جز در همین داستان سفر
موسی به مجمع البحرين، در جای دیگری یاد
نشده و از مجموع اوصاف او تنها همین را
فرموده است که: «پس، بنده ای از بندگان ما را
یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده
و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم». از
روایات نبوی یا روایاتی که از طریق ائمه اهل
بیت درباره داستان خضر آمده نیز مطالبی
به دست می آید. مثلاً در روایت محمد بن
عمار از امام صادق آمده است که خضر
پیامبری مرسل بود که خداوند تبارک و تعالی
او را به سوی قومش فرستاد و او مردم را به
سوی توحید و اقرار به انبیا و فرستادگان خدا
و کتاب های او فراخواند و معجزه اش این بود
که روی هر چوب خشک یا زمین بی علفی
می نشست، سبز می شد. از این رو، خضر

والإقرار بأنبيائه ورسله وكتبه، وكان آيته
أنه لا يجلس على خشبة يابسة ولا أرض
بيضاء إلا أزهرت خضراء، وإنما سُمِّي
خضراً لذلك، وكان اسمه تالياً بن مالك بن
عابر بن ارفخشذ بن سام بن نوح...
الحديث. ويؤيد ما ذكر من وجه تسميته
ما في «الدرّ المنثور» عن عدّة من أرباب
الجوامع عن ابن عباس وأبي هريرة عن
النبي ﷺ قال: إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ خَضِراً
لأنّه صَلَّى عَلَى فَرَوْةٍ بِيضَاءَ فَاهْتَزَّتْ
خَضِراء.



وفي بعض الأخبار - كما قلنا رواه

العيّاشيّ عن بُرَيْدٍ عن أحدهما ﷺ :-
الْخَضِرُ وَذَو الْقُرْنَيْنِ كَانَا عَالِمَيْنِ وَلَمْ يَكُونَا
نَبِيَّيْنِ... الْحَدِيثُ، لَكِنَّ الْآيَاتِ النَّازِلَةَ فِي
قِصَّتِهِ مَعَ مُوسَى لَا تَخْلُو عَنْ ظُهُورِ فِي
كُونِهِ نَبِيّاً، كَيْفَ وَفِيهَا نَزُولُ الْحُكْمِ عَلَيْهِ؟
وَيُظْهِرُ مِنْ أَخْبَارٍ مُتَفَرِّقَةٍ عَنْ أُمَّةِ أَهْلِ
الْبَيْتِ ﷺ أَنَّهُ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ بَعْدَ، وَلَيْسَ
بِعَزِيزٍ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يُعَمِّرَ بَعْضَ
عِبَادِهِ عَمراً طَوِيلاً إِلَى أَمَدٍ بَعِيدٍ، وَلَا أَنَّ
هَنَّاكَ بَرَهَاناً عَقْلِيّاً يَدُلُّ عَلَى اسْتِحَالَةِ

نامیده شد و نام اصلیش تالیا بن مالک بن عامر
بن ارفخشذ بن سام بن نوح است... تا آخر
حدیث. مؤید این حدیث در علّت نامگذاری
او به خضر، مطلبی است که در «الدرّ المنثور»
به نقل از عدّه‌ای از صاحبان کتب حدیثی، از
ابن عباس و ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل
شده است که فرمود: خضر را بدین جهت
خضر نامیدند که بر پوستی سفید نماز گزارد و
آن پوست سبز شد.

در برخی اخبار، مانند روایتی که عیاشی
از بُرید از امام باقر یا امام صادق ﷺ نقل کرده،
آمده است که خضر و ذوالقرنین دو مرد عالم
بودند و پیامبر نبودند... اما آیاتی که درباره
داستان خضر با موسی نازل شده خالی از این
ظهور نیست که وی پیامبر بوده است. چگونه
می‌توان گفت پیامبر نبوده، در حالی که در آن
آیات آمده که بر او حکم نازل شده است؟

از اخبار پراکنده‌ای که از ائمه اهل بیت ﷺ
رسیده، بر می‌آید که خضر ﷺ زنده است و
هنوز از دنیا نرفته. البته برای خداوند کاری
ندارد که بنده‌ای از بندگان خود را عمری
طولانی دهد و تا مدّتی طولانی زنده‌اش نگه
دارد. برهان عقلی هم بر محال بودن این امر
نداریم.

در برخی روایات عامّه، علّت این طول

ذلك .

وقد ورد في سبب ذلك في بعض الروايات من طرق العامة أنه ابن آدم لصلبه ونسب له في أجله حتى يكذب الدجال. وفي بعضها أن آدم دعا له بالبقاء إلى يوم القيامة. وفي عدة روايات من طرق الفريقين أنه شرب من عين الحياة التي هي في الظلمات حين دخلها ذو القرنين في طلبها، وكان الخضر في مقدمته، فرزقه الخضر ولم يرزقه ذو القرنين، وهذه وأمثالها آحاد غير قطعية من الأخبار لا سبيل إلى تصحيحها بكتاب أو سنة قطعية أو عقل.

وقد كثرت القصص والحكايات وكذا الروايات في الخضر بما لا يعول عليها ذو لب، كرواية خصيف: أربعة من الأنبياء أحياء؛ اثنان في السماء: عيسى وإدريس، واثنان في الأرض الخضر والياس، فأما الخضر فإنه في البحر، وأما صاحبه فإنه في البر.

ورواية العقيلي عن كعب قال: الخضر على منبر بين البحر الأعلى والبحر

عمر چنین ذکر شده که وی فرزند بلا فصل آدم است و اجلس به تأخیر افتاده است تا دجال را تکذیب کند. در بعضی دیگر آمده است که آدم دعا کرد که او تا روز قیامت زنده بماند. در تعدادی از روایات شیعه و سنی، آمده است که وی از [آب] چشمه حیات که در دل تاریکی هاست نوشید. چه آنکه خضر در پیشاپیش لشکر ذوالقرنین که در طلب آب حیات بود، قرار داشت و آن، روزی خضر شد و روزی ذوالقرنین نشد. این روایات و امثال این ها، روایاتی آحاد و غیر قطعی هستند و از قرآن یا سنت یقینی یا عقل، دلیلی بر درستی آنها وجود ندارد.

درباره خضر داستان ها و حکایت ها و همچنین روایات فراوانی وجود دارد که هیچ خردمندی به آنها اعتماد و تکیه نمی کند. مانند روایت خصیف که می گوید: چهار نفر از پیامبران زنده اند: دو نفر آنان؛ یعنی عیسی و ادريس در آسمانند و دو نفر دیگر؛ یعنی خضر و الياس در روی زمین هستند. خضر در دریا به سر می برد و الياس در خشکی.

همچنین در روایت عقيلي از كعب آمده است: خضر در میان دریای بالا و دریای پایین، روی منبری قرار دارد و حیوانات دریایی دستور دارند که به حرف او

الْأَسْفَلِ، وَقَدْ أَمَرَتْ دَوَابُّ الْبَحْرِ أَنْ تَسْمَعَ لَهُ وَتَطِيعَ، وَتُعَرِّضَ عَلَيْهِ الْأَرْوَاحُ غُدُوَّةً وَعَشِيَّةً.

و رواية كعب الأحبار: أَنَّ الْخَضِرَ بْنَ عَامِلَ رَكِبَ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى بَلَغَ بَحْرَ الْهِنْدِ وَهُوَ بَحْرُ الصِّينِ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: يَا أَصْحَابِي ادْلُونِي، فَذَلُّوهُ فِي الْبَحْرِ أَيَّاماً وَلِيَالِي ثُمَّ صَعِدَ، فَقَالُوا: يَا خَضِرُ، مَا رَأَيْتَ؟ فَلَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ وَحَفِظَ لَكَ نَفْسَكَ فِي لُجَّةِ هَذَا الْبَحْرِ، فَقَالَ: اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ لِي: أَيُّهَا الْآدَمِيُّ الْخَطَاءُ إِلَى أَيْنَ؟ وَمِنْ أَيْنَ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَنْظُرَ عُمُقَ هَذَا الْبَحْرِ، فَقَالَ لِي: كَيْفَ؟ وَقَدْ أَهْوَى رَجُلٌ مِنْ زَمَانِ دَاوُدَ ۖ لَمْ يَبْلُغْ ثُلُثَ قَعْرِهِ حَتَّى السَّاعَةِ؛ وَذَلِكَ مُنْذُ ثَلَاثِ مِائَةِ سَنَةٍ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الرِّوَايَاتِ الْمَشْتَمِلَةِ عَلَى نَوَادِرِ الْقِصَصِ»^۱.

گوش دهند و فرمانبردارش باشند و همه روزه صبح و شام ارواح به وی عرضه می شوند.

نیز در روایت کعب الاحبار آمده است که خضر پسر عامل با عده ای از یاران خود بر کشتی نشست، تا به دریای هند؛ یعنی همان دریای چین، رسید و به یاران خود گفت: ای یاران! مرا به سوی دریا سرازیر کنید. آنان چند شبانه روز او را به سوی دریا سرازیر کردند. سپس بالا آمد. گفتند: ای خضر! چه دیدی؟ خداوند تو را کرامت فرمود و جان تو را در این دریای ژرف حفظ کرد. خضر گفت: یکی از فرشتگان نزد من آمد و گفت: ای آدمیزاده! خطاکار از کجا می آیی و به کجا می روی؟ گفتم: می خواهم ته این دریا را ببینم. به من گفت: چگونه می توانی به ته آن برسی؟ از زمان داود ۷ مردی به دریا افکنده شده، ولی هنوز به یک سوم عمق آن نرسیده است با اینکه از آن زمان سیصد سال می گذرد. و روایات دیگری از این قبیل که شامل داستانها و حکایت های نادر می باشند.



١٤- إسماعيل عليه السلام

إسماعيل عليه السلام



مركز تحقيقات الكمبيوتر علوم إسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/ ٣٨٨ باب ١٥ وقصص إسماعيل عليه السلام الذي سَمَّاه الله صادق الوعد.

۳۷۳۸

اسماعیل *

قرآن:

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود. و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده [رفتار] بود».

حدیث:

۱۹۷۳۲. امام صادق * : آن اسماعیل که خداوند عزوجل در کتاب خود فرموده است: «در این کتاب از اسماعیل یاد کن...» آن اسماعیل فرزند ابراهیم نیست. بلکه پیامبری از پیامبران است که خداوند عزوجل او را به سوی قومش فرستاد و آنها او را گرفتند و پوست سر و رویش را کردند. فرشته‌ای نزد وی آمد و گفت: خداوند مرا نزد تو فرستاده است، هر دستوری که می‌خواهی به من بده. او گفت: من به آنچه با حسین * می‌شود اقتدا می‌کنم.

۱۹۷۳۳. امام صادق * : اسماعیل، فرستاده‌ای پیامبر بود. قومش بر او مسلط شدند و

۳۷۳۸

إسماعیل *

الكتاب:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ بِأَمْرٍ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»^۱.

الحديث:

۱۹۷۳۲. الإمام الصادق * : إِنَّ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ...» لَمْ يَكُنْ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، بَلْ كَانَ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى قَوْمِهِ، فَأَخَذُوهُ فَسَلَخُوا فَرْوَةً^۲ رَأْسِهِ وَوَجَّهَهُ، فَأَتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ، فَقَالَ: لِي أَسْوَةٌ بِمَا يُصْنَعُ بِالْحُسَيْنِ *^۳.

۱۹۷۳۳. عنه * : إِنَّ إِسْمَاعِيلَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا، سُلِّطَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ فَسَقَشَرُوا جِلْدَةَ وَجْهِهِ

۱. مریم: ۵۴، ۵۵.

۲. القروة: جلد۱ الرأس. (القاموس المحيط: ۴/۳۷۳).

۳. علل الشرائع: ۲/۷۷.

وَفَرَوَةَ رَأْسِهِ، فَأَتَاهُ رَسُولٌ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، فَقَالَ لَهُ: رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ
وَيَقُولُ: قَدْ رَأَيْتُ مَا صُنِعَ بِكَ وَقَدْ أَمَرَنِي
بِطَاعَتِكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ، فَقَالَ: يَكُونُ لِي
بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أُسْوَةٌ.^۱

۱۹۷۳۲. علل الشرائع عن سليمان الجعفري عن
الإمام الرضا عليه السلام قال: أَتَدْرِي لِمَ سُمِّيَ
إِسْمَاعِيلُ صَادِقَ الْوَعْدِ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي،
قَالَ: وَعَدَ رَجُلًا فَجَلَسَ لَهُ حَوْلًا يَنْتَظِرُهُ.^۲

۱۹۷۳۵. تفسیر القمّي: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاذْكُرْ فِي
الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾،
قَالَ: وَعَدَ وَعَدًا فَاَنْتَظَرَ صَاحِبَهُ سَنَةً، وَهُوَ
إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَزْقِيلَ عليه السلام ۲، ۴.

۱. علل الشرائع: ۳/۷۸. ۲. علل الشرائع: ۱/۷۷.

۳. تفسیر القمّي: ۵۱/۲.

۴. قال العلامة الطباطبائي رضوان الله عليه بعد نقل الحديث:
وعده عليه السلام - وهو أن يثبت في مكانه في انتظار صاحبه - كان
مطلقاً لم يقبده بساعة أو يوم ونحوه، فالزمه مقام الصدق أن
يفي به بإطلاقه، ويصبر نفسه في المكان الذي وعده صاحبه
أن يقيم فيه حتى يرجع إليه.
وصفة الوفاء - كسائر الصفات النفسانية من الحب
والإرادة والعزم والإيمان والثقة والتسليم - ذات مراتب
مختلفة باختلاف العلم واليقين، فكما أن من الإيمان ما
يجتمع مع أي خطيئة وإثم وهو أنزل مراتبه ولا يزال ينمو
ويصفو حتى يخلص من كل شرك خفي فلا يتعلق القلب
بشيء غير الله ولو بالنفات إلى من دونه - وهو أعلى مراتبه -

پوست سر و صورتش را کردند. پس،
فرشته‌ای از جانب پروردگار جهانیان آمد و
گفت: پروردگارت تو را سلام می‌رساند و
می‌گوید: آنچه را با تو شد دیدم. خداوند به
من دستور داده که از تو اطاعت کنم. پس هر
دستوری می‌خواهی به من بده. او گفت:
حسین بن علی عليه السلام مقتدای من است.

۱۹۷۳۲. علل الشرائع - به نقل از سلیمان جعفری :-
امام رضا عليه السلام فرمود: آیا می‌دانی چرا اسماعیل
را صادق الوعد (خوش قول) گفته‌اند؟ عرض
کردم: نه. فرمود: با مردی [در جایی] وعده
گذاشت و یک سال به انتظار او نشست.

۱۹۷۳۵. تفسیر القمّي - ذیل آیه «واذکر فی الکتاب
اسماعیل انه کان صادق الوعد» :- [امام عليه السلام]
فرمود: اسماعیل وعده‌ای گذاشت و یک سال
منتظر همراهش نشست. او اسماعیل پسر
حزقیل عليه السلام است.^۱

۱. علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - بعد از نقل این حدیث
می‌گوید: وعده‌ای که آن جناب داد - که در جای خود منتظر
دوستش بماند - مطلق بود یعنی مقبّد نکرده بود که یک
ساعت یا یک روز یا فلان مدّت برایش صبر کند. لذا آن مقام
صدقی که داشت، او را ملزم ساخت تا به وعده مطلق (بدون
سر رسید) خود وفا کند و در همان جایی که به دوستش
وعده داده بود چندان بایستد تا وی برگردد.

صفت وفا و پابندی به قول و قرار، مانند دیگر صفات
نفسانی، مثل محبت و خواست و عزم و ایمان و اعتماد و
تسلیم، مراتب مختلفی دارد که بر حسب اختلاف مراتب

« علم و یقین متفاوت می‌شود. همچنان‌که یک مرتبه از ایمان با هر خطا و گناهی می‌سازد و آن پایین‌ترین مرتبه ایمان است و همین مرتبه پیوسته رشد می‌کند و خالص و خالص‌تر می‌شود تا جایی که از هر گونه شرک خفی و ناپیدایی پاک می‌گردد و در نتیجه، دل به چیزی جز خدا تعلق پیدا نمی‌کند، حتی التفاتی هم به غیر او نمی‌نماید و این عالیترین مرتبه ایمان است، وفای به وعده نیز دارای مراتب است. یکی از مراتب آن این است که قول بدهد مثلاً یک یا دو ساعت در جایی منتظر بماند و چون کار دیگری برایش پیش آمد، از آنجا برود. وفای به عهد عرفاً بر این صدق می‌کند. از این مرتبه بالاتر این است که آن قدر منتظر بایستد تا با فرارسیدن شب یا امثال آن معمولاً دیگر امیدی به آمدن طرف نباشد. در این صورت اطلاق وعده با یأس از آمدن مقید می‌شود. باز بالاتر از این مرتبه، آن است که آن قدر منتظر بماند تا دوستش بیاید هر چند زمان انتظار به درازا کشد. بنابراین، نفوس قوی که مراقب گفتار و کردار خود هستند، هیچ وقت قولی نمی‌دهند مگر اینکه بتوانند به آن عمل کنند و همین که قولی دادند، هیچ مانعی آنها را از به کار بستن آن باز نمی‌دارد.

در روایت آمده است که پیامبر ﷺ در مکه به یکی از اصحاب خود قول داد که کنار کعبه منتظرش بماند تا برگردد. آن مرد در پی کار خود رفت و قول و قرار را که با پیامبر داشت از یاد برد. پیامبر ﷺ سه روز در آنجا منتظر وی ماند تا اینکه یکی از مردم متوجه موضوع شد و به آن مرد خبر داد و او آمد و از پیامبر عذرخواهی کرد. آری، این مقام صدیقین است که هیچ سخنی نگویند، مگر آن‌که بدان عمل کنند.



مرکز تحقیقات علوم دینی

« كذلك الوفاء بالوعد ذو مراتب؛ فمن مراتبه في المقال مثلاً: إقامة ساعة أو ساعتين حتى تعرض حاجة أخرى توجب الانصراف إليها، وهو الذي يصدق عليه الوفاء عرفاً. وأعلى منه مرتبة: الإقامة بالمكان حتى يئأس من رجوع الصديق إليه عادة بمجيء الليل ونحوه، فيقيد به إطلاق الوعد. وأعلى منه مرتبة: الأخذ بإطلاق القول والإقامة حتى يرجع وإن طال الزمان. فالتفوس القوية التي تراقب قولها وفعلها لا تلفي من القول إلا ما في وسعها أن تصدقه بالفعل، ثم إذا لفظت لم يصرفها عن إتمام الكلمة وإنفاذ العزيمة أي صارف.

وفي الرواية أن النبي ﷺ وعد بعض أصحابه بمكة أن ينتظروه عند الكعبة حتى يرجع إليه، فمضى الرجل لشأنه ونسي الأمر، فبقي ﷺ ثلاثة أيام هناك ينتظره، فاطلع بعض الناس عليه فأخبر الرجل بذلك فجاء واعتذر إليه، وهذا مقام الصديقين لا يقولون إلا ما يفعلون. الميزان في تفسير القرآن: ۶۵/۱۴.



١٥- إلیاسؑ

إلیاسؑ



مركز تحقیق تکثیر علوم اسلامی

ولمزید الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/٣٩٢ باب ١٦ «قصة إلیاس والیا والسبع».

۳۷۳۹

الیاس علیه السلام

الکتاب:

قرآن:

﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ * أَتَدْعُونَ بَغْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ * اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَاسْتَأْنَسُوا * لَمُخْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ * إِنَّا كَذَّبُكَ * نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱
 ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲

الحديث:

۱۹۷۳۶. رسول الله ﷺ: عَلَيْكُمْ بِالْكَرْفِيسِ؛ فَإِنَّهُ طَعَامُ إِبْرَاهِيمَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ بْنِ نُونٍ.^۳

کلام فی قصه الیاس علیه السلام:

۱- قصته ﷺ فی القرآن:

«لم يُذكر اسمه ﷺ في القرآن الكريم

۳۷۳۹

الیاس علیه السلام

«و الیاس از پیامبران بود. آن گاه که به قوم خود گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ آیا بعل را [به خدایی] می‌خوانید و بهترین آفرینندگان را و می‌گذارید؟ خدا را که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست. پس، او را تکذیب کردند و آنان از احضار شدگانند. مگر بندگان مخلص خدا. و نام نیک او را در نسل‌های بعد باقی گذاشتیم. سلام بر خاندان الیاس. ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او از بندگان مؤمن ما بود.»

«و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحانند.»

حدیث:

۱۹۷۳۶. پیامبر خدا ﷺ: کرفس بخورید؛ زیرا که آن خوراک الیاس و یسع و یوشع بن نون بوده است.

گفتاری درباره داستان الیاس علیه السلام:

۱- داستان الیاس علیه السلام در قرآن:

«در قرآن کریم نام الیاس علیه السلام جز در این جا و در

۱. الصافات: ۱۲۳-۱۳۲. ۲. الأنعام: ۸۵.

۳. بحار الأنوار: ۱۳/۳۹۷.

إِلَّا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَفِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ
عِنْدَ ذِكْرِ هِدَايَةِ الْأَنْبِيَاءِ حَيْثُ قَالَ:
﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ
الصَّالِحِينَ﴾.

ولم يذكر تعالى من قصته في هذه
السورة إِلَّا أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ قَوْمًا كَانُوا يَعْبُدُونَ بَعْلًا، فَأَمَّنْ بِهِ
وَأَخْلَصَ الْإِيمَانَ قَوْمٍ مِنْهُمْ، وَكَذَّبَهُ
آخَرُونَ وَهُمْ جَلَّ الْقَوْمُ وَإِنَّهُمْ لَمَحْضُرُونَ.

وقد أثنى الله سبحانه عليه في سورة
الأنعام بما أثنى به عَلَى الْأَنْبِيَاءِ عَامَّةً،
وَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي هَذِهِ السُّورَةِ بِأَنَّهُ مِنْ عِبَادَةِ
الْمُؤْمِنِينَ الْمُحْسِنِينَ، وَحَيَّاهُ بِالسَّلَامِ بِنَاءً
عَلَى الْقِرَاءَةِ الْمَشْهُورَةِ: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
يَاسِينَ﴾.

۲- الأحاديث فيه :

ورد فيه أخبار مختلفة متهاففة كغالب
الأخبار الواردة في قصص الأنبياء
الحاكية للعجائب، كالذي روي عن ابن
مسعود أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ إِدْرِيسُ، وَمَا عَنْ ابْنِ
عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ الْخَضِرَ هُوَ إِبْرَاهِيمَ،

سورة انعام که از هدایت پیامبران یاد می‌کند و
می‌فرماید: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ
هَمَّكِي از صالحان بودند»، در جای دیگر ذکر
نشده است. خداوند متعال در این سوره از
سرگذشت او تنها همین مطلب را بیان کرده
است که وی قومی را که بعل را می‌پرستیدند،
به بندگی خداوند فراخواند و از میان آنها
عده‌ای به او ایمان آوردند و مؤمنانی مخلص
شدند و دیگران که اکثریت مردم را تشکیل
می‌دادند، آن بزرگوار را تکذیب کردند و آنان
از احضار شدگانند.

خداوند سبحان در سوره انعام از او همان
مدح و ستایشی را به عمل آورده که نسبت به
عامة پیامبران کرده است و در این سوره با
برشمردنش از بندگان مؤمن و نیکوکار
خویش وی را مدح کرده و با سلام بر او درود
فرستاده است، بنابر قرائت مشهور «سلام
على إيل ياسين».

۲- احادیث درباره الیاس :

درباره الیاس اخبار گوناگون ناهمسازی
وارد شده و این مطلب درباره غالب اخباری
که در داستان‌های پیامبران آمده و بازگو کننده
امور عجیب و شگفت‌آور می‌باشند، صادق
است. مثلاً از ابن مسعود روایت شده که الیاس
همان ادریس است. نیز از ابن عباس از قول
پیامبر ﷺ روایت شد که خضر همان الیاس

وما عن وهب وكعب الأحبار وغيرهما أنَّ
إلياس حيَّ لا يموت إلى النفخة الأولى،
وما عن وهب أنَّ إلياس سأل الله أن يريحه
من قومه فأرسل الله إليه دابة كهيئة الفرس
في لون النار، فوثب إليه فانطلق به فكساه
الله الريش والنور وقطع عنه لذة المطعم
والمشرب فصار في الملائكة، وما عن
كعب الأحبار أنَّ إلياس صاحب الجبال
والبرِّ، وأنَّه الذي سمَّاه الله بذي النون، وما
عن الحسن أنَّ إلياس موكل بالفيافي
والخضر موكل بالجبال، وما عن أنس أنَّ
إلياس لاقى النبي ﷺ في بعض أسفاره
فقعدا يتحدثان، ثم نزل عليهما مائدة من
السماء فأكلا وأطعماني، ثم ودَّعه
وودَّعني، ثم رأيتَه مرَّ على السحاب نحو
السماء... إلى غير ذلك.^۱

وفي بعض أخبار الشيعة أنَّه ﷺ حيَّ
مخلَّد^۲، لكنَّها ضعاف وظاهر آيات القصَّة
لا يساعد عليه.

است. از وهب و کعب الاحبار و دیگران
روایت شده که الیاس زنده است و تا زمانی که
اولین نفخه در صور دمیده شود همچنان زنده
است و نمی میرد. نیز از وهب نقل شده است
که الیاس از خداوند خواست تا وی را از
دست قومش آسوده گرداند و خداوند مرکبی
به شکل اسب و به رنگ آتش برایش فرستاد و
الیاس روی آن پرید و رفت و خداوند بر او پر
و نور پوشاند و لذت خوراک و آشامیدنی را از
او گرفت و در شمار فرشتگان در آمد. از کعب
الاحبار روایت شده که الیاس صاحب کوه ها و
دشت هاست و او همان کسی است که خداوند
وی را ذوالنون نامیده است، از حسن روایت
شده که الیاس گماشته شده بر صحراهاست و
خضر گماشته شده بر کوه ها. از انس نقل شده
است که الیاس، پیامبر ﷺ را در یکی از
سفرهایش دیدار کرد و با هم به گفت و گو
نشستند و سپس مائده ای از آسمان برای آن
دو فرود آمد و هر دو از آن خوردند و به من
هم خوراندند و سپس الیاس از رسول خدا و
من خدا حافظی کرد و او را دیدم که بر بالای
ابرها به طرف آسمان رفت... و مطالب دیگری
از این قبیل.

در برخی اخبار شیعه آمده است که الیاس
زنده و جاودانه است، اما این اخبار ضعیف
هستند و ظاهر آیات داستان الیاس این مطلب
را تأیید نمی کند.

۱. رواه في الدر المنثور في تفسير آيات القصَّة.

۲. رواه في بحار الأنوار: ۳۹۶/۱۳ نقلاً عن قصص الأنبياء.



٥٠١

١٦- اليَسَعُ عليه السلام

يَسَعُ عليه السلام



مركز تحقيقات كچوئيز علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/٣٩٢ باب ١٦ قصّة إلياس وإلياء اليَسَع عليه السلام.

۳۷۲۰

يَسَّعُ

قرآن:

«و اسماعيل و يَسَّع و ذوالکفل را به ياد آور [که] همه از نيکانشانند».

«و اسماعيل و يَسَّع و يونس و لوط، که جملگی را بر جهانيان برتری داديم».

حدیث:

۱۹۷۳۷. امام رضا علیه السلام - در مباحثه خود با جاثليق

نصرانی - فرمود: يَسَّع نیز همان کارهای عیسی علیه السلام را می کرد: روی آب راه می رفت، مردگان را زنده می کرد، کور مادرزاد و پيس را شفا می داد؛ با اين حال امشش او را به خدایی نگرفتند.

۳۷۲۰

الْيَسَّعُ

الكتاب:

«وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَّعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ»^۱.

«وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَّعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲.

الحدیث:

۱۹۷۳۷. الإمام الرضا علیه السلام - فيما احتجَّ به علي جاثليق النصراني -: إِنَّ الْيَسَّعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى علیه السلام : مَشَى عَلَى الْمَاءِ، وَأَحْيَا الْمَوْتَى، وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ، فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّتَهُ رَبًّا^۳.

۱. ص: ۲۸. ۲. الأنعام: ۸۶.

۳. الاحتجاج: ۳۰۷/۴۰۷/۲.



١٧- ذُو الْكِفْلِ ﷺ

ذُو الْكِفْلِ ﷺ



مركز بحوث الكمبيوتر علوم إيس دي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/ ٤٠٤ باب ١٧ وقصص ذي الكفل ﷺ: ١.

۳۷۳۱

ذو الکفل *

الکتاب:

«وَأَسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ *
وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۱

«وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ
الْأَخْيَارِ»^۲

الحديث:

قرآن:

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از
شکیبایان بودند. و آنان را در رحمت خود داخل
نمودیم؛ چرا که ایشان از شایستگان بودند».

«و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را یاد کن که همه از
نیکانند».

حدیث:

۱۹۷۳۸. امام جواد علیه السلام - در پاسخ به عبدالعظیم

حسنی که پرسید نام ذوالکفل چه بود و آیا
از پیامبران مرسل بوده است یا نه؟ -
فرمود: خداوند متعال یکصد و بیست و
چهار هزار پیغمبر فرستاد که سیصد و
سیزده نفر آنان مرسل بودند و ذوالکفل
یکی از آن مرسلین علیه السلام می باشد. او بعد از
سلیمان بن داوود علیه السلام می زیست و در میان
مردم مانند داوود قضاوت می کرد و جز
برای خداوند عزوجل خشم نگرفت.
نامش عویدیا بود و او همان کسی است که
خداوند متعال در کتاب خود از وی نام
برده است، آنجا که می فرماید: «و یاد کن

۱۹۷۳۸. الإمام الجواد علیه السلام - لَمَّا سَأَلَهُ عَبْدُ الْعَظِيمِ

الْحَسَنِيُّ عَنْ ذِي الْكِفْلِ مَا اسْمُهُ؟ وَهَلْ
كَانَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؟ - : بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ
ذِكْرُهُ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفَ
نَبِيٍّ، الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ
عَشَرَ رَجُلًا، وَإِنَّ ذَا الْكِفْلِ مِنْهُمْ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ. وَكَانَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام،
وَكَانَ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ كَمَا كَانَ يَقْضِي
دَاوُدُ، وَلَمْ يَغْضَبْ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَانَ
اسْمُهُ عُوَيْدِيَا، وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى

جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ: ﴿وَاذْكُرْ
إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ
الْأَخْيَارِ﴾^۱.

قال الشيخ أمين الدين الطبرسي: أما
ذو الكفل فاختُلف فيه، فقليل: إنه كان
رجلاً صالحاً ولم يكن نبياً، ولكنه تكفل
لنبي صوم النهار وقيام الليل وأن لا
يغضب ويعمل بالحق، فوفى بذلك فشكر
الله ذلك له، عن أبي موسى الأشعري
وقتادة ومجاهد. وقيل: هو نبي اسمه ذو
الكفل، عن الحسن، قال: ولم يقص الله
خبره مفصلاً. وقيل: هو إلياس، عن ابن
عبّاس. وقيل: كان نبياً وسمي ذا الكفل
بمعنى أنه ذو الضعف، فله ضعف ثواب
غيره ممن هو في زمانه لشرف عمله، عن
الجبائي. وقيل: هو اليسع بن خطوب
الذي كان مع إلياس، وليس اليسع الذي
ذكره الله في القرآن، تكفل لملك جبّار إن
هو تاب دخل الجنة، ودفع إليه كتاباً
بذلك، فتاب الملك وكان اسمه كنعان،
فسمي ذا الكفل، والكفل في اللغة: الخطّ.

اسماعیل و یسع و ذوالکفل را که همه از
نیکانند.

امین الدین طبرسی (مؤلف مجمع البیان)
می گوید: درباره ذوالکفل اختلاف نظر است.
از ابو موسی اشعری و قتاده و مجاهد نقل شده
که وی مردی صالح بود و پیامبر نبوده است،
اما در برابر یکی از پیامبران متکفل شد که
روزها را روزه بگیرد و شبها را به عبادت
سپری کند و هیچ گاه خشمگین نشود و به حق
عمل کند و به این تعهد خود وفا کرد و خدا هم
از او قدردانی نمود. از حسن نقل شده که وی
پیامبر بوده و نامش ذوالکفل است. حسن گفته
است: خداوند ماجرای او را به تفصیل بازگو
نکرده است. از ابن عباس نقل شده که
ذوالکفل، همان الیاس است. از جبائی نقل
شده که او پیامبر بود و ذوالکفل نامیده شد که
به معنای صاحب دو چندان است؛ زیرا چون
عمل او برتر و ارزشمندتر بود، ثواب کارهای
او دو برابر ثواب کارهای دیگر مردمان
روزگارش بود. به قولی هم او همان یسع بن
خطوب است که با الیاس بوده، نه آن یسعی که
خداوند در قرآن نام برده است. او در برابر
پادشاهی ستمگر متکفل و متعهد شد که اگر
توبه کند، به بهشت رود و در این باره
نوشته ای هم به او داد و پادشاه توبه کرد. نام
او کنعان بود ولی به خاطر این کارش ذوالکفل
نامیده شد. کفل در لغت به معنای خطّ است.

وفي كتاب النبوة بالإسناد عن
عبدالعظيم بن عبد الله الحسني وذكر نحوه
مما مرّ. انتهى.

وقال البيضاوي: «وذا الكفل» يعني
إلياس، وقيل: يوشع، وقيل: زكريّا.

قال المجلسي: بعد نقل ما ذكر:
«أقول: وقال بعض المؤرخين: إنه بشر
بن أيوب الصابر، وذهب أكثرهم إلى أنه
كان وصي اليسع. وقد مرّ في الباب الأوّل
أنه يوشع، وقد مرّ منّا فيه كلام، وإنّما
أوردناه في تلك المرتبة تبعاً لأكثر
المؤرخين، وإن كان يظهر من الخبر أنه
كان بعد سليمان عليه السلام. وذكر المسعودي أنّ
حزقيل وإلياس وذا الكفل وأيوب كانوا
بعد سليمان عليه السلام وقبل المسيح عليه السلام.

وقال الثعلبي في كتاب العرائس: وقال
بعضهم: ذو الكفل بشر بن أيوب الصابر،
بعثه الله بعد أبيه رسولاً إلى أرض الروم،
فآمنوا به وصدقوه وأتبعوه، ثمّ إنّ الله
تعالى أمره بالجهاد فكاعوا عن ذلك
وضعّفوا، وقالوا: يا بشر، إنّنا قوم نحبّ
الحياة ونكره الموت، ومع ذلك نكره أن

در کتاب النبوه به سندش از عبدالعظيم بن
عبدالله حسني نظير آنچه گذشت ذکر شده
است.

بيضاوی گفته است: مقصود از ذوالکفل،
الیاس است و به قولی، یوشع و به قولی هم،
زکریّا.

علامه مجلسی پس از نقل آن چه ذکر شد
فرموده: «بعضی مورخان گفته‌اند: او بشر،
فرزند ایوب صابر است. اکثر مورخان
معتقدند که وی وصی و جانشین یسع
می‌باشد. در باب اول گفتیم که ذوالکفل همان
یوشع است و در آنجا توضیحاتی دادیم. ما به
تبعیت از اکثر مورخان او را در این مرتبه
آوردیم، هرچند از خبر چنین پیداست که وی
بعد از سلیمان علیه السلام بوده است. مسعودی
می‌گوید که حزقیل و الیاس و ذوالکفل و
ایوب بعد از سلیمان علیه السلام و پیش از مسیح
علیه السلام می‌زیسته‌اند.

ثعلبی در کتاب العرائس می‌گوید: بعضی
گفته‌اند: ذوالکفل همان بشر فرزند ایوب
صابر است که خداوند بعد از پدرش او را به
سرزمین روم فرستاد و رومیان به او ایمان
آوردند و تصدیقش کردند و از او پیروی
نمودند. سپس خداوند متعال به او دستور
جهاد داد، اما پیروانش از جهاد ترسیدند و
اظهار ضعف کردند و گفتند: ای بشر! ما مردم
زندگی را دوست داریم و از مرگ خوشمان

نعصي الله ورسوله، فإن سألت الله تعالى أن يطيل أعمارنا ولا يمتتنا إلا إذا شئنا لنعبده ونجاهد أعداءه! فقال لهم بشر بن أيوب: لقد سألتموني عظيماً وكلفتُموني شططاً.

ثم إنه قام وصلى ودعا وقال: إلهي أمرتني أن نجاهد أعداءك، وأنت تعلم أنني لا أملك إلا نفسي، وإن قومي قد سألوني ما أنت أعلم به مني، فلا تأخذني^۲ بجريرة غيري، فإني أعوذ برضاك من سخطك، وبغفوك من عقوبتك. قال: وأوحى الله تعالى إليه: يا بشر، إني سمعت مقالة قومك، وإني قد أعطيتهم ما سألوني، فطوّلت أعمارهم فلا يموتون إلا إذا شاؤوا، فكن كفيلاً لهم مني بذلك، فبلغهم بشر رسالة الله فسَمي ذا الكفل.

ثم إنهم توالدوا وكثروا ونموا حتى ضاقت بهم بلادهم، وتنقصت عليهم معيشتهم، وتأذوا بكثرتهم، فسألوا بشراً

نمی آید و در عین حال خوش نداریم خدا و رسولش را نافرمانی کنیم. پس، اگر ممکن است از خدای متعال بخواه تا عمرهای ما را دراز گرداند و ما را نمیراند، مگر آن گاه که خودمان بخواهیم تا او را عبادت کنیم و با دشمنانش بجنگیم. بشر بن ایوب به ایشان گفت: خواهش بزرگی از من کردید و بار بسیار گرانی بر دوش من نهادید.

سپس بشر برخاست و نماز خواند و دعا کرد و گفت: بار خدایا! به من دستور دادی با دشمنانت جهاد کنم و تو می دانی که من اختیار کسی جز خودم را ندارم و قوم من خواهشی از من کرده اند که تو بهتر از من می دانی چیست. پس، مرا به گناه دیگری مواخذه مفرما. من از خشم تو به خشنودیت پناه می برم و از کیفر تو به عفو و بخششت. خدای متعال به او وحی فرمود که: ای بشر! من سخن قوم تو را شنیدم و آنچه را از من خواستند به آنان دادم. عمرهایشان را دراز کردم به طوری که نخواهند مرد، مگر هر زمان که خودشان بخواهند. از طرف من این مطلب را برای آنان تکفل کن. بشر پیام خدا را به آنان رساند و بدین سبب ذوالکفل نامیده شد.

از آن پس، آن مردم زاد و ولد کردند و تعدادشان زیاد شد، به طوری که شهرهایشان دیگر گنجایش آنها را نداشت و زندگی بر آنان تیره و تلخ شد و از فراوانی جمعیت خویش

۱. في المصدر: قال: إلهي أمرتني بتبليغ الرسالة فبلغتها، وأمرتني أن أجاهد. (كما في هامش بحار الأنوار).

۲. في المصدر: فلا تؤاخذني. (كما في هامش بحار الأنوار).

أَنْ يَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَرُدَّهُمْ إِلَى آجَالِهِمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى بَشَرٍ: أَمَّا عَلِيمٌ قَوْمَكَ أَنْ اخْتِيَارِي لَهُمْ خَيْرٌ مِنْ اخْتِيَارِهِمْ لَأَنْفُسِهِمْ؟! ثُمَّ رَدَّهُمْ إِلَى أَعْمَارِهِمْ فَمَاتُوا بِآجَالِهِمْ، قَالَ: فَلِذَلِكَ كَثُرَتْ الرُّومُ حَتَّى يُقَالَ: إِنَّ الدُّنْيَا خَمْسَةُ أَسَدَاسِهَا الرُّومُ، وَسَمَوُا رُومًا لِأَنَّهُمْ نَسَبُوا إِلَى جَدِّهِمْ رُومَ بَنِ عِيسَى بَنِ إِسْحَاقَ بَنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ وَهَبٌ: وَكَانَ بَشَرٌ بَنِ أَيُّوبَ مُقِيمًا بِالشَّامِ عَمْرُهُ حَتَّى مَاتَ، وَكَانَ عَمْرُهُ خَمْسًا وَتِسْعِينَ سَنَةً.^۱



مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

وَقَالَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ فِي سَعْدِ السَّعُودِ: قِيلَ: إِنَّهُ تَكْفَّلَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ أَنْ لَا يَغْضِبَهُ قَوْمُهُ، فَسَمَّى ذُو الْكُفْلِ. وَقِيلَ: تَكْفَّلَ لِنَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ لَا يَغْضِبَ فَاجْتَهَدَ إِبْلِيسُ أَنْ يَغْضِبَهُ بِكُلِّ طَرِيقٍ فَلَمْ يَقْدِرْ، فَسَمَّى ذُو الْكُفْلِ لَوْفَائِهِ لِنَبِيِّ زَمَانِهِ أَنَّهُ لَا يَغْضِبُ.^۲

۱. ذیل الخبر لا یلائم ما تقدّم ممّا أعطاهم الله من طول العمر حتّی ضاقت علیهم الأرض من كثرة الأولاد. (کما فی هامش بحار الأنوار).

۲. بحار الأنوار: ۳۰۶/۱۳.

به ستوه آمدند. لذا از بشر خواش کردند تا از خدای متعال بخواهد آنان را به عمرهای مقدّرشان بازگرداند. خداوند متعال به بشر وحی فرمود که: سرانجام قوم تو دانستند که انتخاب من برای آنان، بهتر از انتخاب آنان برای خودشان است؟ آن گاه، آنان را به عمرهای مقدّرشان برگرداند و به اجلشان مردند.

به همین دلیل جمعیت رومی‌ها چندان زیاد شد که گفته می‌شد: پنج ششم جمعیت دنیا را رومی‌ها تشکیل می‌دهند و علت نامگذاری آنها به رومی این است که منسوب به نیایشان روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام هستند. وهب می‌گوید: بشر بن ایوب، تمام عمر خود را در شام به سر برد و همان جا درگذشت. او نود و پنج سال عمر کرد.

سید بن طاووس در سعد السعود گوید: گفته شده که وی در برابر خدای متعال جلّ جلاله متکفل و متعهد شد که از دست قومش خشمگین نشود و از این رو ذوالکفل نامیده شد. بعضی گفته‌اند: در برابر یکی از پیامبران متکفل شد که هیچ گاه عصبانی نشود و ابلیس به طرق مختلف سعی کرد او را به خشم آورد، اما نتوانست. پس، ذوالکفل نام گرفت؛ زیرا به قولی که به پیامبر زمان خویش داد و متکفل شد که هیچ گاه خشم نگیرد، وفا کرده.



١٨- إشمويل عليه السلام

إشمويل عليه السلام



مركز بحوث ودراسات في العلوم الإسلامية

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/ ٤٣٥ باب ١٩ قصة إشمويل عليه السلام وطالوت وجالوت.

۳۷۴۲

اشمویل *

الکتاب:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَغْدِ مُوسَى إِذْ
 قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ
 هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا
 لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجَنَا مِنْ دِيَارِنَا
 وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ
 لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
 وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ
 إِنَّ اللَّهَ ابْتَطَقَ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ
 وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالَ لَهُمْ
 نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ
 الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *
 فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ
 فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا
 مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا

۳۷۴۲

اشمویل *

قرآن:

«آیا از سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن
 گاه که به پیامبری از خود گفتند: پادشاهی برای ما
 بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم. آن پیامبر گفت: اگر
 جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید.
 گفتند: برای چه در راه خدا نجنگیم با آنکه ما از
 دیارمان و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم.
 پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری
 اندک از آنان، همگی پشت کردند و خداوند به حال
 ستمکاران داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: در
 حقیقت، خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی
 گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد
 با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از
 حیث مال گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان
 گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او
 را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده
 است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که
 بخواهد می دهد. و خدا گشایشگر داناست. و
 پیامبرشان بدیشان گفت: در حقیقت، نشانه پادشاهی
 او این است که آن صندوق [عهد] که در آن سکینه ای
 از جانب پروردگارتان است و بازمانده ای از آنچه
 خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای
 نهاده اند - در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند -
 به سوی شما خواهد آمد. مسلماً اگر مؤمن باشید، برای
 شما در این [رویداد] نشانه ای است. و چون طالوت با
 لشکریان خود بیرون شد، گفت: خداوند شما را به

جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ * وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ^۱.

الحديث:

۱۹۷۳۹. مجمع البيان - في قوله تعالى: «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ... شَمْعُونُ بْنُ صَفِيَّةٍ مِنْ وَلَدِ لَاوِي بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ السُّدِّيِّ. وَقِيلَ: هُوَ يَوْشَعُ بْنُ نُونٍ بْنِ افْرَائِيمَ بْنِ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ قَتَادَةَ. وَقِيلَ: هُوَ إِشْمُوِيلُ، وَهُوَ بِالْعَرَبِيَّةِ إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَكْثَرِ الْمُفَسِّرِينَ وَهُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^۲.

۱۹۷۴۰. بحار الأنوار عن تفسير القمّي عن أبي عن النضر عن يحيى الحلبي عن هارون

۱. البقرة: ۲۴۶-۲۵۱. ۲. مجمع البيان: ۶۱۰/۲.

وسيلة رودخانه‌ای خواهد آزمود. پس، هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از [پیروان] من است، مگر کسی که با دستش کفی بگیرد. پس، [همگی] جز اندکی از آنان، از آن نوشیدند و هنگامی که طالوت با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را برای مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست. کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که، به اذن خدا، بر گروهی بسیار پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است. و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش رو به رو شدند، گفتند: پروردگارا! بر دل‌های ما شکیبایی فرو ریز و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای. پس، آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می‌خواست به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌گردید، ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد.

حدیث:

۱۹۷۳۹. مجمع البيان - ذیل آیه «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ...»:- درباره این پیامبر اختلاف نظر است: از سدی نقل شده که نام او... شمعون بن صقیه از فرزندان لاوی پسر یعقوب است. از قتاده نقل شده که او همان یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب است. اکثر مفسران گفته‌اند: او اشمویل است که به عربی اسماعیل می‌گویند. این قول از امام باقر^ع روایت شده است.

۱۹۷۴۰. بحار الأنوار به نقل از صاحب تفسیر القمّي:- پدرش از نضر از یحیی حلّبی از هارون بن

بن خَارِجَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَغَيَّرُوا دِينَ اللَّهِ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، وَكَانَ فِيهِمْ نَبِيٌّ يَأْمُرُهُمْ وَيَنْهَاهُمْ فَلَمْ يُطِيعُوهُ، وَرُوي أَنَّهُ إِزْمِيَا النَّبِيُّ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ جَالُوتَ وَهُوَ مِنَ الْقَبِيطِ، فَأَذَلَّهُمْ وَقَتَلَ رِجَالَهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ وَاسْتَعْبَدَ نِسَاءَهُمْ، فَفَزِعُوا إِلَى نَبِيِّهِمْ وَقَالُوا: سَلِ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَكَانَتْ النُّبُوَّةُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي بَيْتِ، وَالْمُلْكُ وَالسُّلْطَانُ فِي بَيْتِ آخَرٍ، لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ لَهُمُ النُّبُوَّةَ وَالْمُلْكَ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ، فَمِنْ ذَلِكَ قَالُوا: «إِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، فَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجَنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا». وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ...»، فَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» فَغَضِبُوا مِنْ ذَلِكَ، وَقَالُوا: «أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

خارجہ از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: بعد از موسی، بنی اسرائیل دامن خود را به گناهان آلودند و دین خدا را تسغیر دادند و از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند. در میان آنان پیامبری بود که به ایشان امر و نهی می‌کرد، بنی اسرائیل از او اطاعت نمی‌کردند. روایت شده که این پیامبر ارمیای نبی بوده است. لذا خداوند جالوت را که از قبطیان بود بر ایشان مسلط ساخت و او بنی اسرائیل را به خواری کشاند و مردانشان را کشت و آنان را از خانه و کاشانه‌شان آواره کرد و اموال و دارایی‌هایشان را ستاند و زنانشان را به کنیزی گرفت. بنی اسرائیل به پیامبر خود پناه بردند و گفتند: از خدا بخواه پادشاهی برای ما بگمارد تا در راه خدا بجنگیم. در آن زمان نبوت در یک خانواده از بنی اسرائیل بود و پادشاهی و حکومت در خانواده‌ای دیگر و خداوند نبوت و پادشاهی را در یک خانواده از آنان جمع نکرده بود. به همین دلیل گفتند: «برای ما پادشاهی بگمار تا در راه خدا بجنگیم» پیغمبرشان به آنان گفت: «اگر جنگیدن بر شما مقرر شود چه بسا که پیکار نکنید. آنان گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آنکه ما از دیارمان و از نزدیکانمان بیرون رانده شده‌ایم». و همان طور شد که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان بقیه پشت کردند...». پس پیامبرشان به ایشان فرمود: «خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است». بنی اسرائیل از این موضوع ناراحت شدند و گفتند: «چگونه او را بر ما

أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ
 الْمَالِ؟^{۱۹} وَكَانَتِ النَّبُوءَةُ فِي وَلَدٍ لِأَيٍّ،
 وَالْمُلْكُ فِي وَلَدٍ يُوسُفَ، وَكَانَ طَالُوتُ مِنْ
 وَلَدِ ابْنِ يَامِينَ أَخِي يُوسُفَ لَأُمِّهِ، لَمْ يَكُنْ
 مِنْ بَيْتِ النَّبُوءَةِ وَلَا مِنْ بَيْتِ الْمَمْلَكَةِ، فَقَالَ
 لَهُمْ نَبِيُّهُمْ: «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكُمْ عَلَىكُمْ وَزَادَهُ
 بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ
 يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». وَكَانَ
 أَعْظَمُهُمْ جِسْمًا، وَكَانَ شُجَاعًا قَوِيًّا، وَكَانَ
 أَعْلَمَهُمْ، إِلَّا أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَعَابَوْهُ بِالْفَقْرِ،
 فَقَالُوا: «لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»، فَقَالَ لَهُمْ
 نَبِيُّهُمْ: «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ
 سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى
 وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ». وَكَانَ التَّابُوتُ
 الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُوسَى فَوَضَعْتُهُ فِيهِ أُمُّهُ
 وَأَلْقَتْهُ فِي الْيَمِّ، فَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ
 يَتَّبِرُونَ بِهِ، فَلَمَّا حَضَرَ مُوسَى الْوَفَاةَ
 وَضَعَ فِيهِ الْأَلْوَاحَ وَدِرْعَهُ وَمَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ
 آيَاتِ النَّبُوءَةِ وَأَوْدَعَهُ يُوشَعَ وَصِيَّهُ، فَلَمْ
 يَزَلِ التَّابُوتُ بَيْنَهُمْ حَتَّى اسْتَخَفُّوا بِهِ،
 وَكَانَ الصِّبْيَانُ يَلْعَبُونَ بِهِ فِي الطَّرِيقَاتِ،
 فَلَمْ يَزَلِ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي عِزٍّ وَشَرَفٍ مَا دَامَ

پادشاهی باشد، با آنکه ما به پادشاهی از او
 سزاوارتریم و او چندان ثروتی ندارد». در آن
 زمان نبوت در خاندان لاوی و پادشاهی در
 دست خاندان یوسف بود، درحالی که طالوت
 فرزند بن یامین، برادر تنی یوسف، بود و لذا نه
 از خانواده نبوت بود و نه از خانواده سلطنت.
 پیامبرشان به آنان گفت: «خدا او را بر شما
 برگزیده و در علم و قدرت جسمی فزونی
 داده است و خدا سلطنتش را به هر که بخواهد
 می دهد و خدا گشایشگر داناست. طالوت از
 همه بنی اسرائیل تنومندتر و نیرومندتر و
 داناتر بود متنها مال و ثروتی نداشت و
 بنی اسرائیل به فقیر بودن او خرده گرفتند و
 گفتند: «از حیث مال گشایشی به او داده نشده
 است». پیامبرشان به ایشان گفت: «نشانه
 پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که
 در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان
 است و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و
 خاندان هارون در آن بر جای نهاده اند، نزد
 شما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل
 می کنند. این صندوق همان صندوقی بود که
 خداوند آن را برای موسی فرستاد و مادرش او
 را در آن گذاشت و به دریا انداخت. این
 صندوق در میان بنی اسرائیل بود و به آن تبرک
 می جستند. چون هنگام وفات موسی رسید،
 الواح و زره خود و نشانه های نبوتی را که در
 اختیار داشت در آن صندوق نهاد و آن را به
 وصی خود یوشع سپرد. این صندوق همچنان
 در میان بنی اسرائیل بود تا آن گاه که آن را خوار
 و خفیف کردند و بازیچه کودکان در کوی و
 برزن شد. تا زمانی که صندوق در میان
 بنی اسرائیل بود، آنان با عزت و شوکت به سر

التَّابُوتُ عِنْدَهُمْ، فَلَمَّا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي
وَاسْتَخَفُّوا بِالتَّابُوتِ رَفَعَهُ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَلَمَّا
سَأَلُوا النَّبِيَّ وَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ طَالُوتَ مَلِكاً
يُقَاتِلُ مَعَهُمْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمُ التَّابُوتَ، كَمَا قَالَ
اللَّهُ: ﴿إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ
سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى
وَأَلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ﴾. قَالَ: الْبَقِيَّةُ:
ذُرِّيَّةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَوْلُهُ: ﴿فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ
رَبِّكُمْ﴾ فَإِنَّ التَّابُوتَ كَانَ يُوضَعُ بَيْنَ يَدَيِ
الْعَدُوِّ وَبَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَتَخْرُجُ مِنْهُ رِيحٌ
طَيِّبَةٌ لَهَا وَجْهٌ كَوَجْهِ الْإِنْسَانِ.^۱



۱۹۷۳۱. تفسیر القمی: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْحَسَنِ بْنِ

خَالِدٍ عَنْ الرُّضَاءِ: السَّكِينَةُ رِيحٌ مِنْ
الْجَنَّةِ لَهَا وَجْهٌ كَوَجْهِ الْإِنْسَانِ، فَكَانَ إِذَا
وُضِعَ التَّابُوتُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُسْلِمِينَ
وَالْكَافَرِ؛ فَإِنْ تَقَدَّمَ التَّابُوتَ رَجُلٌ لَا يَرْجِعُ
حَتَّى يُقْتَلَ أَوْ يَغْلِبَ، وَمَنْ رَجَعَ عَنِ
التَّابُوتِ كَفَرَ وَقَتَلَهُ الْإِمَامُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى
نَبِيِّهِمْ أَنْ جَالُوتُ يَقْتُلُهُ مَنْ يَسْتَوِي عَلَيْهِ
دِرْعُ مُوسَى عليه السلام، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ لَاوِي

می بردند و همین که دامن به گناهان آلودند
و به آن صندوق بی احترامی روا داشتند،
خداوند آن را از میان ایشان برداشت، اما
بعد از آنکه چنان درخواستی از پیامبر
خود کردند و خداوند طالوت را به
پادشاهی آنان گماشت تا به همراه
آنان بجنگد، خداوند صندوق را به آنان
بازگرداند؛ چنان که می فرماید: «و نشانه
پادشاهی او این است که آن صندوق که در
آن آرامشی از پروردگار شماسست و
باقیمانده ای از آنچه خاندان موسی و
خاندان هارون در آن برجای نهاده اند، نزد
شما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل
می کنند». [راوی] گفت: مقصود از «بقیه»
فرزندان پیامبران است. و جمله «در آن
آرامشی از جانب پروردگار شماسست» زیرا
صندوق میان صفوف دشمن و مؤمنان
گذاشته می شد و از آن بادی خوشبو بیرون
می آمد که چهره ای چون چهره انسان
داشت.

۱۹۷۳۱. تفسیر القمی: پدرم از حسن بن خالد از
امام رضا علیه السلام برایم نقل کرد که: «سکینه»
یک باد بهشتی بود که چهره ای چون چهره
انسان داشت. هرگاه صندوق میان صفوف
مؤمنان و کافران گذاشته می شد، اگر
شخصی از آن جلو می زد بر نمی گشت تا
اینکه یا کشته شود یا پیروز و هر که از آن
باز پس می نشست کافر می شد و رهبر او را
می کشت. پس خداوند به پیامبرشان وحی

بْنِ يَعْقُوبَ ۖ اسْمُهُ دَاوُدُ بْنُ آسَى.^۱ وَكَانَ آسَى رَاعِيًا وَكَانَ لَهُ عَشْرَةُ بَنِينَ أَصْغَرُهُمْ دَاوُدُ، فَلَمَّا بُعِثَ طَالُوتُ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَمَعَهُمْ لِحَرْبِ جَالُوتَ بَعَثَ إِلَى آسَى أَنْ أَحْضِرْ وَلَدَكَ، فَلَمَّا حَضَرُوا دَعَا وَاحِدًا وَاحِدًا مِنْ وَلَدِهِ فَأَلْبَسَهُ دِرْعَ مُوسَى ۖ مِنْهُمْ مَنْ طَالَتْ عَلَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ قَصُرَتْ عَنْهُ، فَقَالَ لَأَسَى: هَلْ خَلَفْتَ مِنْ وَلَدِكَ أَحَدًا؟ قَالَ: نَعَمْ، أَصْغَرُهُمْ، تَرَكْتُهُ فِي الْغَنَمِ يَرَعَاهَا، فَبَعَثَ إِلَيْهِ ابْنَهُ فَجَاءَ بِهِ، فَلَمَّا دُعِيَ أَقْبَلَ وَمَعَهُ مِقْلَاعٌ، قَالَ: فَنَادَتْهُ ثَلَاثُ صَخْرَاتٍ فِي طَرِيقِهِ فَقَالَتْ: يَا دَاوُدُ خُذْنَا، فَأَخَذَهَا فِي مِخْلَاطِهِ، وَكَانَ شَدِيدَ الْبَطْشِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ شُجَاعًا، فَلَمَّا جَاءَ إِلَى طَالُوتَ أَلْبَسَهُ دِرْعَ مُوسَى فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ، فَقَضَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ، وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فِي هَذِهِ الْمَفَازَةِ، فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي حِزْبِ اللَّهِ، وَمَنْ لَمْ يَشْرَبْ مِنْهُ فإِنَّهُ مِنِّي

۱. في نسخة «آسي» وفي أخرى «آسي» وكذا فيهما بعده، وفي تاريخ اليعقوبي والطبري والعرائس والمحير ومجمع البيان «إيشاء» كما في المتن، وفي قاموس التوراة «يشاء». (كما في هامش بحار الأنوار: ۴۴۰/۱۳).

کرد که تنها کسی جالوت را می‌کشد که زره موسی بر تن او راست آید و او مردی است از فرزندان لاوی بن یعقوب ۖ به نام داوود پسر آسی. آسی چوپان بود و ده پسر داشت که کوچکترین آنان داوود بود. هنگامی که طالوت بنی اسرائیل را برای جنگ با جالوت فراخواند، به آسی نیز پیغام داد که فرزندان را حاضر کن. پس چون حاضر شدند، یکایک آنان را پیش خواند و زره موسی را بر تنشان پوشاند. برای برخی بزرگ بود و برای برخی دیگر کوتاه. لذا به آسی گفت: آیا پسر دیگری هم داری؟ پاسخ داد: آری، کوچکترینشان را در رمة گوسفندان گذاشته‌ام تا آنها را بچرانند. طالوت او را خواست. در راه که می‌آمد با خود فلاخن داشت. سه پاره سنگ در راهش او را ندا دادند که: ای داوود! ما را برگیر. او نیز آنها را در توبره‌اش نهاد. داوود مردی دلاور و نیرومند بود و چون نزد طالوت آمد، زره موسی را به او پوشاند و دید که اندازه اوست. پس طالوت با سپاهیان بیرون شد. پیامبرشان به آنان گفت: ای بنی اسرائیل! «خداوند شما را در این بیابان به نهري می‌آزماید». هرکس از آن نهر بپاشد از حزب خدا نیست و هر که از آن نیاشامد و تنها مِشْتی آب از آن بردارد، از حزب خداست. چون بنی اسرائیل به نهر رسیدند، خداوند آزادشان گذاشت تا هر یک از آنان مِشْتی

آب بردارد اما «جز اندکی از ایشان، بقیه از آن نهر نوشیدند». تعداد کسانی که آب نوشیدند شصت هزار نفر بودند و این، همچنان که خداوند فرموده، امتحانی بود که بنی اسرائیل با آن آزمایش شدند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آن تعداد اندکی که آب ننوشیدند و کف آبی هم برنداشتند، سیصد و سیزده نفر بودند. هنگامی که بنی اسرائیل از رودگذشتند و چشمشان به سپاه جالوت افتاد، کسانی که از نهر آب نوشیده بودند گفتند: «امروز ما یارای مقابله با جالوت و سپاه او را نداریم» و کسانی که نیاشامیده بودند گفتند: «پروردگارا! بر دل‌های ما شکیبایی فرو ریز و بگام‌هایمان را استوار بدار و ما را بر کافران پیروز گردان». در این هنگام داوود علیه السلام جلو آمد تا آنکه رو به روی جالوت ایستاد.

جالوت سوار بر فیل بود و تاجی به سر داشت که بر پیشانی آن یاقوتی می‌درخشید و سپاهیان‌ش مقابل او صف کشیده بودند. داوود یکی از آن سه سنگ را برداشت و به جناح راست سپاه جالوت پرتاب کرد. سنگ در هوا چرخید و روی آنان افتاد و همه گریختند. داوود سنگ دوم را بیرون آورد و به سمت جناح چپ سپاه جالوت پرت کرد و سنگ در میان آنان افتاد و گریختند. سنگ سوم را به طرف جالوت انداخت که به دانه یاقوتی که در

حِزْبِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ، فَلَمَّا وَرَدُوا النَّهَرَ أَطْلَقَ اللَّهُ لَهُمْ أَنْ يَغْرِفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ غُرْفَةً بِيَدِهِ ﴿فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾، فَالَّذِينَ شَرِبُوا مِنْهُ كَانُوا سَيِّئِينَ أَلْفًا، وَهَذَا امْتِحَانٌ امْتَحِنُوا بِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ.

وَرُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْقَلِيلُ الَّذِينَ لَمْ يَشْرَبُوا وَلَمْ يَغْتَرِفُوا ثَلَاثُ مِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَلَمَّا جَاوَزُوا النَّهَرَ وَنَظَرُوا إِلَى جُنُودِ جَالُوتَ قَالَ الَّذِينَ شَرِبُوا مِنْهُ: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»، وَقَالَ الَّذِينَ لَمْ يَشْرَبُوا: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، فَجَاءَ دَاوُدُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ بِحِذَاءِ جَالُوتَ، وَكَانَ جَالُوتَ عَلَى الْفِيلِ، وَعَلَى رَأْسِهِ التَّاجُ وَفِي [جَبْهَتِهِ] يَاقُوتٌ يَلْمَعُ نُورُهُ، وَجُنُودُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَخَذَ دَاوُدُ مِنْ تِلْكَ الْأَحْجَارِ حَجَرًا فَرَمَى بِهِ فِي مَيْمَنَةِ جَالُوتَ فَمَرَّ فِي الْهَوَاءِ وَوَقَعَ عَلَيْهِمْ فَانْهَزَمُوا، وَأَخَذَ حَجَرًا آخَرَ فَرَمَى بِهِ فِي مَيْسَرَةِ جَالُوتَ فَوَقَعَ عَلَيْهِمْ

فَانْهَزَمُوا، وَرَمَى جَالُوتٌ بِحَجَرٍ ثَالِثٍ
فَصَكَ^۱ الْيَاقُوْتَةَ فِي جَبْهَتِهِ وَوَصَلَ
إِلَى دِمَاغِهِ وَوَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مَيِّتاً، فَهُوَ
قَوْلُهُ: «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ
جَالُوتَ...»^۲.

پیشانی [تاج] او بود خورد و آن را شکافت
و به مغزش رسید و جنازه اش نقش بر
زمین شد. این است سخن خداوند متعال
که فرمود: «پس، به اذن خدا آنان را
شکست دادند و داوود، جالوت را
کشت...».

۱۹۷۲۲. بحار الأنوار عن ابن الأثير في الكامل:
لَمَّا انْقَطَعَ إِيَّاسُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعَثَ اللَّهُ
الْيَسَعَ، فَكَانَ فِيهِمْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَبَضَهُ
اللَّهُ... إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ إِشْمُوِيلَ، وَمَلَكَهُمْ
طَالُوتُ وَرَدَّ عَلَيْهِمُ التَّابُوتَ، وَكَانَتْ مُدَّةُ
مَا بَيْنَ وَفَاةِ يُوشَعَ إِلَى أَنْ رَجَعَتِ النُّبُوَّةُ إِلَى
إِشْمُوِيلَ أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ وَسِتِّينَ سَنَةً.

۱۹۷۲۲. بحار الأنوار - به نقل از ابن اثیر در
الکامل -: پس از آنکه الیاس از میان
بنی اسرائیل رفت، خداوند یسع را فرستاد
و او تا زمانی که خدا خواست در میان آنان
به سر برد و سپس از دنیا رفت... تا آن که
خداوند اِشمویل را فرستاد و طالوت را
پادشاه آنان کرد و صندوق را به ایشان
بازگرداند. از وفات یوشع تا رسیدن نبوت
به اشمویل ۴۶۰ سال فاصله شد.

از جمله داستان های اشمویل این است که
چون روزگار سختی و بلا بر بنی اسرائیل به
درازا کشید و دشمنان به [نابودی] آنان طمع
بستند... از خداوند خواستند برایشان پیامبری
بفرستد تا در کنار او بجنگند. خاندان نبوت
همگی از بین رفته بودند و از آنها تنها یک زن
حامله باقی مانده بود... آن زن پسری به دنیا
آورد و نامش را اِشمویل گذاشت که به معنای
«خدا دعایم را شنید» است.

وَكَانَ مِنْ خَبَرِ إِشْمُوِيلَ أَنَّ بَنِي
إِسْرَائِيلَ لَمَّا طَالَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ وَطَمِعَ فِيهِمُ
الْأَعْدَاءُ... فَدَعَا اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ لَهُمْ نَبِيًّا
يُقَاتِلُونَ مَعَهُ، وَكَانَ سِبْطُ النُّبُوَّةِ هَلَكُوا فَلَمْ
يَبْقَ مِنْهُمْ غَيْرُ امْرَأَةٍ حُبْلَى... فَوَلَدَتْ
غُلَامًا سَمَّيْتُهُ إِشْمُوِيلَ، وَمَعْنَاهُ: سَمِعَ اللَّهُ
دُعَائِي^۳.

۱. صَكَ: ضَرْبُ: (المصباح: ۱۵۹۶/۴).

۲. تفسیر القمی: ۸۲/۱. ۳. بحار الأنوار: ۴۵۲/۱۳.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۱۹۔ داوود علیہ السلام

داوود علیہ السلام



ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۱/۱۴ وأبواب قصص داوود عليه السلام.

بحار الأنوار: ۱۴/۳۳ باب ۳ وما أوحى إلى داوود عليه السلام.

كنز العمال: ۴۹۳/۱۱ داوود عليه السلام.

بحار الأنوار: ۱۴/۱۹ باب ۲ قصة داوود وأوربا عليه السلام.

انظر:

الصبر: باب ۲۱۴۲.

۳۷۳۳

داوود

الكتاب:

«اضْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ * ... يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۱.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲.

(انظر) النساء: ۱۶۳، الإسراء: ۵۵، المائدة: ۷۸، ۷۹.

الأنعام: ۸۴، الأنبياء: ۷۸ - ۸۰، النمل: ۱۵، سبأ:

۱۱، ۱۰.

الحديث:

۱۹۷۳۳. بحار الأنوار: رَوَى أَنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ: «مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَّقَ قَوْلُهُ، وَمَنْ أُنْسَ بِحَبِيبٍ قَبْلَ قَوْلِهِ وَرَضِيَ فِعْلُهُ، وَمَنْ وَثِقَ بِحَبِيبٍ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ، وَمَنْ اِشْتَقَّ إِلَىٰ حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ. يَا دَاوُدُ،

۱. ص: ۱۷-۲۶. ۲. الأنبياء: ۱۰۵.

۳۷۳۳

داوود

قرآن:

«بر آنچه می‌گویند صبر کن و داوود، بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور. آری او بسیار بازگشت کننده [به سوی خدا] بود... ای داوود! ما تو را در روی زمین خلیفه گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنها را از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کنند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت».

«هر آینه، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

حدیث:

۱۹۷۳۳. بحار الأنوار: روایت است که خداوند به

داوود وحی کرد: هرکس حبیبی را دوست بدارد، سخنش را باور می‌کند و هرکس به حبیبی انس گیرد، گفتارش را می‌پذیرد و کردارش را می‌پسندد و هرکس به حبیبی اعتماد کند، به او تکیه می‌کند و هرکه مشتاق حبیبی باشد، در رفتن به سوی او می‌کوشد. ای داوود! یاد

ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ، وَجَعَلْتِي لِلْمُطِيعِينَ،
وَزِيَارَتِي لِلْمُشْتَاقِينَ، وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ.^۱

۱۹۷۳۲. رسول الله ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى
دَاوُدَ ﷺ: يَا دَاوُدُ، كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ
عَلَى مَنْ جَلَسَ فِيهَا كَذَلِكَ لَا تَضِيقُ
رَحْمَتِي عَلَى مَنْ دَخَلَ فِيهَا، وَكَمَا لَا تَضُرُّ
الطَّيْرَةَ مَنْ لَا يَنْطِيرُ مِنْهَا كَذَلِكَ لَا يَنْجُو مِنْ
الْفِتْنَةِ الْمُتَطَيِّرُونَ.^۲

۱۹۷۳۵. عنه ﷺ: كَانَ دَاوُدُ أَعْبَدَ الْبَشَرِ.^۳

۱۹۷۳۶. عنه ﷺ: كَانَ النَّاسُ يَعُودُونَ دَاوُدَ وَيَظُنُّونَ
أَنَّهُ بِهِ مَرَضٌ، وَمَا بِهِ إِلَّا شِدَّةُ الْخَوْفِ مِنْ
اللَّهِ تَعَالَى.^۴

۱۹۷۳۷. الإمام عليّ ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى
دَاوُدَ ﷺ: إِنَّكَ نِعَمَ الْعَبْدِ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ
بَيْتِ الْمَالِ وَلَا تَعْمَلُ بِسَيْدِكَ شَيْئاً. قَالَ:
فَبَكَى دَاوُدُ ﷺ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى
الْحَدِيدِ: أَنْ لِي لِعَبْدِي دَاوُدَ، فَلَانَ، فَلَا نَ
اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْحَدِيدُ، فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ
دِرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فَعَمِلَ ﷺ
ثَلَاثِمِائَةَ وَسِتِّينَ دِرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثِمِائَةِ

من، از آن یاد کنندگان است و بهشت من،
از آن فرمانبرداران و دیدارم از آن مشتاقان
و خودم ویژه دوستداران و عاشقان هستم.
۱۹۷۳۲. پیامبر خدا ﷺ: خداوند عزوجل به
داوود ﷺ وحی فرمود: ای داوود! همچنان
که آفتاب بر کسی که در آن بنشیند تنگ
نمی آید، رحمت من نیز بر کسی که به آن
درآید تنگ نیست و همچنان که فال بد به
کسی که فال بد نزند زیان نمی رساند،
کسانی هم که فال بد می زنند از فتنه نجات
نیابند.

۱۹۷۳۵. پیامبر خدا ﷺ: داوود، عابدترین انسان ها
بود.

۱۹۷۳۶. پیامبر خدا ﷺ: مردم خیال می کردند
داوود دچار بیماری است و به عیادت او
می رفتند، حال آنکه او را چیزی نبود مگر
شدت ترس از خداوند متعال.

۱۹۷۳۷. امام علی ﷺ: خداوند عزوجل به داوود ﷺ
وحی کرد: تو چه بنده خوبی بودی اگر
نبود که از بیت المال می خوری و با دست
خود هیچ کاری نمی کنی. داوود ﷺ
گریست. پس خداوند عزوجل به آهن
وحی کرد: برای بنده ام، داوود نرم شو. پس
آهن نرم شد، البته خداوند متعال آهن را
برای او نرم کرد. از آن پس، داوود روزی
یک زره می بافت و آن را به هزار درهم
می فروخت. او ۳۶۰ زره بافت و آنها را به

۱. بحار الأنوار: ۲۳/۴۰/۱۴. ۲. الأمالي للصدوق: ۴۸۷/۳۸۲.

۳. کثر العمال: ۳۲۳۲۲. ۴. کثر العمال: ۳۲۳۲۳.

۳۶۰ هزار درم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد.

۱۹۷۳۸ . امام باقر علیه السلام: داوود بر سرزمین های میان شامات تا بلاد اصطخر پادشاهی کرد و قلمرو پادشاهی سلیمان نیز چنین بود.

۱۹۷۳۹ . امام باقر علیه السلام: داوود نسبی - صلوات الله علیه - روزی در محراب خود بود که ناگاه کرم قرمز رنگ کوچکی از کنارش گذشت و رفت تا به محل سجده او رسید. داوود به آن نگاهی کرد و در دلش گفت: این کرم چرا آفریده شده است؟ خداوند به آن کرم وحی کرد: سخن بگو. پس، کرم به داوود گفت: ای داوود! آیا صدای پای مرا شنیده ای یا رد پایم را بر تخته سنگ دیده ای؟ داوود گفت: نه. کرم گفت: اما خداوند صدای جنبیدن و نفس زدن و حرکت مرا می شنود و رد پایم را می بیند. پس، صدایت را پایین بیاور.

۱۹۷۵۰ . امام صادق علیه السلام: خدای تبارک و تعالی به داوود علیه السلام وحی فرمود: چه شده است که تو را تنها می بینم؟ عرض کرد: به خاطر تو، مردم را ترک کرده ام و آنان نیز مرا ترک کرده اند. فرمود: چه شده است که تو را خاموش می بینم؟ عرض کرد: ترس از تو، مرا خاموش ساخته است. فرمود: چه شده است که تو را رنجور می بینم؟ عرض کرد: عشق و محبت تو، مرا رنجور ساخته است. فرمود: چه شده است که تو را فقیر می بینم، حال آنکه

وَسَيِّئَ الْفَأْ، وَاسْتَغْنَى عَنْ بَيْتِ الْمَالِ^۱.

۱۹۷۳۸ . الإمام الباقر علیه السلام: وَأَمَّا دَاوُودُ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الشَّامَاتِ إِلَى بِلَادِ إِصْطَخَرَ، وَكَذَلِكَ كَانَ مُلْكُ سُلَيْمَانَ^۲.

۱۹۷۳۹ . عنه علیه السلام: إِنَّ دَاوُودَ النَّبِيَّ علیه السلام كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مِحْرَابِهِ إِذْ مَرَّتْ بِهِ دُودَةٌ حَمْرَاءُ صَغِيرَةٌ تَدِبُ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى مَوْضِعِ سُجُودِهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا دَاوُودُ وَحَدَّثَ فِي نَفْسِهِ: لِمَ خُلِقَتْ هَذِهِ الدُّودَةُ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا: تَكَلَّمِي، فَقَالَتْ لَهُ: يَا دَاوُودُ، هَلْ سَمِعْتِ حِسِّي أَوْ اسْتَبْتَنْتِ عَلَى الصَّفَا أَثَرِي؟ فَقَالَ لَهَا دَاوُودُ: لَا. قَالَتْ: فَإِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ دُبِّيَّ وَنَفْسِي وَحِسِّي وَيَرَى أَثَرَ مَشْيِي، فَاخْفِضِي مِنْ صَوْتِكَ^۳!

۱۹۷۵۰ . الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُودَ علیه السلام: مَا لِي أَرَاكَ وَحَدَانَا؟ قَالَ: هَجَرْتُ النَّاسَ وَهَجَرُونِي فَيْكَ. قَالَ: فَمَا لِي أَرَاكَ سَاكِتًا؟ قَالَ: خَشِيتُكَ أَسْكَنْتَنِي. قَالَ: فَمَا لِي أَرَاكَ نَصَبًا؟ قَالَ: حُبُّكَ أَنْصَبَنِي. قَالَ: فَمَا لِي أَرَاكَ فَقِيرًا

۱ . کتاب من لا يحضره الفقيه: ۳/۱۶۲/۳۵۹۲.

۲ . التخصال: ۱۱۰/۲۴۸ . ۳ . بحار الأنوار: ۱۲/۱۷/۲۹.

وَقَدْ أَفْدْتُكَ؟ قَالَ: الْقِيَامَ بِحَقِّكَ أَفْقَرَنِي.
قَالَ: فَمَا لِي أَرَاكَ مُتَذَلِّلاً؟ قَالَ: عَظِيمُ
جَلَالِكَ الَّذِي لَا يُوصَفُ ذَلَّلَنِي، وَحَقُّ ذَلِكَ
لَكَ يَا سَيِّدِي. قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: فَأَبَشِرْ
بِالْفَضْلِ مِنِّي، فَلَكَ مَا تُحِبُّ يَوْمَ تَلْقَانِي،
خَالِطِ النَّاسَ وَخَالِقِهِمْ بِأَخْلَاقِهِمْ وَزَايِلُهُمْ
فِي أَعْمَالِهِمْ تَتْلُ مَا تُرِيدُ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱.

۱۹۷۵۱. عنه: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُودَ:

يَا دَاوُودُ: بِي فَافْرَحْ، وَبِذِكْرِي فَتَلَذَّذْ،
وَبِمُنَاجَاتِي فَتَنَعَّمْ، فَعَن قَلِيلٍ أَخْلَى الدَّارَ
عَنِ الْفَاسِقِينَ، وَأَجْعَلَ لِعَنْتِي عَلَى
الظَّالِمِينَ^۲.

۱۹۷۵۲. عنه: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُودَ:

أَنْ بَلَغَ قَوْمَكَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِبْدٍ مِنْهُمْ أَمْرُهُ
بِطَاعَتِي فَيُطِيعُنِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ
أُعِينَهُ عَلَى طَاعَتِي، فَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ،
وَأِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَإِنْ اعْتَصَمَ بِي
عَصَمْتُهُ، وَإِنْ اسْتَكْفَانِي كَفَيْتُهُ، وَإِنْ تَوَكَّلَ
عَلَيَّ حَفِظْتُهُ، وَإِنْ كَادَهُ جَمِيعُ خَلْقِي كِدْتُ
دُونَهُ^۳.

تو را بهره‌مند ساختم؟ عرض کرد: گزاردن
حق تو، مرا فقیر کرده است. فرمود: چه شده
است که تو را خوار می‌بینم؟ عرض کرد:
عظمت و صف ناشدنی جلال تو، مرا خوار
کرده است و این حق توست ای آقای من! خداوند جل جلاله فرمود: پس، مژده بادا تو را
به فضل من. در آن روز که مرا ملاقات کنی،
هرچه دوست داشته باشی به تو بخشم. با
مردم بیامیز و با اخلاق آنان بساز، اما در اعمال
و کردارشان با آن همراهی مکن تا روز قیامت
بدان چه از من خواهی دست یابی.

۱۹۷۵۱. امام صادق: خداوند عز و جل به داوود:

وَحَى فَرَمُود: اَي دَاوُودُ! بِه مِنْ خُوش بَاش وَ اَز
يَادِ مِنْ لَذَّتِ بِيرِ وَ اَز نَعْمَتِ مَنَاجَاتِ بِا مِنْ
بِرْخُورْدَارِ شُو؛ زِيرَا بِه زُودِي خَانِه رَا اَز
كُنْهَكَارَانِ خَالِي كَنَم وَ لَعْنَتِم رَا بِرِ سَتَمْگَرَانِ
قَرَار دَهَم.

۱۹۷۵۲. امام صادق: خداوند متعال به داوود:

وَحَى فَرَمُود: اَيْنِ پَيَام رَا بِه قُومَتِ اِبْلَاحِ كُنْ كِه
هِيچ بِنْدَه‌اَي اَز اَنَانِ نِيست كِه او رَا بِه فَرْمَانِبرِي
اَز خُود فَرْمَانِش دَهَم وَ فَرْمَانِم بِيرِد، مَگَرِ اَيْنَكِه
بِر مِنْ اَسْت تَا او رَا دَر رَاه طَاعَتِ خُود يَارِي
رِسَانِم. پَس اِگَر اَز مِنْ چيزِي بَخُواهد، بِه او
عِطَا كَنَم وَ اِگَر مَرَا بَخُواند جِوابِش دَهَم وَ اِگَر بِه
مِنْ پَناهِ آوَرِد، پَناهِش دَهَم وَ اِگَر اَز مِنْ
بِي نِيازِي بَخُواهد، او رَا بِي نِيازِ گَرْدَانِم وَ اِگَر بِه
مِنْ تَوَكَّلِ كَنَد، او رَا حَفِظ وَ نَگَهِدارِي كَنَم وَ اِگَر
هَمِه اَفَرِيْدگانِم بِر ضِد او دَسِيسِه كَنَنَد، مِنْ
مَكْرِ خُود رَا بِه سُوْد او بِه كَار بِرَم.

۱. الأُمالي للصدوق: ۲۸۰/۲۶۳.

۲. روضة الواعظين: ۵۰۵. ۳. قصص الأنبياء: ۲۵۱/۱۹۸.

۱۹۷۵۳. عنه علیه السلام: قال داوود عليه السلام: لَا عَبْدَنَ اللَّهُ الْيَوْمَ عِبَادَةً وَلَا قِرْآنَ قِرَاءَةٍ لَمْ أَفْعَلْ مِثْلَهَا قَطُّ! فَدَخَلَ مِحْرَابَهُ فَفَعَلَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ إِذَا هُوَ بِضِفْدَعٍ فِي الْمِحْرَابِ، فَقَالَ لَهُ: يَا دَاوُودُ، أَعْجَبَكَ الْيَوْمَ مَا فَعَلْتَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَقِرَاءَتِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: لَا يُعْجِبُكَ، فَإِنِّي أَسْبِحُ اللَّهَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفَ تَسْبِيحَةٍ يَتَشَعَّبُ لِي مَعْ كُلِّ تَسْبِيحَةٍ ثَلَاثَةُ أَلْفٍ تَحْمِيدَةٍ، وَإِنِّي لَأَكُونُ فِي قَعْرِ الْمَاءِ فَيُصَوِّتُ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ فَأَحْسِبُهُ جَائِعًا فَأَطْفُوهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَأْكُلَنِي وَمَالِي ذَنْبٌ! 

۱۹۷۵۴. بحار الأنوار: رُوِيَ أَنَّ دَاوُودَ عليه السلام خَرَجَ مُصْحِرًا مُسْتَفْرِدًا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا دَاوُودُ، مَا لِي أَرَاكَ وَحْدَانِيًّا؟ فَقَالَ: إِلَهِي اشْتَدَّ الشَّوْقُ مِنِّي إِلَى لِقَائِكَ، وَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنَّكَ إِن تَأْتِنِي بَعْدَ آبِقِ اثْبَتِكَ فِي اللُّوْحِ حَمِيدًا.^۲

بحث روایی:

روی فی الدرّ المستور بطریق عن انس

۱۹۷۵۳. امام صادق علیه السلام: داوود علیه السلام گفت: امروز خدا را چنان عبادتی کنم و چنان قرآنی بخوانم که هرگز چنان نکرده باشم. پس به محراب خود رفت و چنان کرد [که گفت]. چون نمازش را به پایان برد، ناگاه چشمش به قورباغه‌ای در محراب افتاد. آن قورباغه به او گفت: ای داوود! عبادت و قرآنی که امروز به جای آوردی تو را خوش آمد؟ گفت: آری. قورباغه گفت: هرگز تو را به اعجاب و اندازد؛ زیرا من در هر شب خداوند را هزار بار تسبیح می‌گویم که از هر تسبیحی سه هزار حمد و ستایش منشعب می‌شود. گاه من در قعر آب هستم و پرنده‌ای در هوا آواز می‌دهد و من به گمان اینکه او گرسنه است برایش روی آب می‌آیم تا مرا بخورد بی آنکه گناهی کرده باشم.

۱۹۷۵۴. بحار الأنوار: روایت شده است که داوود علیه السلام تنها به صحرا رفت. پس خداوند به او وحی فرمود: ای داوود! چه شده است که تو رایکه و تنها می‌بینم؟ عرض کرد: الهی، شوق دیدارت در من بالا گرفته و میان من و خلقت جدایی افکنده است. خداوند به او وحی فرمود: به سوی آنان برگرد؛ زیرا اگر بنده گریز پایی را نزد من بیاوری، تو را در لوح [افراد] ستوده ثبت می‌کنم.

بحثی روایی:

در الدرّ المستور به یک طریق از انس و مجاهد و سُدّی و به چند طریق از ابن عباس، داستان

وعن مجاهد والسدي وبعده طرق عن ابن عباس قصة دخول الخصم على داود عليه السلام على اختلاف ما في الروايات. وروی مثلها القسبي في تفسيره ورواها في العرائس وغيره، وقد لخصها في مجمع البيان كما يأتي:

إن داود كان كثير الصلاة فقال: يا رب فضلت علي إبراهيم فاتخذته خليلاً، وفضلت علي موسى فكلّمته تكليماً، فقال: يا داود إنا ابتليناك بما لم نبترك مثله فإن شئت ابتليتك، فقال: نعم يا رب فابتلني.

فبينما هو في محرابه ذات يوم إذ وقعت حمامة، فأراد أن يأخذها فطارت إلى كوة المحراب، فذهب ليأخذها فاطلع من الكوة فإذا امرأة أوريا بن حيان تغتسل ففوهاها وهمم بتزويجها، فبعث بأوريا إلى بعض سراياه وأمر بتقديمه أمام التابوت الذي فيه السكينة،^۱ ففعل ذلك وقتل.

فلما انقضت عدتها تزوجها وبنى بها

مراجعة دو متخاصم به داود عليه السلام، با اختلاف در روایات، نقل شده است. قمی نیز نظیر آن را در تفسیر خود روایت کرده و در العرائس و کتب دیگر هم روایت شده است. صاحب مجمع البیان خلاصه این روایت را به این شرح آورده است:

داوود زیاد نماز می خواند. روزی گفت: خدایا! ابراهیم را بر من برتری دادی و او را خلیل خود کردی! موسی را بر من برتری دادی و با او سخن گفتم! خداوند فرمود: ای داوود! ما آنها را به چیزهایی آزمودیم که تو را به مانند آن نیاز موده ایم. اگر بخواهی تو را هم می آزماییم. داوود گفت: آری ای خدا! مرا هم بیازما.

روزی داوود در محراب خود بود که ناگهان کبوتری افتاد. خواست آن را بگیرد، اما کبوتر به روزنه محراب پرید. داوود رفت که آن را بگیرد، از روزنه نگاهی کرد ناگاه چشمش به زن اوريا بن حیان که مشغول شستن بدن خود بود افتاد و عاشق او شد و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. لذا اوريا را به یکی از جنگ ها فرستاد و دستور داد تا او پیشاپیش صندوقی که در آن سکینه بود، حرکت کند.^۱ و او چنین کرد و کشته شد.

بعد از آنکه عده زن اوريا به سر آمد، داوود او را به زنی گرفت و با وی همبستر شد



مرکز تحقیقات کبوتر علوم

فولد له منها سليمان، فبينما هو ذات يوم في محرابه إذ دخل عليه رجلان ففزع منهما، فقالا: لا تخف خصمان بغى بعضنا على بعض - إلى قوله: - وقليل ما هم، فنظر أحد الرجلين إلى صاحبه ثم ضحك، فتنبه داوود على أنهما ملكان بعثهما الله إليه في صورة خصمين ليُبَكِّتاه على خطيئته، فتاب وبكى حتى نسبت الزرع من كثرة دموعه.

ثم قال في المجمع - ونعم ما قال: - إنه ممّا لا شبهة في فساد؛ فإنّ ذلك ممّا يقدح في العدالة، فكيف يجوز أن يكون أنبياء الله - الذين هم أُمّناؤه على وحيه وسفراؤه بينه وبين خلقه - بصفة من لا تقبل شهادته وعلى حالة تنفر عن الاستماع إليه والقبول منه.

أقول: والقصة مأخوذة من التوراة، غير أنّ التي فيها أشنع وأفظع، فعُدلت بعض التعديل على ما سيلوح لك.

ففي التوراة ما ملخصه: وكان في وقت المساء أنّ داوود قام عن سريره وتمشّى

و سليمان به دنیا آمد. روزی در محرابش بود که دو مرد بر او وارد شدند. داوود از آنها در هراس شد. آن دو گفتند: مترس، ما دو نفر متخاصم هستیم که یکی از ما به دیگری زور گفته است، اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است؛ او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم، اما او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار - تا آنجا که می فرماید - و ایشان اندکند. آن گاه یکی از آن دو مرد به رفیقش نگاهی کرد و خندید. داوود متوجه شد که آنها دو فرشته اند که خداوند به صورت دو متخاصم نزد او فرستاده است، تا او را محکوم و به خطای داوری اش آگاه سازند. داوود توبه کرد و چندان گریست که از کثرت اشک هایش گیاه روید.

سپس مؤلف مجمع البیان می گوید - و چه خوب می گوید - که در نادرستی این داستان شکّی نیست؛ زیرا چنین چیزی به عدالت خدشه وارد می کند. چگونه ممکن است انبیای الهی، که امینان و وحی او و سفیران میان او و خلقش هستند، متّصف به صفت کسی باشند که شهادتش پذیرفته نمی شود و حالتی داشته باشند که مردم از شنیدن و پذیرفتن سخنان آنان گریزان شوند.

این داستان از تورات گرفته شده، با این تفاوت که در تورات به گونه ای زشت تر و

على سطح بيت الملك، فرأى من على
السطح امرأة تستحم، وكانت المرأة
جميلة المنظر جداً، فأرسل داوود وسأل
عن المرأة فقيل: إنها بتشبع امرأة أوريا
الجنبي، فأرسل داوود رُسلًا وأخذها،
فدخلت عليه فاضطجع معها وهي مطهرة
من طمئنها، ثم رجعت إلى بيتها وحبلت
المرأة فأرسلت وأخبرت داوود أنها
حُبلى.

وكان أوريا في جيش لداوود
يحاربون بني عمون، فكتب داوود إلى
يوآب أمير جيشه يأمره بإرسال أوريا
إليه، و لما أتاه وأقام عنده أياماً كتب
مكتوباً إلى يوآب وأرسله بيد أوريا،
وكتب في المكتوب يقول: اجعلوا أوريا
في وجه الحرب الشديدة وارجعوا من
ورائه فيضرب ويموت، ففعل به ذلك
فقتل، وأخبر داوود بذلك.

فلما سمعت امرأة أوريا أنه قد مات
ندبت بعلمها، ولما مضت المناحة أرسل
داوود وضمها إلى بيته وصارت له امرأة
وولدت له ابناً، وأما الأمر الذي فعله

زننده تر آمده است ولی در روایات اسلامی
اندکی حک و اصلاح شده است.

آنچه در تورات آمده به طور خلاصه چنین
است: عصر بود که داوود از تخت خود
برخواست و بر بالای کاخ خود به قدم زدن
پرداخت. از روی بام زن بسیار زیبایی را دید
که خود را می شویید. داوود کسی را فرستاد تا
درباره آن زن پرس و جو کند. به او گفته شد:
او بتشبع، همسر اوریای جنبی است. داوود
عده ای را فرستاد که او را گرفتند و نزد وی
آوردند و داوود با او که در روزهای پاکی [و
آمادگی بارداری] بود همبستر شد و وی چون
به خانه خود برگشت معلوم شد که حامله
شده، پس پیغام فرستاد و به داوود خبر داد که
حامله شده است.

اوریا در سپاهی بود که داوود برای جنگ
با بنی عمون فرستاده بود. داوود به یوآب،
فرمانده سپاه خود، نامه ای نوشت و به او
دستور داد اوریای را به نزد وی روانه کند. اوریای
نزد داوود آمد و چند روزی پیش وی ماند.
داوود نامه ای به یوآب نوشت و آن را به دست
اوریا فرستاد. در آن نامه نوشته بود: اوریای را
پیشاپیش جنگ سخت روانه کنید و خودتان
از پشت سر او برگردید تا ضربه بخورد و
بمیرد. یوآب این کار را کرد و اوریای کشته شد
و خبر کشته شدنش به داوود رسید.

وقتی همسر اوریای از کشته شدن او

داوود فقبح في عيني الرب.

فأرسل الرب ناثان النبي إلى داوود،
فجاء إليه وقال له: كان رجلان في مدينة
واحدة واحد منهما غني والآخر فقير،
وكان للغني غنم وبقر كثيرة جداً؛ وأما
الفقير فلم يكن له شيء إلا نعجة واحدة
صغيرة قد اقتناها ورباها، فجاء ضيف إلى
الرجل الغني فعفا أن يأخذ من غنمه ومن
بقره ليهيئ للضيف الذي جاء إليه، فأخذ
نعجة الرجل الفقير وهيئاً لضيفه، فحسب
غضب داوود على الرجل جداً، وقال
لناثان: حي هو الرب؛ إنه يقتل الرجل
الفاعل ذلك وترد النعجة أربعة أضعاف؛
لأنه فعل هذا الأمر ولأنه لم يشفق.

فقال ناثان لداوود: أنت هو الرجل
يعاتبك الرب ويقول: سأقيم عليك الشر
من بيتك، وأخذ نساءك أمام عينيك
وأعطيتهم لقريبك فيضطجع معهن قدام
جميع إسرائيل وقدام الشمس؛ جزاء لما
فعلت بأوريا وامراته.

فقال داوود لناثان: قد أخطأت إلى

خبردار شد، مدتی در عزای شوهرش ماتم
گرفت و پس از پایان مدت عزاداری، داوود
فرستاد و او را به خانه خود آورد و او زن وی
شد و برایش پیری زایید. اما کاری که داوود
کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد.

و خداوند ناثان نبی را نزد داوود فرستاد و
نزد وی آمده او را گفت: در شهری دو مرد
بودند یکی دولتمند و دیگری فقیر و دولتمند
را گوسفند و گاو بی نهایت بسیار بود. و فقیر را
جز یک ماده بزه کوچکی نبود که آن را خریده
و پرورش داده بود و مسافری نزد آن مرد
دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان
و گاو آن خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد
وی آمده بود مهیا سازد و بزه آن مرد فقیر را
گرفته برای آن مرد که نزد وی آمده بود مهیا
ساخت. آن گاه خشم داوود بر آن شخص
افروخته شده به ناثان گفت: به حیات خداوند
قسم کسی که این کار را کرده است مستوجب
قتل است. و چون که این کار را کرده و هیچ
ترحم ننموده، بزه را چهار چندان باید رد کند.
ناثان به داوود گفت: آن مرد تو هستی و
خداوند تو را عتاب کرده می گوید: اینک، من
از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم
گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته به
همسایهات خواهم داد و او در پیش روی تمام
اسرائیل و روز روشن با آنان خواهد خوابید،
به سزای آنچه با اوريا و زن او کردی.

الرَّبِّ، فَقَالَ نَاتَانُ لِدَاوُدَ: الرَّبُّ أَيْضاً قَدْ
نَقَلَ عَنْكَ خَطِيئَتَكَ، لَا تَمُوتْ غَيْرَ أَنَّهُ مِنْ
أَجْلِ أَنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ بِهَذَا الْأَمْرِ أَعْدَاءَ
الرَّبِّ يَشْمَتُونَ فَالابْنُ الْمَوْلُودُ لَكَ مِنَ
الْمَرْأَةِ يَمُوتُ، فَأَمْرَضَ اللَّهُ الصَّبِيَّ سَبْعَةَ
أَيَّامٍ ثُمَّ قَبَضَهُ ثُمَّ وَلَدَتْ مَرْأَةُ أُورِيَا بَعْدَهُ
لِدَاوُدَ ابْنَهُ سُلَيْمَانَ.^۱

وفي العيون في باب مجلس الرضا
عند المأمون مع أصحاب الملل
والمقالات: قَالَ الرُّضَا لَابْنِ جَهْمٍ: وَأَمَّا
دَاوُدُ فَمَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ؟ قَالَ:
يَقُولُونَ: إِنَّ دَاوُدَ كَانَ يُصَلِّي فِي مَخْرَابِهِ
إِذْ تَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ
مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ، فَقَطَعَ دَاوُدُ صَلَاتَهُ
وَقَامَ يَأْخُذُ الطَّيْرَ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ فِي إِثْرِهِ
فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ، فَصَعِدَ فِي طَلَبِهِ
فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أُورِيَا ابْنِ حَيَّانَ،
فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي إِثْرِ الطَّيْرِ فَاِذَا بِامْرَأَةٍ
أُورِيَا تَغْتَسِلُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا وَكَانَ
قَدْ أَخْرَجَ أُورِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ، فَكَتَبَ

۱. ملخص من الإصحاح الحادي عشر والثاني عشر من
صموئيل الثاني (كما في هامش المصدر).

داوود به ناتان گفت: نزد خداوند گناه
کرده‌ام. ناتان به داوود گفت: خداوند نیز گناه
تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. لیکن
چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان
خداوند شده‌ای، پسری نیز که آن زن برای تو
زاییده است البته خواهد مرد. و خداوند
پسری را که زن اوریا برای داوود زاییده بود
مبتلا به بیماری سختی کرد و در روز هفتم
طفل بمرد. پس از آن، زن اوریا برای داوود
پسرش سلیمان را زایید.

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، در باب
«مجلس امام رضا علیه السلام نزد مأمون و مباحثه‌اش با
ارباب ادیان و عقاید آمده است: امام رضا علیه السلام
به ابن جهم فرمود: پیشینیان شما درباره
داوود چه می‌گویند؟ ابن جهم گفت:
می‌گویند داوود در محرابش مشغول نماز بود
که ابلیس به صورت زیباترین پرنده عالم در
برابرش جلوه گر شد. داوود نماز خود را قطع
کرد و برخاست تا آن پرنده را بگیرد. پرنده به
اندرون خانه رفت و داوود آن را دنبال کرد.
پرنده روی بام پرید و داوود هم روی بام
رفت. پرنده به داخل خانه اوریا بن حیان افتاد.
داوود به دنبال پرنده به درون خانه نگاه کرد
ناگاه چشمش به زن اوریا افتاد که مشغول
شستن خود بود. همین که او را دید عاشقش
شد. او قبلاً اوریا را به یکی از جنگ‌ها اعزام
کرده بود. لذا به فرمانده لشکر خود نوشت که
اوریا را پیشاپیش صندوق روانه کند. اوریا

إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدَّمَ أوريا أَمَامَ التَّابُوتِ،
فَقَدَّمَ فَظْفَرَ أوريا بِالْمُشْرِكِينَ فَصَعَبَ ذَلِكَ
عَلَى دَاوُدَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ ثَانِيَةً أَنْ قَدَّمَهُ أَمَامَ
التَّابُوتِ فَقَدَّمَ فَقَتِلَ أوريا، وَتَزَوَّجَ دَاوُدُ
بِامْرَأَتِهِ.

قَالَ: فَضَرَبَ الرَّضَا يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ
وَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! لَقَدْ نَسَبْتُمْ
نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى التَّهَاجُوتِ بِصَلَاتِهِ حَتَّى
خَرَجَ فِي إِثْرِ الطَّيْرِ، ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ، ثُمَّ
بِالْقَتْلِ!

فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا كَانَتْ
خَطِيئَتُهُ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ! إِنَّ دَاوُدَ ﷺ إِنَّمَا
ظَنَّ أَنَّهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ،
فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَائِكِينَ فَسَوَّرَا
الْمِحْرَابَ، فَقَالَ: «خَضَمَانِ بَغْنِي بَغْضًا
عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ
وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ
تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَفْجَةً وَلِي نَفْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ
اكَفْلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» فَعَجَّلَ دَاوُدُ
عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَقَالَ: «لَقَدْ ظَلَمَكَ
بِسُؤَالِ نَفْجَتِكَ إِلَيَّ نِعَاجِهِ»^۱ وَلَمْ يَسْأَلِ
الْمُدَّعَى الْبَيِّنَةَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَمْ يَقْبَلْ عَلَى

جلوتر از صندوق حرکت کرد اما بر مشرکان
پیروز شد و این امر بر داوود گران آمد. دوباره
به امیر لشکرش نوشت که اوریا را همچنان
جلوتر از صندوق حرکت دهد. امیر چنان کرد
و اوریا کشته شد و داوود با همسر او ازدواج
کرد.

راوی می گوید: امام رضا ﷺ دستش را بر
پیشانی خود زد و گفت: انا لله و انا اليه
راجعون. شما به یکی از انبیای الهی نسبت
بی اعتنائی به نمازش را می دهید، به طوری که
نماز را قطع می کند و در پی پرندۀ ای می رود و
نسبت فحشا و قتل به او می دهید.

ابن جهم عرض کرد: یابن رسول الله،
پس، گناه او چه بود؟ حضرت فرمود: وای
بسنو! داوود خیال می کرد که خداوند
آفریده‌ای داناست از او خلق نکرده است.
لذا خداوند عز و جل دو فرشته به نزد او فرستاد
و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند. یکی
گفت: «مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی از
ما به حق دیگری تجاوز کرد. پس به حق میان
ما داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه
راست راهبر باش. این شخص برادر من
است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است
و می گوید: آن را به من بسپار و در گفتار بر من
غالب آمده است». داوود بی آنکه از مدعی بی‌ینه
و شاهد بخواهد و یا رو به مدعی علیه کند و
بگوید: تو چه می گویی؟ شتابزده داوری کرد

و گفت: «قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میش های خودش، بر تو متم کرده است». خطا و اشتباه داوود در همین بود که از راه و رسم داوری تجاوز کرد، نه آن چیزی که شما می گوید. مگر نشیده ای که خداوند عزوجل می فرماید: «ای داوود! ما تو را در روی زمین خلیفه گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن...» تا آخر آیه.

ابن جهم عرض کرد: یابن رسول الله! داستان او با اوریا چیست؟ حضرت رضاؑ فرمود: در زمان داوود هرگاه زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد، آن زن دیگر حق نداشت ازدواج کند. و نخستین کسی که خداوند عزوجل به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند داوودؑ بود. آن حضرت وقتی اوریا کشته شد و عده زن او تمام شد، با وی ازدواج کرد و این امر بر مردم آن روزگار گران آمد.

در امالی شیخ صدوق به سندش از امام صادقؑ آمده است که آن حضرت به علقمه فرمود: رضایت همه مردم را نمی توان به دست آورد و جلو زبان آنها را نمی توان گرفت. مگر به داوودؑ نسبت ندادند که به دنبال پرنده ای به راه افتاد تا جایی که چشمش به زن اوریا افتاد و عاشق او شد و [برای رسیدن به آن زن] شوهرش را جلوتر از صندوق حرکت داد تا اینکه کشته شد و با همسر او ازدواج کرد؟! ... تا آخر حدیث.

الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَيَقُولُ لَهُ: مَا تَقُولُ؟ فَكَانَ هَذَا خَطِيئَةً رَسَمِ الْحُكْمِ لَا مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ، أَلَا تَسْمَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.

فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قِصَّتُهُ مَعَ أُورِيَا؟ قَالَ الرَّضَاءُ: إِنَّ الْمَرْأَةَ فِي أَيَّامِ دَاوُودَ كَانَتْ إِذَا مَاتَ بَعْلُهَا أَوْ قُتِلَ لَا تَتَزَوَّجُ بَعْدَهُ أَبَدًا، فَأَوَّلُ مَنْ أَباحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِامْرَأَةِ قُتِلَ بَعْلُهَا دَاوُودُؑ، فَتَزَوَّجَ بِامْرَأَةِ أُورِيَا لَمَّا قُتِلَ وَانْقَضَتْ عِدَّتُهَا، فَذَلِكَ الَّذِي شَقَّ عَلَى النَّاسِ مِنْ قَتْلِ أُورِيَا.

وفي الأمالي للصدوق بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَعَلْقَمَةَ: إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَالسِّنْتَهُمْ لَا تُضْبَطُ، أَلَمْ يَنْسِبُوا دَاوُودَؑ إِلَيَّ أَنَّهُ تَبَعَ الطَّيْرَ حَتَّى نَظَرَ إِلَى امْرَأَةِ أُورِيَا فَهَوَاهَا، وَأَنَّهُ قَدَّمَ زَوْجَهَا أَمَامَ التَّابُوتِ حَتَّى قُتِلَ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا؟! ...

الحدِيث ٢.

(انظر) باب ٣٧٣٠ حديث ١٩٦٧٨.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٢- سُلَيْمَانُ ﷺ

سليمان ﷺ



مركز تحقيقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/٦٥ وأبواب قصص سليمان ﷺ.

بحار الأنوار: ١٤/١٣٠ باب ١٠ وما أوحى إلى سليمان ﷺ.

كنز العمال: ١١/٣٩٦ وسليمان ﷺ.

۳۷۴۳

سُلَیْمَانُ

الکتاب:

«وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْثَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»^۱.

(انظر) النساء: ۱۶۳، الأنعام: ۸۴، الأنبياء: ۸۱، ۸۲، ساء:

۱۲، ۱۳، ص: ۲۰ - ۴۰، النمل: ۱۷ - ۴۴، البقرة:

۱۰۲.

الحديث:

۱۹۷۵۵. الإمام علي عليه السلام: لَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا، أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام، الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ النَّبُوءَةِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ، فَلَمَّا اسْتَوْفَى طَعْمَتَهُ، وَاسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قِيسِي الْقَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ، وَأَصْبَحَتْ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَالْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً، وَوَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ.^۲

۱۹۷۵۶. الإمام الباقر عليه السلام: قَالَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام:

۱. النمل: ۱۶. ۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۲.

۳۷۴۴

سُلَیْمَانُ

قرآن:

«و سُلَیْمَانُ وَارِث دَاوود شد و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما آموخته شده و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان فضل آشکار است».

حدیث:

۱۹۷۵۵. امام علی عليه السلام: اگر بنا بود کسی برای

بالارفتن به سوی جاودانگی نردبانی بیابد

یا برای دور کردن مرگ از خود راهی پیدا

کند، بی گمان آن کس سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوود عليه السلام

بود که افزون بر مقام نبوت و منزلت والا،

سلطنت بر جن و انس نیز در اختیار او

نهاده شد. چون روزی خود را به طور

کامل دریافت کرد و مدت عمرش به سر

آمد، کمان های نابودی او را آماج تیرهای

مرگ قرار دادند و خانه ها از او خالی گشت

و مسکن ها بی صاحب ماند و گروهی

دیگر وارث آنها شدند.

۱۹۷۵۶. امام باقر عليه السلام: سُلَیْمَانُ گفت: آنچه به مردم

داده شده و نشده، به ما داده شد و آنچه به

مردم آموخته شده و نشده، به ما آموخته شد. اما چیزی برتر از خدا ترسی در نهان و آشکار و میانه روی در توانگری و ناداری و حق گوئی در حال خشم و خشنودی و دعا و زاری در همه حال به درگاه خداوند عزوجل، نیافتیم.

۱۹۷۵۷. امام صادق علیه السلام: سليمان عليه السلام به میهمانان خود گوشت و نان سفید می خوراند و به خانواده اش نان گندم سبوس دار و خودش نان جو نایخته می خورد.

۱۹۷۵۸. امام صادق علیه السلام: نخستین کسی که بر خانه خدا جامه پوشاند، سليمان بن داود عليه السلام بود که با جامه های کتان قبطی آن را پوشش داد.

۱۹۷۵۹. امام صادق علیه السلام: نخستین کسی که شکر به دست آورد، سليمان بن داود عليه السلام بود.

۱۹۷۶۰. امام صادق علیه السلام: آخرین پیامبری که وارد بهشت می شود، سليمان بن داود عليه السلام است و این به سبب چیزی است که در دنیا به او داده شد.

۱۹۷۶۱. امام صادق علیه السلام: روزی سليمان بن

داود عليه السلام به اطرافیان خود گفت: خداوند

أوتینا ما أوتی الناس وما لم یؤتوا، وعلمنا ما علم الناس وما لم یعلموا، فلم نجد شیئاً أفضل من خشية الله في الغيب والمشهد، والقصد في الغنى والفقر، وكلمة الحق في الرضا والغضب، والتضرع إلى الله عزوجل على كل حال.^۱

۱۹۷۵۷. الإمام الصادق علیه السلام: كان سليمان عليه السلام يطعم أضيافه اللحم بالخوارى، وعياله الخشكار، ويأكل هو الشعير (غير منخول).^۲

۱۹۷۵۸. عنه عليه السلام: أول من كساه - يعني البيت - الثياب سليمان بن داود عليه السلام كساه القباطي.^۳

۱۹۷۵۹. عنه عليه السلام: إن أول من اتخذ السكر سليمان بن داود عليه السلام.^۴

۱۹۷۶۰. عنه عليه السلام: آخر من يدخل الجنة من النبيين سليمان بن داود عليه السلام، وذلك لما أعطي في الدنيا.^۵

۱۹۷۶۱. عنه عليه السلام: إن سليمان بن داود عليه السلام قال ذات

۱. الخصال: ۹۱/۲۴۱. ۲. الدعوات: ۳۶۳/۱۴۲.

۳. کتاب من لا يحضره الفقيه: ۲/۲۲۸۶/۲۳۵.

۴. الکافي: ۷/۳۳۳/۶. ۵. مستطرفات السرائر: ۷/۴۱.

يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ وَهَبَ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، سَخَّرَ لِي الرِّيحَ وَالْإِنْسَ وَالْجِنَّ وَالطَّيْرَ وَالْوُحُوشَ، وَعَلَّمَنِي مَنْطِقَ الطَّيْرِ، وَأَتَانِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَمَعَ جَمِيعِ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمُلْكِ مَا تَمَّ لِي سُرُورِي يَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ، وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَدْخُلَ قَصْرِي فِي غَدٍ فَأَصْعَدَ أَعْلَاهُ وَأَنْظُرَ إِلَى مَمَالِكِي، فَلَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ لِئَلَّا يَرِدَ عَلَيَّ مَا يُنْقُصُ عَلَيَّ يَوْمِي، فَقَالُوا: نَعَمْ. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أَخَذَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَصَعِدَ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ مِنْ قَصْرِهِ، وَوَقَفَ مُتَّكِئًا عَلَى عَصَاهُ يَنْظُرُ إِلَى مَمَالِكِهِ مَسْرُورًا بِمَا أُوتِيَ فَرِحًا بِمَا أُعْطِيَ، إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابٍّ حَسَنِ الْوَجْهِ وَاللِّبَاسِ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ زَوَايَا قَصْرِهِ، فَلَمَّا أَبْصَرَهُ سُلَيْمَانُ قَالَ لَهُ: مَنْ أَدْخَلَكَ إِلَى هَذَا الْقَصْرِ، وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْلُوَ فِيهِ الْيَوْمَ؟ وَبِإِذْنِ مَنْ دَخَلْتَ؟ فَقَالَ الشَّابُّ: أَدْخَلَنِي هَذَا الْقَصْرَ رَبُّهُ وَبِإِذْنِهِ دَخَلْتُ. فَقَالَ: رَبُّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي، فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مَلِكُ الْمَوْتِ، قَالَ: وَفِيمَا جِئْتُ؟ قَالَ: جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ.

تبارک و تعالی سلطنتی به من بخشید که پس از من شایسته هیچ کس نیست؛ باد و انس و جن و مرغان و ددان را به تسخیر من درآورد و زبان پرندگان را به من آموخت و از هر چیزی به من عطا فرمود. انا با همه سلطنتی که به من داده شده یک روز نشد که تا شب شاد و مسرور باشم. بنابراین، دوست دارم فردا به کاخ خود اندر شوم و بر بام آن روم و به قلمرو خود بنگرم. بنابراین، به احدی اجازه ندهید نزد من آید تا مبادا مطلبی برایم بیاورد که روزم را بر من تلخ و منقص سازد. اطرافیان گفتند: اطاعت می شود. روز بعد، سلیمان عصایش را برداشت و به بلندترین نقطه بام قصر خود رفت و بر عصای خویش تکیه داد و شادمان از آنچه به او داده شده بود شروع به نگرستن به قلمرو پادشاهی خود کرد. ناگاه چشمش به جوانی خوبروی و خوش پوش افتاد که از یکی از گوشه های قصرش پیش او آمد. سلیمان چون او را دید گفت: چه کسی تو را به این کاخ درآورد، در حالی که من می خواستم امروز را در آن تنها بگذرانم؟ با اجازه چه کسی وارد شدی؟ آن جوان گفت: خداوند این کاخ مرا به آن درآورد و با اجازه او وارد شدم. سلیمان گفت: البته خداوند این کاخ به آن از من سزاوارتر است. تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم. سلیمان گفت: برای چه آمده ای؟

قَالَ: إِمِضْ لِمَا أَمَرْتُ بِهِ فَهَذَا يَوْمُ سُرُورِي،
وَأَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُرُورٌ دُونَ
لِقَائِهِ. فَقَبَضَ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَهُوَ
مُتَكَيٌّ عَلَى عَصَاهُ، فَبَقِيَ سُلَيْمَانُ مُتَكِنًا
عَلَى عَصَاهُ وَهُوَ مَيِّتٌ مَا شَاءَ اللَّهُ وَالنَّاسُ
يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُمْ يُقَدِّرُونَ أَنَّهُ حَيٌّ،
فَافْتَتَنُوا فِيهِ وَاخْتَلَفُوا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّ
سُلَيْمَانَ قَدْ بَقِيَ مُتَكِنًا عَلَى عَصَاهُ هَذِهِ
الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ وَلَمْ يَتَعَبْ وَلَمْ يَنْمَ وَلَمْ
يَشْرَبْ وَلَمْ يَأْكُلْ، إِنَّهُ لَرَبُّنَا الَّذِي يَجِبُ
عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ! وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّ سُلَيْمَانَ
سَاحِرٌ وَإِنَّهُ يُرِينَا أَنَّهُ وَقِفُ مُتَكَيٍّ عَلَى
عَصَاهُ، يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا وَلَيْسَ كَذَلِكَ! وَقَالَ
الْمُؤْمِنُونَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ، هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَنَبِيُّهُ
يُدَبِّرُ اللَّهُ أَمْرَهُ بِمَا شَاءَ؛ فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ
اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَرْضَ فَدَبَّتْ فِي عَصَا
سُلَيْمَانَ، فَلَمَّا أَكَلَتْ جَوَفَهَا انْكَسَرَتْ
الْعَصَا وَخَرَّ سُلَيْمَانُ ۞ مِنْ قَصْرِهِ عَلَى
وَجْهِهِ^۱.

۱۹۷۶۲. بحار الأنوار: رَوَى أَنَّ سُلَيْمَانَ ۞ رَأَى
عُصْفُورًا يَقُولُ لِعُصْفُورَةٍ: لِمَ تَمْنَعِينَ

گفت: آمده‌ام جانت را بگیرم. سلیمان
گفت: مأموریت خود را انجام بده که
امروز روز شادی من است و خداوند
عز و جلّ نخواسته است که مرا شادی و
سروری جز دیدار او باشد. پس، در حالی
که سلیمان به عصای خود تکیه داده بود
ملک الموت جان او را گرفت و سلیمان
مدّت‌ها همچنان مرده بر عصایش تکیه
داشت و مردم او را می‌دیدند و خیال
می‌کردند زنده است. پس از مدتی درباره
او دچار تردید و اختلاف شدند. بعضی
گفتند: روزهای زیادی است که سلیمان
همچنان بر عصای خود تکیه داده است و
نه خسته شده و نه خوابیده و نه چیزی
آشامیده و نه چیزی خورده است. او همان
خداوند ماست که باید عبادتش کنیم.
عده‌ای گفتند: سلیمان جادوگر است و با
جادو کردن چشمان ما چنین وانمود
می‌کند که به عصایش تکیه داده اما چنین
نیست. مؤمنان گفتند: سلیمان بنده خدا و
پیامبر اوست و خداوند کار او را به دلخواه
خود تدبیر و اداره می‌کند. پس، چون این
اختلاف نظرها درباره سلیمان پیدا شد،
خداوند عز و جلّ موریانه‌ای فرستاد و او
عصای سلیمان را از درون خورد و عصا
شکست و سلیمان ۞ از فراز کاخ خود به
رو درافتاد.

۱۹۷۶۲. بحار الأنوار: روایت شده سلیمان ۞
گنجشک نری را دید که به جفت خود

نَفْسِكَ مِنِّي، وَلَوْ شِئْتُ أَخَذْتُ قُبَّةَ سُلَيْمَانَ
بِمِنْقَارِي فَأَلْقَيْتُهَا فِي الْبَحْرِ! فَتَبَسَّمَ
سُلَيْمَانُ وَقَالَ لِلْعُصْفُورِ: أَتُطِيقُ أَنْ تَفْعَلَ
ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَكِنَّ الْمَرْءَ
قَدْ يُزَيِّنُ نَفْسَهُ وَيُعْظِمُهَا عِنْدَ زَوْجَتِهِ،
وَالْمُحِبُّ لَا يُلَامُ عَلَى مَا يَقُولُ، فَقَالَ
سُلَيْمَانُ ﷺ لِلْعُصْفُورَةِ: لِمَ تَمْنَعِينِي مِنْ
نَفْسِكَ وَهُوَ يُحِبُّكَ؟ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّهُ
لَيْسَ مُحِبًّا وَلَكِنَّهُ مُدَّعٍ؛ لِأَنَّهُ يُحِبُّ مَعِيَ
غَيْرِي! فَأَتَرَ كَلَامَ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ
سُلَيْمَانَ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَاحْتَجَبَ عَنِ
النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْماً يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُفَرِّغَ قَلْبَهُ
لِمَحَبَّتِهِ وَأَنْ لَا يُخَالِطَهَا بِمَحَبَّةٍ غَيْرِهِ.^۱

کلام فی قصه سلیمان ﷺ:

۱- ما ورد من قصصه ﷺ فی القرآن:

لم یرد من قصصه ﷺ فی القرآن الکریم إلا
نبذة یسيرة، غیر أن التدبر فیها یرهدی إلى
عامّة قصصه ومظاهر شخصيته الشریفة.

منها: وراثته لأبيه داوود، قال تعالى:

﴿وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ﴾^۲، وقال: ﴿وَوَرِثَ

می‌گوید: چرا خودت را از من دریغ
می‌کنی؟ اگر بخواهم قُبّة سلیمان را با منقار
خود بر می‌دارم و آن را به دریا می‌افکنم!
سلیمان در حالی که لبخند می‌زد به آن
گنجشک گفت: آیا براستی می‌توانی این
کار را بکنی؟ گنجشک گفت: نه، ای پیامبر
خدا! اما گاهی اوقات مرد برای همسرش
خودنمایی می‌کند و خودش را پیش او
بزرگ نشان می‌دهد و عاشق را بر آنچه
می‌گوید ملامتی نیست. سلیمان به
گنجشک ماده گفت: چرا خودت را از او
دریغ می‌داری، در حالی که او عاشق
توست؟ گفت: ای پیامبر خدا! او عاشق
نیست بلکه لاف عشق می‌زند؛ چون در
کنار من غیر مرا هم دوست دارد. سخن
ماده گنجشک در دل سلیمان اثر کرد و
بشدت گریست و چهل روز از مردم کناره
گرفت و در این مدت از خداوند مسألت
می‌کرد که دل او را برای محبت خودش
خالی گرداند و محبتش را با محبت غیر
خود نیامیزد.

گفتاری درباره داستان سلیمان ﷺ:

۱- داستان‌های سلیمان ﷺ در قرآن:

در قرآن کریم از داستان‌های سلیمان جز
مقدار اندکی نیامده است، منتها تدبر و اندیشه
در همین مقدار ما را به عموم سرگذشت او و
مظاهر شخصیت گرامیش رهنمون می‌شود.

سليمان داود^۱.

ومنها: إيتاؤه الملك العظيم وتسخير الجن والطير والرياح له وتعليمه منطق الطير، وقد تكرر ذكر هذه النعم في كلامه تعالى كما في سورة البقرة الآية ۱۰۲، والأنبياء الآية ۸۱، والنمل الآية ۱۶- ۱۸، وسبأ الآية ۱۲، ۱۳، وص الآية ۳۵- ۳۹.

ومنها: الإشارة إلى قصّة إلقاء جسد على كرسيه كما في سورة ص الآية ۳۳.

ومنها: الإشارة إلى عرض الصافنات الجياد عليه كما في سورة ص الآية ۳۱- ۳۳.

ومنها: الإشارة إلى تفهيمه الحكم في الغنم التي نفشت في الحرث كما في سورة الأنبياء الآية ۷۸، ۷۹.

ومنها: الإشارة إلى حديث النملة كما في سورة النمل الآية ۱۸، ۱۹.

ومنها: قصّة الهدد وما يتبعها من قصّته مع ملكة سبأ، سورة النمل الآية

یکی اینکه او وارث پدرش داوود بود. خدای متعال می فرماید: «و سليمان را به داوود بخشیدیم». نیز می فرماید: «و سليمان وارث داوود شد».

دیگر اینکه خداوند سلطنتی عظیم و باشکوه به او داد و جن و پرنده و باد را مسخر وی نمود و زبان مرغان را بدو آموخت. در قرآن مجید از این نعمت ها بارها یاد شده است. مثلاً در سورة بقره، آیه ۱۰۲؛ سورة انبياء، آیه ۸۱؛ سورة نمل، آیات ۱۸- ۱۶؛ سورة سبأ، آیات ۱۳- ۱۲؛ و سورة ص، آیات ۳۵- ۳۹.

سوم اینکه به داستان افکندن جسد بر روی تخت او اشاره شده است (صاد: ۳۳).

چهارم اینکه به عرضه شدن اسب های اصیل بر او اشاره شده است (صاد: ۳۳- ۳۱).

پنجم اینکه به داستان چریدن شب هنگام گوسفندان مردم در آن کشتزار و فهمانیدن حکم و داوری در این باره به سليمان، اشاره شده است (انبياء: آیات ۷۹- ۷۸).

ششم اینکه به داستان مورچه اشاره شده است (سورة نمل، آیات ۱۹- ۱۸).

هفتم اینکه به داستان هدهد و در پی آن ماجرایش با ملکه سبأ اشاره گردیده است (نمل: ۴۴- ۲۰).

۲۰- ۴۴.

هشتم اینکه به نحوه درگذشت آن

حضرت اشاره شده است (سبأ: ۱۴).

۲- ستایش سلیمان ﷺ در قرآن:

نام سلیمان ﷺ در ده جا و اندی از کلام خدای متعال آمده و تعریف و تمجید فراوانی از او به عمل آورده و وی را بنده‌ای آوَاب خوانده و فرموده است: «چه نیکو بنده‌ای، براستی که او توبه کار بود».

نیز به دانش و حکمت و صفش کرده، می‌فرماید: «پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم و به هر یک [از داوود و سلیمان] حکمت و دانش عطا کردیم». و می‌فرماید: «و گفت: ای مردم! به ما زبان مرغان آموخته شده است». وی را از پیامبران هدایت شده بر شمرده، فرموده است: «و ایوب و یونس و هارون و سلیمان» و نیز فرموده است: «و کوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان را و...».

۳- یاد آن حضرت ﷺ در عهد عتیق:

داستان سلیمان در کتاب اول پادشاهان آمده و درباره حشمت و شکوه او و وسعت قلمرو پادشاهی و فراوانی ثروت و حکمت بالغه او به تفصیل سخن رفته است. لیکن از

ومنها: الإشارة إلى كيفية موته ﷺ كما

في سورة سبأ الآية ۱۴...

۲- الثناء عليه ﷺ في القرآن:

ورد اسمه ﷺ في بضعة عشر موضعاً من كلامه تعالى، وقد أكثر الثناء عليه فسمّاه عبداً آوَاباً، قال تعالى: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۱، ووصفه بالعلم والحكم، قال تعالى: «فَفَقَّهْنَاهَا سُلَيْمَانٌ وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»^۲، وقال: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا»^۳، وقال: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ»^۴، وعده من النّسبيين المهديين، قال تعالى: «وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ»^۵، وقال: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ»^۶.

۳- ذكره ﷺ في العهد العتيق:

وقعت قصّته في كتاب الملوك الأول، وقد أُطيل فيه في حشمته وجلالة أمره وسعة ملكه ووفور ثروته وبلوغ حكمته، غير

۱. ص: ۳۰. ۲. الأنبياء: ۷۹.

۳. النمل: ۱۵. ۴. النمل: ۱۶.

۵. النساء: ۱۶۳. ۶. الأنعام: ۸۴.

أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ قِصَصِهِ الْمَشَارِ
إِلَيْهَا فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا مَا ذَكَرَ أَنَّ مَلَكَةَ سَبَأَ
لَمَّا سَمِعَتْ خَبَرَ سُلَيْمَانَ وَبَنَائِهِ بَيْتَ الرَّبِّ
بَأُورُشَلِيمَ وَمَا أُوتِيَهُ مِنَ الْحِكْمَةِ أَتَتْ إِلَيْهِ
وَمَعَهَا هَدَايَا كَثِيرَةٌ، فَلَاقَتْهُ وَسَأَلَتْهُ عَنْ
مَسَائِلَ تَمْتَحِنُهُ بِهَا فَأَجَابَ عَنْهَا، ثُمَّ
رَجَعَتْ.^۱

وقد أساء العهد العتيقُ القولُ فيه ﷺ،
فذكر^۲ أَنَّهُ ﷺ انحرف في آخر عمره عن
عبادة الله إلى عبادة الأصنام، فسجد
لأوثان كانت تعبدها بعض أزواجه!

وذكر أَنَّ والدته كانت زوج أوريا
الحثِّي، فعشقها داوود ﷺ، ففجر بها
فحبلت منه، فاحتال في قتل زوجها أوريا
حتى قتل في بعض الحروب، فضمها إلى
أزواجه فحبلت منه ثانياً وولدت له
سلیمان!

والقرآن الكريم ينزهه ساحتہ ﷺ عن
أَوَّلِ الرَّمِيَتَيْنِ بما ينزهه به ساحة جميع

۱. الإصحاح العاشر من الملوك الأول. (كما في هامش المصدر).

۲. الإصحاح الحادي عشر والثاني عشر من كتاب صموئيل الثاني. (كما في هامش المصدر).

داستان‌های سلیمان که در قرآن به آنها اشاره شده در عهد عتیق جز همین مقدار نیامده که: «وقتی ملکه سبا خبر سلیمان را شنید و شنید که معبدی در اورشلیم ساخته و مردی است برخوردار از حکمت، با هدایای فراوانی نزد او آمد و با وی دیدار کرد و مسائلی را به عنوان امتحان از سلیمان پرسید و جواب شنید و سپس بازگشت».

عهد عتیق سخن زشتی را درباره سلیمان به کار برده است؛ چرا که می‌گوید آن جناب در آخر عمرش از عبادت خداوند به عبادت بت‌ها گرایید و در برابر بت‌هایی که یکی از همسرانش می‌پرستید، سجده کرد.

همچنین می‌گوید که مادر سلیمان زن اوریای حثی بود و داوود عاشق او شد و با وی زنا کرد و آن زن از داوود حامله شد. لذا داوود نقشه قتل شوهرش اوريا را کشید و سرانجام او را در یکی از جنگ‌هایش به کشتن داد و زن او را به خانه خود آورد که دوباره از او حامله شد و سلیمان را به دنیا آورد.

قرآن کریم ساحت سلیمان ﷺ را، همچون ساحت دیگر انبیاء، که به هدایت و عصمت آنان تصریح می‌کند، از تهمت اولی مبرا دانسته و درباره شخص او فرموده است: «و

الأنبياء بالنص على هدايتهم وعصمتهم،
وقال فيه خاصة: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ﴾^۱.

وعن الثانية بما يحكيه من دعائه ﷺ
لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ النَّمْلَةِ: ﴿رَبِّ أَوْزِنِّي أَنْ
أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى
وَالِدَيَّ﴾^۲ فَقَدْ بَيَّنَّا فِي تَفْسِيرِهِ أَنَّ فِيهِ دَلَالَةً
عَلَى أَنَّ وَالِدَتَهُ كَانَتْ مِنْ أَهْلِ الصِّرَاطِ
الْمُسْتَقِيمِ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ.

۲- الروایات الواردة في قصصه ﷺ:

الأخبار المروية في قصصه - وخاصة في
قصة الهدد وما يتبعها من أخباره مع
ملكة سبا - يتضمن أكثرها أمورا غريبة
قلما يوجد نظائرها في الأساطير الخرافية
يأبأها العقل السليم ويكذبها التاريخ
القطعي، وأكثرها مبالغة ما روي عن أمثال
كعب وهب.

وقد بلغوا من المبالغة أن ما روي أنه ﷺ
ملك جميع الأرض، وكان ملكه سبع مائة
سنة، وأن جميع الإنس والجن والوحش

سليمان کافر نشد.

تهمت دوم را نیز از ساحت پاک او به دور
دانسته است؛ چرا که قرآن کریم نقل می کند که
سليمان ﷺ چون سخن مور را شنید چنین دعا
کرد: «پروردگارا! مرا به شکر نعمت هایت که
به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای ملهم
فرما». ما در تفسیر این آیه گفتیم که این دعا
نشان می دهد مادر سليمان در زمرة پویندگان
صراط مستقیم بوده است؛ یعنی پیامبران و
صدیقان و شهدا و صالحان که خداوند به آنان
نعمت ارزانی داشته است.

۴ - روایاتی که درباره داستان های
سليمان ﷺ آمده است:

اخباری که درباره داستان های سليمان - بویژه
داستان هدد و ماجرای آن بزرگوار با ملکه
سبا - روایت شده، اکثراً شامل مطالب عجیب
و غریبی هستند که نظایر آنها حتی در
افسانه های خرافی هم کمتر دیده می شود و
عقل سلیم نیز آنها را نمی پذیرد و تاریخ
درست و قطعی هم دروغ بودن آن مطالب را
برملا می کند. مبالغه آمیزترین این اخبار
آنهایی است که از امثال کعب و وهب روایت
شده اند.

اینان کار مبالغه و گزافه گویی را به آنجا
رسانده اند که گفته اند: سليمان ﷺ بر سراسر
زمین پادشاهی می کرد و سلطنتش هفتصد
سال به درازا کشید و همه جن و انس

والطير كانوا جنوده، وأنه كان يوضع في
مجلسه حول عرشه ستمائة ألف كرسي
يجلس عليها ألوف من النبيين ومئات
الألوف من أمراء الإنس والجن.

وأن ملكة سبا كانت أمها من الجن،
وكانت قدمها كحافر الحمار، وكانت
تستر قدميها عن أعين النظار؛ حتى
كشفت عن ساقها حينما أرادت دخول
الصرح فبان أمرها، وقد بلغ من شوكتها
أنه كان تحت يدها أربع مائة ملك كل ملك
على كورة، تحت يد كل ملك أربع مائة
ألف مقاتل، ولها ثلاث مائة وزير يدبرون
ملكها، ولها اثنا عشر ألف قائد تحت يد
كل قائد اثنا عشر ألف مقاتل... إلى غير
ذلك من أعاجيب الأخبار التي لا يسعنا
إلا أن نعدّها من الإسرائيليات ونصفح
عنها.^۱

و پرندهگان و ددان لشکریان او بودند و پیرامون
تخت او ششصد هزار کرسی گذاشته می شد
که هزاران پیامبر و صدها هزار از امرای جن و
انس روی آنها می نشستند.

و اینکه مادر ملکه سبا از جنیان بوده و از
این رو پاهای ملکه مانند سم الاغ بود و بدین
خاطر پاهایش را از چشم مردم پوشیده نگه
می داشت تا اینکه وقتی خواست وارد ساحت
کاخ شود، دامنش را بالا زد و بدین سان راز او
فاش گردید. در شکوه و قدرت این ملکه
مبالغه را به آنجا رسانده اند که گفته اند
چهارصد پادشاه تحت اختیار و فرمان او
بودند که هر پادشاهی بر منطقه ای حکومت
می کرد و هریک از این شاهان چهارصد هزار
جنگجو در اختیار داشتند و ملکه سیصد وزیر
داشت که مملکتش را اداره می کردند و دوازده
هزار سردار داشت که هر کدام از آنها دوازده
هزار جنگجو تحت فرمان داشتند... و امثال
این اخبار عجیب و غریبی که ما آنها را فقط از
اسرائیلیات می شماریم و از کنارشان
می گذریم.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٢١- حَنْظَلَةُ ﷺ

حَنْظَلَةُ ﷺ



مركز بحوث الكمبيوتر وعلوم إيس دي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٣/١٤٨ باب ١٣ «قصة أصحاب الرّسّ وحَنْظَلَةُ ﷺ».

۳۷۲۵

حَنْظَلَةُ

الکتاب:

«وَعَادَا وَتَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا»^۱.

(انظر الحج: ۴۵، ق: ۱۲).

الحديث:

۱۹۷۶۳. مجمع البيان - في قوله تعالى: «وَأَصْحَابَ الرَّسِّ» :- هو بئر رَسُوا فيها نَبِيَّهُمْ أَبِي أَلْقَوْهُ فِيهَا، عَنْ عِكْرِمَةَ ... وَقِيلَ: كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ يُسَمَّى حَنْظَلَةَ فَقَتَلُوهُ فَأَهْلَكُوا، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ وَالْكَلْبِيِّ. وَقِيلَ: هُمْ أَصْحَابُ رَسٍّ، وَالرَّسُّ بئرٌ بِأَنْطَاكِيَّةَ قَتَلُوا فِيهَا حَبِيبًا النَّجَّارَ فَنَسَبُوا إِلَيْهَا، عَنْ كَعْبٍ وَمُقَاتِلٍ. وَقِيلَ: أَصْحَابُ الرَّسِّ كَانَ نِسَاؤُهُمْ سَخَاقَاتٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۲.

۱۹۷۶۴. ثواب الأعمال عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله^۳، قال: دَخَلْتُ عَلَيْهِ نِسْوَةً فَسَأَلْتُهُ

۳۷۲۵

حَنْظَلَةُ

قرآن:

«وَعَادِيَانِ وَتَمُودِيَانِ وَأَصْحَابِ رَسٍّ وَنَسْلِهَايَ بَسْيَارِي مِثْلَ أَنْ [جماعتها] را [هلاک کردیم]».

حدیث:

۱۹۷۶۳. مجمع البيان - ذیل جمله «و اصحاب رَسٍّ» از عکرمه نقل شده است که رَسٍّ چاهی است که آن قوم، پیامبران خود را در آن انداختند... از سعید بن جبیر و کلبی نقل شده که اصحاب رَسٍّ پیامبری به نام حنظله داشتند و او را کشتند و خداوند هلاکشان کرد. از کعب و مقاتل نقل شده که رَسٍّ چاهی بوده در انطاکیه که اصحاب رَسٍّ، حبیب نجار را در آن به قتل رساندند و لذا آن قوم به این چاه نسبت داده شدند. از امام صادق^۴ روایت شده که زنان اصحاب رَسٍّ همجنس باز بودند.

۱۹۷۶۴. ثواب الأعمال - به نقل از هشام بن سالم :- عده‌ای از زنان بر امام صادق^۵ وارد شدند یکی از آنها از کیفر مساحقه (همجنس

امْرَأَةً عَنِ السُّحْقِ، فَقَالَ: حَدُّهَا حَدُّ
الرَّانِي، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَتْ: وَأَيْنَ
هُوَ؟ قَالَ: هُوَ أَصْحَابُ الرَّسِّ^۱.

۱۹۷۶۵. الإمام الكاظم عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ أَصْحَابِ
الرَّسِّ: مَنْ هُمْ، وَمِمَّنْ هُمْ، وَأَيُّ قَوْمٍ
كَانُوا؟ - كَانَا رَسَّيْنِ: أَمَّا أَحَدُهُمَا فَلَيْسَ
الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، كَانَ أَهْلُهُ أَهْلَ
بَدُوٍّ وَأَصْحَابِ شَاةٍ وَغَنَمٍ، فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى
إِلَيْهِمْ صَالِحَ النَّبِيِّ رَسُولًا فَقَتَلُوهُ، وَبَعَثَ
إِلَيْهِمْ رَسُولًا آخَرَ فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ
رَسُولًا آخَرَ وَعِضْدَهُ بُولِيٍّ فَقَتَلَ الرَّسُولُ
وَجَاهَدَ الْوَلِيَّ حَتَّى أَفْحَمَهُمْ ...

وَأَمَّا الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَهُمْ
قَوْمٌ كَانَتْ لَهُمْ نَهْرٌ يُدْعَى الرَّسِّ، وَكَانَ فِيهَا
مِيَاءٌ كَثِيرَةٌ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ: وَأَيْنَ الرَّسُّ؟
فَقَالَ: هُوَ نَهْرٌ بِمُنْقَطَعِ آذَرَبَيْجَانٍ، وَهُوَ بَيْنَ
حَدِّ أَرْمِينِيَّةٍ وَآذَرَبَيْجَانٍ، وَكَانُوا يَعْبُدُونَ
الصُّلْبَانَ، فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ ثَلَاثِينَ نَبِيًّا فِي
مَشْهَدٍ وَاحِدٍ فَقَتَلُوهُمْ جَمِيعاً، فَبَعَثَ اللَّهُ
إِلَيْهِمْ نَبِيًّا وَبَعَثَ مَعَهُ وَلِيًّا فَجَاهَدَهُمْ.

بازی زنان) سؤال کرد، حضرت فرمود:
حدّ چنین زنی، حدّ زناکار است. زنی
عرض کرد: آیا خداوند عزّوجلّ این حکم
را در قرآن ذکر کرده است؟ حضرت
فرمود: آری. عرض کرد: در کجا؟ فرمود:
در داستان اصحاب رسّ.

۱۹۷۶۵. امام کاظم عليه السلام - آنگاه که از ایشان سؤال
شد: اصحاب رسّ که بودند، از چه
مردمانی بودند و کدام قوم بودند؟ -
فرمود: دو اصحاب رسّ داریم: یک
اصحاب رسّ که آنهایی نیستند که خداوند
در کتاب خود از آنان یاد کرده است. این
دسته مردمانی بدوی و دامدار بودند. پس
خداوند متعال صالح پیامبر را به عنوان
رسول خویش به سوی آنان فرستاد اما آن
حضرت را به قتل رساندند. خداوند
رسول دیگری برایشان فرستاد، او را هم
کشتند. این بار خداوند یک رسول به
همراه یک ولی فرستاد که آن رسول کشته
شد و آن ولی آنقدر جهاد کرد تا سرانجام
آن مردم را مجاب نمود...

و اما آن اصحاب رسی که خداوند در
کتاب خود از آنها یاد کرده، مردمی بودند
که نهري به نام رسّ داشتند و این نهر آب
فراوانی داشت. مردی از امام عليه السلام پرسید:
این رسّ کجاست؟ حضرت فرمود: نهري
است در منتهی الیه آذربایجان واقع در مرز
ارمنستان و آذربایجان. این مردم صلیب
پرست بودند. خداوند سی پیامبر یکجا
برای آنان فرستاد که همگی را کشتند. پس

وَبَعَثَ اللَّهُ مِيكَائِيلَ فِي أَوَانٍ وَقُوعِ الْحَبِّ
وَالزَّرْعِ فَأَنْضَبَ مَاءَهُمْ، فَلَمْ يَدْعُ عَيْنًا وَلَا
نَهْرًا وَلَا مَاءَ إِلَّا أَيْسَهُ، وَأَمَرَ مَلَكَ الْمَوْتِ
فَأَمَاتَ مَوَاشِيَهُمْ، وَأَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ
فَابْتَلَعَتْ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ تَبَرٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ آتِيَةٍ
- فَهُوَ لِقَائِنَا - إِذَا قَامَ - فَمَاتُوا كُلُّهُمْ جُوعًا
وَعَطَشًا وَبُكَاءَ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ بَاقِيَةٌ، وَبَقِيَ
مِنْهُمْ قَوْمٌ مُخْلِصُونَ فَدَعَا اللَّهُ أَنْ يُنَجِّيَهُمْ
بِزَّرْعٍ وَمَاشِيَةٍ وَمَاءٍ، وَيَجْعَلَهُ قَلِيلًا لِسَلَا
يَطْفُوا، فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ إِلَى ذَلِكَ لِمَا عَلِمَ مِنْ
صِدْقِ نَبَاتِهِمْ، ثُمَّ عَادَ الْقَوْمُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ
فَوَجَدُوا قَدْ صَارَتْ أَعْلَاهَا أَسْفَلَهَا،
وَأُطْلِقَ اللَّهُ لَهُمْ نَهْرَهُمْ، وَزَادَهُمْ فِيهِ عَلَى مَا
سَأَلُوا، فَقَامُوا عَلَى الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ فِي
طَاعَةِ اللَّهِ، حَتَّى مَضَى أَوْلَئِكَ الْقَوْمُ وَحَدَّثَ
نَسْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ أَطَاعُوا اللَّهَ فِي الظَّاهِرِ
وَنَافَقُوهُ فِي الْبَاطِنِ، وَعَصَوْا بِأَشْيَاءَ شَتَّى،
فَبَعَثَ اللَّهُ مَنْ أَسْرَعَ فِيهِمُ الْقَتْلَ، فَبَقِيَتْ
شِرْذِمَةٌ مِنْهُمْ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الطَّاعُونَ،
فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَبَقِيَ نَهْرُهُمْ وَمَنَازِلُهُمْ
مِائَتِي عَامٍ لَا يَسْكُنُهَا أَحَدٌ، ثُمَّ أَتَى اللَّهُ
تَعَالَى بِقَوْمٍ بَعْدَ ذَلِكَ فَتَزَلَّوْهَا وَكَانُوا

از آن خداوند یک پیامبر و همراهش یک
ولی به سوی آنان فرستاد که با آنان جهاد
کرد. در آغاز فصل بذر پاشی و کشت و
زرع، خداوند میکائیل را مأمور خشکاندن
آب آنان کرد و هیچ چشمه و نهر و آبی
باقی نگذاشت و همه را خشک کرد. به
ملک الموت نیز دستور داد احشام آنان را
از بین برد. به زمین هم دستور داد هرچه
شمش طلا یا نقره یا ظرف داشتند در کام
خود فرو برد. که وقتی قائم ع ما قیام کند
از این ها بهره برداری می کند. بدین سان
همه آنان از گرسنگی و تشنگی و گریه
مردند و احدی از ایشان باقی نماند. از میان
آنان عده ای مخلص بر جای ماندند و از
خدا خواستند که با مقداری زراعت و دام
و آب نجاتشان دهد و برای آنکه گرفتار
سرکشی و طغیان نشوند، این ها را اندک
قرار دهد. خداوند چون از درستی
نیت هایشان آگاه بود، دعایشان را
مستجاب فرمود. پس از آن، مردم به
منزل های خود بازگشتند و دیدند زیر و رو
شده اند. خداوند نهر آنها را دوباره جاری
ساخت و آن را بیشتر از مقداری قرار داد
که خواسته بودند. از آن پس، آن قوم در
آشکار و نهان به طاعت خدا پرداختند، تا
آنکه این مردم از میان رفتند و پس از آنها
نسلی پدید آمد که در ظاهر از خدا اطاعت
می کردند، اما در باطن نفاق می ورزیدند و
مرتکب معاصی گوناگونی می شدند. پس،
خداوند کسی را فرستاد که بی محابا دست

صَالِحِينَ، ثُمَّ أَحَدَثَ قَوْمٌ مِنْهُمْ فَاحِشَةً
وَاشْتَغَلَ الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ
فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ
بَاقِيَةٌ!^۱

به کشتار آنان زد و گروه اندکی باقی ماندند
که خداوند بر آنها نیز طاعون را مسلط
ساخت و احدی از ایشان باقی نماند و
رودخانه و منزل‌هایشان مدت دوست
سال بی صاحب ماند. بعد از این مدت
خداوند متعال قومی را آورد که در این
منزلگاه‌ها سکنا گزیدند و آنان مردمانی
درستکار و صالح بودند. پس از مدتی،
عده‌ای از آنان مرتکب فحشا شدند و
مردها به مردها روی آوردند و زن‌ها به
زن‌ها. این بود که خداوند صاعقه‌ای بر
ایشان مسلط نمود و احدی از این قوم باقی
نماند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٢٢- شَعْيَا وَحَقِيقُ

شَعْيَا وَحَقِيقُ



مركز تحقيقات و پژوهش

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/١٦١ باب ١٤ وقصة شعيا وحقوق

۳۷۲۶

شعیا و حیقوق

۱۹۷۶۶ . الاحتجاج - به نقل از حسن بن محمد

نوفلی - در گزارش احتجاج امام رضا علیه السلام بر صاحبان ادیان از نصاری و یهود و غیر آنها :- حضرت خطاب به جاثلیق فرمود : ای مرد نصرانی! از کتاب شعیا چقدر می دانی؟ عرض کرد: کلمه به کلمه آن را می دانم. حضرت به آن دو - جاثلیق و رأس الجالوت - فرمود: آیا با این سخن او آشنا هستید: «ای قوم! من چهره آن الاغ سوار را دیدم که جامه های نور پوشیده بود، و دیدم آن شترسوار را که نورش مانند نور ماه بود؟ هر دو گفتند: این مطلب را شعیا گفته است و نیز حضرت فرمود: ... شعیای نبی، همچنان که تو و یارانت معتقدید، در تورات گفته است: دو سوار دیدم که زمین برای آنان روشن شد، یکی بر الاغی سوار بود و دیگری بر ماده شتری. آن الاغ سوار کیست و آن شترسوار چه کسی است؟ رأس الجالوت عرض کرد: نمی دانم، شما

۳۷۲۶

شعیا و حیقوق

۱۹۷۶۶ . الاحتجاج عن الحسن بن محمد النوفلي -

في خبر احتجاج الإمام الرضا عليه السلام على أصحاب المقاتلات من النصارى واليهود وغيرهم :- قال [ع] للجاثليق: يا نصراني، كيف علمك بكتاب شعيا؟ قال: أعرفه حرفاً حرفاً، قال لهما للجاثليق و رأس الجالوت: أتعرفان هذا من كلامه: «يا قوم إني رأيت صورة راكب الحمار لا يساً جلابيب الثور، ورأيت راكب البعير ضوؤه مثل ضوء القمر»؟ فقالا: قد قال ذلك شعيا.

قال الرضا عليه السلام قال شعيا النبي - فيما تقول أنت وأصحابك في التوراة -: رأيت راكبين أضاء لهما الأرض أحدهما على حمار والآخر على جمل، فمن راكب الحمار، ومن راكب الجمل؟ قال رأس الجالوت: لا أعرفهما، فخبّرني بهما؟ قال [ع]: أما راكب الحمار فعیسی، وأما

رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمَحَمَّدٌ ﷺ، أَتُنْكِرُ هَذَا مِنْ
التَّوْرَةِ؟ قَالَ: لَا مَا أُنْكِرُهُ.

ثُمَّ قَالَ الرُّضَاءُ ﷺ: هَلْ تَعْرِفُ حَقِيقَ
النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ، قَالَ:
فَإِنَّهُ قَالَ - وَكِتَابُكُمْ يَنْطِقُ بِهِ -: جَاءَ اللَّهُ
تَعَالَى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ، وَامْتَلَأَتْ
السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَأُمَّتِهِ، يَحْمِلُ
خَيْلُهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ، يَا تَيْنَا
بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ
- يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْقُرْآنَ - أَتَعْرِفُ هَذَا
وَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ قَالَ
ذَلِكَ حَقِيقُ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا تُنْكِرُ قَوْلَهُ!

مرا از آن دو آگاه کن. حضرت فرمود: آن
الاغ سوار عیسی است و آن شتر سوار
محمد ﷺ. آیا این سخن تورات را انکار
می کنی؟ عرض کرد: نه، انکارش نمی کنم.
امام رضا ﷺ سپس فرمود: آیا حیقوق
نبی را می شناسی؟ عرض کرد: آری، او را
کاملاً می شناسم. حضرت فرمود: او گفته
است - و کتابتان گویای آن است -: خداوند
متعال از کوه فاران بیان را آورد و آسمان ها
از ستایش احمد و امت او پر گشت و او
سواران خود را به دریا می برد، همچنان که
به خشکی می برد. او بعد از ویرانی بیت
المقدس کتابی جدید - مقصودش از
کتاب، قرآن است - برای ما می آورد. [ای
رأس الجالوت!] آیا این کلمات را می دانی
و به آن ایمان داری؟ رأس الجالوت عرض
کرد: این ها را حیقوق نبی گفته است و ما
گفته او را انکار نمی کنیم.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۲۳۔ زکریاؑ

زکریاؑ



مرکز تحقیقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۱۴/۱۶۳ باب ۱۵ «قصص زکریا و یحییٰ ؑ».

کنز العمال: ۱۱/۴۹۵ «زکریاؑ».

۳۷۳۷

زکریا *

الکتاب:

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۖ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَاهُ ۖ وَوَجَّهْنَا إِيَّاهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۱

(انظر) آل عمران: ۳۸-۴۱، مریم: ۱-۱۵

الحديث:

۱۹۷۶۷. رسول الله ﷺ: خَرَجَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِ زَكَرِيَّا لِيَقْتُلُوهُ، فَخَرَجَ هَارِبًا فِي الْبَرِّيَّةِ، فَانْفَرَجَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فَدَخَلَ فِيهَا فَبَقِيَتْ هُدًى مِنْ تَوْبِهِ، فَجَاوُوا حَتَّى قَامُوا عَلَيْهَا فَتَشَرُّوهُ بِالْمِنْشَارِ.^۲

۱۹۷۶۸. عنه ﷺ: كَانَ زَكَرِيَّا نَجَّارًا.^۳

۱۹۷۶۹. الإمام الصادق ﷺ: إِنَّ زَكَرِيَّا كَانَ خَائِفًا فَهَرَبَ فَالْتَجَأَ إِلَى شَجَرَةٍ، فَانْفَرَجَتْ لَهُ

۳۷۳۷

زکریا *

قرآن:

«و زکریا را [یاد کن] هنگامی که پروردگار خود را خواند: پروردگارا! مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث برندگانی. پس [دعای] او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (آماده حمل) کردیم زیرا آنان در کارهای خیر شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

حدیث:

۱۹۷۶۷. پیامبر خدا ﷺ: بنی اسرائیل در جستجوی زکریا بر آمدند تا او را بکشند. زکریا به صحرا گریخت. درختی برای او دهان باز کرد و زکریا داخل آن رفت، اما ریشه ای از لباس او بیرون ماند. بنی اسرائیل آمدند و روی درخت رفتند و او را ازه کردند.

۱۹۷۶۸. پیامبر خدا ﷺ: زکریا نجار بود.

۱۹۷۶۹. امام صادق ﷺ: زکریا از ترس گریخت و به درختی پناه برد. درخت برای او شکاف

۱. الأنبياء: ۸۹ و ۹۰. ۲. كنز العمال: ۳۲۳۳۰.

۳. كنز العمال: ۳۲۳۲۹.

وَقَالَتْ: يَا زَكَرِيَّا ادْخُلْ فِيَّ، فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ فِيهَا، فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، وَأَتَاهُمُ ابْلِيسُ - وَكَانَ رَأَاهُ - فَذَلَّهُمْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ: هُوَ فِي هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَاقْطَعُوهَا، وَقَدْ كَانُوا يَعْبُدُونَ تِلْكَ الشَّجَرَةَ فَقَالُوا: لَا نَقْطَعُهَا، فَلَمْ يَزَلْ بِهِمْ حَتَّى شَقُّوا شَقْوَهَا وَشَقُّوا زَكَرِيَّا ۝۱.

قصه زکریا ۱۱: فی القرآن:

وصفه ۱۱:

وصفه الله سبحانه في كلامه بالنبوة والوحي، ووصفه في أول سورة مريم بالعبودية، وذكره في سورة الأنعام في عداد الأنبياء، وعده من الصالحين، ثم من المجتبتين - وهم المخلصون - والمهديين.

تاریخ حیات:

لم يُذكر من أخباره في القرآن إلا دعاؤه لطلب الولد واستجابته وإعطاؤه يحيى ۱۱، وذلك بعد ما رأى من أمر مريم في عبادتها وكرامتها عند الله ما رأى.

فذكر سبحانه أن زكريّا تكفل مريم

خورد و گفت: ای زکریا! داخل من شو. زکریا رفت و داخل درخت شد. تعقیب کنندگان در جستجوی او برآمدند، پیدایش نکردند. ابلیس که او را دیده بود، نزد تعقیب کنندگان آمد و جای زکریا را به آنان نشان داد و گفت: او داخل این درخت است، درخت را قطع کنید. مردم که آن درخت را می پرستیدند، گفتند: ما آن را قطع نمی کنیم. ابلیس آن قدر به گوش آنان خواند تا سرانجام درخت و زکریا را [که داخل آن بود] شقه کردند.

داستان زکریا ۱۱: در قرآن:

وصف آن بزرگوار:

خداوند سبحانه در کلام خود زکریا را به کسفت نبوت و وحی وصف کرده و در آغاز سورة مريم وصف عبودیت را درباره وی به کار برده است. در سورة انبياء او را در شمار پیامبران یاد کرده و از صالحان و سپس از برگزیدگان - یعنی همان مخلصان - و رهیافتگان به شمارش آورده است.

تاریخ زندگی او:

در قرآن از اخبار زکریا جز همین نکته نیامده است که پس از مشاهده عبادت های مريم و کرامت و منزلت او نزد خداوند، دعا کرد خداوند به وی فرزندی عطا کند و خدا هم دعایش را اجابت فرمود و يحيى ۱۱ را بدو بخشید.

خداوند سبحانه فرموده است که چون

لفقدھا أباهما عمران، ثم لما نشأت
اعتزلت عن الناس واشتغلت بالعبادة في
محراب لها في المسجد، وكان يدخل
عليها زكريّا يتفقدها ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا
زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا
مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱.

هنالك دعا زكريّا ربّه وسأله أن يهب
له من امرأته ذرّية طيّبة، وكان هو شيخاً
فانياً وامرأته عاقراً، فاستجيب له ونادته
الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب أن
الله يبشرك بغلام اسمه يحيى، فسأل ربّه
آية لتطمئن نفسه أن النداء من جانبه
سبحانه، فقل له: إِنَّ آيَتِكَ أَنْ يُعْتَقَلَ
لسانك فلا تكلم الناس ثلاثة أيّام إلا
رمزاً، وكان كذلك، وخرج على قومه من
المحراب وأشار إليهم أن سبحوا بكرة
وعشياً، وأصلح الله له زوجة فولدت له
يحيى ﴿آل عمران: ۳۷ - ۴۱، مريم: ۲-۱۱، الأنبياء: ۸۹، ۹۰﴾.

ولم يذكر في القرآن مآل أمره ﴿

مريم پدر خود عمران را از دست داد، زکریّا
سرپرستی او را به عهده گرفت و پس از آنکه
بزرگ شد از مردم کناره گیری کرد و در
محرابی که در مسجد برای خود داشت به
عبادت مشغول شد. زکریّا به مريم سر می زد
و هرگاه زکریّا در محراب بر او وارد می شد،
نزد او [نوعی] خوراکی می یافت. می گفت:
ای مريم! این از کجا برای تو آمده است؟ و او
می گفت: این از جانب خداست که خدا به
هرکس بخواهد، بی شمار روزی می دهد.

این جا بود که زکریّا پروردگارش را به دعا
خواند و از او خواست تا از همسرش فرزندی
پاک به او ببخشد. زکریّا پیرمردی فرتوت و
زنش نیز نازا بود. خداوند دعایش را اجابت
کرد و درحالی که در محراب خود به نماز
ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند: خداوند
تو را به پسری که نامش یحیی است نوید
می دهد. زکریّا برای اینکه مطمئن شود آن ندا
از جانب پروردگار سبحان است، از او
نشانه ای خواست. به زکریّا گفته شد: نشانه ات
این است که زیانت را در کام کنی و سه روز با
مردم سخن نگویی، مگر با اشارت. و همین
طور هم شد و زکریّا از محراب خود بیرون
شده نزد قوم خویش آمد و به آنان اشاره کرد
که صبح و شام تسبیح خدا گویند و خدا همسر
او را برایش شایسته (آماده حمل) گردانید و او
یحیی را به دنیا آورد (آل عمران: ۴۱ - ۳۷؛
مريم: ۱۱ - ۲ و انبياء: ۹۰ - ۸۹).

در قرآن از فرجام کار زکریّا و نحوه
درگذشت او یاد نشده است اما اخبار فراوانی

وكيفية ارتحاله، لكن وردت أخبار متكاثره من طرق العامة والخاصة أن قومه قتلوه، وذلك أن أعداء قصدوه بالقتل فهرب منهم والتجأ إلى شجرة، فانفرجت له فدخل جوفها ثم التأمت، فدلّهم الشيطان عليه وأمرهم أن ينشروا الشجرة بالمنشار، ففعلوا وقطعوه نصفين فقتل ﷺ عند ذلك.

وقد ورد في بعض الأخبار أن السبب في قتله أنهم اتهموه في أمر مريم وحبلها بالمسيح؛ وقالوا: هو وحده كان المتردد إليها الداخل عليها، وقيل غير ذلك.

از طرق سنّی و شیعه رسیده است مبنی بر اینکه قومش او را به قتل رساندند. بدین گونه که دشمنان زکریا تصمیم گرفتند او را بکشند و زکریا از دست آنان گریخت و به درختی پناه برد. درخت برای او شکافته شد و زکریا به داخل آن رفت و آن گاه درخت سر به هم آورد. اما شیطان مخفی گاه زکریا را به دشمنانش نشان داد و به آنها گفت که درخت را ازّه کنند. آنان این کار را کردند و زکریا را با ازّه دو شقه کردند و زکریا بدین گونه کشته شد.

در بعضی اخبار آمده است که سبب کشتن زکریا، این بود که مردم در قضیه مريم و حامله شدن مسیح ﷺ او را متهم کردند و گفتند: تنها او بوده که نزد مريم رفت و آمد می کرده است. دلایل دیگری نیز گفته شده است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۲۴- یحییٰ علیہ السلام

یحییٰ علیہ السلام



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ۱۴/۱۶۳ باب ۱۵ و قصص زكريا ويحيى عليه السلام.

كنز العمال: ۱۱/۵۲۰ يحيى عليه السلام.

۳۷۲۸

يَحْيَىٰ

الكتاب:

﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا * ... يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا * وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا * وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُنْعَثُ حَيًّا﴾^۱.

الحديث:

۱۹۷۷۰. رسول الله ﷺ: قَالَ يَحْيَىٰ بْنُ زَكَرِيَّا

لِعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ: أَنْتَ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ وَأَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي، فَقَالَ عِيسَى: بَلْ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي، سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَسَلَّمْتُ عَلَى نَفْسِي^۲.

۱۹۷۷۱. عنه ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ أَخِي يَحْيَىٰ حِينَ دَعَاهُ

الصَّبِيَّانُ إِلَى اللَّعِبِ وَهُوَ صَغِيرٌ فَقَالَ: أَلَلَّعِبِ خُلِقْتُ؟! فَكَيْفَ بَعْنِ أَدْرَكَ الْجَنَّةَ مِنْ مَقَالِهِ؟^۳

۱. مریم: ۷-۱۵. ۲. کنز العمال: ۳۲۲۷۳.

۳. کنز العمال: ۳۲۴۲۵.

۳۷۲۸

يَحْيَىٰ

قرآن:

«ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است، مژده می دهیم که قبلاً همنامی برای او قرار نداده ایم... ای یحیی! کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر. و از کودکی به او نبوت دادیم. و نیز از جانب خود، مهربانی و پاکی به او دادیم و تقوا پیشه بود. و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود. و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود».

حدیث:

۱۹۷۷۰. پیامبر خدا ﷺ: یحیی خطاب به عیسی

بن مریم گفت: تو روح خدا و کلمه او هستی، تو از من بهتری. عیسی گفت: نه، تو از من بهتری [زیرا] خداوند بر تو سلام فرستاده و من خودم برخودم سلام فرستاده ام.

۱۹۷۷۱. پیامبر خدا ﷺ: خدا رحمت کند برادرم

یحیی را؛ وقتی او کودک بود و بچه ها او را به بازی دعوت کردند، گفت: مگر برای بازی خلق شده ام؟! چنین کسی وقتی به سن بلوغ رسد، چه خواهد گفت؟!.

۱۹۷۷۲. الإمام الصادق علیه السلام عن آبائه: - في ذكر حديث ليحيى عليه السلام مع الشيطان: - قال يحيى عليه السلام: فهل ظفرت بي ساعة قط؟ قال: لا، ولكن فيك خصلة تُعجبني. قال يحيى: فما هي؟ قال: أنت رجل أكول، فإذا أفطرت أكلت وبشمت فيمنعك ذلك من بعض صلاتك وقيامك بالليل. قال يحيى عليه السلام: فإني أعطي الله عهداً أنني لا أشبع من الطعام حتى ألقاه. قال له إبليس: وأنا أعطي الله عهداً أنني لا أنصح مسلماً حتى ألقاه، ثم خرج فما عاد إليه بعد ذلك.^۱

۱۹۷۷۲. امام صادق - از پدران بزرگوارش علیهم السلام در گفتگویی میان یحیی علیه السلام و شیطان - فرمود: یحیی علیه السلام گفت: آیا هرگز شده است که لحظه‌ای بر من چیره آیی؟ شیطان گفت: نه، اما در تو خصلتی است که خوشایند من است. یحیی گفت: آن خصلت چیست؟ شیطان گفت: تو مرد پر خوری هستی. هرگاه افطار می‌کنی، آن قدر می‌خوری که دچار تخمه می‌شوی و این کار تو را از برخی نمازها و شب زنده‌داری‌هایت باز می‌دارد. یحیی علیه السلام گفت: با خدا عهد می‌بندم که از این پس تا زنده هستم هرگز از غذایی سیر نخورم. ابلیس نیز به او گفت: من هم با خدا عهد می‌بندم که از این پس تا زنده هستم، هرگز مسلمانی را اندرز ندهم. آن‌گاه بیرون رفت و بعد از آن دیگر نزد یحیی باز نگشت.

۱۹۷۷۳. عنه عليه السلام: إن رجلاً جاء إلى عيسى بن مريم عليه السلام فقال له: يا روح الله، إني زنيته فطهرني... فلما اجتمعوا وصار الرجل في الحفرة نادى الرجل: لا يحدني من الله في جنبيه حد، فانصرف الناس كلهم إلا يحيى وعيسى عليهما السلام، فدنا منه يحيى عليه السلام فقال له: يا مذنّب عظمي؟! فقال له: لا تخلين بين نفسك وبين هواها فترديك، قال: زدني. قال: لا تعيرن خاطئاً

۱۹۷۷۳. امام صادق علیه السلام: مردی نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و گفت: ای روح الله! من زنا کرده‌ام، مرا پاک گردان... وقتی مردم جمع شدند و آن مرد را در گودال قرار دادند، صدا زد: کسی که خودش مستحق حد الهی است نباید بر من حد جاری کند. پس، همه مردم متفرق شدند، مگر یحیی و عیسی علیهم السلام. یحیی نزدیک آن مرد رفت و گفت: ای مرد گنهکار! مرا اندرزی ده؟ مرد به او گفت: نفس خود را با خواهش‌هایش رها مکن که تو را به هلاکت می‌افکند، یحیی فرمود: پندی دیگر ده.

مرد گفت: هیچ خطاکاری را به

بِخَطِيئَةٍ. قَالَ: زِدْنِي. قَالَ: لَا تَغْضَبُ،
قَالَ: حَسْبِي.^۱

۱۹۷۷۲. الإمام الكاظم: كَانَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا
يَسْبِكِي وَلَا يَضْحَكُ، وَكَانَ عِيسَى بْنُ
مَرْيَمَ يَضْحَكُ وَيَسْبِكِي، وَكَانَ الَّذِي
يَصْنَعُ عِيسَى أَفْضَلَ مِنَ الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ
يَحْيَى.^۲

۱۹۷۷۵. الإمام الرضا: إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا
الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ يُوَلَّدُ
وَيَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا،
وَيَوْمَ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَأَهْلَهَا،
وَيَوْمَ يُبْعَثُ فَيَرَى أَحْكَاماً لَمْ يَرَهَا فِي
دَارِ الدُّنْيَا.

وقد سَلَّمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى يَحْيَى
فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ وَأَمَّنَ رَوْعَتَهُ
فَقَالَ: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ
وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»، وَقَدْ سَلَّمَ عِيسَى بْنُ
مَرْيَمَ عَلَى نَفْسِهِ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ
فَقَالَ: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ
أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا».^۳

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ۵۰۱۹/۳۳/۴.

۲. الکافی: ۲۰/۶۶۵/۲. ۳. مریم: ۳۳.

۳. عیون أخبار الرضا: ۱۱/۲۵۷/۱.

خطایش سرزنش مکن. یحیی فرمود: باز
هم پندی ده. مرد گفت: خشمم مگیر.
یحیی گفت: مرا بس است.

۱۹۷۷۲. امام کاظم: روش یحیی بن زکریا
این بود که می‌گریست و هیچ‌گاه
نمی‌خندید؛ عیسی بن مریم هم می‌خندید
و هم می‌گریست و کاری که عیسی
می‌کرد، برتر از کاری بود که یحیی
می‌کرد.

۱۹۷۷۵. امام رضا: وحشتناکترین زمان برای
این بشر سه زمان است: روزی که متولد
می‌شود و از شکم مادرش بیرون می‌آید و
دنیا را می‌بیند، روزی که می‌میرد و آخرت
و اهل آخرت را می‌بیند و روزی که
برانگیخته می‌شود و احکامی را می‌بیند که
در دار دنیا ندیده است.

خداوند عزوجل در این هر سه جا بر
یحیی سلام فرستاده و ترس را از او برده
است. می‌فرماید: «و سلام بر او روزی که
به دنیا آمد و روزی که می‌میرد و روزی که
زنده برانگیخته می‌شود». عیسی بن مریم
خودش بر خودش در این سه جا سلام
فرستاده، گفته است: «و سلام بر من روزی
که به دنیا آمدم و روزی که می‌میرم و
روزی که زنده برانگیخته می‌شوم».

قصه یحییؑ فی القرآن:

داستان یحییؑ در قرآن:

۱- الثناء علیه:

۱- ستایش یحییؑ:

ذکره الله في بضعة مواضع من كلامه وأثنى عليه ثناءً جميلاً، فوصفه بأنه كان مُصَدِّقاً بكلمة من الله وهو تصديقه بنبوّة المسيح، وأنه كان سيّداً يسود قومه، وأنه كان حَصُوراً لا يأتي النساء، وكان نبياً ومن الصالحين (آل عمران: ۳۹) ومن المجتبيين - وهم المخلصون - ومن المهديين (الأنعام: ۸۵-۸۷)، وأن الله هو سَمَاهُ بِيَحْيَى ولم يجعل له من قبل سمياً، وأمره بأخذ الكتاب بقوة وآتاه الحكيم صبياً، وسَلَّمَ عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حياً (مريم: ۲-۱۵) ومدح بيت زكريّا بقوله: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۱ وهم يَحْيَى وأبوه وأُمّه.

خداوند در چند جای قرآن از یحیی یاد کرده و او را به زیبایی ستوده است. از جمله او را به تصدیق کننده کلمه خدا، یعنی نبوت مسیح و آقایی که بر قومش سیادت دارد و کسی که به زنان گراشی ندارد و صف کرده و همچنین او را پیامبر و از صالحان (آل عمران: ۳۹) و از برگزیدگان که همان مخلصانند و از رهیافتگان (انعام: ۸۵-۸۷) برشمرده، و اینکه خودش او را یحیی نامیده و پیش از آن هیچ کس به این نام خوانده نشده و به او دستور داده که کتاب [خدا] را با قدرت بگیرد و در کودکی به وی حکمت ارزانی داشته و در روزی که به دنیا آمده و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود، بر وی سلام و درود فرستاده است (مريم: ۲-۱۵). همچنین خاندان زکریّا، یعنی یحیی و پدر و مادرش، را مدح کرده فرموده است: «آنان در کارهای نیک شتاب می کردند و با بیم و امید ما را می خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

۲- تاریخ حیات:

۲- تاریخ زندگی یحییؑ:

ولد ﷺ لأبويه على خرق العادة، فقد كان أبوه شيخاً فانياً وأُمّه عاقراً فرزقهما الله

یحیی به طرز خارق العاده ای از والدینش زاده شد؛ چه آنکه پدرش پیرمردی فرتوت و مادرش زنی نازا بود و خداوند یحیی را به آن دو که امیدی به فرزنددار شدن نداشتند، بخشید و او در همان کودکی قدم در راه راست

يحيى وهما آسان من الولد، وأخذ
بالرشد والعبادة والزهد في صغره وآتاه
الله الحكم صبياً، وقد تجرد للتنسك
والزهد والانقطاع فلم يتزوج قط ولا ألهاء
شيء من ملاذ الدنيا.

وكان معاصراً لعيسى بن مريم عليه السلام
وصدق نبوته، وكان سيداً في قومه تحنّ
إليه القلوب وتميل إليه النفوس ويجتمع
إليه الناس فيعظّمهم ويدعوهم إلى التوبة
ويأمرهم بالتقوى حتى استشهد عليه السلام.

ولم يرد في القرآن مقتله عليه السلام، والذي
ورد في الأخبار أنه كان السبب في قتله
أن امرأة بغياً افتتن بها ملك بني إسرائيل
وكان يأتياها، فنهاه يحيى ووبّخه على ذلك
- وكان مكرماً عند الملك يطيع أمره -
ويسمع قوله - فأضمرت المرأة عداوته
وطلبت من الملك رأس يحيى وألحّت
عليه، فأمر به فذبح وأهدي إليها رأسه.

وفي بعض الأخبار أن التي طلبت منه
رأس يحيى كانت ابنة أخي الملك، وكان
يريد أن يتزوج بها فنهاه يحيى عن ذلك،

و عبادت و زهد گذاشت و خداوند به او كه
هنوز کودک بود حكمت عطا فرمود. يحيى
خودش را وقف عبادت و زهد كرد و هرگز
از دواج نكرد و هیچ يك از لذایذ و
خوشی های دنیا او را به خود سرگرم و از خدا
غافل نساخت.

يحيى همروزگار عيسى بن مريم عليه السلام بود و
نبوت او را تصدیق كرد و در میان مردم
خویش سیادت داشت و دلها شیفته او بود و
جانها به او می گرایید. مردم پیرامونش جمع
می شدند و او آنان را نصیحت می كرد و آنها را
به توبه فرا می خواند و به تقوا و پرهیزگاری
دعوتشان می كرد تا آنكه به شهادت رسید.

در قرآن از كشته شدن يحيى سخنی به
میان نیامده است، اما در اخبار آمده است كه
علت شهادتش این بود كه پادشاه بنی اسرائیل
در آن زمان دلباخته زن بدكاره ای شد و پیش او
می رفت. يحيى، پادشاه را از این عمل نهی
كرد و او را توبیخ و سرزنش نمود. يحيى نزد
پادشاه محترم و ارجمند بود و پادشاه دستور
او را اطاعت می كرد و از وی حرف شنوی
داشت. آن زن [بدكاره] كینه يحيى را به دل
گرفت و از پادشاه سر يحيى را خواست و در
این باره اصرار ورزید. تا جایی كه پادشاه
دستور داد يحيى را سربریدند و سرش را
برای آن زن هدیه فرستاد.

در بعضی اخبار آمده است، آن كسی كه
سر يحيى را از پادشاه خواست دختر برادر
پادشاه بود؛ زیرا پادشاه قصد ازدواج با

فَزَيَّنْتُهَا أُمَّهَا بِمَا يَأْخُذُ بِمَجَامِعِ قَلْبِ الْمَلِكِ
وَأَرْسَلْتُهَا إِلَيْهِ، وَلَقَّنتَهَا إِذَا مَنَحَ الْمَلِكُ
عَلَيْهَا بِسْؤَالِ حَاجَةٍ أَنْ تَسْأَلَهُ رَأْسَ يَحْيَى
فَفَعَلْتُ، فَذُبِّحَ ۖ وَوُضِعَ رَأْسُهُ فِي طُسْتٍ
مِنْ ذَهَبٍ وَأُهْدِيَ إِلَيْهَا.

وفي الروايات نوادر كثيرة من زهده
وتنسكه وبكائه من خشية الله ومواعظه
وحكمه.

۳- قصه زكريا ويحيى ۑ في الإنجيل:

قال^۱: كان في أيام هيرودس ملك اليهودية
كاهن اسمه زكريا من فرقة أبيا وامرأته من
بنات هارون واسمها إيلصابات، وكان
كلاهما بارَّين أمام الله سالكين في جميع
وصايا الرب وأحكامه بلا لوم. ولم يكن
لهما ولد إذ كانت إيلصابات عاقراً وكانا
كلاهما متقدمين في أيامهما.

فبينما هو يكهن في نوبة فرقة أمام الله
-حسب عادة الكهنوت- أصابته القرعة
أن يدخل إلى هيكل الرب ويبخر، وكان
كل جمهور الشعب يصلون خارجاً وقت

برادرزاده اش را داشت يحيى او را از این
کارنهی کرد. زن برادر پادشاه دختر خود را
طوری آرایش کرد که دل پادشاه را تسخیر کند
و او را پیش شاه فرستاد و به دخترش یاد داد که
چنانچه پادشاه به وی اجازه دهد تا خواهشی
از او بکند و حاجتی بخواهد، سر يحيى را از
وی طلب کند. دختر این کار را کرد و پادشاه
يحيى را سر برید و سرش را در تشتی زرین
نهاد و به او پیشکش کرد.

در روایات، مطالب فراوانی پیرامون زهد
و عبادت يحيى و گریه هایش از ترس خدا و
اندرزها و سخنان حکمت آمیزش وارد شده
است.

۳- داستان زكريا ويحيى ۑ در انجيل:

در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا
نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون
بود و الیصابات نام داشت. و هر دو در حضور
خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض
خداوند، بی عیب سالک بودند. و ایشان را
فرزندی نبود؛ زیرا که الیصابات نازا بود و هر
دو کهن سال بودند.

و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در
حضور خدا کهنات می کرد، حسب عادت
کهنات نوبت او شد که به قدس (معبد)
خداوند در آمده بخور بسوزاند. و در
وقت بخور تمام جماعت قوم بیرون عبادت
می کردند. ناگاه فرشته خداوند به طرف
راست مذبح بخور ایستاده بر وی ظاهر

۱. إنجيل لوقا، الإصحاح الأول ۵. (كما في هامش المصدر).

البخور، فظهر له ملاك الرب واقفاً عن
 يمين مذبح البخور، فلما رآه زكريّا
 اضطرب ووقع عليه خوف، فقال له
 الملاك: لا تخف يا زكريّا؛ لأنّ طلبتك قد
 سمعت وامرأتك إليصابات ستلد ابناً
 وتسميه يوحنا، ويكون لك فرح وابتهاج
 وكثيرون سيفرحون بولادته؛ لأنّه يكون
 عظيماً أمام الربّ وخمراً ومُسكِراً
 لا يشرب، ومن بطن أمّه يمتلئ من الروح
 القدس، ويردّ كثيرين من بني إسرائيل إلى
 الربّ إلههم، ويتقدّم أمامه بروح إيليا
 وقوّته ليردّ قلوب الآباء إلى الأبناء
 والعصاة إلى فكر الأبرار، لكي يهتئ للربّ
 شعباً مستعدّاً.

فقال زكريّا للملاك: كيف أعلم هذا
 لأنّي أنا شيخ وامراتي متقدّمة في أيّامها؟
 فأجاب الملاك وقال: أنا جبريل الواقف
 قدّام الله، وأرسلت لأكلّمك وأبشرك بهذا،
 وها أنت تكون صامتاً ولا تقدر أن تتكلّم
 إلى اليوم الذي يكون فيه هذا؛ لأنّك لم
 تصدّق كلامي الذي سيتمّ في وقته.

وكان الشعب منتظرين زكريّا

گشت. چون زکریّا او را دید در حیرت افتاده
 ترس بر او مستولی شد. فرشته به او گفت: ای
 زکریّا! ترسان مباش؛ زیرا که دعای تو
 مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات
 برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی
 خواهی نامید، و تو را خوشی و شادی رخ
 خواهد نمود و بسیاری، از ولادت او سرور
 خواهند شد؛ زیرا که در حضور خداوند
 بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد
 نوشید و از همان شکم مادر خود از روح
 قدسی آکنده خواهد بود. و بسیاری از
 بنی اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان
 برخواهد گردانید. و او به روح و قوّت الیاس
 پیش روی وی خواهد خرامید تا دل های
 پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به
 حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای
 خدا مهیا سازد.

زکریّا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم
 و حال آنکه من پیر هستم و زوجه ام کهن سال
 است؟ فرشته در جواب وی گفت: من
 جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و
 فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این
 امور تو را مرّده دهم. والحال تا این امور واقع
 گردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی
 داشت؛ زیرا سخن های مرا که در وقت خود به
 وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.

و جماعت منتظر زکریّا می بودند و از

طول توقف او در قدس متعجب شدند، اما چون بیرون آمد نتوانست با ایشان حرف زند پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. و چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود رفت. و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده مدت پنج‌ماه خود را پنهان نمود و گفت: اینگونه خداوند در روزهایی که مرا منظور داشت با من عمل نمود تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

تا آنجا که می‌گوید: اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی به وی کرده با او شادی کردند. و چون روز هشتم واقع شد برای ختنه طفل آمدند و نام پدرش زکریا را بر او نهادند. اما مادرش ملتفت شده گفت: نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود. به وی گفتند از قبیله تو هیچ کس این اسم را ندارد. پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد. او تخته‌ای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند. در ساعت دهان و زبان او بازگشته به حمد خدا متکلم شد. پس بر تمامی همسایگان ایشان خوف

و متعجبین من إبطائه في الهيكل، فلما خرج لم يستطع أن يكلمهم، ففهموا أنه قد رأى رؤيا في الهيكل فكان يومي إليهم وبقي صامتا. ولما كملت أيام خدمته مضى إلى بيته، وبعد تلك الأيام حبلت إيصابات امرأته وأخفت نفسها خمسة أشهر قائلة: هكذا قد فعل بي الرب في الأيام التي فيها نظر إليّ لينزع عاري بين الناس.

إلى أن قال: وأما إيصابات فتمّ زمانها لتلد فولدت ابناً، وسمع جيرانها وأقرباؤها أن الرب عظم رحمته لها ففرحوا معها. وفي اليوم جاؤوا ليختنوا الصبيّ وسّموه باسم أبيه زكريّا فأجابته أمّه وقالت: لا بل يسمّى يوحنا، فقالوا لها: ليس أحد في عشيرتك تسمّى بهذا الاسم. ثمّ أومؤوا إلى أبيه ماذا يريد أن يسمّى، فطلب لوحاً وكتب قائلاً: اسمه يوحنا، فتعجب الجميع، وفي الحال انفتح فمه ولسانه وتكلّم وبارك الله، فوقع خوف على كلّ جيرانهم، وتحدّث بهذه الأمور جميعها في كلّ جبال اليهوديّة، فأودعها

جميع السامعين في قلوبهم قائلين: أترى ماذا يكون هذا الصبي؟! وكانت يد الرب معه، وامتلاً زكريّا أبوه من الروح القدس وتنبأ... إلخ.

وفيه^۱: وفي السنة الخامسة عشرة من سلطنة طيباريوس قيصر - إذ كان بيلاطس النبطي والياً على اليهودية، وهيرودس رئيس ربع على الجليل، وفيلبس أخوه رئيس ربع على إيسطورية وكورة تراخوتينس، وليسانوس رئيس ربع على الأبلية في أيام رئيس الكهنة حنّان وقيفا - كانت كلمة الله على يوحنا بن زكريّا في البرية.

فجاء إلى جميع الكورة المحيطة بالأردن يكرز بمعمودية التوبة لمغفرة الخطايا، كما هو مكتوب في سفر أقوال أشعيا النبي القائل: «صوت خارج في البرية، أعدّوا طريق الرب اصنعوا سبيله مستقيمة، كلّ وادٍ يمتلئ، وكلّ جبل وأكمة ينخفض، وتصير المعوجّات مستقيمة والشعاب طرقاً سهلة، ويبصر

مستولى گشت و جميع اين وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده گفت: این چه نوع طفل خواهد بود و دست خداوند با وی می بود. و پدرش زکریّا از روح قدسی آکنده شده، نبوت (پیشگویی) نموده گفت... تا آخر. نیز در انجیل آمده است: و در سال پانزدهم از سلطنت طيباريوس قيصر، در وقتی که پنطیوس پيلاطس والی یهودیه بود و هيرودس تيتارک جليل و برادرش فيليپس تيتارک ايسطوريه و ديار تراخونيتس و ليسانيوس تيتارک آبلیه و حنّا و قيفا رؤسای کهنه بودند، کلام خدا به يحيى بن زکریّا در بیابان نازل شد.

به همه جاهای اردن برای غسل تعمید که توبه و آمرزش گناهان را می آورد، سر کشید! چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می گوید: صدایی نداکننده در بیابان [می شنوم] که راه خداوند را مهیا سازید و طُرُق او را راست نمایید. هر وادی، انباشته و هر کوه و تَلّی، پست و هر کجی راست، و هر راه ناهموار، صاف خواهد شد. و تمامی بشر

۱. انجیل لوقا، الإصحاح الثالث ۱. (کما فی هامش المصدر).

۱. پیاپی مراسم غسل تعمید را انجام می داد.

کل بشر خلاص الله.

نجات الهی را خواهند دید.

وكان يقول للجموع الذين خرجوا
ليعمدوا منه: يا أولاد الأفاعي، من أراكم
أن تهربوا من الغضب الآتي؟! فاصنعوا
أثماراً تليق بالتوبة، ولا تبتدؤوا تقولون
في أنفسكم لنا: إبراهيم أباً؛ لأنني أقول
لكم: إن الله قادر على أن يقيم من هذه
الحجارة أولاداً لإبراهيم، والآن قد
وضعت الفأس على أصل الشجر، فكل
شجرة لا تصنع ثمراً جيداً تُقطع وتلقى في
النار.

آن گاه به آن جماعتی که برای تعمید وی
بیرون می آمدند گفت: ای افعی زادگان! که
شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟
پس، ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر
خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر
ماست؛ زیرا به شما می گویم: خدا قادر است
که از این سنگ ها فرزندان برای ابراهیم
برانگیزاند. و الآن نیز تیشه بر ریشه درختان
نهاده شده است. پس هر درختی که میوه نیکو
نیاورد بریده و در آتش افکنده می شود.



پس، مردم از وی سؤال نموده گفتند چه
کنیم؟ او در جواب ایشان گفت: هر که دو جامه
دارد به آنکه ندارد بدهد و هر که خوراک دارد
نیز چنین کند. و مالیات گیران نیز برای تعمید
آمده، بدو گفتند: ای استاد! چه کنیم؟ بدیشان
گفت: زیاده تر از آنچه مقرر است، مگیرید.
سپاهیان نیز از او پرسیده گفتند: ما چه کنیم؟
به ایشان گفت: بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ
کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید.
و هنگامی که قوم مترصد می بودند و همه
در خاطر خود درباره یحیی تفکر می نمودند
که این مسیح است یا نه؟ یحیی به همه متوجه
شده گفت: من شما را به آب، تعمید می دهم.

وسأله الجموع قائلين: فماذا نفعل؟
فأجاب وقال لهم: من له ثوبان فليعط من
ليس له، ومن له طعام فليفعل هكذا. وجاء
عشارون أيضاً ليعمّدوا، فقالوا له: يا
معلم، ماذا نفعل؟ فقال لهم: لا تستوفوا
أكثر ممّا فرض لكم. وسأله جنديّون
أيضاً قائلين: وماذا نفعل نحن؟ فقال لهم:
لا تظلموا أحداً، ولا تشؤوا بأحد، واكتفوا
بعلائقكم.

وإذ كان الشعب ينتظر والجميع
يفكرون في قلوبهم عن يوحنا لعله

المسيح، أجاب يوحنا الجميع قائلاً: أنا
أعمدكم بماء، ولكن يأتي من هو أقوى
مني - الذي لست أهلاً أن أحلّ سيور
حذائه - هو سيعمّدكم بروح القدس ونار
الذي رفشه في يده، وسينقيّ بیدره
ويجمع القمح إلى مخزنه، وأمّا التبن
فيحرقه بنار لا تطفأ، وبأشياء أخر كثيرة
كان يعظ الشعب ويبشّرهم.

أما هيرودس رئيس الربيع فإذا توبّخ
منه لسبب هيروديا امرأة فيلبس أخيه
ولسبب جميع الشرور التي كان هيرودس
يفعلها زاد هذا أيضاً على الجميع أنّه
حبس يوحنا في السجن.

وفيه^۱: أن هيرودس نفسه كان قد
أرسل وأمسك يوحنا وأوثقه في السجن
من أجل هيروديا امرأة فيلبس أخيه إذ
كان قد تزوّج بها؛ لأنّ يوحنا كان يقول
لهيرودس: لا يحلّ أن تكون لك امرأة
أخيك، فحنقت هيروديا عليه وأرادت أن
تقتله ولم تقدر؛ لأنّ هيرودس كان يهاب

لیکن شخصی توانا تر از من می آید که لیاقت
آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به
روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او
غربال خود را به دست خود دارد و خرمن
خویش را پاک کرده گندم را در انبار خود
دخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که
خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید. و به
نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می داد.

اما هیرودیس تیتراک، چون به سبب
هیرودیا، زن برادرش فیلیپس و سایر
بدی هایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ
یافت، این را نیز بر همه افزود که یحیی را در
زندان حبس نمود.

همچنین در انجیل آمده است: زیرا که
هیرودیس فرستاده یحیی را گرفتار نموده او
را در زندان بست به خاطر هیرودیا زن برادر
او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود.
از آن جهت که یحیی به هیرودیس گفته بود
نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست. پس،
هیرودیا از او کینه داشته می خواست او را به
قتل رساند اما نمی توانست؛ زیرا که
هیرودیس از یحیی می ترسید؛ چون که او را
مردی عاقل و مقدّس می دانست و رعایتش
می نمود و سخن او را به خوبی عمل می کرد و

۱. إنجيل مرقس الإصحاح السادس ۱۷ - ۲۹. (كما في
هامش المصدر).

یوحنا عالماً أنه رجل بارّ وقديس وکان
يحفظه، وإذ سمعه فعل كثيراً وسمعه
بسرور.

وإذ كان يوم موافق لما صنع هيرودس
في مولده عشاء لعظمائه وقواد الألو ف
ووجوه الجليل، دخلت ابنة هيروديا
ورقصت، فسرت هيرودس والمتكئين
معه. فقال الملك للصبيّة: مهما أردت
أطلبني فاعطيك، وأقسم لها أن مهما
طلبت مني لأعطيتك حتى نصف
مملكتي، فخرجت وقالت لأُمّها: ماذا
أطلب؟ فقالت: رأس يوحنا المعمدان،
فدخلت للوقت بسرعة إلى الملك وطلبت
قائلة: أريد أن تعطيني حالا رأس يوحنا
المعمدان على طبق، فحزن الملك جداً،
ولأجل الأقسام والمتكئين لم يُرد أن
يردها.

فللوقت أرسل الملك سيّافاً وأمر أن
يؤتى برأسه، فمضى وقطع رأسه في
السجن وأتى برأسه على طبق وأعطاه
للصبيّة، والصبيّة أعطته لأُمّها. ولما سمع
تلاميذه جاؤوا ورفعوا جسّته ووضعوها

به خوشی سخن او را گوش می نمود.

اما چون هيروديس در روز ميلادش
امرای خود و سرتپان و رؤسای بزرگ را
ضيافت نمود، و دختر هيروديا به مجلس در
آمده رقص کرد و هيروديس و اهل مجلس را
شاد نمود، پادشاه بدان دختر گفت: آنچه
خواهی از من بطلب تا به تو دهم و برایش
قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف
ملک مرا، هر آينه به تو عطا کنم. او بيرون رفته
به مادر خود گفت: چه بطلبم؟ گفت: سر
يحيای تعميد دهنده را. در ساعت به حضور
پادشاه در آمده، خواهش نموده گفت:
می خواهم که الآن سر يحيای تعميد دهنده را
در طبقی به من عنایت فرمایی.

پادشاه بشدت محزون گشت، لیکن به
جهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس
نخواست او را محروم نماید.

بی درنگ پادشاه، جلادی فرستاده فرمود
تا سرش را بیاورد. و او به زندان رفته سر او را
از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده بدان دختر
داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. چون
شاگردان يحيی شنیدند، آمدند و بدن او را
برداشته دفن کردند. پایان گفتار انجيل.

في قبر . انتهى .

ولیحییؑ اخبار آخر متفرقة في
الأنجيل لا تتعدى حدود ما أوردناه،
وللمتدبر الناقد أن يطبق ما نقلناه من
الأنجيل على ما تقدم حتى يحصل على
موارد الاختلاف.^۱

درباره یحیی اخبار پراکنده دیگری نیز در
اناجیل آمده که از حد و مرز آنچه آوردیم
فراتر نمی رود. اینک بر شخص متدبر نکته
سنج است که آنچه را از اناجیل نقل کردیم، با
مطالبی که ما بیان داشتیم تطبیق کند، تا از این
طریق به موارد اختلاف دست یابد.



مرکز تحقیقات کلمه و نور اسلامی



٢٥- عيسى عليه السلام

عيسى عليه السلام



مركز تحقيقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/ ١٩١- ٣٥٠ أبواب قصص عيسى وأمه عليه السلام.

بحار الأنوار: ١٤/ ٢٠٦ باب ١٧ «ولادة عيسى عليه السلام».

بحار الأنوار: ١٤/ ٢٨٣ باب ٢١ «مواظع عيسى عليه السلام».

كنز العمال: ١١/ ٥٠٠ «عيسى عليه السلام».

۳۷۳۹

عیسی *

الکتاب:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱.

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا * وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۲.

(انظر) آل عمران: ۴۵-۵۸، مريم: ۱۶-۳۴، البقرة: ۸۷،

۲۵۳، المائدة: ۱۱۰-۱۱۸، المؤمنون: ۵۰،

الزخرف: ۵۷-۶۵، الصف: ۶، ۱۴، الحديد: ۲۷.

الحديث:

۱۹۷۷۶. رسول الله ﷺ: «أَوَّلُ نَبِيٍّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

مُوسَى، وَآخِرُهُمْ عِيسَى وَسُمِّيَ نَبِيٌّ»^۳.

۱۹۷۷۷. عنه ﷺ: «أَوَّلُ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُوسَى،

۱. آل عمران: ۵۹. ۲. النساء: ۱۵۷-۱۵۹.

۳. الخصال: ۱۳/۵۲۴.

۳۷۳۹

عیسی *

قرآن:

«در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است که او را از خاکی آفرید. سپس بدو گفت: باش، پس شد».

«و گفته ایشان: ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد. و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است. و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود».

حدیث:

۱۹۷۷۶. پیامبر خدا ﷺ: «بَنِي إِسْرَائِيلَ شَتَّصَدَ بِبِامْبَرٍ دَاشْتَنَدَ کِه اَوَّلِین اَنهَآ مُوسَى بُوَد و آخِرِینشان عیسی».

۱۹۷۷۷. پیامبر خدا ﷺ: «نَخَسْتِین بِبِامْبَرَانِ

وَاخْرَهُمْ عَيْسَىٰ ۱.

بنی اسرائیل، موسی بود و آخرینشان عیسی.

۱۹۷۷۸. عَنْهُ ﷺ: عَلَيْكُمْ بِالْعَدَسِ؛ فَإِنَّهُ مُبَارَكٌ مُّقَدَّسٌ، يُرَقِّقُ الْقَلْبَ، وَيُكَثِّرُ الدَّمْعَةَ، وَقَدْ بَارَكَ فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا، أَخْرَهُمْ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ ﷺ ۲.

۱۹۷۷۸. پیامبر خدا ﷺ: عدس بخورید؛ زیرا که آن با برکت و مقدس است، دل را نازک می‌کند و گریه را زیاد می‌گرداند. هفتاد پیامبر در آن برکت قرار داده‌اند که آخرینشان عیسی بن مریم ﷺ است.

۱۹۷۷۹. عَنْهُ ﷺ: كَانَ طَعَامُ عَيْسَى الْبَاقِلَاءَ حَتَّى رُفِعَ، وَلَمْ يَأْكُلْ عَيْسَى شَيْئًا غَيْرَتَهُ النَّارُ حَتَّى رُفِعَ ۳.

۱۹۷۷۹. پیامبر خدا ﷺ: خوراک عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد، باقلا بود؛ عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد غذایی که با آتش پخته شده باشد، نخورد.

۱۹۷۸۰. عَنْهُ ﷺ: يَا أُمَّ أَيْمَنَ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَخِي عَيْسَى كَانَ لَا يُخْبِي عِشَاءَ لِعَدَاءٍ وَلَا غَدَاءَ لِعِشَاءٍ؟! يَأْكُلُ مِنْ وَرَقِ الشَّجَرِ، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْمَطَرِ، يَلْبَسُ الْمُسْوَحَ، وَيَكْبِتُ حَيْثُ يُحْسِي، وَيَقُولُ: يَأْتِي كُلُّ يَوْمٍ بَرَزَقِهِ ۴.

۱۹۷۸۰. پیامبر خدا ﷺ: ای ام ایمن! مگر نمی‌دانی که برادرم عیسی شام را برای صبحانه نگه نمی‌داشت و صبحانه‌ای را برای شام؟ از برگ درختان تغذیه می‌کرد و از آب باران می‌آشامید، پلاس می‌پوشید و هر جا که شب می‌رسید بیتوته می‌کرد و می‌گفت: هر روز، روزی خود را می‌آورد.

۱۹۷۸۱. عَنْهُ ﷺ: رَأَيْتُ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ أَبْيَضُ مُبْطَنٌ ۵ مِثْلُ السَّيْفِ ۶.

۱۹۷۸۱. پیامبر خدا ﷺ: من عیسی بن مریم را دیدم، او مردی بود سفیدپوست و میان باریک چون شمشیر.

۱۹۷۸۲. عَيْسَى ﷺ - لَمَّا سُئِلَ: مَنْ أَدْبَكَ؟ -: مَا أَدْبَنِي أَحَدٌ، رَأَيْتُ قُبْحَ الْجَهْلِ فَجَانَبْتُهُ ۷.

۱۹۷۸۲. عیسی ﷺ - آنگاه که از او سؤال شد: چه کسی تو را ادب آموخت؟ - فرمود: هیچ کس مرا ادب نیاموخت. بلکه زشتی جهالت را دیدم و از آن دوری کردم.

۱. كنز العمال: ۳۲۲۶۹.

۲. عيون أخبار الرضا: ۱۳۶/۴۱/۲.

۳. كنز العمال: ۳۲۳۵۷. ۴. كنز العمال: ۳۲۳۵۸.

۵. المبطن: الغصن البطن (النهاية: ۱/۱۳۷).

۶. كنز العمال: ۳۲۳۵۹. ۷. تنبيه الخواطر: ۹۶/۱.

۱۹۷۸۳. عنه ﷺ: خَادِمِي يَدَايَ، وَدَابَّتِي رِجْلَايَ،
وَفِرَاشِي الْأَرْضَ، وَوَسَادِي الْحَجَرَ،
وَدِفْنِي فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ... أَبَيْتُ
وَلَيْسَ لِي شَيْءٌ، وَأَصْبَحُ^۱ وَلَيْسَ لِي شَيْءٌ،
وَلَيْسَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَغْنِي
مَنِّي.^۲

۱۹۷۸۳. عیسیٰ ﷺ: خدمتکار من دو دست من
است و مرکبم دو پای من و بستر من زمین و
بالشم سنگ و گرمابخشم در زمستان
آفتابگیرها... شبم را با تهیدستی به سر
می‌برم و روزم را با ناداری سپری می‌کنم و
با این حال در روی زمین احدی توانگرتر
و بی‌نیازتر از من وجود ندارد.

۱۹۷۸۴. الإمام عليّ ﷺ - فِي صِفَةِ عِيسَى ﷺ -: وَإِنْ
شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ﷺ، فَلَقَدْ
كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ،
وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ،
وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ
مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا، وَفَاكِهَتُهُ
وَرِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ، وَلَمْ
تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِيهِ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ
(يَخْزِنُهُ)، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ،
دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاؤُهُ^۳

۱۹۷۸۴. امام علی ﷺ - در وصف عیسی ﷺ -
فرمود: و اگر خواهی، از عیسی بن مریم ﷺ
برایت بگویم؛ او سنگ را بالش خود
می‌کرد و جامه خشن می‌پوشید و نان
خشک و گلوآزار می‌خورد. خورش او
گرمسنگی بود و چراغش در شب، ماه و
سرنهانش در زمستان، آفتابگیرهای صبح
و عصر و میوه و سبزیجاتش، علف و
گیاهانی که زمین برای چهار پایان
می‌رویاند. نه زنی داشت که مایه گرفتاری
او باشد و نه فرزندی که اندوهگینش سازد
و نه مال و ثروتی که دل او را به خود
مشغول گرداند و نه طمعی که به خواریش
اندازد. مرکب او دو پایش بود و
خدمتکارش دو دست او!

۱۹۷۸۵. الإمام الصادق ﷺ: كَانَ بَيْنَ دَاوُودَ وَعِيسَى
بِنِ مَرْيَمَ ﷺ أَرْبَعُ مِائَةِ سَنَةٍ، وَكَانَ شَرِيعَةُ
عِيسَى أَنَّهُ بُعِثَ بِالتَّوْحِيدِ وَالْإِخْلَاصِ،

۱۹۷۸۵. امام صادق ﷺ: از داوود تا عیسی بن
مریم ﷺ چهار صد سال فاصله بود.
شریعت عیسی بر پایه دعوت به توحید و
اخلاص و آن چیزی بود که نوح و ابراهیم

۱. فِي الْمَصْدَرِ: أَبَيْتُ وَلَيْسَ مَعِيَ شَيْءٌ، وَأَصْبَحْتُ وَلَيْسَ
لِي شَيْءٌ. (کما فی هامش بحار الأنوار).

۲. بحار الأنوار: ۱۷/۲۳۹/۱۴.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۰.

وَمَا أُوصِيَ بِهِ نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى،
وَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الْإِنْجِيلُ، وَأَخِذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقُ
الَّذِي أَخِذَ عَلَى النَّبِيِّينَ.

و موسی بدان سفارش شدند. انجیل بر وی
نازل شد و از او همان پیمانی گرفته شد که
از پیامبران گرفته شد.

وَشَرَعَ لَهُ فِي الْكِتَابِ إِقَامُ الصَّلَاةِ مَعَ
الدِّينِ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ
الْمُنْكَرِ، وَتَحْرِيمُ الْحَرَامِ، وَتَحْلِيلُ
الْحَلَالِ، وَأُنْزِلَ عَلَيْهِ فِي الْإِنْجِيلِ مَوَاعِظُ
وَأَمْثَالُ (وَحُدُودٌ) لَيْسَ فِيهَا قِصَاصٌ وَلَا
أَحْكَامٌ حُدُودٌ، وَلَا فَرَضٌ مَوَارِيثَ.

در انجیل برای او قانون برپاداشتن
نماز همراه با دین و امر به معروف و نهی از
منکر و حرام شمردن حرام‌ها و حلال
شمردن حلال‌ها مقرر گردید و در انجیل
بر او مواعظ و امثال [و مقرراتی] نازل شد
که در آنها نه قصاص است و نه احکام
حدود و نه ارث.

وَأُنْزِلَ عَلَيْهِ تَخْفِيفٌ مَا كَانَ نَزَلَ عَلَى
مُوسَى ﷺ فِي التَّوْرَةِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ فِي
الَّذِي قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ:
﴿وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾.

آنچه در تورات بر موسی نازل شده
بود، به صورت سبک و تخفیف یافته بر
عیسی نیز نازل گردید و این سخن خداوند
است که می‌فرماید عیسی بن مریم به
بنی اسرائیل گفت: «پاره‌ای از آنچه را که بر
شما حرام گردیده، برایتان حلال می‌کنم».

وَأَمَرَ عِيسَى مَنْ مَعَهُ مِمَّنْ اتَّبَعَهُ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِشَرِيعَةِ التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ.^۲

عیسی به مؤمنانی که از او پیروی
می‌کردند، دستور داد تا به شریعت تورات
و انجیل ایمان داشته باشند.

۱۹۷۸۶. عنه ﷺ - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى نَقْلًا عَنْ
عِيسَى ﷺ: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا
كُنْتُ﴾^۳ - نَفَاعًا^۴.

۱۹۷۸۶. امام صادق ﷺ - درباره این سخن خداوند
متعال به نقل از عیسی: «و مرا هر جا که
باشم با برکت قرار داد» - فرمود: یعنی پر
سود و منفعت.

۱۹۷۸۷. الإمام الرضا ﷺ: كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ عِيسَى ﷺ
حَرْفَيْنِ اشْتَقَّهُمَا مِنَ الْإِنْجِيلِ: طُوبَى لِعَبْدٍ

۱۹۷۸۷. امام رضا ﷺ: نَقْشُ انْگِشْتَرِي عِيسَى ﷺ
این دو جمله بود که آنها را از انجیل
برگرفته بود: خوشا به حال بنده‌ای که

۱. آل عمران: ۵۱. ۲. تفسیر المیاشی: ۵۲/۱۷۵/۱.

۳. مریم: ۳۱. ۴. معانی الأخبار: ۱/۲۱۲.

ذَكَرَ اللَّهُ مِنْ أَجْلِهِ، وَوَيْلٌ لِعَبْدٍ نُسِيَ اللَّهُ مِنْ أَجْلِهِ.^۱

کلام فی قصّة عیسیٰ ﷺ :

۱- قصّة عیسیٰ ﷺ و اُمّه فی القرآن:

كانت أُمّ المسيح مريم بنت عمران حملت بها أُمّها، فنذرت أن تجعل ما في بطنها إذا وضعته محرّراً يخدم المسجد، وهي تزعم أن ما في بطنها ذكر، فلما وضعتها وبان لها أنها أنثى حزنت وتحسّرت ثم سمّتها مريم أي الخادمة - وقد كان توفي أبوها عمران قبل ولادتها - فأتت بها المسجد تسلّمها للكهنة وفيهم زكريّا، فتشاجروا في كفالتها، ثم اصطَلَحُوا عَلَى القرعة وساهموا، فخرج زكريّا فكفلها، حتّى إذا أدركت ضرب لها من دونهم حجاباً، فكانت تعبد الله سبحانه فيها لا يدخل عليها إلّا زكريّا. وكلّما دخل عليها زكريّا المحراب وجد عندها رزقاً، قال: يا مريم أنّى لك هذا؟ قالت: هو من عند الله، والله يرزق من يشاء بغير حساب

موجب یاد خدا شود و وای به حال بنده‌ای که باعث فراموشی خدا گردد.

گفتاری درباره‌ی داستان عیسیٰ ﷺ :

۱- داستان عیسیٰ ﷺ و مادرش در قرآن:

مادر عیسیٰ ﷺ مریم دختر عمران بود. هنگامی که مادر مریم او را باردار شد، نذر کرد که وقتی فرزندش به دنیا آمد او را در راه خدا آزاد کند تا در معبد خدمت کند. او که خیال می‌کرد آنچه در شکم دارد پسر است، وقتی وضع حمل کرد و معلوم شد فرزندش دختر است دچار اندوه و حسرت شد و با این حال او را «مریم»، یعنی «خادمه»، نامید. عمران، پدر مریم، پیش از تولد او درگذشته بود. مادر مریم او را به معبد آورد تا به کاهنان که یکی از آنان زکریّا بود، بسپارد. میان کاهنان بر سر عهده‌دار شدن سرپرستی مریم، بحث و نزاع در گرفت تا بالاخره تصمیم گرفتند قرعه بزنند و قرعه به نام زکریّا درآمد و زکریّا سرپرستی مریم را به عهده گرفت. وقتی مریم به سن بلوغ رسید، زکریّا میان او و کاهنان پرده‌ای آویخت و مریم پشت آن پرده خداوند سبحان را عبادت می‌کرد و کسی جز زکریّا نزد او رفت و آمد نمی‌کرد. هر وقت زکریّا وارد محراب مریم می‌شد، نزد او غذایی می‌دید. از او پرسید: ای مریم! این غذا از کجاست؟ مریم گفت: از نزد خداست و خداوند به هر که خواهد بی‌شمار روزی می‌دهد، مریم ﷺ

وقد كانت ﷺ صديقة، وكانت معصومة
بعصمة الله، طاهرة، مصطفىة، محدثة؛
حدثها الملائكة بأن الله اصطفاها
وطهرها، وكانت من القانتين ومن آيات
الله للعالمين (سورة آل عمران آية ۳۵ -
۴۴، سورة مريم آية ۱۶، سورة الأنبياء
آية ۹۱، سورة التحريم آية ۱۲).

ثم إن الله تعالى أرسل إليها الروح وهي
محتجبة فتمثل لها بشراً سوياً، وذكر لها
أنه رسول من ربها ليهب لها بإذن الله ولداً
من غير أب، وبشرها بما سيظهر من ولدها
من المعجزات الباهرة، وأخبرها أن الله
سيؤيده بروح القدس، ويعلمه الكتاب
والحكمة والتوراة والإنجيل، ورسولاً إلى
بنی اسرائیل ذا الآيات البينات، وأنبأها
بشأنه وقصته، ثم نفخ الروح فيها فحملت
بها حمل المرأة بولدها (الآيات من آل
عمران: ۳۵ - ۴۴).

ثم انتبذت مريم به مكاناً قصياً،
فأجاءها المخاض إلى جذع النخلة،
قالت: يا ليتني مت قبل هذا وكنت نسياً
منسياً، فنادها من تحتها أن لا تحزني قد

بأنویی صدیقه، معصوم به عصمت و
نگهداشت الهی، پاک، برگزیده، و محدثه بود
که فرشتگان با او سخن گفتند و خبرش دادند
که خداوند او را برگزیده و پاک و پاکیزه اش
قرار داده است. او از عبادت پیشگان و از
نشانه های خداوند برای مردم جهان بود (آل
عمران: ۴۴ - ۳۵؛ مريم: ۱۶، انبياء: ۹۱ و
تحريم: ۱۲).

سپس، خدای متعال روح را به سوی مريم
که در پس پرده بود فرستاد و روح به صورت
بشری کامل در برابرش جلوه کرد و به وی
گفت که او فرستاده پروردگارش می باشد و
آمده است تا به اذن خداوند - بدون آنکه
شوهری داشته باشد - به او فرزندی ببخشد و
به مريم بشارت داد که به زودی از فرزند او
معجزات درخشانی سرخواهد زد و همچنین
به وی خبر داد که خداوند فرزند او را با روح
القدس تأیید خواهد کرد و کتاب و حکمت و
تورات و انجیل را به وی می آموزد و با آیات و
معجزاتی روشن او را به سوی بنی اسرائیل
می فرستد. روح، قصه عیسی و شرح حال او
را برای مريم گفت و آن گاه در وی دمید و
مريم بر اثر آن همچون سایر زنان حامله شد
(آل عمران: ۴۴ - ۳۵).

مريم با جنین خود به مکان دور افتاده ای
پناه جست تا اینکه درد زایمان او را به سوی
تنه درخت خرمایی کشانید و با خود گفت:
کاش پیش از این مرده و به کلی از یادها رفته
بودم. در این حال از زیر پای او فرشته ای وی
را ندا داد: غم مدار، پروردگارت در زیر پای

جعل ربك تحتك سريراً، وهزّي إليك
بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً،
فكّلي واشربي وقرّي عيناً فإمّا ترين من
البشر أحداً فقولي: إني نذرت للرحمن
صوماً فلن أكلم اليوم إنسياً، فأنت به
قومها تحمله (سورة مريم: ۲۰ - ۲۷).
وكان حمله ووضعها وكلامه وسائر شؤون
وجوده من سنخ ما عند سائر الأفراد من
الإنسان.

تو چشمه آبی پدید آورده است. تنه درخت
خرما را به طرف خودتکان ده، برایت خرما
تازه می‌ریزد و از آن خرما تناول کن و از آن
چشمه بیاشام و دیده روشن دار. اگر کسی از
آدمیان را دیدی بگو: من برای خدای رحمان
روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقاً با هیچ انسانی
سخن نخواهم گفت. مریم فرزند خود را در
آغوش گرفته او را به سوی قوم خود آورد
(مریم: ۲۷ - ۲۰). حامله شدن به عیسی و وضع
حمل او و سخن گفتن و دیگر شؤون و جودی
او، همگی با همین امور در دیگر افراد انسان
هم‌سنخ بوده است.

فلما رآها قومها - والحال هذه - ثاروا
عليها بالطعنة واللوم بما يشهد به حال
امرأة حملت ووضعت من غير حمل،
وقالوا: يا مريم، لقد جئت شيئاً فرياً! يا
أخت هارون ما كان أبوك امرأ سوء وما
كانت أمك بغياً، فأشارت إليه، قالوا: كيف
نكلم من كان في المهد صبياً؟ قال: إني
عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبياً،
وجعلني مباركاً أينما كنت وأوصاني
بالصلاة والزكاة ما دمت حياً، وبرأ
بوالدتي ولم يجعلني جباراً شقياً،
والسلام عليّ يوم ولدت ويوم أموت ويوم
أبعث حياً (سورة مريم آية ۲۷ - ۳۳)،

هنگامی که قوم مریم او را با این وضع
مشاهده کردند، زبان به سرزنش او گشودند و
درباره او سخنانی گفتند که به زنی که بدون
داشتن شوهر حامله شده می‌گویند. آنان
گفتند: ای مریم! براستی کار بسیار ناپسندی
مرتکب شده‌ای. ای خواهر هارون! پدرت
مرد بدی نبود و مادرت هم بدکار نبود. مریم
به عیسی اشاره کرد. اما آنها گفتند: چگونه با
کودکی گهواره‌ای سخن بگوییم؟ کودک به
سخن آمده گفت: منم بنده خدا، به من کتاب
داده و مرا پیامبر گردانیده است و هر جا که
باشم مرا با برکت ساخته و به من سفارش کرده
است که تا زنده‌ام نماز بگزارم و زکات بپردازم
و به مادرم نیکی کنم. مرا زورگو و نافرمان
قرار نداده است و درود بر من روزی که زاده
شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده
برانگیخته می‌شوم (مریم: آیات ۳۳ - ۲۷).

فكان هذا الكلام منه ﷺ كبراعة الاستهلال بالنسبة إلى ما سينهض على البغي والظلم، وإحياء شريعة موسى ﷺ وتقويمه، وتجديد ما اندرس من معارفه، وبيان ما اختلفوا فيه من آياته.

ثم نشأ عيسى ﷺ وشبَّ وكان هو وأمه على العادة الجارية في الحياة البشرية: يأكلان ويشربان، وفيهما ما في سائر الناس من عوارض الوجود إلى آخر ما عاشا.

ثم إنَّ عيسى ﷺ أوتي الرسالة إلى بني إسرائيل، فانبعث يدعوهم إلى دين التوحيد ويقول: إني قد جئتكم بآية من ربكم أني أخلق لكم من الطين كهيئة الطير فأنفخ فيه فيكون طيراً بإذن الله، وأبرئ الأكمه والأبرص وأحيي الموتى بإذن الله، وأنبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم، إنَّ في ذلك لآية لكم، إنَّ الله هو ربِّي وربكم فاعبدوه.

وكان يدعوهم إلى شريعته الجديدة وهو تصديق شريعة موسى ﷺ، إلاَّ أنه نسخ بعض ما حرَّم في التوراة تشديداً

این سخنان عیسی ﷺ به منزلت براعت استهلالی بود نسبت به کارهایی که در آینده خواهد کرد، یعنی بر ضد زورگویی و ستم قیام کردن و احیا و برپا داشتن شریعت موسی و تجدید معارف کهنه شده او و بیان آیات شریعت موسی که بنی اسرائیل درباره آنها دچار اختلاف شده بودند.

عیسی رشد کرد و به سن جوانی رسید. او و مادرش مانند بقیه مردم عادی خورد و خوراک داشتند و در معرض همان عوارض و آسیب‌هایی بودند که سایر مردم هستند و تا آخر عمر یک زندگی عادی بشری داشتند.

پس از مدتی، عیسی به سوی بنی اسرائیل به رسالت فرستاده شد و شروع به دعوت آنان به آیین توحید و یکتاپرستی نمود و می‌گفت: من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام. من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود. و به اذن خدا کور مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. مسلماً در این معجزات برای شما، اگر مؤمن باشید، عبرتی است. همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را پرستید.

همچنین، آنان را به شریعت جدید خود، که در واقع تصدیق شریعت موسی بود و فقط برخی چیزهایی را که به خاطر سختگیری بر

عَلَى الْيَهُودِ، وَكَانَ يَقُولُ: إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ
بِالْحِكْمَةِ وَالْأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ
فِيهِ، وَكَانَ يَقُولُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِنِّي
رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ
التَّوْرَةِ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي
اسْمُهُ أَحْمَدُ.

وَأَنْجَزَ ﷺ مَا ذَكَرَهُ لَهُمْ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ
كَخَلْقِ الطَّيْرِ، وَإِحْيَاءِ الْمَوْتَى، وَإِبْرَاءِ
الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ، وَالْإِخْبَارِ عَنِ الْمَغْيِبَاتِ
بِإِذْنِ اللَّهِ.

وَلَمْ يَزَلْ يَدْعُوهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ
وَشَرِيعَتِهِ الْجَدِيدَةِ حَتَّى أَيْسَ مِنْ إِيْمَانِهِمْ؛
لِمَا شَاهَدَ مِنْ عَتْوِ الْقَوْمِ وَعِنَادِهِمْ
وَاسْتِكْبَارِ الْكَهَنَةِ وَالْأَحْبَارِ عَنْ ذَلِكَ،
فَانْتَخَبَ مِنَ الشَّرْذِمَةِ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ
الْحَوَارِيُّينَ أَنْصَارًا لَهُ إِلَى اللَّهِ.

ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودَ ثَارُوا عَلَيْهِ يَرِيدُونَ قَتْلَهُ
فَتَوَقَّاهُ اللَّهُ وَرَفَعَهُ إِلَيْهِ، وَشُبِّهَ لِلْيَهُودِ: فَمَنْ
زَاعَمَ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ، وَمَنْ زَاعَمَ أَنَّهُمْ صَلَبُوهُ،
وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (آل عمران آية ۴۵ - ۵۸،
الزخرف آية ۶۳ - ۶۵، الصف آية ۶ و
۱۴، المائدة آية ۱۱۰ و ۱۱۱، النساء آية

یهود، در تورات حرام شده و او لغو کرده بود،
فرا می خوانند و می فرمود: من برای شما
حکمت آورده ام و آمده ام تا چیزهایی را که
در باره آنها با یکدیگر اختلاف دارید برای
شما روشن کنم. همچنین می فرمود: ای
فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی
شما هستم. تورات را که پیش از من بوده
تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من
می آید و نام او احمد است بشارت می دهم.

عیسی ﷺ معجزاتی را برای آنان ذکر
نمود، مانند آفریدن پرند و زنده کردن
مردگان و بهبود بخشیدن به کور مادرزاد و
شخص مبتلا به پیس و خبر دادن از غیب، همه
را به اذن خدا عملی ساخت.

آن حضرت پیوسته آنان را به یگانگی خدا
و شریعت جدید خود دعوت می کرد اما با
مشاهده سرکشی ها و عنادهای مردم و
سرپیچی کاهنان و ملایان یهود از دعوت او،
عاقبت از ایمان آوردن آنان مأیوس شد و از
میان اندک کسانی که به او ایمان آورده بودند،
حواریون را به عنوان یاران خود در راه دعوت
به سوی خدا انتخاب کرد.

سرانجام، یهود بر ضد آن حضرت
شوریدند و آهنگ قتل او کردند. لیکن
خداوند او را برگرفت و به سوی خود بالا برد
و امر بر یهود مشتبه شد. بعضی گمان کردند او
را کشتند و برخی خیال کردند او را به صلیب
کشیدند، در صورتی که هیچ یک از این ها
نبود، بلکه دچار اشتباه شدند (آل عمران/۵۸ -
۴۵؛ زخرف/۶۵ - ۶۳؛ صف/۶ و ۱۴؛ مائده/

۱۵۷ و ۱۵۸)، فهذه جمل ما قصه القرآن
في عيسى بن مريم وأمه.

۲ - منزلة عيسى عليه السلام عند الله وموقفه في
نفسه:

كان ﷺ عبداً لله وكان نبياً (سورة مريم آية
۳۰) وكان رسولاً إلى بني إسرائيل (آل
عمران آية ۴۹)، وكان واحداً من الخمسة
أولي العزم صاحب شرع وكتاب وهو
الإنجيل (الأحزاب آية ۷، الشورى آية
۱۳، المائدة آية ۴۶)، وكان سمّاه الله
بالمسيح عيسى (آل عمران آية ۴۵)،
وكان كلمة لله وروحاً منه (النساء آية
۱۷۱)، وكان إماماً (الأحزاب آية ۷)،
وكان من شهداء الأعمال (النساء آية
۱۵۹، المائدة آية ۱۱۷)، وكان مبشراً
برسول الله ﷺ (الصف آية ۶)، وكان
وجيهاً في الدنيا والآخرة ومن المقربين
(آل عمران آية ۴۵)، وكان من المصطفين
(آل عمران آية ۳۳)، وكان من المجتبيين،
وكان من الصالحين (الأنعام آية ۸۵ -
۸۷)، وكان مباركاً أينما كان، وكان زكياً،
وكان آية للناس ورحمة من الله وبراً

۱۱۰ و ۱۱۱ و نساء / ۱۵۷ و ۱۵۸) این بود
مجموع آنچه قرآن درباره داستان عیسی بن
مریم و مادرش ذکر کرده است.

۲- منزلت عیسی عليه السلام نزد خداوند و مقام او
در نظر خودش:

عیسی عليه السلام بنده خدا و پیغمبر بود (مریم / ۳۰)،
به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد (آل عمران /
۴۱)، یکی از پنج پیامبر اولوالعزم و صاحب
شریعت و کتاب است و کتابش انجیل
می باشد (احزاب / ۷؛ شوری / ۱۳؛ مائده / ۴۶).
خداوند او را عیسی مسیح نامید (آل عمران /
۴۵)، او کلمه خدا و روحی از او می باشد
(نساء / ۱۷۱)، او امام (احزاب / ۷) و از گواهان
بر اعمال (نساء / ۱۵۹، مائده / ۱۱۷) بود. به
آمدن رسول خدا ﷺ بشارت داده است
(صف / ۶)، در دنیا و آخرت آبرومند بوده و از
مقربان است (آل عمران / ۴۵)، مصطفی (آل
عمران / ۳۳) و برگزیده و از صالحان است
(انعام / ۸۷-۸۵)، هرجا بود با برکت بود، پاک
و پاکیزه بود، نشانه ای برای مردم و رحمتی از
جانب خدا بود و نسبت به مادرش نیکوکار و
نیک رفتار بود. بر او درود فرستاده شده است

بوالدته، وكان مسلماً عليه (مریم آیه ۱۹ - ۳۳)، وكان ممن علمه الله الكتاب والحكمة (آل عمران آیه ۴۸).

فهذه اثنتان وعشرون خصلة من مقامات الولاية هي جُمِل ما وصف الله به هذا النبي المكرّم ورفع بها قدره، وهي على قسمين: اكتسابية كالعبودية والقرب والصلاح، واختصاصية. وقد شرحنا كلاً منها في الموضع المناسب له من هذا الكتاب بما نطبق فهمه، فليرجع فيها إلى مظانها منه.

۳ - ما الذي قاله عيسى عليه السلام وما الذي قيل فيه؟

ذكر القرآن أن عيسى كان عبداً رسولاً، وأنه لم يدع لنفسه ما نسبوه إليه، ولا تكلم معهم إلا بالرسالة؛ كما قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ

(مریم / ۳۳-۱۹) و از کسانی بودند که خداوند به وی کتاب و حکمت آموخت (آل عمران / ۴۸).

این‌ها بیست و دو خصلت از مقامات ولایت هستند که خداوند این پیامبر گرامی را به آنها وصف فرموده و قدر و منزلت او را به واسطه این صفات بالا برده است. این صفات دو دسته‌اند: یک دسته اکتسابی هستند مانند عبودیت و قرب به حق و صلاح و پاکی و دسته دیگر اختصاصی می‌باشند. ما هریک از این صفات را، به اندازه فهم خویش، در جای مناسب خود از این کتاب شرح داده‌ایم و خواننده می‌تواند به آنها مراجعه کند.

۳ - عیسی علیه السلام خود چه گفته است؟ و درباره او چه گفته‌اند؟

قرآن یادآور می‌شود که عیسی بنده خدا و فرستاده اوست و آن حضرت آنچه را که به او نسبت داده‌اند برای خود ادعا نکرده است و به مردم غیر از رسالت خود چیزی نفرموده است. خدای متعال می‌فرماید: «آن‌گاه که خدا گفت: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را به جای خداوند به خدایی بگیرید؟ گفت: منزه می‌تو، مرا نزیبد که چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم، قطعاً آن را می‌دانستی. آنچه در نفس من است تو می‌دانی و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم. چرا که تو دانای رازهای نهانی. جز آنچه را به من فرمان دادی، چیزی به آنان نگفتم. [گفته‌ام] که خدا، پروردگار من

اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً
مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ
الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ *
إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ
الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ۝^۱

و هذا الكلام العجيب الذي يشتمل من
العبودية على عصارته، ويتضمن من
بارع الأدب على مجامعه، يُفصح عما كان
يراه عيسى المسيح ﷺ من موقفه نفسه
تلقاء ربوبيته، وتجاه الناس وأعمالهم؛
فذكر أنه كان يرى نفسه بالنسبة إلى ربه
عبداً لا شأن له إلا الامتثال، لا يرد إلا عن
أمر، ولا يصدر إلا عن أمر، ولم يؤمر إلا
بالدعوة إلى عبادة الله وحده، ولم يقل لهم
إلا ما أمر به: أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ.

ولم يكن له من الناس إلا تحمّل
الشهادة على أعمالهم فحسب، وأما ما
يفعله الله فيهم وبهم يوم يرجعون إليه فلا
شأن له في ذلك؛ غفر أو عذب.

و پروردگار خود را عبادت کنید و تا
وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس
چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان
بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر عذابشان
کنی آنان بندگان تو هستند و اگر ایشان را
بیخشایی تو خود توانا و حکیمی. خدا گفت:
این روزی است که راستگویان را راستی شان
سود بخشد.

این کلام شگفت آور که شامل عصارة
عبودیت است و در اوج ادب جای دارد، از
یک طرف موضع آن حضرت را در برابر
ربوبیت پروردگارشان نشان می دهد و از طرف
دیگر گویای موضع او در برابر مردم و اعمال
آنهاست؛ زیرا می فرماید که او خودش را در
قبال پروردگارشان بنده ای می دانست که کاری
جز امتثال امر ندارد، و به هیچ کاری دست
نیازد و از هیچ کاری دست بر ندارد مگر به
فرمان خدا و مأموریتی جز دعوت به عبادت
خدای یگانه ندارد و به مردم تنها آن می گوید
که بدان فرمان داده شده است: خدا را که
پروردگار من و پروردگار شماست عبادت
کنید.

نسبت به مردم نیز جز گواه بودن بر اعمال
و کردار ایشان وظیفه ای ندارد و اما اینکه
خداوند فردای قیامت با مردم چه خواهد کرد،
می آمرزد یا عذاب می کند، او هیچ دخالتی در
این زمینه ندارد.

فإن قلت: فما معنى ما تقدّم في الكلام
على الشفاعة: أن عيسى عليه السلام من الشفعاء
يوم القيامة يشفع فيشفع؟

قلت: القرآن صريح أو كالصريح في
ذلك، قال تعالى: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ﴾^۱، وقد قال تعالى فيه: ﴿وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾^۲، وقال تعالى:
﴿وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ
وَالْإِنْجِيلَ﴾^۳، وقد تقدّم إشباع الكلام في

معنى الشفاعة، وهذا غير التفدية التي
يقول بها النصارى، وهي إبطال الجزاء الجزائي
بالتفدية والعوض؛ فإنها تبطل السلطنة
المطلقة الإلهية على ماسيجيء من بيانه،
والآية إنما تنفي ذلك. وأمّا الشفاعة
فالأية غير متعرضة لأمرها لا إثباتاً ولا
نفيّاً؛ فإنها لو كانت بصدد إثباتها - على
منافاته للمقام^۴ - لكان حقّ الكلام أن
يقال: وإن تغفر لهم فإنك أنت الغفور

ممکن است بگویند: اگر چنین است، پس
موضوع شفاعت که در مباحث گذشته بیان
داشتید و گفتید: عیسی علیه السلام در روز قیامت یکی
از شفاعتگران است و شفاعت می‌کند و
شفاعتش هم پذیرفته می‌شود، چه معنا دارد؟
جواب این است که قرآن به این مطلب
صراحتاً یا نزدیک به صراحت پاسخ داده
است. می‌فرماید: «و کسانی که غیر خدا را
می‌خوانند، اختیار شفاعت ندارند و
شفاعت کردن تنها برای کسانی است که
آگاهانه به حق گواهی داده باشند». و درباره آن
حضرت می‌فرماید: «روز قیامت، بر اعمال
آنان گواه است». نیز می‌فرماید: «و آن گاه که
تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل
آموزخیم». ما قبلاً درباره شفاعت به طور کامل
بحث کردیم و شفاعت غیر از موضوع فدا
کردن است که مسیحیان بدان اعتقاد دارند و
در حقیقت باطل ساختن مسئله جزا و پاداش با
فدیه و عوض دادن است؛ زیرا، چنان که
توضیح خواهیم داد، مسئله فدا موجب ابطال
سلطنت و حاکمیت مطلقه الهی است و آیه
شریفه این مطلب را نفی می‌کند. اما متعرض
مسئله شفاعت، نفیاً و اثباتاً، نشده است؛ زیرا
اگر در صدد اثبات آن بود - با آنکه با مقام
موضوع منافات دارد؛ زیرا مقام، مقام تذلل و
اظهار بندگی است نه خودستایی و گستاخی -
می‌بایست بگوید «ان تغفر لهم فانك انت

۱. الزخرف: ۸۶. ۲. النساء: ۱۵۹.

۳. المائدة: ۱۱۰.

۴. فإنّ المقام مقام التذلل دون الاسترسال. (کما فی هامش
المصدر).

الرحیم، ولو كانت بصدد نفيها لم يكن
لذكر الشهادة على الناس وجه، وهذا
إجمال ما سيأتي في تفسير الآيات
تفصيله إن شاء الله تعالى.

وَأَمَّا مَا قَالَ النَّاسُ فِي عَيْسَى عليه السلام،
فَإِنَّهُمْ وَإِنْ تَشَتَّتُوا فِي مَذَاهِبِهِمْ بَعْدَهُ
وَاخْتَلَفُوا فِي مَسَالِكِهِمْ بِمَا رَبُّمَا جَاوَزَ
السَّبْعِينَ مِنْ حَيْثُ كَلِمَاتٍ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ،
وَجَزَائِاتِ الْمَذَاهِبِ وَالْآرَاءِ كَثِيرَةٌ جَدًّا،
لَكِنَّ الْقُرْآنَ إِنَّمَا يَهْتَمُّ بِمَا قَالُوا بِهِ فِي أَمْرِ
عَيْسَى نَفْسِهِ وَأُمِّهِ؛ لِمَسَاسِهِ بِأَسَاسِ
التَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ الْغَرَضُ الْوَحِيدُ فِيمَا
يَدْعُو إِلَيْهِ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ وَالْدِّينُ الْفَطْرِيُّ
الْقَوِيمُ، وَأَمَّا بَعْضُ الْجَزَائِاتِ - كَمَسْأَلَةِ
التَّحْرِيفِ، وَمَسْأَلَةِ التَّفْدِيَةِ - فَلَمْ يَهْتَمَّ بِهِ
ذَاكَ الْاهْتِمَامُ.

والذي حكاه القرآن الكريم عنهم أو
نسبه إليهم ما في قوله تعالى: «وَقَالَتِ
النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»^۱ وما في معناه
كقوله تعالى: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا
سُبْحَانَهُ»^۲، وما في قوله تعالى: «لَقَدْ كَفَرَ

الغفور الرحيم» و اگر در صدد نفی شفاعت
بود، ذکر گواه بودن آن حضرت بر مردم
وجهی نداشت. این اجمالی بود از آنچه که
تفصیلش، به خواست خدای متعال، در تفسیر
این آیات خواهد آمد.

و اما آنچه مردم درباره عیسی عليه السلام گفته‌اند،
آنان گرچه بعد از عیسی عليه السلام به مذاهب و
فرقه‌های متعددی تقسیم شدند به طوری که
ممکن است، از نظر کلیات مورد اختلاف، از
هفتاد گروه و فرقه هم متجاوز باشند و البته از
حيث جزئیات مذاهب و عقاید بسیار بیشتر از
این می‌باشند، لیکن قرآن در حقیقت به آنچه
مسیحیان درباره خود عیسی و مادرش
گفته‌اند اهتمام ورزیده است؛ زیرا آن سخنان
با اساس توحید، که تنها هدفی است که قرآن
کریم و دین استوار فطری به آن دعوت
می‌کنند، برخورد دارد. اما به برخی مسائل
جزئی، مانند مسأله تحریف و موضوع فدیة
دادن، این اهتمام را نشان نداده است.

مطالبی را که قرآن کریم از قول مسیحیان
بازگو کرده یا به آنها نسبت داده بدین شرح
است: «و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست»،
«و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده
است»، «هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند:
خدا همان مسیح پسر مریم است» و «هر آینه
کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه
[شخص یا سه اقنوم] است» و «و نگویید
[خدا] سه گانه است».

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ^۱،
وما في قوله تعالى: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^۲، وما في قوله تعالى:
«وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً»^۳.

وهذه الآيات وإن اشتملت بظواهرها
على كلمات مختلفة ذوات مضامين
ومعان متفاوتة - ولذلك ربّما حُمِلَتْ^۴
على اختلاف المذاهب في ذلك كمذهب
الملكانية القائلين بالبنوة الحقيقية،
والنسطورية القائلين بأن النزول والبنوة
من قبيل إشراق النور على جسم شفاف
كالبلور، واليعقوبية القائلين بأنّه من

این آیات گرچه به ظاهر شامل سخنان
گوناگون دارای مضامین و معانی متفاوت
است و از این رو بعضاً حمل بر اختلاف
مذاهب در این زمینه شده‌اند، مانند پیروان
مذهب «ملکانی» که قائل به فرزندى حقیقى
عیسى برای خدا هستند و پیروان مذهب
«نسطورى» که معتقدند نزول و فرزندى
[عیسى] از قبیل تاییدن نور به جسمی شفاف،
مانند بلور می‌باشد و پیروان مذهب «یعقوبی»
که اعتقاد دارند مسأله فرزندى [عیسى]
نوعی انقلاب و دگرگونی است و خدای
سبحان به گوشت و خون دگرگون شده و به
صورت بشر [ی به نام عیسی] جلوه کرده
است.

اما ظاهر آن است که قرآن به ویژگی‌های
مذاهب گوناگون اهتمامی ندارد، بلکه تنها به
یک موضوع مشترک میان همه آنان عنایت
دارد و آن، موضوع فرزند خدا دانستن عیسی
است و اینکه او از سنخ خداوند سبحان است
و آنچه که از این موضوع متفرع می‌شود یعنی
تثلیث؛ گو اینکه در تفسیر این موضوع میان
مسیحیان اختلاف زیادی است و آنان بحث و
مشاجرات ریشه‌داری را برانگیخته‌اند. دلیل
بر این گفته ما، زبان یکدست و یکپارچه‌ای

الانقلاب، وقد انقلب الإله سبحانه لحماً
ودماً - لكنّ الظاهر أنّ القرآن لا يهتمّ
بخصوصيّات مذاهبهم المختلفة، وإنّما
يهتمّ بكلمة واحدة مشتركة بينهم جميعاً
وهو البنوة، وأنّ المسيح من سنخ الإله
سبحانه، وما يتفرّع عليه من حديث
التثليث وإن اختلفوا في تفسيرها اختلافاً

۱. المائدة: ۷۲. ۲. المائدة: ۷۳.

۳. النساء: ۱۷۱.

۴. كما فعله الشهرستاني في الملل والنحل. (كما في هامش المصدر).

۱. چنان که شهرستانی در ملل و نحل این کار را کرده است.

است که قرآن در احتجاج بر ضد نصارا به کار برده است.

توضیح اینکه تورات و اناجیل کنونی، از طرفی تصریح به یگانگی خداوند می‌کنند، از طرف دیگر انجیل به فرزند خدا بودن عیسی تصریح می‌کند و از سوی دیگر صراحتاً می‌گوید که «ابن» همان «اب» است نه غیر او.

مسیحیان موضوع فرزندى در انجیل را حمل بر تشریف و تبرک نکرده‌اند، در صورتی که در جاهایی از آن به این امر تصریح شده است. مثلاً می‌گوید: «اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت دارند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید. تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند. زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گوید، چه فضیلت دارید؟ آیا بت پرستان (باجگیران) چنین نمی‌کنند؟ پس، شما کامل باشید چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است» (انجیل

کثیراً، وتعزّقوا في المشاجرة والنزاع، والدليل على ذلك وحدة الاحتجاج الوارد عليهم في القرآن لساناً.

بیان ذلك: أن التوراة والاناجیل الحاضرة جميعاً تصرّح بتوحيد الإله تعالى من جانب، والانجيل يصرح بالنبوة من جانب آخر، وصرّح بأن الابن هو الأب لا غير.

ولم يحملوا النبوة الموجودة فيه على التشریف والتبریک، مع ما في موارد منه من التصريح بذلك كقوله: «وأنا أقول لكم: أحبّوا أعداءكم، وباركوا على من يبغضكم، وأحسنوا إلى من أبغضكم، وصلوا على من يطرّدكم ويعسفكم؛ كيما تكونوا بني أبيكم الذي في السماوات؛ لأنّه المشرق شمسه على الأخيار والأشرار، والممطر على الصديقين والظالمين، وإذا أحببتهم من يحبّكم فأني أجر لكم؟ أليس العشّارون يفعلون كذلك؟! وإن سلّمتم على إخوانكم فقط فأني فضل لكم؟ أليس كذلك يفعل الوثنيون؟! كونوا كاملين مثل أبيكم

السماءي فهو كامل» آخر الإصحاح

الخامس من إنجيل متى.^۱

وقوله أيضاً: «فليضي نوركم قدام

الناس ليروا أعمالكم الحسنة، ويمجدوا

أباكم الذي في السماوات» إنجيل متى،

الإصحاح الخامس.

وقوله أيضاً: «لا تصنعوا جميع

مراحمكم قدام الناس كي يروكم، فليس

لكم أجر عند أبيكم الذي في

السماوات». وقوله أيضاً في الصلاة:

«وهكذا تصلّون أنتم، يا أبانا الذي في

السماوات يتقدّس اسمك ... إلخ». وقوله

أيضاً: «فإن غفرتم للناس خطاياهم غفر

لكم أباكم السماوي خطاياكم»، كل ذلك

في الإصحاح السادس من إنجيل متى.

وقوله: «وكونوا رُحماء مثل أبيكم

الرحيم» إنجيل لوقا، الإصحاح السادس.

وقوله لمريم المجدلّية: «امضي إلى

إخوتي وقولي لهم: إني صاعد إلى أبي

متى آخر اصحاح پنجم)!

همچنین می‌گوید: «بگذارید نور شما بر

مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر

شما را که در آسمان است تمجید نمایند»

(انجیل متى، اصحاح پنجم).

نیز می‌گوید: «زنهار همه مراحم

[عدالت] خود را پیش مردم به جا میاورید تا

شما را ببینند و الآن نزد پدر خود که در آسمان

است اجری ندارید».

همچنین درباره دعا می‌گوید: «پس شما

به این طور دعا کنید: ای پدر ماکه در آسمانی!

نام تو مقدّس باد...».

نیز می‌گوید: «زیرا هرگاه تقصیرات مردم

را بدیشان ببامرزید، پدر آسمانی شما، شما را

نیز خواهد آمرزید». (تمام این عبارات در

باب ششم از انجیل متى آمده است).

همچنین می‌گوید: «پس رحیم باشید

چنان که پدر شما نیز رحیم است» (انجیل

لوقا، اصحاح ششم).

به مريم مَجْدَلِيَّة گفت: «نزد برادران من

رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما

و خدای خود و خدای شما می‌روم» (انجیل

۱. النسخة العربية المطبوعة سنة ۱۸۱۱ ميلادية، وعنّها ننقل جميع ما ننقله في هذا البحث عن كتب العهد العربية (كما في هامش المصدر).

۱. نسخه عربی چاپ سال ۱۸۱۱ میلادی. تمام مطالبی را که در این بحث نقل می‌کنیم از کتاب عهدین عربی می‌آوریم.

الذي هو أبوكم، وإلهي الذي هو إلهكم»
إنجيل يوحنا، الإصحاح العشرون.

فهذه وأمثالها من فقرات الأناجيل
تطلق لفظ الأب على الله تعالى وتقدس،
بالنسبة إلى عيسى وغيره جميعاً، كما
ترى بعناية التشریف ونحوه.

وإن كان ما في بعض الموارد منها
يعطي أن هذه البنوة والأبوة نوع من
الاستكمال المؤدي إلى الاتحاد كقوله:
«تكلّم يسوع بهذا ورفع عينيه إلى
السماء، فقال: يا أبة قد حضرت الساعة،
فمجد ابنك ليمجدك ابنك». ثم ذكر دعاءه
لرسله من تلامذته، ثم قال: «ولست
أسأل في هؤلاء فقط، بل وفي الذين
يؤمنون بي بقولهم ليكونوا بأجمعهم
واحداً، كما أنك يا أبت ثابت فيّ وأنا
أيضاً فيك ليكونوا أيضاً فينا واحداً،
ليؤمن العالم أنك أرسلتني وأنا أعطيتهم
المجد الذي أعطيتني؛ ليكونوا واحداً كما
نحن واحد أنا فيهم وأنت فيّ، ويكونوا
كاملين لواحد لكسي يعلم العالم أنك
أرسلتني وأنتي أحببتهم كما أحببتني»

يوحنا، اصحاح بیستم).

همچنان که ملاحظه می کنید، این فقرات
انجیل و امثال آنها عنوان پدر را به خداوند
متعال، نسبت به عیسی و دیگران، از باب
تشریف و تکریم اطلاق می کند.

گو اینکه از بعضی جاهای اناجیل به دست
می آید که این فرزندی و پدری نوعی تکامل
است که به اتحاد و یگانگی می انجامد. مثلاً
می گوید: «عیسی این را گفت و چشمان خود
را به طرف آسمان بلند کرده گفت: ای پدر!
ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا
پسرت نیز تو را جلال دهد». آن گاه برای
رسولان از شاگردان خود دعا کرد و سپس
گفت: «و نه برای این ها فقط سؤال می کنم،
بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به
من ایمان خواهند آورد. تا همه یک گردند
چنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو. تا
ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد
که تو مرا فرستادی. و من جلالی را که به من
دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما
یک هستیم. من در ایشان و تو در من تا در یکی
کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا
فرستادی و ایشان را محبت نمودی، چنان که
مرا محبت نمودی» (انجیل یوحنا، اصحاح

انجيل يوحنا، الاصحاح السابع عشر.

هفدهم).

لكن وقع فيها أقاويل يتأبى ظواهرها
عن تأويلها إلى التشریف ونحوه كقوله:
«قال له توما: يا سيّد، ما نعلم أين تذهب،
وكيف نقدر أن نعرف الطريق؟ قال له
يسوع: أنا هو الطريق والحق والحياة، لا
يأتي أحد إلى أبي إلا بي، لو كنتم
تعرفوني لعرفتم أبي أيضاً، ومن الآن
تعرفونه وقد رأيتموه أيضاً، قال له
فيلبس: يا سيّد، أرنا الأب وحسبنا. قال
له يسوع: أنا معكم كلّ هذا الزمان ولم
تعرفني يا فيلبس؟! من رأيي فقد رأي
الأب، فكيف تقول أنت: أرنا الأب؟ أما
تؤمن أنّي في أبي وأبي فيّ؟! وهذا الكلام
الذي أقوله لكم ليس هو من ذاتي
وحدي، بل أبي الحال فيّ هو يفعل هذه
الأفعال، آمنوا بي، أنا في أبي وأبي فيّ»
انجيل يوحنا، الاصحاح الرابع عشر.

با این حال، در اناجیل سخنانی آمده است
که ظاهر آنها قابل تأویل و توجیه به تشریف و
تکریم نیست. مانند این سخن: «توما به او
گفت: ای آقا! نمی دانیم کجا می روی، پس
چگونه راه تو را توانیم دانست؟ عیسی بدو
گفت: من راه و راستی و حیات تو هستم. هیچ
کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید. اگر مرا
می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید و بعد از
این او را می شناسید و او را دیده اید. فیلیپس به
وی گفت: ای آقا! پدر را به ما نشان ده که ما را
کافی است. عیسی بدو گفت: ای فیلیپس! در
این مدت که با شما بوده ام مرا نشناخته ای؟
کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس
چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده؟ آیا
باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در
من است؟ سخن هایی که من به شما می گویم
از خود نمی گویم، لیکن پدری که در من
ساکن است او این اعمال را می کند. مرا
تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من
است» (انجيل يوحنا، اصحاح چهاردهم).

و مانند این سخن: «لیکن من از جانب
خدا صادر شده و آمده ام؛ زیرا که من از پیش
خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است»
(انجيل يوحنا، اصحاح هشتم).

وقوله: «لكنني خرجت من الله
وجئت، ولم آت من عندي بل هو
أرسلني» انجيل يوحنا، الاصحاح
الثامن.

وقوله: «أنا وأبي واحد نحن» إنجيل
يوحنا، الاصحاح العاشر.

وقوله لتلامذته: «اذهبوا وتلمذوا كل
الأمم وعمدوهم^۱ باسم الأب والابن
وروح القدس» إنجيل متي، الاصحاح
الثامن والعشرون.

وقوله: «في البدء كان الكلمة،
والكلمة كان عند الله، والله كان الكلمة منذ
البدء، كان هذا عند الله، كل به كان، وبغيره
لم يكن شيء مما كان، به كانت الحياة،
والحياة كانت نور الناس» إنجيل يوحنا،
الاصحاح الأول.

فهذه الكلمات وما يماثلها مما وقع في
الإنجيل هي التي دعت النصارى إلى
القول بالتثليث في الوحدة.

والمراد به حفظ «أن المسيح ابن الله»
مع التحفظ على التوحيد الذي نصّ عليه
المسيح في تعليمه كما في قوله: «إن أول
كل الوصايا: اسمع يا إسرائيل! الرب إلهك

و مانند این جمله: «من و پدر یک هستیم»
(انجيل يوحنا، اصحاح دهم).

و مانند این سخن او به شاگردانش: «پس،
رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به
اسم اب و ابن و روح القدس تعمید^۱ دهید»
(انجيل متی، باب بیست و هشتم).

و مانند این گفته انجيل: «در ابتدا کلمه بود
و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در
ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او
آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات
وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور
انسان بود» (انجيل يوحنا، اصحاح اول).

باری، این جملات و امثال این ها که در
انجيل آمده، مسیحیان را واداشته است که به
عقیده تثلیث در وحدت روی آورند.

مراد از این اعتقاد، حفظ عقیده «پسر خدا
بودن عیسی» در عین حفظ توحید است که
مسیح^ﷺ خود در تعلیماتش به آن تصریح
کرده است؛ مثلاً می گوید: «اول همه احکام
این است که: بشنو ای اسرائیل! خداوند
خدای تو خداوند واحد است» (انجيل

۱. المَعْمُودِيَّةُ: عند النصارى أن يَغْتَمِسَ القَسُ الطِفْلُ في ماءٍ
يشلُو عليه بعض فقر من الإنجيل، وهو آية التنصير عندهم
(المعجم الوسيط: ۲ / ۶۲۶).

۱. تعمید، نوعی غسل در میان مسیحیان است که به وسیله آن
شخص غسل کننده از گناهان پاک می شود. غسل تعمید
دادن از وظایف کلیسا است.

إله واحد هو» إنجيل مرقس، الاصحاح الثاني عشر.

ومحصل ما قالوا به - وإن كان لا يرجع إلى محصل معقول -: أن الذات جوهر واحد له أقانيم ثلاث، والمراد بالأقنوم هو الصفة التي هي نحو ظهور الشيء وبرزه وتسجله لغيره، وليست الصفة غير الموصوف، والأقانيم الثلاث هي: أقنوم الوجود، وأقنوم العلم وهو الكلمة، وأقنوم الحياة وهو الروح.

وهذه الأقانيم الثلاث هي: الأب والابن والروح القدس: والأول أقنوم الوجود، والثاني أقنوم العلم والكلمة، والثالث أقنوم الحياة؛ فالابن - وهو الكلمة وأقنوم العلم - نزل من عند أبيه وهو أقنوم الوجود بمصاحبة روح القدس وهو أقنوم الحياة التي بها يستنير الأشياء.

ثم اختلفوا في تفسير هذا الإجمال اختلافاً عظيماً أوجب تشتتهم وانشعابهم شعباً ومذاهب كثيرة تجاوز السبعين، وسيأتيك نبأها على قدر ما يلائم حال هذا الكتاب.

مرقس، اصحاح دوازدهم).

باری، حاصل آنچه مسیحیان در این باره گفته‌اند - گو اینکه حاصل و نتیجه معقولی ندارد - این است که ذات حق جوهر واحد و یگانه‌ای است که دارای سه أقنوم می‌باشد و مراد از أقنوم صفتی است که همان نحوه ظهور و بروز و تجلی شیئی برای غیر خود می‌باشد و صفت با موصوف مغایر نیست. اقانیم سه گانه عبارتند از: أقنوم وجود، أقنوم علم، یعنی همان کلمه، و أقنوم حیات یا همان روح.

این اقنوم‌های سه گانه همان: پدر و پسر و روح القدس می‌باشند که پدر، اقنوم وجود است و پسر، اقنوم علم و کلمه و روح القدس، اقنوم حیات. پسر که همان کلمه و اقنوم علم باشد، از نزد پدرش، اقنوم وجود، به همراه روح القدس یعنی همان اقنوم حیات که روشنی بخش اشیاء است، فرود آمد.

مسیحیان درباره این مطلب مختصر، اختلاف نظر زیادی پیدا کردند به طوری که باعث شد به گروه‌ها و فرقه‌ها و مذاهب فراوانی که از هفتاد فرقه هم تجاوز می‌کند، پراکنده و تقسیم شوند و ما به زودی درباره این فرقه‌ها و مذاهب، تا آنجا که مستناسب با این کتاب باشد، توضیحاتی خواهیم داد.

إذا تأملت ما قدّمناه عرفنا: أن ما يحكيه القرآن عنهم، أو ينسبه إليهم - بسقوله: «وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...» الآية وقوله: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...» وقوله: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...» وقوله: «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا...» - كلّ ذلك يرجع إلى معنى واحد وهو تثليث الوحدة، هو المشترك بين جميع المذاهب المستحدثة في النصرانية، وهو الذي قدّمناه في معنى تثليث الوحدة. وإلّا ما اقتصر فيه على هذا المعنى المشترك؛ لأنّ الذي يرد على أقوالهم في خصوص المسيح ﷺ - على كثرتها وتشبّهاتها ممّا يحتجّ به القرآن - أمر واحد يرد على وتيرة واحدة، كما سيّضح^١.

اگر در مطالبی که گفتیم تأمل کنید، درمی یابید که آنچه قرآن از نصارا حکایت کرده یا به آنان نسبت می دهد - مانند «و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست...» و «هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند: خداوند همان مسیح پسر مریم است...» و «بی گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خداوند یکی از سه [شخص یا اقنوم] است...» و «و نگویند: [خدا] سه گانه است. دست بردارید...» - آری همه این ها به یک معنا، که همان تثلیث وحدت (سه گانه دانستن یگانه) است، بر می گردد و این معنا میان همه مذاهب پدید آمده در مسیحیت مشترک می باشد و این همان چیزی است که در معنای تثلیث وحدت گفتیم. علّت اینکه قرآن به این معنای مشترک اکتفا کرده این است که آنچه قرآن در ردّ عقاید نصارا در خصوص مسیح ﷺ می گوید و احتجاج می کند، علی رغم فراوانی و تشبّه آنها، یک چیز است.

۱. المیزان في تفسير القرآن: ۳/۲۷۹، انظر تمام الكلام.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٢٦- إرميا عليه السلام

إرميا عليه السلام



مركز تحقيقات کلمه نور علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/٣٥١ باب ٢٥ قصص إرميا ودانيال وعزير عليهم السلام.

كنز العمال: ١١/٥٠٠ عزير عليه السلام.

۳۷۵۰

إرمیا

الكتاب:

﴿أَوَكَلِّدِي مَرْ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُخْبِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾^۱

الحديث:

۱۹۷۸۸. رسول الله ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى أَخِي الْعَزِيزِ: يَا عَزِيزُ، إِنْ أَصَابَتْكَ مُصِيبَةٌ فَلَا تَشْكُنِي إِلَى خَلْقِي، فَقَدْ أَصَابَنِي مِنْكَ مَصَائِبُ كَثِيرَةٌ وَلَمْ أَشْكُكَ إِلَى مَلَائِكَتِي.

يا عَزِيزُ، اعْصِنِي بِقَدْرِ طَاقَتِكَ عَلَى عَذَابِي، وَسَلَّنِي حَوَائِجَكَ عَلَى مِقْدَارِ عَمَلِكَ، وَلَا تَأْمَنْ مَكْرِي حَتَّى تَدْخُلَ جَنَّتِي، فَاهْتَزَّ عَزِيزٌ يَبْكِي، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: لَا تَبْكُ يَا عَزِيزُ! فَإِنْ عَصَيْتَنِي بِجَهْلِكَ غَفَرْتُ لَكَ بِحِلْمِي؛ لِأَنِّي حَلِيمٌ لَا أُعْجَلُ بِالْعُقُوبَةِ عَلَى عِبَادِي وَأَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^۲

۳۷۵۰

إرمیا

قرآن:

«یا چون آن کسی که به شهری که بام‌هایش یکسره فرو ریخته بود، عبور کرد و گفت: چگونه خداوند [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟»

حدیث:

۱۹۷۸۸. پیامبر خدا ﷺ: خداوند به برادرم عزیز، وحی فرمود: ای عزیز! اگر گرفتاری و مصیبتی به تو رسید از من نزد خَلْقَم شکایت مکن؛ زیرا از تو نیز مصائب زیادی به من رسیده و من از تو نزد فرشتگانم شکایت نکرده‌ام.

ای عزیز! به اندازه تحملت در برابر عذاب من، مرا نافرمانی کن و نیازهایت را به اندازه عملت از من بخواه و از مکر من آسوده خاطر مباش، تا به بهشت من درآیی. عزیز بر خود لرزید و گریست. خداوند به او وحی فرمود: ای عزیز! گریه مکن؛ زیرا اگر از روی نادانیت مرا نافرمانی کردی، من با بردباری خود تو را می‌بخشم؛ چرا که من بردبارم و در کیفر بندگانم شتاب نمی‌ورزم و من مهربانترین مهربانانم.

۱۹۷۸۹. الإمام الباقر علیه السلام - لَمَّا سَأَلَهُ عَالِمٌ نَصْرَانِيٌّ عَنْ رَجُلٍ دَنَا مِنْ امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِاثْنَيْنِ، حَمَلَتْهُمَا جَمِيعاً فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، وَوَلَدَتْهُمَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، وَمَاتَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، وَدُفِنَا فِي قَبْرِ وَاحِدٍ، عَاشَ أَحَدُهُمَا خَمْسِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ وَعَاشَ الْآخَرُ خَمْسِينَ سَنَةً، مَنْ هُمَا؟ - عَزِيزٌ وَعُزْرَةُ، كَانَا حَمَلَتْ أُمُّهُمَا بِيَهُمَا عَلَى مَا وَصَفْتَ وَوَضَعَتْهُمَا عَلَى مَا وَصَفْتَ وَعَاشَ عَزِيزٌ وَعُزْرَةُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً، ثُمَّ أَمَاتَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَزِيزاً مِائَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ بُعِثَ وَعَاشَ مَعَ عُزْرَةَ هَذِهِ الْخَمْسِينَ سَنَةً، وَمَاتَا كِلَاهُمَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ.^۱

۱۹۷۸۹. امام باقر علیه السلام - در پاسخ به عالمی نصرانی که از ایشان پرسید: مردی بازنش مقاربت کرد و زن دو قلو حامله شد. هر دوی آنها را همزمان باردار شد و همزمان زایید و آن دو همزمان مردند و هر دو در یک قبر دفن شدند. اما یکی از آنها صد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال. این دو چه کسانی بودند؟ - عزیز و عزرة. مادرشان، همان طور که تو گفتی، آن دو را همزمان حامله شد و همان طور که گفتی همزمان زاییدشان و عزیز و عزرة چندین و چند سال زندگی کردند. سپس خداوند تبارک و تعالی عزیز را به مدت صد سال میراند و آن گاه دوباره زنده شد و پنجاه سال با عزرة زندگی کرد و هر دو در یک ساعت مردند.

۱۹۷۹۰. الإمام الصادق علیه السلام: أَمَاتَ اللَّهُ إِرْمِيَاءَ النَّبِيَّ الَّذِي نَظَرَ إِلَى خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَا حَوْلَهُ حِينَ غَزَاهُمْ بُخْتُ نَصْرٍ، وَقَالَ: أَنَّنِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ أَحْيَاهُ، وَنَظَرَ إِلَى أَعْضَائِهِ كَيْفَ تَلْتَنُّمْ وَكَيْفَ تَلْبَسُ اللَّحْمَ، وَإِلَى مَفَاصِلِهِ وَعُرُوقِهِ كَيْفَ تُوَصِّلُ، فَلَمَّا اسْتَوَى قَاعِدًا قَالَ: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^{۲، ۳}

۱۹۷۹۰. امام صادق علیه السلام: هنگامی که ارمیای نبی به ویرانه های بیت المقدس و پیرامونش که بخت نصر در جنگ با یهود ویرانش کرده بود، نگاهی افکند و گفت: چگونه خداوند این ها را پس از مرگشان زنده می کند؟ خداوند او را به مدت صد سال میراند و سپس زنده اش کرد و او اعضایش را دید که چگونه به هم می پیوندند و چگونه گوشت بر آنها می روید و چگونه بندها و رگ هایش به هم وصل می شود. پس چون راست نشست گفت: «می دانم که خدا بر هر کاری تواناست».

۱. الکافی: ۹۴/۱۲۳/۸. ۲. البقرة: ۲۵۹.

۳. الاحتجاج: ۲۲۳/۲۳۰/۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



٢٧- يونس عليه السلام

يونس عليه السلام



مركز تحقيقات كچيونيوز علوم اسلامي

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/٣٧٩ باب ٢٦ وقصص يونس عليه السلام وأبيه متى.

كنز العمال: ١١/٥١٨، ١٢/٤٧٦ يونس عليه السلام.

۳۷۵۱

یونس ؑ

الکتاب:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ * وَأَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ * وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ * فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۱

(انظر) یونس: ۹۸، الانبیاء: ۸۷، ۸۸، القلم: ۴۸ - ۵۰.

الحديث:

۱۹۷۹۱. رسول الله ﷺ: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: أَنَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى.^۲
 ۱۹۷۹۲. عنه ﷺ: لَا يَنْبَغِي لِنَبِيٍّ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى.^۳
 ۱۹۷۹۳. الإمام علي عليه السلام - لَمَّا سَأَلَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ عَنْ

۱. الصافات: ۱۳۹ - ۱۴۸. ۲. كنز العمال: ۳۲۴۲۲.

۳. كنز العمال: ۳۲۴۲۳.

۳۷۵۱

یونس ؑ

قرآن:

«و یونس از فرستادگان بود. آن گاه که به سوی کشتی پُر [پُر از بار و جمعیت]، بگریخت. پس [سرنشینان] با هم قرعه انداختند و [یونس] از بازندگان شد. [او را به دریا انداختند] و ماهی او را بلعید، در حالی که او نکوهشگر خویش بود. و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند. پس او را در حالی که ناخوش بود به خشکی افکندیم. و بر بالای [سر] او بوته کدویی رویانیدیم. و او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر روانه کردیم. پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم».

حدیث:

۱۹۷۹۱. پیامبر خدا ﷺ: هیچ کس را نسزد که بگوید: من در نزد خداوند بهتر از یونس بن متی هستم.
 ۱۹۷۹۲. پیامبر خدا ﷺ: هیچ پیامبری را نسزد که بگوید: من در نزد خدا بهتر از یونس بن متی هستم.
 ۱۹۷۹۳. امام علی عليه السلام - وقتی که مردی یهودی از

سَجْنٍ طَافَ أَقْطَارَ الْأَرْضِ بِصَاحِبِهِ -: يَا
يَهُودِيَّ، أَمَّا السَّجْنُ الَّذِي طَافَ أَقْطَارَ
الْأَرْضِ بِصَاحِبِهِ فَإِنَّهُ الْحَوْتُ الَّذِي حُبِسَ
يُونُسُ فِي بَطْنِهِ^۱.

۱۹۷۹۲. الکافی عن سجیم عن ابنِ اَبی یعفور:
سمعتُ ابا عبد الله علیه السلام يقولُ وهو رافعٌ يدهُ
إلى السَّمَاءِ: رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي
طَرَفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا لَا أَقْلُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ.

قال: فما كانَ بأسرَعٍ مِنْ أَنْ تَحْدَرَ
الدُّمُوعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْيَتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ
فقال: يا ابنَ اَبی یعفور، إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى
وَكَلَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَفْسِهِ أَقْلٌ مِنْ طَرَفَةِ
عَيْنٍ فَأَحْدَثَ ذَلِكَ الذَّنْبَ. قلتُ: فَبَلَغَ بِهِ
كُفْرًا، أَصْلَحَكَ اللهُ؟ قال: لا، وَلَكِنْ الْمَوْتُ
عَلَى تِلْكَ الْحَالِ هَلَاكٌ^۲.

کلام فی قصه یونس علیه السلام فی فصول:

۱- لم يتعرض القرآن الكريم إلا لطرف من
قصته وقصة قومه، فقد تعرض في سورة
الصافات لإرساله ثم إبقائه وركوبه الفلك
والتقام الحوت له ثم نجاته وإرساله إلى
القوم وإيمانهم، قال تعالى: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ

۱. بحار الأنوار: ۲/۲۸۲/۱۴. الکافی: ۵/۵۸۱/۲.

ایشان پرسید: آن کدام زندان بود که
زندانی خود را در اطراف و اکناف زمین
چرخاند؟ - فرمود: ای مرد یهودی! آن
زندانی که زندانی خود را به اطراف و
اکناف زمین چرخاند، ماهی ای بود که
یونس در شکم او زندانی شد.

۱۹۷۹۲. الکافی به نقل از سجیم از ابنِ اَبی یعفور:-

شنیدم امام صادق علیه السلام در حالی که دستش را
به آسمان برداشته بود می فرمود:
پروردگار من! هرگز مرا چشم به هم زدن
به خودم وامگذار، نه کمتر از آن و نه بیشتر.

ابنِ اَبی یعفور می گوید: بی درنگ
اشک از گوشه های محاسنش جاری شد.
سپس رو به من کرد و فرمود: ای پسر اَبی
یعفور! یونس بنِ مَتَّى را خداوند عزوجل
کمتر از یک چشم بر هم زدن به خودش
واگذاشت و در نتیجه، آن ترکِ اولی را
مرتکب شد. عرض کردم: خداوند
خیرتان دهد! آیا آن ترکِ اولی او را به حد
کفر رساند؟ فرمود: نه، اما مردن در آن
حال هلاکت است.

گفتاری درباره داستان یونس علیه السلام در چند فصل:

۱- قرآن کریم تنها به گوشه ای از داستان او و
قومش پرداخته است. مثلاً در سوره صافات
به این موضوع پرداخته که خداوند او را به
سوی قومش فرستاد و او از میان مردم
گریخت و بر کشتی نشست و ماهی وی را
بلعید و سپس خداوند نجاتش داد و دوباره به
سوی قومش فرستاد و مردم این بار به او ایمان
آوردند. در این سوره می فرماید: یونس از

لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ... ﴿الآيَاتِ﴾.

فرستادگان بود. آن گاه که به سوی کشتی پُر [از
بار و جمعیت] بگریخت...».

در سوره انبیاء به موضوع تسبیح گویی
یونس در شکم ماهی و نجات یافتنش
پرداخته می‌فرماید: «و ذالنون [یونس] را
[یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت
که ما هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم. تا در دل
تاریکی‌ها ندا در داد: معبودی جز تو نیست،
منزه‌ی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.
پس دعای او را برآورده کردیم و وی را از
اندوه رهایی‌بخشیم و مؤمنان را این چنین نجات
می‌دهیم».

در سوره «قلم» به موضوع ندای
اندوه‌گینانه وی و بیرون آمدنش از شکم
ماهی بزرگ و برگزیده شدنش پرداخته
می‌فرماید: «پس در [امستال] حکم
پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم
ماهی [یونس] مباش، آنگاه که اندوه‌زده ندا در
داد. اگر لطفی از جانب پروردگارش
نمی‌رسید، قطعاً نکوهش شده بر خشکی
انداخته می‌شد. پس پروردگارش وی را
برگزید و از شکیباییانش گردانید».

در سوره یونس، به مسأله ایمان آوردن
قوم او و بر طرف شدن عذاب از آنها پرداخته
می‌فرماید: «چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن]
ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود
بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین
لحظه] ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در
زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تاچندی
آنان را برخوردار ساختیم».

وفي سورة الأنبياء لتسبيحه في بطن
الحوت وتنجيته، قال تعالى: ﴿وَذَا التُّونِ إِذْ
ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى
فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ
مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾.^۱

وفي سورة «ن» لندائه مكظوماً
وخروجه من بطنه واجتباؤه، قال تعالى:
﴿فَاضْرِبْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ
الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا أَنْ
تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ
* فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.^۲

وفي سورة يونس لإيمان قومه
وكشف العذاب عنهم قال تعالى: ﴿فَلَوْلَا
كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ
يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غَذَابَ الْخِزْيِ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَمَتْنَا لَهُمْ إِلَى حِينٍ﴾.^۳

۱. الأنبياء: ۸۷، ۸۸. ۲. القلم: ۴۸-۵۰.

۳. يونس: ۹۸.

و خلاصة ما يستفاد من الآيات بضم
بعضها إلى بعض واعتبار القرائن الحاقّة
بها: أن يونس عليه السلام كان من الرسل أرسله الله
تعالى إلى قومه وهم جمع كثير يزيّدون
على مائة ألف فدعاهم فلم يجيبوه إلاّ
بالتكذيب والردّ، حتّى جاءهم عذاب
أوعدهم به يونس، ثم خرج من بينهم.

فلما أشرف عليهم العذاب وشاهدوه
مشاهدة عيان أجمعوا على الإيمان
والتوبة إلى الله سبحانه، فكشف الله عنهم
عذاب الخزي في الحياة الدنيا.

ثم إن يونس عليه السلام استخبر عن حالهم
فوجد العذاب انكشف عنهم - وكأنّه لم
يعلم بإيمانهم وتوبتهم - فلم يعد إليهم،
وذهب لوجهه على ما به من الغضب
والسخط عليهم، فكان ظاهر حاله حال
من يأبق من ربّه مغاضباً عليه ظاناً أنّه
لا يقدر عليه، وركب البحر في فلك
مشحون، فعرض لهم حوت عظيم لم
يجدوا بداً من أن يلقوا إليه واحداً منهم
يبتلعه وينجو الفلك بذلك، فساهموا
وقارعوا فيما بينهم فأصاب يونس عليه السلام،

خلاصه آنچه از قرار دادن آیات در کنار
یکدیگر و در نظر گرفتن قرینه های پیرامونی
آنها استفاده می شود، این است که یونس عليه السلام
یکی از پیامبران بوده و خداوند او را به سوی
قومش که جمعیتی بیش از صد هزار نفر
بودند، فرستاد و او آنان را دعوت کرد. اما تنها
جوابی که به وی دادند، تکذیب و ردّ دعوت او
بود، تا آنکه عذابی که یونس به آن تهدیدشان
می کرد فرا رسید و یونس از میان آنان بیرون
رفت.

هنگامی که در آستانه عذاب قرار گرفتند
و آشکارا آن را دیدند، همگی ایمان آوردند و
به درگاه خداوند سبحان توبه نمودند و
خداوند آن عذاب را که در دنیا خوار
و خفیفشان می کرد بر طرف ساخت.

یونس عليه السلام از حال قوم خود جویا شد و
دریافت که عذاب از آنان برطرف شده است -
و گویا از ایمان آوردن و توبه کردنشان اطلاع
نداشت - با این حال به سوی قوم خود
برنگشت و در حال خشم و عصبانیت از
دست آنان به راه خود ادامه داد. ظاهر حالش،
حال کسی بود که از خواجه خویش
خشمگین باشد و از او بگریزد و خیال کند که
بر او تنگ نمی گیرد. او سوار بر یک کشتی پُر
[از بار و جمعیت] شد.

در بین راه ماهی بزرگی بر سر راه کشتی
ظاهر شد و چاره ای ندیدند که یکی از

فألقوه في البحر فابتلعه الحوت ونجت السفينة.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ حَفَظَهُ حَيًّا سَوِيًّا فِي بَطْنِهِ أَيَّامًا وَلِيَالِي، وَيُونُسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُ أَنَّهَا بَلِيَّةٌ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِهَا مَوَازِدَةً بِمَا فَعَلَ، وَهُوَ يَنَادِي فِي بَطْنِهِ أَنْ «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

فاستجاب الله له، فَأَمَرَ الْحَوْتَ أَنْ يَلْفِظَهُ، فَنَبَذَهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ، فَأَنْبَتَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ يَسْتَظِلُّ بِأَوْرَاقِهَا، ثُمَّ لَمَّا اسْتَقَامَتْ حَالُهُ أَرْسَلَهُ إِلَى قَوْمِهِ، فَلَبَّوْا دَعْوَتَهُ وَأَمَنُوا بِهِ فَمَتَّعَهُمُ اللَّهُ إِلَى حِينٍ.

وَالْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ مِنْ طَرُقِ أُنْمَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى كَثَرَتِهَا، وَبَعْضُ الْأَخْبَارِ مِنْ طَرُقِ أَهْلِ السَّنَةِ، مُشْتَرَكَةٌ الْمَتُونِ فِي قِصَّةِ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي يَسْتَفَادُ مِنَ الْآيَاتِ، وَإِنْ اخْتَلَفَتْ فِي بَعْضِ الْخُصُوصِيَّاتِ الْخَارِجَةِ عَنْ ذَلِكَ.^۱

۱. قال العلامة الطباطبائي: ولذلك لم نوردناها لأنها في نفسها أحاديث لا حجج لها في مثل المقام ولا يمكن تصحيح خصوصياتها بالآيات، وهو ظاهر لمن راجعها.

سر نشینان را به دریا افکند تا ماهی او را بخورد و بدین ترتیب کشتی نجات یابد. برای این منظور بین خود قرعه زدند. قرعه به نام یونس درآمد و او را به دریا انداختند و نهنگ یونس را بلعید و کشتی نجات یافت.

خداوند سبحان، چند شبانه روز یونس را زنده و سالم در شکم ماهی نگه داشت. یونس که می دانست این بلایی است که خداوند او را، به سزای کاری که کرده، بدان گرفتار نموده است، در شکم ماهی ندا سر می داد: «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، بی گمان من از ستمکاران بودم».

خداوند، دعای یونس را اجابت فرمود و به ماهی دستور داد او را بیرون افکند. ماهی یونس را در حالی که ناخوش بود به خشکی پرت کرد. خداوند سبحان، برای او کدوبنی رویانید تا در سایه برگ های آن بیارمد. وقتی حالش جا آمد، او را به سوی قومش فرستاد و این بار مردم دعوت او را اجابت کردند و به وی ایمان آوردند و خداوند هم تا مدتی ایشان را برخوردار ساخت.

اخبار فراوانی که از انمة اهل بیت علیهم السلام و نیز پاره ای اخبار که از طرق اهل سنت وارد شده، همگی در داستان یونس به همان نحوی که از آیات استفاده می شود، متن مشترکی دارند، گرچه درباره برخی خصوصیات بیرون از آن میانشان اختلاف و تفاوت هست.

۲- قصّته ﷺ عند أهل الكتاب:

هو ﷺ مذکور باسم یوناہ بن امتای فی مواضع من العهد القديم، وکذا فی مواضع من العهد الجديد أشیر فی بعضها إلى قصّة لبثه فی بطن الحوت، لکن لم تذكر قصّته الكاملة فی شيء منهما.

ونقل الآلوسی فی روح المعانی فی قصّته عند أهل الكتاب - ویؤیّده ما فی بعض کتبهم - من إجمال القصّة:

أنّ الله أمره بالذهاب إلى دعوة أهل نینوی وکانت إذ ذاک عظیمه جدّاً لا یقطع إلا فی نحو ثلاثة آیام - وکانوا قد عظم شرّهم وکثر فسادهم - فاستعظم الأمر وهرب إلى ترسیس، فجاء یافا فوجد سفینة یرید أهلها الذهاب بها إلى ترسیس، فاستأجر وأعطی الأجرة وركب السفینة، فهاجت ریح عظیمه وکثرت الأمواج وأشرفت السفینة علی الفرق.

ففزع الملاحون ورموا فی البحر بعض

۲- داستان یونس ﷺ در میان اهل کتاب:

در جاهایی از عهد قدیم و نیز در مواضعی از عهد جدید، از یونس به نام «یوناہ بن امتای» نام برده شده است و در برخی از این موارد به داستان ماندن یونس در شکم ماهی اشاره گردیده. اما در هیچ یک از عهدین داستان کامل یونس ذکر نشده است.

آلوسی در تفسیر روح المعانی درباره داستان یونس ﷺ از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که گفته‌های برخی از کتاب‌های آنان نیز آن را تأیید می‌کند. او چنین می‌نویسد:

خداوند، به یونس دستور داد برای دعوت مردم نینوا [از شهرهای آشور] به آنجا رود. نینوا در آن روزگار شهر بسیار بزرگی [در کنار رود دجله] بود به طوری که پیمودن آن حدود سه روز وقت می‌گرفت. شرارت و تبهکاری مردم این شهر بالا گرفته بود. یونس کار هدایت این مردم را بر خود گران دید و به طرف [شهر] ترسیس گریخت. بدین منظور به [شهر] یافا آمد. در آنجا کشتی‌ای دید که سرنشینانش عازم ترسیس بودند. کرایه‌ای داد و سوار کشتی شد. وقتی کشتی به راه افتاد، باد سختی برخاست و دریا پر موج شد و کشتی در آستانه غرق شدن قرار گرفت.

ملاحان وحشت کردند و برای آنکه

کشتی سبک شود مقداری از کالاها را به دریا انداختند. در این هنگام یونس به داخل کشتی رفت و به خوابی خوش فرو رفت به طوری که صدای خُر خُرش بلند شد. ناخدای کشتی پیش او رفت و گفت: چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و خدایت را بخوان تا بلکه ما را از این وضعی که داریم نجات بخشد و از بین نرویم.

سرنشینان به یکدیگر گفتند: بیاید قرعه بزنیم تا معلوم شود این بلا و شرّ به سبب وجود چه کسی است. قرعه زدند و قرعه به نام یونس درآمد. به او گفتند: به ما بگو تو چه کرده‌ای و از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی و از کدام شهر و کدام قوم هستی؟ یونس به آنان گفت: من بندهٔ پروردگار، خدای آسمان و آفریدگار خشکی و دریا هستم و ماجرای خود را به اطلاع آنان رسانید. کشتی نشینان دچار وحشتی عظیم شدند و او را ملامت کرده گفتند: چرا این کار را کردی؟

سپس به او گفتند: حالا ما با تو چه کنیم تا دریا آرام گیرد؟ گفت: مرا به دریا اندازید، آرام می‌شود؛ زیرا به خاطر وجود من است که این موج بزرگ برخاسته است. مردم کوشیدند او را به خشکی برگردانند. اما نتوانستند لذا برای نجات کلیهٔ سرنشینان کشتی، یونس را گرفتند و به دریا انداختند. دریا آرام گرفت و خداوند به ماهی بزرگی دستور داد یونس را بلعید و سه شب و سه روز در شکم ماهی باقی ماند و

الأمّعة لتخفّ السفينة، وعند ذلك نزل يونس إلى بطن السفينة ونام حتّى علا نفسه، فتقدّم إليه الرئيس فقال له: ما بالك نائماً؟! قم وادع إلهك لعلّه يخلصنا ممّا نحن فيه ولا يهلكنا.

وقال بعضهم لبعض: تعالوا نتقارع لنعرف من أصابنا هذا الشرّ بسببه، فتقارعوا فوقعت القرعة على يونس فقالوا له: أخبرنا ماذا عملت؟ ومن أين جئت؟ وإلى أين تمضي؟ ومن أيّ كورة أنت؟ ومن أيّ شعب أنت؟ فقال لهم: أنا عبد الربّ إله السماء خالق البرّ والبحر، وأخبرهم خبره، فخافوا خوفاً عظيماً وقالوا له: لمّ صنعت ما صنعت؟! يلومونه على ذلك.

ثمّ قالوا له: ما نصنع الآن بك، ليسكن البحر عنّا؟ فقال: ألقوني في البحر يسكن؛ فإنّه من أجلي صار هذا الموج العظيم. فجهد الرجال أن يردّوه إلى البرّ فلم يستطيعوا، فأخذوا يونس وألقوه في البحر لنجاة جميع من في السفينة، فسكن البحر. وأمر الله حوتاً عظيماً فابتلعه،

در آنجا به درگاه پروردگارش دعا و تضرع کرد. لذا خداوند سبحان به ماهی فرمان داد یونس را به خشکی افکند، آن گاه خداوند به یونس فرمود: برخیز و به نینوا برو و همان طور که قبلاً فرمادت داده بودم در میان آنان ندای دعوت سر ده.

یونس به نینوا رفت و ندا سر داد و گفت: تاسه روز دیگر نینوا به کام زمین فرو می رود. پس، مردان نینوا به خدا ایمان آوردند و ندای روزه سر دادند و همگی پلاس پوشیدند. خبر به پادشاه رسید. او هم از تخت خود برخاست و جسامه سلطنتی اش را در آورد و پلاسی پوشید و روی خاکستر نشست و جار زده شد که احدی از مردم و بهایم حق ندارد لب به غذا و آب بزند و همگی به سوی خدای متعال پناه بردند و از بدی و ظلم دست برداشتند و بدین سان خداوند بر ایشان رحم کرد و عذاب نازل نشد.

یونس اندوهگین شد و گفت: الهی! من از همین موضوع گریختم؛ زیرا می دانستم که تو مهربان و رؤوف و شکیبیا و توبه پذیری. پروردگارا! جان مرا بگیر؛ زیرا مرگ برایم بهتر از زندگی است. خداوند فرمود: ای یونس! آیا از این کار خیلی غمگین شدی؟ عرض کرد: آری، ای پروردگار من!

یونس بیرون رفت و در جایی رو به شهر نشست و برای خود سایبانی درست کرد و

فَبَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَثَلَاثَ لَيَالٍ، وَصَلَّى فِي بَطْنِهِ إِلَى رَبِّهِ وَاسْتَغَاثَ بِهِ، فَأَمَرَ سَبْحَانَهُ الْحَوْتَ فَأَلْقَاهُ إِلَى الْيَبَسِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: قُمْ وَامْضِ إِلَى نَيْنَوَى وَنَادِ فِي أَهْلِهَا كَمَا أَمَرْتُكَ مِنْ قَبْلُ.

فَمَضَى وَنَادَى وَقَالَ: يَخْسِفُ نَيْنَوَى بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَأَمَنْتَ رَجَالُ نَيْنَوَى بِاللَّهِ وَنَادَوْا بِالصَّيَامِ، وَلَبَسُوا الْمَسْوُوحَ جَمِيعاً، وَوَصَلَ الْخَبْرُ إِلَى الْمَلِكِ، فَقَامَ عَنْ كُرْسِيِّهِ، وَنَزَعَ حُلَّتَهُ، وَلَبَسَ مَسْحاً، وَجَلَسَ عَلَى الرَّمَادِ، وَنُودِيَ أَنْ لَا يَذُقَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَالْبَهَائِمِ طَعَاماً وَلَا شَرَاباً. وَجَآرُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَرَجَعُوا عَنِ الشَّرِّ وَالظُّلْمِ، فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَلَمْ يَنْزِلْ بِهِمُ الْعَذَابُ.

فَحَزَنَ يُونُسَ وَقَالَ: إِلَهِي مِنْ هَذَا هَرَبْتُ، فَإِنِّي عَلِمْتُ أَنَّكَ الرَّحِيمُ الرَّؤُوفُ الصَّبُورُ التَّوَّابُ. يَا رَبِّ، خَذْ نَفْسِي فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لِي مِنَ الْحَيَاةِ، فَقَالَ: يَا يُونُسَ، حَزَنْتَ مِنْ هَذَا جَدًّا؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَبِّ.

وَخَرَجَ يُونُسَ وَجَلَسَ مُقَابِلَ الْمَدِينَةِ،

زیر آن نشست تا اینکه ببیند در شهر چه می‌گذرد. در این هنگام خداوند به بوتۀ کدویی دستور داد بر بالای سر یونس سایه افکند و اندوهش را برطرف سازد. یونس از دیدن بوتۀ کدو بسیار خوشحال شد. خداوند به کژمی فرمان داد تا ریشه کدو را بخورد و کدو خشک شد. سپس باد سوزانی برخاست و آفتاب بر سر یونس تابید به طوری که کار بر یونس سخت شد و آرزوی مرگ کرد.

خداوند فرمود: ای یونس! آیا برای بوتۀ کدو خیلی ناراحت شدی؟ عرض کرد: آری، ای پروردگار من! خیلی ناراحت شدم. خداوند متعال فرمود: تو از خشکیدن بوتۀ کدو ناراحت شدی، در حالی که نه برایش زحمت کشیده بودی و نه آن را پرورش داده بودی، بلکه یکشنبه روید و یکشنبه هم خشکید. پس آیا من نباید بر نینوا، این شهر بزرگی که در آن بیش از صد و بیست هزار تن از مردم به سر می‌بردند، مهربان باشم؟ مردمی که دست راست و چپ خود را تشخیص نمی‌دهند و حیوانات بسیاری دارند! پایان گفتار آلوسی.

موارد اختلاف این داستان با آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود، کاملاً آشکار است، مانند نسبت فرار دادن از وظیفۀ رسالت به آن حضرت و راضی نبودن به رفع عذاب از مردم در صورتی که می‌دانست ایمان آورده و توبه کرده‌اند.

ممکن است بگویید: نظیر این مطالب در قرآن کریم نیز آمده است، مانند نسبت فرار

و صنع له هناك مظلة وجلس تحتها إلى أن يرى ما يكون في المدينة، فأمر الله يقطيناً فصعد على رأسه ليكون ظللاً له من كربة، ففرح باليقطين فرحاً عظيماً، وأمر الله تعالى دودة فضربت اليقطين فجفت، ثم هبت ریح سموم وأشرق الشمس على رأس يونس، فعظم الأمر عليه واستطاب الموت.

فقال الرب: يا يونس، أحزنت جداً على اليقطين؟ فقال: نعم يارب حزنت جداً، فقال تعالى: حزنت عليه وأنت لم تتعب فيه ولم تربّه بل صار من ليلته وهلك من ليلته، فأنا لا أشفق على نينوى المدينة العظيمة التي فيها أكثر من اثنا عشر ربة من الناس؟ قوم لا يعلمون يمينهم ولا شمالهم وبهائمهم كثيرة! انتهى.

و جهات اختلاف القصة مع ما يستفاد من القرآن الكريم ظاهرة، كالفرار من الرسالة وعدم رضاه برفع العذاب عنهم مع علمه بإيمانهم وتوبتهم.

فإن قلت: نظير ذلك وارد في القرآن

الکریم، کنسبة الإِباقِ إلیه فی سورة الصافات، وكذا مغاضبته وظنه أن الله لن یقدر علیه علی ما فی سورة الأنبياء.

قلت: بین النسبتین فرق؛ فکتبهم المقدسة أعني العهدین لا تأبی عن نسبة المعاصي حتّى الكبائر الموبقة إلی الأنبياء:، فلا موجب لتوجيه ما نسب من المعاصي إلیه بما یخرج به عن كونه معصية، بخلاف القرآن الکریم فإنه ینزه ساحتهم عن لوث المعاصي حتّى الصغائر، فما ورد فيه ممّا یوهم ذلك یحمل علی أحسن الوجوه بهذه القرينة الموجبة ولذا حملنا قوله: ﴿إِذْ أَبَقَ﴾ وقوله: ﴿مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ﴾ علی حکایة الحال وإيهام فعله.

۳- ثناؤه تعالی علیه:

أثنى الله سبحانه علیه بآئه من المؤمنین (سورة الأنبياء: ۸۸)، وأنه اجتباه -وقد عرفت أن اجتباءه إخلاصه العبد لنفسه خاصة- وأنه جعله من الصالحین (سورة ن: ۵۰)، وعده فی سورة الأنعام فیمن عده من الأنبياء، وذكر أنه فضلهم

دادن به آن حضرت در سورة صافات و نیز عصبانی بودن یونس علیه السلام و این گمان او که خداوند بر او تنگ نخواهد گرفت که در سورة انبیاء آمده است.

جواب این است که بین این دو نسبت فرق است؛ زیرا کتاب های مقدس اهل کتاب، یعنی عهد قدیم و جدید، ابایی از نسبت دادن معاصی، حتی گناهان کبیره مهلک، به انبیاء ندارد. بنابراین، لازم نیست معاصی ای را که نوشته های اهل کتاب به یونس علیه السلام نسبت داده اند، طوری توجیه کرد که از معصیت بودن خارج شود، به خلاف قرآن کریم؛ زیرا قرآن ساحت پیامبران را از لوث گناهان حتی گناهان کوچک منزّه می شمارد. بنابراین، مطالبی که در این زمینه در قرآن وارد شده و موهم نسبت معصیت به انبیاست، باید به بهترین وجه حمل و توجیه شود. به همین دلیل ما این بخش آیه را که فرمود «آن گاه که گریخت» و نیز جمله «خشمگینانه رفت و پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نخواهیم گرفت» را حمل بر این می کنیم که حالت او حکایت از این امر داشت و عمل وی موهم این معنا بوده است.

۳- ستایش خدای متعال از یونس علیه السلام:

خداوند سبحان آن حضرت را با این تعبیرات ستایش کرده است: او از مؤمنان بود (انبیاء/ ۸۸)، خداوند او را برگزید و پیش از این گفتیم که انتخاب خداوند به معنای این است که بنده ای را ویژه خود گرداند، او را از صالحان قرار داده است (قلم / ۵۰)، در سورة انعام وی

عَلَى الْعَالَمِينَ، وَأَنَّهُ هَدَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ (سورة الأنعام: ۸۷).^۱

را در شمار انبیاء بر شمرده و فرموده که آنان را
بر جهانیان فضیلت و برتری داده و به راه
راست هدایتشان فرموده است (انعام / ۸۷).



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



٥٠١

٢٨- جَرَجِيسُ

جرجيس



مركز تحقيقات کلمه و نثر علوم اسلامی

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/٢٢٥ باب ٢٩ وقصة جرجيس.

۳۷۵۲

جرجیس *

۱۹۷۹۵. قصص الأنبياء عن ابن عباس: بعث الله تعالى جرجيس * إلى ملك بالشام يقال له: دازانه^۱ يعبد صنماً، فقال له: أيها الملك اقبل نصيحتي، لا ينبغي للخلي أن يعبدوا غير الله تعالى، ولا يرغبوا إلا إليه، فقال له الملك: من أي أرض أنت؟ قال: من الروم قاطنين بفلسطين، فأمر بحبسه، ثم مشط جسده بأمشاط من حديد حتى تساقط لحمه^۲.

۳۷۵۲

جرجیس *

۱۹۷۹۵. قصص الأنبياء - به نقل از ابن عباس -: خداوند متعال جرجیس * را به سوی پادشاهی بت پرست در شام که به او دازانه می گفتند، فرستاد. آن حضرت به او گفت: پادشاه! نصیحت مرا بپذیر. برای خلائق سزاوار نیست که چیزی جز خداوند متعال را بپرستند و جز به او رو کنند. پادشاه به او گفت: تو از کدام سرزمین هستی؟ فرمود: از رومیان ساکن فلسطین. پادشاه دستور داد جرجیس را به زندان افکندند و سپس بدن او را با شانه های آهنی چندان شانه کشیدند که گوشتهايش ريخت.

۱. في بعض النسخ وعن بعض المصادر: دازانة، وفي بحار الأنوار: داذانة. (كما في هامش المصدر).

۲. قصص الأنبياء: ۳۰۷/۲۳۸، انظر تمام الحديث.



٢٩- خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ

خالد بن سنان



مركز بحوث المخطوطات الإسلامية

ولمزيد الاطلاع راجع:

بحار الأنوار: ١٤/٢٢٨ باب ٣٠ وقصة خالد بن سنان القنبري.

۳۷۵۳

خالد بن سنان علیه السلام

۱۹۷۹۶. الإمام الباقر والإمام الصادق علیهما السلام: جاءت ابنة خالد بن سنان العباسي إلى رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لها: مرحباً يا ابنة أخي، ... وأدناها وبسط لها رداءه، ثم أجلسها إلى جنبه ثم قال: هذه ابنة نبي ضيعة قومه - خالد بن سنان العباسي - وكان اسمها محياة ابنة خالد بن سنان.^۱

أقول: في بعض الأخبار أنه لم يكن نبياً، وقال المجلسي رضوان الله عليه: الأخبار الدالة على نبوته أقوى وأكثر.^۲

۳۷۵۴

انبياء لهم اسمان

۱۹۷۹۷. الإمام علي علیه السلام - لما سُئل عن ستة من الأنبياء لهم اسمان -: يوشع بن نون علیه السلام وهو ذوالكفل، ويعقوب بن إسحاق علیه السلام وهو إسرائيل، والخضر علیه السلام وهو حلقيا،

۳۷۵۳

خالد بن سنان علیه السلام

۱۹۷۹۶. امام باقر و امام صادق علیهما السلام: دختر خالد بن سنان عنبسی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید. پیامبر به او فرمود: خوش آمدی ای دختر برادرم! ... و وی را نزدیک خود برد و ردایش را برای او پهن کرد و او را کنار خویش نشانید و سپس فرمود: او دختر خالد بن سنان عنبسی پیامبر است [پیامبری] که قومش او را تباه کردند. نام آن دختر محیة دخت خالد بن سنان بود.

توضیح: در بعضی اخبار آمده است که او پیامبر نبود. علامه مجلسی - رضوان الله علیه - می گوید: اخبار دال بر نبوت او قویتر و بیشتر است.

۳۷۵۴

پیامبرانی که دو نام دارند

۱۹۷۹۷. امام علی علیه السلام - در پاسخ به سؤال از شش پیامبری که دو اسم داشتند - فرمود: یوشع بن نون علیه السلام که نام دیگرش ذوالکفل است، یعقوب بن اسحاق علیه السلام که نام دیگرش اسرائیل است، خضر علیه السلام که نام دیگرش

۱. کمال الدین: ۳/۶۶۰.

۲. بحار الأنوار: ۴۵۱/۱۴.

وَيُونُسُ ۞ وَهُوَ ذُو النُّونِ، وَعِيسَى ۞ وَهُوَ
الْمَسِيحُ، وَمُحَمَّدٌ ۞ وَهُوَ أَحْمَدُ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ^۱.

حلقیا است، یونس ۞ که همان ذوالنون
است، عیسی ۞ که نام دیگرش مسیح است
و محمد ۞ که نام دیگرش احمد است.
درود خدا بر آنان باد.

۳۷۵۵

الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ لَمْ يَذْكُرْ اسْمُهُمْ

۳۷۵۵

الكتاب:

پیامبران بی نام و نشان

﴿وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَل مَعَهُ رَيْثُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا
أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ
يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۲.

قرآن:

«بسا پیامبری که خداپرستان بسیاری همراه او
جنگیدند و در راه خدا از آنچه به آنان رسید سست
نشدند و به ضعف نگراییدند و سر فرود نیاوردند و
خدا شکیبایان را دوست می دارد».

حدیث:

(انظر الأنعام: ۱۰، ۳۴، ۴۲، ۱۱۲، الأعراف: ۴-۶،
يونس: ۴۷، هود: ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۷، الرعد:
۳۲، الإسراء: ۱۷، مريم: ۹۸، طه: ۱۲۸، الأنبياء:
۱۱-۱۵، ۴۱، الحج: ۴۸، ۵۲-۵۴، النمل: ۶۹،
القصص: ۵۸، ۵۹، السجدة: ۲۶، سبأ: ۳۴، ۳۵،
ص: ۳، المؤمن: ۲۱، ۲۲، الزخرف: ۶، ۷، ۲۳-
۲۵، ق: ۳۶، الذاریات: ۵۲، التغابن: ۵، ۶.

الحديث:

۱۹۷۹۸. امام باقر ۞: در فاصله میان آدم و نوح

پیامبرانی بودند، برخی غیر علنی و برخی
علنی. به همین دلیل در قرآن از آنان یاد
نگردیده و از ایشان همچون پیامبران
آشکار، نام برده نشده است و این فرموده
خداوند است که... «و رسولانی که اخبار
آنان را برای تو بازگو نکردیم» یعنی آن
چنان که از پیامبران آشکار نام بردم از

۱۹۷۹۸. الإمام الباقر ۞: كَانَ مَا بَيْنَ آدَمَ وَبَيْنَ نُوحٍ
مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفِينَ وَمُسْتَعْلَنِينَ؛ وَلِذَلِكَ
خَفِيَ ذِكْرُهُمْ فِي الْقُرْآنِ، فَلَمْ يُسَمَّوْا كَمَا
سُمِّيَ مَنْ اسْتَعْلَنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ
اللَّهِ... «وَرَسُولًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ»^۳ يعني

۱. بحار الأنوار: ۱۶/۲۲/۲. آل عمران: ۱۴۶.

۳. النساء: ۱۶۴.

لَمْ أَسْمُ الْمُسْتَخْفِينَ كَمَا سَمِيتُ
الْمُسْتَغْلَنِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ^۱

۱۹۷۹۹. عنه علیه السلام: وَكَانَ مَنْ بَيْنَ آدَمَ وَنُوحٍ مِنَ
الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفِينَ؛ وَلِذَلِكَ خَفِيَ ذِكْرُهُمْ
فِي الْقُرْآنِ، فَلَمْ يُسَمَّوْا كَمَا سُمِّيَ مَنْ
اسْتَعْلَنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَرُسُلًا
قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ يَعْنِي لَمْ أَسْمُ الْمُسْتَخْفِينَ
كَمَا سَمِيتُ الْمُسْتَغْلَنِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیه السلام^۲

۱۹۸۰۰. الإمام الصادق علیه السلام: يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ، إِنَّ اللَّهَ
رُسُلًا مُسْتَغْلَنِينَ، وَرُسُلًا مُسْتَخْفِينَ، فَإِذَا
سَأَلْتَهُ بِحَقِّ الْمُسْتَغْلَنِينَ فَسَلَّهُ بِحَقِّ
الْمُسْتَخْفِينَ^۴

۱۹۸۰۱. عنه علیه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْمَجُوسِ: أَكَانَ لَهُمْ
نَبِيٌّ؟ - نَعَمْ، أَمَا بَلَغَكَ كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله
إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ... فَكَتَبَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَنْ
الْمَجُوسَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ، وَكِتَابُ
أَحْرَقُوهُ، أَتَاهُمْ نَبِيُّهُمْ بِكِتَابِهِمْ فِي اثْنِي

۱. تفسیر العیاشی: ۳۰۶/۲۸۵/۱.

۲. قال العلامة الطباطبائي بعد ذكر الرواية: من الجائز أن يكون
قوله: «يعني لم أسم» من كلام الراوي. (الميزان في تفسير
القرآن: ۱۴۶/۵).

۳. الكافي: ۹۲/۱۱۵/۸. ۴. كمال الدين: ۲۱.

پیامبران پنهان و ناشناخته اسم نبردم.

۱۹۷۹۹. امام باقر علیه السلام: در فاصله میان آدم و نوح

پیامبرانی غیر علنی وجود داشتند و از این رو
در قرآن از آنها یاد نشده و آن گونه که از
پیامبران علنی - صلوات الله علیهم اجمعین -
نام برده شده از ایشان نام برده نشده است و
این سخن خداوند عزوجل است: «و
فرستادگانی که خبرهای آنان را قبلاً برای تو
باز گفتیم و فرستادگانی که اخبار آنان را برایت
حکایت نکردیم» یعنی آن گونه که از پیامبران
علنی نام بردم از پیامبران غیر علنی نام نبردم^۱.

۱۹۸۰۰. امام صادق علیه السلام: ای عبدالحمید! خداوند را

فرستادگانی علنی و فرستادگانی غیر علنی
است. پس، هرگاه او را به حق پیامبران علنی
سوگند دادی و از او چیزی خواستی، به حق
پیامبران غیر علنی نیز از او مسألت کن.

۱۹۸۰۱. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به این سؤال که

آیا مجوسیان پیامبری داشته‌اند یا نه؟ - فرمود:
آری. آیا از نامه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل
مکه نوشت خبر نداری... پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان
نوشت: مجوس پیامبری داشتند و او را کشتند
و کتابی داشتند که آن را سوزاندند. پیامبرشان
کتابی را که بر دوازده هزار پوست گاو نوشته

۱. به هر حال، مراد روایت این است که خداوند متعال داستان

انبیای غیر علنی را هرگز بازگو نکرده و نامشان را هم نبرده
است، برخلاف پیامبران علنی و شناخته شده که قسمتی از
سرگذشت آنان را بازگو کرده و نام برخی از آنان را هم آورده
است. این امکان هم وجود دارد که عبارت «یعنی لم اسم»
از کلام راوی باشد. المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۴۶/۵.

عَشَرَ أَلْفَ جِلْدٍ ثَوْرًا^۱

۱۹۸۰۲. الإمام الرضا عليه السلام: أوحى الله عز وجل إلى نبي من أنبيائه: إذا أصبحت فأول شيء يستقبلك فكله، والثاني فاكتمه، والثالث فاقبله، والرابع فلا تؤيسه، والخامس فاهرب منه. فلما أصبح مضى فاستقبله جبل أسود عظيم فوقف وقال: أمرني ربي عز وجل أن آكل هذا، وبقي متحيرًا، ثم رجع إلى نفسه وقال: إن ربي جل جلاله لا يأمرني إلا بما أطيق، فمضى إليه ليأكله، فكلما دنا منه صغر حتى انتهى إليه فوجد له لقمه فأكلها فوجدها أطيب شيء أكله، ثم مضى فوجد طستًا من ذهب فقال له: أمرني ربي أن أكتم هذا، فحفر له حفرة وجعله فيها وألقى عليه التراب، ثم مضى فالتفت فإذا بالطست قد ظهر قال: قد فعلت ما أمرني ربي عز وجل فمضى، فإذا هو بطير وخلفه بازي فطاف الطير حوله فقال: أمرني ربي عز وجل أن أقبل هذا، ففتح كفه فدخل الطير فيه، فقال له البازي: أخذت صيدي وأنا خلفه منذ

شده بود، برای آنان آورد.

۱۹۸۰۲. امام رضا عليه السلام: خداوند عز وجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: چون صبح خود را آغاز کردی نخستین چیزی را که با آن رو به رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین را پذیرا شو (پناه ده) و چهارمین را نومیذ مکن و از پنجمی بگریز. صبح که شد آن پیامبر به راه افتاد و با کوه سیاه بزرگی روبه رو شد. ایستاد و گفت: پروردگارم عز وجل مرا فرموده است که این را بخورم و مستحیر مانند، ولی به خود آمد و گفت: پروردگارم - جل جلاله - مرا به کاری که توانش را ندارم فرمان نمی دهد. لذا به طرف کوه رفت تا آن را بخورد. هرچه به آن نزدیک تر می شد، کوه کوچکتر می گشت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن را خورد و دید خوشمزه ترین چیزی است که تاکنون خورده است. سپس به راهش ادامه داد و تشنی زریں یافت، به خود گفت: پروردگارم فرموده است که این را پنهان کنم. پس گودالی کند و تشن را در آن گذاشت و رویش خاک ریخت و آنگاه به راهش ادامه داد. چند قدمی که رفت برگشت ناگاه دید تشن از زیر خاک درآمده است. با خود گفت: من آنچه پروردگارم فرموده بود انجام دادم. لذا راهش را پی گرفت و رفت. ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که یک باز [شکاری] او را تعقیب می کند. پرنده دور آن پیامبر به چرخش درآمد. با خود گفت: پروردگارم عز وجل فرموده است که این را

أَيَّامٍ، فَقَالَ: إِنَّ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُوَيْسَ هَذَا، فَقَطَّعَ مِنْ فَخِذِهِ قِطْعَةً فَأَلْقَاهَا إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى، فَلَمَّا مَضَى إِذَا هُوَ بِلَحْمٍ مَبِيتَةٍ مُنْتِنٍ مُدَوِّدٍ، فَقَالَ: أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَهْرَبَ مِنْ هَذَا، فَهَرَبَ مِنْهُ وَرَجَعَ. فَرَأَى فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ قَدْ قِيلَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ فَعَلْتَ مَا أَمَرْتُ بِهِ، فَهَلْ تَدْرِي مَا ذَاكَ كَانَ؟ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ، إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرِ نَفْسَهُ وَجَهْلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ الْغَضَبِ، فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَعَرَفَ قَدْرَهُ وَسَكَنَ غَضَبُهُ كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَاللُّقْمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي أَكَلَهَا، وَأَمَّا الطُّسْتُ فَهُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِذَا كَتَمَهُ الْعَبْدُ وَأَخْفَاهُ أَبِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا أَنْ يُظْهِرَهُ لِسِرِّيَّتِهِ بِهِ مَعَ مَا يَدْخِرُ لَهُ مِنْ ثَوَابِ الْآخِرَةِ، وَأَمَّا الطَّيْرُ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ بِنَصِيحَةٍ فَاقْبَلْهُ وَاقْبَلْ نَصِيحَتَهُ، وَأَمَّا الْبَازِي فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ فِي حَاجَةٍ فَلَا تُؤَيِّسُهُ، وَأَمَّا اللَّحْمُ الْمُنْتِنُ فَهُوَ الْغِيْبَةُ فَاهْرَبْ مِنْهَا^۱.

(انظر) النبوة العامة: باب ۳۷۱۶.

بحار الأنوار: ۱۴ / ۴۵۱ باب ۳۱.

پذیراشوم و پناه دهم. لذا آستین خود را گشود و پرنده داخل آن شد. باز [شکاری] به او گفت: تو شکار مرا گرفتی، درحالی که من چند روز است دنبال آن هستم. آن پیامبر گفت: پروردگارم عزوجل به من فرموده است که این را نومید نکنم. پس، تکه‌ای از ران خود را قطع کرد و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد. در راه، مردار گندیده کرم افتاده‌ای دید. گفت: پروردگارم عزوجل مرا فرموده است که از این فرار کنم. پس از آن گریخت و برگشت. در خواب دید که انگار به او گفته شد: تو مأموریت خود را به انجام رساندی، حال آیا می‌دانی این‌ها چه بود؟ گفت: نه. به او گفته شد: اما آن کوه، خشم است. بنده هرگاه عصبانی شود، از عظمت و شدت خشم، خودش را نمی‌بیند و قدر و ارزش خویش را نمی‌شناسد. اما چون خویشتنداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسد و خشمش آرام گیرد، فرجام آن خشم چون لقمه گوارایی است که می‌خورد. اما آن تشنه، عمل صالح است که هرگاه بنده آن را پوشیده بدارد و مخفی نگه دارد، خداوند عزوجل آن عمل را آشکار می‌گرداند تا علاوه بر ثوابی که برای آخرت او ذخیره می‌کند، در همین دنیا او را با آن آراسته گرداند. اما آن پرنده، مردی است که تو را اندرزی دهد. پس او را پذیرا شو و اندرزش را قبول کن. اما آن باز [شکاری]، مردی است که برای حاجتی پیش تو می‌آید، چنین کسی را نومید مگردان و اما آن گوشت گندیده، غیبت است؛ پس از آن بگریز.

۳۷۵۶

الْفَتْرَةُ بَيْنَ الرُّسُلِ

الكتاب:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱.

الحديث:

۱۹۸۰۳. الإمام علي عليه السلام - في معنى قوله تعالى:

«على فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» - انقطاع من الرُّسُلِ^۲.

۱۹۸۰۴. الكافي عن أبي الربيع: حَجَجْنَا مَعَ أَبِي

جعفر عليه السلام فِي السَّنَةِ الَّتِي كَانَ حَجٌّ فِيهَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَكَانَ مَعَهُ نَافِعُ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَنَظَرَ نَافِعٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ.

فَقَالَ نَافِعٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ تَدَاكَ عَلَيْهِ النَّاسُ؟

فَقَالَ: هَذَا نَبِيُّ أَهْلِ الْكُوفَةِ، هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ!

فَقَالَ: أَشْهَدُ لَا تَبَيَّنَتْ فَلَأَسْأَلَنَّهُ عَنْ مَسَائِلَ لَا يُجِيبُنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ ابْنُ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ، قَالَ: فَادْهَبْ إِلَيْهِ وَسَلْهُ

۳۷۵۶

فاصله میان بعثت دو پیامبر

قرآن:

«ای اهل کتاب! فرستاده ما در دوره فترتی از فرستادگان نزد شما آمد تا [حق را] برای شما آشکار کند و نگوید که نوید دهنده و هشدار دهنده‌ای بر ما مبعوث نشده است. اینک آن نوید دهنده و هشدار دهنده آمده است و خدا بر هر چیز تواناست».

حدیث:

۱۹۸۰۳. امام علی عليه السلام - در معنای آیه «على فترة من الرسل» - فرمود: یعنی در دوره متوقف شدن ارسال پیامبران.

۱۹۸۰۴. الكافي - به نقل از ابو ربيع -: در سالی که هشام بن عبدالمکک به حج رفته بود، من همراه حضرت باقر عليه السلام به حج رفتم. در این سفر نافع، مولای عمر بن خطاب، نیز همراه هشام بود. نافع چشمش به حضرت باقر عليه السلام در رکن خانه کعبه افتاد که مردم گردش را گرفته بودند.

نافع گفت: ای امیر المؤمنین! این کسی که مردم گردش جمع شده‌اند، کیست؟

هشام گفت: این پیامبر اهل کوفه است. او محمد بن علی است!

نافع گفت: هم اینک نزدش می‌روم و سؤالاتی از او می‌کنم که جواب آنها را جز کسی که پیامبر یا فرزند پیامبر و یا وصی

لَعَلَّكَ تُخَجِّلُهُ.

فجاء نافع حتى ائتكأ على الناس، ثم
أشرف على أبي جعفر عليه السلام فقال: يا مُحَمَّدُ
بن علي، إني قرأت التوراة والإنجيل
والزبور والفرقان وقد عرفت حلالها
وحرامها، وقد جئت أسألك عن مسائل لا
يُجيبُ فيها إلا نبي أو وصي نبي أو ابن
نبي.

فرَّق أبو جعفر عليه السلام رأسه فقال: سل
عما بدا لك، فقال: أخبرني كم بين عيسى
وبين مُحَمَّدٍ عليه السلام من سنة؟

قال: أخبرك بقولي أو بقولك؟ قال:
أخبرني بالقولين جميعاً، قال: أما في
قولي فخمسمائة سنة، وأما في قولك
فستماية سنة.^۱

۱۹۸۰۵. الإمام الصادق عليه السلام: كان بين عيسى وبين
مُحَمَّدٍ عليه السلام خمسمائة عام، منها مائتان
وخمسون عاماً ليس فيها نبي ولا عالم
ظاهر... كانوا مُتَعَسِّكين بدين
عيسى عليه السلام.^۲

پیامبر باشد نمی تواند بدهد. هشام گفت:
برو و از او بپرس، شاید خجالت زده اش
کنی.

نافع آمد و پشت به مردم و رو به ابو
جعفر (حضرت باقر عليه السلام) ایستاد و گفت: ای
مُحَمَّد بن علی! من تورات و انجیل و زبور
و فرقان را خوانده‌ام و حلال و حرام آنها را
می‌دانم. آمده‌ام تا مسائلی را از تو بپرسم که
جواب آنها را فقط کسی می‌تواند بدهد که
پیامبر یا وصی پیامبر و یا فرزند پیامبر
باشد.

حضرت باقر عليه السلام سرش را بلند کرد و
فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس. نافع
گفت: به من بگو از عیسی تا مُحَمَّد عليه السلام چند
سال فاصله بود؟

حضرت فرمود: طبق نظر خودم به تو
خبر دهم یا طبق نظر تو؟ عرض کرد: طبق
هر دو نظر. حضرت فرمود: به نظر من
پانصد سال و به نظر تو ششصد سال.

۱۹۸۰۵. امام صادق عليه السلام: از عیسی تا مُحَمَّد عليه السلام
پانصد سال فاصله بود که در دوست و
پنجاه سال آن نه یک پیامبر بود و نه یک
عالم آشکار... مردم [در این مدت] از دین
عیسی عليه السلام پیروی می‌کردند.

فهرست موضوعات عربی

۳۹۳- الملک.....	۵	۲۹۶- الإملاء.....	۶۹
۳۶۴۴- مالک الملک.....	۶	۳۶۵۸- الإملاء.....	۷۰
۳۶۴۵- خلطة الملوك.....	۲۲	۲۹۷- الاستيماء.....	۷۵
۳۶۴۶- إذا ملک الأراذل.....	۲۵	۳۶۵۹- الاستيماء.....	۷۶
۳۶۴۷- خیر الملوك.....	۲۵	۲۹۸- الموت.....	۷۹
۳۶۴۸- النوادر.....	۲۶	۳۶۶۰- الموت.....	۸۰
۲۹۲- الملائكة.....	۲۹	۳۶۶۱- اليقين بالموت.....	۸۷
۳۶۴۹- خلق الملائكة.....	۳۰	۳۶۶۲- في كل وقت موت.....	۸۸
۳۶۵۰- كثرة الملائكة.....	۳۱	۳۶۶۳- الإنسان طريد الموت.....	۸۸
۳۶۵۱- صفة الملائكة.....	۳۲	۳۶۶۴- اقتراب الرحيل.....	۹۱
۳۶۵۲- أصناف الملائكة.....	۳۳	۳۶۶۵- تفسير الموت.....	۹۳
۳۶۵۳- الملائكة الحفظة.....	۲۹	۳۶۶۶- موت المؤمنين.....	۹۸
۳۶۵۴- خصائص الملائكة.....	۵۱	۳۶۶۷- الموت راحة المؤمنين.....	۱۰۰
۳۶۵۵- البيوت التي لا تدخلها الملائكة.....	۵۲	۳۶۶۸- موت الكافر.....	۱۰۱
۲۹۵- الملوكوت.....	۵۳	۳۶۶۹- ملك الموت.....	۱۰۲
۳۶۵۶- الملوكوت.....	۵۴	۳۶۷۰- موت الأبرار وموت الفجار.....	۱۰۶
۳۶۵۷- حجب الملوكوت.....	۶۷	۳۶۷۱- ذكر الموت.....	۱۰۷

- ٣٦٧٢- الْحَثُّ عَلَى الْإِكْتَارِ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ ١٠٩
- ٣٦٧٣- الاستعدادُ لِلْمَوْتِ ١١١
- ٣٦٧٤- مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ ١١٥
- ٣٦٧٥- التَّزَوُّدُ لِلْآخِرَةِ ١١٦
- ٣٦٧٦- تَفْسِيرُ الاستعدادِ لِلْمَوْتِ ١١٩
- ٣٦٧٧- تَمَنَّى الْمَوْتِ ١٢٠
- ٣٦٧٨- سَكْرَةُ الْمَوْتِ ١٢٣
- ٣٦٧٩- مَا يَهْوُنُ الْمَوْتَ وَسَكَرَاتِهِ ١٢٦
- ٣٦٨٠- عِلَّةُ كَرَاهَةِ الْمَوْتِ ١٢٧
- ٣٦٨١- رُؤْيَا الْمُحْتَضِرِ لِمَا أُعِدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ ١٢٨
- ٣٦٨٢- تَمَثُّلُ النَّبِيِّ ﷺ وَالْأَئِمَّةِ ﷺ لِلْمُحْتَضِرِ ١٢٩
- ٣٦٨٣- مَا بَعْدَ الْمَوْتِ ١٣٢
- ٣٦٨٤- مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ ١٣٢
- ٣٦٨٥- خَيُّ الْأَمْوَاتِ ١٣٣
- ٣٦٨٦- مَوْتُ الْفُجَاءَةِ ١٣٣
- ٣٦٨٧- تَشْيِيعُ الْجَنَازَةِ ١٣٦
- ٣٦٨٨- آدَبُ التَّشْيِيعِ ١٣٧
- ٣٦٨٩- الدَّفْنُ ١٤٠
- ٣٦٩٠- أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ ١٤١
- ٣٦٩١- مَا يَتَّبِعُ الْإِنْسَانَ بَعْدَ الْمَوْتِ ١٤٢
- ٣٩٩- الْمَالُ ١٤٥
- ٣٦٩٢- الْمَالُ مَادَّةُ الشُّهُوَاتِ ١٤٦
- ٣٦٩٣- الْمَالُ مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ ١٤٨
- ٣٦٩٤- أَثَارُ حُبِّ الْمَالِ ١٥٠
- ٣٦٩٥- الْمَالُ الْحَلَالُ ١٥١
- ٣٦٩٦- كَثْرَةُ الْمَالِ ١٥٣
- ٣٦٩٧- النَّهْيُ عَنْ عُبودِيَّةِ الْمَالِ ١٧٠
- ٣٦٩٨- حَقُّ الْمَالِ عَلَى صَاحِبِهِ ١٧٠
- ٣٦٩٩- أَصْنَافُ النَّاسِ فِي جَمْعِ الْمَالِ ١٧١
- ٣٧٠٠- مَنْ يَرَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ ١٧٢
- ٣٧٠١- مَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ١٧٣
- ٣٧٠٢- مَنْ وَضَعَ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ ١٧٥
- ٣٧٠٣- الْمَالُ مَا أَفَادَ الرُّجَالَ ١٧٦
- ٣٧٠٤- أَفْضَلُ الْمَالِ ١٧٨
- ٣٧٠٥- أَنْفَعُ الْمَالِ ١٧٩
- ٣٧٠٦- الْمَالُ مَالُ اللَّهِ ١٨٠
- ٣٧٠٧- تَسَاوِي النَّاسِ فِي مَالِ اللَّهِ ١٨٢
- ٣٧٠٨- الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ وَبَيْتُ الْمَالِ ١٨٨
- ٣٧٠٩- مَا يَنْبَغِي لِعَمَالِ الدَّوْلَةِ لِلْمُحَافَظَةِ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ ١٩٢
- ٣٧١٠- شَرُّ الْأَمْوَالِ ١٩٢
- ٥٠٠- النُّبُوَّةُ الْعَامَّةُ ١٩٧
- ٣٧١١- الدَّعْوَةُ إِلَى اللَّهِ ١٩٨
- ٣٧١٢- إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ٢٠٠
- ٣٧١٣- فَلَسَفَةُ النُّبُوَّةِ ٢٠١
- ٣٧١٤- النُّبُوَّةُ وَالتَّارِيخُ ٢٢٦

- ۳۷۱۵- أصناف الأنبياء ﷺ ۲۲۸
 ۳۷۱۶- عدَّة الأنبياء ﷺ ۲۲۹
 ۳۷۱۷- أولو العزم ۲۳۳
 ۳۷۱۸- آباء الأنبياء ﷺ ۲۳۵
 ۳۷۱۹- خصائص الأنبياء ﷺ ۲۳۷
 ۳۷۲۰- الأنبياء ﷺ ورعي الغنم ۲۴۲
 ۳۷۲۱- من أخلاق الأنبياء ﷺ ۲۴۳
 ۳۷۲۲- أولى الناس بالأنبياء ﷺ ۲۴۴
 ۵۰۱- النبوة الخاصة (آدم ﷺ) ۲۴۹
 ۳۷۲۳- آدم ﷺ ۲۵۰
 ۳۷۲۴- زواج بني آدم ۲۶۴
 ۳۷۲۵- ما أوحى إلى آدم ﷺ ۲۶۸
 ۲- ادریس ﷺ ۲۷۱
 ۳۷۲۶- ادریس ﷺ ۲۷۲
 ۳- نوح ﷺ ۲۷۹
 ۳۷۲۷- نوح ﷺ ۲۸۰
 ۴- هود ﷺ ۲۹۷
 ۳۷۲۸- هود ﷺ ۲۹۸
 ۵- صالح ﷺ ۳۰۳
 ۳۷۲۹- صالح ﷺ ۳۰۴
 ۶- ابراهيم ﷺ ۳۱۱
 ۳۷۳۰- ابراهيم ﷺ ۳۱۲
 ۷- لوط ﷺ ۳۲۷
 ۳۷۳۱- لوط ﷺ ۳۲۸
 ۸- ذو القرنين ﷺ ۳۲۷
 ۳۷۳۲- ذو القرنين ﷺ ۳۲۸
 ۹- يعقوب ويوسف ﷺ ۳۵۹
 ۳۷۳۳- يعقوب ويوسف ﷺ ۳۶۰
 ۱۰- ايوب ﷺ ۳۷۹
 ۳۷۳۴- ايوب ﷺ ۳۸۰
 ۱۱- شعيب ﷺ ۳۹۱
 ۳۷۳۵- شعيب ﷺ ۳۹۲
 ۱۲- موسى وهارون ﷺ ۴۰۳
 ۳۷۳۶- موسى وهارون ﷺ ۴۰۴
 ۱۳- موسى وخضر ﷺ ۴۲۱
 ۳۷۳۷- موسى والخضر ﷺ ۴۲۲
 ۱۴- اسماعيل ﷺ ۴۳۳
 ۳۷۳۸- اسماعيل ﷺ ۴۳۴
 ۱۵- الياس ﷺ ۴۳۷
 ۳۷۳۹- الياس ﷺ ۴۳۸
 ۱۶- اليسع ﷺ ۴۴۱
 ۳۷۴۰- اليسع ﷺ ۴۴۲
 ۱۷- ذو الكفل ﷺ ۴۴۳
 ۳۷۴۱- ذو الكفل ﷺ ۴۴۴
 ۱۸- اشمويل ﷺ ۴۴۹
 ۳۷۴۲- اشمويل ﷺ ۴۵۰

- ١٩- داوود ﷺ ٢٥٩
- ٢٧٤٣- داوود ﷺ ٢٦٠
- ٢٠- سليمان ﷺ ٢٧٣
- ٢٧٤٤- سُلَيْمَانُ ﷺ ٢٧٣
- ٢١- حنظلة ﷺ ٢٨٥
- ٢٧٤٥- حَنْظَلَةُ ﷺ ٢٨٦
- ٢٢- شعيا و حيقوق ﷺ ٢٩١
- ٢٧٤٦- شَعْيَا وَ حَيْقُوقُ ﷺ ٢٩٢
- ٢٣- زكريّا ﷺ ٢٩٥
- ٢٧٤٧- زَكَرِيَّا ﷺ ٢٩٦
- ٢٢- يحيى ﷺ ٥٠١
- ٢٧٤٨- يَحْيَى ﷺ ٥٠٢
- ٢٥- عيسى ﷺ ٥١٥
- ٢٧٤٩- عِيسَى ﷺ ٥١٦
- ٢٦- ارميا ﷺ ٥٣٩
- ٢٧٥٠- اِرْمِيَا ﷺ ٥٤٠
- ٢٧- يونس ﷺ ٥٢٣
- ٢٧٥١- يُونُسُ ﷺ ٥٢٢
- ٢٨- جرجيس ﷺ ٥٥٥
- ٢٧٥٢- جَرَجِيسُ ﷺ ٥٥٦
- ٢٩- خالد بن سنان ﷺ ٥٥٧
- ٢٧٥٣- خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ ﷺ ٥٥٨
- ٢٧٥٤- أَنْبِيَاءُ لَهُمْ أَسْمَانٍ ٥٥٨
- ٢٧٥٥- الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ لَمْ يُذَكَّرْ أَسْمُهُمْ ٥٥٩
- ٢٧٥٦- الْفَتْرَةُ بَيْنَ الرُّسُلِ ٥٦٣

فهرست الفبایی موضوعات فارسی

۵۵۷.....	۲۹- خالد بن سنان ؑ	۳۱۱.....	۶- ابراهیم ؑ
۵۵۸.....	۳۷۵۳- خالد بن سنان ؑ	۳۱۲.....	۳۷۳۰- ابراهیم ؑ
۵۵۸.....	۳۷۵۴- پیامبرانی که دو نام دارند	۲۷۱.....	۲- ادریس ؑ
۵۵۹.....	۳۷۵۵- پیامبران بی نام و نشان	۲۷۲.....	۳۷۲۶- ادریس ؑ
۵۶۳.....	۳۷۵۶- فاصله میان بعثت دو پیامبر	۵۳۹.....	۲۶- ارمیا ؑ
۷۵.....	۴۹۷- خودارضایی	۵۴۰.....	۳۷۵۰- ارمیا ؑ
۷۶.....	۳۶۵۹- خودارضایی	۲۳۳.....	۱۴- اسماعیل ؑ
۱۲۵.....	۴۹۹- دارایی	۲۳۲.....	۳۷۳۸- اسماعیل ؑ
۱۲۶.....	۳۶۹۲- دارایی، خاستگاه خواهرش هاست	۲۳۹.....	۱۸- اشمویل ؑ
۱۲۸.....	۳۶۹۳- مال، دام ابلیس است	۲۵۰.....	۳۷۴۲- اشمویل ؑ
۱۵۰.....	۳۶۹۴- پیامدهای مال دوستی	۳۳۷.....	۱۵- الیاس ؑ
۱۵۱.....	۳۶۹۵- مال حلال	۳۳۸.....	۳۷۳۹- الیاس ؑ
۱۵۳.....	۳۶۹۶- ثروت زیاد	۳۷۹.....	۱۰- ایوب ؑ
۱۷۰.....	۳۶۹۷- نهی از مال پرستی	۳۸۰.....	۳۷۳۴- ایوب ؑ
۱۷۰.....	۳۶۹۸- حق مال بر صاحبش	۵۵۵.....	۲۸- جرجیس ؑ
۱۷۱.....	۳۶۹۹- طبقات مردم در گردآوری مال	۵۵۶.....	۳۷۵۲- جرجیس ؑ
	۳۷۰۰- کسی که مال خود را در ترازوی	۲۸۵.....	۲۱- حنظله ؑ
۱۷۲.....	دیگری می بیند	۲۸۶.....	۳۷۴۵- حنظله ؑ

- ۳۷۰۱- کسی که مالی را از غیر حلال به
 ۱۱- شعیب ؑ ۳۹۱
- دست آورد ۱۷۳
 ۳۷۲- هزینه کردن نابجای اموال ۱۷۵
 ۳۷۳- دارایی آن است که مردم را سود رساند ۱۷۶
 ۳۷۴- برترین دارایی ۱۷۸
 ۳۷۵- سودمندترین دارایی ۱۷۹
 ۳۷۰۶- مال از آن خداست ۱۸۰
 ۳۷۰۷- برابری مردم در مال خدا ۱۸۲
 ۳۷۰۸- امام علی ؑ و بیت المال ۱۸۸
 ۳۷۰۹- آنچه کارگزاران دولت برای حفظ بیت المال
 شایسته است رعایت کنند ۱۹۲
 ۳۷۱۰- بدترین دارایی ها ۱۹۲
- ۱۹- داوود ؑ ۲۵۹
 ۳۷۴۳- داوود ؑ ۲۶۰
- ۸- ذوالقرنین ؑ ۳۲۷
 ۳۷۳۲- ذوالقرنین ؑ ۳۲۸
 ۱۷- ذوالکفل ؑ ۳۲۳
 ۳۷۴۱- ذوالکفل ؑ ۳۲۴
 ۲۳- زکریا ؑ ۳۹۵
 ۳۷۴۷- زکریا ؑ ۳۹۶
 ۲۰- سلیمان ؑ ۳۷۳
 ۳۷۴۴- سلیمان ؑ ۳۷۳
 ۲۲- شعبا و حیقوق ؑ ۳۹۱
 ۳۷۴۶- شعبا و حیقوق ؑ ۳۹۲
- ۲۵- عیسی ؑ ۵۱۵
 ۳۷۴۹- عیسی ؑ ۵۱۶
- ۲۹- فرشتگان ۲۹
 ۳۶۴۹- آفرینش فرشتگان ۳۰
 ۳۶۵۰- فراوانی فرشتگان ۳۱
 ۳۶۵۱- وصف فرشتگان ۳۲
 ۳۶۵۲- انواع فرشتگان ۳۳
 ۳۶۵۳- فرشتگان نگهبان ۳۹
 ۳۶۵۴- ویژگی های فرشتگان ۵۱
 ۳۶۵۵- خانه هایی که فرشتگان وارد آنها
 نمی شوند ۵۲
- ۲۹۳- فرمانروایی ۵
 ۳۶۴۴- خداوند پادشاهی ۶
 ۳۶۴۵- آمیختن با شاهان ۲۴
 ۳۶۴۶- هرگاه فرومایگان، پادشاه شوند ۲۵
 ۳۶۴۷- بهترین پادشاهان ۲۵
 ۳۶۴۸- گوناگون ۲۶
 ۷- لوط ؑ ۳۲۷
 ۳۷۳۱- لوط ؑ ۳۲۸

- ۲۹۸- مرگ ۷۹
- ۳۶۶۰- مرگ ۸۰
- ۳۶۶۱- یقین به مرگ ۸۷
- ۳۶۶۲- در هر دمی، مردنی است ۸۸
- ۳۶۶۳- مرگ در تعقیب انسان است ۸۸
- ۳۶۶۴- زمانِ کوچیدن نزدیک است ۹۱
- ۳۶۶۵- تفسیر مرگ ۹۳
- ۳۶۶۶- مرگ مؤمن ۹۸
- ۳۶۶۷- مرگ دسته گل خوشبوی مؤمن است .. ۱۰۰
- ۳۶۶۸- مرگ کافر ۱۰۱
- ۳۶۶۹- فرشته مرگ ۱۰۲
- ۳۶۷۰- مرگ نیکان و مرگ بدکاران ۱۰۶
- ۳۶۷۱- یاد مرگ ۱۰۷
- ۳۶۷۲- ترغیب به یاد کردن فراوان از مرگ ۱۰۹
- ۳۶۷۳- آماده شدن برای مرگ ۱۱۱
- ۳۶۷۴- کسی که فردا را از عمر خود شمارد ۱۱۵
- ۳۶۷۵- توشه برداشتن برای آخرت ۱۱۶
- ۳۶۷۶- معنای آماده شدن برای مرگ ۱۱۹
- ۳۶۷۷- آرزوی مرگ ۱۲۰
- ۳۶۷۸- سکرات مرگ ۱۲۳
- ۳۶۷۹- آنچه مرگ و سکرات آن را آسان می‌کند ۱۲۶
- ۳۶۸۰- علت ناخوش داشتن مرگ ۱۲۷
- ۳۶۸۱- محتضر، آنچه را در آخرت برایش آماده شده می‌بیند ۱۲۸
- ۳۶۸۲- نمایان شدن پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ ۱۲۹
- برای محتضر ۱۲۹
- ۳۶۸۳- پس از مرگ ۱۳۲
- ۳۶۸۴- مرده‌ای در میان زندگان ۱۳۲
- ۳۶۸۵- زنده در میان مردگان ۱۳۳
- ۳۶۸۶- مرگ ناگهانی ۱۳۳
- ۳۶۸۷- تشییع جنازه ۱۳۶
- ۳۶۸۸- آداب تشییع جنازه ۱۳۷
- ۳۶۸۹- خاکسپاری ۱۴۰
- ۳۶۹۰- سخت‌تر از مرگ ۱۴۱
- ۳۶۹۱- آنچه پس از مردن دنبال انسان می‌آید .. ۱۴۲
- ۲۹۵- ملکوت ۵۳
- ۳۶۵۶- ملکوت ۵۳
- ۳۶۵۷- پرده‌های ملکوت ۶۷
- ۱۳- موسی و خضر ۲۲۱
- ۳۷۲۷- موسی و خضر ۲۲۲
- ۱۲- موسی و هارون ۲۰۳
- ۳۷۳۶- موسی و هارون ۲۰۴
- ۳۹۶- مهلت دهی خدا ۶۹
- ۳۶۵۸- مهلت دادن ۷۰
- ۵۰۱- نبوت خاصه (آدم) ۲۳۹
- ۳۷۲۳- آدم ۲۵۰

- ۳۷۲۴- ازدواج فرزندان آدم ۲۶۲ ۹- یعقوب و یوسف ۳۵۹
- ۳۷۲۵- آنچه به آدم وحی شد ۲۶۸ ۳۷۲۳- یعقوب و یوسف ۳۶۰
- ۵۰۰- نبوت عاقه ۱۹۷ ۲۷- یونس ۵۳۳
- ۳۷۱۱- دعوت به خدا ۱۹۸ ۳۷۵۱- یونس ۵۳۴
- ۳۷۱۲- در حقیقت، کانی پاسخ می دهند
- که می شنوند ۲۰۰
- ۳۷۱۳- فلسفه نبوت ۲۰۱
- ۳۷۱۴- نبوت و تاریخ ۲۲۶
- ۳۷۱۵- انواع پیامبران ۲۲۸
- ۳۷۱۶- شمار پیامبران ۲۲۹
- ۳۷۱۷- پیامبران اولوالعزم ۲۳۳
- ۳۷۱۸- پدران پیامبران ۲۳۵
- ۳۷۱۹- ویژگی های پیامبران ۲۳۷
- ۳۷۲۰- پیامبران شبانی ۲۴۲
- ۳۷۲۱- از اخلاق پیامبران ۲۴۳
- ۳۷۲۲- نزدیکترین مردم به پیامبران ۲۴۴
- ۳- نوح ۲۷۹
- ۳۷۲۷- نوح ۲۸۰
- ۲- هود ۲۹۷
- ۳۷۲۸- هود ۲۹۸
- ۲۲- یحیی ۵۰۱
- ۳۷۴۸- یحیی ۵۰۲
- ۱۶- یسع ۲۳۱
- ۳۷۴۰- یسع ۲۴۲